انتشارات سایان

دایرة‌المعارف مصوّر تاریخِ

مافیا


ACID


LAKE

• مولف: فـرانک شنتی، Frank Shanty
• مترجم: الهـام شوشتری‌زاده

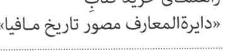
• ناشر: سـایان

• ناشر همکار: عابد

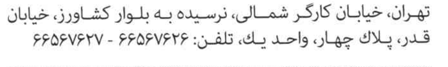
• مدیر تولید: حامد کفاش
• مشـاور هنری: سعید فـرجی
• انتخاب تصاویر: حامد علیزاده روح بخش
• صفحه آرایی: بیژن نجمی
انتخاب و ویراستاری تصاویر، حروفچینی، تصحیح و مقابلـه: آتلیه نشر سایان.

• چاپ متن: ستاره سبز • لیتوگرافی: اطلس‌چاپ • صحافی: علی

بـا تشـکر از: هـادی قاسـمی، محمـد سـاعتی، احمـد بیرنـگ، آرمـان زیـرک (چـاپ ستاره سبز)، ناصر احدی (صحـافی علی)، سید اسمـاعیل حسینی، یوسف حرمتی (لیتوگرافی اطلس‌چاپ).


راهنمـای خرید کتابِ
«دایرةالمعارف مصور تاریخ مـافیا»




تهـران، خیابـان کارگـر شمـالی، نرسیده بـه بلـوار کشـاورز، خیابان قـدر، پـلاک چهـار، واحـد یـک، تلفـن: ۶۶۵۶۷۶۲۶ - ۶۶۵۶۷۶۲۷


تهـران، خیابـان دماونـد، خیابـان سـازمان آب، خیابان چهـارم غربی، پلاک ۲۸، تلفـن: ۷۷۳۵۴۱۰۵

فـروش اینترنتـی/ www.bookroom.ir • www.gbook.ir

ارسـال رایـگان/ تهـران: ۶۶۵۶۷۶۲۶ • شهرسـتان‌ها: ۶۶۵۶۷۶۲۷

آدرس مراکـز فـروش ایـن کتـاب در کلیـه شهرسـتان‌ها را از ایـن شمـاره تلفن‌هـا بخواهیـد: ۷۷۳۵۴۱۰۵ • ۸۸۲۰۸۲۳۶

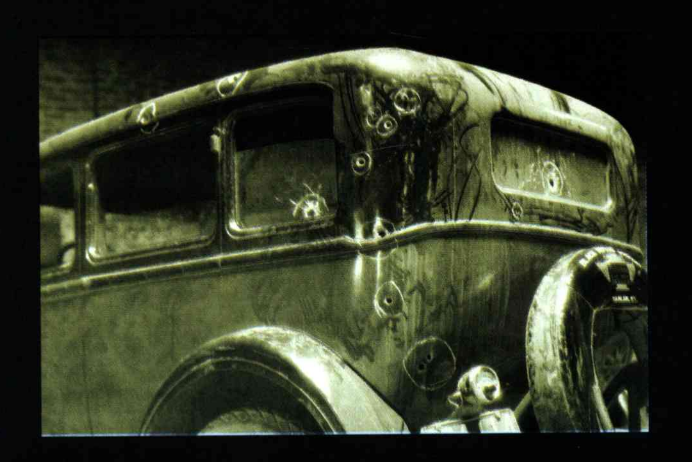
سرشناسه: شنتی، فـرانک، ۱۹۵۰ـ م.
Frank, Shanty
عنوان و نام پدیدآور: دایرةالمعـارف مصور تاریخ مـافیـا/ نویسنده فـرانک شنتی؛ مترجم الهـام شوشتری‌زاده.
مشخصـات نشر: تهـران: نشر سـایان،۱۳۹۳.
مشخصـات ظاهری: ۳۱۶ ص.؛ ۲۹×۲۲س‌م.
شـابک: ۸-۵-۹۲۳۴۱-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: .Mafia: the necessary reference to organized crime
موضـوع: مافیا ـ تاریخ
شناسه افزوده: شـوشتری‌زاده، الهـام، ۱۳۶۰ ـ، متـرجم
رده‌بنـدی کنـگره: ۱۳۹۳ ۲۱د۹ش/HV۶۴۴۱
رده‌بنـدی دیویی: ۳۶۴/۱۰۶
شمـاره کتـابشناسی ملـی: ۳۴۴۷۰۷۴

• نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۹۳
• شمـارگان: ۵۰۰۰
• قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

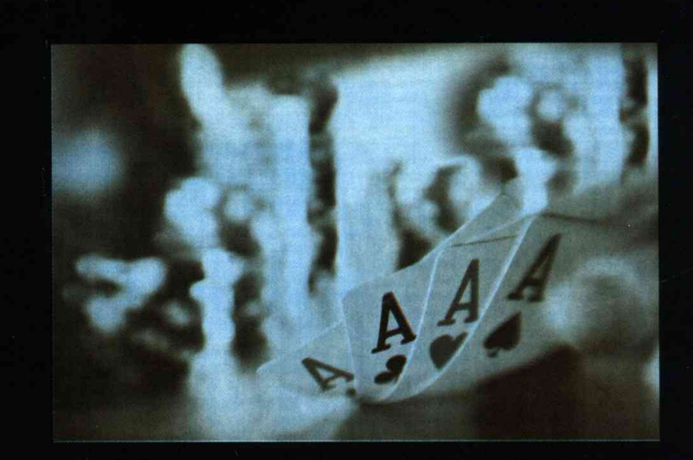




ریشه‌ها



در آغاز قرن بیستم





به سوی قرن بیست و یکم

هزاره‌ی جدید



مقدمه‌ی مترجم

عبارت «جرم سازمان‌یافته» برای بسیاری از ما یادآور فیلم‌های «پدرخوانده» است: زدوبندهای زیرکانه، وابستگی‌ها، دشمنی‌ها و سنت‌های خانوادگی و البته، هر جا که ضروری باشد، خشونت و بی‌رحمی. اما همه‌ی ماجرا این نیست. امروز، بزه‌کاری سازمان‌یافته پدیده‌ای بین‌المللی و فرامرزی است که بسیاری از دولت‌ها و همچنین نهادهای بین‌المللی آن را تهدیدی برای امنیت جهانی می‌دانند. گذشته از فعالیت فزاینده‌ی سازمان‌های بزه‌کار در حوزه‌های قاچاق سلاح، انسان و مواد مخدر، پیوند و هم‌دستی این سازمان‌ها با تشکیلات سیاسی در بعضی کشورهای جهان، ائتلاف آن‌ها با گروه‌های تروریستی و افراط‌گرا و توان آن‌ها برای اخلال در فرایندهای مالی ـ به واسطه‌ی فعالیت‌هایی همچون پول‌شویی ـ مانعی جدی در مسیر توسعه و دموکراسی‌سازی و زمینه‌ساز ظهور و همه‌گیریِ فساد سیاسی، اقتصادی و اداری است. در این میان، ایران، به دلیل هم‌جواری با بعضی کانون‌های منطقه‌ای فعالیت‌های بزه‌کارانه‌ی سازمان‌یافته، از قربانیان بزرگ جرایمی مثل قاچاق مواد مخدر و انسان است و بنابراین آشنایی با روش‌های کاری و شیوه‌های فعالیت سازمان‌های بزه‌کار فرا ـ کشوری، برای مخاطب ایرانی، آگاهی‌بخش و سودمند خواهد بود.

هرچند اکنون کم‌تر کسی درباره‌ی خطر چنین سازمان‌هایی برای جامعه‌ی جهانی تردید دارد، هنوز تعریفی جامع و یگانه از مفهوم «جرم سازمان‌یافته» شکل نگرفته است و کشورها و نهادهای بین‌المللی آن را به شیوه‌هایی متفاوت تعریف می‌کنند. با وجود این، همه‌ی این تعریف‌ها در یک نکته مشترک هستند: جرم سازمان‌یافته به معنای وجود الگو و روشی پای‌دار برای دسیسه‌چینی بزه‌کارانه در یک دوره‌ی زمانی نسبتاً طولانی و با دخالت کنش‌گران متعدد است.

برخلاف تصور رایج ـ که همه‌ی گروه‌های بزه‌کار ساختاری مشابه آن‌چه در فیلم‌های مافیایی می‌بینیم دارند ـ این سازمان‌ها فقط از یک نوع ساختار سازمانی مشخص استفاده نمی‌کنند. بزه‌کاران سازمان‌یافته، بسته به شرایط محیطی و هدف‌های عملیاتی، ممکن است نظام‌ها و روندهای سازمانی گوناگون و گاه بسیار پیچیده‌ای به کار گیرند. برای نمونه، در این کتاب خواهید دید که سازمان‌های سنتی بزه‌کار، مثل مافیای سیسیلی، سلسله‌مراتبی عمودی و مشابه سازمان‌های رسمی دارند، اما گروه‌های مدرن‌تر در ساختاری شبکه‌مانند فعالیت می‌کنند و از فن‌آوری‌های نوین، به شکلی گسترده، کمک می‌گیرند.

این کتاب در پی ارائه‌ی تحلیلی جامعه‌شناسانه از پدیده‌ی جرم سازمان‌یافته و پیامدهای آن نیست، بلکه روایتی است ساده، گیرا و مستند از سیر تاریخیِ پدیداری و گسترش مهم‌ترین سازمان‌های بزه‌کار جهان و شیوه‌های کاری آن‌ها، از زمان شکل‌گیری تا قرن بیست و یکم. در این چارچوب، کتاب سرگذشت مافیای ایتالیایی، مافیای آمریکایی، مافیای روس، یاکوزاهای ژاپنی، ثلاثی‌های چینی و کارتل‌های بین‌المللی مواد مخدر را بازگو می‌کند و، در حاشیه، تصویری هم از بعضی گروه‌های جرایم سازمان‌یافته در دیگر مناطق جهان ـ آفریقا، اروپا، جامائیکا، بالکان، جنوب شرقی آسیا و افغانستان ـ ارائه می‌دهد.

«دایرةالمعارف مصوّر تاریخ مافیا»، با پرهیز از ورود به بحث‌های تخصصی و علمی جرم‌شناسانه و با بهره‌گیری از اسناد تصویری مرتبط با سازمان‌های بزه‌کار، پدیده‌ی جرم سازمان‌یافته را با زبانی آسان‌فهم برای مخاطب عام شرح می‌دهد. در این راستا، علاوه بر عکس‌های موجود در کتاب اصلی، هر جا که ممکن بوده است، تصاویری به کتاب افزوده شده‌اند تا خواننده تصوّری دقیق‌تر از شخصیت‌ها و رویدادهای برجسته‌ی تاریخ جرایم سازمان‌یافته داشته باشد.

کتاب، در قالب پنج فصل اصلی، سرگذشت و تاریخ سازمان‌های بزه‌کار را به تصویر می‌کشد: در فصل نخست، با اولین نشانه‌های حیات این سازمان‌ها در سال‌های پیش از قرن بیستم آشنا خواهید شد و سه فصل بعد، با ترتیب و توالی زمانی، روند رشد و گسترش فعالیت این سازمان‌ها را در سال‌های آغازین و نیمه‌ی پایانی قرن بیستم و نخستین سال‌های قرن بیست و یکم روایت می‌کنند. فصل پنجم، در پایان، روایت‌های تاریخی و مصوّر چهار فصل دیگر را با نمایه‌ای تصویری از شخصیت‌ها و رویدادهای مهم این روایت‌ها کامل می‌کند.

از آن‌جا که روایت رویدادها بر توالی زمانی استوار است، به‌تر است که کتاب را با همین ترتیب ارائه‌شده مطالعه کنید، اما مراجعه به نمایه‌ی تصویری پایان کتاب، به موازات مطالعه‌ی فصل‌های پیشین، هم تجربه‌ی مطالعه‌ای گیراتر را برای شما ممکن خواهد کرد.

مافیا و جرایم سازمان‌یافته

تهدیدی برای امنیت جهان

جرم سازمان‌یافته‌ی فرا ـ کشوری، که زمانی آن را، در اصل، تهدیدی داخلی می‌دانستند، حالا امنیت تک‌تک کشورها و روابط بین آن‌ها را تهدید می‌کند. امروز، بسیاری از دولت‌ها جرم سازمان‌یافته را تهدیدی مستقیم برای امنیت ملی و جهانی می‌دانند.



کشاورزی بلغار، در جریان اعتراض‌های ضد دولتی ۲۰۰۹ در صوفیه، نوشته‌ای با این مضمون به دست دارد: «مافیا را متوقف کنید.»

▪ بزه‌کاران و تروریست‌ها

این تهدید جهانیِ رو به رشد و ناکامی جمعی ما در شناخت دامنه و برد آن، مشکلی بین‌المللی به وجود آورده است که امروز اقتصاد ضعیف جهانی را تهدید می‌کند و توان ضربه‌زدن به انسجام و مشروعیت بسیاری از دولت‌ها را دارد. به علاوه، پیوند میان کنش‌گران غیر دولتیِ خشونت‌ورز، مثل تروریست‌ها و شورشی‌ها، چالشی مستقیم و در حال رشد برای جامعه‌ی بین‌المللی ایجاد می‌کند. در دوره‌ی جنگ سرد، روابط بین کشورها نسبتاً باثبات بود. دو ابرقدرت، ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحاد سوسیالیستی جماهیر شوروی، می‌توانستند ثبات نسبی را در حوزه‌های نفوذشان حفظ کنند.

با پایان جنگ سرد، مرزهای بین کشورها آرام‌تر شدند و جابه‌جایی افراد، کالاها و اندیشه‌ها را ممکن کردند. با فروکش کردن تنش‌ها میان این دو قدرت هسته‌ای، تصور می‌شد که عصری جدید در روابط بین‌الملل در راه باشد.

جهانی شدن

با آغاز تأثیرگذاری جهانی شدنِ تجارت، بازرگانی و افراد بر اقتصادهای دولت‌ـ‌کشورها، نه تنها شدتِ فعالیت‌های بزه‌کارانه‌ی فرا ـ مرزی بیش‌تر شد، بلکه این فعالیت‌ها به پدیده‌ای بین‌المللی بدل شدند. پیش‌رفت‌های فن‌آوری ارتباطات و ترابری هم به رشد جرایم سازمان‌یافته شتاب بیش‌تری دادند و آن را به کابوس دستگاه‌های مجری قانون در قرن بیست و یکم تبدیل کردند. از این گذشته، فرایند جهانی شدنْ سطح هم‌کاری میان موجودیت‌های حوزه‌ی جرایم سازمان‌یافته را بالا برده است.

این ائتلاف‌ها قدرت و تخصص مجرمانه‌ی این گروه‌ها را افزایش می‌دهند و متوقف کردن فعالیت‌ها یا رخنه در عملیاتشان را برای مجریان قانون بسیار سخت می‌کنند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، جرم سازمان‌یافته‌ی فراکشوری به دغدغه‌ی اصلی امنیت بین‌المللی بدل شد که توجه نهادهای ملی و منطقه‌ای مجری قانون را به خود جلب کرد و حالا دولت‌ها را تهدید می‌کند و به اقتصادهای کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه ضربه می‌زند.

▪ مواد مخدر غیرقانونی

ماهیتِ رو به رشد جرایم سازمان‌یافته‌ی فراکشوری، از اختلال در مقررات بانک‌داری جهانی گرفته تا قاچاق مهاجران، سلاح‌های کوچک و مواد هسته‌ای، همه‌ی



جنبه‌های تجارت جهانی و امنیت کشورها را تهدید می‌کند. با افزایش تعداد کشورهای دارای سلاح‌های هسته‌ای، تهدید اشاعه‌ی سلاح‌ها و مواد هسته‌ای و این احتمال که این فن‌آوری یا عناصرش به دست کنش‌گران غیر دولتی خشونت‌ورز بیفتد هم بیش‌تر می‌شود. از این گذشته، انتقال غیر قانونی سلاح‌های کوچک و جنگ‌افزارهای سبک به این کنش‌گران غیردولتی به منازعه‌های جاری دامن می‌زند و احتمال گذشتن این منازعه‌ها از مرزهای کشوری و ایجاد پتانسیل برای خصومت‌های منطقه‌ای یا بین‌المللی در مقیاس بزرگ را افزایش می‌دهد. ماهیت فراکشوریِ جرایم سازمان‌یافته در هیچ حوزه‌ای بیش‌تر از تجارت جهانی مواد مخدر غیر قانونی، منبع اصلی تأمین مالی بسیاری از سازمان‌های فرا ـ کشوری بزه‌کار، خودنمایی نکرده است. برآوردها از حجم پولیِ این فعالیت‌ها بین ۱۰۰ میلیارد تا ۴۰۰ میلیارد دلار آمریکا در سال است.



مقام‌های گمرکی انبوهی از مواد مخدر غیر قانونی مصادره‌شده در افغانستان را نابود می‌کنند.

ائتلاف‌ها

سازمان‌های بزه‌کار فراکشوری اغلب در قالب ائتلاف‌هایی سودمند برای دو طرف و هم‌آهنگ با دیگر گروه‌های ملی و بین‌المللی عمل می‌کنند. گاهی این روابط زاده‌ی ضرورت و نیازی مشترک هستند که به تحقق اهداف هر دو گروه کمک می‌کند. این آرایش‌ها، بسته به نیازهای جمعی هر سازمان و مزایای ادراکی هم‌کاری‌ها، می‌توانند ائتلاف‌هایی تاکتیکی و کوتاه‌مدت یا بلندمدت باشند. گروه‌های جرایم سازمان‌یافته در کشورهایی که فاقد ساختار سیاسی یک‌پارچه‌اند یا کشورهایی که دولت موجودشان سیطره‌ی کمی بر سرزمینش دارد، دستگاه‌های مجری قانونشان ضعیف، آموزش‌ندیده یا نامجهز هستند و مرزهایشان پر روزنه‌اند رونق می‌گیرند. در این کشورها، فساد، باج‌گیری و رشوه‌خواری مقام‌های دولتی و مجری قانون و میل عمومی جمعیت فقیر به افزایش ثروت و بهبود سبک زندگی شایع است ـ که همگی زمینه‌ساز موفقیت جرایم سازمان‌یافته می‌شوند.

دزدان دریایی مسلح سومالیایی تهدیدی همیشگی برای کشتی‌رانی در طول ساحل شرقی آفریقا هستند.

▪ عملیات

گروه‌های جرم سازمان‌یافته، شبیه کسب‌وکارهای قانونی تجاری، در قالب ارائه‌ی کالاها و خدمات به مشتریانشان عمل می‌کنند. اما خدمات و محصولاتی که عرضه می‌کنند خارج از چهارچوب تعریف‌شده‌ی قانونی قرار می‌گیرند. بزه‌کاران سازمان‌یافته در فعالیت‌هایی دست دارند که بیش‌ترین پتانسیل درآمدی را ایجاد می‌کنند و هم‌زمان می‌کوشند مخاطره‌ها را تا حد ممکن کاهش دهند.

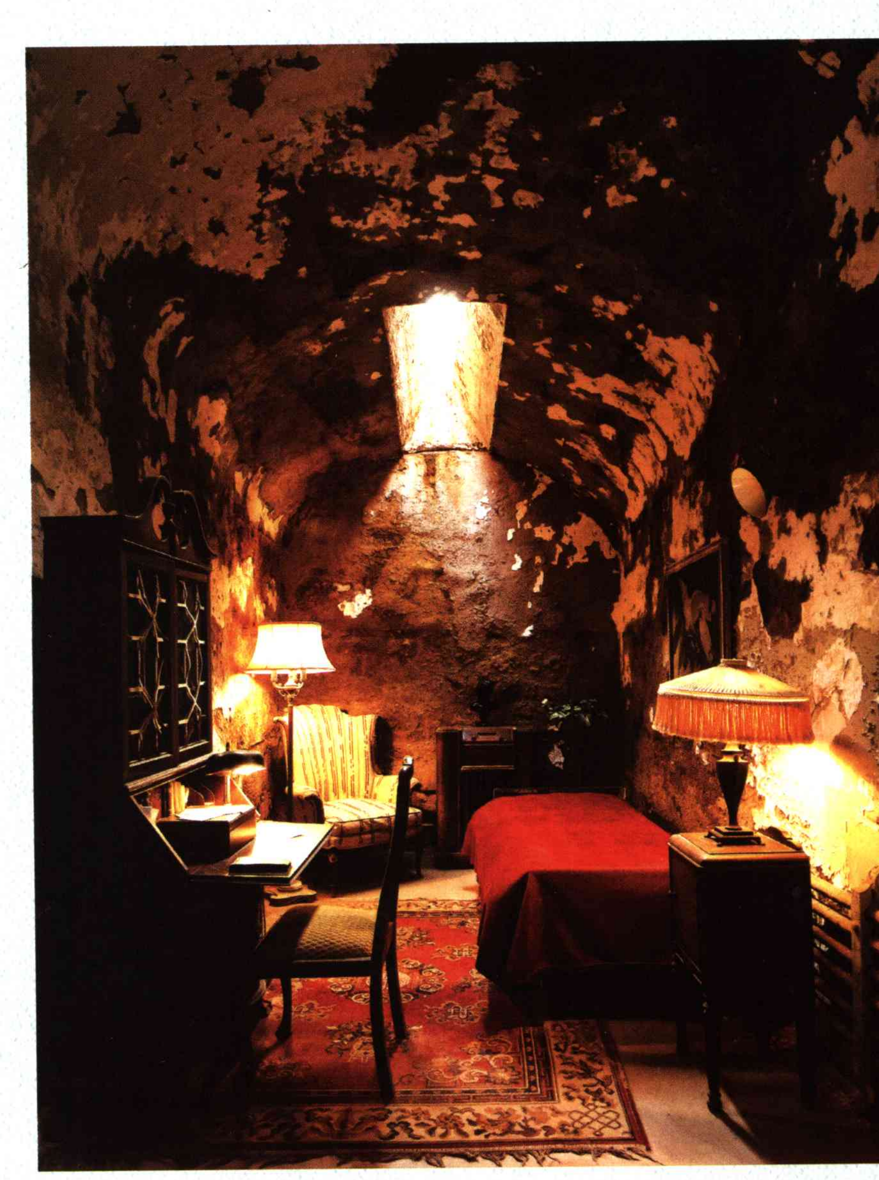
▪ ساختارها

هیچ ساختار سازمانی مشخصی وجود ندارد که گروه‌های بزه‌کار از آن استفاده کنند. آن‌ها در چهارچوب‌های سازمانی گوناگونی کار می‌کنند که خیلی از این چهارچوب‌ها بسیار پیچیده اند و افراد و خرده‌گروه‌های متعدد و مختلفی را در بر می‌گیرند. ساختار سازمانی هر گروه را نیازها و هدف‌های عملیاتی ویژه‌ی گروه تعیین می‌کند و هم‌راه با واقعیت‌های متغیر محیط عملیاتی گروه در معرض تغییر است.

گروه‌های بزه‌کار سنتی، مثل مافیای سیسیلی، در ساختار سلسله‌مراتبیِ بالا به پایینی، مشابه سازمان‌های قانونی کسب‌وکار، فعالیت می‌کنند. گروه‌های مدرن جرایم سازمان‌یافته معمولاً در ساختاری شبکه‌مانند کار می‌کنند. خیلی از سازمان‌های بسیار بزرگ، مثل سازمان‌هایی که در این کتاب بررسی کرده‌ایم، می‌توانند در سطح بین‌المللی عمل کنند و بنابراین تهدیدی برای امنیت جهانی هستند. این سازمان‌ها طبیعتی پنهانی دارند و برای حیاتشان به مخفی‌کاری و اعتماد عملیاتی وابسته‌اند. آن‌ها در به‌کارگیری فن‌آوری مدرن اطلاعات برای تسهیل فعالیت‌های روزمره و ارتباطاتشان هم آموزش دیده‌اند.

▪ روابط دولتی و کاری

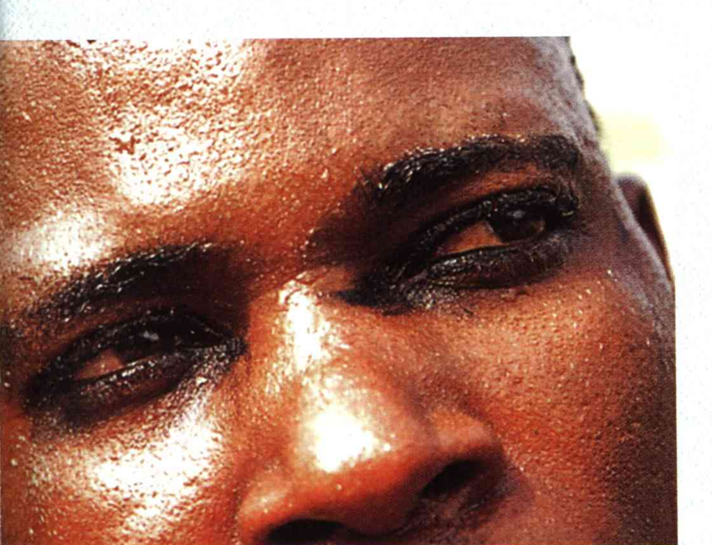
سازمان‌های بزرگ بزه‌کار منطقه‌محور هستند و در ایجاد و بهره‌برداری از روابط هم‌زیستانه با تشکیلات کشوری و دولتی موجود برای تأمین، تحقق و پیش‌برد اهداف سازمانی



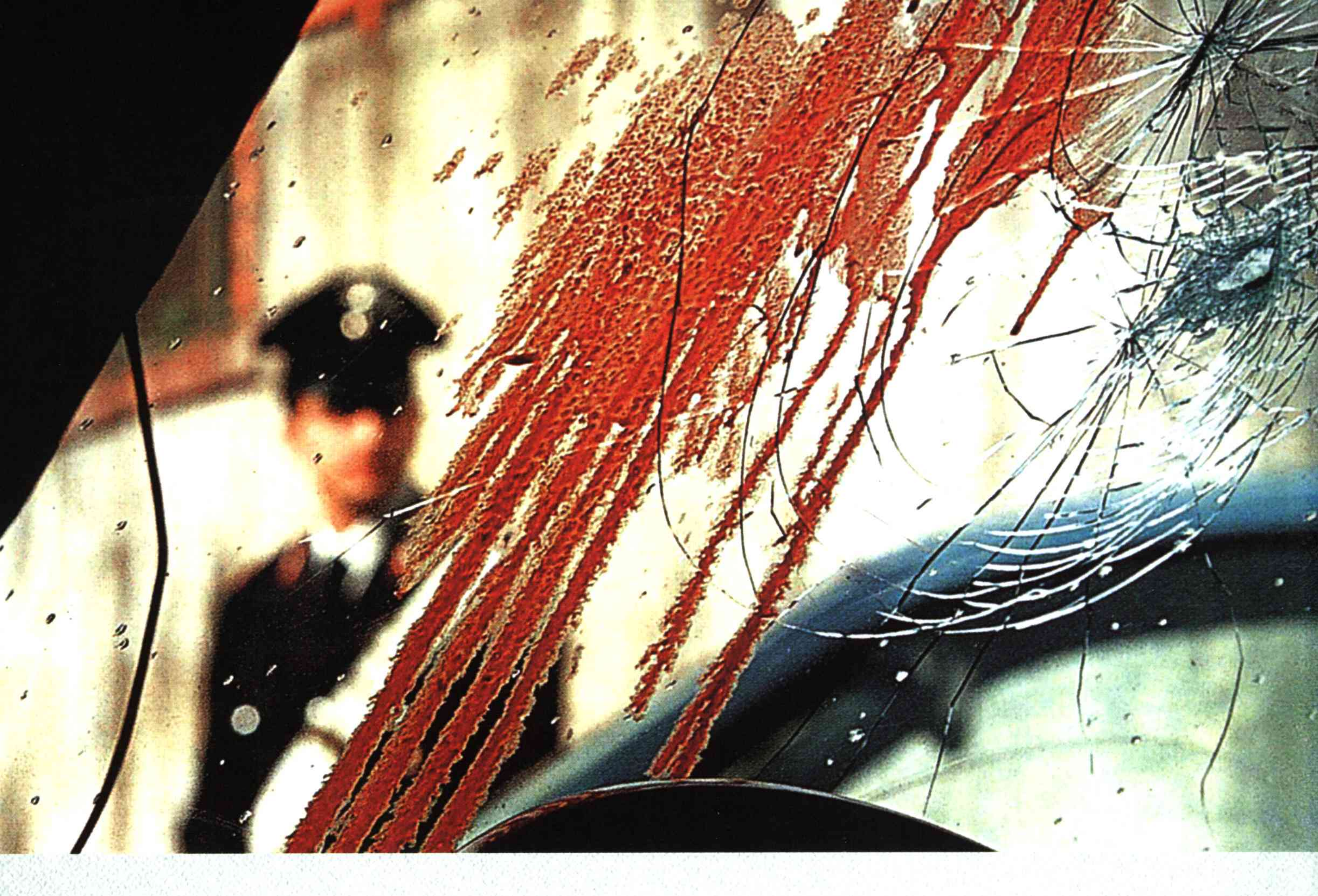
سلول ال کاپُن[۴] در زندان ایالتی شرقی در فیلادلفیا با بعضی امکانات رفاهی خانگی مثل تابلوی نقاشی، صندلی راحتی و میز تحریر محبوبش.

▪ جرم سازمان‌یافته چیست؟

تعریفی روشن و موجز از عبارت جرم سازمان‌یافته، برای فهم این مشکل، حیاتی است. بسته به قوانین خاص کشورها و حوزه‌های قضایی، تعریف‌های متفاوتی از جرم سازمان‌یافته وجود دارد. در حالی که بیش‌تر اختلاف‌ها به این که چه چیزی جرم سازمان‌یافته است و چه‌گونه باید آن را تعریف کرد مربوط می‌شوند، اجماع عمومی این است که واژه‌ی «سازمان‌یافته» به این معناست که الگو و روش کار[۱] مستمری در این حوزه وجود دارد، شامل نوعی توطئه‌چینی بزه‌کارانه که ممکن است در یک دوره‌ی طولانی زمانی صورت گیرد و کنش‌گران بسیاری، دولتی و غیر دولتی، در آن سهیم باشند. هم‌چنین، «سازمان‌یافته» می‌تواند به توان گروه در اِعمال نفوذ در بدنه‌ی دولت با هدف بی‌اثر کردن تلاش‌ها برای ممانعت از فعالیت‌هایش دلالت کند. دست آخر، واژه‌ی «سازمان‌یافته» را می‌توان درباره‌ی گروه‌های بزه‌کاری به کار برد که انحصار خدمت یا کالای خاصی را به دست گرفته‌اند و حفظ کرده‌اند.



در مالیِ آفریقا، چشم‌های خال‌کوبی شده و سرمه‌کشیده نشانه‌ی عضویت در مافیا هستند.



مأمور پلیس ایتالیا در حال نگهبانی کنار خودروی رافائله چُتُلا[2] و هم‌سرش، که کامُرا[3] در حومه‌ی ناپل ترورشان کرد. پسر آن‌ها، کمی پیش، از کامُرا جدا شده بود.

و عملیاتیشان مهارت دارند. در واقع، بزه‌کاران سازمان‌یافته بدون نوعی حمایت سیاسی نمی‌توانند عملیاتشان را به شکلی موفقیت‌آمیز انجام دهند. وقتی اهداف این سازمان‌ها با باج‌گیری، ارعاب و رشوه‌دهی قابل تحقق نباشند، اغلب به خشونت متوسل می‌شوند و به این ترتیب نظم عمومی را تهدید می‌کنند و انسجام و اقتدار دولت را به خطر می‌اندازند. گروه‌های بزه‌کار سازمان‌یافته با رشوه‌دهی و اِعمال زور در سازمان‌های قانونی کسب‌وکار رخنه می‌کنند. آن‌ها هم‌چنین، برای تسهیل عملیات و پنهان‌کردن فعالیت‌های غیر قانونی خود، «شرکت‌هایی صوری» تأسیس می‌کنند.

در واقع، عامل انگیزشی و دغدغه‌ی عملیاتی اصلیِ محرک جرایم سازمان‌یافته سود است. توانایی پول‌شوییِ مبالغ عظیم برای بقای گروه‌های بزه‌کار سازمان‌یافته حیاتی است. کشورهایی که نظارت مالی مناسبی بر سیستم بانکی خود ندارند برای پول‌شویی و هم‌چنین برای جابه‌جایی درآمدها از طریق سیستم مالی جهانی مناسب هستند.

▪ هدف‌ها و متحدان

گروه‌های بزه‌کار، در تلاش برای حفظ منافعشان یا برای سیطره بر فرد یا گروهی که عملیاتشان را تهدید می‌کند، به خشونت هدف‌مند متوسل می‌شوند. بسیاری از این هدف‌ها عضو تشکیلات سیاسی و جامعه‌ی مجریان قانون هستند. معمولاً شهروندان هدف این سازمان‌ها نیستند، اما اگر از سر اتفاق پا به مخمصه بگذارند با خشونت روبه‌رو می‌شوند. چون این گروه‌ها به شکل بین‌المللی عمل می‌کنند، این ویژگی‌ها رخنه به درون آن‌ها را دشوار می‌کنند. این نگرانی فزاینده وجود دارد که گروه‌های بزه‌کار سازمان‌یافته چنان قدرت‌مند و، به لحاظ مالی، مستحکم شوند که بتوانند دولت‌های مشروع را ضعیف کنند و مثل نمونه‌ی مکزیک امروز، روابط بین دولت‌ها و متحدان موجود را تغییر دهند.

▪ پاسخ حیاتی

در قرن بیست و یکم، که بسیاری از گروه‌های بزه‌کار فراکشوری و دیگر کنش‌گران غیر دولتی مسلحْ دولت‌ها را تهدید می‌کنند، حیاتی است که پاسخ ما چندجانبه باشد و دولت‌ـکشورها در حوزه‌هایی که بر امنیت جمعیشان اثر می‌گذارند هم‌کاری کنند. جرم سازمان‌یافته حوزه‌ای است که مستلزم تلاش متمرکز و گسترده‌ی بین‌المللی برای تصویب قوانینی است که مقررات مالی را سر و سامان دهند، مبادله‌ی اطلاعات میان نهادهای دولتی مجری قانون را آسان کنند و چارچوبی برای توافق درباره‌ی کمک‌های حقوقی متقابل، مخصوصاً در دست‌گیری و استرداد بزه‌کاران خطرناک، به وجود آورند. در کنار تروریسم، جرم سازمان‌یافته و نحوه‌ی مبارزه با آن خصیصه‌ی تعریف‌کننده‌ی این قرن خواهد بود.

1. Modus operandi
2. Raffaele Ciotola
3. Camorra
4. (Alphonse) Al Capone





فصل اول

ریشه ها



مردهـا و پسـرهای سیسـیلی کنـار دیـواره‌ی دریایـی در پالرمـو، خانه‌ی نخسـتین مافیـای ثبت‌شـده، صف کشـیده‌اند.

ریشه‌ها

مافیای نخستین

جـرم سـازمان‌یافته‌ی فـرا ـ کشـوری، کـه زمانـی آن را، در اصـل، تهدیـدی داخلـی می‌دانسـتند، حـالا امنیت تک‌تـک کشـورها و روابـط بیـن آن‌هـا را تهدیـد می‌کنـد. امـروز، بسـیاری از دولت‌هـا جـرم سـازمان‌یافته را تهدیـدی مسـتقیم بـرای امنیـت ملـی و جهانـی می‌داننـد.

■ گواردونا[1]

در داسـتان رینکُنتـه و کُرتادیـو[2]، اثـر میـگل د سـروانتس[3]، شـاعر اسـپانیایی، بـه سـازمانی بزه‌کار بـه نـام گواردونـا اشـاره شـده اسـت؛ انجمـن اخوتـی کـه در ۱۴۱۷ در سِـویل تأسـیس شـد و نخسـتین سـازمان بـزه‌کار ثبت‌شـده اسـت. تخصـص گواردونـا آدم‌کشـی سـازمان‌یافته در ازای پـول و رشـوه گرفتـن از هـر نـوع فعالیـت اقتصـادی بـود.

مطابـق اسـاس‌نامه، بـرادر بـزرگ[4] در رأس سـاختار بـود. بـرادر بـزرگ معمـولاً مـردی قدرت‌منـد و شناخته‌شـده در دنیـای سیاسـت بـود کـه بـه مباشـران[5] ـ رؤسـای ایالتـی ـ فرمـان مـی‌داد. سـپاه سـازمان را خوش‌قیافه‌هـا[6] ـ کـه بـه پونتیادِروهـا[7] هـم معـروف بودنـد ـ و فلوریادُرهـا[8] ـ مهاجم‌هـا ـ کـه معمـولاً زندانی‌هـای فـراری بودنـد تشـکیل می‌دادنـد. اطلاعـات بیش‌تـر دربـاره‌ی جرم‌هایـی را کـه قـرار بـود انجـام شـوند فِسِلی‌ها[9] ـ اشـراف‌زادگان و اعضـای دادگاه‌هـای تفتیـش عقایـد ـ فراهـم می‌کردنـد. ایـن سـازمان از کـودکان و نوجوانـان ۱۰ تـا ۱۵ سـاله ـ خبرچین‌هـا[10] (کاپیرُله[11]) ـ هـم اسـتفاده می‌کـرد کـه بعـد از یکـی دو سـال می‌توانسـتند بـه رده‌هـای بالاتـر جامعـه‌ی بـزه‌کار برونـد.

■ مافیای سیسیلی

نخسـتین و مهم‌تریـن سـازمان بـزه‌کاری کـه نقـش اجتماعـی و سیاسـی اثرگـذاری یافـت کـه آن را بـه قـد و قامـت مافیـا

1. Guarduna
2. Rinconete Y Cortadillo
3. Miguel De Cervantes
4. Hermano Mayor
5. Capatazes
6. Guapos
7. Punteaderos
8. Floreadores
9. Fecelles
10. Chivatos
11. Capirole
12. Godfather



میگل دِ سروانتس، نویسنده‌ی داستانی که برای نخستین بار به سازمان‌های بزه‌کار اشاره می‌کند.

درآورد کارش را در سیسیل آغاز کرد. بنابراین، مافیای سیسیلی را می‌توان الگوی همه‌ی سازمان‌های بزه‌کاری که در سراسر جهان شکل گرفته‌اند دانست ـ که هر کدامشان بعدها ویژگی‌های خاص خودشان را پیدا کردند. اشراف سیسیلی، با هم‌دستی نهادهای سیاسی ضعیف و ناکارآمد، از بزه‌کاران برای مدیریت منازعه‌هایشان استفاده می‌کردند. زمین‌داران سیسیلی موفق‌ترین، بی‌رحم‌ترین و باهوش‌ترین بزه‌کاری را که در منطقه‌شان فعالیت می‌کرد «پدرخوانده»[۱۲] می‌نامیدند و او را به صاحبان قدرت سیاسی معرفی می‌کردند.

به این ترتیب، بزه‌کاران با سیستم سیاسی یکی می‌شدند. گرچه انگشت گذاشتن روی زمان دقیق آغاز کار مافیای سیسیلی ممکن نیست، اما می‌دانیم که وقتی سیسیل زیر سلطه‌ی اسپانیا بود، جرایم سازمان‌یافته در این منطقه قدرت سیاسی و قدرت اجتماعیِ تعریف‌کننده‌ی مافیا را داشتند.

مافیای سیسیلی

گسا نُسترا[1]

واژه‌ی مافیا نخستین بار در نقش صفت در عنوان نمایش‌نامه‌ی ویکاریای مافیایی[2]، نوشته‌ی جوزپه ریتزُتو[3] و گاسپاره مُشکا[4] به زبان محلی که اولین بار در ۱۸۶۳ روی صحنه رفت، ظاهر شد.

برای بسیاری از سیسیلی‌ها، نتیجه‌ی قرن‌ها حمایت مافیایی و پیامدهای اقتصادی آن، خانواده‌هایی بزرگ و ثروت‌هایی محدود بود.

▪ کلمه‌ی مافیا

بنا به روایت سودمندی که یکی از بازیگران نوشته است، در ۱۸۶۲ گروه تئاتری ریتزُتو و مُشکا در جشن‌های محلی بزرگ‌داشت سنت رُزالیا[5]، قدیس حامی پالرمو، شرکت کرد. گروه به زحمت خرج زندگی را در می‌آورد و لاکینو فونچیاتزا[6]، مالک مهمان‌خانه‌ای که در آن اقامت کرده بودند و رئیس سازمان بزه‌کار محلی، به آن‌ها گفت باید چیزی روی صحنه ببرند که برای مردم جالب‌تر باشد ـ شاید چیزی بر اساس زندگی زندانیان ویکاریا، زندان پالرمو.

نمایش‌نامه‌ای که بعدتر نوشتند و اجرا کردند داستان تشکیلاتی بزه‌کار در داخل زندان را روایت می‌کند؛ تشکیلاتی با ساختار سلسله‌مراتبی که به شکلی نظام‌مند از زندانیان دیگر باج می‌گیرد و، در مقابل



The Mafioso is someone who always wants to give and receive respect. If someone offends him, he does not turn to the law.

مافیایی کسی است که همیشه می‌خواهد احترام بگذارد و احترام ببیند. اگر کسی به او بی‌احترامی کند، او سراغ قانون نمی‌رود.»

جوزپه پیتره[11] (۱۹۱۶-۱۸۴۱)، فُلکلورشناس و مردم‌شناس ایتالیایی

تسلیم شدنشان، به آن‌ها امنیت و مصونیت می‌دهد. روایت این بازی‌گر، ناتاله چیرینو[7]، می‌گوید که نمایش‌نامه تصویر خوش‌آیندی از دسته‌ی بزه‌کاران نشان نمی‌داد: بازی‌گران رفتار عوامانه و زمخت بزه‌کاران را ریش‌خند می‌کردند. تماشاگران لذت می‌بردند و نمایش بسیار موفق بود.

اما به جامعه‌ی اشراف بر خورد و ریتزُتو - که شریکش، مُشکا، گروه را ترک کرده بود - برای جبران کار و اطمینان از ادامه‌ی بی‌مانع اجراهای بعدی، مجبور شد پرده‌ی سومی به نمایش اضافه کند تا آب‌روی رئیس مافیا، لاکینو فونچیاتزای مهمان‌خانه‌دار، حفظ شود.

■ **رواج کلمه**

موفقیت نمایش تحت‌الشعاع موفقیتِ بیش‌تر کلمه‌ی مافیا قرار گرفت که خیلی سریع سر زبان‌ها افتاد. این کلمه تا دهه‌ی ۱۸۸۰ به آمریکا هم رسید. پیوندی که در همان آغاز میان مافیا و رسانه‌ها شکل گرفت در آینده به صورت‌هایی گوناگون آشکار شد و به خلق کلیشه‌ها و افسانه‌های زیان‌آور و غلط‌انداز کمک کرد. باید توجه کرد که این کلمه فقط در عنوان نمایش‌نامه به کار رفته است. در واقع، بزه‌کاران سازمان‌یافته را، در متن، کامُرا[8] می‌نامند؛ کلمه‌ای که حالا برای اشاره به سازمان بزه‌کار فعال در ناپل و دیگر بخش‌های منطقه‌ی کامپانیا[9] از آن استفاده می‌کنند.

■ **ریشه‌شناسی**

ریشه‌ی واژه‌ی مافیا نامعلوم است. بنا به روایتی، این کلمه از عبارت Ma fia به معنی «دخترم» گرفته شده است؛ عبارتی که می‌گویند مادری که سربازی فرانسوی در اولین روز شورش سیسیلی‌ها در ۱۲۶۸ به دخترش تجاوز کرده بود فریادزنان به زبان آورد. حدس دیگر این است که مافیا مخفف شعار «Morte ai Francesi Italia Anela» - ایتالیا مرگ فرانسه را می‌خواهد - است. این نظرها زاده‌ی تصورهای عامیانه اند و بی‌تردید بر رویکردی روش‌مند یا واقعیت‌هایی اثبات‌پذیر مبتنی نیستند. نظریه‌ی موثق‌ترِ سوم این کلمه را به ریشه‌هایی عربی نسبت می‌دهد و چند گزینه را مطرح می‌کند که محتمل‌ترینشان مهیاص، معادل عربی لاف‌زنی، و معافات، به معنی مصونیت و ایمنی، است.

بر اساس تعریفِ به طور گسترده پذیرفته‌شده‌ی اومبرتو سانتینو[10]، محقق سیسیلی، واژه‌ی مافیا یعنی «گروهی از سازمان‌های بزه‌کار که مهم‌ترینشان کُسا نُسترا [مافیا] است و هدفشان انباشت سرمایه و مناصب قدرت به وسیله‌ی خشونت و فعالیت‌های غیر قانونی است. این سازمان‌ها از طریق سیستم گسترده‌ای از روابط عمل می‌کنند، قواعدی فرهنگی دارند و از درجه‌ای از مقبولیت اجتماعی برخوردار هستند.»

■ **نظام قدرت**

روشن است که تفاوت‌هایی میان مافیا و جرم سازمان‌یافته وجود دارند. مافیا جایگاهی اجتماعی و سیاسی دارد که دیگر گروه‌های بزه‌کار از آن محروم هستند. ماهیت نظام قدرت مافیا هم، مخصوصاً برای فهم خصیصه‌ها و پیچیدگی جرایم مافیای سیسیلی و ایتالیایی، به همین اندازه مهم است. نظامی به سبک مافیا فقط زمانی شکل می‌گیرد که جرم سازمان‌یافته نهادینه شود و به عنوان بخشی جدانشدنی از نظام بزرگ‌ترِ قدرت اجتماعی و سیاسی از مجازات مصون بماند.



عاملان مافیا شاید، در پالرمو، حوالی ۱۸۹۸، مافیا در همه‌ی نهادها و لایه‌های اجتماعی ریشه دوانده بود.

1. Cosa Nostra
2. I Mafiusi Di La Vicaria
3. Giuseppe Rizotto
4. Gaspare Mosca
5. St Rosalia
6. Lachinu Funciazza
7. Natale Cirino
8. Camorra
9. Campania
10. Umberto Santino
11. Giuseppe Pitre





اتحاد اجباری ایتالیا در ۱۸۶۱، که سیسیل را جزو ایتالیا کرد، منادی ظهور مافیا در شکل مدرنش بود.

■ **ریشه‌ها**

مافیا یک‌باره با اتحاد ایتالیا در ۱۸۶۱ پدیدار نشد. بر عکس، مافیا همیشه بخشی از تاریخ سیسیل بوده است. این سیستم، که مدت‌ها پیش از رواج نام مافیا وجود داشته است، در فرایندی تکاملی و تاریخی که قرن‌ها جریان داشت، شکل گرفت.

■ **نفوذ ابتدایی**

از همان قرن سیزدهم، اشراف سیسیلی گروه‌های راه‌زنی را به کار می‌گرفتند، از آن‌ها حمایت می‌کردند و گاهی آن‌ها را رهبری می‌کردند، تا جایی که راه‌زنی سیاسی واقعیتی روزمره بود. با این حال، مصونیتی که این سبک زندگی فراهم می‌کرد نامطمئن بود و وقتی معلوم می‌شد که راه‌زنی به‌دردنخور یا مشکل‌ساز است بی‌اثر می‌شد.

اسنادی که عمرشان به قرن شانزدهم برمی‌گردد رسم باج‌گیری در بازار پالرمو را وصف می‌کنند؛ تاکتیکی بنیادین برای سیطره یافتن بر منطقه که هنوز از جنبه‌های مهم سازمان‌های مافیایی است.

■ **سلطه‌ی قضایی**

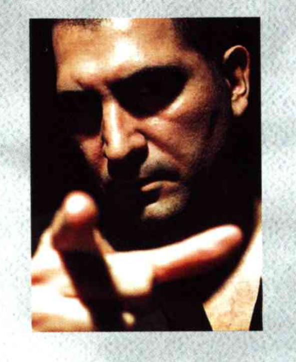
یکی از اساسی‌ترین ریشه‌های پدیده‌ی مافیا به روش اجرای عدالت در سیسیل مربوط می‌شود، اگر اصلاً عدالتی وجود داشت. بارُن‌ها، که از نظر سیاسی متحد بودند و نمایندگانی در پارلمان سیسیل داشتند، به عنوان یکی از امتیازهای فئودالی، سلطه‌ی قضایی را در زمین‌هایشان اِعمال می‌کردند. در ۱۵۶۹ در سیسیل، اصلاحاتی صورت گرفت که بر اساس آن قاضیان دیوان عالی و دادگاه‌های کلیسایی ـ که از میان حقوق‌دانان انتخاب می‌شدند ـ فقط دو سال در منصبشان می‌ماندند. چون در عمل فقط زمین‌داران از پس هزینه‌های دادگاه برمی‌آمدند، حقوق‌دانان، که فقط قاضی‌هایی موقت بودند، هیچ علاقه‌ای به درافتادن با کارفرمایانی که کاملاً به آن‌ها وابسته بودند نداشتند.

■ **تفتیش عقاید**

چیزی که سیستم‌های کیفری گوناگون محلی را پیچیده‌تر می‌کرد دادگاه تفتیش عقاید بود؛ ساختاری سیاسی و سرکوب‌گر در خدمت دولت اسپانیا که، به طور رسمی،

1. Omerta
2. umilta
3. (Giuseppe) Garibaldi
4. Guiseppe Anbanese
5. Gaspare Galati
6. Ermanno Sangiorgi
7. Tripani
8. Agrigento
9. Familiari
10. Ex abrupto
11. Compagnie D'Armi
12. Gendarmeria Reale.

■ **اُمِرتا**[1]



اُمرتا را می‌توان سکوت گنه‌کارانه تعریف کرد. هر کسی که جرأت کند درباره‌ی مافیا یا هر چیز مربوط به مافیا بنویسد یا حرف بزند در معرض تلافی‌جویی، ارعاب، طرد از جامعه و در نهایت خشونت است. اُمرتا سکوتی است که پذیرفتگی فرهنگیِ قواعد رفتاری مافیا را افزایش می‌دهد. ریشه‌ی این اصطلاح به کلمه‌ی «اومیلتا»[2] یا فرودستی برمی‌گردد که بر اطاعت از خواسته‌های سازمان دلالت می‌کند. بدل شدن حرف «l» به «r» که در لهجه‌ی سیسیلی متداول است این کلمه را به «اومیرتا» و در نهایت به «اُمرتا» دگرگون کرده است. امروزه، اُمرتا به معنای تن دادن جامعه‌ی معاصر و رسانه‌های ایتالیایی به این قاعده است. روزنامه‌ها و ایستگاه‌های تلویزیونی ایتالیایی تا حد زیادی در سیطره‌ی دولت، حزب‌های سیاسی، بانک‌ها یا گروه‌های صنعتی بزرگ هستند ـ سازمان‌هایی که بیش‌تر وقت‌ها، اگر نگوییم همیشه، با مافیا رابطه دارند. بنابراین، رسانه‌ها از سخن گفتن درباره‌ی مافیا دوری می‌کنند یا، اگر حرفی بزنند، مافیا را پدیده‌ای سنتی وصف می‌کنند، تصویری معوج از نفوذش در جامعه نمایش می‌دهند و به قاعده‌ی سکوت که سال‌ها در ایتالیا وجود داشته است تداوم می‌بخشند.

۱۸۶۰ پالرمو پس از فتح گاریبالدی[۳] یکی از شهرهای ایتالیا می‌شود.

۱۸۶۹ یک عضو مافیا در میدان شهر به جوزپه آلبانِزه[۴]، رئیس پلیس پالرمو، با چاقو حمله می‌کند، چون آلبانزه می‌خواست از مهاجم اخاذی کند.

۱۸۷۴ جراحی به اسم گاسپاره گالاتی[۵]، در جریان دعوایی بر سر باغ لیمو، نخستین مورد آزار و اذیت به دست مافیا را ثبت می‌کند.

۱۹۰۰-۱۸۹۸ گزارش ارمانو سانجیورجی[۶]، رئیس پلیس پالرمو، تصویری کامل از مافیای سیسیلی ارائه می‌دهد.

سیسیل، جایی که مافیا متولد شد.

-- پالرمو، ترپانی[۷] و اگریجِنتو[۸]، مافیا تقریبا در این ناحیه شکل گرفت.

مسؤول سرکوب بدعت‌های مخالف کلیسای کاتولیک بود. فامیلیاری[۹] ـ خودی‌هایی ـ که از پرداخت مالیات معاف بودند و حق حمل سلاح داشتند با این دادگاه‌ها همکاری می‌کردند. فامیلیاری مشمول رسم اِکس ابروپتو[۱۰]، که اجازه می‌داد اشراف‌زادگان برای اثبات بی‌گناهیشان از شاهدان دروغین استفاده کنند، نبودند. در افتادن با اشرافیت سیسیل برای دولت اسپانیا سودی نداشت، چون آن‌ها، با «پلیس شخصی» خود، نارضایتی‌ها و احتمال شورش بقیه‌ی مردم را مهار می‌کردند. در نتیجه، بزه‌کاران و اشراف‌زادگانی که دستور قتل‌ها را می‌دادند معمولاً تبرئه می‌شدند.

حتی نیروهای پلیسی که به مرور زمان شکل گرفتند، کمپانی دارمی[۱۱] ـ دسته‌های مسلح ـ و جِندارمریا ریاله[۱۲] ـ پلیس سلطنتی ـ اصلاً از فساد در امان نبودند، چون در اصل از بزه‌کاران تشکیل شده بودند. این «پلیس‌ها» ـ یا در واقع، بزه‌کاران ـ فعالیت‌های پلیسی خود را در چهارچوب نظامی معامله‌ای سازمان‌دهی کردند: آن‌ها، در ازای بازگرداندن بخشی از کالاهای دزدیده‌شده به قربانی، دست‌مزدی برای واسطه‌گریشان می‌گرفتند و بعد در بقیه‌ی اموال مسروقه با دزدها و راه‌زنان، که خاستگاه‌هایی اجتماعی مشابه خود آن‌ها داشتند، شریک می‌شدند.

▪ بخشی از سیستم

گذشته از سازمان‌دهی خشونت، فعالیت‌های اصلی مافیا شامل مدیریت زمین‌ها، گله‌دزدی ـ جرمی پیچیده که به سازمان‌دهی دقیق و شبکه‌ی گسترده‌ای از روابط نیاز داشت ـ آدم‌ربایی و دزدی می‌شدند. در سیستم مدیریت زمین، مالیات‌گیرانِ مافیایی مستأجر زمین‌های متعلق به اشراف بودند و این زمین‌ها را به رعیت‌هایی که به فقر و گرسنگی خو گرفته بودند اجاره می‌دادند.

از دل این سیستم بود که مافیا سر برآورد. در جامعه‌ای در عمل بی‌دولت، مافیا به هم‌دستی اشراف، بزه‌کاران، کلیسا و دیگر نهادهای اجتماعی متکی بود. فهم این که چرا مافیا، حتی امروز، در کشورهایی که نهادهایشان ضعیف، فاسد و ناکارآمد هستند، موفق می‌شود آسان است.



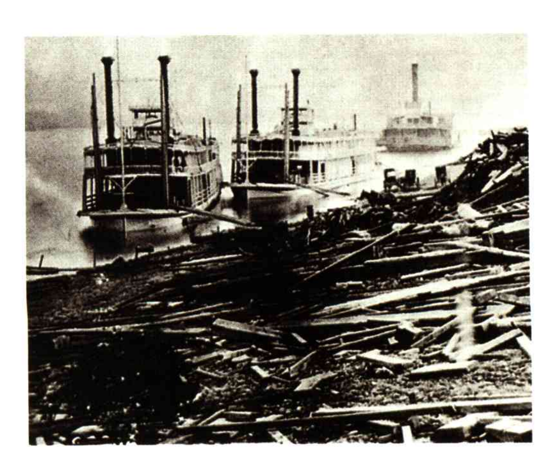
اواخر قرن نوزدهم، پلیس از ساکنان حمایت می‌کند. می‌گفتند در پالرمو و اطرافش هیچ مسافری از دزدی و چاقوکشی در امان نیست.

مافیای آمریکایی

پدیداری

نیو اُرلینزِ لویزیانا نخستین خانه‌ی مافیا در آمریکا بود؛ شهری که فقط چند سال پس از پایان جنگ داخلی آمریکا، به دلیل رقابت دو سازمان بزه‌کارِ جامعه‌ی جوان مهاجران سیسیلی برای سیطره بر فعالیت‌های زیرزمینی، گرفتار خشونت‌های گروهی شد.

معماری باشکوه محله‌ی فرانسوی‌ها در نیو اُرلینز تاریخ این محله را در نقش میدان جنگ مافیای ابتدایی در آمریکا پنهان می‌کند.



لنگرگاه‌های نیو اُرلینز میدان رشوه‌خواری و فساد خانواده‌های مافیایی بودند.

رودخانه‌ی می‌سی‌سی‌پی در سال ۱۸۵۳

■ محیط آرمانی

نیو اُرلینز بندری شلوغ و جهانی در نزدیکی دهانه‌ی رود می‌سی‌سی‌پی بود. مهاجرانِ جویای کار می‌توانستند در بارانداز‌های شهر کار پیدا کنند. در مزرعه‌های شکر و پنبه و کشت‌زارهای سبزی‌جات منطقه هم می‌شد فرصت‌هایی برای کسب درآمدهای محدود یافت. تازه‌واردانی که می‌توانستند روی قایق کار کنند از صید صدف و میگو در آب‌های اطراف پول در می‌آوردند. در ۱۸۲۹، رافائله آنجلو[1]، که در خانواده‌ای ثروت‌مند در پالرموی سیسیل به دنیا آمده بود، در سی سالگی از اقیانوس اطلس گذشت. او، مثل بسیاری از هم‌وطنانش، محیط و فرصت‌هایی آرمانی در «شهر هلالی[2]» پیدا کرد. آنجلو علاقه‌ی چندانی به کار شرافت‌مندانه نداشت. به عنوان یک مافیایی، کار آنجلو بهره‌کشی از هم‌وطنان زحمت‌کش‌ترش بود. آنجلو، با باج گرفتن از مهاجران در مقابل حمایت از آن‌ها و واکنش خشن به هر مخالفتی، ثروت‌مند و قدرت‌مند شد. در ۱۸۶۸، تنها مانع او در جامعه‌ی سیسیلی دسته‌ای از شورشیان خیره‌سر از شهر سیسیلیِ مسینا[3] بود.

■ جدال دسته‌ای

شب ۲۸ اکتبر ۱۸۶۸، وقتی لیترو باربا[4]، رهبر دسته‌ی مسینایی‌ها، از محله‌ی فرانسوی‌های شهر می‌گذشت، مرد مسلح ناشناسی با شلیک تفنگ به زندگی او پایان داد. آنجلو، رئیس مافیا، بی‌درنگ با اعلام این که اُکتاو بِلُت[5]، سیاست‌مدار و بازرگانی محلی آفریقایی ـ آمریکایی، مسؤول حمله بوده است، از بار



Who kill _ a the chief?

چه کسی رئیس را کشت؟ ـ عبارتی ضد ایتالیایی که پس از تبرئه‌ی متهمان به قتل هِنِسی[18]، رئیس پلیس، در ۱۸۹۰ سر زبان‌ها افتاد.

گناه شانه خالی کرد. با این حال، وقتی بلُت توانست ثابت کند که هنگام قتل باربا بیرون شهر بوده است، همه به آنجلو بدگمان شدند.

با وجود تلاش‌های پپینو[6]، برادر آنجلو، برای فرو نشاندن تنش‌های دسته‌ای، جوزف بنانو[7]، دست‌یار ارشد باربا، رک و پوست‌کنده، آلفُنسه ماتیو[8]، عضو دسته‌ی آنجلو را به کشتن باربا متهم کرد. ماتیو با چاقو جوابش را داد و بنانو، در جا، هفت‌تیر کشید و ماتیو را کشت. آنجلو در هفته‌های بعد رفتاری تهاجمی داشت و دستور داد با سلاح به خانه‌ها و مغازه‌های مسینایی‌ها حمله کنند. در پایان مارس ۱۸۶۹، به نظر می‌رسید دسته‌ی شورشی‌ها شکست خورده باشد. اما در اول آوریل، وقتی آنجلو پیروزمندانه در محله‌ی فرانسوی‌ها قدم می‌زد، با شلیک گلوله این رئیس مافیا را کشتند و سازمانش کم‌کم فرو پاشید.

■ **خروج پپینو**

پپینو آنجلو سعی کرد جنگ برادرش را ادامه دهد و بنانو و دست‌یارش، پدرو آلوکو[9]، را کشت. دسته‌ی مسینایی‌ها بارها قصد جان پپینو را کردند، اما کشتن او کار سختی بود. او در ۱۸۶۹ از حمله‌ای در میدان لافایت[10] جان سالم به در برد و سال بعد با چاقو از ناحیه‌ی سینه زخمیش کردند، اما حالش خوب شد. در ۱۳ سپتامبر ۱۸۷۱ هم با گلوله‌ای که به نظر پزشکان کُشنده بود زخمی شد، اما از آن هم نجات پیدا کرد.

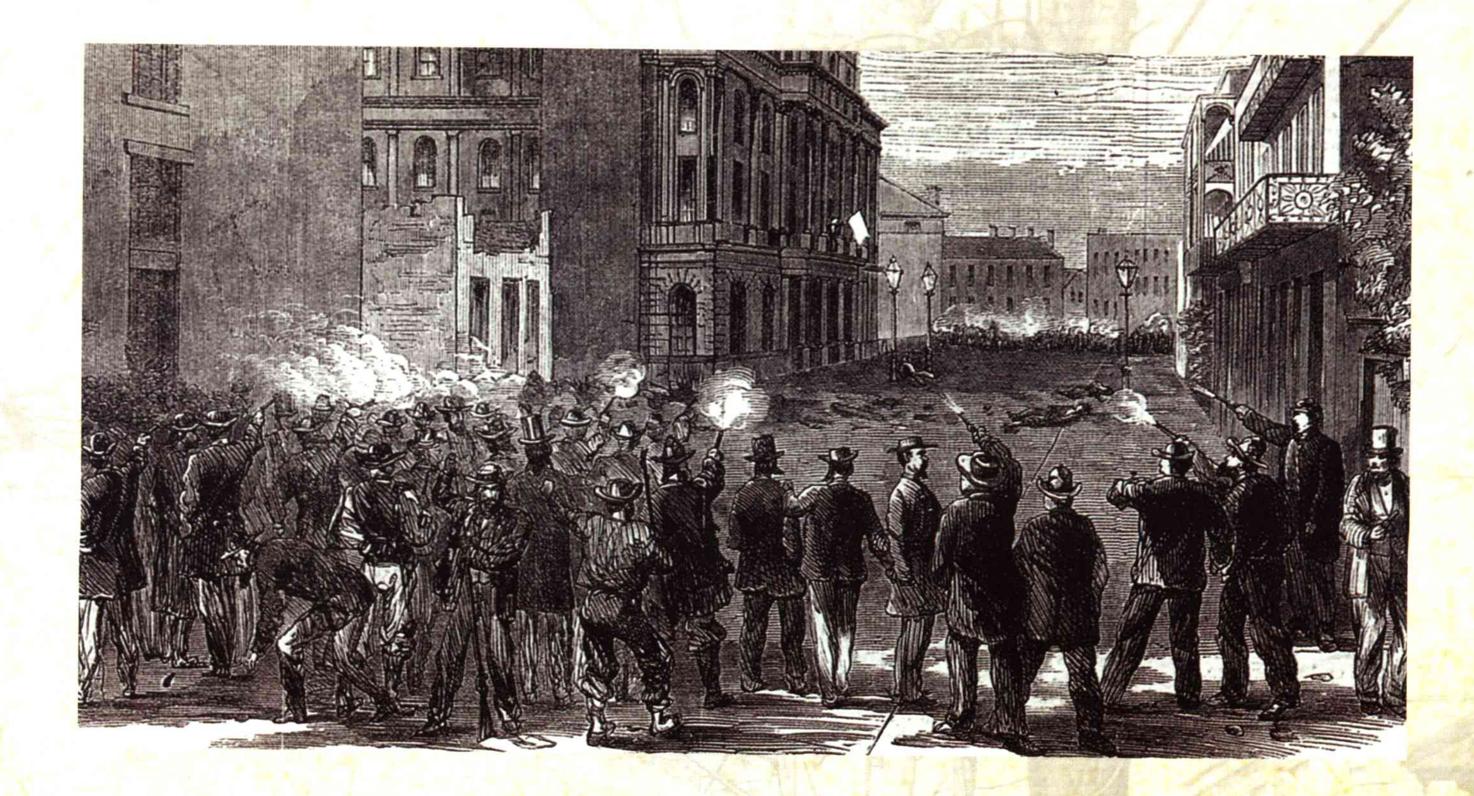
در آوریل ۱۸۷۲، اسلحه‌کشی به اسم جوزف مارسا[11] در اسکله‌ی پیکیون[12] پپینو را شناخت. دو مرد درگیر دعوای تن‌به‌تن شدند و متحدانِ تفنگ‌دار مارسا به اسکله هجوم آوردند. پپینو که محاصره شده بود روی عرشه‌ی کشتی دو دکله‌ی میسچیف[13] که در اسکله لنگر انداخته بود پرید، اما مارسا شلیک کرد و پپینو روی عرشه‌ی کشتی افتاد و کمی بعد مُرد.

■ **استوپاگیری**[14]

بدون آنجلوها، مافیای سنتی پالرمویی در نیو اُرلینز کم‌رنگ‌تر شد. به جای آن، جامعه‌ی زیرزمینی جدیدی که در سنت مافیایی رادیکال‌تر مُنریاله[15]ی سیسیل ریشه داشت قدرت گرفت. جامعه‌ی استوپاگیری، با رهبری خانواده‌ی بزه‌کار ماترانگا[16] و حمایت جوزف ماکِکا[17]، بازرگان و سیاست‌پیشه‌ی لویزیانایی، سرانجام بر دنیای زیرزمینی شهر هلالی مسلّط شد.

خیابان شلوغ کانال[19] در نیو اُرلینز، در آغاز قرن، قلب شهر بود و باج‌گیری در آن رونق داشت.

1. Raffaele Angello
2. Crescent City: شهر نیو اُرلینز را به موازات انحنای رود می‌سی‌سی‌پی ساخته‌اند و، به دلیل همین شکل منحنی، به شهر هلالی معروف است.
3. Messina
4. Litero Barba
5. Octave Belot
6. Peppino
7. Joseph Banano
8. Alphonse Mateo
9. Pedro Allucho
10. Lafayette
11. Joseph Maressa
12. Picayune
13. Mischief
14. Stuppagghieri
15. Monreale
16. Matranga
17. Joseph Macheca
18. (David) Hennessy.
19. Canal



این قلم‌زنی شورش و حمله‌ی شهروندان را به زندان نیو اُرلینز، پس از صدور حکم دادگاه ترور هنسی، نشان می‌دهد.

۱۸۶۸ جوزف ماکَکا و دار و دسته‌اش به آفریقایی ـ آمریکایی‌های ساکن نیو اُرلینز حمله می‌کنند.

۱۸۸۸ دیوید هنسی، که در ۱۸۸۲ با اعمال نفوذ مافیا از کار برکنار شده بود، در مقام رئیس پلیس به اداره‌ی پلیس برمی‌گردد.

۱۸۹۱ چارلز ماترانگا رئیس مافیای نیو اُرلینز می‌شود.

۱۸۹۵ فرانک کاستلو[10]، متولد ۱۸۹۱ در ایتالیا، با خانواده‌اش به نیویورک نقل مکان می‌کند.

۱۸۹۹ آلفنسه کاپن در بروکلین، قلب حوزه‌ی نفوذ دسته‌ی پنج نقطه[11]، به دنیا می‌آید.

■ کین‌خواهی شهر هلالی

در ۱۸۷۹، آمدن جوزپه اسپُزیتو[1]، رهبر فراری یک دسته‌ی بزه‌کار سیسیلی، حکم‌فرمایی مافیای استوپاگیری در نیو اُرلینز را مختل کرد. اسپوزیتو، که در کشورش به آدم‌ربایی، راه‌زنی و آدم‌کشی متهم بود، تا ۱۸۷۷ از چنگ پلیس ایتالیا فرار کرده بود. او در راه دادگاه فرار کرد و سوار کشتی‌ای شد که به آمریکا می‌رفت. در نیواُرلینز، اسم مستعار وینچنزو ربلو[2] را انتخاب کرد و رهبر فعالیت‌های زیرزمینی سیسیلی‌ها شد و مافیای قدیمی آنجلو را از نو زنده کرد.

مقام‌های ایتالیایی از طریق خبرچینی از جای اسپُزیتو خبردار شدند و به واسطه‌ی کارآگاه‌های خصوصی با دیوید و مایک هِنسی[3]، دو بازرس نیو اُرلینزی که پسرعمو هم بودند، تماس گرفتند. هنسی‌ها، دور از چشم مافوق‌هایشان در اداره‌ی پلیس، قبول کردند اسپُزیتو را بازداشت کنند. روز ۵ ژوئیه‌ی ۱۸۸۱، پسرعموها در مسیری که اسپُزیتو هر روز از آن می‌گذشت منتظر ایستادند. وقتی رئیس خلاف‌کارها آن‌جا رسید، تپانچه‌هایشان را بیرون کشیدند و او را سوار ارابه‌ی پلیس کردند. تا مافیایی‌های شهر خبردار شوند که چه اتفاقی افتاده است، اسپُزیتو سوار کشتی بخار در راه دادگاه استرداد در نیویورک بود.

■ نزاع پرُونتزانو[4]ـ ماترانگا

حامیان اسپُزیتو، به رهبری خانواده‌ی بزه‌کار پرُونتزانو، آشکارا استوپاگیری و خانواده‌ی بزه‌کار ماترانگا را به خیانت به رهبرشان متهم کردند. خشونتی چند ساله آغاز شد و دسته‌ها بر سر فعالیت‌های بزه‌کارانه و قراردادهای تجاری قانونی رقابت می‌کردند. استوپاگیری، به لطف دوستی با جوزف ماکَکای بازرگان و هم‌پیمانی با دستگاه فاسد سیاسی، بر رقیبانش پیروز شد. در ۱۸۹۰، دیوید هنسی که تازگی‌ها رئیس پلیس شهر شده بود، سعی کرد برای پایان دادن به این رقابت خونین با جوزف ماکَکا هم‌کاری کند، اما تنها دست‌آوردش آتش‌بس موقت بود. او بعدها متوجه شد که ماکَکا رهبر استوپاگیری، چارلی ماترانگا[5]، را به خشونت تشویق می‌کرد.

■ دادگاه‌ها و فساد

در ۵ مه ۱۸۹۰، مردان مسلح پرُونتزانو سر راه گروهی از ناظران بارانداز ماترانگا که از سر کار به خانه می‌رفتند کمین کردند. سه نفر، از جمله آنتونیو[6]، برادر چارلی ماترانگا، سخت زخمی شدند.

خودِ هِنسی در این باره تحقیق کرد و رهبران دسته‌ی پرُونتزانو را به اتهام کمین گرفتن و اقدام به قتل بازداشت کرد. استوپاگیری، با هم‌کاری با مراجع رسمی، سنت مافیا را زیر پا گذاشت. برای پرُونتزانویی‌ها سه دادگاه برنامه‌ریزی کردند، یعنی یک دادگاه برای هر یک از زخمی‌ها. هرچند پرُونتزانویی‌ها شواهدی متقاعدکننده برای بی‌گناهیشان آوردند، در دادگاه اول محکوم شدند. پس از آن، افسرانی از خود واحد هنسی پا پیش گذاشتند و شواهد بی‌گناهی پرُونتزانویی‌ها را تأیید کردند. در نتیجه، حکم گناه‌کاری لغو شد و خون ماترانگاها را به جوش آورد. با نزدیک شدن تاریخ دادگاه دوم، هِنسی تحقیق درباره‌ی دسته‌ی ماترانگا را شروع کرد. خبر تحقیقات رئیس پلیس به گوش ماکَکا رسید و با هنسی درباره‌شان حرف زد. او به هنسی هشدار داد که پای خودش را از ماجرا بیرون بکشد، وگرنه «در تابوت» قرارش می‌دهند. اما هنسی، بی‌توجه به این حرف‌ها، بررسی‌هایش را ادامه داد.

■ **ترور**

آخر شب ۱۵ اکتبر ۱۸۹۰، درست نیم بلوک مانده به خانه‌ی هنسی، دو گلوله به او شلیک کردند. مردی به کمکش شتافت و از او پرسید چه کسی به او شلیک کرده است. هنسی دشنام نژادپرستانه‌ی «داگوها»[7] را زمزمه کرد. او را به بیمارستان چریتی[8] بردند و صبح روز بعد در بیمارستان مرد.

به اتهام ترور یا دسیسه‌چینی برای ترور، علیه ۱۹ نفر اعلام جرم کردند. نُه نفرشان، از جمله جوزف ماککا و چارلی ماترانگا، اوایل ۱۸۹۱ به دادگاه رفتند. پس از آن که دادستان‌ها مدارکی ارائه کردند که نشان می‌دادند وکلای مدافع به اعضای احتمالی هیأت منصفه پیشنهاد رشوه کرده‌اند، هیأت منصفه به بی‌گناهی متهمان رأی داد.

■ **اعدام‌های فرا ـ قانونی[9]**

متهمان، گرچه محکوم نشدند، شب را با ده متهم دیگر که هنوز محاکمه نشده بودند در زندان منطقه‌ای اُرلینز گذراندند. روز بعد، صبح زود، جمعیتی خشم‌گین برای تظاهرات به خیابان کانال آمدند. جمعیت ـ هزاران نفر ـ که با سخن‌رانی‌های آتشین به هیجان آمده بودند به طرف زندان راه‌پیمایی کردند و به زور، از طریق دری جنبی، وارد ساختمان شدند. بعد، جوخه‌های اعدام را به زندان فرستادند. جوخه‌ها نُه زندانی را با شلیک گلوله اعدام کردند و دو نفر دیگر را هم بیرون کشیدند تا دار بزنند. این جوخه‌ها ادعا می‌کردند که با فساد مافیا مبارزه می‌کنند، با این حال، چارلی ماترانگا و دست‌یار ارشدش هیچ صدمه‌ای ندیدند.

■ **نفوذ سیاسی**

در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، رهبران فاسد حزب‌های سیاسی راه را برای نفوذ مهاجران باز کردند؛ مخصوصاً مهاجرانی که به پیروزی آن‌ها در انتخابات کمک می‌کردند. آن‌هایی که روابطی با مافیا داشتند، مثل ماترانگاها، می‌توانستند جریان انتخابات را، با دل‌سرد کردن مخالفان، تغییر دهند. این راه‌برد به سرعت در شهرهای مهم متداول شد و در ریشه دواندن مافیا در ایالات متحده مؤثر بود.



کاریکاتوری درباره‌ی ارعاب اعضای هیأت منصفه به دست مافیا در نیواُرلینز، پس از ترور دیوید هنسی، رئیس پلیس.

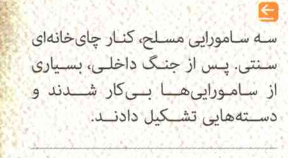
■ **دشنام نژادپرستانه**

ریشه‌ی واژه‌ی «داگو» نامعلوم است. یک نظریه این است که این کلمه را از واژه‌ی اسپانیایی «دیگو»، به معنای اسپانیایی‌تبار، گرفته‌اند. نظریه‌ی دیگری می‌گوید که آن را از عبارت «day laborers» [کارگران روزمزد] یا، به لهجه‌ی ایتالیایی‌های مهاجری که خیلی کم انگلیسی می‌دانستند، «day-os» اقتباس کرده‌اند. در هر صورت، این کلمه سر زبان‌ها افتاد و به دشنام بین‌المللی توهین‌آمیز و نژادپرستانه‌ای برای اشاره به ایتالیایی‌تبارها بدل شد.



کارگران ایتالیایی برای خوردن اسپاگتی سنتی کار را متوقف می‌کنند. مهاجران ایتالیایی حوالی سال ۱۹۰۰ به آمریکا سرازیر شدند و جوامعی به‌هم‌پیوسته، با دشمنی‌های خانوادگیِ قدیمی، تشکیل دادند.

1. Giuseppe Esposito
2. Vincenzo Rebello
3. David and Mike Hennessy
4. Provenzano
5. Charlie Matranga
6. Antonio
7. Dago: عبارتی توهین‌آمیز برای اشاره به ایتالیایی‌تبارها و اسپانیایی‌تبارها
8. Charity
9. Lynching: لینچ یا زجرکش کردن به معنی اعدام فرا ـ قانونی افراد به دست انبوه جمعیت است که از اواخر قرن هجدهم تا نیمه‌های قرن بیستم، مخصوصا در غرب و جنوب آمریکا، متداول بود. زجرکشی ۳،۴۴۶ سیاه و ۱،۲۹۷ سفید بین ۱۸۸۲ تا ۱۹۶۸ ثبت شده‌است.
10. Frank Costello
11. Five Points.



سه سامورایی مسلح، کنار چای‌خانه‌ای سنتی. پس از جنگ داخلی، بسیاری از سامورایی‌ها بی‌کار شدند و دسته‌هایی تشکیل دادند.

۱۶۰۳ ساخت جاده‌ی مشهور تُکایدو[۱۲] که کیوتو و توکیو را به هم وصل می‌کند و به دسته‌های خلاف‌کار امکان می‌دهد در ایستگاه‌های بین راهی فعالیت کنند.

۱۷۳۵-۱۷۴۰ مراجع فئودال، مقامِ رسمی رئیس‌های تکیاها را به رسمیت می‌شناسند.

۱۸۹۳ جیروچوئ شیمیزویی[۱۳]، یکی از اولین یاکوزاها، پس از رهبری بزرگ‌ترین دسته‌ی قمار در ژاپن و بدل شدن به قهرمانی مردمی در کشور، می‌میرد.

یاکوزا

ریشه‌ها

گروه‌های جرایم سازمان‌یافته‌ی ژاپنی را یاکوزا[۱] می‌نامند. یا ـ کو ـ زا[۲] در ژاپنی به معنای ۸ ـ ۹ ـ ۳ است که به دسته‌ای بی‌ارزش در بازی ورق سنتی ژاپن اشاره می‌کند.

▪ طبق قاعده

همان‌طور که نام یاکوزا نشان می‌دهد، ریشه‌های جرم سازمان‌یافته در ژاپن را می‌توان در دسته‌های قماربازی که در میانه‌های قرن هجدهم ظاهر شدند جست‌وجو کرد. هانافودا[۳] (ورق گُل) بازی ورق سنتی ژاپن است. به هر بازی‌کن سه ورق می‌دهند و بازی‌کنی که بیش‌ترین امتیاز را بگیرد برنده‌ی بازی است. طبق قاعده، رقم سمت راست حاصل‌جمع رقم ورق‌ها امتیاز دسته را نشان می‌دهد. بنابراین، ترکیب ۸-۹-۳، که مجموعشان ۲۰ می‌شود، دسته‌ای بی‌ارزش در بازی است. دسته‌های قمارباز ابتدایی از این ترکیب بازنده برای اشاره به چیزهای بی‌فایده استفاده می‌کردند. آن‌ها بعدتر این عبارت را درباره‌ی خودشان به کار بردند، به این معنا که برای جامعه بی‌فایده اند. با این حال، آن‌ها افتخار می‌کردند که منفور جامعه هستند.

Give the peasants
neither life nor death.

به رعیت‌ها نه زندگی بده، نه مرگ. لیاسو تُکوگاوا (۱۶۱۶ـ۱۵۴۳)، نخستین شوگون دوره‌ی تُکوگاوا در ژاپن

■ نیاکان معنوی

از قرن دوازدهم تا نوزدهم، دیکتاتورهای نظامی فئودال، معروف به شوگون[4]، بر ژاپن حکومت می‌کردند. در دوره‌ی حکم‌فرمایی شوگون‌ها، طبقه‌ی اشرافی جنگ‌آوران، یا سامورایی‌ها[5]، قدرت چشم‌گیری به دست آوردند و ارباب‌های محلی آن‌ها را برای حراست از زمین‌هایشان در جریان جنگ‌های همیشگی استخدام می‌کردند. جنگ داخلی ـ که شوگون بزرگ، لیاسو تُکوگاوا[6]، در ۱۶۰۴ به آن پایان داد ـ نیم میلیون سامورایی را بی‌کار کرد. گرچه بسیاری از آن‌ها بازرگانانی موفق یا دیوانی‌هایی غیر نظامی شدند، بعضی از آن‌ها برای بردن بیش‌ترین بهره از مهارت‌های جنگیشان به راه‌زنی روی آوردند. این سامورایی‌های یاغی خیلی زود به دسته‌هایی از راه‌زنان سرگردان بدل شدند که در خیابان‌ها پرسه می‌زدند و بارها برای مردم بی‌دفاع شهرها مزاحمت درست می‌کردند.

مسیر باکوتوها و تکیاها

جاده‌ی تُکایدو در ۱۶۰۳ ساخته شد.

با این که به نظر می‌رسد این راه‌زنان سامورایی نیاکان دنیای زیرزمینی ژاپن باشند، یاکوزای امروزی خودش را از آن‌ها نمی‌داند و می‌گوید فرزند کسانی است که در برابر راه‌زن‌های سامورایی می‌ایستادند ـ جوانانی که با هم متحد می‌شدند تا، در نقش خادمان شهر، از اهالی محافظت کنند. این جوانان به قهرمانانی مردمی بدل شدند و داستان‌های مربوط به این عوام جوان‌مرد هنوز از محبوب‌ترین حکایت‌های عامیانه‌ی تاریخ ژاپن هستند. یاکوزاهای مدرن این عوام جوان‌مرد را، به عنوان نیاکان معنوی خود، الگو قرار می‌دهند و خود را یاغیانی شفیق می‌دانند که گرچه برای جریان اصلی جامعه بی‌فایده اند، اما آماده هستند از مردم عامی دفاع کنند.

■ قماربازان و دوره‌گردان

گرچه یاکوزاهای امروزی خادمان شهر را اجداد خود می‌دانند، تشخیص پیوندی مستقیم ممکن نیست، چون دولت شوگونی، در پایان قرن هفدهم، هم راه‌زنان سامورایی و هم خادمان شهر را ریشه‌کن کرد. نیاکان واقعی یاکوزاها اعضای برجسته‌ی دو گروه متمایز بودند. باکوتوها[7] قمارباز بودند و تکیاها[8] دوره‌گردانی خیابانی که در قرن هجدهم ظاهر شدند.

تکیاها استاد آب کردن کالاهای بنجل با حقه‌های فروشندگی بودند. رئیس تکیا بر خراج گرفتن از بازار سیطره داشت و درباره‌ی تعیین جای دوره‌گردها و حتی عرضه‌ی بعضی کالاها تصمیم می‌گرفت. او از دوره‌گردان، در برابر حمایتی که از آن‌ها می‌کرد، باج می‌گرفت و کسانی که زیر بار باج دادن نمی‌رفتند می‌دیدند که جنس‌هایشان به سرقت می‌روند و مشتری‌هایشان را از دست می‌دهند. آن‌ها هم‌چنین در معرض خطر حمله‌ی فیزیکی، به جرم هم‌کاری نکردن با دسته‌ها، قرار داشتند. دولت، برای مبارزه با حقه‌بازی دست‌فروش‌ها و پیش‌گیری از جنگ بین دسته‌ها، سرکرده‌های چند دسته را در مقام «ناظر» منصوب کرد و مقامی مشابه سامورایی‌ها به آن‌ها داد. روی‌کرد مداراجویانه‌ی دولت از نخستین تجلی‌های ویژگی بی‌نظیر جرم سازمان‌یافته در ژاپن بود؛ یعنی آمادگی دولت برای استفاده و هم‌کاری با بزه‌کاران.

■ قمار

از آن‌جا که مقام‌های دولتی از نخستین کسانی بودند که دسته‌های قمارباز را به استخدام درآوردند، دولت نقشی زیان‌بارتر در رشد این دسته‌ها بازی کرد. در دولت شوگونی، خراج‌گزاران محلی مسؤول تأمین نیروی کار برای ساخت‌وساز، آب‌رسانی و دیگر برنامه‌های عمومی بودند. ارباب محلی، برای تأمین نیروی کار، از دلال‌های نیروی کار ـ که، در بسیاری موارد، رئیس قمارخانه‌ها بودند ـ کمک می‌گرفت. شرط‌بندی به جذب کارگران بالقوه کمک می‌کرد و به رئیس‌ها امکان می‌داد بخشی از دست‌مزد کارگران را به جیب بزنند. مقام‌های دولتی هم وارد ماجرا می‌شدند و قماربازها را برای قمار با کارگران استخدام می‌کردند. در میان قماربازهای استخدامی، همه‌جور آدمی پیدا می‌شد، از کشاورز و کارگر و یاغی گرفته تا کشتی‌گیران سومو[9]، بازرگانان و سامورایی‌ها. این قماربازها کم‌کم خودشان را در دسته‌هایی منضبط سازمان‌دهی کردند و پیش‌قراول گروه‌های بزه‌کار سازمان‌یافته در ژاپن شدند. آن‌ها، علاوه بر نام یاکوزا، سنت قماربازی و رسم خال‌کوبی و انگشت‌بُری را هم به دنیای زیرزمینی ژاپن منتقل کردند.



صحنه‌ای از داستان سویکُدِن[10]. کومُنریو[11] (نُه اژدها)، قهرمان یاغی داستان، در حال خال‌کوبی اژدهاهایی متناسب با لقبش.

1. Yakuza
2. Ya-ku-sa
3. Hanafuda
4. Shogun
5. Samurai
6. Leyasu Tokugawa
7. Bakuto
8. Tekiya
9. Sumo: کشتی سنتی ژاپن
10. Suikoden
11. Kumonryu
12. Tokaido
13. Jirocho of Shimizu

ثلاثی‌ها[1]

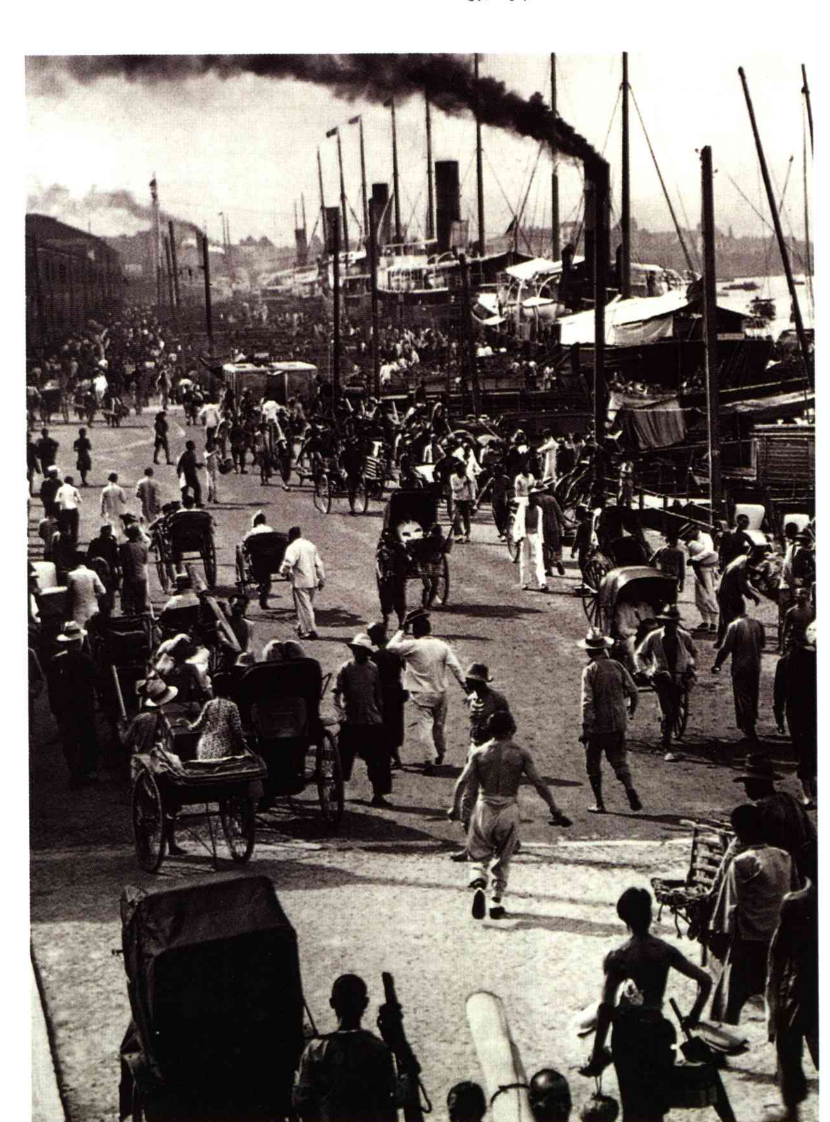
انجمن‌های مخفی

در طول تاریخ چین، مردم این کشور انجمن‌هایی مخفی برای محافظت از خود در برابر دزدها، راه‌زن‌ها و رهبران کشور شکل داده‌اند.



یکی از نشان‌های انجمن ثلاثی‌ها.

خیابان‌های شلوغ شانگهای در پایان قرن نوزدهم محل رشد نخستین دسته‌های بزه‌کار بودند.



▪ انجمن‌های برادری بزه‌کار

هرچند امپراتورهای چین با مشت آهنین در امپراتوری خود حکم می‌راندند و مردم را سرکوب می‌کردند، هرگز نتوانستند آن‌ها را مهار کنند. گرچه بیش‌تر این انجمن‌های مخفی شرافت‌مند بودند، بعضی انجمن‌ها چنین نبودند و به انجمن‌های برادری بزه‌کار بدل شدند.

▪ نخستین انجمن ثلاثی چین

تیاندیهوی[2] (تیین‌تی هوی[3]) یا انجمن آسمان و زمین ـهم‌چنین، معروف به انجمن هونگ[4]ـ که در استان‌های فوجیان[5] و گوانگدُنگ[6] چین فعالیت می‌کرد، کارش را در قالب انجمنی مخفی برای کمک به چینی‌های نیازمند شروع کرد. رعیت‌هایی که زمین‌هایشان را از دست می‌دادند یا کار پیدا نمی‌کردند نزد تیاندیهوی می‌رفتند تا در دوران تنگ‌دستی از این انجمن کمک بخواهند. شروط عضویت در تیاندیهوی آسان‌تر از دیگر انجمن‌های مخفی بودند، اما تیاندیهوی همان خدمات انجمن‌های دیگر را ارائه می‌کرد و همین موضوع پیوستن به این انجمن را بسیار جذاب می‌کرد.

▪ تشریفات ورود

وقتی کسی عضو تیاندیهوی می‌شد، می‌پذیرفت که از انجمنش محافظت کند و با معرفی اعضای جدید باعث توسعه‌ی آن شود. پس از مراسم تشریفاتی ورود به انجمن، گواهی عضویت می‌دادند و اسرار انجمن را، که شامل زبان اشاره، ذکرهای رمزگونه و گذرواژه‌ها می‌شدند، به او می‌آموختند.

▪ پوشش امنیت

هر عضو می‌توانست هنگام رویارویی با مشکل از انجمن کمک بخواهد. برای مثال، وقتی عضوی بی‌پول می‌شد، می‌توانست به برادرانش رو بیندازد. وقتی هم که دارایی عضوی را دزد می‌برد یا خلاف‌کاران سعی می‌کردند از او باج بگیرند، انجمن به او کمک می‌کرد. در چنین مواردی، نیروهای تیاندیهوی را می‌فرستادند تا انتقام برادرشان را بگیرند و مشکل را حل کنند. در نهایت، این پوشش امنیت بود که دلیل اصلی پیوستن چینی‌ها به این انجمن مخفی شد.

چون همه برای انتقام‌گیری به انجمنشان متوسل می‌شدند، خیلی طول نکشید که اعضای انجمن‌های مختلف با هم وارد جنگ شدند و کار به خون‌ریزی رسید. این جنگ‌ها را که اعضا در آن‌ها دنبال انتقام‌گیری بودند ژی دو[7] می‌نامیدند و خیلی شبیه «دشمنی‌های خانوادگیِ» مافیای ایتالیایی بودند.

▪ کفالت

تیاندیهوی با جذب اعضای تازه ثروتی به هم زد. هر عضو جدید باید حق ورود، حق عضویت و خراجی به

■ انجمن‌های مخفی و قدرت امپراتوری

انجمن‌های مخفی همیشه تهدیدی عظیم برای قدرت‌های سیاسی در چین بودند. گزارش‌های بسیاری درباره‌ی قیام‌هایی به رهبری این انجمن‌ها وجود دارند؛ انجمن‌هایی که به اندازه‌ی کافی عضو جمع کرده بودند تا چنان فعالیت‌های چشم‌گیری انجام دهند. در دهه‌ی ۱۷۶۰، لو مائو[9]، رهبر تیاندیهوی، دستور داد اعضای جدید انجمن به انبار و خزانه‌ی دولتی و خانه‌های طبقه‌ی ثروت‌مند دست‌برد بزنند.

او به این دزدهای تازه‌کار گفت که از اموال مسروقه برای سازمان‌دهی قیام علیه مقام‌های چینگ استفاده خواهد کرد. سلسله‌ی چینگ در ۱۶۴۴ به قدرت رسیده بود و انجمن‌های مخفی بزه‌کار را مشکلی بزرگ می‌دانست. این قیام انجمن تیاندیهوی ناکام ماند، اما مقام‌های چینگ از این انجمن‌های مخفی بزه‌کار که مرتکب جرم می‌شدند و به امپراتور حمله می‌کردند خسته شده بودند. بنابراین، به ارتش دستور دادند که مشکل را ریشه‌کن کند.



پس از عملیات بزرگ نظامی، فرماندهان ارتش گفتند که این انجمن‌ها را از بین برده‌اند. اما دروغ می‌گفتند. انجمن‌ها چنان ریشه دوانده بودند که نابود کردنشان ناممکن شده بود. آن‌ها صدها هزار عضو داشتند و مالک بسیاری از روستاها بودند. قدرت آن‌ها از چین فراتر رفته بود و به کشورهای هم‌سایه رسیده بود. حمله‌ی ارتش امپراتوری فقط انجمن‌های مخفی را بیش از پیش زیرزمینی کرد و جرم و باج‌گیری را افزایش داد.

نقاشی چیِن ـ لونگ تی[10]، چهارمین امپراتور چینگ در چین. سلسله‌ی چینگ سخت از انجمن‌های مخفی می‌ترسید. کارزار ریشه‌کنی این گروه‌ها فقط آن‌ها را به زیر زمین راند و گونه‌ای خطرناک‌تر از انجمن‌های مخفی را به وجود آورد.

کفیلی که او را به انجمن معرفی کرده بود می‌پرداخت. در بعضی استان‌ها، افراد باید مبلغ دیگری هم علاوه بر این مبالغ عادی برای عضویت می‌پرداختند. روشن است که اعضا از امنیتی که انجمن ایجاد می‌کرد سود می‌بردند، اما چون می‌شد با معرفی اعضای تازه، به عنوان کفیل، پول زیادی درآورد، این کار به حرفه‌ای معقول بدل شد.

■ دزدی

از دیگر فعالیت‌هایی که انجمن برای پول درآوردن انجام می‌داد، اجاره دادن املاکی که داشت و رباخواری بود. تیاندیهوی، با توان چشم‌گیرش در اِعمال قدرت که از تعداد فزاینده‌ی اعضایش ناشی می‌شد، از رباخواری سراغ دزدی رفت. هیچ‌کس در امان نبود. انجمن، با درنده‌خویی یکسانی، هم از شهروندان دزدی می‌کرد و هم از اعضای انجمن‌های رقیب.

به همین دلیل، باز هم افراد بیش‌تری به تیاندیهوی می‌پیوستند تا از دزدی و حمله در امان بمانند. همه‌ی این فعالیت‌ها علنی بودند، تا این که سلسله‌ی چینگ[8] سعی کرد انجمن‌های «مخفی» را ریشه‌کن کند و آن‌ها را به زیر زمین راند.



قماربازان چینی در راه اعدام، اسیر کانگو[11] (یوغ) که نوشته‌هایی درباره‌ی جرایمشان روی آن نصب کرده‌اند.

1. Triads
2. Tiandihui
3. T'ien-ti Hui
4. Hung
5. Fujian
6. Guangdong
7. Xie dou
8. Qing
9. Lu Mao
10. Chien-lung Ti
11. Cangue



گرچه تریاک غیر قانونی بود، تریاک‌خانه‌ها در سراسر چین پراکنده بودند. آن‌ها تریاک و ابزارهای مصرفش را عرضه می‌کردند. در این تصویر، دو تاجر ثروتمند از امکانات تریاک‌خانه‌ای سطح بالا لذت می‌برند.

To violate the law is the same crime in the emperor as in the subject.

نقض قانون برای امپراتور و رعیت به یک اندازه جرم است.

ضرب‌المثل چینی

۱۷۱۱ شرکت بریتانیایی هند شرقی تجارت در گوانگژو[۱۷] را آغاز می‌کند.

۱۸۳۹ اولین جنگ تریاک میان بریتانیا و چین در می‌گیرد.

۱۸۵۶ دومین جنگ تریاک آغاز می‌شود.

۱۸۹۸ امپراتور سلسله‌ی چینگ، پس از شکست در نخستین جنگ چین و ژاپن، دستور اصلاحات اجتماعی را صادر می‌کند.

■ **ریشه‌ی نام**

نام «ثلاثی» از این واقعیت ریشه می‌گرفت که اعضای انجمن‌های مخفی (هوی‌ها)[۱] جهان را پیوند سه قدرت اصلی طبیعت ـ آسمان، زمین و انسان ـ می‌دیدند.

روی پرچم‌های آن‌ها هم تصویری از مثلث بود. به نظر می‌رسد نام ثلاثی را نخستین بار در دوره‌ی سیطره‌ی بریتانیایی‌ها بر هنگ‌کنگ به کار برده باشند. تا به امروز هم ثلاثی‌ها برای حفظ انضباط در سازمان و خلق هاله‌ای از قدرت افسانه‌ای برای خود از آیین‌ها و سنت‌های کهن بهره می‌گیرند. آن‌ها حتی روایت‌های مخصوص خود را از شیوه‌ی شکل گرفتنشان دارند. گروه‌های ثلاثی گوناگون و متعددی وجود دارند و هر کدامشان روایتی کمی متفاوت از تاریخ ثلاثی‌ها ارائه می‌دهند. در طول چندین دهه، این روایت‌ها تغییر کرده‌اند و بن‌مایه‌هایی تازه گرفته‌اند. ثلاثی‌ها رویدادهای واقعی تاریخ چین را با ادبیات عامیانه‌ی چین آمیخته‌اند تا داستانی بسیار قهرمانانه درباره‌ی ریشه‌هایشان بگویند.

همه‌ی این تلاش‌ها برای تأثیر گذاشتن بر اعضای جدید صورت می‌گیرند. داستان پنج نیای نخستین[۲] روایت‌گر نگاه ثلاثی‌ها به تاریخشان است.

■ **داستان عامیانه**

داستان در قرن هفدهم، دوره‌ی حکومت سلسله‌ی مینگ،[۳] آغاز می‌شود. در ۱۶۴۴، وقتی نیروهای منچو[۴] نیروهای امپراتوری را شکست دادند، سلسله‌ی مینگ سقوط کرد. منچوها تاج امپراتوری را بر سر شون چی،[۵] اولین امپراتوری



سلسله‌ی منچوی چینگ، گذاشتند. در دوران حکومت دومین امپراتوری چینگ، قبیله‌های ایالت سیلو[6] قیام کردند. ارتش چینگ آن‌قدر مجهز نبود که شورشی‌ها را سرکوب کند و از امپراتور خواست نیروی کمکی بفرستد. امپراتور تلاش‌هایی برای سربازگیری آغاز کرد و به کسانی که به ارتشش می‌پیوستند و شورشی‌های سیلو را شکست می‌دادند لقب، پاداش و شغل رسمی می‌داد.

■ **پنج نیا**

در صومعه‌ی شائو لین[7]، جمعی از راهب‌ها تصمیم گرفتند به امپراتور کمک کنند. راهب‌ها دو دلیل برای کمک کردن داشتند؛ آن‌ها هم می‌خواستند مانع تهاجم سپاه‌های خارجی به چین شوند و هم می‌خواستند از مهارتشان در کونگ‌فو، که آن در صومعه آموخته بودند، استفاده کنند. راهب‌ها امیدوار بودند مهارتشان در هنرهای رزمی افرادی دیگر را هم به پیوستن به صومعه‌شان تشویق کند.

گروه خبره‌ای از ۱۲۸ راهب در جنگ با سیلویی‌ها به ارتش امپراتوری پیوستند و آن‌ها را ظرف سه ماه شکست دادند. از راهب‌ها به عنوان قهرمان تقدیر کردند و لقب‌هایی را که امپراتور وعده کرده بود به آن‌ها پیشنهاد دادند. اما آن‌ها پیشنهاد امپراتور را رد کردند و گفتند فقط به وظیفه‌ی شهروندیشان عمل کرده‌اند. اما برادرزاده‌ی یکی از راهب‌ها ـ چِنگ کوان ـ تات[8] ـ مقام فرماندهی پادگان چینگ‌ها در منطقه‌ی ووچو[9] را پذیرفت.

وُنگ چون ـ می[10]، وزیر اعظم شورای چینگ، به خاطر منصبی که به چنگ کوان ـ تات داده بودند به او حسادت می‌کرد و زیر گوش امپراتور خواند که راهب‌ها قصد دارند خودشان قیامی ترتیب دهند. بنابراین، امپراتور دستور داد به صومعه‌ی شائو لین حمله کنند.



سپاهیان چینگ صومعه را آتش زدند و ۱۱۰ راهب را کشتند. هجده راهب زنده ماندند، اما همه فکر می‌کردند که مرده‌اند. این هجده راهب باقی‌مانده از صومعه‌ی ویران گریختند و از تپه‌ی شعله‌وری که صومعه را روی آن ساخته بودند پایین آمدند. وقتی به جای امنی رسیدند، سیزده راهب از جراحت و بی‌غذایی مردند. پنج راهبی که زنده ماندند ـ تسوی تاک ـ چونگ[11]، فُنگ تای ـ هونگ[12]، ما چیو ـ هینگ[13] وو تاک ـ تای[14] و لی شیک ـ هوی[15] ـ پنج نیای نخستینی شدند که در همه‌ی روایت‌ها از تاریخ ثلاثی‌ها به آن‌ها اشاره کرده‌اند. این پنج نفر در جاده‌های ناهموار چین سفر کردند و با چند تن از وفاداران به سلسله‌ی مینگ آشنا شدند که به آن‌ها پیوستند و به پنج نیای دوم[16] معروف شدند. هدف آن‌ها سرنگونی سلسله‌ی چینگ بود. آن‌ها چند انجمن مخفی تشکیل دادند و از سپاهشان برای نبرد با سلسله‌ی چینگ استفاده کردند.

■ **تریاک**

از زمان تلاش سلسله‌ی چینگ برای ریشه‌کن کردن تیاندیهوی، این انجمن کاملاً زیرزمینی شد. تریاک افیون محبوب پایان قرن هجدهم شده بود و بنابراین برای همه‌ی اعضای انجمن جذابیتی تجاری داشت. تریاک در چین غیر قانونی بود و تاجران بریتانیایی، اروپایی و آمریکایی آن را به این کشور قاچاق می‌کردند. اعضای انجمن تریاک را از این تاجران می‌خریدند و در زنجیره‌ی توزیع به دست معتادان خیابان‌های شهرهای بزرگ و روستاهای چین می‌رساندند.

حالا انجمن‌های مخفی از سازمان‌هایی نیکوکار به ساختارهای بزه‌کار و انتفاعی تمام‌عیار بدل شده بودند. ثلاثی‌ها به دنیا آمدند.

1. Hui
2. First Five Ancestors
3. Ming
4. Manchu
5. Shun Chi
6. Silu
7. Shao Lin
8. Cheng Kwan-tat
9. Wuchow
10. Wong Chun-mei
11. Tsoi Tak-chung
12. Fong Tai-hung
13. Ma Chiu-hing
14. Wu Tak-tai
15. Lee Shik-hoi
16. Second Five Ancestors
17. Guangzhou
18. Zhengzhou.



مافیـای روس

یاغی‌های دهقـان

اگر جرم سازمان‌یافته به معنای فعالیت‌های هم‌آهنگ‌شده‌ی بزه‌کارانـه بـه رهبری طبقـه‌ی حاکـم باشـد، ریشـه‌های جـرم سازمان‌یافته را می‌تـوان در روسیـه‌ی تـزاری یافـت.

▪ راه‌زن‌ها

در قرن‌های هفدهم و هجدهم، راه‌زنی معضلی بسیار جدی در روسیه بود. دسته‌های راه‌زنی از یاغی‌های دهقانی تشکیل شده بودند که دولت مجرمشان می‌نامید، اما دهقانان آن‌ها را قهرمان و مبارز راه عدالت می‌دانستند. از میان رهبران متعدد این دسته‌ها، املیَن پوگاچِف[1] (۱۷۷۵-۱۷۲۶) و استنکا رازین[2] (۱۶۷۱-۱۶۳۰) از همه مشهورتر بودند. آن‌ها، با شعار آزادی و برابری برای همه، قزاق‌های دُن[3] را در قیام‌های مردمی علیه زمین‌داران رهبری می‌کردند و از آن‌ها می‌خواستند که شرایط سختی را که نظام ارباب-رعیتی بر دهقانان تحمیل می‌کرد تغییر دهند. تزارها همه‌ی این قیام‌ها را بی‌رحمانه سرکوب کردند و رازین و پوگاچُف دست‌گیر و اعدام شدند. با این حال، این دو رهبر شورشی به قهرمان بدل شدند و در آوازها و ادبیات عامیانه‌ی روسیه جاودان ماندند.

It is to abolish serfdom from above
than to wait for it to abolish itself from below.

به‌تر است نظام ارباب-رعیتی را از بالا نابود کنیم تا این که منتظر بمانیم خودش از پایین نابود شود.

الکساندر دوم (۱۸۸۱-۱۸۱۸)، امپراتور روسیه

1. Emelyan Pugachev
2. Stenka Razin
3. Don Cossacks: قزاق‌های ساکن کرانه‌های میانی و پایین‌دست رود دُن که قدرت نظامی مهمی در روسیه بودند.
4. Decembrists
5. Union of Salvation
6. Alexander II
7. Edict of Emancipation
8. Serf: در نظام ارباب-رعیتی روسیه‌ی تزاری، سرف‌ها رعیت‌هایی بی‌زمین بودند که جزو اموال ارباب‌ها به شمار می‌رفتند و با زمین‌ها خرید و فروش می‌شدند.
9. Lenin
10. Peter the Great
11. Joseph Stalin
12. Sakhalin.

■ انجمن‌های مخفی

در حالی که بیش‌تر کشورهای اروپای غربی در آغاز قرن نوزدهم به سوی لیبرال دموکراسی حرکت می‌کردند، روسیه هیچ تلاشی برای تغییر سیستم فئودالی خود نکرد. نارضایتی از وضع اجتماعی در میان روشن‌فکران، دهقانان و سربازان به شکل‌گیری انجمن‌هایی مخفی منجر شد.

انجمن دسامبری‌ها[۴] معروف‌ترینشان بود و ریشه‌هایش به اتحادیه‌ی نجات[۵]، که افسران گارد امپراتوری روسیه در ۱۸۱۶ تأسیس کرده بودند، برمی‌گشت. اتحادیه‌ی نجات در ۱۸۲۰ به دو انجمن تقسیم شد: انجمن میانه‌روتر شمالی و انجمن تندروتر جنوبی. رژیم تزاری که از انجمن‌های مخفی احساس خطر می‌کرد در ۱۸۲۲ همه‌ی این انجمن‌ها را ممنوع اعلام کرد. این ممنوعیت در فعالیت‌های این دو انجمن تأثیر چندانی نداشت.



پلیس تزاری جلسه‌ی یک انجمن مخفی را مختل می‌کند.

■ اصلاحات تزاری

در دسامبر ۱۸۲۵، سربازان عضو این دو انجمن علیه تزار قیام کردند و خواهان اصلاحات لیبرال شدند. رژیم تزاری قیام را فرو نشاند، اما این ماجرا تزار را متوجه نیاز به اصلاحات اجتماعی کرد. در ۱۸۶۱، تزار الکساندر دوم[۶] فرمان رهایی[۷] را صادر کرد که همه‌ی سِرف‌ها[۸] را آزاد کرد و به نظام ارباب-رعیتی پایان داد. اما سرف‌ها از نظام سخت‌گیر و ناعادلانه‌ی تقسیم زمین‌ها و مالیات‌های سنگینی که باید می‌پرداختند ناراضی بودند. گروه‌های مخفی بسیاری در سراسر کشور شکل گرفتند و بعضی از این گروه‌ها به خشونت و ترور، به عنوان تاکتیکی برای پیش‌برد اصلاحات سیاسی، روی آوردند.

■ مارکسیست‌ها

در اواخر قرن نوزدهم، گروه‌های انقلابی متولد شدند. در ۱۸۹۵، لنین[۹] همه‌ی گروه‌های مارکسیست را در سنت پترزبورگ متحد کرد که این اتحاد بعدها به حزب کمونیست روسیه بدل شد. گروه‌های انقلابی پنهانی فعالیت می‌کردند و، در جریان مبارزه علیه رژیم تزاری، به ترور، آدم‌کشی، دزدی و تخریب دارایی‌های دولتی یا خصوصی متوسل می‌شدند. آن‌ها سرقت مسلحانه، یا مصادره‌ی دارایی‌های خصوصی، را به روش استاندارد تأمین منابع مالی برای اهداف انقلاب بدل کردند. از نظر رژیم تزاری، انقلابی‌ها گونه‌ای جدید از دسته‌های یاغیِ متداول در سنت قدیمی یاغی‌گریِ روسیه بودند.

■ دسته‌های بزه‌کار

روشن است که همه‌ی سازمان‌ها یا انجمن‌های مخفی دستور کار سیاسی ندارند. قرن‌ها بود که در روسیه‌ی تزاری انجمن‌های قاچاقچی‌ها، راه‌زن‌ها و دزدها در حاشیه‌ی زندگی روزمره وجود داشتند.

حتی در دوره‌ی پتر کبیر[۱۰] (۱۷۲۵-۱۶۹۵) هم لشکری از دزدها وجود داشت. فقط در اطراف خود مسکو بیش از ۳۰ هزار دزد فعالیت می‌کردند. اما این دزدها سازمان‌یافته نبودند. آن‌ها جدا از هم زندگی می‌کردند و در قالب دسته‌های کوچک و پراکنده کار می‌کردند. به نظر می‌رسید که آن‌ها دستور کاری سیاسی هم نداشتند. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، صنعتی شدن روسیه باعث افزایش جرم در مراکز شهری شد. دسته‌های بزه‌کار در زاغه‌های سنت پترزبورگ و دیگر شهرهای در حال رشد پرسه می‌زدند. دسته‌های کوچک جیب‌زن‌ها، شیادها، دزدها و جاعل‌ها زیاد شده بودند. سازمان‌یافتگی در دسته‌های بزه‌کار بیش‌تر شد و مقررات، سنت‌ها و اصطلاحات خاصی در آن‌ها شکل گرفتند. در پایان عصر تزاری، بعضی دسته‌های یاغی با انقلابی‌های کمونیست هم‌پیمان شدند؛ انقلابی‌هایی که با دنیای زیرزمینی جرم و جنایت هم‌کاری می‌کردند و از یاغی‌ها برای بانک‌زنی، آدم‌ربایی و آدم‌کشی کمک می‌گرفتند. رابطه‌ی بین این دو گروه به پیش‌برد اهداف هر دو کمک می‌کرد.

بنابراین، در سال‌های پیش از انقلاب، مرز مشخصی میان انقلابی‌ها و بزه‌کاران حرفه‌ای وجود نداشت و پس از شکل‌گیری رژیم کمونیستی هم جوزف استالین[۱۱] اعضای دنیای زیرزمینی جرم را در پلیس مخفیش به کار گرفت.

۱۶۷۰ استنکا رازین، با رهبری حمله‌ای خونین به آستراخان، آن را به جمهوری قزاق‌ها بدل می‌کند. او را در ۱۶۷۱ به دلیل فعالیت‌هایش شکنجه و اعدام کردند.

۱۷۷۴-۱۷۷۳ املیَن پوگاچِف،با متحدکردن دهقانان، زنجیره‌ای از قیام‌ها را علیه دولت رهبری می‌کند.

۱۸۷۹ سازمان انقلابی زمین و آزادی به دو گروه تقسیم می‌شود: جناح میانه‌روی سیاه و تندروهای اراده‌ی خلق.

۱۸۸۲ الکساندر دوم قوانینی وضع می‌کند که یهودیان روسیه را از مناطق روستایی می‌راند و تحصیلشان را محدود می‌کند.

۱۸۹۸ حزب سوسیال دموکرات کارگر روسیه‌ی مارکسیستی اولین کنگره‌اش را برگزار می‌کند.

زنجیر محکمی را که برای مهار زندانیان در زندان - جزیره‌ی ساخالین[۱۲] در سیبری به کار می‌بردند با میخ به زمین وصل می‌کنند.




HARLAN,

فصل دوم

در آغاز قرن بیستم



در آغاز قرن بیستم

بنیان‌های جهانی

در نیمه‌ی نخست قرن بیستم، گروه‌های بزه‌کار در سراسر جهان بنیان‌هایی برای سیطره بر تقریبا هر کسب‌وکارِ سودده در جهان آینده ایجاد کردند.



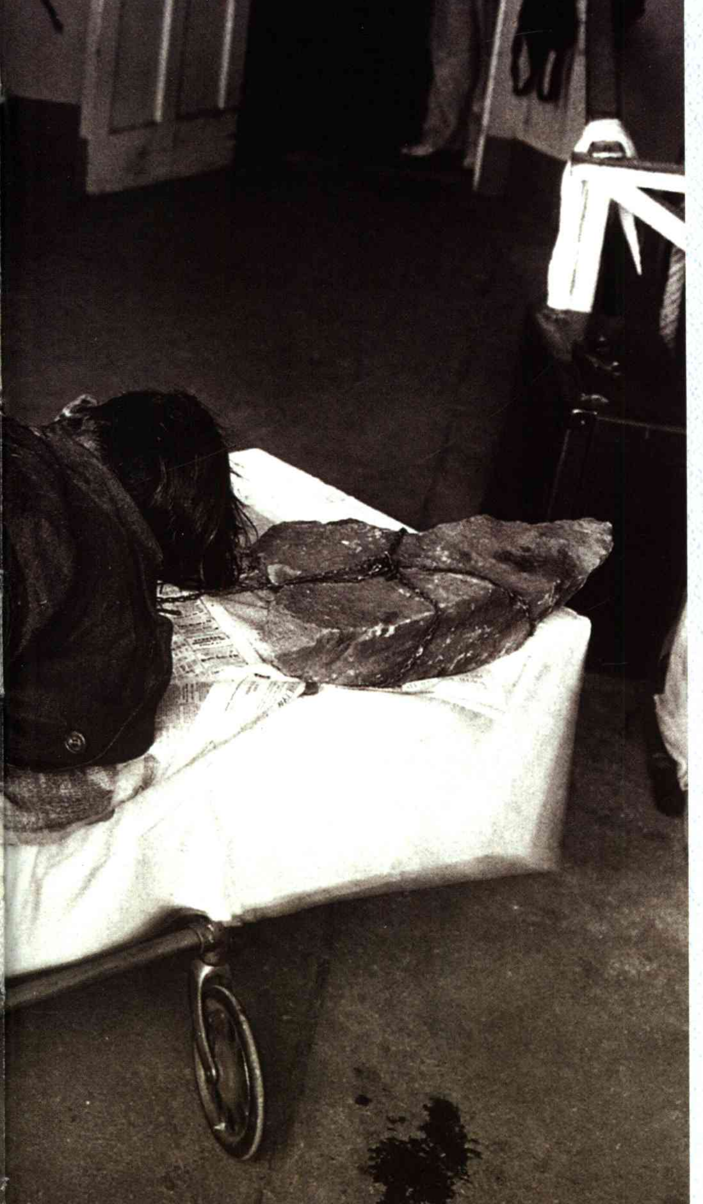
بنیتو موسُلینی دستور نابودی مافیای ایتالیا را صادر کرد.

▪ سیسیل

در سیسیل، کُسا نُسترا ـ مافیا ـ از دل انجمن‌های برادری مخفی و قدیمی زاده شده بود و نظامِ خلل‌ناپذیرِ حاکمیت خاندانی را در روستاهای کوچک این جزیره جا می‌انداخت. در جریان جنگ جهانی دوم، بنیتو موسُلینی[1]، دیکتاتور ایتالیا، چزاره مُری[2] را مأمور کرد که، با هر وسیله‌ی ممکن، سیسیل را از کُسا نُسترا پاک کند. بسیاری از مافیایی‌ها را دست‌گیر کردند، اما بعضی توانستند به آمریکای شمالی مهاجرت کنند و به گروه بزرگ ایتالیایی‌هایی که پیش‌تر در ایالات متحده ساکن شده بودند بپیوندند و نسخه‌ی آمریکایی کُسا نُسترا را تأسیس کنند.

▪ ایالات متحده

مافیای مدرن آمریکایی، پس از جنگ‌های خشنی که خانواده‌های بزه‌کار بر سر سیطره بر دنیای زیرزمینی



آمریکا راه انداختند، به بیش‌ترین قدرت رسید. در این دوره در آغاز دهه‌ی ۱۹۲۰، مافیای آمریکایی در هر جرم ممکن دست داشت؛ قاچاق مشروبات الکلی، فساد صنفی، قمار، فحشا، رباخواری، باج‌گیری، اخاذی و هر کار دیگری که پول خوبی نصیبش می‌کرد.

■ آسیا

در این دوره، در آسیا دو انجمن برادری بزه‌کار از همه برتر بودند. در ژاپن، یاکوزا هم‌پیمان مهم سیاست‌مداران راست‌گرای ژاپنی بود. یاکوزا، با حمایت دولتی، کسب‌وکاری موفق، شامل قمار، رباخواری، باج‌گیری و فحشا، راه انداخته بود. دومین انجمن برادری آسیاییِ برجسته ثلاثی‌های چینی بود. ثلاثی‌ها هم، درست مثل یاکوزا، قدرت سیاسی عظیمی داشتند؛ تا آن‌جا که در نخستین سال‌های قرن بیستم رئیس‌جمهور چین یکی از خود آن‌ها بود.

■ روسیه

در حالی که موسُلینی توانسته بود مافیای سیسیل را سخت ضعیف کند، در روسیه‌ی کمونیستی، گروهی با نام «دزدهای قانونی» سلطه‌ای هول‌ناک بر زندان‌های روسیه پیدا کردند. نفرت از حزب کمونیست و هر کسی که از آن حمایت می‌کرد این افراد را به هم پیوند می‌داد. آن‌ها، وقتی به جامعه برگشتند، بی‌درنگ، رهبری دنیای جرم و جنایت چند شهر مهم روسیه را به عهده گرفتند.

■ مواد مخدر

در آمریکای لاتین و اروپا، تجارت مواد مخدر به کسب‌وکار محبوب تبدیل می‌شد. چند گروه قدرت‌مند، با بهره‌گیری از محبوبیت استثنایی هرویین و کوکایین، امپراتوری‌های خودشان را ساختند و ثروت و خشونت زیادی به بار آوردند.



ال کاپُن خندان و خوش‌پوش، به جرم فرار از مالیات، روانه‌ی زندان فدرال است.

نیروهای ایالتی جسد دست و پا بسته‌ی والتر سیج[3] را در کتزکیلز[4] پیدا کردند. تصور این است که او را به دلیل کش رفتنِ پول از ماشین‌های فروش خودکار مافیا در سالیوان کانتیِ[5] ایالت نیویورک کشته بودند.

1. Benito Mussolini
2. Cesare Mori
3. Walter Sage
4. CatsKills
5. Sullivan County

بنیتو موسلینی (۱۹۴۵-۱۸۸۳)، رهبر حزب فاشیست، در راه‌پیمایی سال ۱۹۲۲ به سوی رم. روز ۲۸ اکتبر، ۲۸ هزار پیراهن‌سیاه در پای‌تخت رژه رفتند و شاه، موسلینی را نخست‌وزیر کرد. او بعدتر خودش را دیکتاتور نامید.

مافیای سیسیلی

فاشیسم و قدرت

قرن بیستم با ظهور فاشیسم در ایتالیا هم‌راه بود و شرایط مافیای سیسیلی از اساس تغییر کرد.

موسُلینی

موسُلینی در ۱۹۲۲، پس از راه‌پیمایی به سوی رم، نخست‌وزیر شد و در ۱۹۲۴ سفری رسمی به سیسیل انجام داد. در جریان این سفر، شهردار شهر کوچکی نزدیک پالرمو، در شرایطی که به نظر می‌رسید نیروهای امنیتی کافی نباشند، از او استقبال کرد. وقتی موسُلینی از شهردار خواست دلیل سهل‌انگاریش را توضیح دهد، جواب این بود که «تا وقتی با شهردار باشد، نباید از چیزی بترسد.» این ماجرا بدگمانی موسلینی را درباره‌ی این که در سیسیل دولت هیچ قدرتی ندارد تقویت کرد. او چند روز بعد به رم برگشت، اما این بی‌احترامی را از یاد نبرد. او در ۱۹۲۵، پس از کودتایی که باعث شد موسُلینی ایل دوچه[1] (پیشوا) لقب بگیرد، این ماجرا را به یاد آورد و به این نتیجه رسید که سیسیل را باید مهار کند. سیسیل باید فاشیست می‌شد و اقتدار دولتی در نهایت باید غلبه می‌کرد. موسلینی، که می‌دانست گریزی از درگیری با مافیا نیست، شایسته‌ترین افسر پلیس خود، چزاره مُری، را فرمانده پلیسِ پالرمو کرد و اختیار تام به او داد؛ اختیار تامی که تصور حد و مرزش در حکومت دیکتاتوری آسان نیست.



موسلینی در ۱۹۲۵ پریمو چزاره مُری (۱۹۴۲-۱۸۷۱) را فرمانده پلیس پالرمو کرد. پیشوا به او دستور داد مافیا را ریشه‌کن کند و گفت که «اگر قوانین مانعت می‌شوند، قوانین جدیدی وضع می‌کنیم.»

The best blood will at some time get into a fool or a mosquito.

بهترین خون‌ها گاهی نصیب یک احمق یا یک پشه می‌شوند. بنیتو موسلینی (۱۹۴۵-۱۸۸۳)، دیکتاتور ایتالیایی

▪ «فرمانده آهنین»

مأموریت مُری بیش‌تر مسلط کردن دولت - یا در واقع، مسلط کردن رژیم - بر جزیره‌ی سیسیل بود تا شکست دادن مافیا. در اکتبر ۱۹۲۵، او وسیع‌ترین عملیات پلیسی را که تا آن زمان علیه مافیا صورت گرفته بود آغاز کرد. هدف روش‌های نظامی خشنی که «فرمانده آهنین» - لقبی که به مُری داده بودند - به کار می‌گرفت این بود که نشان دهند اوضاع عوض شده است و، از این به بعد، قدرت در دست دولت است، نه مافیا. مُری دستور داد که دیگر نباید به قلدرهای محلی پول زور - پیتزو[2] - بدهند و از این به بعد پلیس مسؤول حل همه‌ی مشکلات مربوط به نظم عمومی است و به این ترتیب قدرت را از دست پادرینی[3] - سرکردگان مافیا - خارج کرد. مُری آن‌قدر دوراندیش بود که در پی حمایت و همراهی مردم باشد، اما در تلاش «برای از بین بردن نظام دلالی که نمی‌گذاشت شهروندان، بدون کمک گرفتن از واسطه‌ها، سراغ مراجع رسمی بروند و باعث می‌شد چیزی را که حقشان بود به اسم لطف و مرحمت دریافت کنند» از به‌کارگیری ابزارهای وحشیانه ابایی نداشت. او، برای واداشتن مافیایی‌ها به تسلیم شدن به ژاندارمری[4] و ارتش، گاهی بستگان مؤنث یا سال‌خورده‌شان را می‌ربود و حتی کل شهر را محاصره می‌کرد.

▪ دو جناح

مافیا هرگز آشکارا از رژیم فاشیست حمایت نمی‌کرد، اما با توجه به دشمن مشترکشان، سوسیالیسم، نگاهی مثبت به آن داشت. حالا، در مواجهه با حمله‌ی فاشیست‌ها، مافیا به دو جناح تقسیم شد. در یک سو آن‌هایی بودند که با فاشیسم مخالفت می‌کردند: مُری بی‌رحمانه آن‌ها را شکار کرده بود و به زندان انداخته بود یا، در انتظار محاکمه‌ای دسته‌جمعی و احکام حداکثری متعاقبش، توقیف کرده بود. در سوی دیگر آن‌هایی بودند که اعتقاد داشتند، به جای در افتادن با دولت، به‌تر است، به واسطه‌ی خود دولت، به کسب‌وکارشان ادامه دهند: دسته‌ی دوم تصمیم گرفتند با مُری هم‌کاری کنند و به هر راه ممکن، حتی دست‌گیری یاغی‌ها در مقابل گرفتن امان‌نامه، در تأمین نظم عمومی به او کمک کنند. ادبیات آن‌ها هم تغییر کرد و خیلی زود از سیسیلی‌های مغرور به وفادارترین میهن‌پرستان ایتالیایی بدل شدند. طولی نکشید که ۵۰۰ عضو مافیا به آمریکا فرار کردند.

▪ مأموریت مُری

فاشیسم ضربه‌ی سختی به مافیا زد، اما چون مُری این موضوع را فقط مسأله‌ای مربوط به نظم عمومی می‌دید، هم‌کاری و «تغییر کیشِ» هر کسی را که آماده بود کنار دولت بایستد می‌پذیرفت و به قدرت زمین‌داران هم کاری نداشت. فاشیسم هرگز برنامه‌ی اصلاحات زراعی را آغاز نکرد؛ برنامه‌ای که تقریبا بی‌تردید می‌توانست با بازتوزیع زمین‌ها به قدرت مافیا پایان دهد. در واقع، سیاست رژیم به مافیای مسلح اجازه داد تا زمان مناسب منتظر بماند و بعد فعالیت‌هایش را از سر بگیرد. با همه‌ی این محدودیت‌ها، تلاش برای احیای اقتدار دولتی، کسب حمایت مردمی و مخصوصاً پایان دادن به مصونیت از مجازات دست‌آوردهای بسیار مهمِ مأموریت مُری بودند. در ۱۹۲۹، مُری را، با وجود موفقیتش، از منصبش کنار گذاشتند و او را نام‌زد سناتوری کردند. کمی پیش از این اتفاق، او درباره‌ی فعالیت‌های وینچنزو کوکو[5]، رهبر سیاسی فاشیسم در پالرمو، تحقیق کرده بود.



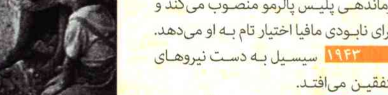
پرتقال‌فروش دوره‌گرد، پالرمو، ۱۹۲۰. مدیریت زمین، از جمله سیطره بر کشاورزی، یکی از کلیدهای قدرت مافیا بود که فاشیست‌ها نتوانستند به دستش بیاورند.

بنیتو موسلینی در کنار آدولف هیتلر.



1. Il Duce
2. Pizzo
3. Padrini
4. Carabinieri
5. Vincenzo Cucco





۵ مه ۱۹۴۳: نخستین خودروهای ارتش آمریکا، پس از فتح شهر کوهستانی پُلینا[20] در سیسیل، وارد شهر می‌شوند. مافیا، که رژیم موسلینی تقریبا نابودش کرده بود، در دولت نظامی متفقین جان تازه‌ای گرفت.

۱۹۱۵ مافیا برناردینو ورو[14] را به دلیل حمایتش از شرایط منصفانه برای کارگران مزارع می‌کشد.

۱۹۲۵ موسلینی چزاره مُری را به فرماندهی پلیس پالرمو منصوب می‌کند و برای نابودی مافیا اختیار تام به او می‌دهد.

۱۹۴۳ سیسیل به دست نیروهای متفقین می‌افتد.

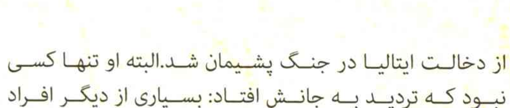
۱۹۴۴ سالواتُره جولیانو[15] از زندان مُنتریاله[16] فرار می‌کند و دسته‌ای برای خودش تشکیل می‌دهد.

۱۹۴۷-۱۹۴۶ جنگ چیاکولی[17]، بر سر صادرات مرکبات، بین خانواده‌های جاردینی[18] و گرِکو[19] درمی‌گیرد.

▪ سقوط موسلینی

ایتالیا، یک سال پس از آغاز درگیری‌ها، وارد جنگ جهانی شد. موسلینی، که معتقد بود جنگ فقط چند ماه طول می‌کشد و آلمان پیروز می‌شود، با توجه به ناکافی بودن امکانات و تجهیزات ارتشش، تصمیمی بی‌خردانه گرفت. پیشوا برای توجیه تصمیمش درباره‌ی پیوستن به هیتلر[1] می‌گفت که «برای این که بتوانم سر میز صلح بنشینم، به چند هزار سرباز مرده نیاز دارم.»

جنگ نقاط ضعف و وضع بی‌ثبات ارتش ایتالیا را آشکارا نشان داد. نبرد روسیه در زمستان ۱۹۴۳-۱۹۴۲ ارتش را دچار مشقتی هول‌ناک کرد؛ ارتشی که در شرایطی بسیار سخت می‌جنگید که در آن آب‌وهوا، جغرافیا، آلمانی‌های هم‌پیمان و روس‌های دشمن آشکارا علیه آن‌ها عمل می‌کردند. با توجه به شکست حقارت‌بار در نبرد روسیه و وضع ناامیدکننده‌ی عملیات نظامی، شاه سخت از دخالت ایتالیا در جنگ پشیمان شد. البته او تنها کسی نبود که تردید به جانش افتاد: بسیاری از دیگر افراد رژیم فاشیست هم چنین بودند. در ژوئیه‌ی ۱۹۴۳، پس از فتح سیسیل به دست متفقین - که باعث تحکیم قدرت مافیا در این جزیره شد - شورای عالی فاشیست، بدنه‌ی حکومتی فاشیسم، موسلینی را فرا خواند و از کار برکنار کرد. شاه از این هم پیش‌تر رفت: او دستور داد موسلینی را بازداشت کنند و بعد بادُلیو[2]، رئیس ستاد ارتش را به نخست‌وزیری انتخاب کرد و مسؤولیت مذاکره با متفقین درباره‌ی آتش‌بس را به او سپرد. روز ۳ سپتامبر، رئیس جدید دولت قرارداد آتش‌بسی را امضا کرد که در ۸ سپتامبر ۱۹۴۳ به ایتالیایی‌ها اعلام شد.



بادولیو نخست وزیر ایتالیا بعد از برکناری و بازداشت موسلینی

▪ طرف آمریکایی‌ها

در تابستان ۱۹۴۳، متفقین عملیات هاسکی[3] را آغاز کردند و در سیسیل مستقر شدند. اعضای مافیا، که بسیاری

1. (Adolf) Hitler
2. (Pietro) Badoglio
3. Husky
4. Office of Naval Intelligence (ONI)
5. Lucky Luciano
6. Meyer Lansky
7. Operation Underworld
8. Office of Strategic Services (OSS)
9. CIA
10. Eisenhower
11. Patton
12. Allied Military Government for Occupied Territories (AMGOT)
13. Calogero Vizzini
14. Bernardino Verro
15. Salvatore Giuliano
16. Montreale
17. Ciaculli
18. Giardini
19. Greco
20. Pollina
21. Albert Anastasia
22. Joe Adonis
23. Vito Genovese
24. Nick Gentile
25. Joe Profaci.



آلبرت آناستازیا[21]، که می‌گفتند جلاد بزرگ شرکت آدم‌کشی است، یکی از سیسیلی‌های بسیاری بود که پس از جنگ در آمریکا اسم و رسمی به هم زدند.

■ **انتصابات مافیایی**

مافیای سیسیلی به پیش‌روی سربازان آمریکایی در حومه‌ی ناهم‌وار سیسیل کمک کردند، جاده‌ها را از تک‌تیراندازان آلمانی ایمن کردند و در هر روستا استقبالی گرم برای جشن گرفتن ورود آزادی‌بخش‌ها ترتیب دادند. این ابراز محبت‌ها با نمایش احساسات «خویشاوندان» آمریکایی که به سپاه ژنرال آیزنهاور[10] و ژنرال پتن[11] پیوسته بودند روبه‌رو می‌شدند. سران دولت نظامی متفقین در مناطق اشغالی[12] - تشکیلات متفقین در سیسیل - بسیاری از اعضای مافیا یا افراد نزدیک به مافیا را در مناصب مهم اداری گذاشتند. بعضی از سرکردگان مافیا، مثل کالُجِرو ویتزینی[13]، شهردار بعضی شهرها شدند.



سپتامبر ۱۹۴۳: ارتش آمریکا پالرمو را در پرده‌ی دود حفاظتی می‌پیچد تا پیامی را برساند که هدفش مافیایی‌ها و سرانشان است.

از آن‌ها در زندان‌ها یا بازداشتگاه‌های رژیم فاشیست بودند، آزاد شدند، و گویی که ضد فاشیست‌های تحت تعقیب رژیم باشند، به خانه‌هایشان برگشتند. برای این بزه‌کاران آسان بود که خودشان را «طرف آمریکایی‌ها» بنامند و ناگهان قهرمانان تازه‌ی دموکراسی شوند. از یک سو آمریکایی‌ها متوجه نقش سیاسی مهم مافیا در جزیره بودند و از سوی دیگر مافیای سیسیلی هم بی‌درنگ فرصت‌های احتمالی را دریافت و بیش‌ترین استفاده را از آن‌ها برد.

اداره‌ی اطلاعات دریایی[4] آمریکا پیش‌تر، برای حفاظت از ساحل نیویورک در برابر خراب‌کاری‌های متحدین پس از ورود آمریکا به جنگ، با کُسا نُسترای آمریکایی هم‌کاری کرده بود. گنگسترهایی مثل لوچیانوی خوش‌شانس[5] و مِیِر لنسکی[6] یهودی در آن‌چه به عملیات زیرزمین[7] معروف بود نقش مهمی بازی کردند. دفتر خدمات راه‌بردی[8] - خلف سی‌آی‌ای[9] - هم در جریان حمله به سیسیل از تماس‌هایش با مافیا استفاده کرد.

■ **کمک به متفقین**

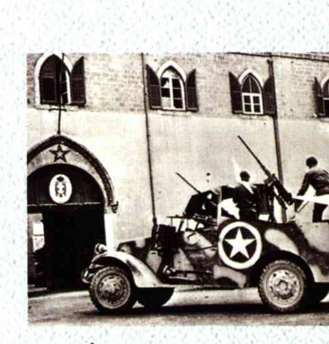
بسیاری از اعضای مافیا، از جمله لوچیانوی خوش‌شانس، رئیس مافیای آمریکا - که با نامی ساختگی به عنوان مترجم شخصی رئیس تشکیلات متفقین در سیسیل به پالرمو آمده بود - و آلبرت آناستازیا، جو آدُنیس[22]، فرانک کاستلو، ویتو جینُویسه[23]، نیک جنتیله[24] و جو پرُفاچی[25]، در تابستان ۱۹۴۳ در جزیره‌ی سیسیل بودند. همه‌ی آن‌ها در نقش «آزادی‌بخش» وظایف گوناگونی با نظارت پلیس مخفی آمریکا داشتند. بعدتر، مدیریت معامله‌های غیر قانونی، مثل قاچاق مواد مخدر، اتحاد کُسا نُسترای سیسیلی و آمریکایی‌ها را محکم‌تر کرد و این هم‌کاری پنهانی با پلیس مخفی آمریکا بعدها به مبارزه با قدرت‌گیری حزب کمونیست در ایتالیا هم کمک کرد.

کانون‌های مافیا

زادگاه دُن کالجرو ویتزینی (رئیس مافیای سیسیل)

محل کشتار روز مه در ۱۹۴۷

جهت حمله‌ی متفقین



جیپ‌های ارتش، سرلشکر کیز[6] آمریکایی را، برای تسلیم بی‌قید و شرط نیروهای ایتالیایی، تا کاخ سلطنتی پالرمو در سیسیل همراهی می‌کنند. جنگ فاشیست‌ها علیه مافیا به پایان رسیده بود.

▪ دولت دست‌نشانده

در حالی که تحولات جنوب کشور فرصتی عالی برای احیای مافیا به وجود آوردند، رویدادهای شمال ایتالیا، جایی که جنگ هنوز ادامه داشت، برای زمین‌داران مافیایی نگران‌کننده بودند. موسلینی را، که گروهی از چتربازان آلمانی در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۳ از زندان فراری داده بودند، به آلمان بردند و هیتلر به او دستور داد به ایتالیا برگردد و دولت جمهوری جدیدی، تحت حمایت آلمانی‌ها، تشکیل دهد. به این ترتیب، در ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۳ جمهوری سالو[1] متولد شد ـ دولتی دست‌نشانده‌ی آلمانی‌ها.

پس از امضای آتش‌بس، ارتش ایتالیا که دولت هیچ نظارتی بر آن نداشت پراکنده شده بود. بعضی سربازان اسیر آلمانی‌ها شده بودند و دیگران فرار کرده بودند و به گروه‌های ضد فاشیست، مثل مبارزان مقاومت[2]، پیوسته بودند. آن‌ها که تجهیزات بسیار کمی داشتند به مبارزه با آلمانی‌ها و فاشیست‌هایی که به موسلینی وفادار مانده بودند و در شمال ایتالیا به او پیوسته بودند ادامه می‌دادند. در این اثنا، کمی پس از فراری دادن موسلینی از زندان، دولت بادُلیو در ۱۳ اکتبر ۱۹۴۳ به آلمان اعلان جنگ داد.

▪ جنگ آزادسازی

این واقعیت که پارتیزان‌های مقاومت در کنار متفقین می‌جنگیدند برای زمین‌داران و مافیا، که پس از استقرار متفقین در سیسیل باز هم متحد شده بودند، آشکارا نگران‌کننده بود. واحدهای فعال در جنگ آزادسازی، از نظر سیاسی، جزو کمیته‌های ملی آزادسازی، متشکل از چند حزب ضد فاشیست، بودند. با توجه به فراوانی اعضای طبقه‌ی کارگر در این کمیته‌ها، حزب‌های کمونیست و سوسیالیست بیش‌ترین وزن را داشتند. این احتمال که این حزب‌ها، در صورت پیروزی در منازعه، بتوانند سهمی در دولت داشته باشند و برنامه‌های سیاسی خود را اجرا کنند هم برای قدرت زمین‌محورِ مافیا خطرناک بود و هم برای آمریکایی‌ها، هرچند که در یک جبهه می‌جنگیدند.

▪ جدایی‌طلبی

سطوح زمین‌دار و زمین‌گردان مافیا، که هیچ گزینه‌ی سیاسی مطمئن دیگری نداشتند و نه می‌توانستند به فاشیست‌ها بپیوندند و نه به بلوک کمونیست-سوسیالیست، از جنبش استقلال سیسیل[3]، که کمی پیش از استقرار متفقین در سیسیل شکل گرفته بود و خیلی سریع حامیانی در سراسر جزیره پیدا کرده بود، حمایت کردند. این جنبش مواضع سیاسی ناهم‌آهنگی داشت و شامل بارُن‌ها، شاه‌زاده‌ها، سلطنت‌طلب‌ها، حقوق‌دان‌ها و انقلابی‌های سوسیالیست می‌شد. جنبش، دست‌کم در روزهای اول زندگیش، حمایت متفقین را هم داشت. هرچند دولت نظامی متفقین در مناطق اشغالی همه‌ی فعالیت‌های سیاسی را قدغن کرده بود، توسعه‌ی این جنبش جدایی‌طلب را تحمل کرد. بعضی از رهبران جنبش حتی می‌گفتند که سیسیل باید چهل و نهمین ستاره‌ی پرچم آمریکا شود.

■ دُن کالُجرو ویتزینی

پس از مرگ «دُن کالو» ـ آن‌طور که معروف بود ـ در ویلالبا[4]، زادگاهش، تشییع جنازه‌ای در سطح سران کشورها برای او برگزار کردند. آن‌هایی که در مراسم بودند کلمه‌های روی در کلیسا را به یاد می‌آورند: «مافیای او بزه‌کار نبود، بلکه به قانون احترام می‌گذاشت، از هر حقی دفاعی می‌کرد و قلبی سخاوت‌مند داشت. مافیای او عشق بود.» این نوشته را امروز هم می‌توان روی سنگ قبرش دید. بنابراین، چندان اهمیتی ندارد که او به ۳۹ قتل، ۶ اقدام به قتل، ۳۶ سرقت مسلحانه، ۳۷ دزدی و ۶۳ مورد باج‌خواهی متهم بود. دُن کالُجرو ویتزینی تا سال‌های پس از جنگ جهانی دوم رئیس بی‌رقیب مافیای سیسیل بود. او گابِلتویی[5] ـ مستأجر و اداره‌کننده‌ی املاک زمین‌داران بزرگ ـ مهم بود. او رئیس «مافیای معدن» هم شد که تخصصش اجاره دادن معدن‌های گوگرد بود؛ جایی که معدن‌چیانی در سنین مختلف مجبور بودند در شرایطی شبیه بردگی کار کنند.

با ادامه‌ی مبارزه‌ی عمومی رژیم با مافیا و جرم، دُن کالو هم با دردسرهایی روبه‌رو شد. او در ۱۹۲۷ اعلام ورشکستگی کرد. وقتی او را دست‌گیر کردند و به سرکردگی «مافیای معدن» متهم شد، به لطف شهادت‌های متعددی که به نفعش دادند، از زندان رفتن شانه خالی کرد، اما کاملاً تبرئه نشد. با این حال، او می‌گفت که توقیفش کرده بودند، گرچه هیچ مدرکی برای اثبات حرفش وجود ندارد. بلافاصله پس از استقرار متفقین در سیسیل در جنگ جهانی دوم، آمریکایی‌ها ویتزینی را شهردار ویلالبا کردند و او هم یکی از پرشورترین حامیان جنبش استقلال سیسیل شد. با این همه، او متوجه شد که جنبش، در مواجهه با رویدادهای ملی و بین‌المللی، آینده‌ای ندارد و از نخستین مافیایی‌هایی شد که از حزب دموکرات مسیحی کاتولیک حمایت کردند. در ۱۰ ژوئیه‌ی ۱۹۵۴، او سال‌خورده، با ظاهری درهم‌شکسته و ارتباطاتی بسیار محدود، در آرامش درگذشت.



رسانه‌ها کالُجرو (دُن کالو) ویتزینی (۱۸۷۷ـ۱۹۵۴) را «رئیس بزرگ» می‌نامیدند. پلیس به گله‌دزدی متهمش می‌کرد و جامعه مانند شاه‌زاده با او رفتار می‌کرد.

برادرزاده‌ی دُن کالو کنار تابوت پوشیده از گل ایستاده است. نه نام این برادرزاده را جایی ثبت کرده‌اند، نه جانشینی برای ویتزینی معرفی شد و نه نامی روی هیچ‌یک از صدها دسته گل به چشم می‌خورد.

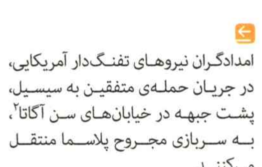


1. Salo
2. Resistance fighters
3. Movement for Sicilian Independence
4. Villalba
5. Gabelloto
6. Keyes.



آنتونیو کانپا بنیانگذار ارتش جدایی‌طلب، که در درگیری مسلحانه با ژاندارمری کشته شد.





امدادگران نیروهای تفنگ‌دار آمریکایی، در جریان حمله‌ی متفقین به سیسیل، پشت جبهه در خیابان‌های سن آگاتا[2]، به سربازی مجروح پلاسما منتقل می‌کنند.

▪ جنگ چریکی

جنبش استقلال سیسیل ـ که تجلی رؤیای قدیمی و دست‌نیافتنی مافیا برای بدل شدن به دولت بود ـ در پاییز ۱۹۴۴، تا حدی در واکنش به حمله‌های مداوم و خودسرانه‌ی نیروهای پلیس به دفترها و حامیانش، منازعه‌ی مسلحانه‌اش را با ارتشی داوطلب و کوچک اما بسیار سرسخت آغاز کرد. تلاش آن‌ها برای راه‌اندازی قیامی جدایی‌طلبانه باعث مقاومتی شدید شد که به جنگ چریکی انجامید.

دولت ایتالیا ناچار شد ارتش را، برای حمایت از پلیس و ژاندارمری و سرکوب قیام به سیسیل بفرستد. در ۱۷ ژوئن ۱۹۴۵، آنتونیو کانِپا[1]، فرمانده و بنیان‌گذار ارتش جدایی‌طلب، در درگیری مسلحانه با ژاندارمری کشته شد.

مرگ او به بدگمانی‌هایی معقول درباره‌ی دست داشتنِ مستقیم مافیا دامن زد. با توجه به نفرت مافیا از کلمه‌هایی مثل «سوسیالیسم» و «انقلاب»، شکی نبود که مشتاق بودند خودشان را از شر این جنگ‌جوی برانداز راحت کنند.

▪ یاغی سیسیلی

کُنچِتو گالو[3] فرمانده جدید ارتش جدایی‌طلب شد و بعد، به امید پیروز کردن انقلاب، با یاغی‌ها هم‌پیمان شد. او به سالواتُره جولیانو، معروف‌ترین یاغی تحت تعقیب سراسر سیسیل، پیش‌نهاد کرد به ارتش داوطلب جنبش جدایی‌طلب سیسیل بپیوندد. جولیانو پذیرفت و همراه دسته‌اش چند حمله علیه نیروهای پلیس و ژاندارمری و هم‌چنین نیروهایی که رم برای ممانعت از پیروزی شورش فرستاده بود ترتیب داد. در مه ۱۹۴۶، فرمانی برای حل سیاسی بحران صادر شد که به منطقه‌ی سیسیل خودمختاری اداری می‌داد و، به این ترتیب، تلاش‌های جدایی‌طلبان را در عمل خنثی کرد. دولت ایتالیا همه‌ی جرایم سیاسی را عفو کرد، اما این عفو شامل جرایم مربوط به استفاده از سلاح گرم نمی‌شد. جولیانو، که تا آن زمان تحت‌الحمایه‌ی مافیا بود، حالا خودش را تنها و خیانت‌دیده می‌دید. او که خودش را بی‌پناه می‌دید از ورق کمونیست‌ستیزی استفاده کرد و حمایت و لطف مافیا را دوباره به دست آورد.

سالواتُره جولیانو، یاغی و جدایی‌طلب ۲۷ ساله، مغرور از شهرت «رابین هود[4]»ی خود، جلوی دوربین ژست می‌گیرد. او توانست توجه‌های بین‌المللی را به خود جلب کند و حتی تصویرش را روی جلد مجله‌ی تایم چاپ کردند.

1. Antonio Canepa
2. San Agata
3. Concetto Gallo
4. Robin Hood





نوازندگان خیابانی، سیسیل، ۱۹۴۷. آن‌ها چیزهای زیادی برای جشن گرفتن داشتند. آن سال، در قانون اساسی ایتالیا، به سیسیل خودمختاری محدود داده بودند.

■ کشتار روز مه[1]

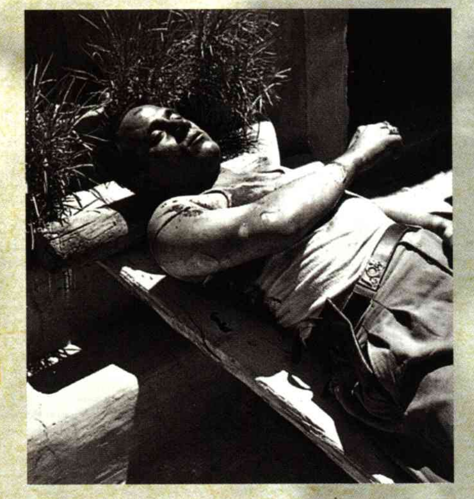
در انتخابات محلی سیسیل در ۱۹۴۷، تا حدی در نتیجه‌ی اعطای حق رأی همگانی، چپ‌گرایان ـ حزب‌های کمونیست و سوسیالیست ـ به پیروزی رسیدند. فقط چند روز بعد، جولیانو مرتکب وحشیانه‌ترین جنایتش شد. صبح اول مه ۱۹۴۷، در پُرتلا دِله جینستره[2]، روستایی نزدیک پالرمو، در گرماگرم جشن‌های پیروزی در انتخابات و بزرگ‌داشت روز کارگر، جولیانو به کارگران مزارع، اعضای اتحادیه‌های صنفی و هر کسی که از سر اتفاق در مسیر گلوله‌هایش بود شلیک کرد و یازده نفر، از جمله دو کودک، را کشت و ۳۸ نفر را هم زخمی کرد. مافیا، که جولیانو به خاطر حمایت‌های چشم‌گیرش از او مدیونش بود، دستور کشتار را داده بود، اما شایع بود که کشتار مهر تأیید حلقه‌هایی ـ ایتالیایی و بین‌المللی ـ را هم که نمی‌خواستند با دورنمای هر گونه نفوذ کمونیسم در خاک ایتالیا روبه‌رو شوند داشت.

■ تروریسم

در دهه‌های بعد هم، هر گاه به نظر می‌رسید کمونیست‌ها در حال پیش‌روی هستند، تروریسم در ایتالیا تکرار می‌شد که با پی‌آمدهایی اندوه‌بار برای کشور و ریختن خون بسیاری از بی‌گناهان هم‌راه بود. بررسی‌های تازه و انتشار اسناد بایگانی‌شده‌ی پلیس مخفی بریتانیا درباره‌ی این روی‌دادها تأیید کرده‌اند که علاوه بر جولیانو، گروهی از نئو ـ فاشیست‌ها به رهبری شاه‌زاده جونیو والریو بُرگزه[3]، فرمانده فاشیستی که تا پایان جنگ در کنار موسلینی جنگیده بود، هم در جریان کشتار

■ خیانت خانوادگی

پس از کشتار پُرتلا دله جینستره، جولیانو کم‌کم حمایت مافیا را از دست داد و پلیس اعضای دسته‌اش را یکی‌یکی دست‌گیر کرد. این رویّه‌ای متداول بود؛ مافیا از یاغی‌ها برای رسیدن به اهدافش استفاده می‌کرد و بعد، وقتی که کار تمام می‌شد، خودش را از شر آن‌ها راحت می‌کرد. جسد جولیانو را، که از گاسپاره پیسچیُتا، خویشاوند و عضو دسته‌اش که در بسیاری از حمله‌های مسلحانه، از جمله پرتلا، کنار او بود، خیانت دیده بود، در ۴ جولای ۱۹۵۰ پیدا کردند. این ماجرا دو سال بعد از پیروزی دموکرات مسیحی‌ها در انتخابات ملی ۱۹۴۸ بود که خطر فوری نفوذ فزاینده‌ی کمونیست‌ها در ایتالیا را، به شکلی اثربخش، از بین برد. جنازه‌ی او را، که احتمالاً به دست لوچیانو لیجیو[5]، از اعضای مافیای کُرلئُنه[6]، کشته شده بود، جلوی یک خانه‌ی رعیتی قدیمی انداختند. قتل او مجوز تلویحی زمین‌داران مافیایی و حزب حاکم را داشت.



می‌گویند سالواتُره جولیانو، تا لحظه‌ای که رگ‌بار گلوله جانش را گرفت، بیش از ۱۰۰ نفر را کشته بود و ۵۰۰۰ پلیس در پی او بودند.

پُرتلا دله جینستره تیراندازی کرده بودند. پوکه‌های گوناگونی که در نقاط مختلف نزدیک محل کشتار پیدا شده‌اند نشان می‌دهند که چند نقطه‌ی تیراندازی وجود داشته است. در این قتل عام، علاوه بر دست مافیا، هم‌دستی نیروهای ضد کمونیست ملی و بین‌المللی هم در کار بود.

■ پدر، پسر و روح‌القدس

در دادگاه عاملان کشتار پُرتلا، گاسپاره پیسچیُتا[4] را، هرچند به او وعده داده بودند که در صورت کمک به دست‌گیری جولیانو، خویشاوندش، عفو می‌شود، به حبس ابد محکوم کردند. پیسچیُتا، که حس می‌کرد به او خیانت کرده‌اند، در واکنش به این موضوع گفت که نام آمران واقعی کشتار را اعلام می‌کند. روزی که حکم را خواندند، او حرفی زد که همه‌جا پیچید و بخش بزرگی از تاریخ مافیا و تاریخ ایتالیا را توضیح می‌دهد: «ما همه یکی هستیم: یاغی‌ها، پلیس و مافیا. مثل پدر، پسر و روح‌القدس.» پیش از آغاز محاکمه، او را در زندان با مقداری استرکنین، که در دارویی که هر روز صبح برای درمان بیماری سل می‌خورد ریخته بودند، مسموم کردند. رازهایی که پیسچیُتا می‌دانست با او دفن شدند. تنها چیزی که باقی مانده است خاطره‌ی کشتاری است که قربانیان بی‌گناهش در نظامی سیاسی اسیر شده بودند که در ظاهر همه‌ی گرایش‌های سیاسی را می‌پذیرفت، اما در عمل جریان‌های چپ‌گرا را از قدرت محروم می‌کرد. غم‌انگیز است که ریشه‌های جمهوری ایتالیا به خون ایتالیایی‌ها آغشته است.

1. May Day: روز اول ماه مه که با روز کارگر و جشن باستانی آغاز بهار هم مصادف است.
2. Portella delle Ginestre
3. Prince Junio Valerio Borghese
4. Gaspare Pisciotta
5. Luciano Liggio
6. Corleone

جان اسلایدل، رهبر حزب دمکرات در نیواُرلینز.

مافیای آمریکایی

عصر طلایی

در میانه‌های قرن نوزدهم، سران حزب‌های سیاسی آمریکا به شکلی حساب‌شده تصمیم گرفتند مهاجران را، به عنوان پایگاه قدرتی رو به رشد، با خود همراه کنند و به این ترتیب صحنه را برای مافیایی‌های قرن بیستم آماده کردند.

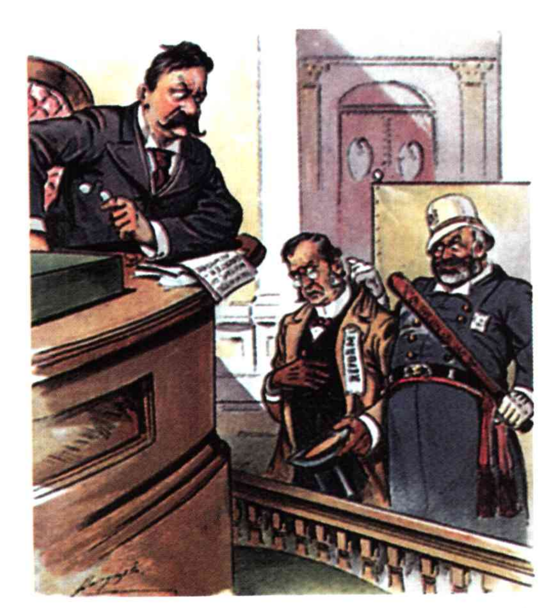
■ دستگاه سیاسی

یکی از نخستین رهبران حزبی که این راه‌برد را انتخاب کرد جان اسلایدل[1]، رهبر تشکیلات سیاسی حزب دموکرات در نیواُرلینز، معروف به حلقه[2]، بود. تلاش اسلایدل، خیلی زود، نتیجه‌اش را به شکل پیروزی‌های انتخاباتی و مناصب متعدد پاداشی[3] هم‌راه این پیروزی‌ها نشان داد. استفاده از این مناصب، برای پاداش دادن به وفاداران به حزب، حلقه را قدرت‌مندتر کرد و نفوذش را در رقابت‌های سیاسی سراسر ایالت افزایش داد.

سازمان‌های حزب دموکرات در دیگر شهرهای مهم، مثل کانزاس سیتی، شیکاگو و نیویورک، هم از این سرمشق پیروی کردند. با ورود گروه‌های بزرگ مهاجران آلمانی، ایرلندی و ایتالیایی به شهرهای بزرگ، حزب آن‌ها را پذیرفت، از منافعشان حمایت کرد و به قدرت رأی‌دهی آن‌ها امید بست. هرچند دستگاه سیاسی دموکرات‌ها در ایجاد چنین ائتلاف‌هایی با مهاجران موفق‌تر بود، جمهوری‌خواهان هم در بعضی مناطق، مثل بوفالو، فیلادلفیا و آتلانتیک سیتی، درگیر این فعالیت‌ها شدند. در دهه‌ی ۱۸۸۰، زمانی که تعداد زیادی از ایتالیایی‌ها به ایالات متحده آمدند، سیاست‌مداران در برقراری ارتباط با مافیایی‌های مهاجر و رهبران دسته‌های خیابانی که در محله‌های ایتالیایی‌نشین جولان می‌دادند مزیت چشم‌گیری دیدند. گنگسترها در جمع کردن رأی برای نام‌زدهای «مناسب» و دل‌سرد کردن مخالفان مفید

گروهی از مردها و پسرهای ایتالیایی در صف رسیدگی اداری در جزیره‌ی الیس.[25] سیاست‌مداران حزبی در شهرهای مهم آمریکا از مهاجران ایتالیایی حمایت می‌کردند تا رأی آن‌ها را در انتخابات آینده به دست آورند.





مافیا خیلی وقت‌ها سوژه‌ی کاریکاتوریست‌های مطبوعات بود. در این کاریکاتور، افسر پلیسِ تمنی هال یک اصلاح‌طلب عادی را نزد قاضی برده است.

بودند. [در مقابل] سران سیاسی شغل‌های پاداشی به آن‌ها می‌دادند و از پی‌گرد قضایی مصونشان می‌کردند. در نتیجه‌ی این ائتلاف، سیاست سازمان‌یافته در شهرهای مهم از جرم سازمان‌یافته تفکیک‌ناپذیر شد.

در نیو اُرلینز، در پایان قرن نوزدهم، حلقه هم با گروه زیرزمینی ماترانگا هم‌کاری می‌کرد و هم با گروه زیرزمینی پرُونتزانو. این هم‌کاری بسیار ارزش‌مند بود. در بعضی انتخاباتِ آشکارا شک‌برانگیز، نام‌زدهای مورد حمایت حلقه با کسب آرایی بیش‌تر از تعداد کل رأی‌دهندگان ثبت‌نامی پیروز شدند. تصور می‌شود که حمایت حلقه دلیل احتمالی در امان ماندن ماترانگا از اعدام‌های فراقانونیِ ضد مافیایی ۱۸۹۱ در نیو اُرلینز باشد.

■ نیویورک

تمنی هال[4]، سازمان دموکرات مستقر در نیویورک، با بسیاری از شخصیت‌های زیرزمینی، از جمله گنگسترهای دسته‌ی پنج نقطه[5] مثل پائولو واکارلی (پال کلی)[6]، فرانک کاستلوی مافیایی و چیرو ترانُوا[7]، رابطه‌ی کاری داشت. واکارلی، که کارش را از اوایل دهه‌ی ۱۹۰۰ آغاز کرده بود و بر دسته‌های خیابانی منهتن فرمان‌روایی می‌کرد و نفوذ زیادی در اتحادیه‌های کارگران باراندار داشت، آرا و نیروی عضلانی لُور ایست ساید[8] را در اختیار تمنی هال می‌گذاشت. کاستلو هم با جیمی هاینز[9] و آلبرت مارینلی[10]، دو سیاست‌مدار تمنی، روابطی سودمند برای دو طرف داشت.

■ شیکاگو

رهبران حزب دموکرات شیکاگو، مثل مایک مک‌دانلد[11]، مایکل کنا (هینکی دینک)[12] و جان کافلین (جان گرمابه‌ای)[13]، روابطی با آنتونیو داندره‌آ[14] و مایک مرلو[15] از سران مافیا،

■ شاه کنگر فرنگی

چیرو ترانوا، برادر ناتنی سرکرده‌ی بزرگ مافیا، جوزپه مُرلو[24]، کسب‌وکار بی‌نظیری برای خودش آفرید. ترانوا برای خرید همه‌ی کنگر فرنگی‌هایی که با کشتی به نیویورک می‌فرستادند قرارداد بست و عرضه‌کننده‌ی انحصاری این سبزیِ خاردار در بازارهای شهر شد. سود هنگفت و محبوبیت کنگر فرنگی در محله‌های ایتالیایی‌نشین درآمدی چشم‌گیر به جیب ترانوا سرازیر کرد.



این نمودار دستی روابط بین گنگسترها در روزهای آغازین و قلم‌روی تحت سیطره‌ی آن‌ها را در نیویورک نشان می‌دهد. خیابان نِیوی در بروکلین محیط رشد سران آینده‌ی مافیا بود.

و هم‌چنین جیم کُلُسیمو[16]، مالک فاحشه‌خانه و باشگاه شبانه، ایجاد کردند. در تشییع جنازه‌ی کلسیمو در ۱۹۲۰، کنا و کافلین جزو ۱۰ شخصیت برجسته‌ی شهر بودند که تابوت را به دوش می‌کشیدند. جان رینی[17] و تامس گلگر[18]، دو نماینده‌ی کنگره، چند قاضی، دادستان‌های ایالتی و فدرال و تعدادی از سیاست‌مداران محلی هم کنار تابوت صف کشیده بودند.

■ کانزاس سیتی

سازمان حزب دموکرات کانزاس سیتی، معروف به تشکیلات پندرگست[19]، تعدادی از قماربازان برجسته و سران دسته‌های ایتالیایی را در بر می‌گرفت. جانی لاتزیا[20] و چارلز بیناجیو[21] از همه‌ی آن‌ها مهم‌تر بودند. لاتزیا، که شرط‌بندی‌های کانزاس‌سیتی و، در دهه‌ی ۱۹۲۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰، قاچاق مشروبات الکلی را سازمان‌دهی و هدایت می‌کرد، مباشر و دوست نزدیک تام پندرگست[22]، رئیس این تشکیلات، هم بود. روز ۱۰ ژوئن ۱۹۳۴، لاتزیا در جریان تیراندازی کشته شد. بیناجیو شریک نسل بعدی تشکیلات پندرگست شد و وظیفه‌های لاتزیا را بر عهده گرفت. او و دستیار معتمدش، چارلی گارگُتا (سگ دیوانه)[23]، را در باشگاه ناحیه‌ی یک حزب دموکرات در ۵ آوریل ۱۹۵۰ کشتند.



جان کافلین دموکرات، شخصیتی برجسته در شیکاگو و دوست جیم کلسیمو، بارها با کناره‌گیری رقیبانش از صحنه‌ی رقابت‌ها پیروز انتخابات شد.

1. John Slidell
2. The Ring
3. Patronage jobs: مناصبی که پیروز رقابت‌های انتخاباتی، برای قدردانی و پاداش دادن به حامیانش، بین آن‌ها تقسیم می‌کند. در بسیاری موارد، توزیع این مناصب ربطی به مهارت‌ها و شایستگی‌های عملی افراد ندارد و به همین دلیل یکی از نشانه‌های فساد سیاسی است.
4. Tammany Hall
5. Five Points
6. Paolo "Paul Kelly" Vaccarelli
7. Ciro Terranova
8. Lower East Side
9. Jimmy Hines
10. Albert Marinelli
11. Mike McDonald
12. Michael "Hinky Dink" Kenna
13. "Bathhouse John" Coughlin
14. Antonio D'Andrea
15. Mike Merlo
16. Jim Colosimo
17. John Rainey
18. Thomas Gallagher
19. Pendergast Machine
20. Johnny Lazia
21. Charles Binaggio
22. Tom Pendergast
23. Charlie "Mad Dog" Gargotta
24. Giuseppe Morello
25. Ellis.

ill Unsolved—Colosimo Murder
Jim First Major Victim of Own Gang Technique 18 Years Ago





اخبار مربوط به مافیا همواره بخش مهمی از صفحات روزنامه‌های ایتالیا را به خود اختصاص می‌دهد.

▪ شرکت‌های مافیای ابتدایی

در آستانه‌ی قرن بیستم، دسته‌های خیابانی شهرها، به طور منظم، مراسم رقص پر هیاهویی برگزار می‌کردند که به رَکِت[1] معروف بودند. نخستین رَکِتی‌های[2] زیرزمینی احتمالاً اعضای دسته‌هایی بودند که مغازه‌دارها را مجبور می‌کردند بلیت‌های این مراسم را بخرند. پیش می‌آمد که امتناع از خرید بلیت را با هجوم دسته‌ها به مغازه یا تلافی‌جویی‌های دیگر مجازات کنند. «رَکِت» کم‌کم به اصطلاحی عمومی‌تر بدل شد و، در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۲۰، بسیاری بزه‌کاران سازمان‌یافته را رَکِتی می‌نامیدند.

▪ پادرُنی[3]

سیستم پادرُنی صورتی ابتدایی از قاچاق انسان بود. در این حرفه‌ی نیمه‌قانونی، مهاجران جاافتاده نقش دلالان نیروی کار را در ایالات متحده بازی می‌کردند. هر دلال، معروف به پادرُنه[4]، به خانواده‌های فقیر در سیسیل پولی می‌داد و در مقابل یک یا چند فرزندشان را به کار می‌گرفت. خانواده‌ها می‌پذیرفتند، چون فکر می‌کردند فرزندانشان در آمریکا زندگی به‌تری خواهند داشت. این بچه‌ها را به ایالات متحده می‌آوردند و مجبورشان می‌کردند در هر حرفه‌ای که بیش‌ترین سود را برای پادرُنه‌ی آن‌ها داشت کار کنند. عمر مخالفت‌ها با پادرُنی به دهه‌ی ۱۸۷۰ برمی‌گردد. در اواخر سال ۱۹۰۵، مقام‌های رسمی ایتالیایی و آمریکایی، با تأسیس اداره‌ی کار برای مهاجران ایتالیایی، گام‌هایی اثربخش برای از بین بردن این سیستم برداشتند.

▪ دست سیاه

یکی از جرم‌های رایج در جامعه‌ی ایتالیایی‌های آمریکا نامه‌های دست سیاه بود؛ نامه‌هایی که در آن‌ها درخواست‌هایی کتبی از کاسب‌ها می‌کردند و می‌گفتند اگر به این درخواست‌ها پاسخ ندهند، به اموال آن‌ها صدمه می‌زنند یا حتی بلایی بدتر سرشان می‌آورند. این نامه‌ها پر بودند از نمادهای تهدیدآمیز و بعضی از آن‌ها را با اثر دستی آلوده به جوهر سیاه امضا کرده بودند. هرچند بعضی از گیرندگان این درخواست‌ها را نادیده می‌گرفتند و مشکلی برایشان پیش نمی‌آمد، اما بقیه قربانی بمب‌گذاری، آدم‌ربایی و آدم‌کشی می‌شدند. تصور این است که سازمان نوپای مافیا در نیواُرلینز عامل این نوع اخاذی‌ها بوده است. حوالی سال ۱۸۹۰، خانواده‌ی پرُونتزانو نامه‌های اخاذی‌ای را منتشر کردند که می‌گفتند گروه رقیب ماترانگا آن‌ها را فرستاده است. گمان می‌رود که جیم کلسیمو (جیم بزرگه)[5]، سرکرده‌ی بزه‌کاران شیکاگو که روابطی سیاسی هم داشت، بارها چنین تهدیدهایی را از دست سیاه دریافت کرده باشد.

۱۹۲۰ جیم کُلسیمو را، به دلیل مخالفتش با ورود کاپُن و تُریو[9] به تجارت مشروبات الکلی، می‌کشند.

۱۹۲۰ قاچاقچیان مشروبات الکلی مرکز توزیعی در خیابانی در نیویورک راه می‌اندازند تا الکل را راحت خرید و فروش کنند. این مرکز فاصله‌ی کمی با ایستگاه پلیس دارد.

۱۹۲۹ کاپُن دستور کشتار روز سنت ولنتاین[10] را می‌دهد و کاری می‌کند که در زمان کشتار در فلوریدا باشد.

۱۹۲۹ لوچیانوی خوش‌شانس، در جریان «هشدار» برای توقف تلاش‌هایش برای رهبر مافیا شدن، با چاقو از ناحیه‌ی صورت زخم می‌خورد.

۱۹۴۷ ال کاپُن در اثر حمله‌ای قلبی که احتمالاً از سفلیس ناشی شده بود می‌میرد.



پلیس جنازه‌ی جو ماسریا (جو رئیسه)[11] را که در تقاطع جاده‌ی ایست ریور[12] و خیابان دهم نیویورک از ماشین به بیرون پرت کرده بودند بررسی می‌کند.

بخت‌آزمایی

یکی از سودآورترین طرح‌های پول‌ساز مافیا، که سرسختانه از آن حراست می‌کردند، بخت‌آزمایی بود. سازمان‌های زیرزمینی سراسر کشور در این نوع شرط‌بندی دست داشتند. شرکت‌کنندگان با مبالغی ناچیز روی شماره‌هایی چند رقمی شرط می‌بستند و به کسی که شماره‌اش برنده می‌شد، پول هنگفتی جایزه می‌دادند.

جوزِوه گالوچی[6]، سرمایه‌گذاری با روابط سیاسی و حامی دسته‌های خیابانی سیسیلی و ایتالیایی ایست هارلم[7] در نیویورک، سال‌ها به شکلی موفقیت‌آمیز از کسب‌وکار زیرزمینی بخت‌آزمایی‌اش محافظت کرد. روز ۱۷ مه ۱۹۱۵، اعضای دسته‌های رقیب او و پسرش را در خیابان ۱۰۹ شرقی به دام انداختند و با شلیک گلوله کشتند.



پاردُنه‌ای تمشک‌چین‌ها را در نیوجرسی زیر نظر دارد. پاردُنه دلالی بود که در ازای نیروی کار خانواده‌های فقیر سیسیلی پولی به آن‌ها می‌داد. کارگران در عمل برده‌ی پاردُنه‌شان بودند.

کارگران بارانداز

مافیایی‌ها، با رخنه در جنبش کارگری در اسکله‌ها و باراندازهای شلوغ، بر نیروی کار مهاجر مسلط شدند و از شرکت‌های کشتی‌رانی باج می‌گرفتند و از کارگران حق دلالی. دسته‌ی نیو اُرلینزی پرُونتزانو در این حرفه دست داشت. سانتو اُتری[8]، پیش‌گام حمل دریایی کالاها، در ۱۸۸۱ قربانی همین ماجرا شد. او، وقتی محموله‌ای موز در حال رسیده شدن در کشتی داشت، متوجه شد باربران اسکله که پرُونتزانو بر آن‌ها سیطره داشت حاضر نیستند محموله را پیاده کنند. اُتری مجبور شد بخش بزرگی از محموله‌اش را به میوه‌فروش‌های دوره‌گرد وابسته به پرونتزانو بدهد تا باربرها سر کار برگردند.

ما فقط هم‌دیگر را می‌کشیم

می‌گویند که بنجامین سیگل (باگزی)[13]، هم‌کار قدیمی چارلی لوچیانو[14]، رئیس مافیا، یک بار به آشنایی دل‌داری داد که «ما فقط هم‌دیگر را می‌کشیم.» البته که این حرف اصلاً درست نبود. ترور دیوید هنسی، رئیس پلیس نیواُرلینز در ۱۸۹۰، و ترور جوزف پترُسینو[15]، بازرس پلیس نیویورک، در جریان مأموریتش در سیسیل در ۱۹۰۹ از نخستین نمونه‌هایی هستند که مافیایی‌ها مجریان قانون را هدف گرفتند.

در کشتار روز سنت ولنتاین در ۱۹۲۹، تفنگ‌داران کاپن دو نفر را که عضو دسته‌ی هدف مُرن[16] نبودند کشتند. جان‌مِی[17] تعمیرکار خودرو بود و راینهارت شویمر[18] متخصص بینایی‌سنج که برای معاینه‌ی مریضش می‌رفت. در ۱۹۲۲، پس از تلاش ناموفق برای ترور جو ماسریا (جو رئیسه)، تیراندازان که متوجه شدند کارگرانِ اعتصابی راهشان را سد کرده‌اند آن‌ها را به رگ‌بار بستند. شش نفر تیر خوردند و یکی از آن‌ها کشته شد. دو نفر دیگر هم زیر دست‌وپای جمعیت وحشت‌زده زخمی شدند.



مردم گرد پلیس که جسدهای قربانیان کشتار روز سنت ولنتاین را منتقل می‌کند جمع شده‌اند. این قتل‌های اعدام‌مانند، در جریان دشمنی‌های مداوم مافیایی، در ساختمان شماره‌ی ۲۱۲۲ خیابان کلارک شمالی[19] شیکاگو اتفاق افتادند.

1. Racket
2. Racketeer
3. Padroni
4. Padrone: مفرد Padroni. به معنای ارباب و کارفرما
5. Big Jim
6. Giosue Gallucci
7. East Harlem
8. Santo Oteri
9. (Johnny) Torrio
10. St Valentine
11. "Joe the Boss" Masseria
12. East River Drive
13. Benjamin "Bugsy" Siegel
14. Charlie Luciano
15. Joseph Petrosino
16. (George Clarence) Moran
17. John May
18. Reinhart Schwimmer
19. North Clark.

پلیس و خبرنگاران آخرین قربانی قتل‌های کیسه‌ای را که در ایست ریور نیویورک پیدا کرده بودند وارسی می‌کنند. سر جسد را در کیسه‌ای پارچه‌ای پیچیده بودند.



ایگناتزیو لوپو (گرگ)، پس از رسیدن به آمریکا، به خلاف‌کاری‌ها و آدم‌کشی‌های سابقش ادامه داد.

■ **خانواده‌های برجسته**

جوزپه مُرِلو، که به قتل جیُوانی ولا[۱]، افسر پلیس، و جعل پول ایتالیا مظنون بود، در دهه‌ی ۱۸۹۰ از زادگاهش در کُرلئُنه‌ی سیسیل به آمریکا گریخت. او و خانواده‌ی بزرگش مدتی در لویزیانا و تگزاس زندگی و کار کردند و بعد تصمیم گرفتند در شهر نیویورک ساکن شوند. در آن‌جا، مُرلو از نفوذش در سازمان‌های مافیایی نیو اُرلینز، شیکاگو و بوفالوی ایالت نیویورک استفاده کرد تا سرکرده‌ی اصلی مافیای نوپای آمریکایی شود. مُرِلو دفتر کارش را در محله‌ای شلوغ و سیسیلی‌نشین در تقاطع خیابان‌های الیزابت[۲] و پرینس[۳] در لُوِر ایست ساید منهتن راه انداخت. او توانست قدرتش را در محله‌ی شمالی‌تر ایست هارلم هم نشان دهد. وینسنت[۴]، چیرو و نیکلاس[۵] ترانوا، برادران ناتنی او، در آن منطقه، دسته‌ی خیابانی مافیایی و خشنی را از «اصطبل آدم‌کشی» افسانه‌ای هدایت می‌کردند. ده‌ها مورد قتل اعضای دسته‌ها در این اصطبل اتفاق افتاده بود. مُرلو حمایت‌های خویشاوندان دورترش، کاتانیاها[۶]، لیماها[۷]، لُمُنته‌ها[۸] و شوهرخواهرش، ایگناتزو لوپو (گرگ)[۹] را به دست آورد.

لوپو، که مهاجری از کُرلئُنه بود، هم بعد از کشتن وحشیانه‌ی مغازه‌داری از دست پلیس ایتالیا فرار کرده بود. او در اواخر دهه‌ی ۱۸۹۰ از اقیانوس اطلس گذشت و در نیویورک، در اخاذی‌های دست سیاه و دیگر انواع باج‌گیری، با مُرلو هم‌دست بود. این دو نفر، وقتی که لوپو در دسامبر ۱۹۰۳ با خواهر ناتنی مُرلو ازدواج کرد، خویشاوند شدند.

■ **کیسه و بشکه**

تنبیه‌های زیرزمینی مانعی برای محققان بود. اعضای دسته‌ها می‌دانستند که لو دادن هر یک از فعالیت‌های مُرلو باعث مرگشان می‌شود. «قتل کیسه‌ای» در ۱۹۰۲ نمونه‌ای از مجازات پرحرفی کردن بود. چند نوجوان اهل بِی ریجِ[۱۰] بروکلین که روز ۲۳ ژوئیه برای شنا به

خلیج نیویورک می‌رفتند، در قطعه زمینی با علف‌های بلند کنار ساحل، کیسه‌ی کنفی بزرگی دیدند. آن‌ها جسد مردی کشته‌شده را درون کیسه پیدا کردند. این جنازه جنازه‌ی جوزپه کاتانیا (جوی خواربارفروش)[11] بود که از دو روز پیش ناپدید شده بود. گلوی کاتانیا را با چاقو بریده بودند و سرش را تقریبا از بدنش جدا کرده بودند. مراجع قانونی متوجه شدند که دلیل قتل این بود که کاتانیا عادت داشت وقتی چیزی با دوستانش می‌نوشد درباره‌ی روابط زیرزمینیش با آن‌ها حرف بزند. معلوم شد که ایگناتزیو لوپو، همان روزی که کاتانیا ناپدیده شده بود، با او دیدار کرده است. با این حال، هیچ مدرک دیگری برای ارتباط لوپو با این قتل نبود و هیچ‌کس محاکمه نشد.

یک سال بعد، مرلو بدگمان شد که جوزپه دی‌پریما[12]، خرده‌پایی زندانی، اطلاعاتی به پلیس مخفی داده است. چون دی‌پریما در زندان و دور از دسترس دسته بود، مرلو سراغ بِندِتو مادُنیا[13]، نزدیک‌ترین خویشاوند مذکرش که در بوفالو زندگی می‌کرد، رفت. جسد مادُنیا را در بشکه‌ای در یکی از پیاده‌روهای منهتن پیدا کردند.


یکی از قتل های بشکه ای مربوط به کارگاه چارلز ای کارلستروم

پلیس نتوانست پرونده‌ای علیه رهبران دسته‌های بزه‌کار تشکیل دهد و، بعدتر، چند نفری هم که گمان می‌رفت اطلاعاتی درباره‌ی قتل بشکه داشته باشند کشته شدند.

I am like any other man. All do is supply a demand.

من مثل هر آدم دیگری هستم. تنها کاری که می‌کنم پاسخ به تقاضاست. ال کاپن (۱۹۴۷ - ۱۸۹۹)، رئیس مافیای شیکاگو

▪ شکست‌های کاری

مرلو و لوپو، در پوشش ساخت‌وساز، شرکتی به اسم شرکت تعاونی کرلئُنی ایگناتز فلُریو[14] تأسیس کردند. آن‌ها سهامشان را فروختند، زمین‌هایی در شهر نیویورک خریدند و با ساختمان‌سازها قرارداد بستند. آن‌ها، در ظاهر برای تأمین سرمایه‌ی ساخت‌وساز آپارتمان، هزاران دلار وام هم گرفتند. مرلو در ۱۹۰۷ ناگهان از ریاست تعاونی استعفا داد. کمی بعد، شرکت ورشکست شد و بدهی هنگفتی بر جای گذاشت. بلافاصله بعد از این ماجرا، دو خواربارفروشی مرتبط با لوپو هم ورشکست شدند. شرکت واردات لوپو در خیابان مُت[15] تعطیل شد و حدود صد هزار دلار بدهی بالا آورد. خواربارفروشی سالواتره مانتزلا[16] در خیابان الیزابت هم ورشکست شد و مانتزلا در آغاز گفت که اخاذی‌های لوپو دلیل این مشکلات بوده‌اند. محققان متوجه شدند که درست پیش از این ورشکستگی‌ها هزاران دلار کالا ناپدید شده بود.

▪ شناسایی قربانی قتل بشکه‌ای

هویت قربانی قتل بشکه‌ای سال ۱۹۰۳ چند وقتی نامعلوم ماند. به توصیه‌ی ویلیام فلین[17]، مأمور پلیس مخفی، بازرس پترُسینو عکسی از قربانی را به زندان سینگ سینگ[18] برد و آن را به اعضای زندانی دار و دسته‌ی جعل اسکناس مرلو نشان داد. جوزپه دی‌پریما، وقتی عکس شوهرخواهرش بندتو مادُنیا، اهل بوفالوی نیویورک، را دید، تقریبا از هوش رفت.


ویلیام فلین، مأمور پلیس مخفی و خار چشم همیشگی مافیا، پس از تغییر ساختار سازمان بازرسی نیویورک، مدیر اداره‌ی تحقیقات شد.

1. Giovanni Vella
2. Elizabeth
3. Prince
4. Vincent
5. Nicholas
6. Catania
7. Lima
8. Lomontes
9. Ignazio "the Wolf" Lupo
10. Bay Ridge
11. Giuseppe "Joe the Grocer" Catania
12. Giuseppe DePrima
13. Benedetto Madonia
14. Ignatz Florio Cooperative Association Among Corleonesi
15. Mott
16. Salvatore Manzella
17. William Flynn
18. Sing Sing

جوخه‌ی ایتالیایی

عصر طلایی

پس از زنجیره‌ای از بمب‌گذاری‌ها در محله‌های ایتالیایی‌نشین در اوایل سال ۱۹۰۵، ویلیام مک‌آدو[1]، رئیس پلیس نیویورک، گروهی از پنج بازرس ایتالیایی‌زبان تشکیل داد.

فرماندهی جوخه‌ی جدید ایتالیایی را به بازرس جوزف پترُسینو سپردند. پترُسینو، که از ۱۸۸۳ افسر پلیس بود، در ۱۸۹۵ اولین سربازرس ایتالیایی اداره‌ی پلیس نیویورک شد. جوخه‌ی ایتالیایی‌ها در تلاش‌هایش علیه اوباش دست سیاه و دیگر بزه‌کاران محله‌ی ایتالیایی‌نشین شهر خستگی‌ناپذیر بود. یک سال بعد، تیودُر بینگام[2]، رئیس جدید پلیس، متوجه ارزش این جوخه شد و اعضایش را بیش‌تر کرد. هنگ تازه‌ی ایتالیایی‌های پترُسینو ۲۵ عضو تحت فرماندهی مستقیم او و ۱۰ عضو در دفتر بروکلین، به فرماندهی سربازرس آنتونیو وکریس[3]، داشت.

پترُسینو و گروهش موفقیت‌هایی پی‌درپی در پرونده‌های مهم به دست آوردند. در ۱۹۰۷، این هنگ انریکو آلفانو[4] رهبر کامُراهای زیرزمینی ناپلی در نیویورک، را دست‌گیر کرد. آلفانو را به ایتالیا، جایی که به خاطر قتل جنارو و ماریا کوکُلو[5]، رقیبان کامُراییش، تحت تعقیب بود، برگرداندند. در ۱۹۰۸، پترُسینو موفق شد رافائله پالیتزُلو[6]، سرکرده‌ی مافیای سیسیلی را که می‌گفتند قاتل امانوئله نُتاربارتُلو[7]، سیاست‌مدار و بانک‌دار ایتالیایی است، متقاعد کند که از سفر به نیویورک چشم بپوشد و از وسط اقیانوس اطلس به ایتالیا برگردد.



این بازداشت پلیس در خیابان مالبریِ[15] نیویورک توجه همه‌ی اهل محل را، در هر سنی، جلب کرده است.

■ شهید اجرای قانون

بینگام، در تلاش برای گردآوری اطلاعاتی درباره‌ی بزه‌کاران ایتالیایی‌ای که به آمریکا آمده بودند، پترُسینو را در فوریه‌ی ۱۹۰۹ به ایتالیا فرستاد. قرار بود این مأموریت محرمانه باشد و پترُسینو با نام ساختگی گولیلمو دی‌سیمُنه[8] سوار کشتی شد. با این حال، بینگام، حتی پیش از این که پای پترُسینو به ایتالیا برسد، رسانه‌های نیویورک را از این مأموریت خبردار کرد. روز ۱۲ مارس ۱۹۰۹، پترُسینه، بعد از گفت‌وگو با مقام‌های رسمی و تماس با خبرچین‌های زیرزمینی، ناهاری دیرهنگام در کافه اُرتو[9] در پالرموی سیسیل خورد و بعد تا باغ گاریبالدی[10] در میدان مارینا[11] قدم زد. وقتی بازرس ۴۸ ساله‌ی غیر مسلح کنار حصار باغ ایستاده بود، سه گلوله به او شلیک کردند و او در جا درگذشت. هرچند پنجره‌های بسیار زیادی به میدان مارینا مشرف بودند، پلیس هیچ‌کسی را پیدا نکرد که صحنه‌ی ترور را دیده باشد. آن‌ها به ویتو کاشیوفرو[12]، رئیس مافیای سیسیل، ظنین بودند، اما هم‌دستان دولتی کاشیوفرو از او حمایت کردند و کاشیوفرو مدرک محکمی هم داشت که در صحنه‌ی جرم نبوده است. هیچ‌کس هیچ‌وقت به جرم قتل پترُسینو محاکمه نشد.

■ انحلال جوخه

همه آنتونیو وکریس را جانشین پترُسینو در واحد ایتالیایی اداره‌ی پلیس نیویورک فرض می‌کردند. بلافاصله پس از ترور پترُسینو، وکریس چند شخصیت زیرزمینی بروکلین را دستگیر کرد و آن‌ها را متهم کرد که «چیزهایی درباره‌ی ترور اخیر بازرسی مشهور در دنیای زیرزمینی می‌دانند.» این افراد خیلی زود آزاد شدند.

وکریس به ایتالیا سفر کرد تا اسناد و مدارک پترُسینو را بگیرد و درباره‌ی قتل او تحقیق کند، اما سفر او به خاطر مسائل سیاسی در آمریکا نیمه‌تمام ماند. تئودُر بینگام را از ریاست پلیس برکنار کردند و جانشینش، ویلیام بیکر[13]، علاقه‌ی چندانی به مأموریت‌های پترُسینو و وکریس نداشت. او وکریس را فرا خواند و ۷۴۲ مدرک مربوط به فعالیت‌های مجرمانه را که وکریس از ایتالیا آورده بود نادیده گرفت. جوخه‌ی ایتالیایی را منحل کردند و بازرسانش در اداره‌های منطقه‌ای مختلف پلیس نیویورک پراکنده شدند. وکریس در ۱۹۱۹ از اداره‌ی پلیس استعفا داد و یک دفتر کارآگاهی خصوصی باز کرد.

■ احیا

سربازرس مایکل فیاسکتی[14]، شاگرد سابق پترُسینو، جوخه‌ی ایتالیایی را برای مدتی کوتاه در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ احیا کرد. این بار هم جوخه را در پاسخ به افزایش ناگهانی قانون‌شکنی‌های دست سیاه تشکیل دادند. فیاسکتی را فرمانده ۱۵۰ نفر کرده بودند، اما این تلاش از همان آغاز به مشکل برخورد، چون بسیاری از مردم شهر می‌پرسیدند که چرا اداره‌ی پلیس توجهی ویژه به جرایم ایتالیایی‌ها دارد. فیاسکتی همان سرسختی و همان ظاهر تأثیرگذار استادش را داشت. او درباره‌ی خودش می‌گفت که «به اندازه‌ای درشت‌هیکل» است که «با حمل پیانو شهرتی به هم بزند.» اما او، در مقایسه با پترُسینو، یک ویژگی مهم منفی داشت: او وفاداری عاری از خودپرستیِ پترُسینو را به بالادستی‌هایش نداشت. فیاسکتی متکبر بود.

با وجود چند پیروزی مهم در مبارزه با دنیای زیرزمینی ایتالیایی در نیویورک، فیاسکتی رئیس‌هایش را می‌آزرد. در ۱۹۲۲، فیاسکتی پس از مجادله‌ی لفظی شدیدی با یکی از سیاست‌مداران بانفوذ شهر، او را به معنای واقعی کلمه با لگد از دفتر جوخه‌ی ایتالیایی بیرون انداخت. تقریبا بی‌درنگ، جوخه‌ی ایتالیایی را منحل کردند و درجه‌ی فیاسکتی را به پلیس گشت تقلیل دادند.



ویلیام مک‌آدو، رئیس پلیس، و دیگر مقام‌ها جلیقه‌ی ضد گلوله‌ای را که با شلیک از نزدیک آزمایش شده است بررسی می‌کنند.



افسر ایتالیایی پلیس بیرون بانکی تعطیل‌شده نگه‌بانی می‌دهد و اهالی محله‌ی ایتالیایی‌نشین تماشایش می‌کنند.

1. William McAdoo
2. Theodore Bingham
3. Antonio Vachris
4. Enrico Alfano
5. Gennaro and Maria Cuocolo
6. Raffaele Palizzolo
7. Emanuele Notarbartolo
8. Guglielmo DeSimone
9. Caffe Oreto
10. Garibaldi Garden
11. Piazza Marina
12. Vito Cascioferro
13. William Baker
14. Michael Fiaschetti
15. Mulberry.

از این دستگاه جعل اسکناس مدل ۱۹۳۵ برای تولید میلیون‌ها دلار اسکناس یک دلاری و پنج دلاری استفاده کرده بودند.

▪ جعل پول

چند وقتی بود که پلیس مخفی آمریکا می‌دانست سازمان مُرلو-لوپو در جعل پول دست دارد. هرچند مأموران توانستند پرونده‌هایی متقاعدکننده علیه اعضای فرودست گروه، که اسکناس‌های جعلی را در خیابان‌ها دست به دست می‌کردند، تشکیل دهند، پیدا کردن مدارکی علیه رهبران گروه سخت بود.

ویلیام فلین، مأمور مسؤول دفتر منطقه‌ای پلیس مخفی در نیویورک، در مه ۱۹۰۹ متوجه پخش اسکناس‌های جعلی دو دلاری و پنج دلاری در نیویورک، بوستون، فیلادلفیا، پیتسبرگ، بوفالو، شیکاگو و نیو اُرلینز شد. به نظر می‌رسید همه‌ی اسکناس‌ها را یک منبع جعل کرده باشد. پخش شدن هم‌زمان اسکناس‌ها در شهرهای بزرگ هم نشانه‌ای از شبکه‌ای توزیعی در مقیاسی بزرگ بود.

فلین معتقد بود که دسته‌ی مُرلو-لوپو پشت این اسکناس‌های تقلبی است. او و افرادش، پنهانی، رهبران دسته را از زمان قتل بشکه‌ای زیر نظر داشتند. فلین از سابقه‌ی جوزپه مُرلو در جعل و سفرهای متعددش به نقاط مختلف کشور، یعنی همه‌ی شهرهایی که پول تقلبی از آن‌ها سر درآورده بود، خبر داشت. او خوب می‌دانست که مُرلو و ایگناتزیو لوپو، برای دور نگه داشتن خود از تماس فیزیکی با پول جعلی، از چه سازوکاری استفاده می‌کنند. از آن‌جا که تلاش‌های پیشین برای به زندان انداختن سرکرده‌های دسته ناموفق بودند، فلین، پیش از هر اقدامی علیه آن‌ها، محتاطانه پرونده‌اش را سر و سامان داد.



رییس جمهور هاردینگ که در مجازات لوپو و مرلو تخفیف داد

▪ خبرچین

پلیس مخفی توانست هم‌کاری شخصی به نام سَم لُچینو[1]، ساکن پیتستن[2] پنسیلوانیا، را جلب کند. لُچینو با یکی از زیردست‌های مُرلو به اسم جوزپه بُسکارینو[3] روابط کاری داشت. فلین از لُچینو استفاده کرد تا نامه‌هایی برای درخواست نمونه‌هایی از آخرین اسکناس‌های جعلی مُرلو بفرستد. او لُچینو را هم وادار کرد بُسکارینو را ببیند و درباره‌ی خرید اسکناس‌های جعلی با او مذاکره کند. با هم‌کاری اداره‌ی پست آمریکا، فلین به چند نامه‌ی ثابت‌کننده‌ی جرم - بعضی‌هایشان حاوی سفارش‌های خرید اسکناس‌های جعلی بودند - که از طریق پست سفارشی برای مُرلو و هم‌کارانش فرستاده شده بودند، دست پیدا کرد. پست‌چی‌ها، که با فلین هم‌کاری می‌کردند، رسیدهای امضاشده‌ی تأیید دریافت نامه و هم‌چنین امضای حاضران دیگر برای شهادت دادن درباره‌ی هویت گیرندگان را داشتند. به این ترتیب، فلین مجموعه‌ای از مدارک مکتوب درباره‌ی معامله‌های اسکناس‌های جعلی گردآوری کرد.

■ خائن‌ها

روز ۴ ژوئن ۱۹۰۹، خود فلین حمله به جاعلان مظنون را در اتاق‌های طبقه‌ی دوم یک بنگاه کاریابی در خیابان سیزدهم شرقی[4] نیویورک رهبری کرد. هفت نفر را بازداشت کردند. یکی از آن‌ها، وینچنزو باتالیا[5]، به دست داشتن در پخش اسکناس‌های جعلی اعتراف کرد. او گفت که بُسکارینو و آنتونیو سکالا[6]، هم‌کاران مُرلو، مجبورش کرده‌اند که اسکناس‌های جعلی را به قیمت ۲۵ درصد ارزش اسمی آن‌ها بخرد.

پیش‌رفت بزرگ پلیس مخفی در پرونده وقتی اتفاق افتاد که آنتونیو کُمیتو[7]، چاپ‌خانه‌داری که می‌گفتند با ارعاب و تهدید به هم‌کاری در عملیات جعل اسکناس مُرلو وادارش کرده‌اند، پذیرفت مدارکی علیه رهبران دسته ارائه دهد. کُمیتو درباره‌ی جلسه‌های دسته که مُرلو و لوپو هم در آن‌ها حاضر بودند اطلاعاتی داد. او هم‌چنین گفت که دسته از پیش درباره‌ی ترور جوزف پترُسینو، بازرس پلیس نیویورک، خبر داشت و بعد از آن هم کشته شدنش را جشن گرفت.

■ **سرکرده‌ها پشت میله‌ها**

در نوامبر ۱۹۰۹، مأموران فلین ۱۴ نفر را که در جعل پول دست داشتند بازداشت کرد. متهمان را در قالب گروه‌هایی از هم جدا کردند. مُرلو، لوپو، سکالا و پنج نفر دیگر در ۲۶ ژانویه‌ی ۱۹۱۰ محاکمه شدند. انبوه مدارک فلین هیأت منصفه را، که فقط به حدود یک ساعت مشورت نیاز داشتند، متقاعد کرد. روز ۱۹ فوریه، قاضی جرج دبلیو رِی[8] این گروه را در مجموع به ۱۵۰ سال حبس در زندان فدرال آتلانتا محکوم کرد. قاضی رِی رئیس بزرگ مافیا، جوزپه مُرلو، را به ۲۵ سال زندان و هزار دلار جریمه محکوم کرد و، در عمل، او را از فرماندهی دنیای زیرزمینی سیسیلی‌ها در آمریکا کنار گذاشت. ری، پس از شنیدن تاریخچه جرایم لوپو، «گرگ» را به ۳۰ سال زندان و هزار دلار جریمه محکوم کرد. هیچ‌کدام از هم‌گروه‌هایشان هم کم‌تر از ۱۲ سال زندان نصیبشان نشد. دوره‌ی زندان به مُرلو سخت می‌گذشت. پس از حدود یک سال، شایعه‌هایی سر زبان‌ها افتاد که مُرلو می‌خواهد با دادن اطلاعاتی درباره‌ی ترور پترُسینو دوره‌ی محکومیتش را کوتاه کند. روزنامه‌ها گزارش دادند که مُرلو با مقام‌ها دیدار کرده است و درباره‌ی دسیسه‌چینی علیه رهبر جوخه‌ی ایتالیایی چیزهایی گفته است. با این حال، این گفته‌ها هرگز فاش نشدند. بعضی روزنامه‌ها می‌گفتند نظر مُرلو عوض شده است و گفته‌هایش را امضا نکرده است. مُرلو از مشکلات جسمی متعددی، از جمله سوءهاضمه، درد قفسه‌ی سینه و گردش نامناسب خون، رنج می‌برد. نامه‌هایی هم که از خانه برایش می‌فرستادند چندان تسلی‌بخش نبودند. در بهار ۱۹۱۲، خبری هول‌ناک به رئیس بزرگ سابق دادند. پسرش، کالُجِرو، را در تیراندازی در هارلم شرقی کشته بودند. چهار سال بعد، نیکلاس ترانُوا، برادر ناتنی مُرلو، در نشستی که قرار بود جلسه‌ی آشتی با گنگسترهای بروکلین باشد با گلوله کشته شد. مُرلو، با کمک دوستان بانفوذش، حکم تخفیفی از رئیس‌جمهور گرفت که محکومیتش را به ۱۵ سال کاهش می‌داد. او را، به دلیل خوش‌رفتاری، در مارس ۱۹۲۰ آزاد کردند.



از اداره‌ی پست آمریکا برای رسوا کردن یکی از بزرگ‌ترین حلقه‌های جعل پول در آمریکا استفاده کردند. در این عکس، کارکنان در ۱۹۲۰ نامه‌های رسیده را به صورت دستی گروه‌بندی می‌کنند.

■ **گرگ در قفس**



ایگناتزیو سایِتا[11]، معروف به ایگناتزیو لوپو (گرگ)، پیش از آن که در ۱۹۳۶ به زندان برگردد، توانست ۱۶ سال خودش را از زندان دور نگه دارد.

ایگناتزیو لوپو (گرگ)، که به جرم جعل پول به ۳۰ سال زندان محکومش کرده بودند، در فوریه‌ی ۱۹۱۰ وارد زندان فدرال آتلانتا شد. او در ژوئن ۱۹۲۰ عفو مشروط گرفت و رئیس‌جمهور هاردینگ[9] هم در مجازاتش تخفیف داد. لوپو متوجه شد که رقبای زیرزمینی برایش دندان تیز کرده‌اند. او از دشمنانش بیش‌تر عمر کرد، اما در ۱۹۳۶ رئیس‌جمهور روزولت[10] به این نتیجه رسید که لوپو شروط عفوش را زیر پا گذاشته است. لوپو به زندان برگشت و تا ۱۹۴۶ آن‌جا ماند. سال بعد، لوپو مرد.

1. Sam Locino
2. Pittston
3. Giuseppe Boscarino
4. East 13th
5. Vincenzo Battaglia
6. Antonio Secala
7. Antonio Comito
8. George W. Ray
9. (Warren G.) Harding
10. (Franklin D.) Roosevelt
11. Ignazio Saietta.

■ ارباب بزه‌کاری شیکاگو

جیم کُلُسیمو (جیم بزرگه)، مهاجری از منطقه‌ی کالابریا[1] در جنوب ایتالیا، در ۱۹۰۲ با ویکتوریا مُرسکو[2]، مدیر فاحشه‌خانه‌ای در شیکاگو، ازدواج کرد. این پیوند آغاز فعالیت‌های مجرمانه‌ی کُلُسیمو بود و بذر امپراتوری بزه‌کاری گسترده‌ای را کاشت. کُلُسیمو دست آخر محل کسب هم‌سرش، فاحشه‌خانه‌ی نیو برایتن[3] در تقاطع خیابان‌های آرمر[4] و آرچر[5]، را در اختیار گرفت و، به مرور زمان، با راه‌اندازی چند فاحشه‌خانه و شریک شدن در چند فاحشه‌خانه‌ی دیگر، فعالیت‌های مجرمانه‌اش را بیش‌تر کرد. طولی نکشید که فعالیتش را به قمارخانه‌ها، باشگاه‌های شبانه و آشیانه‌های مصرف مواد مخدر هم گسترش داد.

هرچند سنت مافیا با هرگونه دست داشتن در فحشا مخالفت می‌کرد، کُلُسیموی غیر سیسیلی به این سنت پای‌بند نبود. او که هرگز مافیایی نبود، روابطی کاری با مافیای محلی، به رهبری آنتونیو دانِدرِه‌آ و دست‌یارش، مایک مِرلو، ایجاد کرد.

■ سیاست و جنایت

در همین زمان، کُلُسیمو پیوندهایی هم با تشکیلات حزب دموکرات برقرار کرد. سیطره‌ی او بر فعالیت‌های مجرمانه در محله‌ی لِوِی[6] شیکاگو آن‌قدری پول و نفوذ نصیبش می‌کرد که به واسطه‌ای کلیدی میان این محله‌ی جرم‌خیز و سران سیاسی، مثل مایکل کِنا (هینکی دینک) و جان کافلین (جان گرمابه‌ای)، بدل شود. او از قمارخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌های ناحیه‌ی یک «حق مجوز» - باج در برابر محافظت - می‌گرفت. به علاوه، کُلُسیمو نقش نوعی پادرُنه را برای تازه‌واردانِ محله‌های ایتالیایی‌نشین بازی می‌کرد. او برای آن‌ها کار پیدا می‌کرد و بخشی از دست‌مزدشان را می‌گرفت.


جانی تریو

■ جانی تُریو و ال کاپُن

ثروت و مقام جیمز کُلُسیمو از چشم خلاف‌کارهای شیکاگو پنهان نماند. بر اساس شایعه‌ها، ارباب بزه‌کاری هم هدف دست سیاه‌های ناشناس بود. دور و بر ۱۹۰۹، کُلُسیمو، که از تلافی‌جویی‌ها ترسیده بود، از جانی تریو، گنگستر سرسخت نیویورکی، کمک خواست. تریو، که هم‌کار پال کلیِ خلاف‌کار بود، هم مثل کُلُسیمو در جنوب ایتالیا به دنیا آمده بود. جانی تریو، وقتی به «شهر بادخیز»[7] آمد، مدیر یکی از فاحشه‌خانه‌های کُلُسیمو شد و سپاه کوچکی تشکیل داد تا مراقب کسب‌وکارهای غیر قانونی و متعدد کلسیمو باشد. در ۱۹۱۲، کُلُسیمو کسب‌وکار تازه‌ای در شماره‌ی ۲۱۲۶ خیابان وابش[8] راه انداخت. او اسم این رستوران و بار را

■ انتقام خانوادگی

در آغاز دوره‌ی منع تجارت مشروبات الکلی، یعنی زمانی که داد و ستد غیر قانونی الکل به منبع عظیم پول‌سازی بدل شده بود، کُلسیمو هم‌راه همیشگی دِیل وینتر[13]، خواننده‌ی کاباره‌ای که برای او کار می‌کرد، شد. روز ۳۱ مارس ۱۹۲۰، کُلُسیمو زنی را که ۱۸ سال هم‌سرش بود طلاق داد. او و دیل وینتر پیش از صدور حکم طلاقِ کُلُسیمو نام‌زد کرده بودند و در ۱۶ آوریل ۱۹۲۰ ازدواج کردند. عصر روز ۱۱ مه، از کُلُسیمو خواستند به کافه‌اش برود. او باید محموله‌ای از ویسکی قاچاق را تحویل می‌گرفت. او کمی بعد از ساعت ۴ بعدازظهر آن‌جا رسید، با چند نفر از کارکنانش حرف زد و به سرسرای ورودی رفت. کارکنان صدای دو شلیک را شنیدند و وقتی شتابان به آن‌جا رفتند جسد کُلُسیمو را دیدند که روی زمین افتاده بود.

پلیس بیش‌تر به برادرهای هم‌سر اولش، ویکتوریا مُرسکو، ظنین بود و فکر می‌کرد شاید آن‌ها کُلُسیمو را به خاطر توهینی که به خواهرشان کرده بود کشته باشند. برادرها را برای بازجویی بردند و بعد آزادشان کردند. به هر حال، به نظر می‌رسید فهرست مظنونان احتمالی به قتل کُلُسیمو بی‌پایان است. افراد بسیاری، از جمله رقیب‌های کاری، سیاسی و زیرزمینی، دلیلی برای کشتن ارباب بزه‌کاری داشتند. بعضی می‌گفتند که رئیس یکی از دسته‌های شیکاگویی فرانکی ییل و نیویورکیِ دیگری را استخدام کرده است تا به غرب کشور بیایند و کلک کُلُسیمو را بکنند. گرچه هرگز کسی را به جرم قتل کُلُسیمو محکوم نکردند، انگشت اتهام تاریخ به جانی تریو، مردی که بیش از همه از این ماجرا سود برد، اشاره می‌کند. تریو، با کمک کاپن، بر امپراتوری بزه‌کاریِ جیم بزرگه سیطره‌ی کامل یافت، سرمایه‌گذاری چشم‌گیری در عملیات قاچاق مشروب انجام داد و به اندازه‌ی کافی قدرت زیرزمینی به دست آورد تا با دسته‌های جاافتاده‌ی ایرلندی‌یهودی و سیسیلیِ شیکاگو رقابت کند.


جیمز کُلُسیمو آن‌قدر دشمن تراشیده بود که فهرست مظنونان به قتلش شامل همه‌جور آدمی می‌شد. تصور می‌شود که ال کاپن در مرگ او دست داشت.

1. Calabria
2. Victoria Moresco
3. New Brighton
4. Armour
5. Archer
6. Levee District
7. Windy City: لقب شیکاگو
8. Wabash
9. Colosimo's Cafe
10. Frankie Yale
11. Coney Island
12. Four Deuces
13. Dale Winter.

کافه‌ی کُلُسیمو[۹] گذاشت. روی آوردن این مالک قدیمی فاحشه‌خانه‌ها به کافه‌داری احتمالاً تلاشی برای مشروعیت یافتن بود. تریو، کمی پس از پیوستن به کُلُسیمو، کسی را دنبال آلفُنسه کاپِنِ بروکلینی فرستاد؛ خلاف‌کاری زاده‌ی آمریکا که وقتی در باشگاه شبانه‌ی فرانکی پیلِ[۱۰] گنگستر در جزیره‌ی کانی[۱۱] کار می‌کرد به دلیل خشونتش شهرتی به هم زده بود. کُلُسیمو، تُریو و کاپُن بر سازمان زیرزمینی رو به رشد غیر سیسیلی‌ها در شیکاگو ریاست می‌کردند. با روی آوردن بیش‌تر و بیش‌تر کُلُسیمو به کسب‌وکار قانونی، جانی تُریو سهم بزرگ‌تری در امپراتوری بزه‌کاری شیکاگو پیدا کرد. او فعالیت‌هایی بزه‌کارانه در سراسر منطقه‌ی شیکاگو انجام داد و، بعد، بار خودش را، به اسم فُر دوسِز[۱۲]، با کمی فاصله از کافه‌ی کُلُسیمو، افتتاح کرد.

پس از قتل کُلُسیمو در ۱۹۲۰، جانی تریو بر کسب‌وکار کلسیمو سیطره یافت و این گمان وجود دارد که او، با هم‌دستی ال کاپن، مسؤول مرگ کُلُسیمو بوده باشد.



جیمز کُلُسیمو و همسر دومش، دیل وینتر. کُلُسیمو، پیش از نهایی شدن حکم طلاقش، از دیل خواستگاری کرد.

کاپُن، وسط، در جریان استماعش در برابر هیأت منصفه‌ی فدرال، به اتهام فرار مالیاتی، کنار وکلایش آسوده و متکبر به نظر می‌رسد.


برای پنهان کردن الکل از روش‌های ابتکاری استفاده می‌کردند. این محموله‌ی الوار را با ویسکی مرغوب اسکاتلندی پر کرده بودند.

■ **رویّه‌ی شریف**

«رویّه‌ی شریفِ»[1] غیر قانونی کردن تولید، فروش و ترابری نوشیدنی‌های الکلی در ۱۹۱۷، هم‌زمان با ورود آمریکا به جنگ جهانی اول در اروپا، مطرح شد. از ۱۸۲۶ به بعد، منع الکل را گاه‌گاهی در آمریکا آزمایش کرده بودند. اما دو نگرانی همه‌گیر محرّک طرح ۱۹۱۷ بودند. گروه‌های مخالف نوشیدنی‌های الکلی می‌گفتند تولید این نوشیدنی‌ها منابع غله را، که برای تولید نان مصرفی در دوره‌ی جنگ ضروری‌تر بودند، مصرف می‌کند و اصلاح‌گران اجتماعی محدودیت الکل را ابزاری برای سیطره بر مهاجرانِ بارنشین و مقابله با تشکیلات سیاسی حامی آن‌ها می‌دانستند.

■ **قاچاق‌چیان و تولیدکنندگان غیر قانونی**

زمانی که منع نوشیدنی‌های الکلی به قانون کشور بدل شد، حمایت از متمم ۱۸ قانون اساسی[2] کاهش یافته بود. بسیاری از آن‌هایی که محدودیت مصرف الکل در دوران جنگ را قبول داشتند، دلیلی برای آغاز پرهیز سراسری از الکل در ۱۹۲۰ نمی‌دیدند. به نظر می‌رسید منع الکل از همان آغاز محکوم به شکست است. بزه‌کاران سازمان‌یافته در ایالات متحده، که پیش از آن در قمار، قاچاق مواد مخدر، باج‌گیری و فحشا دست داشتند، بی‌درنگ دریافتند که نارضایتی عمومی از منع الکل فرصت کسب درآمدهای عظیم را به آن‌ها می‌دهد. خلاف‌کارهای شهرهای مرزی و ساحلی مشغول قاچاق الکل و واردات غیر قانونی انواع مشهور ویسکی و عرق نی‌شکر از کانادا، اروپا و کاراییب شدند. سازمان‌های مافیایی در شهرهایی مثل بوفالو، شیکاگو، دیترویت و نیویورک نقش خطوط لوله‌ی نوشیدنی‌های غیر قانونی را بازی می‌کردند. در آن دوره، قانون‌شکن‌هایی را که آشکارا با دولت در می‌افتادند و عطش مردم را فرو می‌نشاندند به چشم قهرمانان مردمی می‌دیدند. سازمان‌های مافیایی شهرهای دور از مرز، از جمله کلیولند و کانزاس سیتی، متوجه شدند که فروش مواد و تجهیزات لازم برای مشروب‌سازی غیر قانونی سودآور است.

■ **اتحاد**

سازمان‌های بزه‌کار سراسر کشور هم‌دستی در فعالیت‌های قاچاق نوشیدنی‌های الکلی را سودآور می‌دیدند. دسته‌ی تریو-کاپن در شیکاگو از روابط قدیمیش با گنگسترهای نیویورکی بسیار سود برد و ائتلاف‌های تازه‌ای هم با سازمان‌هایی در دیترویت، سنت لویس و فیلادلفیا ایجاد کرد. مافیای پیتسبرگ روابطی با دسته‌های شیکاگو و ساحل شرقی، که به الکل وارداتی دست‌رسی به‌تری داشتند، برقرار کرد. در نیویورک، آرنلد رُتستاین[3] شبکه‌ی بزه‌کاری، شامل گنگسترهای آلمانی، یهودی، ایرلندی و ایتالیایی، به وجود آورد. هم‌کاری در نیویورک به جایی رسید که رقیبان یک «مرکز خرید و فروش نوشیدنی» در کنار خیابان راه انداختند تا موجودی‌هایشان را با هم مبادله کنند. این مرکز با حمایت مافیایی‌ها و پلیس‌هایی که از مافیا دست‌مزد می‌گرفتند کار می‌کرد.

1. The Noble Experiment
۲. متممی مصوب ژانویه‌ی ۱۹۱۹ که تولید، فروش و حمل نوشیدنی‌های الکلی را در آمریکا قدغن می‌کرد. در دسامبر ۱۹۳۳، متمم ۲۱ جای‌گزین این متمم شد و به این ممنوعیت فراگیر پایان داد.
3. Arnold Rothstein
4. Dutch Schultz
5. Coll brothers
6. Minnesota
7. Volstead
8. Woodrow Wilson



سر و کله‌ی تولیدکنندگان خرده‌پای مشروب در همه‌جای کشور پیدا می‌شد. این خواهرها، در مینِسُتا[۶]، کنار مشروب‌سازی خانواده، مسلح ایستاده‌اند.

وقتی نوشیدنی‌های غیر قانونی را مصادره می‌کردند، آن‌ها را از بین می‌بردند. این بشکه‌های آب‌جو را به فاضلاب می‌ریزند.

■ متمم هجدهم

کنگره در پایان سال ۱۹۱۷ متمم هجدهم پیش‌نهادی قانون اساسی آمریکا را تصویب کرد و آن را برای بررسی به مجالس ایالتی فرستاد. در ۱۶ ژانویه‌ی ۱۹۱۹، تعداد ایالت‌هایی که تصویبش کرده بودند از تعداد لازم برای اجرای آن بیش‌تر شد. گرچه قرار بود متمم فقط یک سال بعد از تصویب اجرایی شود، کنگره در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸ سازوکاری موقت ـ که به شکلی نادرست، آن را لایحه‌ی منع الکل در زمان جنگ می‌نامیدند ـ تصویب کرد. از این سازوکار، که پس از پایان جنگ به واسطه‌ی آتش‌بس به قانون بدل شد، به عنوان سازوکاری برای سیطره بر نظامیان در حال بازگشت به کشور در دوره‌ی پس از جنگ استفاده می‌کردند. برای آغاز تجربه‌ی منع الکل، یک قانون دیگر هم لازم بود: لایحه‌ی وُلستِد[۷] که نوشیدنی‌های ممنوع را مشخص می‌کرد و به وزارت خزانه‌داری اجازه می‌داد محدودیت‌هایی درباره‌ی الکل وضع کند. در ۲۸ اکتبر ۱۹۱۹، کنگره وتوی رئیس‌جمهور وودرو ویلسن[۸] را رد کرد و لایحه‌ی وُلستد را تصویب کرد.

راه‌پیمایان روز ۴ ژوئیه با پارچه‌نوشته‌هایی علیه منع نوشیدنی‌های الکلی در نیویورک، تظاهرات می‌کنند.



■ رقابت

دلارهای محصول قاچاق الکل باعث منازعه‌هایی میان چند سازمان زیرزمینی شدند. در نیویورک، دسته‌ی داچ شولتز[۴] با دسته‌ی رتستاین در افتاد و با گروهی از بزه‌کاران به رهبری برادران گُل[۵] هم‌دست شد. در دیترویت، در جریان رقابت گروه‌های مافیایی بر سر قدرت، چند ترور مهم اتفاق افتاد.

در شیکاگو، دسته‌ی تریو-کاپن خود را درگیر رقابت مرگ و زندگی با سازمان‌های ایرلندی-یهودی و سیسیلی می‌دید. با گسترش خشونت‌ها و قربانی شدن عابران بی‌گناه، نگاه مردم به گنگسترها کم‌کم تغییر کرد.

■ **جنگ در مافیای نیویورک**

در آغاز دوره‌ی منع، سازمان بروکلینیِ سالواتُره داکیلا (توتو)[1] بر مافیای شهر نیویورک سیطره داشت. پس از محکومیت جوزپه مُرِلو به اتهام جعل پول در ۱۹۱۰، داکیلا رئیس بزرگ مافیای آمریکا شد.

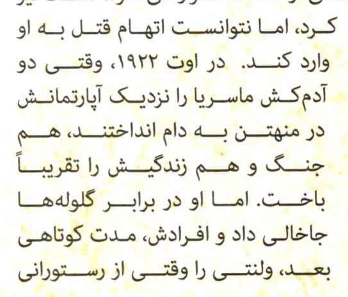
دور و بر ۱۹۲۰، پس از آزادی مُرِلو از زندان فدرال آتلانتا، داکیلا احساس کرد جایگاهش به خطر افتاده است و با صدور حکم مرگ برای مُرِلو و تعدادی از حامیانش واکنش نشان داد. در نتیجه، جنگی میان دسته‌ها به راه افتاد.



جو ماسریا (جو رئیسه) رئیس دسته‌ی یونیون[13] و یکی از طرف‌های اصلی جنگ کاستلاماره‌ای‌ها بود.

■ **جو رئیسه**

در شهر نیویورک، جوزپه ماسِریا (جو رئیسه)، مهاجری از شهر سیسیلیِ مارسالا[2] که مجموعه‌ای از گنگسترهای سیسیلی، کالابریایی و ناپلی را رهبری می‌کرد، حامی فعالیت‌های ضد داکیلا بود. چیرو ترانُوا از هارلم شرقی، تامی پِنچیو[3] از منهتن و فرانکی یِیل از بروکلین در میان آن‌هایی بودند که از ماسریا حمایت می‌کردند. در مه ۱۹۲۲، جدال دسته‌ها جان وینسنت ترِنُوا، برادر ناتنی مُرلو، را گرفت. کمی بعد در همان روز، سیلویو تالیاگامبه[4]، از هم‌کاران وَلنتی[5]، در خشونتی دسته‌ای که نزدیک مرکز خرید و فروش نوشیدنی‌های الکلی در جنوب منهتن بالا گرفت، زخمی کشنده برداشت. شش عابر در میان تیراندازی‌ها گیر افتادند. پلیس ماسریا را، وقتی از صحنه فرار می‌کرد، دست‌گیر کرد، اما نتوانست اتهام قتل به او وارد کند. در اوت ۱۹۲۲، وقتی دو آدم‌کش ماسریا را نزدیک آپارتمانش در منهتن به دام انداختند، هم جنگ و هم زندگیش را تقریباً باخت. اما او در برابر گلوله‌ها جاخالی داد و افرادش، مدت کوتاهی بعد، ولنتی را وقتی از رستورانی





گلوله‌های تفنگ تامی[14] بلوزی را که هنگام کشته شدن به تن جو آیلو بود ۳۷ بار سوراخ کرده بودند. بدن او ۵۰ تا ۱۰۰ گلوله خورده بود و تقریبا دو تکه شده بود.

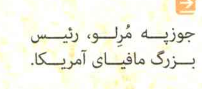
ایتالیایی در خیابان دوازدهم شرقی بیرون می‌آمد گیر انداختند. ولنتی، که گلوله به سینه‌اش خورده بود، در خیابان به زمین افتاد و مرد.

■ **رئیس بزرگ جدید**

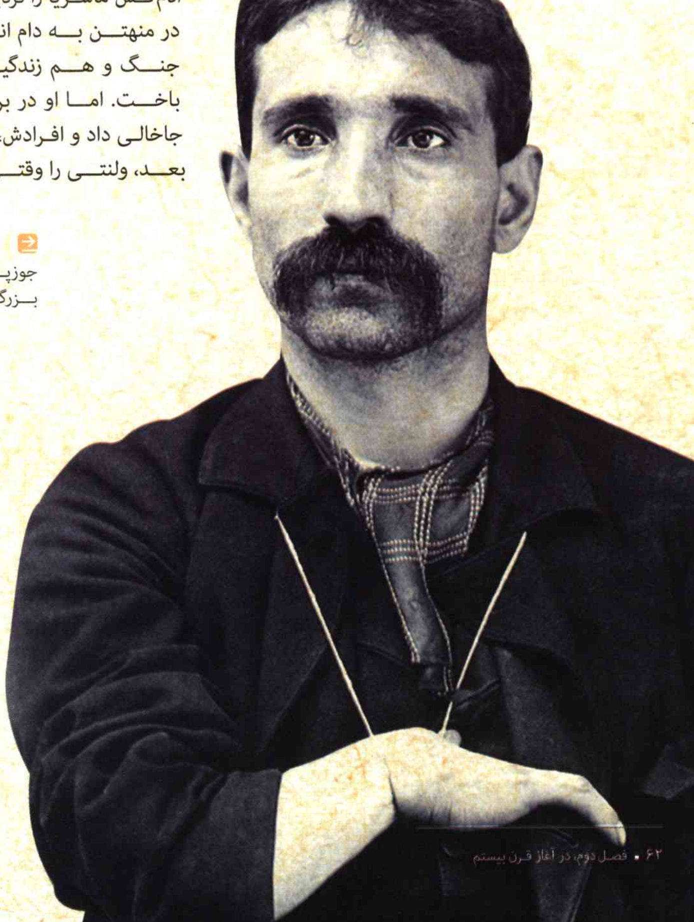
به نظر می‌رسید داکیلا، که خطرناک‌ترین سلاحش را از دست داده بود و با دشمنی روبه‌رو بود که انگار می‌توانست از گلوله‌ها جان به در ببرد، بیش‌تر نفوذش را از دست داده است. در ۱۹۲۶، او از دفتر کار قدیمیش در بت بیچِ[6] بروکلین به خانه‌ی دورافتاده‌ترش در برانکس پناه برد. جوزپه ماسریا، با کمک قدیمی‌هایی مثل مُرلو و تازه‌کارهایی مثل چارلی لوچیانو و ویتو جینُویسه، به جای داکیلا رئیس بزرگ مافیا شد. در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۸، پیروزی جو رئیسه با ترور داکیلا در تقاطع خیابان‌های اِی[7] و سیزدهم در ایست سایدِ منهتن کامل شد. ماسریا از اشتباه‌های سلفش درس نگرفت. او هم، با حمایت از فعالیت‌های ال کاپُن علیه مافیایی‌های محافظه‌کار شیکاگو و انتخاب او به عنوان مباشر شخصیش، در امور خانواده‌های مافیایی دیگر دخالت می‌کرد. او از سرنگونی خشونت‌بارِ رئیس‌ها در برانکس، کلیولند و دیترویت حمایت کرد. ماسریا رهبری خانواده‌های بزه‌کار برانکس و بروکلین را به متحدانش سپرد و سازمان مافیایی‌های بروکلینی را، که در اصل اهل کاستلاماره دِل گُلفو[8] در سیسیل بودند، زیردست خودش کرد.

■ **جنگ کاستلاماره‌ای‌ها**

مداخله‌های ماسریا و تلاش او برای وارد کردن غیرسیسیلی‌ها به مافیای آمریکایی به نارضایتی رده‌های محافظه‌کار مافیایی، مخصوصاً آن‌هایی که از شهر کاستلاماره دل گلفو در غرب سیسیل مهاجرت کرده بودند، دامن زد. مافیایی‌های هم‌دلِ کاستلاماره‌ای در بروکلین، بوفالو و دیترویت قدرت‌مند بودند و اتحاد محکمی هم با رهبری مافیا در شیکاگو داشتند. وفاداران ماسریا، در سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱، با کاستلاماره‌ای‌ها در جنگ بودند. این جدال به جنگ کاستلاماره‌ای‌ها معروف شد.



جوزپه مُرلو، رئیس بزرگ مافیای آمریکا.



فرانکی ییل گنگستر تشییع جنازه‌ای در سطح مشاهیر داشت. هزاران نفر در خیابان‌ها صف کشیدند تا کاروان تشییع‌کنندگان را در مسیر گورستان صلیب مقدس در بروکلین نیویورک تماشا کنند.

■ شیکاگو و دیترویت

در ۱۹۲۹، از جو رئیسه خواستند در اختلاف میان جو آیِلو[9]، از سران مافیا، و ال کاپن پادرمیانی کند. ماسریا در شیکاگو با آیِلو دیدار کرد. گاسپار میلاتزو[10]، از شخصیت‌های مهم دنیای زیرزمینی دیترویت، که اهل کاستلاماره بود هم در این دیدار حضور داشت. ماسریا با آیِلو تند برخورد کرد. ماسریا، که از بی‌میلی میلاتزو به معامله ناراحت شده بود، از سرنگونی این رئیس دیترویتی حمایت کرد. چستر لاماره[11]، متحد ماسریا، در مه ۱۹۳۰ در بازار ماهی کمین گرفت و گاسپار میلاتزو و محافظ شخصیش را با تفنگ ساچمه‌ای کشت. جناح محافظه‌کار در ۱۹۳۱ با کشتن لاماره این حمله را تلافی کرد. در این اثنا، آیِلو دربه‌در دنبال متحد می‌گشت و با دسته‌ای یهودی و ایرلندی به رهبری جرج مُرَن (باگز)[12] در شیکاگو علیه کاپن هم‌پیمان شد. کاپن، با کشتار وحشیانه‌ی روز سنت ولنتاین در ۱۴ فوریه‌ی ۱۹۲۹، تهدید مُرن را از بین برد. بعد چند فرد مسلح در سپتامبر ۱۹۳۰ در کمین آیلو نشستند و او را کشتند و کاپن را رهبر بی‌رقیب دنیای زیرزمینی شیکاگو کردند.

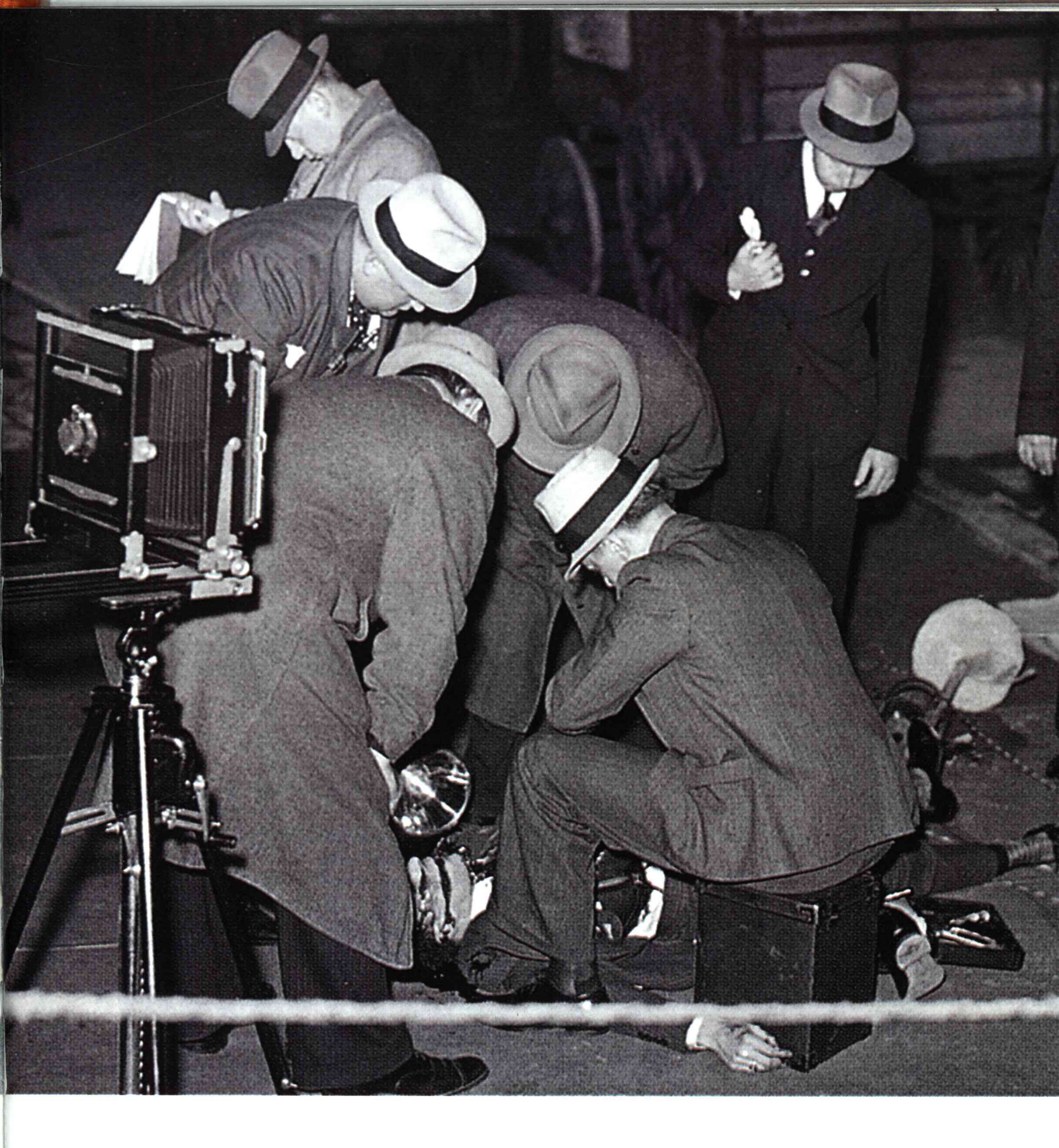
■ کشتار روز سنت ولنتاین

می‌گویند دسته‌ی باگز مُرن، رئیس شیکاگویی، روز ۱۴ فوریه‌ی ۱۹۲۹ در گاراژ خیابان کلارک جمع شده بودند تا یک محموله‌ی مسروقه‌ی ویسکی را تحویل بگیرند، اما مدارکی وجود دارد که اعضای گروه برای نشست آشتی گروه‌های زیرزمینی جمع شده بودند. تفنگ‌دارهای ارشد مُرَن، با لباس‌های شیک، برای پیاده کردن بار نمی‌رفتند. آدم‌کش‌های کاپن، با لباس پلیس، به گاراژ ریختند و هفت نفر از افراد مُرَن را کشتند.



جسدهای قربانیان کشتار روز سنت ولنتاین، که هدف گلوله‌های تفنگ‌های ساچمه‌ای لوله‌کوتاه افراد کاپن بوده‌اند، روی زمین و کنار دیوار افتاده‌اند.

1. Salvatore "Toto" D'Aquila
2. Marsala
3. Tommy Penocchio
4. Silvio Tagliagambe
5. (Rocco) Valenti
6. Bath Beach
7. A
8. Castellammare del Golfo
9. Joe Aiello
10. Gaspar Milazzo
11. Chester LaMare
12. Bugs
13. Union
14. Tommy Gun: نام دیگر مسلسل‌های نیمه‌خودکار تامپسن.



پلیس، پس از قتل جانی لا پُلا که در مه ۱۹۳۷ در خیابان ۱۰۲ شرقی با گلوله کشته شد، صحنه‌ی جرم را بررسی می‌کند.

■ نیویورک

ماسریا سعی کرد با تحقیر و کنار زدن کُلا اسکیرو[1]، رئیس کاستلاماره‌ای‌های بروکلین، آن‌ها را مغلوب کند. ماسریا از جوزف پارینو[2] برای رهبری خانواده‌ی قدیمی اسکیرو حمایت می‌کرد، اما اعضا، در خفا، از سالواتُره مارانتزانو[3] به عنوان رهبر جدیدشان پشتیبانی می‌کردند. وقتی جو رئیسه خبردار شد که گاتانو رِینا[4] با جناح محافظه‌کار هم‌کاری می‌کند، در فوریه‌ی ۱۹۳۰ دستور داد رینا را بکشند. ماسریا برای ریاست سازمان رینا از جو پینتزُلو[5]حمایت می‌کرد.

■ اوضاع تغییر می‌کند

جناح کاستلاماره‌ای‌ها به رهبری سالواتُره مارانتزانو و با کمک‌های مالی و انسانی بوفالو، فیلادلفیا و مناطق دیگر ثابت کرد می‌تواند انتقام بگیرد. خانواده‌های برانکس و بروکلین، بی‌درنگ، رهبران انتصابی ماسریا را

برکنار کردند. آن‌ها، در نیمه‌ی دوم ۱۹۳۰، توانستند اوضاع را علیه جو رئیسه تغییر دهند. در اوت، تفنگ‌داران مارانتزانو مشاور ارشد ماسریا، جوزپه مُرلو، را در دفترش در هارلم شرقی کشتند. سه ماه بعد، تله‌ی کاستلاماره‌ای‌ها در آپارتمانی در برانکس کار مانفردی میناٌ (ال)[6] و استیو فرینیو[7]، دو متحد ماسریا، را تمام کرد. میناٌ رئیس سازمان سالواتُره داکیلا در بروکلین شده بود.

با مرگ او، این خانواده‌ی مافیایی به جبهه‌ی کاستلاماره‌ای‌ها پیوست. در اوایل ۱۹۳۱ ماسریا سعی کرد برای صلح مذاکره کند. اما مارانتزانو، که مطمئن بود دست بالا را دارد، به جنگ ادامه داد. رئیس کاستلاماره‌ای‌ها آن زمان خبر داشت که تعدادی از افراد ارشد ماسریا برای ترک او آماده می‌شوند. روز ۱۵ آوریل، وقتی ماسریا با رهبران گروهش ناهار می‌خورد، او را با شلیک گلوله کشتند. چارلی لوچیانو رهبری سازمان ماسریا را به دست گرفت و درخواست کرد جنگ را متوقف کنند.

■ قیصر زیرزمینی

مارانتزانو خودش را رئیس بزرگ نامید و مراسمی شبیه تاج‌گذاری در جزیره‌ی کانیِ بروکلین و شیکاگو برگزار کرد. او که خودش را امپراتور مافیا می‌دید اعلام کرد که قصد دارد از عملیات روزمره‌ی تک‌خانواده‌ای بزه‌کار فاصله بگیرد و، در عوض، بر همه‌ی خانواده‌های مافیایی آمریکایی حکومت کند. مارانتزانو، مخفیانه، فهرستی از مافیایی‌هایی که با این نظم جدید جور در نمی‌آمدند تهیه کرد که نام لوچیانو هم در آن بود. اما مارانتزانو خیلی دیر فهمید که لوچیانو هم فهرستی برای خودش دارد. در ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۱، رئیس بزرگ جدید را در دفترش در خیابان پارک[8] با ضربه‌های چاقو و گلوله کشتند.

■ چارلی لوچیانو (خوش‌شانس)



لوچیانوی خوش‌شانس، پس از اولین روز محاکمه‌اش، در خودروی زندان، پیش از آن که فرصت کند صورتش را با دستمال بپوشاند.

بین پاییز ۱۹۳۱ و تابستان ۱۹۳۶، چارلی لوچیانو (خوش‌شانس) بانفوذترین رئیس مافیا در ایالات متحده بود. او، که اسم اصلیش سالواتُره لوکانیا[9] بود، در ۲۴ نوامبر ۱۸۹۷ در روستای لِرکرا فریدیِ[10] سیسیل به دنیا آمد و در ۱۹۰۷ با خانواده‌اش به آمریکا مهاجرت کرد. خانواده در لُوِر ایست ساید منهتن ساکن شد؛ جایی که لوچیانو با گنگسترهای خیابانی یهودی و ایتالیایی حشر و نشر پیدا کرد. در دوره‌ی منع نوشیدنی‌های الکلی، او مشغول قمار و قاچاق الکل بود و با امپراتوری مافیایی جو ماسریا (جو رئیسه) آشنا شد. لوچیانو گروهی از دوستان قدرت‌مند را دور و بر خودش جمع کرد، اما دشمنانی هم داشت. نزدیک آغاز جنگ کاستلاماره‌ای‌ها، پلیس لوچیانو را چاقوخورده و کتک‌خورده در جزیره‌ی استیتن[11] پیدا کرد. او زیر بار معرفی مهاجمان نرفت.

دسیسه‌چینی لوچیانو و متحدان زیرزمینی او در آوریل ۱۹۳۱ به ترور ماسریا انجامید و به سالواتره مارانتزانو، رقیب ماسریا، اجازه داد رئیس بزرگ مافیای آمریکا شود. لوچیانو و مارانتزانو به هم بی‌اعتماد بودند و خون‌ریزیِ بیش‌تر گریزناپذیر بود. لوچیانو زودتر دست به کار شد و در سپتامبر ۱۹۳۱ ترتیبی داد که مارانتزانو را در دفتر کارش در خیابان پارک بکشند. لوچیانو، به جای این که سعی کند مثل مارانتزانو رئیس بزرگ شود، فقط می‌خواست بر خانواده‌ی بزه‌کار قدیمی ماسریا سیطره داشته باشد. او از ایجاد نهادی نماینده‌محور ـ کمیسیون ـ به جای رئیس بزرگ، برای حل اختلاف‌های گروه‌های مختلف مافیایی، حمایت می‌کرد.

در ۱۹۳۶، وقتی رابطه‌ی لوچیانو با حلقه‌ای از بزه‌کاران که فحشا را در نیویورک سازمان‌دهی می‌کردند بر ملا شد، قدرتش را از دست داد. او را به جرم واداشتن دیگران به فحشا به حبسی طولانی‌مدت محکوم کردند. کمک لوچیانو به ارتش آمریکا در جنگ جهانی دوم باعث شد در ۱۹۴۶، زودتر از موعد، از زندان آزاد شود و بعد او را به ایتالیا برگرداندند. لوچیانو، از ایتالیا، عملیات قاچاق مواد مخدر بین اروپا و ایالات متحده را سازمان‌دهی می‌کرد. در ۲۶ ژانویه‌ی ۱۹۶۲، وقتی لوچیانو بر اثر سکته‌ی قلب مرد، روی زندگی‌نامه‌ی خودنوشته‌اش کار می‌کرد.



لوچیانوی خوش‌شانس در ۶۵ سالگی، وقتی برای دیدن دوستی به فرودگاه ناپل رفته بود، در اثر سکته‌ی قلبی مرد. در این عکس، او را در تابوت می‌گذارند.

1. Cola Schiro
2. Joseph Parrino
3. Salvatore Maranzano
4. Gaetano Reina
5. Joe Pinzolo
6. Manfredi "Al" Mineo
7. Steve Ferrigno
8. Park
9. Salvatore Lucania
10. Lercera Friddi
11. Staten Island

■ ال کاپن و مأمور مالیات

مأمـوران بخـش مبـارزه بـا نوشـیدنی‌های الکلـی وزارت خزانـه‌داری در نبـرد طولانـی خـود علیـه قاچاق‌چیانـی مثـل ال کاپـن شـیکاگویی بخت کمـی داشـتند. اما شـرایط مأمـوران اداره‌ی درآمدهـای داخلـی بسـیار به‌تـر بـود و توانسـتند تعـدادی از بزه‌کاران برجسـته‌ی مافیایـی را بـه دادگاه بکشـند. خـود ال کاپـن در اکتبـر ۱۹۳۱ بـه اتهـام فـرار از مالیـات بـه دادگاه رفـت. او وقـت کمـی داشـت تـا از مقامـش بـه عنـوان تـزار بی‌رقیـب دنیـای زیرزمینـی شـیکاگو لـذت ببـرد. البتـه کاپـن پیـش از آن هـم آشـکارا در رفـاه زندگـی می‌کـرد. او، گذشـته از خانـه، تفریح‌گاه‌هـا و دفاترش در ایلینـوی، اقامتـگاه مجللـی هـم در فلوریـدا داشـت. اداره‌ی درآمدهـای داخلـی کاپـن را متهـم می‌کـرد کـه زندگـی مرفهـش را بـا درآمدهایـی کـه مالیاتشـان را نـداده دسـت و پـا کـرده اسـت. بـه طـور مشـخص، کاپـن بـه فـرار از پرداخـت مالیـات از سـال ۱۹۲۴ تـا ۱۹۲۹ متهـم بـود. روز ۱۷ اکتبـر ۱۹۳۱، هیـأت منصفـه‌ی فـدرال کاپـن را گنـاه‌کار تشـخیص داد. یـک هفتـه بعـد، او را بـه یـازده سـال زنـدان و پرداخـت پنجـاه هـزار دلار جریمـه محکـوم کردنـد. او تـا زمـان رسـیدگی بـه درخواسـت استینافش از حبـس شـانه خالـی کـرد، امـا در نهایـت در مـه ۱۹۳۲ بـه زنـدان ایالتـی آتلانتـا رفـت. بعدتـر، او را بـه زنـدان جزیـره‌ی آلکاتـراز[1] منتقـل کردنـد.

وضـع سـلامت روانـی و جسـمی کاپـن در دوران حبسـش رو بـه وخامـت رفـت. او، بعـد از عفـو مشـروط در اواخـر ۱۹۳۹، بـه جزیـره‌ی پالـم[2] در فلوریـدا رفـت تـا خانـواده‌اش از او مراقبـت کننـد و در ژانویـه‌ی ۱۹۴۷ در پـی حملـه‌ی قلبـی مـرد.



وکسی گُردن (نفر سمت چپ، قاچاقچی الکل در نیویورک)

تحقیقـات دربـاره‌ی مالیـات کاپـن هم‌چنیـن از مدارکـی پـرده برداشـت کـه بـه تشـکیل پرونده‌هـای فـرار مالیاتی علیـه دیگر اعضـای «گـروه» زیرزمینـی کاپـن منجـر شـدند. جِیک گیوزیک (شست‌روغنی)[3]، تـی جِـی دروگـن[4] و فرانـک نیتـی[5] از آن‌هایـی بودنـد کـه بـه دلیـل جرایـم مالیاتـی محکـوم شـدند.

■ وکسی گُردن[6]

بـا پایـان کار پرونـده‌ی کاپن، بازرسـان اداره‌ی درآمدهـای داخلی توجهشـان را بـه امـور مالـی وکسـی گُـردن (بـا نـام حقیقـی اِروینگ وِکسـلر[7])، قاچاق‌چـی الکلـی در منطقـه‌ی نیویورک-نیوجرسـی

■ «داچ شولتز»

«داچ شـولتز» (بـا نـام واقعی آرتـور فلگنهایمر)[15] کـه روز ۶ اوت ۱۹۰۲ در خانواده‌ای آلمانی-یهودی در لُور ایسـت سـاید منهتـن بـه دنیـا آمده بود، پیش‌تـر در ۱۹۲۰ به اتهام دزدی به زندان محکوم شـده بـود. او بعدها با جـک دایمند (لگز)،[16] چارلی لوچیانو (لوچیانوی خوش‌شـانس) و آرنلد رتسـتاین، سـرمایه‌دار افسـانه‌ای دنیای زیرزمینی، آشـنا شـد. «داچ» بر بخش‌هایی از برانکس و هارلم سـیطره داشـت و در یک مشروب‌فروشـی با جویی نو[17] شـریک بود. او به شکلی تهاجمی وارد دیگـر فعالیت‌هـای مجرمانه شـد و با لگز دایمنـد در افتـاد. دایمند، بعد از کمینـی در ۱۹۲۹ کـه نزدیک بود به قیمت جانش تمام شـود، از شـهر فرار کرد. وقتی دوره‌ی منع الکل به پایان رسـید، شـولتز به باج‌گیری از رسـتوران‌ها و اوباش‌گری روی آورد، شـرط‌بندی‌های غیر قانونی و سـودآور را به دسـت گرفت و در منافعشان با سـازمان مافیایی چیرو ترانُوا شـریک شـد. تامس دووی، بازرس ویژه، شـولتز را زیر نظر داشـت. دووی دو بار این رئیس دسـته‌ی خلاف‌کارها را به دادگاه کشـاند، اما نتوانست محکومش کند. وقتی دووی برای سـومین دادگاه آماده می‌شد، شـولتز به گوش دوسـتان مافیاییش رسـاند که جانـش بـه لـب رسـیده اسـت و می‌خواهد بازرس را بکشـد. کمیسـیون مافیایـی، که از پی‌آمدهای تـرور دووی می‌ترسـید، دسـتور داد شـولتز را بکشـند. در ۲۳ اکتبـر ۱۹۳۵، اوباش مسـلح به پلـس چاپ‌هـاوس[18]، پاتوق داچ در نیوآرکِ نیوجرسـی ریختنـد و وقتی از آن‌جا رفتند، شـولتز و سـه دسـت‌یار ارشدش زخم‌هایی کشـنده برداشـته بودند. شب بعد، شـولتز در بیمارسـتان نیوآرک سیتی مرد.



داچ شولتز، ارباب آب‌جو و خلاف‌کار بزرگ، در محاصره‌ی هوادارانش، بیرون دادگاه فدرال نیویورک در ۱۹۳۵، خون‌سرد سیگار می‌کشد.

1. Alcatraz
2. Palm
3. Jake "Greasy Thumb" Guzik
4. T. J. Druggan
5. Frank Nitti
6. Waxey Gordon
7. Irving Wexler
8. Thomas Dewey
9. Malone
10. White Sox
11. Cubs
12. Gabby Hartnett
13. Sonny
14. White Lake
15. Arthur Flegenheimer
16. Jack "Legs" Diamond
17. Joey Noe
18. Palace Chophouse

معطوف کردند. اداره‌ی درآمدهای داخلی برآورد می‌کرد که گُردن، در اوج دوره‌ی منع الکل، سالانه بیش از یک میلیون دلار از تجارت الکل به جیب می‌زد. گُردن ادعا می‌کرد که درآمدش فقط کسر کوچکی از این رقم بوده است و تقریبا هیچ مالیاتی نمی‌داد. تامس دووی[8]، دادستان وقت آمریکا، در ۱۹۳۳ گُردن را به اتهام فرار مالیاتی به دادگاه کشاند. پرونده روشن و واضح بود. هیأت منصفه برای محکوم کردن گُردن به کم‌تر از یک ساعت وقت نیاز داشت. گُردن را به ده سال حبس در زندان فدرال محکوم کردند.

■ تامس دووی و داچ شولتز

تامس دووی، دادستان آمریکا، هم‌زمان با پی‌گرد موفق وکسی گُردن، «داچ شولتز»، رئیس یکی از دسته‌های نیویورکی، را هم زیر نظر داشت. اما به دام انداختن شولتز سخت‌تر بود و راه‌هایی برای فرار از محکومیت پیدا کرد. در آغاز، شولتز به تعطیلات رفت. بعد از نزدیک دو سال سر دواندن مقام‌ها، و بعد از آن که دووی از دفتر دادستانی رفت، سر و کله‌ی شولتز پیدا شد تا به ادعانامه‌ی فرار مالیاتی جواب بدهد. در پایان محاکمه، هیأت منصفه نتوانست به اجماع برسد. دومین محاکمه‌ی او به جرم فرار مالیاتی را در مالُن[9]، شهری کوچک در شمال ایالت نیویورک، ترتیب دادند. شولتز و دور و بری‌هایش پیش از محاکمه به مالُن رفتند و حسابی ول‌خرجی کردند. رئیس دسته‌ی خلاف‌کارها بی‌درنگ به چهره‌ای سرشناس بدل شد. در پایان محاکمه، هیأت منصفه‌ی متشکل از شهروندان محلی او را بی‌گناه تشخیص داد. اما دووی شولتز را از یاد نبرد. دووی در مقام بازرس ویژه به دستگاه دولتی برگشت. او در ادعانامه‌ی دیگری علیه شولتز، که به اتهام‌های مالیاتی سبک‌تر مربوط می‌شد، برنده شده و شروع به تحقیق درباره‌ی بعضی خلاف‌کاری‌های شولتز کرد. شولتز آن‌قدر عمر نکرد که برای سومین بار به دادگاه برود. در اکتبر ۱۹۳۵، وقتی شولتز به قید وثیقه آزاد بود، او را با شلیک گلوله کشتند.



اروینگ وکسلر، معروف به وکسی گُردن، از موفق‌ترین قاچاق‌چیان الکل در نیویورک بود. اداره‌ی درآمدهای داخلی او را، وقتی در پناهگاهش در وایت لیک[14] مخفی شده بود، دستگیر کرد.

در جریان مسابقه‌ی بیس‌بال میان وایت ساکس[10] و کابز[11]، ال کاپن با گبی هارتنت[12]، بازی‌کن تیم کابز، که توپی برای الِ پسر (سانی)[13] امضا می‌کند، گپ می‌زند.

مافیا در فیلم‌ها

تسخیرناپذیران

دو مجموعه‌ی تلویزیونی (۱۹۵۹ و ۱۹۹۳)، یک بازی ویدیویی (۱۹۹۱) و یک فیلم (۱۹۸۷) نام تسخیرناپذیران[1] را یدک می‌کشند؛ نشانه‌ای از شیفتگی عمومی به الیوت نِس[2]، مأمور خزانه‌داری آمریکا در دهه‌ی ۱۹۲۰ که با ال کاپن افسانه‌ای دست و پنجه نرم می‌کرد.

▪ نسخه‌ی اول

مجموعه‌ی محصول ۱۹۵۹ از دیگر مجموعه‌ی تلویزیونی طولانی‌تر و محبوب‌تر بود و در آن رابرت استک[3] در نقش الیوت نِس، در ۱۱۸ قسمت، مأموران فسادناپذیرش را رهبری می‌کرد. در آن زمان، این مجموعه را به خاطر نمایش شجاعانه‌ی جرایم و مجرمان پیش‌قراولی در تلویزیون می‌دانستند.

▪ فیلم

فیلم محصول ۱۹۸۷ را دیوید ممت[4]، با الهام از کتاب نِس، نوشت و براین دی‌پالما[5] کارگردانش بود. فیلم دوره‌ی منع الکل در شیکاگو را دوره‌ای مملو از فساد به تصویر می‌کشد. نِس (کوین کاستنر)[6] معتمدترین هم‌کارانش را برای هم‌راهی در مأموریت شکست دادن ال کاپن بدنام (رابرت دنیرو)[7] دست‌چین می‌کند. جیم مالُن[8] (شان کانری)[9]، پلیس سنتی و بی‌احساس، بازرس جرج استن[10] (اندی گارسیا)[11]، تیرانداز ماهر فارغ‌التحصیل آکادمی پلیس، و اسکار والاس[12] (چارلز مارتین اسمیت)[13]، حساب‌رسی دست به سلاح، اعضای این تیم هستند. شان کانری برای بازی در این نقش برنده‌ی اسکار بهترین هنرپیشه‌ی مرد نقش دوم شد و موسیقی ساخته‌ی مُریکُنه[14] نامزد اسکار شد و جایزه‌ی بهترین موسیقی فیلم آکادمی بریتانیا[15] را برد.

آن‌گونه که کاستنر به تصویر می‌کشد، الیوت نِس، در اصل، مردی نازنین و بی‌ریاست که کار به دام انداختن دشمن



صحنه‌ی پله‌ها را اغلب ادای احترامی به صحنه‌ای مشابه در فیلم صامت و سیاه و سفید ناوِ پاتمکین[20] (۱۹۲۵)، ساخته‌ی سرگی ام. آیزنشتاین[21]، فیلم‌ساز اسطوره‌ای روس، می‌دانند.

شماره‌ی یک مردم شیکاگو را به او می‌سپارند. مالُن نِس را به طرف روشی تهاجمی‌تر از آن‌چه به آن عادت دارد سوق می‌دهد. او به نِس می‌گوید که «اگر چاقو کشید، تفنگ بکش. اگر یکی از افرادت را به بیمارستان فرستاد، یکی از افرادش را به سردخانه بفرست. روش شیکاگویی همین است و همین‌طوری است که می‌توانی کاپن را بگیری.»

البته همان‌طور که همه می‌دانند، قدرت‌نمایی خشن نبود که ال کاپن را از میدان به در کرد. موضوع پرداخت‌های مالیاتیش بودند که، به قول اسکار والاس، با سبک زندگیش جور در نمی‌آمدند.

▪ صحنه‌های حادثه‌ای

این فیلم براین دی‌پالما، به سبک متمایزکننده‌ی همه‌ی فیلم‌هایش، چند صحنه‌ی حادثه‌ای نفس‌گیر دارد. از همه‌ی این صحنه‌ها معروف‌تر و محبوب‌تر، صحنه‌ای در ایستگاه یونیون[16] است؛ جایی که نِس و استُن دارند والتر پِین[17] (جک کیهو)[18]، یکی از حساب‌دارهای کاپن، را که سعی می‌کند از شهر فرار کند و دار و دسته‌ی کاپن هم مراقبش هستند تعقیب می‌کنند.

▪ واقعیت در فیلم

در جریان انتخاب بازی‌گرها، براین دی‌پالما در لس‌آنجلس برای صرف نوشیدنی با باب هاسکینز، بازی‌گر انگلیسی دیدار کرد تا با او صحبت کند که، اگر رابرت دنیرو نقش ال کاپن را نپذیرفت، او این نقش را بازی کند. هاسکینز[22] به دی‌پالما گفت که اگر آزاد باشد، این نقش را بازی می‌کند. وقتی دنیرو بالاخره نقش را قبول کرد، دی‌پالما یادداشت تشکری برای هاسکینز فرستاد و استودیو به او، که قراردادی تضمینی با استودیو بسته بود، دویست‌هزار دلار پرداخت. هاسکینز به دی‌پالما تلفن کرد و از او پرسید آیا فیلم دیگری هست که کارگردان نخواهد هاسکینز در آن بازی کند. رابرت دنیرو خیاط‌های اصلی ال کاپن را پیدا کرد و از آن‌ها خواست لباس‌هایی درست مثل لباس‌های کاپن برای شخصیتش در فیلم بدوزند. او همین‌طور اصرار داشت که همان نوع لباس‌های زیر ابریشمی را که کاپن می‌پوشید بپوشد، گرچه این لباس‌ها در مقابل دوربین دیده نمی‌شدند.



رابرت دنیرو در نقش به‌یادماندنی گنگستر محبوب مالیات‌چی‌ها، ال کاپن.

1. The Untouchables
2. Eliot Ness
3. Robert Stack
4. David Mamet
5. Brian De Palma
6. Kevin Costner
7. Robert De Niro
8. Jim Malone
9. Sean Connery
10. George Stone
11. Andy Garcia
12. Oscar Wallace
13. Charles Martin Smith
14. (Ennio) Morricone
15. Britain's Academy Award
16. Union Station
17. Walter Payne
18. Jack Kehoe
19. Brad Sullivan
20. The Battleship Potemkin
21. Sergei M. Eisenstein
22. Bob Hoskins



رابرت استک در نقش الیوت نِس در نخستین مجموعه‌ی تلویزیونی در سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۳. تیراندازی‌های خشونت‌بار از خودروهای در حال حرکتِ هیجانی را که مردم دنبالش بودند به این مجموعه می‌دادند.

تیراندازی بی‌امان روی پله‌های عریض و بزرگ به اوج می‌رسد؛ جایی که کالسکه‌ی بچه‌ی رهاشده از دست یک مادر -با نوزادی که در کالسکه است- از پله‌های زیر رگبار گلوله، به سوی فاجعه‌ای قطعی، پایین می‌رود.

جرج (برَد سالیوان)[۱۹]، دیگر حساب‌دار کاپن، را مالُن دست‌گیر می‌کند که، در بخشی از تلاش‌هایش برای به دست آوردن مدارکی که جرم کاپن را ثابت کنند، جرج را کتک می‌زند. وقتی جرج نمی‌پذیرد، مالُن گلوله‌ای در دهان یکی دیگر از خلاف‌کارهای شلیک می‌کند تا جرج را بترساند. جرج نمی‌داند که آن خلاف‌کار پیش‌تر مرده بوده است.

در پایان فیلم، خبرنگاری پیش نِس می‌رود و می‌پرسد حالا که دوره‌ی منع الکل در حال تمام شدن است می‌خواهد در آینده چه کند. نِس، خشک و رسمی، جواب می‌دهد که «فکر می‌کنم چیزی بنوشم.»

If yoy,re afraid of getting a rotten apple, don,t go to the barrel. Get it off the tree.

اگر می‌ترسی که سیب گندیده‌ای نصیبت شود، سراغ انبار نرو. سیب را از درخت بچین.

مالُن (شان کانری)

ویرجینیا هیل[8]، پیچیده در پوست سمور، به کمیته‌ی سنا می‌گوید که دوستانش منبع درآمدش هستند. در ۱۹۴۷، به باگزی سیگل در خانه‌ی مشترکشان شلیک کرده بودند.

■ عصر طلایی مافیا

وقتی چارلی لوچیانو سیطره‌اش را بر سازمان پیشین ماسریا در ۱۹۳۲ محکم کرد، منصب قدیمی رئیس بزرگ از بین رفت و کمیسیونی از نمایندگان خانواده‌های قدرت‌مندتر مافیایی، برای حل جدال‌های بین‌خانوادگی و هم‌آهنگ کردن فعالیت‌های چندخانواده‌ای، شکل گرفت. با کاهش چشم‌گیر احتمال جنگ‌های بین‌خانوادگی، سازمان‌های مافیایی رونق گرفتند. آن‌ها هم‌چنین به شکلی بی‌سابقه با هم و با سازمان‌های بزه‌کار غیر ایتالیایی هم‌کاری می‌کردند. گنگسترهای یهودی، مثل مِیِر لنسکی، لویس بوکالتر (لِپکه)[1]، بنجامین سیگل (باگزی) و میکی کُهِن[2]، روابط برای دو طرف سودآوری با مافیای آمریکایی ایجاد کردند و حوزه‌های فعالیت و فرصت‌های بزه‌کاری تازه‌ای به وجود آوردند. این نظم نوین، تقریباً بی‌درنگ، امتحانش را پس داد. دسته‌ای به طور عمده یهودی، مستقر در بروکلین، بازوی اجرایی مافیا شد. اعضای دسته وظیفه‌ی آدم‌کش‌های حرفه‌ای را بر عهده داشتند و بوکالتر و آلبرت آناستازیا هم‌آهنگشان می‌کردند. این دسته به شرکت آدم‌کشی[3] معروف شد.



از مِیِر لنسکی، یکی از باهوش‌ترین حساب‌داران و گنگسترهای مافیا، درباره‌ی مرگ آلبرت آناستازیا در ۱۹۵۸ سؤال می‌کنند.

■ فحشا و قمار

نزدیک پایان سال ۱۹۳۳، متمم هجدهم را لغو کردند. قاچاق الکل دیگر مثل قبل پول‌ساز نبود و خانواده‌های بزه‌کار دنبال درآمدهای تازه‌تر بودند. چند نفر از خلاف‌کاران مرتبط با خانواده‌ی بزه‌کار لوچیانو تصمیم گرفتند که فحشا را در شهر نیویورک و اطرافش سازمان‌دهی کنند. بازرس ویژه تامس دووی حمله‌ای قضایی را علیه حلقه‌ی رو به رشد فحشا رهبری کرد. وقتی شاهدان شهادت دادند که لوچیانو شخصیت پشت این حلقه است، او به جرم واداشتن دیگران به فحشا به ۳۰ تا ۵۰ سال زندان محکوم شد. حبس و استرداد رهبر مافیای آمریکایی رشد آن را چندان متوقف نکرد. فرانک کاستلو، هم‌کار قدیمی لوچیانو، رهبری بزرگ‌ترین خانواده‌ی بزه‌کار نیویورک را به دست گرفت و دنیای زیرزمینی را به قمار هدایت کرد.

1. Lewis "Lepke" Buchalter
2. Mickey Cohen
3. Murder, Inc.
4. Santo Trafficante Jr.
5. Tampa
6. Flamingo
7. (Carey Estes) Kefauver
8. Virginia Hill
9. Bug and Meyer Mob
10. Jack Dragna
11. Allen Smiley
12. Beverly Hills



■ **بنجامین سیگل (باگزی)**

بنجامین سیگل (باگزی) دور و بر سال ۱۹۰۶ در بروکلین به دنیا آمد. او با گنگستر هم‌کارش، مِیِر لنسکی، بزرگ شد و در همان کودکی با چارلی لوچیانو آشنا شد. رفتار خشن سیگل در درگیری‌های خیابانی لقب «باگزی» (دیوانه) را برای او به ارمغان آورد. می‌گفتند که او دست‌کم ۳۰ نفر را کشته است. در آغاز دوره‌ی منع الکل، سیگل، مِیِر لنسکی و چند آشنای دیگر دسته‌ای معروف به دسته‌ی باگ و میِر[9] تشکیل دادند و با قاچاق‌چی‌ها برای تأمین امنیت محموله‌های الکلشان قرارداد بستند. در ۱۹۳۷، سیگل را به غرب فرستادند. در کالیفرنیای جنوبی، سازمان مافیایی جک درانیا[10] علیه میکی کُهِن بزه‌کار می‌جنگید. سیگل نبرد را متوقف کرد و فعالیت‌های مربوط به قمار را در منطقه‌ی لس‌آنجلس سر و سامان داد. بعدتر، او به فعالیت‌های گوناگونی مثل مسابقه‌های سوارکاری، انتشار اخبار مسابقه‌های سوارکاری، کازینوداری و قاچاق مواد مخدر روی آورد.

در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۴۰، توجه سیگل به لاس‌وگاس نوادا، جایی که قمار قانونی بود، جلب شد. او سرمایه‌های کلان مافیا را برای ساختن هتل و کازینوی فلامینگو به کار گرفت. تأخیر طولانی در ساخت‌وساز و افتتاحیه‌ی فلامینگو در ۲۶ دسامبر ۱۹۴۶ که چندان استقبالی از آن نشد خون شرکای تجاری سیگل را به جوش آورد. اوایل ژوئن ۱۹۴۷، وقتی برگشت خوردن چک‌های ساخت‌وساز فلامینگو شروع شد، سیگل محرمانه به دوستی گفت که احتیاج دارد فورا دست‌کم ۱/۵ میلیون دلار جور کند. شب ۲۰ ژوئن، سیگل و هم‌کارش، آلن اسمایلی[11]، در عمارت بزرگی در بِورلی هیلز که سیگل و معشوقه‌اش، ویرجینیا هیل، با هم در آن زندگی می‌کردند، گپ می‌زدند. قاتلی مسلح به تفنگ ام یک از پشت پنجره ۹ بار تیراندازی کرد و دو گلوله به سر سیگل خوردند. سیگل در جا مرد.



باگزی سیگل پایان وحشت‌ناکی داشت و او را، روی کاناپه‌ی خانه‌ی مشترکش با ویرجینا هیل در بورلی هیلز[12]، با شلیک گلوله کشتند. ویرجینیا آن زمان در سوئیس بود.

■ **خبرگزاری اسب‌سواری**

دفتر شیکاگو بر فعالیت‌های سودآور خبررسانی درباره‌ی مسابقه‌های اسب‌سواری سیطره یافت و نتایج مسابقه‌ها را به همه‌جا تلگراف می‌کرد. این دفتر، در پوشش یک خبرگزاری سراسری، ناشر اصلی نتیجه‌های مسابقه‌ها در کشور شد.

■ **هاوانا و لاس‌وگاس**

مِیِر لنسکی، رهبر دسته‌ی مستقر در نیویورک، و سانتو ترافیکانته‌ی پسر[4]، رئیس مافیای تامپا[5]، در جرایم مربوط به قمار در جزیره‌ی کوبا جایی برای خودشان پیدا کرده بودند. کوبا، که فقط حدود ۱۴۵ کیلومتر از ساحل فلوریدا فاصله داشت، در دست‌رس گردش‌گران آمریکایی و قماربازان حرفه‌ای بود، اما در حوزه‌ی قضایی قوانین آمریکا قرار نمی‌گرفت. به نظر می‌رسید کوبا بهترین جا برای راه‌اندازی فعالیت‌های گسترده‌ی مربوط به قمار باشد. هم‌زمان، بنجامین سیگل (باگزی)، دوست دوران کودکی لنسکی، به ساحل غربی رفت و مدتی در مدیریت قمار در کالیفرنیای جنوبی با میکی کُهِن هم‌کاری کرد و بعد متوجه قابلیت‌های لاس‌وگاسِ نِوادا شد که قمار در آن قانونی بود. سیگل، با پشتیبانی مالی دوستانش در دنیای زیرزمینی، مشغول ساخت‌وساز هتل و کازینویی سطح بالا، به نام فلامینگو[6]، در لاس‌وگاس شد. هر دو کسب‌وکار ناموفق از کار درآمدند. با پایان جنگ جهانی دوم، توجه به پایان دادن به سیطره‌ی مافیا بر قمار و دیگر فعالیت‌ها بیش‌تر شد و استماع‌های کمیته‌ی کیفاوِر[7] نتیجه‌ی این موضوع بودند.

یاکوزا

طبقه‌ی نخبه

گرچه ریشه‌ی یاکوزا را می‌توان در قماربازان و دوره‌گردهای خیابانی جست‌وجو کرد، یاکوزاها فقط خلاف‌کارانی خیابانی نبودند. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، طبقه‌ی یاکوزاهای نخبه شکل گرفت.

■ رخنه

در دوره‌ی میان اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ژاپن از جامعه‌ای ارباب‌ـ رعیتی به کشوری مدرن و صنعتی بدل شد و یاکوزا، هم‌گام با اقتصاد در حال رشد، توسعه یافت. گذشته از قمار و باج‌گیری، یاکوزا راه‌های تازه‌ای برای کسب سود پیدا کرد. یاکوزا در سازمان‌دهی کارگران موقت برای طرح‌های ساخت‌وساز در شهرهای بزرگ و استخدام کارگران باراندازها برای شرکت‌های کشتی‌رانی نفوذ چشم‌گیری داشت. هم‌چنین، یاکوزا بر کسب‌وکار نوظهورِ ریکشارانی[1] در شهرهای بزرگ هم سیطره پیدا کرده بود.

۱۹۴۷ ستردی اِونینگ استاندارد[6] کینُسوکه اُزو[7]، رئیس تکیاهای توکیو، را «ال کاپن توکیو» می‌نامد.

۱۹۴۸ گُداما[8] از زندان آزاد می‌شود و روابطی با نخست‌وزیر، ایچیرو هاتویاما[9]، برقرار می‌کند.

۱۹۵۵ ماتسوباکای[10]، یکی از دسته‌های برجسته‌ی یاکوزا، راه‌پیمایی عمومی برگزار می‌کند.

۱۹۶۴ ماینیچی[11]، روزنامه‌ی سراسری ژاپن، مجموعه‌ای از مطالب را درباره‌ی دسته‌های زیرزمینی و نفوذشان در ژاپن منتشر می‌کند.



این نقاشی با نام خال‌کوبی‌ها[3]، اثر اوتاگاوا کونیسادا[4]، ظریف‌کاری و روایت‌گر بودنِ خال‌کوبی سنتی را، که در میان یاغیان ابتدایی متداول بود، نشان می‌دهد.

↓ زنان جوان ژاپنی، در اوایل قرن نوزدهم، با ریکشا سفر می‌کنند. یاکوزا خیلی زود بر کسب‌وکار ریکشاها در شهرهای بزرگ سیطره یافت.

This clannish and clandestine combination of bosses, hoodlums, and racketeers is the greatest threat to American democratic aims in Japan.

این ترکیب قبیله‌ای و پنهانی سران، اوباش و خلاف‌کاران بزرگ‌ترین تهدید برای اهداف دموکراتیک آمریکا در ژاپن است.

سرهنگ چارلز کِیدز[5](۱۹۹۶-۱۹۰۶)، معمار قانون اساسی ژاپنِ پس از جنگ

■ زورآزمایی

جنبش کارگریِ به طور فزاینده ستیزه‌گر در اوایل قرن بیستم فرصتی دیگر به یاکوزا داد تا زورش را نشان دهد و سودی ببرد. یاکوزاها را در نقش اعتصاب‌شکن به کار می‌گرفتند. شرکت‌های بزرگ، مخصوصاً شرکت‌های معدنی و تولیدی، با کمال میل، آماده بودند پولی به یاکوزاها بدهند تا به آن‌ها در مهار اعتراض‌های کارگران کمک کنند. اما مهم‌ترین دگرگونی یاکوزا در این دوره دخالتش در سیاست و توان فزاینده‌اش برای تغییر سیاست‌های دولت بود. در آغاز قرن بیستم، ژاپن شاهد بلوغ سیاست‌های پارلمانی بود. نخستین پارلمان در ۱۸۸۹ شکل گرفت و حق رأی همگانی در دهه‌ی ۱۹۲۰ مطرح شد. یاکوزاها، قدرت‌مند و بسیار سازمان‌یافته، آماده‌ی بهره‌برداری بودند.



■ سیاست‌بازی

وقتی دولت مِیجی[2]، در میانه‌های قرن نوزدهم، قوانین مبارزه با دسته‌های بزه‌کار را اجرا کرد، یاکوزا با رشوه دادن به پلیس محیطی راحت برای کارش فراهم کرد. با ظهور سیاست‌های پارلمانی، یاکوزاها راهی تازه برای تضمین بقایشان یافتند. آن‌ها از پول خود و از آرایی که می‌توانستند جمع کنند برای حمایت از بعضی سیاست‌مداران استفاده کردند. در مقابل، سران یاکوزاها روابط نزدیکی با مقام‌های مهم به وجود آوردند که سطحی از پشتیبانی دولتی و ایمنی از آزار پلیس را تأمین می‌کردند. وقتی کشور تجربه‌ی مردم‌سالاری را آغاز کرد، جریانی تازه و شوم از ملی‌گراییِ افراطی قوت گرفت. با گرایش یافتن کشور به راست افراطی، یاکوزاها فضایی مناسب برای رشد و افزایش نفوذ در سیاست پیدا کردند. طبقه‌ی نخبه‌ی یاکوزاها، هم‌پیمان با ملی‌گرایان افراطی، به نیروی سیاسی مهمی بدل شدند. آن‌ها نقش مهمی در اوج‌گیری نظامی‌گری و توسعه‌طلبی‌های نظامی ژاپن در خارج از کشور، از جمله در جنگ جهانی دوم، بازی کردند. پس از جنگ، یاکوزاها با بهره‌برداری از وحشت مردم از چپ‌گرایان و کمونیست‌ها هم‌چنان نقش چشم‌گیری در سیاست و زندگی اجتماعی ژاپن بازی می‌کردند.



امپراتور میجی



گرمابه‌های روباز در میان اعضای یاکوزا محبوب هستند. این‌جا می‌شود خال‌کوبی‌ها را که معمولاً زیر لباس‌ها پنهان می‌شوند آسان دید.

1. Rickshaw: کالسکه‌هایی رایج در کشورهای جنوب شرقی آسیا که، به جای حیواناتی مثل اسب یا یابو، انسان‌ها آن‌ها را از این سو به آن سو می‌کشند.
2. Meiji
3. Tattoos
4. Utagawa Kunisada
5. Charles Kades
6. Saturday Evening Standard
7. Kinosuke Ozu
8. (Yoshio) Kodama
9. Ichiro Hatoyama
10. Matsubakai
11. Mainichi



میتسورو تُیاما (چپ) و رهبران دیگر حزب‌ها، در حمایت از درخواست فیلیپینی‌ها برای آزادی، با آر بی رامُس[4] (دومین نفر از چپ) دیدار می‌کنند.

گنگستر پیر

هیچ‌کس نقشی به اهمیت نقش میتسورو تُیاما[1] (۱۹۴۴ - ۱۸۵۵) در پیوند دادن جرم سازمان‌یافته با سیاست ژاپنی بازی نکرد.

▪ انجمن اقیانوس تاریک[2]

زادگاه تُیاما، فوکوئُکا، شهری در جنوب ژاپن، منطقه‌ی معدن‌داری و خانه‌ی گروه بزرگی از سامورایی‌های سابق ناراضی بود. تُیاما سربازان سرخورده را سازمان داد و قلدرهای بی‌میل شهر را به خود جذب کرد. او از آن‌ها نیروی کاری منضبط و جریانی اعتصاب‌شکن ساخت. تُیاما، به رسم یاکوزاها، برای خودش به عنوان رابین هود محلی شهرتی به هم زد. او به پیروانش در خیابان‌ها پول می‌داد و «امپراتور زاغه‌ها» لقب گرفته بود. بی‌رحمی او در سرکوب اعتراض‌ها و اعتصاب‌های معدن‌چیان لقب «امپراتور معدن‌ها» را هم برای او به ارمغان آورد.

نقش تُیاما در بنیان‌گذاری انجمن اقیانوس تاریک در ۱۸۸۱ او را به قدرتی ملی بدل کرد. هدف این انجمن چیزی جز قرار دادن ژاپن در مسیر توسعه‌طلبی نظامی در خارج و حاکمیت اقتدارگرا در داخل نبود. تُیاما و پیروانش در اقیانوس تاریک کارزاری آتشین برای تحقق اهداف بلندپروازانه‌شان آغاز کردند. آن‌ها از پولی که از خلاف‌هایشان درآورده بودند برای به‌بود دادن یا نابود کردن آینده‌ی شغلی سیاست‌مداران وابسته به ایدئولوژی خود استفاده می‌کردند. تُیاما سازمانی تروریستی از این انجمن ساخت. او، با کارزاری از باج‌گیری، رشوه‌گیری و آدم‌کشی، در سیاست‌های پارلمانی و دیوان‌سالاری دولتی، اِعمال نفوذ می‌کرد. در دهه‌ی ۱۹۲۰، تُیاما و قلدرهایش بسیاری از سیاست‌مداران برجسته را کشتند، تا جایی که محیط سیاسی را «سیاست مبتنی بر ترور» وصف می‌کردند. با نزدیک شدن به پایان دهه‌ی ۱۹۲۰، سیاست‌مداران لیبرال و چپ‌گرا را در عمل ساکت کرده بودند، چون هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد آزادانه حرف بزند. در این دوره، تُیاما با معامله‌های سیاسی خود پایگاه قدرتی شکل داد که او را به قدرتی مهم در ژاپن بدل کرد.

▪ انجمن اژدهای سیاه[3]

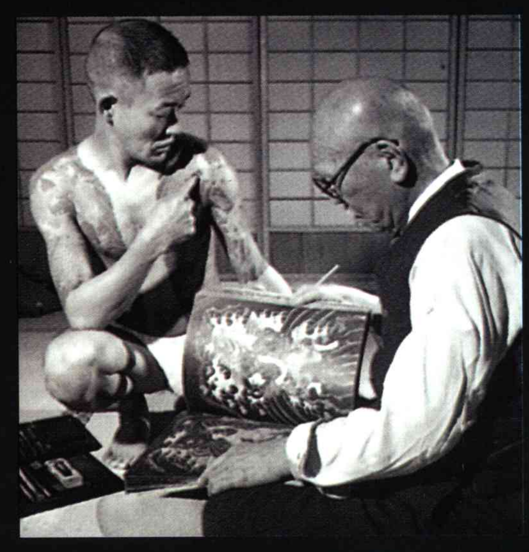
در ۱۹۰۱، انجمن اقیانوس تاریک جای خودش را به انجمن اژدهای سیاه داد که دست راست تُیاما آن را تأسیس کرده بود. با حمایت و راه‌نمایی تُیاما، انجمن اژدهای سیاه راه سلفش را ادامه می‌داد. دسته‌های اژدهای سیاه با حمایت گسترده‌ی دولت و پلیس کار می‌کردند. بخشی از میراث تُیاما آن بود که جرم سازمان‌یافته و سیاست را چنان با هم آمیخت که حتی امروز هم، در اذهان ژاپنی‌ها، تمایز روشنی میان گنگسترها و راست‌گرایان وجود ندارد.

▪ رئیس بزرگ

تُیاما در سراسر زندگیش شهروندی بسیار تودار بود، اما او را «رئیس بزرگ» می‌نامیدند. در دهه‌ی ۱۹۳۰، تُیاما هم‌چنان به ارتقای جایگاهش ادامه داد. او شخصیتی چنان بانفوذ شد که در کنار مقام‌های بلندپایه‌ی دولتی به کاخ سلطنتی دعوتش می‌کردند. حالا، با قدرت گرفتن بسیاری از متحدانش، ژاپن در مسیر بازگشت‌ناپذیر توسعه‌طلبی

1. Mitsuru Toyama
2. Dark Ocean Society
3. Black Dragon Society
4. R. B. Ramos
5. Jomo.

نظامی پیش می‌رفت. رؤیای تُیاما و ملی‌گرایان سنتی هم‌قطارش واقعی شد. بسیاری معتقدند که تُیاما نقشی اساسی در حرکت ژاپن به سوی نظامی‌گری و، در نهایت، دخالتش در جنگ جهانی دوم بازی کرد. اما بالا گرفتن جنگ در اقیانوس آرام پایان رابطه‌ی عاشقانه‌ی دولت نظامی‌گر و یاکوزا بود. دولت نظامی‌گر، که قدرتش را تحکیم کرده بود، دیگر نیازی به خدمات یاکوزا نداشت. در نتیجه، بیش‌تر اعضای یاکوزا یا به ارتش پیوستند یا زندانی شدند. اعضای رده پایین یاکوزا، در دوره‌ی جنگ، بسیار کم‌تر شدند.



هنرمند برجسته‌ی خال‌کوبی طراحی‌هایش را برای انتخاب به مشتری یاکوزایش نشان می‌دهد.

▪ الهام‌بخشی

تُیاما سال ۱۹۴۴ در ۸۹ سالگی درگذشت. او شاهد بود که ژاپن بخش‌های بزرگی از آسیا و اقیانوسیه را فتح کرد، اما آغاز فروپاشی امپراتوری‌ای را هم که به ساختنش کمک کرده بود به چشم دید. تأثیر او بر دنیای زیرزمینی ادامه یافت. انجمن اقیانوس تاریک او سرمشقی برای انجمن‌های مخفی مدرن ژاپن شد. حتی امروز هم این گنگستر پیر هم‌چنان منبع الهامی برای یاکوزاها و برای راست‌گرایان است.

کارکنان اعتصابیِ کارخانه‌ی چیت‌سازی جُمو[5]، پس از درخواست از پلیس برای دخالت، ایستگاه پلیس را ترک می‌کنند. دسته‌های یاکوزا نقش چشم‌گیری در منازعه‌های سازمانی داشتند و در مقابل حفظ آرامش باج می‌گرفتند.

مردانِ پوشیده از خال‌کوبی بدن‌هایشان را نمایش می‌دهند و مردی ظریف‌کاری‌های خال‌کوبی‌ها را به پسرش نشان می‌دهد. با وجود معنای بزه‌کارانه‌ی خال‌کوبی، بسیاری از آمریکایی‌ها، در دوره‌ی کارشان در ژاپن، خال‌کوبی کردند.

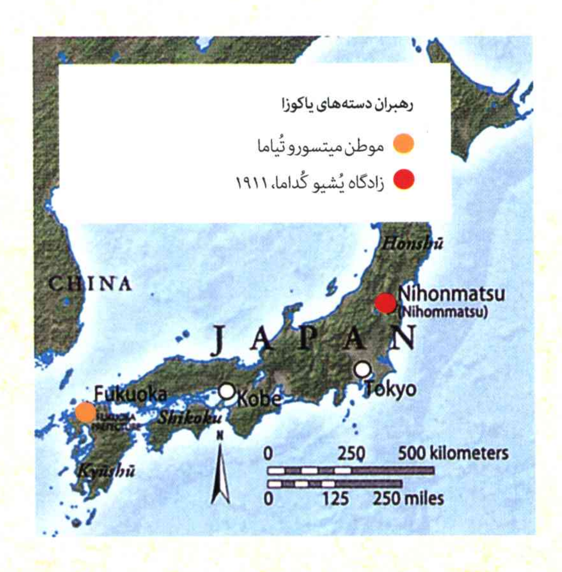
■ گنگسترها

در دوره‌ی اشغال‌گری آمریکا (۱۹۵۲ - ۱۹۴۵)، مقام‌های آمریکایی، که از نقشی که یاکوزا در اوج‌گیری نظامی‌گری بازی کرده بود خبر داشتند، نابودی انجمن‌های مخفی را از اولویت‌های برنامه‌ی بازسازی ژاپن می‌دانستند. با این همه، یاکوزا پس از جنگ، به شکلی سریع، دوباره به میدان برگشت.

در پایان جنگ، ژاپن ویران شده بود. کم‌بود غذا و مایحتاج روزانه، بی‌درنگ، بازار سیاهی در دنیای زیرزمینی به وجود آورد. یاکوزاها که در این فعالیت‌ها کهنه‌کار بودند وقت را برای سیطره یافتن بر اقتصاد بازار سیاه از دست ندادند. این بازارها، علاوه بر غذا و کالاهای اساسی، شامل دارو هم می‌شدند. حکومت اصلاً در موقعیتی نبود که این بازارها را جمع کند، چون خودش به بسیاری از کالاها و خدماتی که یاکوزاها عرضه می‌کردند وابسته بود.

■ پرده‌ی سیاه

به دلیل نفوذ عمیق یاکوزاها بر سیاست در ژاپن، اصطلاح کورُماکو[1] برای توصیف کسانی که نقش پلِ میان یاکوزا و جریان اصلی سیاست را بازی می‌کنند رایج شد. این اصطلاح را - با معنای تحت‌اللفظی «پرده‌ی سیاه» - از تئاتر کلاسیک کابوکی[2] گرفته‌اند که در آن شخصی پنهان از نگاه‌ها، با کشیدن پرده‌ای سیاه، صحنه را مدیریت می‌کند. امروز این اصطلاح به معنای دلال پشت پرده‌ی قدرت است. میتسورو تُیاما، بنیان‌گذار انجمن اقیانوس تاریک، در متقدمان ابتدایی از همه مهم‌تر بود. در دوره‌ی پس از جنگ، این نقش را یُشیو کُداما (۱۹۸۴ - ۱۹۱۱)، دیگر چهره‌ی برجسته‌ی دنیای بزه‌کار زیرزمینی در قرن بیستم، بر عهده گرفت.



1. Kuromaku
2. Kabuki

جنایت‌کار جنگیِ درجه‌ی یک

یُشیمو کُداما از ترکیبی از معامله‌های مجرمانه و سیاسی برای توسعه‌ی پایگاه قدرت و افزایش ثروتش استفاده کرد.

▪ اصل و نسب

یُشیمو کُداما، زاده‌ی ۱۹۱۱ در نیهُنماتسوی[1] ژاپن، وقتی معلم بود، اول به سوسیالیسم و بعد به ملی‌گرایی افراطی روی آورد. او از هواداران میتسورو تُیاما شد و گروه ملی‌گرای افراطی خودش را در آغاز دهه‌ی سوم زندگیش سازمان داد. او در دوره‌ی جنگ جهانی دوم با تجارت اقلام جنگی و دارو ثروتی به هم زد.

در پایان جنگ، کُداما را دستگیر کردند و در گروه جنایت‌کاران جنگی درجه‌ی یک قرارش دادند، اما هرگز محاکمه نشد. او، بعد از معامله با تشکیلات اطلاعاتی آمریکا برای کمک به نبرد با کمونیسم در آسیا، آزاد شد. کُداما، با استفاده از ثروت و روابط زیرزمینیش، به سرکوب اعتراض‌های کارگری و ریشه‌کنی حامیان کمونیسم کمک کرد.

▪ حامی سیاسی

مهم‌ترین اقدام کُداما به عهده گرفتن تأمین مالی حزب لیبرال بود؛ حزبی که در ۱۹۵۵ با حزب دموکرات ادغام شد تا حزب آزادی و دموکراسی شکل بگیرد. حزب آزادی و دموکراسی دیرپاترین حزب حاکم در دوره‌ی پس از جنگ شد و روابط نزدیک کُداما با حزب و یاکوزا او را به مهم‌ترین و تنها فرد ژاپن، که هم در دولت نفوذ داشت و هم در دنیای بزه‌کار زیرزمینی، بدل کرد.

▪ واسطه‌ی دسته‌ها

گسترش دسته‌ها در دوره‌ی پس از جنگ به جنگ‌های تلخ و خونین دسته‌ای انجامید. کُداما، با تکیه بر اقتدارش در دنیای زیرزمینی، توانست دسته‌های مختلف را متحد کند و برای آتش‌بس میان دو دسته‌ی مهم یاکوزا ـ یاماگوچی ـ گومی[2] و ایناگاوا ـ کای[3] ـ میانجی‌گری کرد.

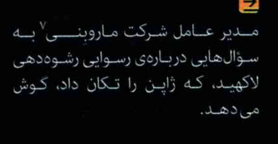
در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰، او که متوجه نیروی عظیم دسته‌های متحد در برابر کمونیسم شده بود رؤیای اتحاد گنگسترهای سراسر ژاپن را در سر می‌پروراند. هرچند این اتحاد عملی نشد، اما او توانست ائتلافی در سراسر توکیو ایجاد کند که هفت دسته‌ی مهم را در بر می‌گرفت. این ائتلاف عمر کوتاهی داشت، اما تلاش‌های کُداما اعتبار بیشتری برای او به همراه آورد. او را پدرخوانده‌ی بصیرِ دنیای زیرزمینی می‌دانستند.

▪ رسوایی‌ها

پای کُداما در چند رسوایی در میان بود. مهم‌ترینشان رسوایی لاکهید[4] در دهه‌ی ۱۹۷۰ بود. او بیش از دو میلیون دلار از غولِ هواپیماسازی آمریکا گرفت تا بازار ژاپنی را به سوی لاکهید سوق دهد و آن را از دیگر رقیبان آمریکایی دور کند. کُداما رشوه‌هایی به سیاست‌مداران داد و، با فرستادن اوباش یاکوزایی برای هجوم به نشست سهام‌داران خط هوایی آل نیپن[5]، رئیس این شرکت را از کار برکنار کرد. او اوضاع را به نفع لاکهید عوض کرد، اما رسوایی یقه‌ی خودش را گرفت. کُداما و تعدادی از مقام‌های بلندپایه‌ی دولت و حزب آزادی و دموکراسی، از جمله کاکوئی تاناکا[6]، نخست‌وزیر، را به دادگاه کشاندند. کداما، به دلیل شرایط نامناسب جسمی، هرگز به دادگاه نرفت و در ۱۹۸۴ در ۷۳ سالگی مرد.



دولت ژاپن، برای کمک گرفتن در فعالیت‌های جنگی، با یُشیو کُداما، متحد سیاسی و جنایت‌کار آینده، پیمان بست.





مدیر عامل شرکت ماروبنی[7] به سؤال‌هایی درباره‌ی رسوایی رشوه‌دهی لاکهید، که ژاپن را تکان داد، گوش می‌دهد.

1. Nihonmatsu
2. Yamaguchi-gumi
3. Inagawa-kai
4. Lockheed
5. All Nippon
6. Kakuei Tanaka
7. Marubeni

انبوه سربازهای مرخص‌شده، پس از جنگ، با قطار به خانه‌هایشان می‌روند. از میان همین‌ها بود که گروه یاکوزاییِ گورنتایی زاده شد.



نشان گروه سومیوشی، از خانواده‌های بزرگ یاکوزایی

■ **پایان تجمل**

در دهه‌ی ۱۹۵۰، اقتصاد ژاپن کم‌کم قوی‌تر شد و دیگر به بازار سیاه نیازی نبود. اما پایگاه مالی یاکوزا، با از بین رفتن بازار سیاه، ضعیف نشد. آن‌ها فورا سراغ کسب‌وکار سودآورترِ عرضه‌ی کالاهای تجملی رفتند. یاکوزاها با مواد مخدر هم سروکار داشتند و از فحشا و خدمات سرگرمی هم ثروتی به هم زدند. در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰، با پایان اشغال، یاکوزاها شاهد توسعه‌ی دارایی‌های سیاسی خود هم بودند.

■ **اوباش**

دوره‌ی پس از جنگ شاهد قدرت‌گیری گروه یاکوزایی دیگری به نام گورنتایی[1] یا اوباش هم بود. بدنه‌ی گورنتایی را جوانان بی‌کار و مهاجران به میهن برگشته‌ی بی‌اعتنا به اخلاق تشکیل می‌دادند. تنش نژادی بعد از جنگ رو به گسترش بود. خشم اقلیت‌های نژادی ـ اغلب، کره‌ای‌ها، تایوانی‌ها و چینی‌ها ـ که آن‌ها را به عنوان نیروی بیگاری به ژاپن آورده بودند، بعد از تسلیم ژاپن، به نقطه‌ی انفجار رسید. در موارد بسیاری، دسته‌های اقلیت‌های نژادی به شهروندان ژاپنی حمله می‌کردند. پلیس، غیر مسلح و بی‌اعتبار، نمی‌توانست از شهروندان در برابر خشونت‌های دسته‌ای محافظت کند.

این خلاء را دسته‌های گورنتایی، که نه فقط برای حمایت از شهروندان، بلکه بر سر کسب‌وکار سودآورشان با دسته‌های اقلیت می‌جنگیدند، پر کردند. این دسته‌های جدید با سلاح‌های مدرن، مثل مسلسل‌های خودکار، می‌جنگیدند. به خاطر دلایل پشت شکل‌گیری دسته‌های جدید، گورنتایی از یاکوزا خشن‌تر بود.

■ روابط نزدیک

دولت محافظه‌کار، وحشت‌زده از به قدرت رسیدن تشکیلات چپ‌گرا، تاکتیک پیش از جنگش را درباره‌ی به‌کارگیری یاکوزا در نقش نیرویی برای مبارزه با چپ‌گرایان، کمونیست‌ها و اتحادیه‌های کارگری از سر گرفت. در دهه‌ی ۱۹۵۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰، مقام‌های دولتی، از جمله نخست‌وزیر و وزیر دادگستری، روابط نزدیکشان را با یاکوزا حفظ کردند. دنیای بزه‌کار زیرزمینی خدمات درخواستی مختلفی به دولت ارائه می‌کرد. گذشته از خراب‌کاری در اتحادیه‌های کارگری و آزار دادن سیاست‌مداران چپ‌گرا، دولت از یاکوزا برای مقابله با راه‌پیمایی‌های ضد دولتی و برگزاری تظاهرات در حمایت سیاست‌های نامحبوب دولتی کمک می‌گرفت.

در ۱۹۶۰، دولت حتی در نظر داشت از یاکوزا در نقش نیروی امنیتی مکمّلی برای دیدار برنامه‌ریزی‌شده‌ی رئیس‌جمهور آمریکا، آیزنهاور[2]، استفاده کند. اما دولت، به شکلی کنایه‌آمیز، پس از کشته شدن دانشجویی در درگیری‌های خشونت‌بار راه‌پیمایان ضد آمریکایی و یاکوزا، مجبور شد سفر رئیس‌جمهور آمریکا را لغو کند.

■ عقب‌نشینی‌ها

در دهه‌ی ۱۹۷۰، رسوایی لاکهید، که پای مقام‌های بلندپایه‌ی دولتی رشوه‌گرفته از گُداما را وسط کشید، باعث سقوط او شد. خروج او از صحنه‌ی سیاسی مانعی برای نفوذ یاکوزا در سیاست شد، اما آن را کاملاً از بین نبرد. روابط با دسته‌های خلاف‌کار هم‌چنان بین مقام‌های انتخابی متداول و فراگیر بودند، اما فساد زیرزمینی‌تر شد. گنگسترها تاکتیک‌هایشان را تغییر دادند و خودشان و دسته‌هایشان را به کارخانه‌دارانی مدرن بدل کردند و برای سیطره بر شرکت‌های بزرگ‌تری که در دوره‌ی پس از جنگ شکل می‌گرفتند آماده شدند. و همه‌ی این‌ها با حفظ جایگاه ویژه‌ی آن‌ها در زندگی ژاپنی‌ها همراه بود.

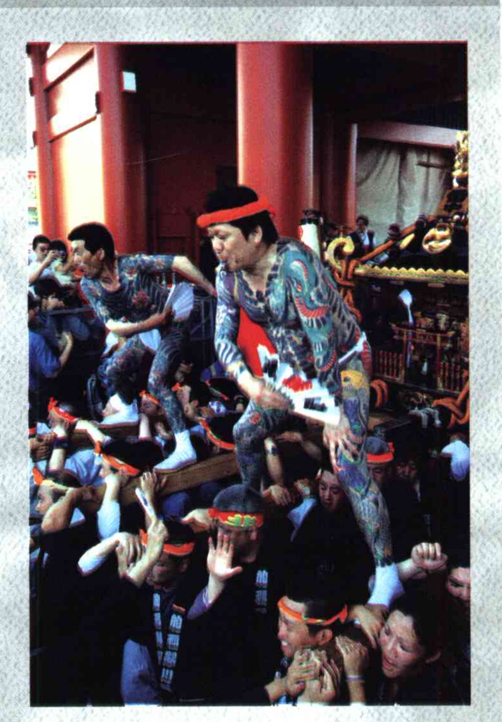


کاکویی تاناکا، نخست‌وزیر سابق، بعد از آن که به خاطر دریافت دو میلیون دلار رشوه از شرکت لاکهید گناه‌کار اعلام شد، برای خبرنگاران دست تکان می‌دهد.

■ استثنای قاعده

یاکوزا جامعه‌ی تمام‌مردانه است. به زنان اعتماد نمی‌کنند، چون به دنیا نیامده‌اند تا در خیابان‌ها بجنگند. جایگاه زنان در یاکوزا از دیرباز شامل نقش فاحشه، همسر و معشوقه بوده است. همسران و معشوقه‌های سران برجسته‌ی دسته‌ها اغلب خال‌کوبی‌های بزرگی دارند تا وابستگی‌شان به سبک زندگی دسته یا وفاداری و تعهدشان به شوهرها یا معشوق‌هایشان را نشان دهند.

در دسته‌ی یاکوزایی، تنها زن مرئیْ همسر رئیس است. اعضای دسته به اندازه‌ی شوهرش به او احترام می‌گذارند، اما او دخالتی در کار دسته ندارد، چون عضو دسته نیست. گاهی، زنانی به مقام‌های بالا می‌رسند و رئیس‌های زنی هم وجود دارند، اما آن‌ها معمولاً چهره‌ی خود را آشکارا نشان نمی‌دهند. فومیکو تائوکا[3] استثنا بود. پس از مرگ کازوئو تائُکا[4] پدرخوانده‌ی یاماگوچی ـ گومی در ۱۹۸۱، پلیس و یاکوزای زیرزمینی به یک اندازه از این که می‌دیدند فومیکو، بیوه‌ی کازوئو، در نقش رئیس جدید گروه ظاهر شد جا خوردند. در دوره‌ی ریاست فومیکو، دسته، هم از نظر تعداد اعضا و هم از نظر حوزه‌ی فعالیت، رشد کرد. اما سرنوشت این بود که فومیکو رهبری موقت باشد. سه سال نکشید که او قدرت را به شورایی از چند مرد تحویل داد.



یاکوزاها اغلب در جشنواره های محلی شرکت می کنند

1. Gurentai
2. (Dwight) Eisenhower
3. Fumiko Taoka
4. Kazuo Taoka

ثلاثی‌ها

روزگار اوج

یکی از مهم‌ترین دلایل وجودی بسیاری از انجمن‌های ثلاثی سرنگونی امپراتور چینگ بود. اما سلسله‌ی چینگ در اوایل دهه‌ی ۱۹۰۰ هنوز روی کار بود و هیچ‌یک از ثلاثی‌ها در پایان دادن به حاکمیت دشمنان دیرینه‌شان پیروز نشده بودند.



دو عضو انجمن مشت‌زنان در دیوان عالی چین زانو زده‌اند و منتظر مجازاتشان هستند.

■ انجمن مخفی

اما اوضاع کم‌کم به نفعشان تغییر می‌کرد. ثلاثی‌ها اعضایی از همه‌ی بخش‌های جامعه، از جمله بسیاری از بازرگانان موفق، پزشکان و دیگر افراد فرهیخته، داشتند. یکی از این اعضا دکتر سون یات ـ سن[1] بود که در انجمن سه نوا[2] به قدرت رسیده بود. سون یات‌سن، برای نابود کردن ارتش امپراتوری، به نیروی انسانی، پول و جنبشی سیاسی که بتواند آن را به پیروان آینده عرضه کند نیاز داشت. راه‌اندازی یک انجمن مخفیِ دیگر راهی عالی برای رسیدن به هر سه‌ی این‌ها بود. اواخر نوامبر ۱۸۹۴، او هسینگ چونگ هوی[3]ـ

۱۹۲۱ حزب کمونیست چین شکل می‌گیرد.
۱۹۲۸ چیانگ کای ـ شک[16] در نانجینگِ[17] چین دولت تشکیل می‌دهد.
۱۹۴۹ دسته‌ی سبز[18] ذخایر طلا را از بانک چین در شانگهای خارج می‌کند.
۱۹۵۵ دسته‌ی ۱۴کِی[19] در هنگ‌کنگ، در مجموع، حدود هشتاد هزار نفر عضو دارد.
۱۹۵۸ اعضای دسته‌ی ثلاثی ۱۴کِی، که شورش را آغاز کرده‌اند، در ناآرامی‌های سراسر هنگ‌کنگ نقش دارند.



ژنرال چیانگ کای شک

■ سون یات‌ـ سن

دکتر سون یات‌ـ سن، با نام واقعی سون وِن[10]، در ۱۸۶۶ در گوانگ‌ژو به دنیا آمد. سون وِن در ۱۲ سالگی به برادر بزرگ‌ترش در هاوایی پیوست و، با مطالعه‌ی مسیحیت، برادر بزرگ‌ترش را به خشم آورد و برادرش او را به چین برگرداند. سون وِن در چین به سان ـ هو هوی[11]ـ انجمن سه نوا ـ پیوست. به رسم اعضای ثلاثی‌ها، سون وِن شروع به یادگیری کونگ‌فو کرد و سرانجام به هنگ‌کنگ رفت. آن‌جا، در ۱۸ سالگی، مسیحی شد و غسل تعمید کرد و نامی ماندارینی[12] یات ـ سن را روی خودش گذاشت. سون وِن، که دیگر به سون یات ـ سن معروف بود ـ حالا بیش‌تر مایه‌ی سرشکستگی خانواده‌اش بود و برادر بزرگ‌ترش به او گفت به هاوایی برگردد. سون جوان سرسختی بود و در هونولولو[13] به ثلاثی کوُک اُن ووی[14] پیوست، پول قرض کرد و دوباره به چین برگشت. عجیب بود که سون، وقتی به چین برگشت، در مدرسه‌ی پزشکی بیمارستان پو ـ چی[15] در گوانگ‌ژو ثبت نام کرد و برادرش تصمیم گرفت که هزینه‌های تحصیل سون را بپردازد. سون تحصیلاتش را در کالج پزشکی دانشگاه هنگ‌کنگ ادامه داد. او هم‌چنین در هنگ‌کنگ با برادرانش در انجمن ثلاثی سه نوا تماس‌هایی برقرار کرد. همه‌ی دوستان جدید او در ثلاثی مخالفان بسیار فعال سلسله‌ی چینگ بودند و سون را متقاعد کردند در برنامه‌هایشان برای سرنگونی امپراتور به آن‌ها بپیوندد. سون یات‌سن، پس از کودتایی ناموفق در ۱۸۹۵، به تبعید رفت و حدود ۱۶ سال مشغول کسب حمایت‌هایی از سراسر جهان بود. سون هنوز در تبعید بود که قیام ارتش در ۱۹۱۱ به انقلاب انجامید و سون یات‌سن را به قدرت رساند. او را به عنوان رئیس‌جمهور موقت جمهوری چین انتصاب کردند و بسیاری او را پدر چین مدرن می‌دانند. او سال ۱۹۲۵، در ۵۸ سالگی، از سرطان کبد مرد.



دکتر سون یات‌سن از نخستین اعضای انجمن سه نوا، گروهی ثلاثی، بود. او از پله‌های سیاست بالا رفت و حالا در چین محترم است.

انجمن احیای چین[4] - را تأسیس کرد. زمان انجام این کار بسیار مناسب بود، چون مدتی قبل در همان سال سیاست‌مداری ژاپنی‌ـکره‌ای را در شانگهای کشته بودند و این ماجرا باعث شده بود ژاپن، در اوایل اوت، به طور رسمی علیه مقام‌های سلسله‌ی چینگ اعلام جنگ کند.

▪ قیام

در شرایطی که نیروهای چینگ گرفتار جنگ با ژاپن بودند و از تلفات سنگین رنج می‌بردند، سون متقاعد شد که زمان آغاز نبرد رسیده است. او و انقلابی‌های پیروی او تصمیم گرفتند قیام را در ۲۶ اکتبر ۱۸۹۵، یکی از تعطیلات سراسری در چین که همه در آن به نیاکانشان ادای احترام می‌کنند، آغاز کنند. این روز برای سون و پیروانش معنای ویژه‌ای داشت، چون کارهای آن‌ها در آن روز عالی‌ترین نشانه‌ی احترام آن‌ها به نیاکانشان در سلسله‌ی مینگ بود. با وجود معنای عمیق این روز، قیام به فاجعه انجامید. نیروهای مهاجم به کشتی خود، که از هنگ‌کنگ به چین می‌رفت، نرسیدند چون داشتند بحث می‌کردند که تفنگ چه کسی به‌تر است. هم‌چنین، مقام‌های چینگ از خبرچین‌ها چیزهایی درباره‌ی دسیسه شنیده بودند و روز بعد تقریبا هر پنجاه عضو ثلاثی را بازداشت کردند.

▪ کسب حمایت ثلاثی‌ها

سون، اول به ژاپن و بعد به هاوایی، فرار کرد؛ جایی که به چه کونگ تُنگ[5] - انجمن اجرای عدالت[6] - پیوست و سریع در سلسله‌مراتبش بالا رفت. او، به عنوان عضو ثلاثی، در سراسر آمریکا سفر کرد تا برای قیام جدیدش حامیانی پیدا کند. ثلاثی‌های چینی - آمریکایی، به اندازه‌ای که سون امیدوار بود، به پشتیبانی از برنامه‌ی او علاقه نداشتند. بسیاری از آن‌ها پولی اهدا می‌کردند، اما تقریبا هیچ‌کدامشان مایل به حمایت فیزیکی نبودند. او به بریتانیا، ژاپن و هندو - چین فرانسه[7] فرار کرد. در حالی که سون در پی کسب حمایت بود، ثلاثی‌های او در هنگ‌کنگ و چین هم پیش می‌رفتند. در اکتبر ۱۹۱۱، افراد سون در ووچانگ[8] قیامی را آغاز کردند که به سراسر چین رسید و باعث سرنگونی امپراتوری چینگ شد. روز اول ژانویه‌ی ۱۹۱۲، جمهوری چین به طور رسمی زاده شد و سون یات‌سن اولین رئیس‌جمهورش شد. ثلاثی‌ها، پس از دو قرن، سرانجام دشمنانِ چینگ خود را شکست دادند و انتقام نیاکانشان را گرفتند.

دکتر سون یات سن در ژاپن ژانویه ۱۹۰۱



کارکنان و نیروهای حامی دولت چین جنوبی، به ریاست دکتر سون یات - سن، کمی پیش از انتصاب ژنرال چیونگ مینگ[9] در سمت رهبر نظامی در ۱۹۲۲ در گوانگـژو (کانتن) گرد آمده‌اند.

1. Sun Yat-sen
2. Three Harmonies Society
3. Hsing Chung Hui
4. Revitalize China Society
5. Che Kung Tong
6. Achieve Justice Society
7. منطقه‌ای شامل کامبوج، ویتنام و لائوس امروزی
8. Wuchang
9. Qiung Ming
10. Sun Wen
11. San-ho Hui
12. Mandarin: گروهی از زبان‌های چینی که مردم بخش‌های شمالی و جنوب غربی چین به آن زبان‌ها صحبت می‌کنند.
13. Honolulu: مرکز ایالت هاوایی آمریکا
14. Kwok On Hui
15. Po-Chi
16. Chiang Kai-shek
17. Nanjing
18. The Green Gang
19. 14K



این عکس قربانیان کشتار ۱۹۲۷ شانگهای به دست چیانگ کای-شک و دسته‌ی سبز، برای پاکسازی کشور از کمونیست‌ها، را نشان می‌دهد.

■ جبران

سون، در مقام رئیس‌جمهور چین، به نقش مهمی که هم‌قطارانش در ثلاثی‌ها در قیام بازی کرده بودند چندان اشاره‌ای نمی‌کرد، اما پشت پرده سخت به آن‌ها احترام می‌گذاشت. برای قدردانی از نقش اعضای ثلاثی‌ها در شکست دادن امپراتوری چینگ، به آن‌ها مناصب مهمی در دولت و ارتش دادند. هرچند تقریبا هیچ سخنی از نقش ثلاثی‌ها در میان نبود، همه‌ی انجمن‌های ثلاثی، پس از تولد جمهوری چین، تعداد اعضایشان را به سرعت افزایش دادند. حالا ثلاثی‌ها چنان قدرتی داشتند که بخشی تفکیک‌ناپذیر از نظام شده بودند. تعجب‌آور نبود که چیانگ کای-شک، جانشین سون، هم عضو ثلاثی بود.

■ دسته‌ی سرخ[1]

با وجود افزایش تعداد اعضای متشخصِ ثلاثی‌ها، هنوز بخش بزرگی از اعضا از خیابان‌ها می‌آمدند و پول در آوردن از جرم بسیار به مذاقشان خوش می‌آمد. یکی از این افراد دو یاه-شنگ[2]، با لقب «دوی بزرگ‌گوش»، بود که در دهه‌ی ۱۹۰۰ از مهم‌ترین رهبران بزه‌کاران در شانگهای بود. دو، که اواخر دهه‌ی ۱۸۸۰ به دنیا آمده بود، سریع اسم و رسمی به هم زد. او در نوجوانی به دسته‌ی سرخ پیوست و دوست رهبر دسته، هوانگ چیه-جونگ[3]، معروف به «هوانگ آبله‌رو» که تقریبا قوی‌ترین رئیس بزه‌کار در شانگهای بود و دخالت گسترده‌ای در تجارت تریاک داشت، شد. پس از آن که دو در برگرداندن بسته‌ای تریاک خام دزدیده‌شده کمک کرد، هوانگ او را به عنوان فروشنده‌ی اصلی تریاکش انتخاب کرد. دو، که تازه در اواخر دهه‌ی دوم زندگیش بود، در خیابان‌های شانگهای سخت مشهور شد. او، علاوه بر روابطش با هوانگ، به خشونت و آدم‌کشی، در ازای دریافت پول، هم معروف بود. دو در ۲۱ سالگی بر بسیاری از تریاک‌خانه‌های شانگهای سیطره داشت و شرکت استقراضی را اداره می‌کرد که کاسب‌های محلی و تاجران ثروت‌مند خارجی مشتریش بودند. دو، که موفقیت‌های بسیاری کسب کرده بود، خیلی زود به مقام قطب سرخ[4] رسید.

■ کارتل تریاک

دو، در مقام قطب سرخ، کاملاً معتمد رئیسش، هوانگ، بود و، با پیشنهاد طرحی برای ترکیب فعالیت‌های سه دسته‌ی مهم شانگهای در حوزه‌ی تریاک، این اعتماد را به سود خود به کار گرفت. این سه دسته شامل دسته‌ی سرخ هوانگ، دسته‌ی سبز و دسته‌ی آبی[5] می‌شدند. هوانگ هم متوجه مزایای فعالیت مشترک دسته‌ها بود و به دو اجازه داد برنامه‌اش را پیش ببرد. وقتی رهبر دسته‌ی سبز، که به

■ **دوستان رده بالا**



چیانگ کای ـ شک (چپ)، رئیس‌جمهور روزولت و مادام چیانگ کای ـ شک (راست) به امید یافتن راه حلی برای مشکلات جنوب شرقی آسیا در ۱۹۴۴ دیدار می‌کنند.

مهم‌ترین آشنای دو یاهشنگ چیانگ کای‌شک بود. چیانگ دو را در جوانی دید و، با پشتوانه‌ی ثروت هنگفت و قدرت نظامی دو، رئیس جمهوری چین شد. چیانگ، در مقام رئیس‌جمهور، با انتصاب دو به سمت مشاور دولت، لطف او را جبران کرد و بعدها حتی دو را رئیس کمیته‌ی ملی مبارزه با تریاک کرد. این کار، در اصل، به این معنا بود که دو پلیس خودش باشد.

در دوره‌ی جنگ جهانی دوم، دو به هنگ‌کنگ فرار کرد. او هم‌چنان امپراتوری بزه‌کارانه‌اش را اداره می‌کرد، اما سال‌ها مصرف تریاک و سال‌خوردگی کم‌کم او را ضعیف می‌کردند. او در هنگ‌کنگ ماند و روز ۱۶ اوت ۱۹۵۱ مرد.

Life doesn,t have take two.

زندگی دور دوم ندارد.

شعاری که دولت هنگ‌کنگ برای شکوه‌زدایی از تصویر ثلاثی‌ها در رسانه‌های عمومی به کار می‌برد.

این طرح بدبین بود، نپذیرفت در آن شرکت کند، دو خیلی راحت او را کشت و خودش رهبر دسته‌ی سبز شد. مذاکره با رهبر دسته‌ی آبی بسیار بی‌دردسرتر بود و کارتل تریاک شکل گرفت.

■ الحاق ثلاثی‌ها

دو، در دوره‌ای که هوانگ شان چو[6] رئیسش بود، با ملحق کردن انجمن‌های ثلاثی و دسته‌های بزه‌کاریِ بیشتر و بیشتر به دسته‌ی سبز، امپراتوری بزه‌کاریشان را گسترده‌تر کرد. دو، در مقام معاون یا فو شان چوی[7] هوانگ، ثروت کلانی انباشت و، در سی سالگی، دارایی شخصی او به حدود ۴۰ میلیون دلار آمریکا می‌رسید. او با بزه‌کاران، سیاست‌مداران مهم و بازرگانان رابطه داشت و با کسانی که می‌توانست برای توسعه‌ی امپراتوری کسب‌وکارش از آن‌ها استفاده کند طرح دوستی می‌ریخت یا تهدیدشان می‌کرد.

این کاریکاتورِ دستی مردی انگلیسی را نمایش می‌دهد که، با حمایت نیروهای مسلح، به مرد چینی تریاک می‌فروشد.

1. The Red Gang
2. Du Yeah-sheng
3. Huang Chih-jung
4. Red Pole
5. The Blue Gang
6. Shan Chu
7. Fu Shan Chu

▪ هنگ‌کنگ

در پایان قرن نوزدهم، چند انجمن ثلاثی شاخه‌های بسیاری در خارج از سرزمین اصلی چین ایجاد کرده بودند. وقتی کارگران چینی و خانواده‌هایشان، در جست‌وجوی زندگی به‌تر، مهاجرت به اروپا، آمریکا و جنوب شرقی آسیا را آغاز کردند، ثلاثی‌ها هم هم‌راهشان رفتند. در آغاز قرن بیستم، هنگ‌کنگ از مناطقی بود که بیش‌ترین تراکم جوامع ثلاثی را داشتند.

▪ منع عضویت در ثلاثی‌ها

در ۱۸۴۲، بریتانیایی‌ها مستعمره‌ی سلطنتی هنگ‌کنگ را تأسیس کردند و بلافاصله باید انجمن‌های ثلاثی موجود و هم‌چنین انجمن‌های جدید را، که برای مبارزه با حاکمان بریتانیایی شکل می‌گرفتند، مدیریت می‌کردند. ظرف سه سال پس از اشغال جزیره، بریتانیایی‌ها قوانینی وضع کردند که عضویت در ثلاثی‌ها یا حتی وانمود کردن به عضویت در آن‌ها را قدغن می‌کردند. اگر کسی را به جرم عضویت در ثلاثی محکوم می‌کردند، مجازاتش سه ماه زندان و صد ضربه با چوب بامبو بود. با این حال، چین بسیار بی‌رحم‌تر بود و اعضای محکوم‌شده‌ی ثلاثی‌ها را با گردن زدن، خفه کردن یا بدتر از این‌ها می‌کشتند. این وضع باعث شد که بسیاری از اعضای ثلاثی‌ها کسب‌وکاری در هنگ‌کنگ راه بیندازند.

▪ موج دوم

در دهه‌ی ۱۹۳۰، چند گروه قدرت‌مند ثلاثی در هنگ‌کنگ وجود داشتند که شامل گروه وو[1]، چووِن[2]، تونگ[3]، شینگ[4]، فوک یی هینگ[5]، یی اُن[6] و لووِن[7] می‌شدند. گرچه این ثلاثی‌ها سیطره‌ای کامل بر جهان زیرزمینی هنگ‌کنگ داشتند، سعی می‌کردند چهره‌ی مشروعی برای خود حفظ کنند. بسیاری خودشان را به عنوان سازمان خیریه ثبت کردند، اما بیش‌تر آن‌ها تصمیم گرفتند خود را باشگاه هنرهای رزمی معرفی کنند. باشگاه‌های هنرهای رزمی سلامت و احترام را ترویج می‌کردند، اما مرکز آموزشی مناسبی هم برای تازه‌کارهای جوان و پایین‌دست‌ها بودند. با وجود این فعالیت‌های صوری، درآمد ثلاثی‌ها هم‌چنان از انواع مختلف فعالیت‌های مجرمانه، مثل دادوستد مواد مخدر، قمار، فحشا و باج‌گیری، ریشه می‌گرفت. چون اعضای ثلاثی‌ها بسیار گوناگون بودند، ثلاثی‌ها مشکلی هم برای سرمایه‌گذاری در کسب‌وکارهای مشروع نداشتند.

با افزایش قدرت و تعداد اعضای ثلاثی‌ها، منازعه‌های میان و درون آن‌ها هم بیش‌تر شدند. در دهه‌ی ۱۹۳۰، بعضی از این منازعه‌ها به کشتارها و زدوخوردهای وسیع انجامیدند. یکی از سلاح‌های محبوب اعضای ثلاثی‌ها ساطور قصابی بود، گرچه سلاح‌هایی مثل چاقو و شمشیر هم محبوب بودند.

وقتی کار به اعدام می‌کشید، چین سخت بی‌رحم بود. در این‌جا گردن مردی (احتمالاً عضو ثلاثی) را در خیابان و مقابل چشم تماشاگران می‌زنند.



مراکز عملیاتی ثلاثی‌ها

- محل قیام اکتبر ۱۹۱۱
- خانه‌ی دسته‌ی وو سرخ، دسته‌ی سبز و دسته‌ی آبی
- وو، چوون، تون۳، شینگ، فوک یی هینگ، یی اُنو لوون
- مرزهای چین مدرن

Harbin, Jilin, Changchun, Shenyang, JAPAN, Beijing, Tianjin, Baotou, Qingdao, Taiyuan, Jinan, Kashi, Zhengzhou, Shanghai, Xining, Lanzhou, Xi'an, Wuchang, Wuhan, Nanchang, CHINA, Fuzhou, Changsha, Taiwan, Lhasa, Shantou, Kunming, Guangzhou, Hong Kong, Nanning, MYANMAR (BURMA), LAOS, Hainan, INDIA, THAILAND, VIETNAM, CAMBODIA

0 500 1,000 1,500 2,000 kilometers

■ تهاجم ژاپنی‌ها

در دسامبر ۱۹۴۱، ژاپن به هنگ‌کنگ هجوم برد و این جزیره را اشغال کرد. ثلاثی‌های هنگ‌کنگ احساسات متفاوتی درباره‌ی این نیروی جدید و خارجی مهاجم داشتند. بعضی از آن‌ها مخالف ارتش ژاپن بودند و گروهی دیگر با نیروهای ژاپنی هم‌کاری می‌کردند. بیش‌تر این ثلاثی‌های طرف‌دار ژاپن را جاسوس‌های ژاپنی استخدام کرده بودند و بیش از یک دهه بود که برای اشغال آماده می‌شدند.

■ ثلاثی‌های طرف‌دار ژاپن

وو شینگ وو[8] و یی اُن در میان ثلاثی‌های هم‌کاری‌کننده بودند. پس از آن که ژاپنی‌ها بیش‌تر ثلاثی‌های ضد ژاپن را زندانی کردند یا کشتند، ارتش ژاپن شروع به سازمان‌دهی ثلاثی‌های طرف‌دار ژاپن در قالب انجمنی مشترک کرد که اسمش را هینگ آه کی کوان[9] ـ سازمان آسیایی آبادانی[10] ـ گذاشته بودند. این انجمن مراقب بود که همه‌ی عناصر ضد ژاپنی باقی‌مانده حذف شوند. علاوه بر دست‌گیری مقام‌ها، سربازان و جاسوس‌های چینی، آن‌ها رقیبانشان را هم سر به نیست می‌کردند. ژاپن به انجمن مشترک اجازه می‌داد به فعالیت‌های غیر قانونیش ادامه دهد و درصدی از درآمدهای غیرقانونی را به جیب می‌زد. ثلاثی‌ها فاحشه‌خانه‌های ویژه‌ای راه انداختند که فقط به سربازهای ژاپنی خدمات می‌دادند. پول از همه‌جا به جیب ثلاثی‌ها سرازیر می‌شد. مانند بسیاری از دیگر کشورها، بازار سیاه در دوره‌ی جنگ رونق گرفته بود و تریاک‌خانه‌ها با فروش تریاک به هزاران نفر که می‌خواستند سختی جنگ را فراموش کنند کسب‌وکار موفقی داشتند. وقتی جنگ به پایان رسید، ثلاثی‌ها از همیشه ثروت‌مندتر بودند. آن‌ها آماده بودند که دوباره به اقتصاد جهانی برگردند.

هنگ کنگ در دهه‌ی ۶۰





شاگردان کونگ‌فو در مرکز آموزش ووشوی شائولین. بیش‌تر اعضای ثلاثی‌ها کونگ‌فوکار هستند.

■ سلسله‌مراتب ثلاثی‌ها

در انجمن‌های ثلاثی هر رده شماره‌ای برای خودش دارد. رهبر، یا شان چو، ۴۸۹ ـ یا گاهی ۲۱ (۹+۸+۴)ـ است. بعد از او ۴۳۸ ـ ارباب بخور یا هیونگ چو[11] ـ قرار دارد که مسؤول مراسم تشریفاتی است. بعد نوبت مشاور (کم‌تر از ۴۱۵)، قطب سرخ (کم‌تر از ۴۲۶) که استاد کونگ‌فو و عضو جناح نظامی است، پیک (کم‌تر از ۴۳۲) که با اعضای ثلاثی‌های دیگر دیدار می‌کند، و ۴۹ که پایین‌ترین رده را دارد می‌رسد. عدد ۴۹ به ۳۶ (۴×۹) سوگندی که فرد در جریان مراسم عضویت می‌خورد اشاره می‌کند.

1. Wo
2. Chuen
3. Tung
4. Shing
5. Fuk Yee Hing
6. Yee On
7. Luen
8. Wo Shing Wo
9. Hing Ah Ki Kwan
10. Asian Flourishing Organization
11. Heung Chu

مافیای روس

دزدهای قانونی

در سال‌های متلاطم پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، بی‌ثباتی، آشوب، وحشت و کم‌بود غذا و مایحتاج روزمره محیطی مناسب برای قدرت‌گیری دسته‌های بزه‌کار به وجود آورد.

■ **دزدهای قانونی**

جیب‌برها، شیادها، دزدها و جاعل‌ها، تقریبا بی هیچ دردسری، سرگرم کارشان بودند. دسته‌های مسلح، که از آشفتگی دوران انقلاب سود می‌بردند، زیاد شدند و به «وُرُوْسکی میر»[1] یا «دنیای دزدها» معروف بودند. از دل همین «دنیای دزدها» بود که بعدها طبقه‌ی نخبه‌ی وُری و زاکُنه[2] یا «دزدهای قانونی» ظاهر شد.

■ **گولاگ**[3]

در دوره‌ی حکومت استالین، هرچند بی‌تردید جرایمی وجود داشتند، مشت آهنین دیکتاتور توسعه‌ی جرم سازمان‌یافته در جامعه‌ی شوروی را ناممکن می‌کرد. در ۱۹۳۰، با برگشتن نظم به کشور، دزدها و گنگسترها را دسته دسته به اردوگاه‌های کار می‌فرستادند. سیستم اردوگاهی ـ زندانی بزرگی به اسم گولاگ در سراسر کشور راه انداختند. این اردوگاه‌ـزندان‌ها را فقط برای بزه‌کاران خیابانی نساخته بودند. بیش‌تر محبوسانْ زندانیان سیاسی بودند. مخالفان سیاسی، روشن‌فکران، مقام‌های حزبی و کارگران و دهقانان عادی که در برابر سیاست‌های استالین برای صنعتی شدن و اشتراکی کردنِ اجباری ایستاده بودند در میان این زندانیان بودند.

در پایان دهه‌ی ۱۹۳۰، جمعیت زندانیان در اتحاد جماهیر شوروی به ۱۵ میلیون نفر می‌رسید. امپراتوری گسترده‌ی اردوگاه‌ـزندان به محیط اصلی پرورش وُری و زاکُنه ـ انجمن‌های برادری مخفی که می‌شد آن‌ها را با مافیای سیسیلی و یاکوزای ژاپنی مقایسه کرد ـ بدل شد.

■ **بزه‌کاران نخبه**

وُری و زاکُنه (که علاوه بر «دزدهای قانونی» می‌توان آن را «دزدهای پایبند به قاعده» هم ترجمه کرد) طبقه‌ی نخبه و حلقه‌ی درونیِ جامعه‌ی بزرگ‌تر بزه‌کاران بود. دزدهای این طبقه ـ وُرها[4] ـ نه جیب‌برها و سارقانی عادی، بل‌که اعضای یک نهاد بزه‌کاری زیرزمینی بودند. همه‌ی دزدها را به این انجمن برادری راه نمی‌دادند. برای پذیرفته شدن، یک وُر[5] باید فرد را معرفی می‌کرد و آن فرد باید در جلسه‌ی وُرها هم رأی می‌آورد. مهارت‌های رهبری، قدرت شخصی، سرسختی، هوش و کاریزمای فرد بزه‌کار شاخص‌هایی بودند که برای پذیرش او در نظر می‌گرفتند. برای بزه‌کاران حرفه‌ای، که آرزوی عضویت در انجمن برادری را داشتند، پذیرفته شدن در میان وُرها عالی‌ترین افتخار ممکن بود.



یکی از معروف ترین راهپیمایی‌ها در جریان انقلاب روسیه در میدان اریوان

در اردوگاه ـ زندان تفلیس در دهه‌ی ۱۹۲۰، زندانیان سیاسی را در پروژه‌های کار همگانی به کار می‌گرفتند.

بقایای گولاگ سابق در پِوِک[6]، در نواحی ناهموار و خشن سیبری شرقیِ روسیه.



1. Vorovsky mir
2. Vory v Zakone
3. Gulag
4. Vory
5. Vor: دزد، مفرد Vory
6. Pevek.



■ **مرام‌نامه‌ی دزدها**

شرایط دشوار زندان‌ها در این عکس که زندانی روس ظرف غذایش را از روزنه‌ی زمختی در در فولادی سلول می‌گیرد آشکار است.

وُرها از قوانین ویژه‌ی خودشان پیروی می‌کنند:

• وُر باید خانواده‌ی پدریش را رها کند و هیچ خانواده‌ای برای خودش نداشته باشد. او باید فقط یک خانواده داشته باشد: انجمن برادری.

• وُر مجاز نیست کار کند و باید زندگیش را فقط با فعالیت‌های بزه‌کارانه بگذراند.

• وُر وظیفه دارد جوانان را به عضویت انجمن درآورد و حرفه‌ی دزدی را به تازه‌کارها بیاموزد.

• وُر باید باده‌نوشی و قمارش را محدود کند. او نباید مست شود و نباید به اندازه‌ای قمار کند که از پس بدهی‌هایش بر نیاید.

• وُر وظیفه دارد که از دیگر دزدها حمایت معنوی و مادی کند.

• وُر وظیفه دارد به مجازات‌های تعیین‌شده در نشست‌های دزدها تن دهد و آن‌ها را اجرا کند.

• وُرحق ندارد هر گونه رابطه‌ای با مقام‌ها داشته باشد، از جمله فعالیت‌های اجتماعی، پیوستن به سازمان‌های اجتماعی، جنگیدن برای آن‌ها، خدمت در ارتش و کار کردن در اردوگاه‌های کار.

وُرها هم‌چنین تشریفات ویژه‌ی عضویت، نظام پیچیده‌ی خال‌کوبی، زبان حرفه‌ای مفصل و رسوم مربوط به القاب، آوازها و ژست‌های خودشان را دارند.

۱۹۲۷ ماده‌ی ۵۸ قانون کیفری روسیه، که دست‌گیری تقریبا هر کسی را که به شیوه‌ای ضد انقلابی عمل می‌کند مجاز می‌شمارد، تصویب می‌شود. دلایل بازداشت مبهم هستند.

۱۹۳۰ نام وُری و زاکُنه در سراسر روسیه شناخته‌شده است.

۱۹۳۳ تعداد زندانیان گولاگ به بیش از سه میلیون نفر می‌رسد.

۱۹۴۹ بیش از ده درصد تولید روسیه از زندانی‌های سراسر کشور ریشه می‌گیرد.

■ **ریشه‌ها**

در این فرهنگ یگانه، دزدها به دوره‌های طولانی زندان اهمیتی نمی‌دادند. آن‌ها زندان را خانه‌ی اصلی خودشان می‌دانستند و مدت زمانی را که در زندان می‌گذراندند مایه‌ی مباهات و نشان افتخار. حبس طولانی محیطی عالی برای رشد انجمن مخفی برادری و گسترش خرده‌فرهنگ بزه‌کاری فراهم می‌کرد. بسیاری از زندانیان سیاسی که در اردوگاه- زندان‌ها با وُرها مواجه شدند رفتار، قواعد پوشش، خال‌کوبی‌ها، زبان و حتی «دادگاه» آن‌ها را وصف کرده‌اند. آن‌ها هم‌چنین دریافتند که مواجهه با وُرها ناخوش‌آیندترین تجربه‌ی آن‌ها در اردوگاه-زندان‌ها بود.

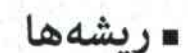
■ **انجمن برادری**

وقتی عضوی جدید را در انجمن برادری می‌پذیرفتند، مراسمی به اسم «تاج‌گذاری» برگزار می‌کردند. در این مراسم، وُرِ جدید سوگند می‌خورد که به انجمن برادری وفادار باشد. استادان وُر جدید به او درباره‌ی مجازاتش در صورت پای‌بند نبودن به سوگندش هشدار می‌دادند. در مراسم عضویت، به وُر جدید لقبی هم می‌دادند.

وُرها آداب و رسوم خودشان را درباره‌ی لقب‌ها داشتند. دادن و گرفتن لقب فقط موضوعی تشریفاتی نبود. این کار نشانه‌ی زندگی تازه‌ای بود که وُر در آستانه‌ی ورود به آن قرار داشت. گرفتن لقب، مثل سوگندهای راهبان، تعهد وُرِ جدید را به پای‌بندی کامل به قوانین زندگی بزه‌کارانه نشان می‌داد.

انجام هر کاری، اگر مقام‌ها آن را تحمیل می‌کردند، هم‌کاری با مقام‌ها تلقی می‌شد. وُرها، به احترام قوانین دزدها، همیشه از کار کردن در اردوگاه-زندان‌ها سر باز می‌زدند. امتناع از کار، بر اساس قوانین شوروی،



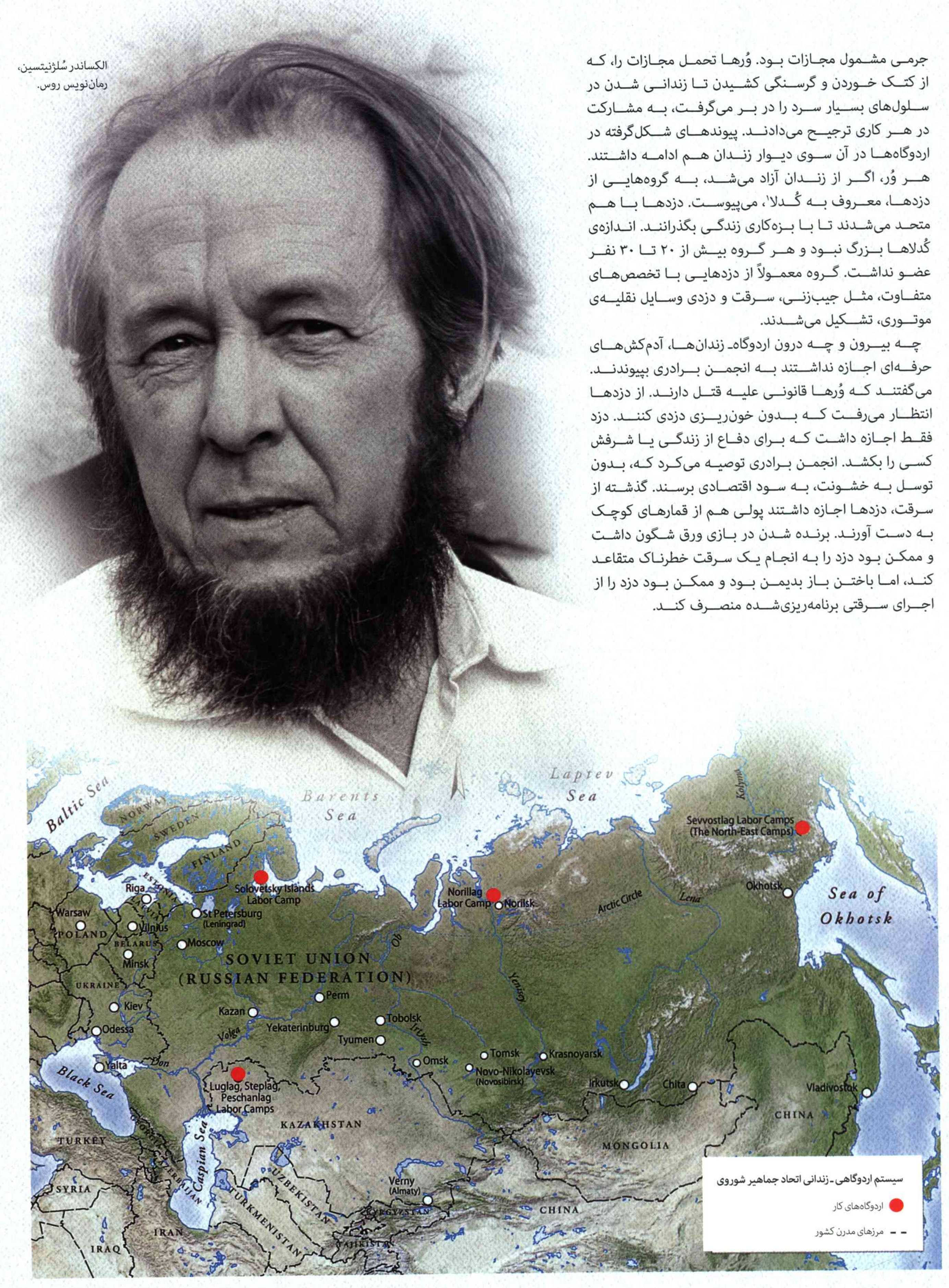


الکساندر سُلژنیتسین[2]، رمان‌نویس روس، داستان مجمع‌الجزایر گولاگ[3] را درباره‌ی دوران محکومیتش به عنوان زندانی سیاسی در روسیه نوشت. او تابعیتش را از دست داد، اما برنده‌ی جایزه‌ی نوبل شد.

1. Kodla
2. Alexander Solzhenitsyn
3. Gulag Archipelago

جرمی مشمول مجازات بود. وُرها تحمل مجازات را، که از کتک خوردن و گرسنگی کشیدن تا زندانی شدن در سلول‌های بسیار سرد را در بر می‌گرفت، به مشارکت در هر کاری ترجیح می‌دادند. پیوندهای شکل‌گرفته در اردوگاه‌ها در آن سوی دیوار زندان هم ادامه داشتند. هر وُر، اگر از زندان آزاد می‌شد، به گروه‌هایی از دزدها، معروف به گُدلا[1]، می‌پیوست. دزدها با هم متحد می‌شدند تا با بزه‌کاری زندگی بگذرانند. اندازه‌ی گُدلاها بزرگ نبود و هر گروه بیش از ۲۰ تا ۳۰ نفر عضو نداشت. گروه معمولاً از دزدهایی با تخصص‌های متفاوت، مثل جیب‌زنی، سرقت و دزدی وسایل نقلیه‌ی موتوری، تشکیل می‌شدند.

چه بیرون و چه درون اردوگاه- زندان‌ها، آدم‌کش‌های حرفه‌ای اجازه نداشتند به انجمن برادری بپیوندند. می‌گفتند که وُرها قانونی علیه قتل دارند. از دزدها انتظار می‌رفت که بدون خون‌ریزی دزدی کنند. دزد فقط اجازه داشت که برای دفاع از زندگی یا شرفش کسی را بکشد. انجمن برادری توصیه می‌کرد که، بدون توسل به خشونت، به سود اقتصادی برسند. گذشته از سرقت، دزدها اجازه داشتند پولی هم از قمارهای کوچک به دست آورند. برنده شدن در بازی ورق شگون داشت و ممکن بود دزد را به انجام یک سرقت خطرناک متقاعد کند، اما باختن باز بدیمن بود و ممکن بود دزد را از اجرای سرقتی برنامه‌ریزی‌شده منصرف کند.



الکساندر سُلژنیتسین، رمان‌نویس روس.



مـادری مسـتأصل عکسـی از فرزنـد ناپدیـد شده‌اش و پوسـتری دربـاره‌ی او را، بـه امید خبری، در ایسـتگاه متـروی مسـکو بـه دسـت گرفتـه اسـت.

■ **قانون دزدها درباره‌ی زنان**

قانـون دزدهـا از فرودسـتی کامـل زنـان حکایـت دارد. زنـان در هیـچ شـرایطی نمی‌تواننـد عضـو ایـن گـروه ممتـاز شـوند. در جامعـه‌ی دزدهـا، زندگـی برادرانـه مایـه‌ی غـروری عظیـم بـود و جایـی بـرای تعلـق خاطـر وُر بـه هیچ‌کـس دیگـر نمی‌گذاشـت. در نتیجـه، هم‌سـر یـا خانـواده‌ی دائمـی مجـاز نبـود. بـا ایـن حـال، قانـون دزدهـا هیـچ محدودیتـی بـرای ازدواج نمی‌گذاشـت. وُر می‌توانسـت ازدواج کنـد، امـا اجـازه نداشـت دل‌بسـتگی واقعـی بـه هم‌سـرش داشـته باشـد. منزلـت هم‌سـر تفـاوت زیـادی بـا فاحشـه نداشـت و زنـده بـود تـا نیازهـای دیگـران را بـر آورد؛ تنهـا تفـاوت ایـن بـود کـه هم‌سـر «مالـک» داشـت. هم‌سـران دزدهـا، یـا هـر زن دیگـری کـه رابطـه‌ای بـا انجمـن بـرادری داشـت، حـق نداشـتند بـا مردهایـی کـه عضـو خانـواده‌ی دزدهـا نبودنـد رابطـه‌ی جنسـی داشـته باشـند. زن هـر غیـر دزدی را کـه سـعی می‌کـرد بـا او رابطـه‌ی جنسـی داشـته باشـد می‌کشـت.

■ **کیشِ مادرپرستی**

بـا وجـود ممنـوع بـودن پیوندهـای خانوادگـی، در خرده‌فرهنـگ دزدهـا، کیـش مادرپرسـتی آشـکاری وجـود داشـت. مـادر، کـه دنیـای زیرزمینـی بـزه‌کاری تصویـری احسـاس‌انگیز از او می‌کشـید، موضـوع بسـیاری از آوازهـای دزدهـا بـود. بـا ایـن حـال، ممکـن بـود مـادری کـه او را چنیـن دل‌نشـین در آوازهـا می‌سـتودند مـادر واقعـی دزد نباشـد. کیـش مادرپرسـتی دزدهـا بـا رفتارشـان بـا مادرهایشـان بسـیار مغایـر بـود. کامـلاً محتمـل اسـت کـه ایـن کیـش مادرپرسـتی در اثـر نفـوذ سـنت مادردوسـتی روس‌هـا شـکل گرفتـه باشـد. هم‌چنیـن ممکـن اسـت مـادری کـه او را در آوازهایشـان چنـان محبت‌آمیـز می‌سـتودند چیـزی جـز اسـتعاره‌ای بـرای انجمـن بـرادری دزدهـا نباشـد. شـاید دزدهـا تولـد دوبـاره‌ی خـود را در خانـواده‌ی دزدهـا تقدیـس می‌کرده‌انـد.

خال‌کوبی

سبک گنگسترهای روس

دنیای زیرزمینی بزه‌کاری روسیه نظام خال‌کوبی پیچیده‌ای دارد که زبانی محرمانه را شکل می‌دهد که فقط برای اعضای انجمن برادری مخفی قابل فهم است.

■ نمادها

وُرها آشکارا سعی می‌کنند انحصارشان را بر استفاده از بعضی نمادها و طرح‌ها در خال‌کوبی حفظ کنند. استفاده‌ی کسانی که وُر نیستند از خال‌کوبی‌هایشان جرمی است که مجازات مرگ دارد. مجازات خال‌کوبی‌های تقلبی یا بدون استحقاق هم مرگ است.

در میان وُرها، نظام پیچیده‌ی نمادها اطلاعاتی تفصیلی درباره‌ی صاحب خال‌کوبی ـ رتبه، جایگاه و وابستگی‌هایش ـ منتقل می‌کند. تا دهه‌ی ۱۹۵۰، متداول‌ترین خال‌کوبی وُرها قلبی خنجرخورده بود. نخستین محققان درباره‌ی وُرها هم‌چنین نقش چهار آس دسته‌ی ورق درون یک صلیب را در خال‌کوبی‌های وُرها وصف کرده‌اند. این نقش نماد عضویت در انجمن برادری بود. امروزه وُرها معمولاً ستاره‌ای هشت‌پر روی سینه‌هایشان خال‌کوبی می‌کنند که نماد جایگاهشان به عنوان بزه‌کاران حرفه‌ای است. ممکن است این طرح را روی کاسه‌ی زانو هم خال‌کوبی کنند تا نشان دهد در برابر هیچ‌کس یا هیچ‌چیز زانو نمی‌زنند.

■ جایگاه

خال‌کوبی ممکن است داوطلبانه، برای نشان دادن رتبه و جایگاه فرد، یا اجباری، برای داغ گذاشتن بر بزه‌کارانی که وُرها حقیرشان می‌دانند، باشد. اگر وُر نتواند بدهی‌هایش را در قمار بپردازد یا به هر شکل دیگر به مرام‌نامه‌ی دزدها پای‌بند نباشد ممکن است خال‌کوبی اجباری را تجربه کند. خال‌کوبی‌های تنبیهی را معمولاً روی پیشانی انجام می‌دهند و نقش آن‌ها صاحبشان را تحقیر می‌کند یا دیگران را از او بر حذر می‌دارد.

این خال‌کوبی‌ها ممکن است شامل تصاویر زننده‌ی جنسی باشند تا صاحبشان را سرافکنده کنند. هم‌چنین ممکن است اشاره‌هایی به نژاد، گرایش جنسی یا خبرچین بودن صاحبانشان کنند. پیش می‌آید که، به زور، نقش‌هایی توهین‌آمیز روی بدن بزه‌کارانی که وُرها جرمشان را نمی‌پسندند ـ برای مثال، تجاوز یا آزار جنسی کودکان ـ خال‌کوبی کنند.

نمادهای چهارگانه‌ی ورق‌های بازی بخشی از نظام خال‌کوبی هستند. پیک نشان دزدهاست. خاج، با تصویر شمشیر، نشان جنگ‌جویان سابق است. نشان‌های خشت و دل را برای بزه‌کاران خرده‌پاتر نگه داشته‌اند. خشت، که معمولاً نقش خال‌کوبی‌های اجباری است، به معنای هم‌کاری صاحب خال‌کوبی با مقام‌هاست. دل نمادی جنسی است. دل را هم به زور خال‌کوبی می‌کنند و نشان می‌دهد که صاحب خال‌کوبی هم‌جنس‌گرایی مفعول یا برده‌ای جنسی در زندان بوده است.



↑ زندانی روس خال‌کوبی‌هایش را نشان می‌دهد. هر خال‌کوبی نشان‌دهنده‌ی رتبه و جایگاه وُر است.

■ قدرت در زندان

پیش از «جنگ بزرگ میهنی» ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵، مقام‌های زندان کم‌کم با وجود وُری و زاکُنه کنار آمدند و دنیای زیرزمینی بزه‌کاران را زیرکانه برای مدیریت دشمنان واقعی رژیم ـ زندانیان سیاسی ـ به کار گرفتند.

در اردوگاه ـ زندان‌ها، زندان‌بان‌ها دست دزدها را در برابر زندانیان سیاسی و عادی باز می‌گذاشتند. حکایت‌های وحشت‌ناک درباره‌ی زندگی در اردوگاه‌زندان‌ها ترس مردم را از زندگی در زندان بیش‌تر می‌کرد و این موضوع هم مانع کار دشمنان سیاسی رژیم می‌شد. وُرها، با چشم‌پوشی زندان‌بان‌ها، جایگاهی ممتاز در اردوگاه‌زندان‌ها داشتند.



سرباز شوروی، کنار قطاری باری در محاصره‌ی اجساد کشته‌شدگان در جنگ، نگهبانی می‌دهد.

■ زندانیان سرباز

با آغاز جنگ جهانی دوم، ورق به ضرر وُرها برگشت. مقام‌ها، که سخت به نیروی انسانی در جبهه نیاز داشتند، با این پیش‌نهاد که زندانی‌ها را آزاد می‌کنند به شرط آن که بپذیرند به ارتش بپیوندند، با زندانی‌ها معامله می‌کردند. حدود یک میلیون زندانی، از جمله دزدها، را آزاد کردند و به جبهه فرستادند. اما جنگیدن برای دولت خلاف قانون دزدها بود. در پایان جنگ، بسیاری از دزدها را دوباره به اردوگاه‌زندان‌ها برگرداندند تا با انبوه دزدهای خشم‌گین و انتقام‌جویی که به مرام‌نامه‌ی دزدها وفادار بودند و زیر بار خدمت به دولت نرفته بودند روبه‌رو شوند.

سربازان شوروی در دوره‌ی جنگ جهانی دوم گرد آمده‌اند تا به سخن‌رانی فرمانده‌شان گوش دهند.



Have not prisons _ which kill all will and force of character in man, which enclose within their walls more vices than are met with on any other spot of the globe _ always been universities of crime?

مگر زندان‌ها ـ که تمام اراده و قدرت شخصیت آدمی را نابود می‌کنند، که در حصار دیوارهایشان، بیش از هر نقطه‌ی دیگر زمین، شرارت جای داده‌اند ـ همیشه دانشگاه‌های جرم نبوده‌اند؟

پیتر کُرپُتکین[2] (۱۹۲۱ ـ ۱۸۴۲)، آنارشیست روس

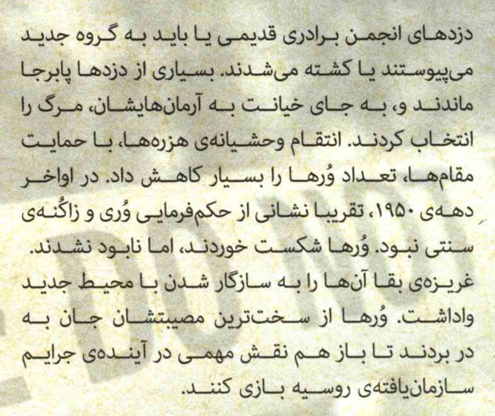
▪ هم‌دست‌ها

کسانی را که با مقام‌ها هم‌کاری کرده بودند «هرزه» ـ سوکی[1] ـ می‌نامیدند. آن‌ها، به خاطر خیانتشان، مستحق طرد شدن از انجمن برادری بودند. اما هرزه‌ها دست روی دست نگذاشتند تا برادران سابقشان درباره‌ی آن‌ها داوری کنند. آن‌ها گروهی، با مرام‌نامه‌ی اصلاح‌شده، برای خودشان درست کردند که بعضی هم‌کاری‌ها با مقام‌ها را مجاز می‌دانست. منازعه‌ی بین دو گروه، که به «جنگ هرزه‌ها» معروف شد، بالا گرفت. گردانندگان اردوگاه‌زندان‌ها، حساب‌گرانه، جانب هرزه‌ها را گرفتند، به این امید که از آن‌ها برای منقرض کردن وُرها استفاده کنند. هرزه‌ها، که در ارتش خدمت کرده بودند و کار با سلاح را آموخته بودند، ابایی از به‌کارگیری خشونت نداشتند. مقام‌های اردوگاه ـ زندان‌ها، به شیوه‌های بسیار، به هرزه‌ها کمک می‌کردند، عامدانه گروه‌های درگیر جنگ را در یک ساختمان جای می‌دادند و فقط به هرزه‌ها اجازه می‌دادند که هنگام زدوخوردها سلاح داشته باشند. آن‌ها هم‌چنین، با واداشتن زندانی‌ها به برهنه شدن و نمایش خال‌کوبی‌هایشان، هر وُر را که می‌خواست هویتش را پنهان کند شناسایی می‌کردند. هرزه‌ها، بی‌دردسر، در جنگ با وُرها دست بالا را پیدا کردند.

▪ غریزه‌ی بقا



گولاگی نزدیک نُرلیسک (سیبری شمالی) در ۱۹۹۱، زندانی‌ها دسته‌جمعی از ناهاری گرم لذت می‌برند. در آن زمان، در نتیجه‌ی جنگ هرزه‌ها، تعداد وُرها بسیار کم‌تر شده بود.



دزدهای انجمن برادری قدیمی یا باید به گروه جدید می‌پیوستند یا کشته می‌شدند. بسیاری از دزدها پابرجا ماندند و، به جای خیانت به آرمان‌هایشان، مرگ را انتخاب کردند. انتقام وحشیانه‌ی هزره‌ها، با حمایت مقام‌ها، تعداد وُرها را بسیار کاهش داد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰، تقریبا نشانی از حکم‌فرمایی وُری و زاکُنه‌ی سنتی نبود. وُرها شکست خوردند، اما نابود نشدند. غریزه‌ی بقا آن‌ها را به سازگار شدن با محیط جدید واداشت. وُرها از سخت‌ترین مصیبتشان جان به در بردند تا باز هم نقش مهمی در آینده‌ی جرایم سازمان‌یافته‌ی روسیه بازی کنند.

1. Suki
2. Peter Korpotkin



کارتل‌های مواد مخدر

کسب‌وکار قاچاق مواد مخدر

تجارت جهانی مواد مخدر کسب‌وکاری چندلایه و پیچیده است که بازی‌گران بسیار گوناگونی، از کشاورزان روستایی گرفته تا اتحادیه‌های جرایم سازمان‌یافته، در آن دست دارند.

■ تأثیر جهانی

مشکل جهانی مواد مخدر مشکلی چندبعدی است، چرا که از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر انسجام دولت اثر می‌گذارد. سودی که از این کسب‌وکار به دست می‌آید هنگفت است. در نتیجه، کسانی که در بالای «زنجیره‌ی غذایی» هستند نفوذ و قدرت سیاسی عظیمی در سیاست‌های ملی دارند. ثروت ناشی از مواد مخدر، که اغلب به میلیاردها دلار می‌رسد، می‌تواند اثری فسادآور در نهادهای اقتصادی و سیاسی کشور دریافت‌کننده داشته باشد.

■ قاچاق مواد مخدر

قاچاق مواد مخدر به معنای انتقال غیر قانونی ماده‌ای از نظر بین‌المللی ممنوع یا تحت نظارت، مثل تریاک، مُرفین، هرویین و کوکایین، است. این مواد تحت نظارت هم شامل موادی با منشأ گیاهی می‌شوند و هم شامل مواد مصنوعی و ممکن است بعضی ترکیب‌های پیش‌ماده‌ای[1]، مثل استیک انیدرید[2]- عاملی شیمیایی که در تولید هرویین به کار می‌رود- هم در میانشان باشند.

■ فرایند

عامل تولیدکننده که محصولاتی مثل کوکا یا تریاک خام را می‌کارد یا تولید می‌کند، واسطه یا تاجر که محصول را از کشاورز یا تولیدکننده ـ که ممکن است ماده‌ی اصلی را خالص کرده باشد یا از نظر شیمیایی تغییر داده باشد ـ می‌خرد و سازمان‌هایی مثل حمل‌کنندگان، قاچاق‌چیان یا دیگر عناصر بزه‌کار مسؤول انتقال محصول به کشورها یا مناطق مصرف‌کننده‌ی معین‌شده در قاچاق مواد مخدر نقش دارند.

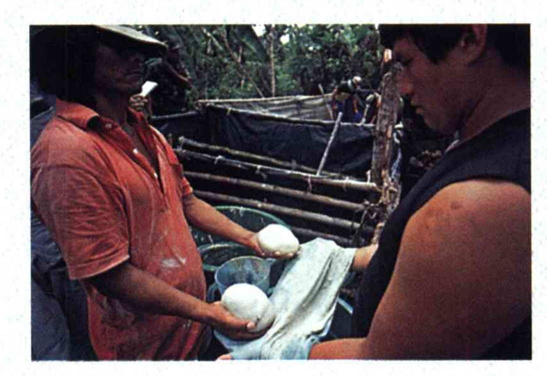
■ سود فزاینده

قاچاق مواد مخدر یکی از سودآورترین فعالیت‌هایی است که گروه‌های بزه‌کار کشوری و بین‌المللی در آن‌ها دست دارند. به دلیل تقاضای فزاینده و پای‌دار برای مواد مخدر غیر قانونی و سود عظیمی که از فروش آن‌ها به دست می‌آید، ریشه‌کنی تجارت غیر قانونی این موادِ تحت نظارت جنگی است که پیروزی در آن آسان نیست. میلیاردها دلار برای وضع قوانینی درباره‌ی مواد مخدر و مقابله با این مشکل هزینه شده است. با این حال، به دلیل ماهیت چندبُعدی مشکل مواد مخدر، چنین تلاش‌هایی تا کنون چندان موفقیت‌آمیز نبوده‌اند. در بعضی کشورهای مهم تولیدکننده، مثل کلمبیا و افغانستان، که تلاش‌ها برای ریشه‌کنی مواد مخدر و جای‌گزینی آن‌ها با دیگر محصولات کشاورزی در بعضی نواحی یا مناطق موفق بوده‌اند، مشکل در نواحی دیگر ظاهر می‌شود یا توسعه می‌یابد ـ اثر بادکنکی[3].

سازوکارهای کاهش و قاعده‌مند کردن تولید و فروش مخدرهای غیر قانونی باعث ظهور سازمان‌های بزه‌کاری شده‌اند که امروز قلم‌رویی بین‌المللی دارند و نهادهای سیاسی و مالی را تهدید می‌کنند.



این عکس مربوط به ۱۹۷۲ یک زن خرده‌فروش مواد مخدر را نشان می‌دهد که بسته‌های کوکایین را داخل دست‌کشش پنهان کرده است. این روش در روزگار خودش نوآورانه بود.



کارگران تولیدی در لابراتواری در پرو خمیر کوکایین ـ«پاستا[4]»ـ را وزن می‌کنند و در کیسه می‌گذارند.

در پاراگوئه، مقام‌های دولتی، پیش چشم تماشاگران، انبوهی از مواد مخدر مصادره‌شده را در ۱۹۸۹ نابود می‌کنند.

1. Precursor
2. Acetic anhydride
3. Balloon effect: بسیاری از منتقدان سیاست‌های کنونی مبارزه با مواد مخدر در جهان می‌گویند که این سیاست‌ها ریشه‌های اصلی میل به مصرف مواد مخدر را از بین نمی‌برند و تنها فشار بر تولیدکنندگان را در بعضی مناطق افزایش می‌دهند. این موضوع باعث می‌شود که کانون کاشت و تولید مواد مخدر فقط از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر منتقل شود، درست همان‌طور که فشار بر نقطه‌ای از بادکنکی بادشده فقط هوای داخل آن را در بخش دیگری از بادکنک متراکم می‌کند، اما از مقدار این هوا نمی‌کاهد.
4. Pasta



خیابانِ پاتوق فروشندگان مواد مخدر در کالیفرنیای جنوبی پر است از تابلوهایی که درباره‌ی مجازات کسانی که در حین خرید مواد مخدر دست‌گیر شوند هشدار داده‌اند.

جویدن برگ‌های کوکا ـ که از آن‌ها برای تولید کوکایین استفاده می‌کنند ـ سنتی فرهنگی است که عمرش به زمان اینکاها می‌رسد. دندان‌های این معدن‌چی پرویی، در اثر همین عادت، سیاه شده‌اند.

▪ کاربردهای ابتدایی

قبایل بومی کوه‌های آند در کشورهای بولیوی، برزیل، کلمبیا، اکوادُر و پرو از برگ کوکا برای درمان بسیاری از ناراحتی‌های جسمی، مثل ارتفاع‌زدگی، سردرد، معده‌درد و کوفتگی استفاده می‌کردند. خاصیت نشاط‌آور این گیاه هم حسی از سرخوشی به وجود می‌آورد و به مصرف‌کننده امکان می‌داد کارهایی را که به انرژی زیادی نیاز داشتند با خوردن غذایی بسیار کم انجام دهد. برگ کوکا هم‌چنین ویتامین‌های مهم، مثل ویتامین‌های اِی، بی و سی، و دیگر مواد مغذی، مثل پروتئین، کربوهیدرات و آهن، را تأمین می‌کرد.

بومیان آند کوکا را برای بقای خود حیاتی می‌دانستند ـ گیاهی مقدس که خاصیت‌هایی مرموز داشت. در واقع، کوکا بخشی از بافت اجتماعی آن‌ها و عنصری مهم در

The Drug War cannot stand the lifht of day. It will collapse as quickly as the Vietnam War, as soon as people find out what's really going on.

جنگ مواد مخدر تاب روشنای روز را ندارد. به محض این که مردم بفهمند وضع در واقع از چه قرار است، این جنگ، به همان سرعت جنگ ویتنام، فرو می‌پاشد.

جوزف مک‌نامارا[4]، رئیس سابق پلیس کانزاس سیتی و سن خوزه و عضو مؤسسه‌ی هوور[5]، ۱۹۷۶

فرهنگ و زندگی روزانه‌شان بود که جای خودش را در همه‌ی حوزه‌های زندگی و رسوم روزمره باز کرده بود. از این گیاه برای مقاصد مذهبی یا دیگر مراسم تشریفاتی، مثل عروسی یا خاک‌سپاری، هم استفاده می‌کردند.

▪ سنت اینکا[1]

می‌توان گفت که گیاه کوکا در توسعه‌ی امپراتوری اینکا اثرگذار بود. روش سنتی مصرف کوکا جویدن است؛ رسمی که آن را آکولیکو[2] می‌نامند. این سنت، که جایگاهی محکم در فرهنگ آند دارد و ریشه‌هایش به اینکاها می‌رسند، هنوز هم متداول است. مصرف کوکا در میان بومیان شایع بود و معمولاً در سال‌های نوجوانی آغاز می‌شد. الگوی مصرف مستمر از همان زمان شکل می‌گرفت و تا آخر عمرشان ادامه پیدا می‌کرد.

▪ نخستین ممنوعیت‌های قانونی

وقتی کنگره‌ی آمریکا لایحه‌ی ممنوعیت تریاک را در ۱۹۰۹ تصویب کرد، جرم‌شماری عمومی مواد مخدر آغاز شد. این قانون، در عمل، مصرف تریاک را که در آن زمان بیش‌تر در میان چینی‌های مهاجر به ایالات متحده شایع بود قدغن می‌کرد. این قانون از پیمان ۱۹۰۸ شانگهای ریشه می‌گرفت که برای اِعمال نظارت بین‌المللی بر مواد مخدر غیر قانونی شکل گرفته بود.

ممنوعیت تجارت غیر قانونی تریاک آن را به دنیای زیرزمینی منتقل کرد و به دست قاچاق‌چیان مواد مخدر سپرد. مصرف‌کنندگان تریاک، در تلاش برای دور زدن قانون تازه وضع‌شده، شروع به مصرف مُرفین، یکی از مشتقات تریاک، کردند. این موضوع باعث شکل‌گیری دومین پیمان بین‌المللی، معاهده‌ی ۱۹۱۲ لاهه، و لایحه‌ی مواد مخدر هریسن[3]، مصوب ۱۹۱۴، در آمریکا شد که مصرف غیر درمانی تریاک، مُرفین و کوکایین را جرایمی کیفری قلم‌داد می‌کرد. معاهده‌ی ۱۹۳۶ ژنو برای مقابله با قاچاق مواد خطرناک نخستین نمونه‌ای بود که در آن نهادی بین‌المللی سعی کرد انتقال مواد غیر قانونی توسط قاچاق‌چیان مواد مخدر را متوقف کند و سازوکارهایی تنبیهی برای کسانی که در این فعالیت دست داشتند پیش‌نهاد کرد. به چند دلیل، از جمله آغاز جنگ جهانی دوم، این معاهده که در ۱۹۳۹ اجرایی شد تلاش ناموفق دیگری برای پاسخ دادن به این مشکل در حال رشد جهانی بود. پیمان‌های بین‌المللی امضاشده در ۱۹۶۱، ۱۹۷۱ و اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ هم سعی کردند نظارت بیش‌تری بر تولید و توزیع دامنه‌ی گسترده‌ای از مواد مخدر و روان‌گردان غیر قانونی اِعمال کنند. سازمان ملل متحد مشکلات ناشی از ساخت، تولید و توزیع مخدرهای غیر قانونی را دغدغه‌ای جهانی خواند که بر سلامت عمومی و امنیت کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده اثر می‌گذارد. با وجود تلاش‌های بین‌المللی برای پاسخ دادن به این مسأله‌ی جهانی، رشد و فراگیری مشکل مواد مخدر ادامه یافته است.



در ۱۹۳۸، بازداشت این مظنونان به فروش مواد مخدر مهم‌ترین عملیات دست‌گیری نیو ارلینز در آن زمان بود. بازرس مارتینز و بازرس گِرلینگِر پشت آن‌ها ایستاده‌اند و مراقبشان هستند.

1. Inca
2. Acullico
3. Harrison Narcotic Act
4. Joseph McNamara
5. Hoover Institution



گروهی از روستایی‌ها در کِروی[۶] پرو، هنگام دسته‌بندی برداشت روز، برگ کوکا می‌جوند.

■ تلاش‌ها برای ممنوعیت

پس از پیروزی اسپانیایی‌ها بر اینکاها در میانه‌های قرن شانزدهم، قدرت‌های استعماری به این نتیجه رسیدند که کوکا، به دلیل فوایدش برای بدن، ارزش تجاری دارد. این موضوع، با سیطره‌ی بیش‌تر و بیش‌تر اسپانیایی‌ها بر کاشت کوکا و روی آوردنشان به این تجارت، یعنی فروش برگ‌های کوکا به کارگران و معدن‌چیان در مقابل سودی چشم‌گیر، باعث افزایش کشت کوکا در پرو شد. با وجود این واقعیت که کلیسای کاتولیک، که نفوذ عظیمی بر مستعمره‌نشینان داشت، معتقد بود این گیاه، در ذات خود، اهریمنی است و برای ریشه‌کنی آن می‌کوشید، این روند ادامه پیدا کرد. کلیسا، پس از تلاش‌های بسیار برای قدغن کردن کوکا، در نهایت با وضع مالیاتی ۱۰ درصدی، سودی مالی از این تجارت به دست آورد. در واقع، دولت استعماری هم، در مقایسه با محصولات معمولی، مالیات بیش‌تری برای کوکا در نظر می‌گرفت و به این ترتیب جریان درآمدی پیوسته‌ای را، که سخت به آن نیاز داشت، تأمین می‌کرد.

■ جای‌گزینی محصولات دیگر

تلاش‌ها برای جای‌گزینی محصولات دیگر ـ اعلام ممنوعیت جهانی کشت‌وکار ـ و ریشه‌کنی کوکا شکست خوردند. اسپانیایی‌ها اقتصادشان را بر پایه‌ی گیاه کوکا و روی دوش بومیان آند استوار کردند. کوکا را برای رام کردن سرخ‌پوست‌ها به کار می‌بردند و به کارگران سرخ‌پوستی که ساعت‌های طولانی در معدن‌های نقره کار می‌کردند برگ کوکا می‌دادند. به نظر می‌رسید کوکا بهره‌وری و، در نتیجه، درآمد را افزایش می‌دهد. برای استعمارگران اسپانیایی، تجارت کوکا در عمل بسیار سودآور بود. از این گذشته، بومیان بدون کوکای کافی زیر بار ساعت‌ها کار طاقت‌فرسا در معدن نمی‌رفتند. در نهایت، صدها هزار سرخ‌پوست، در خدمت فاتحان اسپانیایی، فنا شدند.

■ ظهور کوکایین

پیش از کشف کوکایین، تجارت کوکا تجارتی کوچک بود. در ۱۸۶۰، آلبرت نیمَن[1]، دانش‌جوی دانشگاه گُتینگِن[2]، در رساله‌ی دکترایش، کوکایین را به صورت خالص استخراج کرد. در دو دهه‌ی بعد، تولید و فروش کوکایین نسبتاً محدود بود و بیش‌تر فروش هم به پژوهش‌گران پزشکی مربوط می‌شد. در آغاز و میانه‌های دهه‌ی ۱۸۸۰، بسیاری از اعضای جامعه‌ی پزشکی، و از همه‌ی آن‌ها مهم‌تر، زیگموند فروید[3] که در ۱۸۸۴ رساله‌ای درباره‌ی این موضوع ـ در باب کوکا[4] ـ نوشت، کوکایین را به عنوان دارویی معجزه‌گر توصیه می‌کردند. فروید در این رساله درباره‌ی آثار جسمی و روانی مثبتی که کوکایین بر مصرف‌کنندگان داشت سخن می‌گفت.

با این حال، خاصیت تسکینی کوکایین، که کارل کُلر[5]، چشم‌پزشک اتریشی، به آن پی برد، بود که توجه جامعه‌ی پزشکی را به کاربردهای دارویی ممکن جلب کرد. این کشف پیش‌رفتی درمانی برای تسکین درد بود.

۱۹۰۱ سنای آمریکا قانونی را تصویب می‌کند که فروش تریاک و الکل را به «قبایل بومی و اقوام غیرمتمدن» ممنوع می‌کند.

۱۹۳۸ از زمان تصویب لایحه‌ی هریسن در ۱۹۱۴، برای ۲۵۰۰۰ پزشک، به دلیل اتهام‌های مربوط به مواد مخدر، کیفرخواست صادر کرده‌اند.

۱۹۵۶ لایحه‌ی مبارزه با مواد مخدر آمریکا برای هر فرد بالای ۱۸ سال که به افراد پایین ۱۸ سال هرویین بفروشد مجازات اعدام تعیین می‌کند.

۱۹۶۰ کمیسیونی در سازمان ملل متحد اعلام می‌کند که حدود ۴۵۰۰۰ نفر در آمریکا به مواد مخدر معتاد هستند.

■ گیاه کوکا

بیش از ۲۵۰ گونه‌ی کوکا وجود دارد، اما تعداد کمی از آن‌ها آن‌قدر ماده‌ی قلیایی و روان‌گردان کوکایین دارند که تولید انبوه را برای عرضه‌کنندگان قانونی یا غیرقانونی ممکن کنند. گیاه کوکا ـ اریترُکسیلوم کوکا[7] ـ بومی کوه‌های آند است که در ساحل غربی آمریکای جنوبی قرار گرفته‌اند و شامل کشورهای آرژانتین، برزیل، شیلی، پرو، کلمبیا، اکوادُر و ونزوئلا می‌شوند.

اریترُکسیلوم کوکا گیاهی هرساله است که تا شش بار در سال می‌توان از آن برداشت کرد و تا قبل از میانه‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ بیش‌تر کوکایین جهان را تولید می‌کرد. گونه‌ای دیگر به نام اریترُکسیلوم نُوگراناتِنسه[8] در کلمبیا می‌روید و امروزه منشأ بیش‌تر کوکایین جهان است.

برگ‌های کوکا معمولاً، در جریان فرآوری شیمیایی، حدود نیم تا یک درصد وزنشان کوکایین تولید می‌کنند. با افزایش تقاضای مواد مخدر در دهه‌ی ۱۹۷۰ در ایالات متحده و اروپا، استخراج هیدروکلرید کوکایین از برگ‌های کوکا به یکی از فعالیت‌های مهم قاچاق‌چیان کلمبیایی بدل شد.





[بالا]، کشاورز کلمبیایی، در لا کوارنتا[9] در استان کاکوتا[10]، برگ‌های جوان کوکا را وارسی می‌کند.
[پایین]، نمایی نزدیک از برگ‌ها و میوه‌های گیاه کوکا. این برگ‌ها را در لابراتواری محلی فرآوری می‌کنند تا خمیری بسازند که به کوکایین بدل می‌شود.

1. Albert Niemann
2. Gottingen
3. Sigmund Freud
4. On Coca
5. Karl Koller
6. Kero
7. Erythroxylum coca
8. Erythroxylum novogranatense
9. La Quarenta
10. Caqueta.



در دامنه‌های نزدیک کویلابامبا[2]، در کوه‌های آند پرو، زنی برگ‌های کوکا را می‌چیند.

■ **تقاضای جهانی**

با افزایش تقاضای جهانی، جست‌وجو برای منابع جدید عرضه آغاز شد. کاشت کوکا در نواحی غیربومی، مثل آفریقا، آسیای جنوب شرقی و استرالیا، فقط با هدف تولید کوکایین شروع شد. در واقع، در اوایل دهه‌ی ۱۹۰۰، کشت کوکا در اندونزی ـ که گیاهی مرغوب‌تر به بار می‌آورد که به طور متوسط ۱/۵ درصد وزن برگ کوکایین تولید می‌کرد ـ عرضه‌کنندگان آمریکای جنوبی را تهدید می‌کرد و در نهایت از صادرات کوکای پرو پیش افتاد.

■ **مصرف عمومی**

خاصیت تسکینی کوکایین بود که آن را در اروپا و ایالات متحده محبوب کرد. وقتی این ماده در دسترس مصرف‌کنندگان عمومی قرار گرفت، افراد شروع به استنشاق یا تزریق وریدی آن کردند. با تجویز کوکایین به عنوان دارویی برای اعتیاد به مرفین و الکل، جمعیت معتادان به کوکایین کم‌کم بیش‌تر شد. در نتیجه، معتادان به مرفین یا به کوکایین وابسته شدند یا به هر دو ماده.

در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، قیمت کوکایین ـ حدود دو دلار آمریکا برای هر اونس[1] ـ پرداخت هزینه‌هایش را برای مصرف‌کنندگان عادی خیابانی، شهروندان طبقه‌ی متوسط و بزه‌کاران ممکن می‌کرد. از کوکایین برای افزایش بهره‌وری کارگران هم استفاده می‌کردند. به کشاورزان مهاجر، کارگران و کسانی که شغلشان نیازمند ساعت‌ها کار و زحمت بدنی بود هم، مثل سرخ‌پوست‌های آند، کوکایین می‌دادند.

■ **شیوع در آمریکا**

در آغاز قرن بیستم، آمریکا، با واردات بیش از ۶۰۰ تُن در سال، بزرگ‌ترین مصرف‌کننده‌ی کوکا/ کوکایین در جهان شد. کوکایین همه‌گیر شده بود و بیش‌تر آن را به دلیل خاصیت نشاط‌آفرینی مصرف می‌کردند تا برای تسکین درد یا دیگر مقاصد درمانی. در اوایل دهه‌ی ۱۹۰۰، تولید جهانی کوکایین به حدود ۱۵۰۰ تُن رسید. در آن زمان، بیش‌تر این کوکایین از پرو می‌آمد و، برای به حداقل رساندن هزینه‌های تولید و اتلاف برگ‌ها در جریان حمل‌ونقل، لابراتوارهایی در کشور مبدأ راه انداخته بودند.

در مدتی کوتاه، دارویی که زمانی آن را بی‌ضرر می‌دانستند تهدیدی مهم برای سلامت عمومی شد و، در نخستین دهه‌ی قرن بیستم، بستری شدن در بیمارستان و مرگ به دلیل مصرف کوکایین به موضوعی عادی بدل شده بود. با افزایش تعداد معتادان، سازمان‌های بزه‌کار به سود این تجارت پی بردند و، در دهه‌ی ۱۹۲۰ و پس از آن، کوکایین معضلی برای مجریان قانون شد.

۱. هر اونس حدود ۲۸/۵ گرم است.
2. Quillabamba





افسران ارتش کلمبیا جزیره‌ی مجلل خوزه گاچا (اِل مکزیکانو)[۸]، قاچاقچی مواد مخدر وابسته به کارتل مِدلین[۹] را اشغال می‌کنند.

■ ادراکات

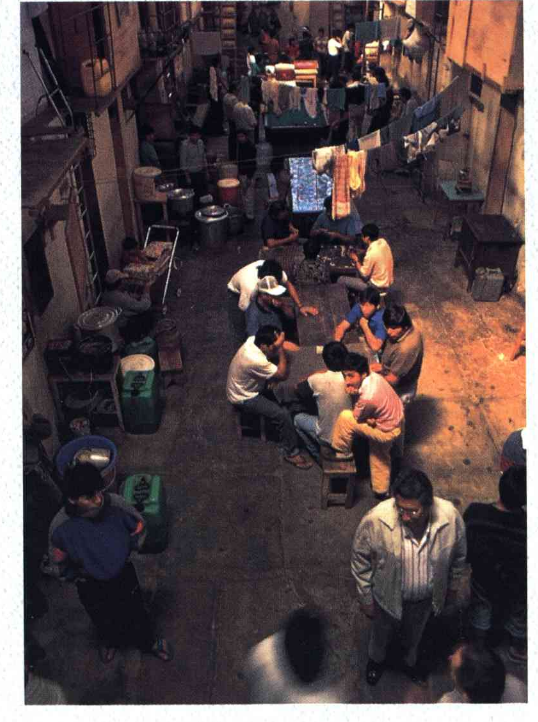
علاوه بر افزایش جرم، دگرگونی‌های شخصیتی را هم، که تصور می‌شد علت روی آوردن افرادِ ـ در شرایط دیگر ـ عادی به رفتارهای مجرمانه و اغلب شرورانه مثل تجاوز و قتل باشند، به مصرف کوکایین نسبت می‌دادند. درست بودن یا نبودن این موضوع مهم نبود. این ادراکی بود که در آن زمان وجود داشت و همین نگاه نگرانی‌ها را بیش‌تر کرد و تلاش برای رها کردن جامعه از دست این اهریمن را افزایش داد.

■ قانون‌گذاری در آمریکا

در ایالات متحده، مجالس قانون‌گذار ایالتی قوانینی تصویب کردند که توزیع بی‌مجوزِ کوکایین را جرم قلم‌داد می‌کردند. قوانین فدرالی هم برای کمک به ایالت‌ها در مبارزه با مشکل کوکایین تصویب شد. این سازوکارهای قانونی، به جای ریشه‌کنی مشکل، آن را به دنیای زیرزمینی منتقل کردند. سرانجام گروه‌های بزه‌کار سازمان‌یافته جای شرکت‌های دارویی را گرفتند و عرضه‌ی کوکایین را به کسانی که طالب آن بودند و حاضر بودند هزینه‌های ناشی از گران شدنش را بپردازند ادامه دادند. در عمل، حوالی سال ۱۹۲۰، عوارض جانبی مسمومیت‌زای کوکایین به مصرف آن به عنوان دارویی مسکّن در جامعه‌ی پزشکی پایان داد و در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ تقاضای عمومی برای کوکایین فرو نشست. در آغاز جنگ جهانی دوم، مصرف کوکایین دیگر مشکل عمده‌ای نبود.

■ صنعت غیر قانونی کوکایین

در پایان دهه‌ی ۱۹۶۰، کارتل‌های کوکایینِ آمریکای جنوبی کم‌کم قدرت گرفتند و، در دهه‌ی بعد، توجه نهادهای ملی و ایالتی مجری قانون را به خود جلب کردند. تجارت مواد مخدر بر اصل اساسی اقتصادیِ عرضه و تقاضا استوار است. تقاضا برای کوکایین در پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ افزایش یافته بود و در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ این افزایش تقاضا باعث افزایش چشم‌گیر تولید کوکایین در بولیوی و پرو شد. کلمبیا، به دلیل موقعیت و شرایط جغرافیایی، خشونت‌های مداوم کنش‌گران مسلح و غیر دولتی گوناگون، نظام ضعیف سیاسی و آسان‌گیری عمومی درباره‌ی فعالیت‌های غیر قانونی، پایتخت صنعت غیر قانونی کوکایین شد. به علاوه، کلمبیا به جمعیت بزرگ مهاجران کلمبیایی در ایالات متحده دست‌رسی داشت که ایجاد شبکه‌های توزیع مواد را آسان می‌کرد. دو کارتل بزرگ مواد مخدر در کلمبیا به شیوع مصرف کوکایین در دهه‌ی ۱۹۷۰ تا میانه‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، مخصوصاً در ایالات متحده، دامن زدند.



با وجود حضور همیشگی پلیس، این خیابان فرعی در بولیوی، در میان جریان زندگی خانواده‌ها، پاتوق فروشندگان و مصرف‌کنندگان مواد مخدر است.

■ نوشیدنی فرانسوی



برچسب رنگارنگ شراب کوکا که در قرن نوزدهم تولید می‌شد. این نوشیدنی را از شراب بردو[7] که کوکایین را از برگ‌ها به خودش جذب می‌کرد می‌ساختند.

در ۱۸۶۳، آنژلو ماریانی[1] (۱۹۱۴ـ۱۸۳۸)، شیمی‌دان فرانسوی، شراب را با افشره‌ی برگ کوکا مخلوط کرد و «وان ماریانی»[2] را تولید کرد که جذابیتی جهانی داشت و ثروت و شهرتی چشم‌گیر، از جمله نشان افتخاری از پاپ لیوی سیزدهم[3] که از مصرف این محصول بسیار راضی بود، برای او به ارمغان آورد. ملکه ویکتوریا، تامس ادیسن[4]، ژول ورن[5] و ویلیام مک‌کینلی[6]، رئیس‌جمهور آمریکا، از دیگر شخصیت‌هایی بودند که شیفته‌ی این اکسیر شدند.

1. Angelo Mariani
2. Vin Mariani
3. Pope Leo XIII
4. Thomas Edison
5. Jules Verne
6. William McKinley
7. Bordeaux
8. Jose "El Mexicano" Gacha
9. Medellin



↑ این اژدرهای مصادره‌شده از قایق رُزی اِم[3] نوآورانه‌ترین روش قاچاق الکل بودند. اژدرها را از «خط رام»[4] ـ خطی به فاصله‌ی ۴/۵ کیلومتر با ساحل که الکل در آن سوی این خط مجاز بود ـ شلیک می‌کردند و بعد زیردریایی‌ها آن‌ها را می‌گرفتند و قاچاقی به ساحل می‌بردند.

۱۹۰۰ مانک ایستمن[7] و دسته‌اش بر بخش شرقی نیویورک سیطره می‌یابند.
۱۹۰۸ رافائله پالیتزُلو[8] سیسیل را ترک می‌کند و برای فرار از مجازات آدم‌کشی به آمریکا می‌گریزد.
۱۹۲۳ از مسلسل نیمه‌خودکار تامپسن ـ«تفنگ تامی»ـ برای نخستین بار در تیراندازی از اتومبیل در حال حرکت به فرانک مک‌ارلین[9] استفاده می‌کنند.
۱۹۳۴ اف‌بی‌آی جان دیلینجر[10] را در شیکاگو می‌کشد.
۱۹۳۵ لابراتوار جنایی پلیس کلان‌شهری را در بریتانیا افتتاح می‌کنند.
۱۹۳۶ در بریتانیا، بخش کلاه‌برداری‌های سازمان‌یافته در پلیس شهری و کلان‌شهری ایجاد می‌شود.

جرایم فرا ـ کشوری

روابط متقابل دسته‌های بزه‌کار

در همه‌ی کشورهای اوایل قرن بیستم، هر جا که دست گروه‌های جرایم سازمان‌یافته یا دسته‌های بزه‌کار در فعالیت‌های غیر قانونی دخیل بود، این گروه‌ها با استفاده از توانایی مدیریت کارآمد بازارها ـ هم بازارهای کلاسیک و هم بازارهای ویژه ـ که طی چندین سال ایجاد شده بود ثروتی به هم زدند.

▪ بازارهای کلاسیک

بازارهای کلاسیک اوایل قرن بیستم شامل پیشه‌های «خشنی» مثل قاچاق نوشیدنی‌های الکلی، فحشا، باج‌گیری، سرقت و شیادی و هم‌چنین بازار سیاه و سودآورتر حرفه‌هایی مثل رباخواری و قمار می‌شدند.

▪ بازارهای ویژه

بازارهای ویژه اغلب زاده‌ی رویدادهای سیاسی، فرهنگ و مقررات محلی هستند. برای مثال، بازار سیاهی که در دوره‌ی منع الکل در آمریکا (۱۹۳۳ ـ ۱۹۲۰) به وجود آمد خانواده‌های بزرگ ایتالیاییِ شیکاگو، نیویورک و بسیاری از دیگر شهرهای کشور را ثروت‌مند کرد. این بازار هم‌چنین به این خانواده‌ها و وابستگانشان امکان داد که، گاهی با توسل به خشونت‌هایی مثل «کشتار روز سنت ولنتاین»، جای گروه‌های بزه‌کار سازمان‌یافته‌ی ایرلندی و یهودی را بگیرند.

▪ روابط متقابل دسته‌های بزه‌کار

دسته‌های ایتالیایی روابط مفید و سودمندی را هم با گروه‌های بزه‌کار آسیایی ساحل غربی برقرار کردند و از این طریق به بازارهای آسیایی و فرصت‌های تازه‌ای که عرضه می‌کردند دست یافتند؛ فرصت‌هایی مثل تجارت تریاک در چین، به رهبری شرکت‌های بریتانیایی، و پیشه‌ی قمار در ماکائوی[1] مستعمره‌ی پرتغالی‌ها و هند شرقیِ تحت سلطه‌ی هلندی‌ها. در مقابل، درهای جهان، به واسطه‌ی پرتغال و هلند، به روی ثلاثی‌های چینی باز شد.

Organized crime constitutes nothing less than a guerrilla war against society.

جرایم سازمان‌یافته چیزی از جنگ چریکی علیه جامعه کم ندارند.

لیندن بی. جانسن[6] (۱۹۷۳-۱۹۰۸)، سی و ششمین رئیس‌جمهور آمریکا

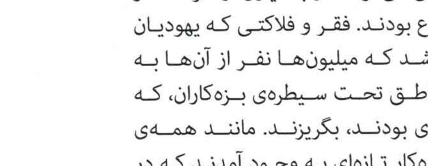
لیندن بی جانسن در کودکی

■ انقلاب صنعتی

گروه‌های جرایم سازمان‌یافته، به شکلی قدرت‌مند، به رویدادهای مهم سیاسی واکنش نشان می‌دهند و هوش‌مندانه موازنه‌ی قدرتشان را طوری دست‌کاری می‌کنند که با شرایط موجود سازگار باشد. در قرن نوزدهم، انقلاب صنعتی، از طریق سلطه بر پول، سلاح و تجارت جهانی، موازنه‌ی قدرت جدیدی ایجاد کرد و شاهد دگرگونی‌های عملیاتی بزرگ‌ترین و فعال‌ترین گروه‌ها، مثل دسته‌های ایتالیایی، یاکوزاها، ثلاثی‌ها و مافیای روسیه، برای سازگار شدن بود.

«فرایند صنعتی شدنِ» فعالیت‌های غیر قانونی آشکارا در روابط میان گروه‌های ایرلندی و یهودی جرایم سازمان‌یافته و به اصطلاح «صنعت‌گران مال‌اندوزِ» آمریکا در قرن هجدهم نمایان است. پیوندهای میان کارخانه‌داران ثروت‌مند و گروه‌های جرایم سازمان‌یافته را می‌توان در بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و چین هم دید؛ کشورهایی که در آن‌ها قدرت زیرزمینی گروه‌های جرایم سازمان‌یافته، با مهار مناطق و مردم به واسطه‌ی خشونت، به اجرای راه‌بردهای اقتصادی کمک می‌کرد.

هم‌چنین، انقلاب صنعتی به مهاجرت انبوه جهانی، مخصوصاً از اروپا به ایالات متحده و از مستعمره‌ها به بریتانیا، انجامید. در سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰، بیش از دو میلیون ایتالیایی به ایالات متحده مهاجرت کردند و به میلیون‌ها ایرلندی‌تبار پیوستند که از شرایط دشوار زندگی و سرکوب‌گری بریتانیایی‌ها گریخته بودند.



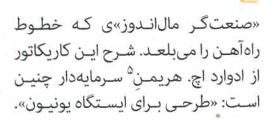
در محله‌های بسته زندگی می‌کردند و بسیاری از حرفه‌ها و مشاغل برای آن‌ها ممنوع بودند. فقر و فلاکتی که یهودیان تجربه می‌کردند باعث شد که میلیون‌ها نفر از آن‌ها به آمریکا، مخصوصاً به مناطق تحت سیطره‌ی بزه‌کاران، که بسیاری از آن‌ها ایرلندی بودند، بگریزند. مانند همه‌ی جوامع مهاجر، عناصر بزه‌کارِ تازه‌ای به وجود آمدند که در بسیاری از مناطق مهاجرنشین به دسته‌های سازمان‌یافته‌ی مافیامانند بدل شدند. دو نمونه از این مهاجرنشین‌ها ایالات متحده و آمریکای لاتین، مخصوصاً آرژانتین، بودند.

■ گروه‌های بزه‌کار چندملیتی

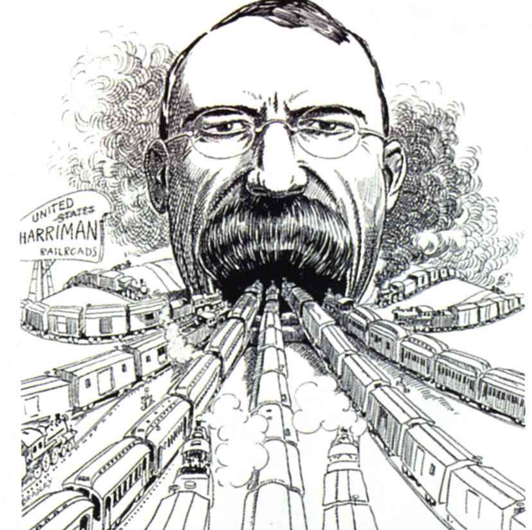
این مهاجرت‌های انبوه، با نیرومندتر کردن خانواده‌های ایتالیایی، ایرلندی و لهستانی در آمریکا و خانواده‌های چینی، ایرلندی و هندی در بریتانیا، باعث تغییر موازنه‌ی قدرت میان گروه‌های بزه‌کار شدند. در آن دوره، بازارهای غیر قانونی شامل باج‌گیری، کارگریابی غیر قانونی، فروش الکل، فحشا و قمار می‌شدند.

■ سازمان‌های بزه‌کار یهودی

تاریخ سازمان‌های بزه‌کار یهودی با تاریخ مهاجرت یهودیانی که در قرن‌های شانزدهم و هفدهم، برای نجات از آزار و اذیت و سامی‌ستیزی فراگیر، از اروپا فرار می‌کردند در هم تنیده است. در روسیه، در دوره‌ی تزارها، یهودیان در شهرک‌های یهودی‌نشین و سرزمین‌های غربی روسیه- مناطق اسکان[2] - شامل لهستان، اوکراین، لاتویا، لیتوانی و بلاروس - محصور بودند. در همه‌ی شهرهای بزرگ، یهودیان



«صنعت‌گر مال‌اندوز»ی که خطوط راه‌آهن را می‌بلعد. شرح این کاریکاتور از ادوارد اچ. هریمنِ[5] سرمایه‌دار چنین است: «طرحی برای ایستگاه یونیون».



1. Macau
2. Pale of Settlement: مناطق مشخصی در روسیه‌ی تزاری که یهودیان فقط اجازه داشتند در آن مناطق زندگی کنند.
3. Rosie M
4. Rum Row
5. Edward H. Harriman
6. Lyndon B. Johnson
7. Monk Eastman
8. Raffaele Palizzolo
9. Frank McErlane
10. John Dillinger



مشتریان در لُور ایست ساید نیویورک برای عید پسح سال ۱۹۲۶ خرید می‌کنند. تمنی هال وفاداری بسیاری از گروه‌های مهاجر شهر را جلب کرده بود.

■ روابط با ایرلندی‌ها و یهودیان

در اوایل قرن بیستم، بیش‌تر گنگسترهای شاخص در ساحل شرقی آمریکا با تمنی هال، دستگاه سیاسی حزب دموکرات که استاد تبانی و فساد بود، روابطی داشتند. گرچه ائتلاف تمنی هال را بیش‌تر ایرلندی‌ها اداره می‌کردند، اما این تشکیلات شامل دسته‌های یهودی هم می‌شد. یکی از قدرتمندترین رؤسای تمنی هال در اواخر قرن هجدهم فردی یهودی به نام آرن بار[1] بود.

■ دسته‌های نیویورکی

دسته‌ی مشهور لُور ایست ساید که از بزرگ‌ترین دسته‌های نیویورکی بود و مانک ایستمن (که در ۱۸۷۳ با نام واقعی ادوارد اُسترمن[2] به دنیا آمده بود) هدایتش می‌کرد و دسته‌ای معروف به پنج نقطه، به رهبری پائولو واکارلی، مشت‌زن سابق ایتالیایی، از همه‌ی دسته‌های آن دوره بدنام‌تر بودند. واکارلی ترجیح می‌داد از اسم پال کلی استفاده کند، چون در نیویورکِ آن دوره اسم‌های ایرلندی محترم‌تر از اسم‌های ایتالیایی بودند. می‌گویند که هم ال کاپن و هو لوچیانوی خوش‌شانس عضو دسته‌ی پنج نقطه بودند.

یک خانواده‌ی ایرلندی مهاجر



آرنلد رتستاین، گنگستر برجسته‌ای که با شلیک گلوله زخمی کشنده برداشت، زیر بار معرفی قاتلانش نرفت و به پلیس گفت که «شما به کار خودتان بچسبید، من هم به کار خودم.»

■ دسته‌ی ارغوانی[3]

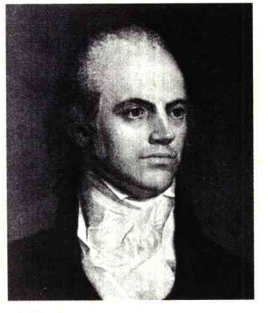
در دوره‌ی منع الکل در ایالات متحده، دسته‌ی یهودی ارغوانی در دیترویت قدرت داشت و دسته‌ی ال کاپن در شیکاگو. گرچه همه‌ی دیگر گروه‌های جرایم سازمان‌یافته در آمریکای آن روزگار چند ـ قومی بودند، دسته‌ی ارغوانی کاملاً یهودی بود. دسته‌ی ارغوانی، که مقرش در لُور ایست سایدِ دیترویت بود، در فعالیت‌های کلاسیکی مثل قاچاق الکل، راه‌زنی، قمار، تجارت مواد مخدر، رباخواری و آدم‌ربایی دست داشت. آن‌ها هم‌چنین در قتل‌های جنجال‌انگیز دیترویت، معروف به کشتارهای میرافلُرز[4] و کالینگوود[5]، نقش داشتند.

بعضی‌ها هم ظنین بودند که دست دسته‌ی ارغوانی در کشتار روز سنت ولنتاینِ شیکاگو هم در کار باشد. معروف بود که ریمند برنستاین[6] و برادرانش اِیب[7]، جویی[8] و ایزی[9] و هم‌چنین فیلیپ و هری کیوِل[10] و سَم و هری فلیشر[11] سرکرده‌های اصلی دسته‌ی ارغوانی بودند. برنستاین، تا سال ۱۹۵۸ که در اثر سکته‌ی قلبی مرد، به کارش در واسطه‌گری شرط‌بندی‌ها ادامه داد.

■ شرکت آدم‌کشی

یکی از بزرگ‌ترین و شاید موفق‌ترین گروه‌های یهودی جرایم سازمان‌یافته را «شرکت آدم‌کشی» می‌نامیدند. این دسته در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در اوج قدرت بود. کار این گروه شامل فعالیت‌های غیر قانونی کلاسیک، مثل قاچاق الکل، قماربازی، شیادی، واسطه‌گری در فحشا و البته آدم‌کشیِ حرفه‌ای می‌شد. حالا روشن شده است که این گروه بیش از هزار نفر را در ازای دریافت پول در آمریکا کشت. شرکت آدم‌کشی، به مدت چند دهه، قدرت‌مندترین اتحادیه‌ی بزه‌کار بین‌المللی جهان بود. داستان‌هایی درباره‌ی رویارویی‌ها و هم‌دستی‌های مِیر لنسکی یهودی و لوچیانوی خوش‌شانس ایتالیایی و هم‌چنین داچ شولتز و لویس لپکه سر زبان‌هاست.

تربیت مِیر لنسکی، بنی سیگل (باگزی) و لوچیانوی خوش‌شانس به دست استادشان آرنلد رتستاین، گنگستر معروف یهودی، و قدرت‌گیریِ آن‌ها در آینده نشان می‌دهد که شخصیت‌های برجسته‌ی سازمان‌های بزه‌کار چگونه با هم مرتبط می‌شدند، سازمان می‌یافتند، کار می‌کردند و به طور متقابل از یک‌دیگر حمایت می‌کردند. ویژگی مهم آرنلد رتستاین این بود که به نژاد، تبار یا مذهب اهمیتی نمی‌داد: او عضو می‌گرفت. یهودیان، ایرلندی‌ها، سیاه‌پوست‌ها، ایتالیایی‌ها و حتی زنان در سازمان او کار می‌کردند.



آرن بار که رقیب سیاسیش را در دوئل کشته بود و معاون رئیس‌جمهور آمریکا بود (۱۸۰۵ ـ ۱۸۰۱) در ۱۸۰۷ به جرم خیانت بازداشت شد.

■ قرارداد قتل

به گفته‌ی چند تاریخ‌نگار حوزه‌ی دسته‌های بزه‌کار، کلید موفقیت شرکت آدم‌کشی این بود که در کشتن آدم‌ها، مو به مو، از فرایندی هشت مرحله‌ای پیروی می‌کردند. اول، قرارداد می‌بستند. هیچ قراردادی بدون نظر «هیأت مدیره» تأیید نمی‌شد. دوم، قاتل را از ایالتی متفاوت از ایالتی که قرار بود قتل در آن صورت گیرد انتخاب می‌کردند. سوم، قاتل انتخاب‌شده حداکثر برای یک هفته بار سفر می‌بست. چهارم، قاتل وقتی به محل قتل می‌رسید هدفش را دقیق زیر نظر می‌گرفت و برای یافتن زمان و مکان مناسب قتل بررسی‌های لازم را انجام می‌داد. پنجم، قاتل، پس از انتخاب محل قتل، آن‌جا را امن می‌کرد. ششم، قاتل، ترجیحاً با استفاده از روش‌های تجربه‌شده مثل تیراندازی، خفه کردن یا ضربه زدن با چکش یخ‌شکن، قتل را انجام می‌داد تا از آشفتگی غیرضروری پیش‌گیری کند و کم‌ترین رد پاهای ممکن را بگذارد. هفتم، قاتل جسد را سر به نیست می‌کرد، مثلاً آن را به چاله‌ای می‌انداخت یا در منطقه‌ای باز، اما مناسب، رها می‌کرد. گام هشتم این بود که سوار قطار شود و هر چه سریع‌تر از آن ایالت برود.



به قول یکی از تاریخ‌نگاران، «جن گچی» همیشه، درست در همان لحظه که بازرس‌ها این سؤال را مطرح می‌کنند که چه کسی صحنه‌ی جرم را به هم زده است، ناپدید می‌شود.

1. Aron Burr
2. Edward Osterman
3. Purple Gang
4. Miraflores
5. Collingwood
6. Raymond Bernstein
7. Abe
8. Joey
9. Izzy
10. Philip and Harry Keywell
11. Sam and Harry Fleischer.

■ سرگذشت‌های در هم تنیده

داستان جرایم سازمان‌یافته‌ی ایرلندی‌ها در قرن بیستم با مهاجرت انبوه ایرلندی‌هایی که از مصیبت‌های وطنشان می‌گریختند و سعی می‌کردند پناهگاهی امن در آن سوی دریاها پیدا کنند آغاز می‌شود. جرایم سازمان‌یافته‌ی ایرلندی‌ها در آمریکا، حتی بیش از جرایم سازمان‌یافته‌ی ایتالیایی‌ها، پاره‌ای جدانشدنی از تاریخ این کشور شد.

■ گتوهای[1] ایرلندی

نخستین موج مهاجران ایرلندی جای پای محکمی در دنیای بزه‌کاری می‌خانه‌ها و در دستگاه سیاسی پیدا کرده بود. در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰، گروه‌های ایرلندی جرایم سازمان‌یافته قدرتمندترین گروه‌های آمریکا بودند. گرچه آن‌ها در وطن تکیه‌گاهی نداشتند که با تکیه‌گاه ایتالیایی‌ها در وطنشان برابری کند، سرکرده‌های ایرلندی جرایم سازمان‌یافته پیوندهایی محکم با گروه‌هایی در ایرلند که برای رهایی از ستم، و بعدها برای استقلال، با انگلیسی‌ها می‌جنگیدند ایجاد کرده بودند.

■ دسته‌های ایرلندی

دسته‌های بزه‌کار در میان جمعیت فقیر و اغلب بی‌سواد گتوهای ایرلندیِ حومه‌ی همه‌ی شهرهای آمریکا توسعه یافتند. با این حال، مشهورترین سازمان‌های بزه‌کار ایرلندی در مناطق ساحل شرقی یا دور و بر آن ـ نیویورک و بوستون و شیکاگو ـ پا گرفتند. یکی از این سازمان‌ها ـ دسته‌ی نُرث ساید[2] که به اوباش نُرث ساید[3] هم معروف بود ـ در جریان کشتار روز سنت ولنتاین تقریبا نیست و نابود شد.

■ چهل و چند دزد

گروه‌های جرایم سازمان‌یافته در بریتانیا، تا جنگ جهانی دوم، رشدی آهسته داشتند. در حالی که گروه‌های جرایم سازمان‌یافته‌ی آمریکا در دوره‌ی منع الکل رونق گرفته بودند، عرصه‌ی بزه‌کاری بریتانیا، در دوره‌ی پیش از جنگ جهانی دوم، بیش‌تر زیر سلطه‌ی دو سازمان به نام‌های «برادران سابینی»[4] و «چهل دزد»[5] بود.

▲ این شش عضو دسته‌ی فردِ برک[14] ـ با لباس‌های غیر نظامی ـ مرتکب حدود بیست قتل شده بودند و ده میلیون دلار از دزدی به جیب زده بودند.





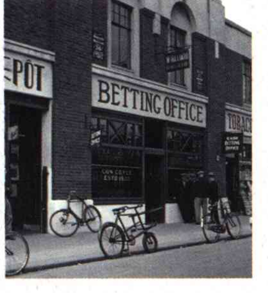
صف ایرلندی های مهاجر به آمریکا

■ سیطره‌ی ایتالیایی ـ اسکاتلندی‌ها بر لندن

از ۱۹۱۸ تا آغاز جنگ جهانی دوم، لندن زیر سیطره‌ی دسته‌ای به رهبری برادران نیمه‌ایتالیایی‌ـنیمه‌اسکاتلندیِ سابینی بود. این دسته، که چارلز اولانو سابینی (داربی)[6] هدایتش می‌کرد، در مسابقه‌های سوارکاری، شرط‌بندی، باشگاه‌های شبانه و قمار فعالیت می‌کرد. بعد از جنگی با یکی از دسته‌ها رقیب ـ پسران برامجن[7] ـ بر سر سیطره بر خلاف‌کاری‌های گوناگون در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۲۰، توافقی درباره‌ی قلم‌روی دسته‌های شکل گرفت که به برادران سابینی امکان داد قدرتی مهم در جهان زیرزمینی لندن شوند. در ۱۹۴۰، وقتی ایتالیا وارد جنگ شد، بر اساس قوانین دوران جنگ که مقرر می‌کردند خارجی‌تبارها در دوره‌ی درگیری‌ها در بازداشت باشند، سابینی‌ها را زندانی کردند.

■ مغازه‌زنی برای ملکه

دسته‌ای که «چهل دزد» نام داشت از این نظر در تاریخ جرایم سازمان‌یافته نامعمول بود که فقط از زن‌ها تشکیل شده بود. چهل دزد، که در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت و تا دهه‌ی ۱۹۶۰ سر پا بود، دسته‌ای ساختارمند از زنان مغازه‌زن در جنوب لندن بود. سرکرده‌ی دسته را «ملکه» می‌نامیدند. دسته را، در اوج قدرتش، مگی هیل[8] ـ خواهر گنگستر معروف، بیلی هیل[9]، سلطان دنیای زیرزمینی لندن در دهه‌ی ۱۹۵۰ ـ رهبری می‌کرد.



بنگاه شرط‌بندی، دوبلین، ۱۹۲۶. لایحه‌ی شرط‌بندی، به تازگی، شرط‌بندی نقدی در مسابقه‌های سوارکاری را، گرچه با «فعالیت‌های نامطلوب» همراه بود، در ایرلند قانونی کرده بود.

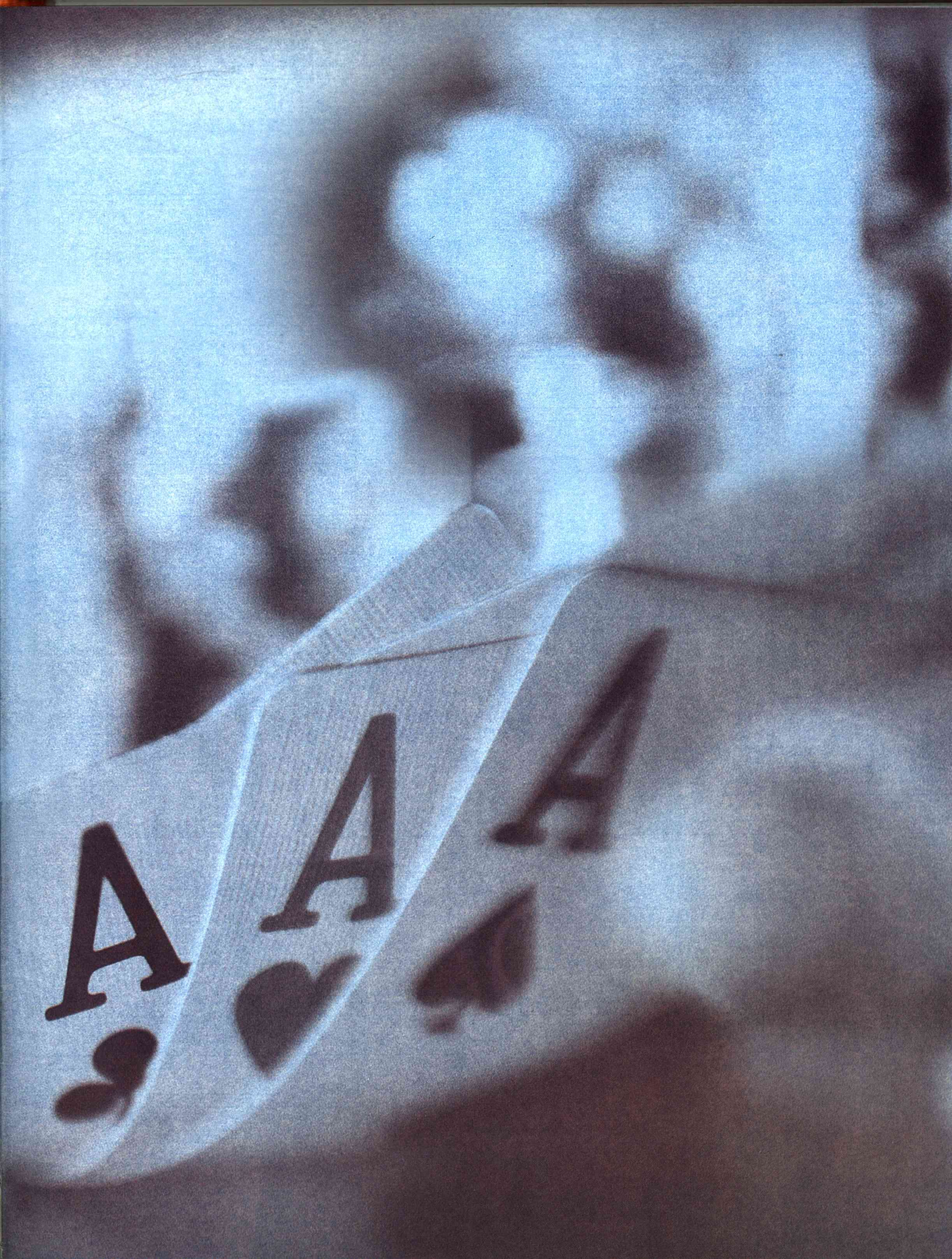
■ مادام منهتن

«ملکه»ی منهتن ـ که به استفنی سنت کلر[10]، مادام سنت کلر و مادام ملکه هم معروف بود. دورگه‌ای فرانسوی ـ آفریقایی بود که در ۱۹۱۲، از طریق مارسی[11]، از مارتینیک[12] به آمریکا مهاجرت کرد. او، که مدت کوتاهی با چهل دزد ـ قدیمی‌ترین دسته‌ی خیابانی نیویورک که نباید آن را با دسته‌ی چهل دزد لندن اشتباه گرفت ـ هم‌کاری می‌کرد، خیلی زود سراغ شرط‌بندی غیر قانونی رفت. در دوره‌ی منع الکل، گرفتار مخمصه‌ی جنگ دسته‌های یهودی، ایتالیایی و ایرلندی شد و مجبور شد به داچ شولتز، رئیس اوباش برانکس، باج بدهد. او و هم‌کار اصلیش، السوُرث جانسن (بامپی)[13]، از سر ناچاری، با لوچیانوی خوش‌شانس و پنج خانواده‌ی بزه‌کار نیویورکی توافقی کردند که به معنای ادغام دسته‌ی سنت کلر در کمیسیون مافیایی بود. در ۱۹۳۵، وقتی شولتز را با شلیک گلوله زخمی کردند، مادام سنت کلر به او که در بیمارستان بستری بود تلگراف زد که «هر چه بکاری، درو می‌کنی.»



پلیس مادام سنت کلر را به تیراندازی به شوهرش، که از او جدا شده بود، متهم کرد.

1. Ghetto: واژه‌ی گتو در اصل برای محله‌های فقیر یهودی‌نشین در اروپا به کار می‌رفته است، اما امروزه این اصطلاح را در معنای محله‌های اقلیت‌نشین یا مهاجرنشین شهرهای بزرگ ـ که معمولاً کانون بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی هم هستند ـ به کار می‌برند.
2. North Side Gang
3. North Side Mob
4. Sabini Brothers
5. Forty Thieves
6. Chrles Ullano "Darby" Sabini
7. Brummagen Boys
8. Maggie Hill
9. Billy Hill
10. Stephanie St Clair
11. Marseille
12. Martinique
13. Elsworth "Bumpy" Johnson
14. Fred Burke



فصل سوم

به سوی قرن بیست و یکم

گفت‌وگو درباره‌ی وضع بازی؟ گروهی از مردان سال‌خورده در خیابانی در گُرلئُنه، دژ سنتی مافیای سیسیل، گرد آمده‌اند.

به سوی قرن بیست و یکم

چهره‌ی دست‌خوش تغییر

عصر طلایی جرایم سازمان‌یافته تا دهه‌ی ۱۹۵۰ طول کشید. سازمان‌های مافیامانند را می‌شد در هر گوشه‌ی دنیا و در هر کسب‌وکار مجرمانه‌ی قابل تصور پیدا کرد. اما با نزدیک شدن قرن جدید، انجمن‌های زیرزمینی، از طریق ایجاد فساد و هم‌کاری [با دولت‌ها]، در دولت‌های قانونی بسیاری از کشورها رخنه کردند.

▪ پذیرش مافیا

در آمریکا، عمر رابطه‌ی دوجانبه میان سازمان‌های بزه‌کار و سازمان‌های سیاسی به چند نسل می‌رسید و از همیشه محکم‌تر بود. با اشغال سیسیل به دست آمریکایی‌ها، پس از جنگ جهانی دوم، جنبش ضد مافیایی فاشیست‌های ایتالیا شکست خورد. مقام‌های آمریکایی که می‌دانستند مافیایی‌ها از سرسخت‌ترین دشمنان فاشیسم هستند آن‌ها



این یاکوزا خال‌کوبی‌های بدنش را که کار شخصی به اسم هُریتاکا[3] هستند نشان می‌دهد. چنین خال‌کوبی‌هایی حالا در میان گنگسترهای جوان‌تر محبوبیت کم‌تری دارند.

1. Sumiyoshi-kai
2. مثلث طلایی یکی از دو حوزه‌ی اصلی تولید تریاک در آسیاست که سه کشور میانمار، لائوس و تایلند را در بر می‌گیرد. دیگر حوزه‌ی اصلی تولید تریاک در این قاره هلال افغانستان است.
3. Horitaka

را در ایـن جزیـره بـه قـدرت برگرداندنـد. کوبـا، بـه امیـد نجـات خـودش از نفـوذ کمونیسـت‌ها و نجـات اقتصـادش از نوسـان‌های بـازار شـکر، فرصـت تبدیـل شـدن بـه قطـب قمـار جهـان را مغتنـم شـمرد و آغوشـش را بـرای خلاف‌کارهایـی کـه می‌توانسـتند چنیـن چیـزی را عملـی کننـد بازکـرد.

■ **جرایم چندملیتی**

بـا چندملیتـی شـدن فعالیت‌هـای مجرمانـه، سـازمان‌های زیرزمینـی مناطـق گوناگـون، بـا پیش‌زمینه‌هـای قومـی گوناگـون، بـا هـم هـم‌کاری می‌کردنـد. قاچـاق مـواد مخـدر، قاچـاق اسـلحه، قمـار، پول‌شـویی و دیگـر جرایـم بـه مسـائلی جهانـی بـدل شـدند.

یاماگوچی ـ گومی، سومیوشی ـ کای[1] و ایناگاوا‌ـکای بزرگ‌ترین دسـته‌های یاکـوزای ژاپـن شـدند و دامنـه‌ی کارشـان را بـه فعالیت‌هـای شـرکتی و شـرخری گسـترش دادنـد. در دیگـر مناطـق آسـیا، ثلاثی‌هـا بـر تجـارت کلان مثلث طلایی[2] سـیطره داشـتند و تقاضـای معتـادان غـرب را تأمیـن می‌کردنـد.

هم‌زمـان در روسـیه، سـقوط کمونیسـم درهـا را بـه روی جرایـم سـازمان‌یافته گشـود. ماجـرا از بـازار سـیاه آغـاز شـد و روسـیه شـاهد احیـای وُری و زاکُنـه‌ای بـود کـه در آن طمـع بـر قانـونِ دزدهـا غلبـه کـرده بـود. ناگهـان، ثروت‌منـد بـودن هم‌معنـای خـوب بـودن شـد و نمایـش ثـروت هـر چـه مبتذل‌تـر، به‌تـر. نسـل جدیـد وُری بـرای اوج‌گیـریِ یک‌بـاره‌ی مافیـای روسـیه آمـاده بـود.

وقتـی ایـالات متحـده تلاش‌هایـی را بـرای توقـف ورود مخدرهـای غیـر قانونـی بـه کشـور آغـاز کـرد، اربـاب‌هـای مـواد مخـدر در آمریـکای جنوبـی هـم متوجـه تغییـر شـرایط شـدند. حملـه بـه پانامـا فقـط یکـی از جبهه‌هـای جنـگ بـرای ایمـن نگـه داشـتن آمریکایی‌هـا بـود.


هُریتـاکا (سمت چپ)، خالکـوبی‌های او در بین گنگسترهای قدیمی محبوب بود.

■ **تغییربازی**

در همـان زمانـی کـه اف‌بـی‌آی در جنـگ بـا دسـته‌های بـزه‌کار آمریکایـی بـه سـلاح‌ها و تکنیک‌هـای اثربخـش روی آورد، بیش‌تـر سـازمان‌های بـزه‌کار جهانـی در سراسـر دنیـا چنیـن ضربه‌هایـی را تجربـه می‌کردنـد. بـه نظـر می‌رسـید کـه، بـا نزدیـک شـدن قـرن بیسـت و یکـم، بـزه‌کاری سـازمان‌یافته در حـال عقب‌نشـینی اسـت، امـا در واقـع بـرای جهشـی فـرا ـ کشـوری آمـاده می‌شـد.

تابلوی تبلیغاتی حزب کمونیست در سیسیل، ۱۹۵۵. مافیا، در کنار حزب دموکرات مسیحی، جریان اصلی ضد کمونیستی این جزیره بود.

مافیای سیسیلی

شکوفایی و توقف

پیروزی دموکرات مسیحی‌ها در انتخابات ۱۹۴۸، نابودی جنبش جدایی‌طلب و مخصوصاً آغاز جنگ سرد دوره‌ای از شکوفایی چشم‌گیر را برای مافیا به ارمغان آوردند.

■ راهبرد ضد کمونیستی

در دهه‌ی ۱۹۵۰، در ایتالیا حرفی از مافیا در میان نبود. در واقع، بعضی‌ها حتی وجود مافیا را انکار می‌کردند و می‌گفتند حرف زدن از مافیا فقط تصویر نژادپرستانه‌ای را که بقیه‌ی ایتالیایی‌ها از سیسیلی‌ها ساخته‌اند تقویت می‌کند. اما همیشه، وقتی هیچ‌کس حرفی از مافیا نمی‌زند، معنایش این است که مافیا سر پاست و، به لطف حمایت قدرت‌های سیاسی، نیازی به جلب توجه‌ها ندارد.



جسد آلدو مُرو که در صندوق عقب اتومبیلی رها شده را پیدا می‌کنند.

در متن بین‌المللی جنگ سرد، مافیای سیسیلی نقشی کلیدی در ممانعت از توسعه‌ی جناح سیاسی چپ‌گرای کمونیست در ایتالیا بازی کرد. دو قدرت اصلی در عرصه‌ی سیاست ایتالیا وجود داشتند. حزب دموکرات مسیحی در میانه‌ی طیف سیاسی بود و، در منتهاالیه چپ این طیف، بلوک حزبی مهم دیگری جای داشت که سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها مهم‌ترین اعضایش بودند. علاوه بر این دو گروه، حزب‌های کوچک‌تر دیگری هم بودند. دموکرات مسیحی‌ها همیشه بیش‌ترین آرا را به دست می‌آوردند، اما هیچ‌وقت اکثریت مطلق پارلمان را نداشتند. در انتخابات متوالی، حزب کمونیست مدام سهمش را بیش‌تر می‌کرد و، اگر در انتخابات پیروز می‌شد، ایتالیا به حوزه‌ی نفوذ اتحاد جماهیر شوروی می‌پیوست.

▪ دموکرات مسیحی‌ها

به لحاظ تاریخی، همیشه اکثریت چشم‌گیر سیسیلی‌ها گرایش داشتند که به یک حزب سیاسی سنتی ـ حزب دموکرات مسیحی ـ رأی دهند و بنابراین رأی آن‌ها نقش مهمی در محدود کردن پیروزی‌های انتخاباتی کمونیست‌ها بازی می‌کرد. دلیل اصلی یک‌دستی آرا، از زمان اعطای حق رأی همگانی، سیطره یا دست‌کم نفوذ نهفته‌ی مافیا بود. مافیا چنان قدرتی در جبهه‌ی انتخابات داشت که با سکوتی حمایت‌گرانه از اعضا و فعالیت‌هایش محافظت می‌کرد.



اینگرید برگمن[6]، سال ۱۹۵۷ در تائرمینای[7] سیسیل از فدریکو فلینی[8] فیلم می‌گیرد. هالیوود گنگسترها را دوست داشت و این عشق بیش‌تر وقت‌ها دوطرفه بود.

۱۹۵۷ جو بُنانو با استقبال رسمی مقام‌های دولتی به سیسیل برمی‌گردد. نتیجه‌ی سفر این بود که مافیای نیویورکی عملیات قاچاق هرویین را به بستگان ایتالیاییشان سپردند.

۱۹۶۲ کالکدُنیو دی‌پیسا[1] را در پیاتزا پرینچیپه دی کامپُریاله[2] در پالرمو با شلیک گلوله می‌کشند. گمان می‌رود مافیای شیکاگو، که محموله‌ی هروینی که از پیسا گرفته بود کم‌تر از مقدار لازم بود، در این ماجرا دست داشته باشد.

۱۹۷۸ لوچیانوی خوش‌شانس، هنگام انتظار کشیدن در فرودگاه ناپل، در اثر حمله‌ی قلبی می‌میرد.

۱۹۷۸ بریگاد سرخ[3] نخست‌وزیر سابق، آلدو مُرو[4]، را می‌رباید. ۵۵ روز بعد، جسد مُرو را پیدا می‌کنند.

۱۹۸۶ دادگاه بزرگ مافیا در پالرمو آغاز می‌شود و تقریباً دو سال طول می‌کشد.

۱۹۹۳ پدر جوزپه پوگلیسی[5]، کشیش ضد مافیا، را جلوی در کلیسایش در پالرمو هدف می‌گیرند.

▪ عاشق و خبرچین لاتین

تُماسو بوشِتا[9]، روز ۱۳ ژوئیه‌ی ۱۹۲۸، در خانواده‌ای بسیار بزرگ و بسیار فقیر در اگریجنتوی سیسیل به دنیا آمد. او آخرین فرزند از ۱۷ فرزند خانواده بود و پدرش شیشه‌گری می‌کرد. بوشتا در ۱۶ سالگی ازدواج کرد و برای اداره‌ی خانواده‌اش در دوران جنگ به تجارت در بازار سیاه روی آورد. او هم‌چنین کنار جبهه‌ی مقاومت ایتالیا با آلمانی‌ها می‌جنگید و همان وقت بود که مهارتش در کار با سلاح‌های گرم نظر مافیا را جلب کرد. او در ۲۰ سالگی عضو مافیا شد و می‌گویند اولین کارش به قاچاق سیگار مربوط می‌شد. در پایان جنگ، شرایط اقتصادی او را به مهاجرت به آرژانتین واداشت و در آن‌جا کارگاه شیشه‌گری راه انداخت. اما کسب‌وکارش پا نگرفت و در ۱۹۵۷ بوشتا تصمیم گرفت به پالرمو در سیسیل برگردد. او، پس از جنگ‌های خشونت‌بار درون مافیا در دهه‌ی ۱۹۶۰، دوباره فرار کرد و اول به برزیل، بعد به مکزیک و دست آخر به نیویورک رفت. در این دوره، از ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۲، مشغول تجارت مواد مخدر بود و چنان کسب‌وکار بین‌المللی بزرگی در حوزه‌ی قاچاق راه انداخت که به «رئیس دو دنیا» معروف شد. او دو همسر دیگر هم داشت، وِرا جیرُتی[10] ایتالیایی و کریستینا دی آلمدیا گویمارِس[11] برزیلی که هر دو فرزندانی برایش به دنیا آوردند. او را، به دلیل داشتن چند همسر و معشوقه‌های متعدد، از کُسا نُسترا اخراج کردند. از نظر هم‌کاران بوشتا، زنا گناهی بسیار بدتر از آدم‌کشی بود. بوشتا را در ۱۹۷۲ در برزیل دست‌گیر کردند و به ایتالیا فرستادند و تا ۱۹۸۰ در زندان اوچیاردُنه‌ی[12] پالرمو بود. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، جنگ دسته‌های بزه‌کار در پالرمو دوباره بالا گرفت و دسته‌ی کُرلئُنه، با مجموعه‌ای از آدم‌کشی‌های بی‌رحمانه، بر کُسا نُسترا سیطره یافت و شخصیت‌هایی دولتی را که تلاش می‌کردند مانع قدرت‌گیری این سازمان شوند ترور کرد. بوشتا متوجه وخامت اوضاع شد و در ۱۹۸۰ بار دیگر به برزیل گریخت. در ۱۹۸۳، او را در آن‌جا بازداشت کردند، به قاچاق بین‌المللی مواد مخدر متهم کردند و به ایتالیا برگرداندند. او، پس از تلاشی ناموفق برای خودکشی، مهم‌ترین خبرچین تاریخ مافیا شد؛ تصمیمی که به قیمت جان ۳۹ نفر از بستگانش تمام شد. او هرگز چیزی درباره‌ی خودش افشا نکرد و از موقعیتش برای حمله به دشمنانش بهره برد. او سال ۲۰۰۰ در نیویورک، میان اعضای خانواده و در محافظت دولت آمریکا مرد.



تُماسو بوشتا را در ۱۹۸۴ از برزیل به ایتالیا مسترد می‌کنند. طولی نکشید که او به حرف آمد، اما فقط نزدیک یک دهه بعد بود که از روابط مافیا با سیاست‌مداران پرده برداشت.

1. Calcedonio Di Pisa
2. Piazza Principe di Camporeale
3. Red Brigade
4. Aldo Moro
5. Giuseppe Puglisi
6. Ingrid Bergman
7. Taormina
8. Federico Fellini
9. Tommaso Buscetta
10. Vera Girotti
11. Cristina de Almedia Guimares
12. Ucciardone



■ **اثرگذاری آمریکا**

مافیا خودش را، در چهارچوب این سناریوی سیاسی ضد کمونیستی، باز- سازمان‌دهی کرد. پس از پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم، روابطی ـ البته غیر مستقیم ـ با جامعه‌ی آمریکا شکل گرفت و میل به سبک تازه‌ای از زندگی را در میان ایتالیایی‌ها، از جمله مافیا، به وجود آورد. جاذبه‌ی آمریکای مدرن، که بیش‌تر محصول فیلم‌های هالیوودی بود، در نهایت به دگردیسی مافیا هم کمک کرد. پیش از آن، کسب‌وکار اصلی مافیا به چنگ آوردن املاک، مخصوصاً باغ‌های مرکبات کُنکا دُرو[1] (دره‌ی طلایی) در اطراف پالرمو، و سیطره بر فعالیت‌های مرتبط با آن بود. بخت توسعه‌ی گونه‌ای کسب‌وکار تازه و سودآورتر، به شکلی پیش‌بینی‌نشده، از بخش ساخت‌وساز سر برآورد.

■ **اصلاحات ارضی**

اصلاحات زراعی مصوب ۱۹۵۰ مالکیت و توزیع زمین را از اساس تغییر نداد. اصلاحات بر این اصل مبتنی بود که دولت زمین‌ها را از زمین‌داران بزرگ بخرد و بعد آن‌ها را، با قرعه‌کشی، به کارگران بخش کشاورزی و خانواده‌هایشان بفروشد. مجلس سیسیل، برای سر و سامان دادن این تغییر، حداکثر مساحت ۱۵۰ هکتار را برای هر ملک مشخص کرد و مرجعی ویژه به نام اِراس[2] را برای مدیریت و نظارت بر اصلاحات ایجاد کرد. اما یافتن و بهره‌برداری از منافذ این نظام، برای زمین‌داران بزرگ، سخت نبود. آن‌ها بهترین زمین‌ها را برای خودشان نگه داشتند، بدترین‌ها را به دولت فروختند، درآمد هنگفتی به جیب زدند و بقیه‌ی زمین‌هایشان را هم به دوستان یا بستگانشان واگذار کردند. بنابراین، در کل، بدترین زمین‌ها، که برای سیر کردن خانواده‌های بزرگ کارگران ناکافی و نامناسب بودند، نصیب کارگران شدند. دولت دموکرات مسیحی اصلاحات زراعی را، در پاسخ به فشارهای جریان‌های سیاسی چپ‌گرا، مخصوصاً حزب کمونیست، طراحی کرده بود. اصلاحات، از نظر سیاسی، یک موفقیت بود، چون املاک وسیع زمین‌داران بالاخره تجزیه شده بود، اما از نظر اجتماعی یک شکست بود. هدفِ زمین دادن به دهقانانی که مافیا استثمارشان می‌کرد محقق نشد. با ناکامی امیدواری‌های چند قرن، باز هم تنها چاره‌ای که برای کارگران زراعی ماند مهاجرت بود.

■ **هجوم به شهرها**

در این دوره، ایتالیا پیشرفت اقتصادی بی‌سابقه‌ای را تجربه می‌کرد و مهاجرت داخلی راه‌حلی بود. متفقین در زمان جنگ پالرمو را سخت بمباران کرده بودند و حالا شهر به بازسازی نیاز داشت. بنابراین، پس از شکست اصلاحات زراعی، تعداد فزاینده‌ای از دهقانان فقیر، در جست‌وجوی کار، از روستاها به شهر سرازیر شدند.

■ **تاراج پالرمو**

همان وقت که جریان‌های سیاسی در پی اثرگذاری بر آرا بودند تا مانع قدرت‌گیری کمونیسم شوند، مافیا دنبال راه‌هایی برای انجام بی‌دردسر فعالیت‌هایش بود.



آلدو مُرو، شخصیت برجسته‌ی دموکرات مسیحی، در دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از وزیران مهم دولت ایتالیا بود و در ۱۹۶۳ و دوباره در ۱۹۷۴ به نخست‌وزیری انتخاب شد. این عکس پس از ربوده شدن او در ۱۹۷۸ منتشر شد.



پرستاران ارتش آمریکا، بیرون بیمارستانی صحرایی که پس از حمله‌ی آمریکا در سیسیل راه‌اندازی شد، غذا را آماده می‌کنند.

1. Conca d'oro
2. ERAS
3. Salvo Lima
4. Vito Ciancimino
5. Art Nouveau
6. Regaleali

نتیجه ائتلافی میان دموکرات مسیحی‌ها و مافیا و، پس از آن، غارت بسیاری از شهرهای سیسیل بود. آشکارترین نمونه خود پالرمو بود؛ جایی که هم‌کاری‌های مشترک باعث اتحاد مافیا، تجارت و سیاست شد.

تاراج پالرمو و دیگر شهرها، در محدودترین شکل، به معنای نقض نظام‌مند مقررات شهرسازی، به صورتی که کسب‌وکارهای مافیایی بتوانند از دریافت مجوزهای ساخت‌وساز سود ببرند، بود. فقط ظرف چند سال، پالرمو، که زمانی شهری زیبا بود، آلوده و ویران شد. سالوو لیما[3]، شهردار پالرمو، و ویتو چیانچیمینو[4]، مشاور مسؤول ساخت‌وسازهای عمومی، که هر دو دموکرات مسیحی و عضو مافیا بودند، مرکز شهر را ویران کردند، اماکن قدیمی و ییلاق‌های سبک هنر نو[5] را کوبیدند و به جای آن‌ها برج ساختند. پارک‌ها را آسفالت کردند و حومه‌ی شهر به جنگلی سیمانی بدل شد. در دوره‌ی کوتاه اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ تا اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰، حال و هوای شهر کاملاً دگرگون شد.

در این سال‌ها، مافیا بیش‌تر در حوزه‌ی سیاست سیسیل ریشه دواند و نفوذش، با تکیه بر مجموعه‌ای از قراردادها و پیمان‌کاری‌ها که، علاوه بر مجوزهای ساخت‌وساز، به نگه‌داری جاده‌ها و سیستم‌های فاضلابی هم مربوط می‌شدند و هم‌چنین قراردادهای مربوط به جمع‌آوری زباله‌ها، بیش‌تر شد. حالا همه‌چیز در سیطره‌ی بورژواهای نوظهور مافیایی ـ طبقه‌ای جدید از وکلا، بازرگانان، متخصصان و سیاست‌مداران ـ بود که با مافیای مسلح هم‌کاری می‌کردند. این، در عمل، به معنای چپاول نظام‌مند کل شهر بود.



تاکستان‌های رگالیالی[6]، در یکی از سردترین مناطق داخلی سیسیل، از ۱۸۳۰ انگور تولید می‌کردند، اما وقتی درهای بازار آمریکا باز شد بسیار سودآورتر شدند.

آلدو مُرو را، پس از سال‌ها تلاش برای اصلاحات و هم‌بستگی در دولت ایتالیای پس از جنگ، در ۱۹۷۸ ربودند و ۵۴ روز بعد کشتند و جسدش را در خودرویی در رُم رها کردند.

■ دیدار سرکرده‌ها

در دهه‌ی ۱۹۵۰، دوره‌ای که سیستم سیاسیِ عافیت‌طلب چشمش را بسته بود، مافیا شروع به تغییر ساختارش کرد. در اکتبر ۱۹۵۷، مهم‌ترین سرکرده‌های مافیای آمریکا به پالرمو سفر کردند و چند روزی در گراند هتل اِ دس پالمس[4] مجلل ماندند. آن‌ها فقط برای دیدن دوستان قدیمی و بستگانشان به پالرمو نیامده بودند. آن‌ها نقشه‌ای در سر داشتند، اما به نظر می‌رسید مقام‌های دولتی ایتالیا متوجه نبودند یا خبر نداشتند که دیدار پالرمو برای آغاز مرحله‌ی جدید و مهمی از توسعه‌ی مافیای سیسیل است.

دوایت دی آیزنهاور، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، یکی از دو لشکر متفقین را که در ژوئن ۱۹۴۳ در سیسیل پیاده شده بودند فرماندهی کرده بود. وقتی مافیایی‌های زندانی، که خودشان را ضد فاشیست معرفی می‌کردند، آزاد شدند و در نتیجه مناصب قدرت را از ارتش متفقین پاداش گرفتند او آن‌جا بود. حالا، به لطف همان آدم‌ها، رئیس‌جمهور با مشکل جدی مواد مخدر روبه‌رو بود. هر سال، تعداد بیش‌تری از جوانان آمریکایی، که تقریباً همگی کم‌تر از ۲۱ سال داشتند، در اثر اعتیاد به هرویین می‌مردند و چون این ماده را مافیای آمریکایی عرضه می‌کرد، ایتالیایی ـ آمریکایی‌ها به بزرگ‌ترین دشمن دولت ایالات متحده بدل شده بودند. جوانان کشور از دست می‌رفتند و این مشکل باید خیلی زود حل می‌شد.

در ۱۹۵۶، برای کمک به مقابله با این مشکل، کنگره‌ی آمریکا لایحه‌ی مبارزه با مواد مخدر را تصویب کرد. این لایحه به دادگاه‌های آمریکا اجازه می‌داد برای کسانی که در قاچاق مواد مخدر دست داشتند احکام سنگین صادر کنند. به این ترتیب، دخالت مستقیم در عرضه‌ی هرویین برای مافیای آمریکا بسیار خطرناک شد. باید راه‌حلی برای این مشکل پیدا می‌کردند؛ راه‌حلی که قسمتی از سود کلان تجارت هرویین را برای مافیا حفظ می‌کرد. مافیای آمریکایی تصمیم گرفت حق انحصاری واردات مواد مخدر به آمریکا را به خویشاوندان سیسیلی خود واگذار کندو در ۱۹۵۷، در گراند هتل، به طور رسمی در این باره توافق کردند.



گراند هتل اِ دس پالمس در پالرموی سیسیل را به عنوان محل دیدار سرکرده‌های مافیای آمریکا در اکتبر ۱۹۵۷ انتخاب کردند.

1. The Honored Society
2. Lupara
3. Salvatore Greco
4. Grand Hotel et des Palmes
5. Beretta



تفنگ ایتالیایی قدیمیِ لوپارا[6] تا دهه‌ی ۱۹۶۰ متداول بود. کنده‌کاری ظریف روی تفنگ از نشانه‌های صنعت‌گریِ ایتالیایی است.

■ **کُسا نُسترا**

مافیای سیسیلی از گروه متغیری از رئیس‌ها تشکیل شده بود و ساختار هرمی نداشت. هم‌قطاران آمریکایی مافیا دریافتند که، برای به‌تر کردن ارتباطات درون سازمان و ایجاد توان مذاکره با تکیه به بدنه‌ای منسجم‌تر، باید چنین ساختاری به وجود آورند. بنابراین، به خویشاوندان سیسیلی خود توصیه کردند که خانواده‌های مختلف هم‌سایه را در قالب یک منطقه گرد هم آورند. هر منطقه عضوی را انتخاب می‌کرد تا در یک کمیسیون نماینده‌اش باشد. این کمیسیون، که قرار بود نقش حَکَم را در منازعه‌ها میان خانواده‌ها بازی کند، یک‌باره محور کلیدی قدرت مافیا شد. «انجمن محترم[1]» با اجرای راه‌نمایی‌های برادران آمریکاییش، به کُسا نُسترا بدل شد.

قاچاق مواد مخدر هنوز سودآورترین بخش فعالیت‌های مافیا نشده بود. سودآورترین کسب‌وکار هم‌چنان بخش ساخت‌وساز بود که درآمد بیش‌تری نصیب مافیای شهری می‌کرد. بنابراین، خانواده‌های مافیایی مهم در حومه‌ها و اطراف پالرمو ائتلافی شکل دادند و جنگی علیه هم‌کارهای شهریشان راه انداختند. در ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳، چند ماشین را منفجر کردند و لوپارا[2] ـ تفنگ لوله‌کوتاهی که مافیای روستایی به طور سنتی از آن استفاده می‌کردند ـ جای خودش را به کلاشینکف مدرن‌تر و مرگ‌بارتر داد. در ۱۹۶۳، بمبی که برای کشتن سالواتره گرکو[3]، سرکرده‌ی مافیا، در مجموعه‌ای مسکونی گذاشته بودند، به شکلی پیش‌بینی‌نشده، منفجر شد و هفت پلیس را کشت. این کشتار دولت ایتالیا را وادار کرد دست به کار شود. دولت تکانی به خودش داد و سکوتش را شکست تا افکار عمومی را آرام کند و دسته‌های بزرگ پلیس و ارتش را، بیش‌تر برای حفظ آب‌روی دولت، روانه‌ی سیسیل کرد. مثل همیشه، دولت فقط وقتی در عمل با مافیا درافتاد که چاره‌ای نداشت. کمیسیونی پارلمانی برای تحقیق درباره‌ی مافیا تشکیل دادند، اما کمیسیون چنان آهسته پیش می‌رفت که سال‌ها طول کشید تا به نتیجه برسد و، هرچند یافته‌هایش ستودنی بودند، دیگر خیلی دیر شده بود. تا آن وقت، کُسا نُسترا شیوه‌ی کارش را از اساس دگرگون کرده بود.



کارگری در کارخانه‌ی بِرِتا[5] در ایتالیا مجموعه‌ای از سیصد هزار تفنگ برتا ۹۲اف را، که در سراسر جهان به کار می‌رفت، وارسی می‌کند.

صحنه انفجار مربوط به قتل رکو چینیچی (دادستان ارشد پالرمو).



ژنرال کارلو آلبرتو دالا چیِیزا، رئیس پلیس پالرمو، را همراه همسر و راننده‌اش در ۱۹۸۲، به دستور سالواتُره رینا[10]، از سرکرده‌های مافیا، کشتند.

■ منازعه‌های درونی

گُستا نُسترای سیسیلی باید تا اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ صبر می‌کرد تا قاچاق مواد مخدر کم‌کم درآمدهایی چشم‌گیر نصیبش کند. منازعه‌های درونی ۱۹۶۳ ـ ۱۹۶۲ سازمان را بسیار ضعیف کرده بودند. بسیاری از سرکرده‌ها یا مافیایی‌های مهم به خارج گریخته بودند و آن‌هایی هم که مانده بودند باید فشارهای مداوم پلیس را، پس از بمب‌گذاری ناشیانه‌ی ۱۹۶۳، تحمل می‌کردند.

اما در ۱۹۶۹، در دو دادگاهی که در کاتانتزارو[1] و باری[2] برگزار شدند، بیش‌تر اعضای مافیا که در کشتارهایی که خیابان‌های پالرمو را میدان نبرد دسته‌ها کرده بودند دست داشتند، به دلیل کم‌بود مدارک، تبرئه شدند. هم‌زمان، در ایالات متحده، دولت نیکسن[3] «جنگ با مواد مخدر» را آغاز کرد و توانست لابراتوارهای فرآوری مارسی را ببندد. در نتیجه، این لابراتوارها را به سیسیل منتقل کردند و در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ مافیای سیسیل کم‌کم به سود کلانی رسید. حالا آن‌ها تقریباً بر همه‌ی مراحل کسب‌وکار قاچاق ـ از واردات تریاک گرفته تا فرآوری و صادراتش به آمریکا ـ سیطره داشتند. سیسیلی‌ها ناگهان با مبالغی از پول سروکار پیدا کردند که پیش از آن حتی ندیده بودند.

■ قتل و ضرب و جرح

در ۱۹۸۱، رقابت‌های فزاینده بر سر پول باعث شورشی در کمیسیون شد و به سلسله‌ای از قتل‌ها درون خانواده‌ها انجامید. در همان دوره، بسیاری از شخصیت‌های دخیل در مبارزه با مافیا را ترور کردند. روزنامه‌نگاران، قضات، دادستان‌ها، مأموران پلیس و سیاست‌مداران را می‌کشتند.

■ حسادت خانوادگی

روی آوردن به قاچاق مواد مخدر درآمد عظیمی به همراه آورد و عجیب نبود که این موضوع به حسادت میان گروه‌های مختلف گُسا نُسترا دامن زد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰، مافیایی‌های برجسته‌ی پالرمو بیش‌ترین پول را درمی‌آوردند، اما آن‌هایی که در حومه‌ها و روستاها زندگی می‌کردند از صحنه حذف شده بودند. اما دسته‌ی کُرلئُنه راه‌برد دقیقی داشت. آن‌ها کم‌کم به گروه‌های مختلف رخنه کردند، آن‌ها را به تغییر جبهه متقاعد کردند و، هم‌زمان، ارتشی خصوصی تشکیل دادند و اعضای خودشان را، بدون اطلاع کمیسیون، وارد سلسله‌مراتب گُسا نُسترا کردند. آن‌ها سرانجام در ۱۹۸۱ حمله به مافیای پالرمو را آغاز کردند و ظرف دو هفته توانستند دو سرکرده‌ی مهم را بکشند و مهار گُسا نُسترا را به دست بگیرند. این کودتایی درون کمیسیون بود. از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳، آن‌ها به قتل و حذف رقیبانی که تاب مقاومت نداشتند ادامه دادند.

1. Catanzaro
2. Bari
3. (Richard) Nixon
4. (Carlo Alberto) Dalla Chiesa
5. Rocco Chinnici
6. Pio La Torre
7. (Antonino) Caponnetto
8. Giovanni Falcone
9. Oligarchic
10. Salvatore Riina
11. Poggioreale.



در ۱۹۸۵، در ناپل، ۶۴۰ عضو کامُرای شهری ناپلی را، در محلی که پیش از آن زمین فوتبال زندان پُجورئاله[۱۱] بود، برگزار کردند. سیصد وکیل و بیش از هزار پلیس در این محاکمه حاضر بودند.

کشته‌شده‌ها شامل شخصیت‌های بسیار محترمی مثل دالا چیِزا[۴]، رئیس پلیس پالرمو، رُکو چینیچی[۵]، دادستان ارشد شهر، و پیو لاتُره[۶]، سیاست‌مداری که قانون پیش‌نهادی او ـ که بعد از خاک‌سپاریش تصویب شد ـ به دولت اجازه می‌داد دارایی‌های مافیا را مصادره کند و مجازات‌هایی برای کسانی که به پیوند با مافیا متهم می‌شدند در نظر بگیرد، بودند. در ۱۹۸۲، دولت ایتالیا، بیش از ۱۴۰ سال پس از شکل‌گیری، سرانجام توانست عضویت در مافیا را جرم اعلام کند.

▪ هم‌کاری

تنها ابزار ضدحمله‌ی باقی‌مانده برای مافیایی‌ها هم‌کاری با قانون و شکستن قانون بنیادین کُسا نُسترا، یعنی سکوت، بود. در همین زمان، پس از مرگ رُکو چینیچی، گروهی ضد مافیایی در پالرمو شکل گرفت که از تعداد کمی از دادستان‌های معتمد که اطلاعاتشان را با هم مبادله و هم‌آهنگ می‌کردند تشکیل شده بود. حالا ساختار کُسا نُسترا با ساختار این گروه رودررو شده بود.

▪ محاکمه‌ی جمعی

در نتیجه‌ی پدیده‌ی بی‌سابقه‌ی هم‌کاری، که بوشتا آغازش کرد و دو نفر دیگر ادامه‌اش دادند، محاکمه‌ی جمعی سرکرده‌های مافیا ممکن شد. این دادگاه در ۱۹۸۶ آغاز شد و در ۱۹۹۲ با حکم حبس ابد متهمان پایان یافت. اما در جریان محاکمه رسوایی هم اتفاق افتاد. وقتی دوره‌ی خدمت کاپُنِتو[۷] در مقام رئیس ائتلاف ضد مافیایی به پایان رسید، شورای اداری قضات ـ که به طور رسمی از قوه‌ی مجریه مستقل بود، اما در عمل سخت از حزب‌های سیاسی تأثیر می‌گرفت ـ تصمیم گرفت جیُوانی فالکُنه[۸] را، که به طور طبیعی باید جانشین او می‌شد، به جای او نگذارد. در عوض، آن‌ها قاضی ارشد دیگری را که در نبرد با مافیا هیچ تجربه‌ای نداشت جای‌گزین او کردند. گروه ضد مافیایی، در عمل، در گرماگرم محاکمه، فرو پاشید.

دولت ایتالیا، برای جبران این بی‌آب‌رویی مهم، در رم، منصب مهمی برای هم‌آهنگی مبارزه با جرایم سازمان‌یافته به فالکُنه داد. احکام صادرشده در این محاکمه‌ی جمعی در اوایل ۱۹۹۲ تأیید شدند. دیوان عالی رم حکم اولیه‌ی دادگاه پالرمو را، که در ۱۹۸۷ صادر شده بود، تأیید کرد و به این ترتیب حکم دادگاه استیناف در ۱۹۹۱ را رد کرد.

به این ترتیب، نظام قضاییْ مدارک بوشتا را، درباره‌ی این که کُسا نُسترا ساختاری گروه‌سالار[۹] دارد که کمیسیونِ اداره‌کننده‌ی عملیات بر آن حکومت می‌کند، تأیید کرد.



لوچیانو لیجیو، سرکرده‌ی سابق دسته‌ی کُرلئُنه، در جریان محاکمه‌ی جمعی ۱۹۸۶ دفاع از خودش را به عهده گرفت.

■ پی‌آمدهای محاکمه جمعی

آن دسته از سران کُسا نُسترا که هنوز آزاد بودند سعی کردند در محاکمه اعمال نفوذ کنند، اما موفق نشدند. آن‌ها از سالوو لیما، سیاست‌مدار سیسیلی، کمک گرفتند و از او خواستند در روند ماجرا اعمال نفوذ کند، اما او بهای این کار را با جانش پرداخت. لیما در مارس ۱۹۹۲، فقط دو هفته پس از اعلام حکم، کشته شد. چند هفته بعد، مافیا بزرگ‌ترین دشمنش، جیُوانی فالکُنه، را کُشت. در آن دوره ایتالیا شاهد تغییر بزرگی بود و این تغییر، ظرف یک سال، باعث خارج شدن دو حزبی که از زمان جنگ در صحنه‌ی سیاسی غالب بودند ـ دموکرات مسیحی‌ها و سوسیالیست‌ها ـ از این عرصه شد. کُسا نُسترا در سیسیل خودش را بدون حمایت سیاسی می‌دید. مدتی قبل در ۱۹۸۹، با فرو ریختن دیوار برلین، حزب کمونیست ایتالیا هم منحل شده بود. مافیا، که در محاکمه‌ی جمعی شکست خورده بود، نقشش را به عنوان نیرویی ضد کمونیست هم از دست داده بود.

■ بمب‌گذاری‌ها

پس از ترور فالکُنه در مه ۱۹۹۲، دولت ایتالیا به ماریو مُری[1]، سرهنگی در گروه رزمی عملیات ویژه‌ی ژاندارمری، دستور داد با کُسا نُسترا وارد مذاکره شود. مُری از ویتو چیانچیمینو، سیاست‌مدار مافیایی که آن روزها در رم در بازداشت خانگی بود، خواست با آن دسته از سران کُسا نُسترا که هنوز مخفی بودند تماس بگیرد. در همان روزها، پائولو بُرسلینو[2]، قاضی تحقیق، کم‌کم نگران جانش شد و با خانواده‌اش درباره‌ی «وقتی که من را بکشند» صحبت می‌کرد. نگرانی او به‌جا بود: برسلینو را در ۱۹ ژوئیه‌ی ۱۹۹۲ کشتند. بمبی که او را کشت از شمال ایتالیا، و نه از سیسیل، آمده بود و کنترل از راه دوری که بمب را منفجر کرد از نوعی بود

1. Mario Mori
2. Paolo Borsellino
3. Toto
4. Bernardo Provenzano
5. Silvio Berlusconi
6. Lazio
7. Udine

در ژوئیه‌ی ۱۹۹۲، مافیا پائولو برسلینو، قاضی مافیاستیز، و محافظانش را، با بمبی که با کنترل از راه دور در خودرویی منفجر کرد، کشت.



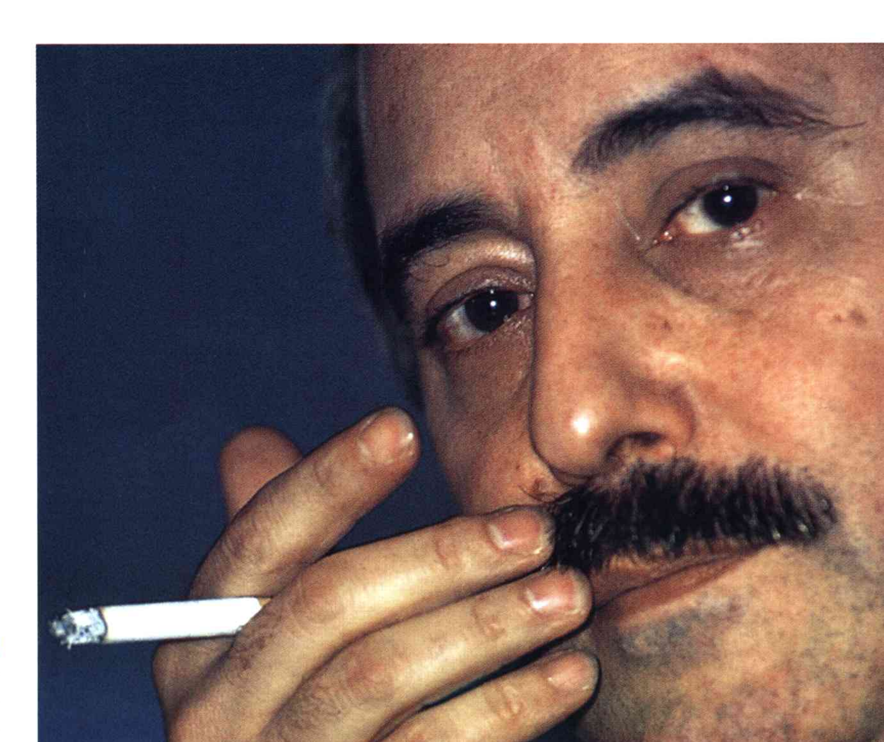
پائولوبرسلینو (چپ).

که پلیس مخفی از آن استفاده می‌کرد. این بمب، که آن را روبه‌روی خانه‌ی مادر برسلینو کار گذاشته بودند، پنج نفر از محافظانش را هم کشت. بستگان این محافظان زیر بار مراسم تشییع رسمی نرفتند. وقتی پنج پلیس عضو گروه محافظان را به خاک سپردند، مردم پالرمو از سیاست‌مداران انتقاد می‌کردند و آن‌ها را مسؤول مرگشان می‌دانستند.

■ تغییر رهبری

در ۱۹۹۳، سالواتُره رینا (توتو[3])، رئیس کُسا نُسترا، را بازداشت کردند. برناردو پرُوِنتزانو[4] مهار سازمان را به دست گرفت و انفجار بمب‌ها ادامه یافت، اما حالا در دیگر مناطق ایتالیا. مافیا درخواست کرد که هم طرح محافظت از خبرچین‌ها و هم قانون مجازات اعمال شاقه برای مافیایی‌ها را ـ که فقط یک سال پیش در ۱۹۹۲ مطرح شده بود ـ لغو کنند و اصرار می‌کرد که در محاکمه‌ی جمعی بازنگری کنند.

هم‌زمان، در آستانه‌ی آغاز عصر جدید سیاسی، سیلویو برلوسکُنی[5] اعلام کرد که تصمیم دارد وارد دنیای سیاست شود. در جریان مسابقه‌ی فوتبالی میان لاتزیو[6] و اودینه[7] در استادیوم المپیک رم، تلاش برای انفجار یک بمب ناکام ماند و کنترل از راه دورْ بمبی را که بیرون استودیوم، در خودرویی نزدیک نیروهای امنیتی، کار گذاشته بودند منفجر نکرد. پس از این ناکامی، کُسا نُسترا راه‌بردش را عوض کرد و از آن زمان رسانه‌های ایتالیایی توجه کمی به مافیا داشته‌اند و در گزارش‌های خبری فقط از بازوی نظامی مافیا سخن می‌گویند یا نامی می‌برند.



جیُوانی فالکُنه، قاضی ایتالیایی متخصص در تحقیق درباره‌ی جرایم مافیا، و همسرش را در ۲۳ مه ۱۹۹۲ با انفجار بمبی خیابانی کشتند.





سالواتُره رینا، پدر و همسری فداکار و رئیس مافیای کُرلئُنه و بعدها کُسانُسترا، با این فلسفه زندگی می‌کرد که اگر انگشت درد کند، به‌تر است دستت را از بازو قطع کنی تا خیالت راحت شود.

■ قدرت‌گیری رینا

سالواتُره رینا (توتو)، که بیش‌تر وقت‌ها او را (البته نه در حضور خودش) «جانور»[1] یا «کوتاهه»[2] می‌نامیدند، ۱۶ نوامبر ۱۹۳۰ در کُرلئُنه به دنیا آمد. هنوز بچه بود که پدر و برادرش، وقتی سعی می‌کردند باروت بمبی آمریکایی را که عمل نکرده بود خارج کنند، کشته شدند. او با لوچیانو لیجیو، بزه‌کاری که او هم اهل کرلئُنه بود، آشنایی به هم زد و خلاف‌کاری‌هایش را با دزدی و باج‌گیری از کارگران مزارع شروع کرد. شش سالی را به جرم کشتن جوانی که در جریان بازی بولینگ چمنی او را به کشتن تمام گله‌اش متهم کرده بود در زندان گذراند و وقتی آزاد شد سلاح‌خانه‌ای مخفی راه انداخت. رینا، که در سایه‌ی لیجیو کار می‌کرد، به افزایش قدرت و نفوذ مافیای کُرلئُنه کمک کرد. به هر حال، او را به جرم دست داشتن در خشونت‌های ناشی از اختلافات درونی مافیا در سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ دوباره دست‌گیر کردند. وقتی در ۱۹۶۹ از زندان آزاد شد، یک بار دیگر به قتل متهمش کردند، اما رینا مخفی شد و وقتی لیجیو در ۱۹۷۴ به جرم قتل به زندان افتاد، رئیس کُرلئُنه‌ای‌ها شد.

1. The Beast
2. The Short One
3. Rimini

■ مغزهای پشت پرده

در دهه‌ی ۱۹۷۰، مهم‌ترین خانواده‌های مافیایی پالرمو به درآمدهای کلان و بی‌زحمت ناشی از قاچاق مواد مخدر متکی بودند. سالواتُره رینا منشأ این فکر بود که سرنگ‌های آلوده به ویروس ایدز را، به شکلی که سوزنشان رو به بالا باشد، در ساحل ماسه‌ای ریمینی[3]، استراحتگاه معروف گردشگران، دفن کنند. هم‌چنین، مافیای کرلئُنه برای تأمین مالی خود و زمینه‌سازی برای سیطره بر کُسا نُسترا به آدم‌ربایی متوسل می‌شد.

رینا، دور از چشم متحدانش، ارتشی خصوصی درست کرد و با خانواده‌های مختلف مافیایی روابطی به هم زد تا رقیبانش را منزوی و نابود کند. در ۱۹۸۱، او حمله به مافیای



پسران سالواتره رینا کسب‌وکار خانواده را ادامه دادند. در ۲۰۰۲، جوزپه را به دلیل فعالیت‌های مافیاییش زندانی کردند، اما او در فوریه‌ی ۲۰۰۸، به دلیل مسائل فنی، آزاد شد.

پالرمو را آغاز کرد و دو نفر از مهم‌ترین سرکرده‌های مافیا را ظرف دو هفته کشت و مهار کُسا نُسترا را در کودتایی غافل‌گیرکننده به دست گرفت. در طول دو سال بعد، رینا گنگسترهای مسلح خانواده‌های رقیب را تعقیب می‌کرد و می‌کشت. بعضی‌ها جبهه‌شان را عوض کردند و به فاتحان پیوستند، تعدادی انگشت‌شمار توانستند فرار کنند و بسیاری کشته شدند. کشتار چنان گسترده بود که باعث شد خیلی‌ها با مجریان قانون هم‌کاری کردند و، به این ترتیب، یکی از نتایج وحشی‌گری‌های رینا این بود که محاکمه‌ی جمعی سران مافیا را امکان‌پذیر کرد. مافیا اول در سیسیل ضدحمله‌هایی ترتیب داد و فالکُنه و بُرسلینو، دو قاضی تحقیق، را کشت. متأسفانه امروز رسانه‌های ایتالیایی این قتل‌ها را کاملاً از یاد برده‌اند. مغز متفکر پشت این عملیات ـ حمله‌ای مستقیم به دولت برای وادار کردنش به معامله و توقف نبرد با کُسا نُسترا ـ رینا بود. به هر صورت، در اوایل ۱۹۹۳ به رینا خیانت کردند و او دست‌گیر شد. او، که به بیش از صد قتل متهم شد و دولت بیش از ۱۲۵ میلیوت دلار داراییش را مصادره کرد، هنوز در زندان است.



راهپیمایی ضد مافیایی سال ۱۹۹۲

این راه‌پیمایی ضد مافیایی در پالرمو در ۲۸ ژوئن ۱۹۹۲ در دوره‌ای دیگر از تاریخ سیسیل تصورناپذیر بود. پارچه‌نوشته نام بعضی از کسانی را که طی سال‌ها به دست مافیا کشته شده‌اند بر خود دارد.

He who doesn't fear death dies only once.

کسی که از مرگ نترسد فقط یک بار می‌میرد.

جیُوانی فالکُنه (۱۹۹۲ ـ ۱۹۳۹)، قاضی ایتالیایی تحقیق درباره‌ی مافیا در سیسیل

در ۱۹۵۶، سناتور کیفاور برای کسب نام‌زدی حزب دموکرات در انتخابات ریاست‌جمهوری وارد رقابت شد. در این عکس، او در جریان سفری غافل‌گیرکننده به مایامی از پشت دیواری از روزنامه‌ها ظاهر می‌شود.

مافیای آمریکایی

شبکه‌ای سراسری

پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده بازنگری در ساختار درونیش را آغاز کرد و مافیا و همه‌ی انواع جرایم سازمان‌یافته در کانون توجه سیاست‌مداران و کمیسیون‌های ویژه قرار گرفتند.

■ **استماع‌های کمیته‌ی کیفاور**

در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱، سناتور گری اِستِز کیفاور، رئیس کمیته‌ی ویژه‌ای که مأمور تحقیق درباره‌ی فعالیت‌های مجرمانه در حوزه‌ی تجارت بین‌ایالتی بود، مجموعه‌ای از استماع‌ها را در سراسر ایالات متحده برگزار کرد. این استماع‌ها را در رسانه‌ی جدید تلویزیون هم پخش می‌کردند. کیفاور، با رساندن یافته‌های بررسی‌هایش در ۱۴ شهر پرجمعیت کشور به خانه‌های سراسر آمریکا از طریق تلویزیون، نظرش را درباره‌ی دنیای زیرزمینی آمریکا کاملاً جا انداخت: «شاخک‌های سازمان‌های بزه‌کار در واقع به هر جامعه‌ای در سراسر کشور رسیده‌اند.» کمیته‌ی کیفاور، در دوره‌ای که جِی ادگار هوور[۱]، مدیر اف‌بی‌آی و عالی‌ترین مقام مجری قانون کشور، تأکید می‌کرد چیزی به اسم شبکه‌ی سراسری بزه‌کاران اصلاً وجود ندارد، روابط میان گروه‌های جرایم سازمان‌یافته در آمریکا را فاش کرد.

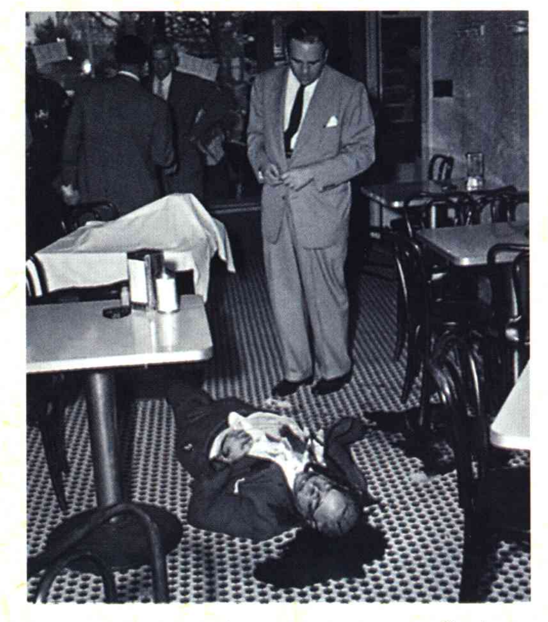
■ **قمار**

کمیته‌ی کیفاور کشف کرد که خلاف‌کاران شناخته‌شده‌ی نیویورک، دیترویت، فیلادلفیا، شیکاگو و دیگر شهرهای مهم بارها در فلوریدا گرد هم آمده‌اند. کمیته، با بررسی اسنادی کاری که بر اساس حکم قضایی به آن‌ها دست یافته بود، متوجه شد که گنگسترهای نیویورکی مثل جو آدُنیس و مِیِر لنسکی سهمی در قمارخانه‌های فلوریدا دارند. هم‌چنین، دیده بودند که آدُنیس، فرانک کاستلو و بزه‌کارانی از دیگر شهرها در ساراتُگای[2] نیویورک در قمار هم‌کاری‌هایی می‌کنند. چنین هم‌کاری‌هایی در لویزیانا هم وجود داشتند؛ جایی که کاستلو، فیل کستل[3] و جیک[4]، برادر مِیِر لنسکی، در کازینوی بِورلی کلاب[5]، با کارلُس مارچلو[6]، سرکرده‌ی خلاف‌کارهای نیواُرلینز، کار می‌کردند. کمیته پی برد که بسیاری از همین چهره‌های زیرزمینی پشت سر کسانی بودند که در ظاهر کازینوهای لاس‌وگاس را می‌گرداندند.

در شهر نیویورک، دنیای زیرزمینی، با حمایت مقام‌های فاسد، سهم بزرگی در دستگاه‌های خودکار قمار، شرط‌بندی و بخت‌آزمایی داشت. در کانزاس‌سیتی، جایی که مجموعه‌ای ایتالیایی ـ یهودی بر خلاف‌کاری‌های مختلف سیطره داشت، قمار از کسب‌وکارهای مهم زیرزمینی بود. در فیلادلفیا و دیترویت، سازمان‌های بزه‌کار و متحدان سیاسی آن‌ها قمارهای سودآوری ترتیب می‌دادند. مافیای تامپا[7]، با هم‌کاری مقام‌های محلی، نوعی بخت‌آزمایی غیر قانونی، معروف به بُلیتا[8]، برگزار می‌کرد. در کلیولند، ائتلافی دیگر از دسته‌های ایتالیایی و یهودی قمارخانه‌های متداول کازینومانند را اداره می‌کرد و در تشکیلات قمار نِوادا هم سرمایه‌گذاری کرده بود. گنگسترهای شیکاگو بر مراکز شرط‌بندی، دستگاه‌های خودکار قمار، بخت‌آزمایی، شرط‌بندی در مسابقه‌های سوارکاری و سگ‌دوانی و هم‌چنین شبکه‌ی شرط‌بندی سراسری کشور سیطره داشتند.

■ **مواد مخدر**

کمیته‌ی کیفاور از مدارکی درباره‌ی شبکه‌ی بسیار سازمان‌یافته‌ی قاچاق‌چیان مواد مخدر پرده برداشت.



ویلی مُرتی[13]، بزه‌کار اهل نیوجرسی، پس از گلوله خوردن در خون غلتیده است. او دوست قدیمی جو آدُنیس، سرکرده‌ی خلاف‌کاران، و برادرش بود.

شاهدان چارلی لوچیانو، رئیس فراریِ مافیای آمریکا، را ارباب بزرگ قاچاق‌چیان هرویین معرفی می‌کردند. مدارک نشان می‌دادند که تامی پِنُچیو، از دست‌یاران لوچیانو در نیویورک، در واردات ماریجوانا از مکزیک دست دارد.

■ **فساد**

از همه مهم‌تر، کمیته دریافت که بزه‌کاران سازمانی در بسیاری موارد، با رشوه‌دهی و فشار سیاسی، نهادهای مجری قانون را به فساد می‌کشند تا کسب‌وکار نامشروعشان را از مداخله‌ی پلیس نجات دهند. فقط کمک‌های سیاسی شبکه‌ی شرط‌بندی هر سال به صدها هزار دلار می‌رسید که باعث نفوذ چشم‌گیری بر مقام‌های انتخابی می‌شد. فساد از نیروهای پلیس محلی فراتر می‌رفت. کمیته متوجه شد که پای دولت‌های ایالتی و فدرال هم در میان است. حتماً در یک نمونه، به مقام‌های اداره‌ی درآمدهای داخلی رشوه داده بودند.

■ **سناتور کیفاور**

سناتور کری کیفاور در ۲۶ ژوئیه‌ی ۱۹۰۳ در مزرعه‌ای در نواحی روستایی تِنِسی به دنیا آمد. مناطق بسیار کمی بودند که فاصله‌ی بیش‌تری از دسته‌های مافیایی رو به رشد شهرهای بزرگ آمریکا داشته باشند. کری کیفاور مدرک کارشناسی خود را از دانشگاه تنسی در ناکسویل[9] گرفت و بعد به شرق رفت. او در ۱۹۲۷ از دانشکده‌ی حقوق دانشگاه ییل[10] در نیو هِیوِن[11] فارغ‌التحصیل شد و به تنسی برگشت تا مشغول وکالت شود. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۹، او را انتخاب کردند تا جای خالی سَم مک‌رینلدز[12]، نماینده‌ی درگذشته‌ی دموکرات، را در کنگره پر کند. کیفاور چهار دوره برای عضویت در خانه‌ی نمایندگان رأی آورد. او در ۱۹۴۸ برای عضویت در سنای آمریکا در انتخابات شرکت کرد و به عنوان یک اصلاح‌طلب برنده‌ی انتخابات شد. کیفاور را به دلیل تحقیق منصفانه و کامل کمیته‌اش درباره‌ی بزه‌کاری می‌ستودند. او در سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۶ نام‌زد ریاست‌جمهوری آمریکا شد، اما شکست خورد. کیفاور دو بار برای عضویت در سنا رأی آورد و در ۱۹۶۳، در اثر حمله‌ی قلبی در صحن سنا، درگذشت.

1. J. Edgar Hoover
2. Saratoga
3. Phil Kastel
4. Jake
5. Beverly Club
6. Carlos Marcello
7. Tampa
8. Bolita
9. Knoxville
10. Yale
11. New Haven
12. Sam McReynolds
13. Willie Moretti

▪ هدف اپلیکین



تاریخ‌نگاران هنوز درباره‌ی هدف واقعی گردهم‌آیی اپلیکین در ۱۹۵۷ اختلاف نظر دارند. بعضی‌ها می‌گویند این جلسه را برای تقسیم کارهای آلبرت آناستازیای تازه کشته‌شده یا معرفی کارلو گامبینو به عنوان جانشین آناستازیا برگزار کرده بودند. بعضی معتقدند که هدف این مراسمْ تاج‌گذاری ویتو جینویسه در مقام رئیس بزرگ مافیا یا ایجاد شبکه‌ی توزیع مواد مخدر بود.

کارلو گامبینو، که در این عکس هنگام دست‌گیر شدن به جرم سرقت مسلحانه‌ی اتومبیل دیده می‌شود، در گردهم‌آیی سران مافیایی در اپلیکین حاضر بود.

▪ بدترین سال دسته‌های خلاف‌کار

در ۱۹۵۷، عصر طلایی مافیای آمریکا ناگهان به پایان رسید. در عمل از پایان دوره‌ی منع الکل، مافیا به حال خود رها شده بود، چون جِی ادگار هووِر و اف‌بی‌آی وجودش را انکار می‌کردند. با این حال، شبکه‌ی بزه‌کاری و متحدانش در ۱۹۵۷ به شکلی بی‌سابقه رسوا شدند و هووِر ناچار شد وجود آن را بپذیرد و به نبرد با آن ملحق شود.

▪ ساکس لانزا

اوایل فوریه‌ی ۱۹۵۷، بزه‌کاری صنفی به نام جوزف لانزا (ساکس)[1] را در ایستچسترِ[2] نیویورک به دلیل نقض شروط عفو مشروطش بازداشت کردند. به نظر می‌رسید هیچ تردیدی وجود ندارد که لانزا، با معاشرت با گنگسترهای شناخته‌شده‌ی حوزه‌های حمل زباله، توزیع روزنامه و بزه‌کاری در باراندازها، محدودیت‌های عفو مشروط را زیر پا گذاشته است. با این حال، وقتی لانزا را فوراً به زندان نفرستادند، پرسش‌های بسیاری برای قانون‌گذاران ایالت نیویورک به وجود آمد. تحقیقات نشان داد که لانزا روابط نزدیکی با رهبران سیاسی شهر دارد. این مورد فقط اولین رسوایی مربوط به مافیا بود که در ۱۹۵۷ مردم آمریکا از آن‌ها خبردار شدند.

▪ کامیون‌داران

کمیته‌ای به رهبری سناتور جان مک‌کللَن[3] از آرکانزاس، با کمک رابرت کِنِدی[4]، مشاور حقوقی، درباره‌ی خلاف‌کاری‌هایی درون رهبری اتحادیه‌ی صنفی کامیون‌داران تحقیق می‌کرد. کمیته متوجه شد که دِیو بِک[5]، رئیس اتحادیه، از مقامش سوءاستفاده کرده است. در تابستان ۱۹۵۷، بِک را به سرقت کلان، فرار از مالیات و جعل اسناد اتحادیه متهم کردند، اما معلوم شد که تخلف‌های بِک فقط قله‌ی کوه یخی هستند. کمیته‌ی مک‌کللن ثابت کرد که جیمز هافا[6]، نایب‌رئیس دیترویتی اتحادیه‌ی کامیون‌داران، روابطی گسترده با سرکرده‌های جرایم سازمان‌یافته در سراسر کشور دارد و با خلاف‌کاران نیویورکی



جوزف لانزا (ساکس) را، به اتهام باج‌گیری در بازار ماهی فولتن در نیویورک، محکوم کردند. این مورد یکی از جرایم متعددی بود که در استماع‌های سنا فاش شد.

The FBI didn't know anything, really, about these people
Who were the major gangsters in the United States.
That was rather a shock to me.

در واقع، اف‌بی‌آی درباره‌ی این افراد، که گنگسترهای اصلی ایالات متحده بودند، هیچ نمی‌دانست. این تقریباً شوکی برای من بود.

رابرت کندی، پس از درخواست اطلاعاتی درباره‌ی گنگسترهای گردهم‌آیی اپلیکین از اف‌بی‌آی

1. Joseph "Socks" Lanza
2. Eastchester
3. John McClellan
4. Robert Kennedy
5. Dave Beck
6. James (Riddle) Hoffa
7. Lucchese
8. Frank Scalise
9. Joseph Silesi
10. Joseph Barbara
11. Apalachin
12. Carlo Gambino
13. John LaRocca
14. Michael Genovese
15. Nicholas Civella
16. John Scalish
17. Pat McNamara
18. Barry Goldwater.

در ایجاد شرکت‌های محلی ساختگی هم‌کاری کرده است تا به برترین منصب اتحادیه برسد. در ژوئیه، هافا را به اتهام تلاش برای خرید اسناد محرمانه‌ی کمیته‌ی مک‌کللن محاکمه کردند. هیأت منصفه هافا را تبرئه کرد، اما او دیگر بدنام شده بود. مک‌کللن و کِندی روابط او را با اعضای خانواده‌ی بزه‌کار لوکِزی[7] به صورت عمومی فاش کرده بودند. با وجود تلاش‌های آن‌ها، هافا در اکتبر برای جانشینی یک رأی آورد.

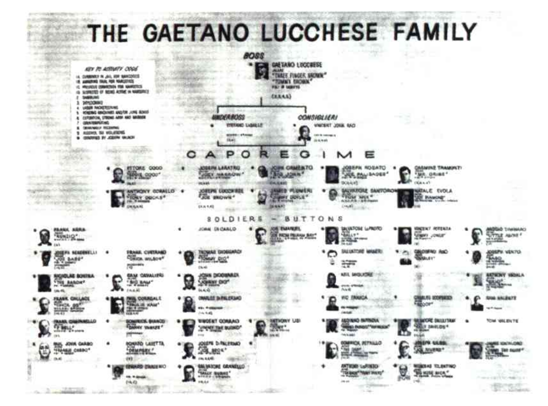
■ کشتنِ سردسته‌ها

در ۲ مه ۱۹۵۷، خطر کشته شدن با گلوله‌ای مرگ‌بار از بیخ گوش فرانک کاستلو، رئیس خانواده‌ی بزه‌کار قدرت‌مند نیویورک، گذشت. این اقدام به قتل خبر مهمی بود، چون مقام‌ها معتقد بودند که ویتو جینُوسیه، زیردست کاستلو، به این نتیجه رسیده است که خودش باید رئیس باشد. حمله‌ای دیگر، که می‌گفتند آن را هم جینویسه ترتیب داده است، وقتی اتفاق افتاد که فرانک اسکالیس[8]، معاون آلبرت آناستازیا، رقیب اصلی جینُویسه، در بازاری در برانکس مشغول میوه خریدن بود و دو مرد او را با شلیک گلوله کشتند. در اکتبر، آلبرت آناستازیا را در یک سلمانی در منهتن کشتند. مقام‌ها از رقابت او با جینُویسه و تلاش‌هایش برای راه‌اندازی کازینویی در هاوانای کوبا خبر داشتند.

آن‌ها شنیده بودند که آناستازیا با سانتو ترافیکانته، سرکرده‌ی خلاف‌کاران تامپا و هاوانا، و معاونش جوزف سیلِسی[9] مشاجره کرده است.

■ گردهم‌آیی اپلیکین

پلیس ایالت نیویورک در ۱۴ نوامبر ۱۹۵۷ به مهمانی‌ای در اقامتگاه جوزف باربارا[10]، قاچاق‌چی سابق الکل، در



خانواده‌ی مافیایی لوکزی

اپلیکین[11] ریخت. ده‌ها مافیایی از سراسر کشور از این خانه بیرون ریختند. پلیس آن‌ها را جمع‌آوری کرد، تعیین هویت کرد و با چهره‌های برجسته‌ی دنیای خلاف‌کاری، مثل ویتو جینُویسه، کارلو گامبینو[12] و جوزف پرُفاچی از نیویورک، جان لارُکا[13] و مایکل جینویسه[14] از پیتسبرگ، سانتو ترافیکانته‌ی پسر و جوزف سیلسی از هاوانا، نیکلاس چیوِل[15] از کانزاس سیتی و جان اسکالیش[16] از کلیولند، روبه‌رو شد. تقریباً همه‌ی آن‌ها گفتند که برای عیادت از باربارا، که بیمار بود، به آن‌جا سفر کرده‌اند. هرچند پلیس می‌دانست که این حرف دروغ است، دلیلی نداشت تا آن‌ها را در بازداشت نگه دارد و همه را آزاد کرد. این گردهم‌آیی زیرزمینی به داستانی هیجان‌انگیز برای رسانه‌ها بدل شد و آب‌روریزی بزرگی هم برای هوور بود، چون نشان داد که شبکه‌ی سراسری مافیایی‌ها واقعاً وجود دارد.

از چپ، پت مک‌نامارا[17]، بَری گُلدواتر[18]، جان مک‌کللن و رابرت کنديِ مشاور، اعضای کمیته‌ی بزه‌کاری‌های حرفه‌ای، به شهادت گوش می‌دهند.



۱۹۷۱ در پایان رژه‌ی روز هم‌بستگی ایتالیا و آمریکا، جو کلمبو[3] را در نیویورک با شلیک گلوله می‌کشند.

۱۹۸۴ اف‌بی‌آی اتهام‌هایی علیه یازده عضو خانواده‌ی بزه‌کار کلمبو اعلام می‌کند.

۱۹۸۵ پال کاستلانو را به دستور جان گاتی[4]، که پس از او بر مافیا سیطره می‌یابد، می‌کشند.

۱۹۹۷ گروه راهبردهای جهانی[5]، شرکت معاملات مالی در سان‌فرانسیسکو، به خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو وام می‌دهد تا سر پا بماند. اف‌بی‌آی در ۱۹۹۸ این شرکت را تعطیل می‌کند.

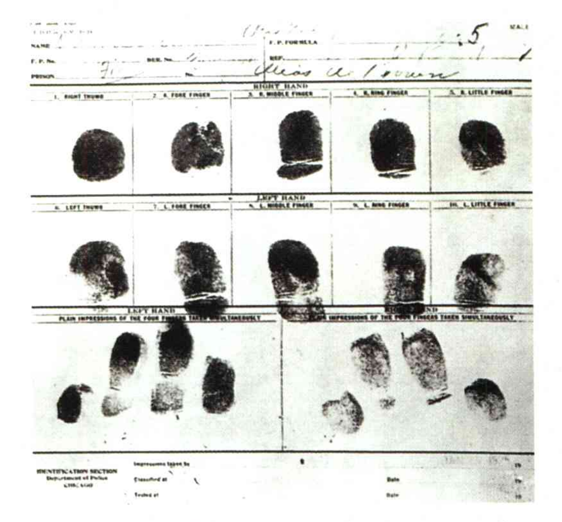
۱۹۹۹ جان گاتیِ پسر اتهام خلاف‌کاری و باج‌گیری را می‌پذیرد و به شش سال زندان محکومش می‌کنند.

■ اف‌بی‌آی به جنگ می‌پیوندد

رسوایی اپلیکین در ۱۹۵۷ مدیر اف‌بی‌آی، جِی ادگار هوور، را واداشت که وجود شبکه‌ی کشوری بزه‌کاری را بپذیرد و منابعی به مبارزه با آن اختصاص دهد. هوور که خودش بیش‌تر به جنگیدن با شیوع کمونیسم علاقه داشت مدت‌ها این موضوع را که جرم در سطحی فراتر از مقیاس محلی یا منطقه‌ای سازمان یافته باشد رد کرده بود، اما ناگهان خودش را در موقعیتِ ناخوش‌آیند دنباله‌روی دیگران بودن یافت. نیروهای پلیس ایالت‌ها و شهرهای بزرگ، اداره‌ی فدرال مواد مخدر، اداره‌ی بازرسی‌های پستی آمریکا و پلیس مخفی آمریکا پیش از آن روابط میان‌ایالتی بزه‌کاران مافیایی را پذیرفته بودند. مخصوصاً هری انسلینجر[1]، رئیس اداره‌ی مواد مخدر و دیوان‌سالار رقیب هوور، درباره‌ی این موضوع بسیار صحبت می‌کرد. پس از کنفرانس زیرزمینی اپلیکین، تحقیقات سنای آمریکا نشان داد که اف‌بی‌آی فقط درباره‌ی چند نفر از حاضران کنفرانس پرونده دارد و بیش‌تر این پرونده‌ها هم چیزی بیش از بریده‌های روزنامه نیستند. اما سازمان انسلینجر اطلاعاتی گسترده درباره‌ی همه‌ی حاضران داشت.

■ برنامه‌ی خلاف‌کار بزرگ

ظرف دو هفته پس از کنفرانس اپلیکین، هوور برنامه‌ی خلاف‌کاران بزرگ را آغاز کرد. در این برنامه، به دفاتر میدانی اف‌بی‌آی در سراسر کشور دستور داده بودند قدرت‌مندترین بزه‌کاران منطقه‌ی خود را فهرست کنند و نیروی انسانی و دیگر منابع لازم را برای کسب اطلاعاتی درباره‌ی این بزه‌کاران تخصیص دهند. بیش‌تر دفاتر میدانی به این فرمان جدید جنگ مشتاقانه پاسخ دادند. اف‌بی‌آی شیکاگو، از پیش، اطلاعات چشم‌گیری درباره‌ی آل کاپن و دیگر رهبران جرایم سازمان‌یافته در «شهر بادخیز» داشت. برنامه‌ی خلاف‌کار بزرگ جان تازه‌ای به این دفتر داد. اما بعضی دفاتر اف‌بی‌آی هم‌چنان وجود مافیا را انکار می‌کردند. دفتر میدانی نیو اُرلینز، اولین خانه‌ی مافیا در ایالات متحده، اصرار می‌کرد که بزه‌کار شناخته‌شده‌ای وجود ندارد تا او را در فهرست خلاف‌کاران بزرگ قرار دهند.


RIGHT HAND

1. RIGHT THUMB	2. R. FORE FINGER	3. R. MIDDLE FINGER	4. R. RING FINGER	5. R. LITTLE FINGER

LEFT HAND

6. LEFT THUMB	7. L. FORE FINGER	8. L. MIDDLE FINGER	9. L. RING FINGER	10. L. LITTLE FINGER

LEFT HAND — PLAIN IMPRESSIONS OF THE FOUR FINGERS TAKEN SIMULTANEOUSLY

IDENTIFICATION SECTION

مدارک پلیس فیلادلفیا اثر انگشت ال کاپن را، که هنگام دست‌گیری او و محافظ شخصیش به اتهام حمل پنهانی سلاح گرفته شده بود، نشان می‌دهند.

رئیس‌جمهور جان کِندی، در تقدیر رسمی از سابقه‌ی کاری عالی اچ جِی انسلینجر، رئیس سابق اداره‌ی مواد مخدر، لوح یادبودی به او می‌دهد.

■ جی ادگار هووِر



جی ادگار هووِر در جریان بررسی‌های کمیته‌ی فرعی امنیت داخلی سنا در ۱۹۵۳ شهادت می‌دهد. به دلیل دوره‌ی کار طولانی و مناقشه‌انگیز او در مقام ریاست اف‌بی‌آی، دوره‌ی خدمت کنونی در این منصب را به ده سال محدود کرده‌اند.

جی ادگار هووِر همکاریش با اف‌بی‌آی را در ۱۹۱۹ آغاز کرد؛ زمانی که این نهاد وابسته به وزارت دادگستری را اداره‌ی تحقیقات می‌نامیدند. هووِر ۲۴ ساله را به رهبری واحد مبارزه با افراط‌گرایی در این اداره منصوب کرده بودند. او همچنین دستیار ویژه‌ی دادستان عمومی هم بود. در دوره‌ای که ویلیام فلین رئیس این اداره بود، هووِر، به دلیل دو منصبش در وزارت دادگستری، به طور مستقیم در برابر الکسندر پالمر[6]، دادستان عمومی، مسؤول بود. هووِر جوان نقش فعالانه‌ای در اخراج کمونیست‌های خارجی بازداشت‌شده در حمله‌های پالمر بازی کرد. هم‌زمان، او انقلابی هم در نظام مدارک اداره راه انداخت و ردیابی آسان بزه‌کاران مظنون و افراد و گروه‌های ضد آمریکایی را ممکن کرد. در ۱۹۲۱، دولت جدیدِ وارن هاردینگ در وزارت دادگستری خانه‌تکانی کرد و همه‌ی افراد پالمر جز هووِر را، که معاون رئیس اداره شد، از این وزارت‌خانه منتقل کرد. پس از آن، در ۱۹۲۴ هووِر به ریاست اداره ارتقا یافت. او در دولت هشت رئیس‌جمهور، یعنی حدود ۴۸ سال، و تا زمان مرگش در ۱۹۷۲ به کار در این مقام ادامه داد.

■ تک‌نگاشت مافیا[2]

در ۱۹۵۷، هووِر همچنین به سازمانش دستور داد همه‌ی اطلاعات در دسترس درباره‌ی مافیا را در سندی واحد جمع کند. تک‌نگاشت مافیای دو جلدیِ محصول این تلاشْ سیر تحول این شبکه‌ی بزه‌کار را، از آغاز کار افسانه‌ایش در سیسیل و مهاجرت به آن سوی اقیانوس اطلس تا خانواده‌های بزه‌کار شناخته‌شده‌ای که در دهه‌ی ۱۹۵۰ وجود داشتند، بررسی می‌کرد.

در میان نتیجه‌گیری‌های این سند، عبارتی صریح درباره‌ی وجود شبکه‌ی بزه‌کار مافیا به چشم می‌خورد: «مدارک در دسترس نشان می‌دهند که مافیا، بی هیچ تردیدی، امروز در ایالات متحده و همچنین در سیسیل و ایتالیا، در قالب گونه‌ای تبه‌کار، اهریمنی و ستمگر از بزه‌کاری سازمان‌یافته وجود دارد.»

■ عقب‌نشینی

مدیر اف‌بی‌آی از واکنش‌های شتاب‌زده‌اش به کنفرانس اپلیکین چندان راضی نبود. او در ۱۹۵۸ برنامه‌ی خلاف‌کاران بزرگ را، به صورت موقت، متوقف کرد. او همچنین مانع انتشار سند تک‌نگاشت مافیا، که با بسیاری از اظهار نظرهای پیشینش درباره‌ی جرم سازمان‌یافته کاملاً مغایر بود، شد.

■ سلاح‌های اف‌بی‌آی

با تعهد هووِر به مبارزه با جرم سازمان‌یافته در آمریکا، خلاف‌کاران آمریکایی ناگهان باید با مجموعه‌ی عظیمی از ابزارها و فنون اف‌بی‌آی روبه‌رو می‌شدند. این ابزارها و فنون شامل شنود مکالمه‌ها، نظارت الکترونیک، استفاده از خبرچین‌ها و نفوذ در گروه‌های هدف می‌شدند که همگی در جریان چند دهه جنگ اف‌بی‌آی با کمونیسم توسعه یافته بودند. ابزارهای جدید فهم به‌تری از جرم سازمان‌یافته را برای مجریان قانون ممکن کردند و به آن‌ها اجازه دادند گفته‌ها و کنش‌های خلاف‌کاران را، در نقش مدرکی علیه خود آن‌ها، به کار ببرند.

1. Harry Anslinger
2. Mafia Monograph
3. Joe Colombo
4. John (J.) Gotti
5. Global Strategies Group
6. Alexander Palmer.



جی ادگار هووِر

سانتو ترافیکانتـه‌ی پسـر، سـرکرده‌ی خلاف‌کاران، هنـگام ورود بـه دادگاهـی بـرای شـهادت دادن در مقابـل هیـأت منصفـه، دسـتش را بـه نشـانه‌ی بی‌گناهی بـالا می‌بـرد. او بـر بزه‌کاری‌هـای فلوریـدا و کوبـا سـیطره داشـت.



جرج رفت بازی‌گر (سمت راست) با گنسگسترهای بسیاری آشنایی داشت. او حتی بـه نمایندگی دوستش، باگزی سیگل، کـه بـه شرط‌بندی متهم بـود، شهادت هم داد.

■ **اسباب‌کشی به کوبا**

مافیـای آمریکایـی در دهه‌هـای ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ سـرمایه‌گذاری چشم‌گیری در کسـب‌وکار قمار کوبا کرد. بزه‌کاران، با اسـتفاده از مِیِر لنسـکی و سـانتو ترافیکانتـه‌ی پسـر در نقـش واسـطه، میلیون‌هـا دلار را بـه پروژه‌هـای کازینوسـازی، میدان‌هـای سـوارکاری و باشـگاه‌های شـبانه‌ی هاوانـا، پای‌تخـت کوبـا، و اطرافـش منتقـل کردنـد. دولـت بسـیار فاسـد فولخنسـیو باتیسـتا[1] در کوبـا هـم از سـرمایه‌گذاری‌های بـزه‌کاران و پرداخت‌هـای زیرمیـزی هم‌راهشـان اسـتقبال می‌کـرد.

■ **نفوذ مافیا**

سـیطره‌ی باتیسـتا بـر جزیـره‌ی کوبـا در ۱۹۳۳، زمانـی کـه کودتایـی موفق را رهبـری کـرد، کامـل شـد. باتیسـتا تـا ۱۹۴۰، یعنـی وقتـی کـه در انتخابـات ریاسـت‌جمهوری پیـروز شـد، زنجیـره‌ای از حاکمـان دست‌نشـانده را هدایـت می‌کـرد. هـم گنگسـترهای آمریکایـی و هـم ضـد کمونیسـت‌های آمریکایـی بی‌درنـگ بـه باتیسـتا روی خـوش نشـان دادنـد. در ۱۹۴۵، باتیسـتا در انتخابـات شکسـت خـورد و رئیس‌جمهـور سـابق، رامُـن گرائـو[2]، مدتـی کوتـاه بـه قـدرت برگشـت.

مافیـای آمریکایـی در دوره‌ی گرائـو هـم بانفـوذ مانـد. سـر و کلـه‌ی چارلـی لوچیانـو، رئیـس مافیـای نیویـورک، کـه او را در فوریـه‌ی ۱۹۴۶ از آمریـکا بـه ایتالیـا برگردانـده بودنـد، در اکتبـر در هاوانـا پیـدا شـد. در پایـان دسـامبر، روشـن شـده بـود کـه لوچیانـو می‌خواهـد از مقـرش در کوبـا، کـه فقـط ۹۰ مایـل (۱۴۵ کیلومتـر) بـا فلوریـدا فاصلـه داشـت، هم‌چنـان در فعالیت‌هـای مافیـا دسـت داشـته باشـد. آمریـکا بـه کوبـا فشـار آورد کـه لوچیانـو را بـه آن سـوی اقیانـوس اطلـس برگردانـد. کوبـا فقـط زمانـی ایـن درخواسـت را پذیرفـت کـه آمریـکا صـادرات دارو را بـه ایـن کشـور متوقـف کـرد. در مـارس ۱۹۴۷، لوچیانـو را سـوار کشـتی بخـاری کردنـد کـه بـه اروپـا می‌رفـت.

باتیسـتا در ۱۹۴۸، بـا کسـب کرسـی در سـنای کوبـا، بـه صحنـه‌ی سیاسـت ایـن جزیـره برگشـت. وقتـی روشـن شـد کـه نام‌زدیـش در انتخابـات ریاسـت‌جمهوری ۱۹۵۲ محکـوم بـه شکسـت اسـت، باتیسـتا کودتایـی دیگـر ترتیـب داد. او، بـا تعلیـق آزادی‌هـای افـراد و مطبوعـات و مخالفـت شـدید بـا جنبـش کارگـری، نقـش دیکتاتـور را بـازی می‌کـرد.

■ **کازینوها**

در ۱۹۵۲ باتیسـتا، پـس از پـس گرفتـن قـدرت دولتـی، مشـوق‌هایی مالیاتـی بـرای ساخت‌وسـاز کازینـو در نظـر گرفـت و قانونـی تصویـب کـرد کـه شـرایط کار کازینوهـا را آسـان می‌کـرد. او می‌خواسـت هاوانـا را قطـب گردش‌گـری کنـد و کوبـا را از وابسـتگی اقتصـادی بـه صـادرات شـکر نجـات دهـد. مِیِـر لنسـکی بی‌درنـگ کار ساخت‌وسـاز هتـل ۲۱ طبقـه و کازینـوی ریوییـرا[3] را در هاوانـا آغـاز کـرد. ایـن مجموعـه را در ۱۹۵۶ افتتـاح کردنـد.

سـال بعـد، سـانتو ترافیکانتـه‌ی پسـر ـ کـه پیش‌تـر در مالکیـت باشـگاه شـبانه‌ی سـان سوسـی[4] بـا مافیایی‌هـای پیتسـبرگ شـریک شـده بـود ـ هتـل کاپـری[5] را بـرای خـودش راه انداخـت. جـرج رفـتِ[6] بازی‌گـر، دوسـت قدیمـی بنجامیـن سـیگلِ خلاف‌کار، هـم سـهمی در کاپـری داشـت. ترافیکانتـه مالـک هتـل کُمُـدُرو[7] هـم بـود و بـر دُویـل[8] هـم سـیطره داشـت. لنسـکی و ترافیکانتـه بـه جـو سیلِسـی کمـک کردنـد

1. Fulgencio Batista
2. Ramon Grau
3. Riviera
4. Sans Souci
5. Hotel Capri
6. George Raft
7. Comodoro
8. Deauville
9. Havana Hilton
10. Fidel Castro
11. Giuseppe DiGiorgio
12. Tropicana



شخصیتی مهم در هاواناهیلتن[9] شود. از سرمایه‌گذاری در هتل‌ها و کازینوها غیورانه محافظت می‌کردند. مدت کوتاهی پس از آن که آلبرت آناستازیا، سرکرده‌ی نیویورکی، سعی کرد سیطره‌ی لنسکی‌ـترافیکانته را دور بزند و کازینوی خودش را باز کند، او را در یک سلمانی در نیویورک با شلیک گلوله کشتند. هاوانا به میدان بازی نیم‌کره‌ی غربی، که از مشتریان سطح بالا پذیرایی می‌کرد، بدل شد. اما زرق و برق زندگی شبانه‌ی هاوانا فقر بسیاری از شهروندان کوبا را پنهان می‌کرد.

▪ انقلاب

انقلابی‌های کوبا، از جمله فیدل کاسترو[10]، را در ۱۹۵۳، پس از حمله‌هایی به پادگان‌های ارتش در سانتیاگوی کوبا، به زندان انداختند. دو سال بعد، باتیستا کاسترو را آزاد کرد و او به مکزیک گریخت تا نیروهایش را دوباره سازمان‌دهی کند. حکومت مستبدانه‌ی باتیستا به مخالفت‌ها دامن زد. کودتایی ناکام باعث شد که، درست هنگامی که کاسترو نیروی انقلابی جدیدی را به سوی بخش جنوبی جزیره هدایت می‌کرد، باتیستا بسیاری از بهترین فرماندهان نظامیش را به زندان بیندازد.

مافیای آمریکایی، نامطمئن از آینده، سعی کرد ضرر احتمالیش را به حداقل برساند و به هر دو طرف منازعه پول و سلاح داد. در پایان ۱۹۵۸، ارتش فرسوده‌ی باتیستا در آستانه‌ی فروپاشی بود. دیکتاتور در اولین روز سال ۱۹۵۹ به طور رسمی از مقامش استعفا داد و به تبعید در جمهوری دُمینیک رفت.

▪ گنگسترهای بازمانده

مِیر لنسکی هم از کوبا گریخت و برادرش جِیک و ترافیکانته را آن‌جا گذاشت تا مراقب کازینوها باشند. وقتی نیروهای کاسترو، یک هفته بعد، پایتخت را تصرف کردند، همه‌ی کازینوها، هتل‌ها و باشگاه‌های شبانه تعطیل شده بودند. با این حال، کاسترو اقدامی فوری علیه خلاف‌کاران در هاوانا انجام نداد. در مه، پلیس کوبا جِیک لنسکی، مدیر ریوییِرا، جوزپه دی‌جرجیو[11]، رئیس کازینو ترُپیکانا[12] و چند نفر دیگر را بازداشت کرد و همه‌ی آن‌ها را به دست داشتن در یک توطئه‌ی بزرگ قاچاق مواد مخدر متهم کرد. در ژوئن، ترافیکانته را هم به ظن دست داشتن در مواد مخدر دستگیر کردند. دست آخر، همه‌ی خلاف‌کاران زندانی‌شده را مجبور به ترک جزیره کردند.

▪ سرمایه‌ی از دست‌رفته

در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰، دولت کاسترو کازینوها و اقامتگاه‌های مجلل را مصادره کرد. سرمایه‌ی مافیا از دست رفت. تصور می‌شود که دنیای زیرزمینی آمریکا، فقط در پروژه‌ی ریوییِرا، هشت میلیون دلار آمریکا از دست داده باشد.

هتل ریوییرا را مِیر لنسکی در هاوانای کوبا ساخته بود تا هاوانا را به قطب قمار بدل کند. کاسترو وقتی به قدرت رسید همه‌ی این دارایی‌ها را مصادره کرد.

مافیا در فیلم‌ها

سه‌گانه‌ی پدرخوانده

این سه‌گانه‌ی سینمایی، درباره‌ی خانواده‌ی خیالی کُرلئُنه، به تجسم سینمایی مافیا بدل شده است. سه فیلم، که چند دهه سرگذشت خانواده‌ای هم‌بسته و مجرم را نمایش می‌دهند، بنیان تصور مردم از مافیا هستند.

▪ از داستان تا فیلم

پدرخوانده[1]، داستان شمایلی ماریو پوزو[2] (۱۹۶۹) درباره‌ی مافیای ایتالیایی در نیویورک در اوایل قرن بیستم، وارد فهرست پرفروش‌های نیویورک تایمز شد و ماه‌ها در این فهرست ماند. طولی نکشید که کتاب را به فیلمی به کارگردانی فرنسیس فُرد کاپلا[3] تبدیل کردند؛ کارگردانی که برای ساختن پدرخوانده‌ی یک و دو برنده‌ی جایزه‌ی اسکار شد و برای پدرخوانده‌ی سه نام‌زد این جایزه.

▪ پدرخوانده (۱۹۷۲)

پدرخوانده، نخستین بخش سه‌گانه، درباره‌ی خانواده‌ای ایتالیایی به رهبری دُن ویتو کُرلئُنه‌ی[4] مهاجر (مارلُن براندو[5]) است. داستان پریشانی‌ها و تراژدی‌های درونی خانواده و روابطش را با خلاف‌کاران در آمریکای جوان روایت می‌کند. در بخش اول داستان، پای مایکل کرلئُنه‌ی[6] جوان و تا آن وقت بی‌گناه (آل پاچینو[7])، وقتی گنگسترهای رقیب، که می‌خواهند بر خلاف خط مشی کُرلئُنه فروش مواد مخدر را در نیویورک آغاز کنند، پدرش را سخت زخمی می‌کنند، به کسب‌وکار خونین خانواده باز می‌شود.

▪ پدرخوانده ۲ (۱۹۷۴)

این فیلم هم دنباله‌ی فیلم اول است و هم پیش‌درآمدش. دو خط داستانی به موازات هم روایت می‌شوند و زندگی مایکل کُرلئُنه (آل پاچینو) را، که حالا سرکرده‌ی جاافتاده‌ی خانواده‌ی بزه‌کار کرلئُنه است، دنبال می‌کنند. در حالی که



جک وُلتز[18] (جان مارلی[19])، غول فیلم‌سازی، بیدار می‌شود و، به تلافی تن ندادنش به خواسته‌های مافیا، سر بریده‌ی اسب محبوبش را در تختش می‌بیند.



صحنه‌ی معروف عروسی در پدرخوانده پیوندهای محکم خانواده‌های مافیایی را نشان می‌دهد. مارلُن براندو، با رز قرمز، کنار مادر عروس ایستاده است.

مایکل با سوءقصدی به جانش مقابله می‌کند و می‌کوشد به کسب‌وکار خانواده مشروعیت دهد، فیلم داستان نخستین سال‌های زندگی پدرش ویتو کُرلئُنه را ـ که این‌جا رابرت دنیرو[8] نقشش را بازی می‌کند ـ هنگام فرارش از ایتالیا پس از کشته شدن والدینش به دست سرکرده‌ی بزه‌کاران محلی، می‌گوید.

■ پدرخوانده ۳ (۱۹۹۰)

در آخرین فصل سه‌گانه، خانواده‌ی کرلئُنه در اوج قدرت است. سال ۱۹۷۹ است و شرکت خانواده، به رهبری مایکل کرلئُنه (آل پاچینو) و دخترش مری[9] (سوفیا کاپُلا[10] دختر کارگردان)، با کلیسای کاتولیک وارد مذاکره می‌شود تا سهام عمده‌ی شرکت خوشه‌ای املاک و مستغلات کلیسا، ایموبیلیاره[11]، را بخرد. از بخت بد مایکل، خانواده‌های دیگر هم در پی این معامله هستند. مایکل، که باز هم نگران خانواده‌اش است، سراغ برادرزاده‌اش وینسنت مانچینی[12] (اندی گارسیا) می‌رود تا در مدیریت اوضاع به او کمک کند و هم‌زمان با عشق ممنوع وینسنت به دخترش مری هم در می‌افتد.

■ شگفتی‌های اسکار

مارلُن براندو و رابرت دنیرو، به ترتیب، نقش دُن ویتو کُرلئُنه را در پدرخوانده و پدرخوانده ۲ بازی کردند و هر دو برای بازی همین نقش برنده‌ی اسکار شدند؛ اتفاقی که در تاریخ اسکار نظیر ندارد. موسیقی متن ساخته‌ی نینو رُتا[13] برای پدرخوانده را در آغاز برای جایزه‌ی اسکار ۱۹۷۳ نامزد کردند، اما بعد، وقتی متوجه شدند که رُتا پیش‌تر از همین موسیقی در کمدی فُرچونِلا[14]، به کارگردانی ادواردو دفیلیپو[15] در ۱۹۵۸، استفاده کرده است، نامش را از فهرست نامزدهای اسکار برداشتند. گرچه در فیلم قدیمی‌تر موسیقی را به سبکی سرزنده، منقطع و کمدی اجرا کرده بودند، ملودی موسیقی‌ها یکسان بود.

با وجود این، نینو رُتا و کارمینه کاپُلا[16]، برای کارشان در پدرخوانده ۲، اسکار بهترین موسیقی غیر اقتباسی فیلم ۱۹۷۴ را بردند، در حالی که فیلم از همان موسیقی متنی استفاده کرده بود که در ۱۹۷۲ آن را فاقد شرایط نامزدی تشخیص داده بودند.

مارلُن براندو (چپ) و رابرت دنیرو در صحنه‌ای از فیلم امتیاز[17] (۲۰۰۱). هر دو بازیگر، که به دلیل بازی‌های عالی مشهور هستند، نقش دُن ویتو کرلئُنه را در سه‌گانه‌ی پدرخوانده بازی کرده‌اند.

1. The Godfather
2. Mario Puzo
3. Francis Ford Coppola
4. Don Vito Corleone
5. Marlon Brando
6. Michael Corleone
7. Al Pacino
8. Robert De Niro
9. Mary
10. Sofia Coppola
11. The Immobiliare
12. Vincent Mancini
13. Nino Rota
14. Fortunella
15. Eduardo De Filippo
16. Carmine Coppola
17. The Score
18. Jack Woltz
19. John Merley
20. Vincent Mangano

■ خیانت به بزه‌کاران

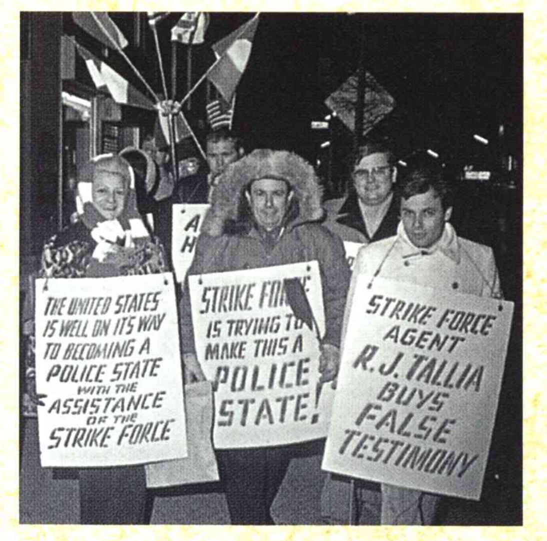
جوزف والاچی[12]، که در هارلم شرقی بزرگ شده بود، در حوزه‌ی نفوذ چیرو ترانُوا بود. والاچی، بعد از آن که در ۱۹۲۸ از زندان آزاد شد، با خلاف‌کارهایی مثل تام گاگلیانو، رهبر گروهی از اعضای خانواده‌ی بزه‌کار گاتانو رِینا در برانکس، که سخت با ترانُوا و جوزپه ماسِریا، رئیس بزرگ مافیا، دشمن بود روابطی برقرار کرد.
در پایان جنگ کاستلاماره‌ای‌ها در ۱۹۳۱، والاچی به خانواده‌ی بزه‌کاری که چارلی لوچیانو و نوچه‌اش ویتو جینُویسه اداره‌اش می‌کردند پیوست. جینُویسه در ۱۹۵۷ مهار سازمان قدیمی لوچیانو را به دست گرفت. در ۱۹۶۰، جینُویسه را به ۱۵ سال زندان محکوم کردند. والاچی هم در فوریه‌ی ۱۹۶۲ به جرم قاچاق مواد مخدر به ۲۰ سال زندان محکوم شد و در زندان فدرال آتلانتا به رئیسش پیوست. مأموران مبارزه با مواد مخدر به والاچی گفتند که جینویسه قصد دارد او را بکشد و والاچی، که مطمئن بود هم‌بندش را مأمور قتلش کرده‌اند، او را آن‌قدر زد تا جان داد. حالا والاچی با اتهام قتل و خطر کشته شدن در زندان روبه‌رو بود. او تصمیم گرفت با مقام‌ها صحبت کند و از آن‌ها تقاضای تخفیف در مجازات و حفاظت کند. او با مأموران مبارزه با مواد مخدر و بعد با اف‌بی‌آی حرف زد و از عبارت «کُسا نُسترا» برای اشاره به مافیا استفاده کرد. این عبارت ـ به معنای «مسأله‌ی ما» ـ در زبان ایتالیایی راهی بود برای این که بدون اسم بردن از مافیا درباره‌اش حرف بزنند، اما در اف‌بی‌آی این عبارت به اسم خاص بدل شد. والاچی در ۱۹۶۳ در برابر کمیته‌ی سناتور جان مک‌کللن شهادت داد و سه دهه تاریخ خونین مافیا را فاش کرد.

خبرچین مافیایی، جوزف والاچی، نخستین کسی بود که آشکارا از عبارت «کُسا نُسترا» برای سخن گفتن از مافیا استفاده کرد. او، پس از سخت شدن شرایطش در زندان و روبه‌رو شدن با اتهام قتل، با مقام‌های رسمی هم‌کاری کرد. سی سال تجربه‌ی او در نقش عضوی از خانواده والاچی را خبرچینی عالی کرده بود.



■ جنگ‌های کمیسیون

اگر زندانی شدن و اخراج چارلی لوچیانوی رئیس از آمریکا را کنار بگذاریم، اعضای کمیسیون مافیا از اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ تا دهه‌ی ۱۹۵۰ تغییری نکردند. پس از آن، تغییرات سریعی، مخصوصاً در پنج خانواده‌ی بزرگ نیویورک، اتفاق افتادند.



جو کلمبو و پسرش در اعتراضات سال ۱۹۷۰ علیه غرض‌ورزی‌های ضدایتالیایی در برابر مقر اف‌بی‌آی شرکت می‌کنند.

وینسنت مانگانو[1] در ۱۹۵۱ ناپدید شد و آلبرت آناستازیا جای او را گرفت. در ۱۹۵۳، تامی لوکِزی[2] جانشین تام گاگلیانو[3]، که رهبری خانواده‌ی قدیمی رِینا[4] را به دست گرفته بود، شد. فرانک کاستلو، که در دوره‌ی تبعید لوچیانو بر فعالیت‌های خانواده‌ی لوچیانو نظارت می‌کرد، در ۱۹۵۷ مجبور شد قدرت را به ویتو جینُویسه واگذار کند. پس از ترور آناستازیا در همان سال، کارلو گامبینو قدرت گرفت.

■ جنگ گالو-پرُفاچی

حوالی سال ۱۹۶۰، جو گالو (جوی دیوانه)[5] و متحدانش کم‌کم از خانواده‌ی بزه‌کاری که جوزف پرُفاچی، یکی از اعضای اولیه‌ی کمیسیون مافیا، رهبرش بود خارج شدند. سازمان‌های کارلو گامبینو و تامی لوکِزی مشوق‌های این سرکشی بودند. مرگ طبیعی پرفاچی در ۱۹۶۲ شوهرخواهرش جوزف مالیُکو[6] را به قدرت رساند.

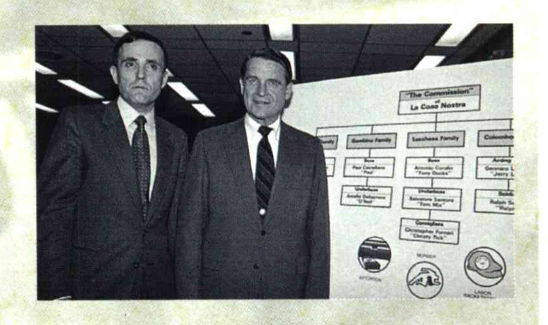
■ اوج‌گیری کُلُمبو

مالیُکو، با کمک جوزف بُنانو (جوی موزی)[7] ـ آخرین عضو اولیه‌ی کمیسیون مافیا ـ دسیسه‌چینی علیه گامبینو و لوکِزی را آغاز کرد. جوزف کلمبو، یکی از دست‌یاران معتمد مالیُکو، به او خیانت کرد و برنامه‌های رئیسش را به کمیسیون لو داد.

1. Vincent Mangano
2. Tommy Lucchese
3. Tom Gagliano
4. Reina
5. "Crazy Joe" Gallo
6. Joseph Magliocco
7. Joe Bananas
8. Stefano Magaddino
9. Buffalo
10. Gaspar DeGregorio
11. Tucson
12. Joseph Valachi
13. Three Finger Brown
14. Rudolph Giuliani
15. William Webster

■ کمیسیون مافیا

جوزف بُنانو دربارەی کمیسیون مافیا گفت که «ما رهبری کمیتەی را جای‌گزین رهبری تک‌نفره کردیم. ما سازوکاری پارلمانی را انتخاب کردیم که در آن گروهی از مهم‌ترین مردان دنیای ما کاری را که پیش‌تر بر عهدەی یک نفر بود انجام دهند. این گروه به کمیسیون معروف شد.»



رودُلف جولیانی[14] (چپ)، دادستان کل ایالات متحده، و ویلیام وِبستر[15]، مدیر اف‌بی‌آی، نمودار سلسله‌مراتب کمیسیون مافیا را توضیح می‌دهند.

تامس لوکزی (براون سه انگشتی[13]) در برابر کمیتەی بزه‌کاری‌های حرفه‌ای سنا سوگند می‌خورد که عضو اتحادیەی بزه‌کاری مافیا نیست.

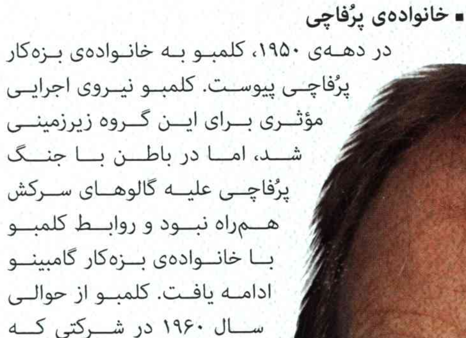
مالیُکو از رهبری کناره گرفت و در ۱۹۶۳ در اثر حملەی قلبی مرد. کمیسیون مافیا رهبری خانوادەی پرُفاچی را به کلمبو سپرد.

■ جنگ موز

بُنانو، که در دسیسه‌چینی مالیُکو هم‌دست بود، از کمیسیون مافیا و دیگر خانواده‌های بزه‌کار فاصله گرفت و محرمانه به خویشاوندش استفانو ماگادینو[8]، رئیس خانوادەی بوفالو[9]، گفت که قصد دارد بازنشسته شود. دشمنان بُنانو فرصت را غنیمت دانستند و گاسپار دی‌گرگُریو[10]، یکی از زیردستانش، را تشویق کردند که قدرت را به عنوان رهبر جدید خانواده در دست بگیرد. در ۲۰ اکتبر ۱۹۶۴، قرار بود بُنانو در برابر هیأت منصفه‌ای حاضر شود، اما خبری از او نشد. بر اساس زندگی‌نامەی خودنوشتەی بُنانو، ماگادینو که سعی می‌کرد به کناره‌گیری متقاعدش کند، او را ربوده بود. ماگادینو دست آخر بُنانو را رها کرد. بُنانو، که حالا از توطئەی زیرزمینی و خشم دادستان‌ها می‌ترسید، در توسانِ[11] آریزُنا مخفی شد. در دورەی غیبت کوتاه بُنانو از نیویورک، خانوادەی بزه‌کارش به جناح‌هایی درگیر جنگ تجزیه شد. روزنامه‌ها جدال ناشی از این ماجرا را «جنگ موز» نامیدند. سالواتُره، پسر بُنانو، در زنجیره‌ای از درگیری‌ها، با جناحی که دی‌گرگُریو رهبرش بود و ماگادینو، کلمبو و بقیەی اعضای کمیسیون مافیا از آن حمایت می‌کردند می‌جنگید. جوزف بُنانو، پس از مدتی غیبت، دوباره در مه ۱۹۶۶ ظاهر شد و او را به شانه خالی کردن از حضور در برابر هیأت منصفه متهم کردند، اما با وثیقه آزاد شد. او پیغام فرستاد که قصد دارد بازنشسته شود، اما تا وقتی که جدال در سازمانش به پایان برسد در نیویورک می‌ماند. حمایت کمیسیون مافیا هم از دی‌گرگُریو کم‌تر شد. تا ۱۹۷۰، مداخله‌های بیرونی در سازمان بُنانو متوقف شدند و بُنانو دورەی شبه‌بازنشستگی را در توسان آغاز کرد. با این حال، مقام‌های رسمی معتقد بودند که توسان پایگاه عملیاتی امپراتوری بزه‌کاریِ هم‌چنان فعال بُنانو شده است.



آرامگاه تامی گاگلیانو



دیک کوت، مجری معروف تلویزیونی که با کلمبو مصاحبه کرد.

■ برکناری رئیس

خیلی زود برای کمیسیون مافیا روشن شد که جو کلمبو خلق‌وخوی ضروری برای یک رئیس موفق مافیایی را ندارد. میل او به شهرت و خصومتش با مجریان قانون در آغاز به از دست دادن حمایت مافیا و در نهایت به از دست دادن جانش انجامید.

■ خانواده‌ی پرُفاچی

در دهه‌ی ۱۹۵۰، کلمبو به خانواده‌ی بزه‌کار پرُفاچی پیوست. کلمبو نیروی اجرایی مؤثری برای این گروه زیرزمینی شد، اما در باطن با جنگ پرُفاچی علیه گالوهای سرکش هم‌راه نبود و روابط کلمبو با خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو ادامه یافت. کلمبو از حوالی سال ۱۹۶۰ در شرکتی که آنتونی کانتالوپو[1]، رفیق گامبینو، در بروکلین اداره‌اش می‌کرد واسطه‌ی فروش املاک شد.

پس از مرگ پرُفاچی در ۱۹۶۲، جوزف مالیُکو، رئیس جدید، کلمبو را مأمور کرد تا ترتیب کشتن گامبینو و تامی لوکِزی، سرکرده‌های رقیب، را بدهد. کلمبو، به جای انجام این قتل‌ها، برنامه‌های رئیسش را به گامبینو لو داد و مالیُکو مجبور شد بازنشسته شود. گامبینو از نفوذش در کمیسیون مافیا استفاده کرد تا کلمبو را، در اوایل ۱۹۶۴، رئیس خانواده‌ی قدیمی پرُفاچی کند. این انتصاب باعث نارضایتی این سازمان و دیگر واحدهای منطقه‌ای مافیا شد.

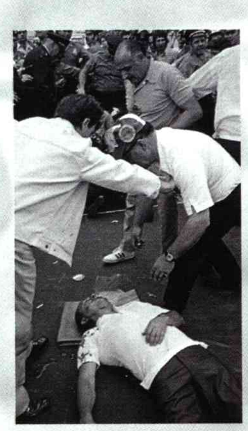
■ شهرت

کلمبو، بر خلاف بیش‌تر سران بزه‌کار ــ و بی‌تردید بر خلاف کارلو گامبینو، استاد دوربین‌گریزش ــ از شهرت لذت می‌برد. او آشکارا و به شیوه‌ای جنجالی به اقدامات اف‌بی‌آی علیه مافیایی‌ها اعتراض می‌کرد و این نهاد را به غرض‌ورزی علیه ایتالیایی‌ها متهم می‌کرد. در بهار ۱۹۷۰ وقتی جوزفِ پسر، پسر کلمبو، را بازداشت کردند، کلمبو ترتیبی داد تا صدها معترض، با نوشته‌هایی در دست، دفاتر اف‌بی‌آی را در تقاطع خیابان‌های شصت و نهم و سوم محاصره کنند. این اعتراض را چند روز تکرار کردند، اما معترضان، به جای این که اف‌بی‌آی را از مبارزه با جرایم سازمان‌یافته منصرف کنند، توجه بیش‌تر این سازمان را به کلمبو و هم‌دستان زیرزمینی او جلب کردند.

کلمبو درباره‌ی ادعای غرض‌ورزی‌های ضد ایتالیایی با رسانه‌ها حرف زد و حتی مصاحبه‌ای با دیک گوت[2]، مجری تلویزیونی، ترتیب داد. او، با کم‌اهمیت جلوه دادن بازداشت‌های مکررش، اختلافات مسترمش با اداره‌ی درآمدهای داخلی و فیلم‌های تازه منتشرشده‌ی دوربین‌های مداربسته که نقشش را به عنوان سرکرده‌ی بزه‌کاران ثابت می‌کردند، می‌گفت که اف‌بی‌آی، در تلاش برای کشیدن تصویری ناخوش‌آیند از همه‌ی ایتالیایی‌ها، افسانه‌ای درباره‌ی مافیان و کُسا نُسترا سر هم کرده است. او اتحادیه‌ی حقوق مدنی آمریکایی‌های ایتالیایی‌تبار[3] را تأسیس کرد؛ گروهی مشهور که برای مبارزه با هر نوع غرض‌ورزی علیه ایتالیایی‌ها شکل گرفته بود. اتحادیه خیلی زود ۴۵ هزار عضو در سراسر کشور پیدا کرد. گذشته از دیگر موفقیت‌های اتحادیه،

■ جو کلمبو

کلمبو در ۱۹۲۳ در بروکلین به دنیا آمد. او در محله‌ی گرِیوْسِند[9] بروکلین، که فاصله‌ی چندانی با جزیره‌ی کانی نداشت، بزرگ شد. در ۱۹۳۸، وقتی جو هنوز نوجوان بود، جسد پدرش آنتونی، یکی از اعضای خانواده‌ی بزه‌کار پرُفاچی، و معشوقه‌اش را که خفه شده بودند در اتومبیلی پیدا کردند. کلمبو در جوانی به گارد ساحلی پیوست. او سه سال پر دردسر را در گارد ساحلی گذراند و بارها بدون اجازه سر کارش حاضر نشد تا این که به یک سال حبس در زندان نظامی محکومش کردند. تشخیص ابتلای او به اختلالی عصبی دوره‌ی زندانش را کوتاه کرد و کلمبو را از گارد ساحلی اخراج کردند. پس از آن، کلمبو چند شغل را تجربه کرد، از جمله فروشندگی برای شرکتی گوشتی که خانواده‌ی کاستلانو که خویشاوند گامبینو بودند اداره‌اش می‌کردند. احتمالاً در همین دوره بود که کلمبو با گامبینو آشنا شد.



جو کلمبو، پس از آن که در مراسم اتحاد آمریکایی‌های ایتالیایی‌تبار به سرش شلیک کردند. سیاه‌پوستی که به او شلیک کرد هم هدف تیرانداز دیگری قرار گرفت که احتمالاً عضو خانواده‌ی بزه‌کار گالو بود.



خانواده‌ی مافیایی کلمبو در سال ۲۰۱۳

تشییع جوزف گالو (جوی دیوانه) که در چهل و سومین سال‌گرد تولدش در منهتن نیویورک به او شلیک کردند.

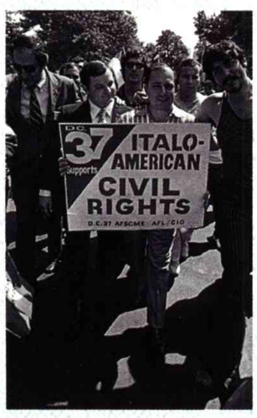
این سازمان توانست کلمه‌ی «مافیا» را از فیلم پدرخوانده (۱۹۷۲) و مجموعه‌ی تلویزیونی اف‌بی‌آی[4] حذف کند.

■ **خفه‌شده**

گامبینو از کلمبو فاصله گرفت. وقتی کلمبو مراسم روز اتحاد ایتالیایی‌ها را در میدان کلمبوس[5] در ۲۸ ژوئن ۱۹۷۱ ترتیب داد، گامبینو به اعضای گروهش دستور داد که در آن شرکت نکنند. کم‌تر از یک ساعت قبل از زمانی که قرار بود مراسم آغاز شود، در مقابل چشم هزاران شاهد، گلوله‌ای به سر کلمبو شلیک کردند.

جرُم جانسن[6]، سیاه‌پوستی که می‌گفتند به کلمبو شلیک کرده است، بلافاصله هدف گلوله‌ی تیراندازی دیگر قرار گرفت و جان داد. پلیس همیشه ظنین بود که جانسن با گروه گالو هم‌دست است.

این تیراندازی کلمبو را تقریباً سراپا فلج کرد. او بقیه‌ی سال‌های عمرش را در اقامتگاه تفریحیش در شمال ایالت نیویورک تحت مراقبت همیشگی گذراند. در ۱۹۷۵، پزشکان متوجه شدند که او فقط می‌تواند دو انگشت دست راستش را تکان دهد. او در ۲۲ مه ۱۹۷۸، در ۵۴ سالگی، در اثر حمله‌ی قلبی مرد. در آوریل ۱۹۷۲، دنیای زیرزمینی از جو گالو (جوی دیوانه)، رهبر گروه گالو، انتقام گرفت. او را در جشن تولدی در رستوران غذاهای دریایی اومبرتو[7] در خیابان مالبری[8]، در محله‌ی ایتالیایی‌نشین، با شلیک گلوله‌ای از پشت کشتند.



جو کلمبو (که نوشته‌ای در دست دارد)، چند دقیقه پیش از ترورش، با پسرش آنتونی در رژه‌ی روز اتحاد ایتالیایی‌ها در ۱۹۷۱ شرکت می‌کند.

1. Anthony Cantalupo
2. Dick Cavett
3. Italian-American Civil Rights League
4. The FBI
5. Columbus
6. Jerome Johnson
7. Umberto's Clam House
8. Mulberry
9. Gravesend

آخرین شماره‌ی نیویورک دیلی میرر[16] خبر شهادت جو والاچی را در برابر کمیته‌ی مک‌کللن در ۱۹۶۳ منتشر می‌کند.

■ بزه‌کاران اتحادیه‌ای

مافیایی‌ها، از اواخر قرن نوزدهم، روابطی با اتحادیه‌های صنفی کارکنان باراندازها، کارگران، کارگران تولیدی‌های پوشاک، کارکنان بازار ماهی، کارکنان رستوران‌ها، نانواها و دیگر اتحادیه‌های صنفی داشتند. با این که کمیته‌های کنگره و دادستان‌ها روابط همه‌ی این اتحادیه‌ها را زیر نظر داشتند، انجمن بین‌المللی برادری کامیون‌داران[1] بیش‌ترین توجه‌ها را به خود جلب کرده بود. این اتحادیه، که بیش‌تر از رانندگان کامیون تشکیل شده بود، در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰، زمانی که کمیته‌ی مک‌کللن در سنا و مشاورش رابرت کندی برای اولین بار تحقیقات درباره‌ی اتحادیه را آغاز کردند، بزرگ، ثروت‌مند و قدرت‌مند بود. جیمز ریدل هافا (جیمی)، یکی از مقام‌های رسمی اتحادیه، کانون تمرکز این تحقیقات شد.

■ هافا

هافا خودش را از کارمندی در یکی از دفاتر محلی اتحادیه‌ی کامیون‌داران در دیترویت تا ریاست منطقه‌ی ایالت‌های مرکزی اتحادیه بالا کشیده بود. او در این منصب با بزه‌کاران دیترویت، شیکاگو و کلیولند روابطی داشت. حوالی ۱۹۵۰، هافا سرمایه‌گذاری کلان در دسته‌های بزه‌کار را آغاز کرد. او از صندوق بازنشستگی کامیون‌داران ایالت‌های مرکزی وام‌هایی پنهانی به پروژه‌های کازینوسازی بزه‌کاران داده بود.

■ روابط زیرزمینی

آنتونی کُرالو (تونی داکز)[2] و جانی دیُگواردی (دیو)[3]، چهره‌های برجسته‌ی خانواده‌ی بزه‌کار لوکزی در نیویورک، به هافا کمک کردند نفوذش را به منطقه‌ی شرقی گسترش دهد. راسل بوفالینو[4]، که پس از مرگ جوزف باربارا در ۱۹۵۹ رئیس مافیا در شمال شرقی فیلادلفیا شده بود، به واسطه‌ی فرانک شیرَن (ایرلندی)[5]، هم‌کارش در دِلوِیر[6]، با هافا کار می‌کرد. آنتونی پرُوِنتزانو (تونی پرو)[7]، هم‌کار خانواده‌ی بزه‌کار جنُویسه در نیوجرسی، هم از متحدان نزدیک هافا شد. بزه‌کاران به اتحادیه‌ی کامیون‌داران کمک کردند «نمایندگی‌های محلی صوری» ـ دفترهایی برای اتحادیه که حق رأی داشتند، اما عضوی حقیقی نداشتند ـ ایجاد کند. می‌گویند که دیُگواردی با شنود مکالمه‌ها و دست یافتن به اطلاعاتی که می‌شد آن‌ها را علیه مارتین تی لیسی[8]، رقیب هافا در نیویورک، به کار گرفت به هافا کمک کرد.

■ هافا در برابر کِندی

دِیو بِک، رئیس اتحادیه‌ی بین‌المللی کامیون‌داران، در پایان سال ۱۹۵۷ اتحادیه را با خفّت ترک کرد و هافا را برای رهبری اتحادیه انتخاب کردند. در ۱۹۶۰، جان اف کندی[9] رئیس‌جمهور آمریکا شد و برادرش رابرت را به دادستانی کل منصوب کرد؛ کسی که جدالی بزرگ با رئیس اتحادیه‌ی کامیون‌داران راه انداخت. وزارت دادگستری، در دوره‌ی رابرت کندی، سرسختانه اقداماتی حقوقی علیه هافا و تشکیلات مافیایی او انجام داد. در ۱۹۶۳، هنگامی که کمیته‌ی مک‌کللن مشغول کار بود، کِندی افشاگری‌های جوزف والاچی را ترتیب داد. هافا را در ۱۹۶۲ به جرم رشوه دادن به هیأت منصفه و



جیمی هافا، رئیس اتحادیه‌ی کامیون‌داران، در جریان استماع‌های کمیته‌ی بزه‌کاری‌های حرفه‌ای سنا در ۱۹۵۸، با رابرت کندی رودررو می‌شود.



فرانک فیتزیمونز

در ۱۹۶۴ به اتهام استفاده‌ی نامشروع از صندوق بازنشستگی اتحادیه محکوم کردند. هافا به ۱۳ سال حبس در زندان ایالتی محکوم شد. در فاصله‌ی بین دو محکومیت هافا، در نوامبر ۱۹۶۳ رئیس‌جمهور کندی را ترور کردند. غم‌گین نبودن هافا از مرگ رئیس‌جمهور باعث شد پنج نفر از کارکنانش استعفا دهند.

هافا تا مارس ۱۹۶۷، با فرجام‌خواهی‌های قضایی، از زندان رفتن شانه خالی کرد. او درست پیش از شروع دوره‌ی محکومیتش در لویسبرگ[10] سیلوانیا دوست قدیمیش، فرانک فیتزیمُنز[11]، را برای جانشینی خود در مقام ریاست اتحادیه انتخاب کرد. یک سال بعد از زندانی شدن هافا، رابرت کندی، نامزد ریاست‌جمهوری، را پس از جشن گرفتن پیروزیش در انتخابات مقدماتی در هتل امبسدُر[12] لس‌آنجلس با شلیک گلوله کشتند. می‌گویند که هافا، در زندان لویسبرگ، با آنتونی پرُونتزانو، یکی از متحدانش که او هم در آن‌جا زندانی بود، دیدار کرد. رابطه‌ی این دو نفر، با گذشت زمان و آشکار شدن نفرت شدید هافا از مافیایی‌هایی که به اتحادیه‌اش رخنه کرده بودند، بدتر شد.

■ ناپدیدی

در ۱۹۷۱، رئیس‌جمهور ریچارد نیکسن هافا را عفو کرد. رئیس سابق اتحادیه‌ی کامیون‌داران را با این شرط از زندان آزاد کردند که تا سال ۱۹۸۰ در فعالیت‌های اتحادیه دخالت نکند. چهار سال پس از آزادی، هافا سعی کرد روابطش را با متحدان قدیمیش از سر بگیرد. او در تابستان ۱۹۷۵ درخواست کرد که با نمایندگان مافیا ملاقات کند. بعدازظهر ۳۰ ژوئیه‌ی ۱۹۷۵، هافا را دیدند که در پارکینگ رستوران ماچوز رد فاکس[13] در حومه‌ی دیترویت منتظر است. او ساعت ۲:۱۵ دقیقه‌ی بعدازظهر از تلفنی عمومی در آن‌جا با هم‌سرش تماس گرفت و به او گفت جلسه‌ای که قرار بوده داشته باشد برگزار نشده است. او گفت که فقط چند دقیقه‌ی دیگر منتظر می‌ماند. دیگر هیچ‌وقت خبری از جیمی هافا نشنیدند و او را ندیدند.



اتهامات جان دیُگواردی را پس از بازداشتش در ۱۹۵۳ اعلام می‌کنند. او که عضو خانواده‌ی بزه‌کار لوکِزی بود در استراق سمع به هافا کمک کرده بود.

■ دشمنی‌های خونی

با این که به دلیل رقابت دسته‌های بزه‌کار بر سر سیطره بر مناطق و کسب‌وکارها جدال‌های زیرزمینی بسیاری اتفاق می‌افتادند، بعضی جدال‌ها سخت شخصی بودند. پیش می‌آمد که دشمنی‌های خونی بین خانواده‌ها سال‌ها، دهه‌ها یا حتی نسل‌ها طول بکشند. خانواده‌ی بُنانو، وقتی از اقیانوس اطلس گذشت، دشمنی‌هایش را هم با خودش آورد. این خانواده، و خانواده‌های ماگادینو و بُنونتره[14] که خویشاوندش بودند، از مدت‌ها پیش با خانواده‌ی بوچلاتو در جنگ بودند. بُنانوها و بوچلاتوها[15] اهل کاستلاماره دل گُلفو در سیسیل بودند و هر دو دسته‌هایی در بروکلین و دیترویت تشکیل داده بودند. جوزف بُنانو در زندگی‌نامه‌ی خودنوشته‌اش می‌گوید که «آن‌ها در کاستلاماره دشمن اصلی هم بودند و در بروکلین هم دشمن اصلی هم ماندند.» سرانجام، گروه بُنانو، پس از چند مورد ترور بوچلاتوها، پیروز شد. این پیروزی هزینه‌ای داشت. دو نفر از سرکرده‌های گروه بُنانو، که مقام‌های رسمی به خاطر یکی از این قتل‌ها می‌خواستند محاکمه‌شان کنند، مجبور شدند از بروکلین فرار کنند.



سالواتُره (راست)، پسر جو بُنانو، پس از بازداشتش با مأمور اف‌بی‌آی صحبت می‌کند. اف‌بی‌آی می‌خواهد درباره‌ی ادعای ربوده شدن پدرش از او بازجویی کند و قرار وثیقه‌ی ۲۵ هزار دلاری برای او صادر می‌کند.

1. International Brotherhood of Teamsters
2. Anthony "Tony Ducks" Corallo
3. Johnny "Dio" Dioguardi
4. Russell Bufalino
5. Frank "The Irishman" Sheeran
6. Delaware
7. Anthony "Tony Pro" Provenzano
8. Martin T. Lacey
9. John F. Kennedy
10. Lewisburg
11. Fitzsimmons
12. Ambassador Hotel
13. Machus Red Fox
14. Bonventre
15. Buccellato
16. NY Daily Mirror



در نمایشی آشکار برای قدرت‌نمایی و تظاهر به مبارزه با جرم، لاگواردیا[۱۲]، شهردار نیویورک، به اصطلاح آخرین دستگاه‌های قمار شهر را با پتک نابود می‌کند.

■ **سرشیر**

قمار در کازینوها جذابیت چشم‌گیری برای خلاف‌کارها داشت. درآمد حاصل از کار کازینوها، که از شرط‌بندی‌های نسبتاً کوچک مبالغی هنگفت نصیبشان می‌کردند، تا زمان جمع زدن و محاسبه‌ی واقعی عایدی‌ها از حساب و کتاب خارج بود. درآمد مشمول مالیات رقمی بود که در حساب‌داری‌های کازینوها سر هم می‌شد. پولی را که در حساب‌های رسمی ثبت نمی‌کردند «سرشیر»[۱] می‌نامیدند. این پول سود مصون از مالیات کار کازینوها و شرکای زیرزمینیشان بود. پیش از مداخله‌ی قانون‌گذاران دولتی، می‌شد سرشیر درآمدهای قمار را، بی هیچ حقه یا فوت و فنی، در خود حساب‌داری‌های لاس‌وگاس گرفت. می‌شد عایدی‌های ناخالص، سهم دنیای زیرزمینی و رقمی را که به نهادهای مالیاتی ایالتی و فدرال گزارش می‌کردند، بی پنهان‌کاری، محاسبه کرد. در نخستین روزها، نمایندگان مافیا به قمارخانه‌ها می‌رفتند، وارد اتاق حساب‌داری می‌شدند و پول سرشیر را می‌گرفتند. وقتی دولت از این سرشیرگیری خبردار شد و دقت بیش‌تری درباره‌ی حساب‌ها به خرج داد، خلاف‌کارها روش‌های متفاوتی ابداع کردند تا، در اتاق حساب‌داری یا درست مقابل چشم مقام‌های رسمی، از سود سرشیر بگیرند. یکی از روش‌ها این بود که زیان‌های کازینو را، با اسناد جعلی، بیش‌تر جلوه دهند. از مدارک ساختگی درباره‌ی انتقال ژتُن‌های قمار از صندوق به میزهای بازی هم با همین هدف استفاده می‌کردند.

کازینو و هتل استار داست

■ **دستگاه‌های خودکار قمار**

در ۱۹۷۶، بازرس کمیسیون قمار نِوادا متوجه شد که کارکنان کازینو استارداست[۲] از درآمدهای دستگاه‌های سکه‌ای قمار سرشیر می‌گیرند. چون تعداد سکه‌های دستگاه‌ها بیش‌تر از آنی بود که بشود با دست شمردشان، کازینوها درآمدشان را با وزن کردن سکه‌ها محاسبه می‌کردند. این مقام نِوادایی کشف کرد که ترازوهای حساب‌داری را با کلیدی مخفی ساخته‌اند. وقتی این کلید روشن بود، ترازو وزن کم‌تری را نشان می‌داد که باعث می‌شد درآمد دستگاه خودکار را کم‌تر از آن‌چه بود برآورد کنند و عایدی مصون از مالیاتی نصیب کازینودار می‌کرد.

■ **مراقبت از سرمایه‌گذاری‌ها**

در طول این سال‌ها، مافیای شیکاگو اعضایش را به لاس‌وگاس می‌فرستاد تا مراقب سرمایه‌گذاری‌های متعددش، مخصوصاً کازینوهای استارداست و فرِمُنت[۳]، باشند. در دهه‌ی ۱۹۵۰، جانی رُزلی[۴] را مأمور مدیریت سرشیر و حفظ نظم کرده بودند. در ۱۹۶۰، مارشال کِیفانو[۵] جای رُزلی را گرفت. آنتونی اسپیلُترو[۶]، آدم‌کش تندمزاج شیکاگویی، در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ نماینده‌ی مافیا در وگاس شد.

■ **کتابچه‌ی سیاه**

در ۱۹۶۰، مقام‌های رسمی قمار نِوادا تلاش کردند با «فهرست افراد ممنوع»، که به «کتابچه‌ی سیاه» هم معروف بود، با حضور مافیا در کازینوها مقابله کنند. این کتابچه، که شامل

نام، عکس و سوابق کسانی می‌شود که تهدیدی برای منافع ایالت به شمار می‌آمدند، تا به امروز هم وجود دارد. افرادی که اسمشان در کتابچه‌ی سیاه آمده است حق ندارند وارد مراکز قمار این ایالت شوند و کازینوداران، اگر بخواهند پروانه‌ی کارشان را حفظ کنند، مسؤول هستند ترتیبی دهند که این افراد به مراکز قمار دست‌رسی نداشته باشند.

مارشال کِیفانو، بزه‌کار شیکاگویی، از اولین کسانی بود که نامشان در کتابچه‌ی سیاه آمد. گرچه کتابچه‌ی سیاه نفوذ دسته‌های بزه‌کار را در لاس‌وگاس از بین نبرده است، اما فعالیت را برای بزه‌کاران مجرّب حوزه‌ی قمار بسیار سخت کرده است.

■ مترسک

قدرت مافیا درون اتحادیه‌ی کامیون‌داران با زندانی شدن جیمی هافا نابود نشد. تأیید وام‌های صندوق بازنشستگی کامیون‌داران به شرکت‌های سازنده و اداره‌کننده‌ی کازینوهای لاس‌وگاس مستلزم هم‌کاری چند خانواده‌ی بزه‌کار بود. آلن گلیک[7] و شرکت آرجنت[8] او در ۱۹۷۴ از پول اتحادیه برای سیطره‌ی اسمی بر استارداست و فرمُنت استفاده کردند.

گلیک در آغاز تصور می‌کرد که کاملاً بر کازینو سیطره دارد، اما خیلی زود فهمید که او فقط پوششی ـمترسکیـ برای پنهان کردن فعالیت‌های مدیران منصوب مافیاست. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، دستگاه‌هایی که اف‌بی‌آی برای شنود مکالمه‌های مافیایی‌های کانزاس سیتی کار گذاشته بود گفت‌وگوهایی درباره‌ی شرکت آرجنت و توافق‌های مربوط به تقسیم سرشیر میان خانواده‌های بزه‌کار کانزاس سیتی، شیکاگو، کلیولند و میلواکی ضبط کردند. عملیات پلیس در ۱۹۷۹ به کشف ۸۰ هزار دلار سرشیر به [بزه‌کارانِ] کانزاس سیتی و مدارکی درباره‌ی شیوه‌ی تقسیم درآمدهای قمار در وگاس انجامید. نیک و کارل چیولا[9]، دو برادری که سرکرده‌ی بزه‌کاران کانزاس سیتی بودند، در پرونده‌ی «مترسک» سال ۱۹۸۴ به جرم کلاه‌برداری محکوم شدند. آن‌ها و بعضی از دیگر رهبران خانواده‌های بزه‌کار را به زندان‌های طولانی محکوم کردند. پرونده‌ای مرتبط در ۱۹۸۶ هم به صدور حکم زندان برای بسیاری از رهبران مافیای شیکاگو، از جمله جوزف آیوپای[10] رئیس، و هم‌چنین میلتن راکمن[11]، بزه‌کار کلیولندی، و فرانک بالیستریِری، سرکرده‌ی بزه‌کاران میلواکی، منجر شد.



جسد والتر سِیج، مالک باشگاهی در کنزکیلز، را غوطه‌ور در دریاچه‌ای محلی پیدا کردند، هرچند جسد را به یک دستگاه خودکار قمار بسته بودند تا سنگین شود.

■ خیانت به بزه‌کاران

دستورالعمل یا قانون؟

وقتی اعضای جدید وارد انجمن برادری مافیا می‌شوند، قوانین را به آن‌ها می‌گویند. آن‌ها هرگز نباید اطلاعاتی به مراجع رسمی دهند، هرگز نباید بی‌اجازه کسی را بکشند، باید همه‌ی درآمدهایشان را صادقانه به بالادستی‌ها گزارش کنند و درصد مناسبی از آن را به آن‌ها بدهند، باید از رابطه‌ی عاشقانه با زنان متأهل بپرهیزند و نباید با مواد مخدر سروکار داشته باشند. مجازات تعیین‌شده برای تخطی از هر کدام از این فرمان‌ها مرگ است.

مایکل دی‌لیوناردو (مایکی اسکارز)[13]، کُپودچینا[14]ی سابق خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو، این قوانین را ریاکارانه نامید. او که در سال ۲۰۰۶ در دادگاهی فدرال شهادت می‌داد ـکاری که ناقض قانون سکوت مافیاستـ گفت خودِ بالادستی‌هایی که این قوانین را به او توضیح می‌دادند پیش از آن بیش‌تر یا حتی همه‌ی آن‌ها را نقض کرده بودند. «خود سازمان... یکی از رئیس‌ها [پال کاستلانو] را بدون اجازه‌ی کمیسیون کشت. بنابراین یک بام و دو هوا و دورویی زیادی در آن‌جا وجود داشت.» دی‌لیوناردو از هم‌دستی‌های پنهانیِ بزه‌کاران برای شانه خالی کردن از پرداخت پول به بالادستی‌ها و هم‌چنین رواج خرید و فروش مواد مخدر درون مافیا هم پرده برداشت.

پال کاستلانو، در احاطه‌ی هوادارانش، پس از سپردن وثیقه از دادگاه مربوط به اتهامش به عنوان یکی از اربابان «کمیسیون مافیا» بیرون می‌آید.



1. The skim
2. Stardust
3. Fremont
4. Johnny Roselli
5. Marshall Caifano
6. Anthony Spilotro
7. Allen Glick
8. Argent Corporation
9. Carl Civella
10. Joseph Aiuppa
11. Milton Rockman
12. LaGuardia
13. Michael "Mikey Scars" DiLeonardo
14. Capodecina: سردسته‌ی گروهی ده نفره از اعضای یک خانواده‌ی مافیایی. کپودچیناها مسؤول مدیریت فعالیت‌های زیردستانشان هستند و گزارش کارشان را به رئیس خانواده می‌دهند.

■ **افشاگری‌های بُنانو**

در ۱۹۸۳، زندگی‌نامه‌ی خودنوشته‌ی جوزف بُنانو، سرکرده‌ی مافیایی، منتشر شد. در این کتاب، بُنانو توجهش را بر فعالیت‌های سران درگذشته‌ی بزه‌کاران، مثل لوچیانو، جینُویسه، سَم جیانکانای[1] شیکاگویی و استفانو ماگادینو، خویشاوند بُنانو و رئیس خانواده‌ی بزه‌کار بوفالو، متمرکز کرده است. او درباره‌ی پیوندهای مافیایی میان سیسیل و ایالات متحده، جنگ کاستلاماره‌ای‌ها و کسب‌وکار زیرزمینی در دوره‌ی منع الکل توضیح می‌دهد.

با این حال، بُنانو از روند شکل‌گیری، اعضا و کارکردهای کمیسیون مافیایی هم پرده برداشت؛ کمیسیونی که اعضایش، در کنار هم، ارزش کسب‌وکارهایی مثل قاچاق مواد مخدر را بررسی می‌کردند و جلسه‌هایی هم برای تأیید یا رد برنامه‌ی قتل‌های مهم داشتند.

■ **ریکو**

این اطلاعات تفصیلی نظر رودُلف جولیانی، دادستان ناحیه‌ی جنوبی نیویورک، را جلب کرد. جولیانی متوجه هم‌دستی پنهانی و بزه‌کارانه‌ی مستمری شد که می‌شد با استفاده از قانون سازمان‌های فاسد و تحت نفوذ بزه‌کاران (ریکو)[2] آن را به دادگاه بکشاند.

قانون ریکو، که در ۱۹۷۰ تصویب شده بود، اجازه می‌داد علیه کل یک گروه به دلیل خلاف‌کاری‌هایش اعلام جرم کنند. این قانون مبنایی هم برای مصادره‌ی اموال و دارایی‌هایی که از فعالیت‌های غیر قانونی به دست آمده بودند و صدور محکومیت‌های سنگین حبس برای افرادی که به دلیل کلاه‌برداری گناه‌کار تشخیص داده می‌شدند ایجاد می‌کرد.

■ **سرکردگان در دادگاه**

در ۱۹۸۵، جولیانی علیه همه‌ی سران شناخته‌شده‌ی پنج خانواده‌ی اصلی مافیایی نیویورک ـ پال کاستلانو، سرکرده‌ی گامبینو، جنارو لانجلا[3]، جانشین رئیس کلمبو، آنتونی کُرالو (تونی داکز)، رئیس لوکِزی، فیلیپ راستلی(راستی)[4]، رئیس بُنانو، و آنتونی سالِرنو (تونی چاقه)[5]، رئیس صوری جینُویسه ـ اعلام جرم کرد. دادستان‌ها در آن زمان نمی‌دانستند که سالرنو پوششی برای رئیس واقعی، وینسنت جیگانته (چانه)[6] است. نام چهار نفر از دیگر اعضای عالی‌رتبه‌ی خانواده‌های بزه‌کار هم به عنوان متهم در پرونده آمده بود ـ آنیِلو دلاکرُچه[7]، نفر دوم گامبینو، رالف اسکوپو[8]، عضو کلمبو، سالواتُره سانترُو[9]، نفر دوم لوکِزی، و کریستُفر فورناری[10]، عضو لوکِزی. وقتی علیه این نُه متهم اعلام جرم کردند، مردم متوجه شدند که بسیاری از مدارک دولت از طریق شنود الکترونیک خانه‌ی کاستلانو و جگواری که سالواتُره اَولینوی پسر[11]، محرم اسرار کُرالو، می‌راند به دست آمده‌اند.

کارمینه پرسیکو (مار)[12]، رئیس خانواده‌ی کلمبو، و آنتونی اینِدلیکاتو[13]، عضو خانواده‌ی بُنانو، را بعدتر به متهمان پرونده افزودند. نام سه نفر از متهمان اولیه را هم حذف کردند. کاستلانو و دلاکرُچه آن‌قدر زنده نماندند

بازرسان پلیس وینسنت جیگانته، رئیس خانواده‌ی بزه‌کار جینُویسه، را همراهی می‌کنند. او، برای پنهان‌کاری، سال‌ها تظاهر کرده بود که به بیماری روانی مبتلاست.



پال کاستلانو در سال ۱۹۱۵ در خانواده‌ای از مهاجران سیسیلی در بروکلین به دنیا آمد. او پا جای پای پدرش گذاشت و وارد حرفه‌ی قصابی و مافیا شد. در ۱۹۵۷، کارلو گامبینو، خویشاوندش (و شوهرخواهرش)، جای آلبرت آناستازیای کشته‌شده را، که رئیس بزرگ‌ترین خانواده‌ی بزه‌کار نیویورک بود، گرفت و از سرکرده‌های مافیا شد. در همان سال، کاستلانو در گردهم‌آیی زیرزمینی اپلیکین شرکت کرد و از آن‌هایی بود که پلیس ایالتی نیویورک بازداشتشان کرد. کاستلانو بعدها، به دلیل سر باز زدن از صحبت درباره‌ی هدف گردهم‌آیی، مدتی را در زندان گذراند. در ۱۹۷۶، گامبینو، در بستر مرگ، کاستلانو را جانشین خودش اعلام کرد و جناح حامی نفر دوم خانواده، آنیِلو دلاکرُچه، را رنجاند. دلاکرُچه زمانی نورچشمی آناستازیا بود و هوادارانش تصور می‌کردند که جناحشان، پس از دوره‌ی ریاست گامبینو، دوباره قدرت می‌گیرد. در نوامبر ۱۹۷۶، دلاکرُچه با اعلام وفاداریش به کاستلانو به نارضایتی‌ها پایان داد.

در دوره‌ی کاستلانو، این خانواده‌ی بزه‌کار از خلاف‌کاری‌های مجرمانه فاصله گرفت و به کسب‌وکارهای قانونی روی آورد. خود کاستلانو مغازه‌ی قصابیش را به شبکه‌ای برای توزیع گوشت توسعه داد که فرانک پردیو[15]، غول صنعت مرغداری، از مشتریانش بود. در ۱۹۸۵، کاستلانو را به ریاست یک باند سرقت اتومبیل و عضویت در کمیسیون مافیا متهم کردند.



عکسی که پلیس، پس از بازداشت پال کاستلانو به اتهام رباخواری در ۱۹۷۵، از او گرفت. کاستلانو ابایی از صدور فرمان قتل نداشت، از جمله فرمان قتل یکی از آدم‌کش‌های حرفه‌ایش که کاستلانو نگران بود به او خیانت کند.

در فوریه، وقتی متهمان به عضویت در کمیسیون مافیا را بازداشت کردند، رسانه‌ها خبردار شدند که اف‌بی‌آی از ۱۹۸۳ در عمارت بزرگ کاستلانو در منطقه‌ی تات هیلِ[16] جزیره‌ی استِیتن دستگاه‌های شنود کار گذاشته بوده است. درون خانواده‌ی بزه‌کار کاستلانو، این موضوع که بی‌احتیاطی رئیس خانواده دست‌یابی دولت به بسیاری از اسرار را ممکن کرده است باعث خشم اعضا شد و تصمیم او در انتخاب تامس بیلُتی، مافیایی نسبتاً خرده‌پا، به عنوان معاونش با نارضایتی‌های فزاینده همراه بود. در ۱۶ دسامبر ۱۹۸۵، اعضای خود سازمانْ کاستلانو و بیلُتی را با شلیک گلوله کشتند. آن‌ها در پیاده‌روی مقابل رستورانی در منهتن مردند.



جوی موزی (جوزف بُنانوی) خندان و سال‌خورده که در ۲۶ سالگی جوان‌ترین رئیس خانواده‌های بزه‌کار بود. گمان می‌رود که از مؤسسه‌ی کفن و دفن او برای سر به نیست کردن جنازه‌ها استفاده می‌کرده‌اند.

تا محاکمه شوند. دلاکُرچه در ۲ دسامبر ۱۹۸۵، پس از یک بیماری طولانی، مرد و گروهی از هواداران سابق او، به رهبری جان جِی گاتی، برای دسیسه‌ی قتل کاستلانو و معاونش تامس بیلُتی[14]، بیرون رستورانی در منهتن در ۱۶ دسامبر ۱۹۸۵، هم‌دست شدند. نام راستلی از فهرست متهمان پرونده‌ی کمیسیون مافیا حذف شد و او را در دادگاهی مجزا به جرم کلاه‌برداری محکوم کردند. همه‌ی متهمان دیگر را به جرم دسیسه‌های مجرمانه گناه‌کار دانستند و همه‌ی آن‌ها، جز ایندلیکاتو، حکم ۱۰۰ سال زندان گرفتند. ایندلیکاتو به ۴۰ سال زندان محکوم شد. پس از پرونده‌ی کمیسیون مافیایی، جان گاتی ریاست خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو را به عهده گرفت. حالا که پرده‌ی سالرنو کنار رفته بود، داستان‌ها خیلی زود جیگانته را به عنوان رئیس خانواده‌ی جینُویسه شناسایی کردند. وقتی از جو بُنانوی هشتاد ساله خواستند علیه سران مافیای نیویورک شهادت بدهد، به بهانه‌ی مشکلات جسمی نپذیرفت و به جرم بی‌حرمتی به دادگاه به زندان افتاد.



فرانک پردیو(سمت چپ) غول صنعت مرغداری، از مشتریان دائمی قصابی کاستلانو بود.

1. Sam Giancana
2. Racketeer Influenced and Corrupt Organizations (RICO)
3. Gennaro Langella
4. Philip "Rusty" Rastelli
5. Anthony "Fat Tony" Salerno
6. Vincent "The Chin" Gigante
7. Aniello Dellacroce
8. Ralph Scopo
9. Salvatore Santoro
10. Christopher Furnari
11. Salvatore Avellino Jr.
12. Carmine "The Snake" Persico
13. Anthony Indelicato
14. Thomas Bilotti
15. Frank Perdue
16. Todt Hill.

یاکوزا

سامورایی مدرن

در ۲۰ سال آخر قرن بیستم، اقتصاد ژاپن روندی استثنایی داشت و یاکوزا هم سوار این موج شد و از فراز و فرود اقتصاد سود برد.

۱۹۶۰ راست‌گرایی متعصب، که گمان می‌رود عضو یاکوزا باشد، اینِجیرو آسانوما[۵]، دبیرکل حزب سوسیالیست، را ترور می‌کند.

۱۹۷۰ آمفتامین (اسپید) منبع حدود نیمی از درآمدهای یاکوزاست.

۱۹۹۰ یاماگوچی‌ـگومی بیش از ۴۰ دفتر در توکیو دارد.

۱۹۹۶ رباخواری ـ ساراکین[۶] ـ ریشه‌ی خودکشی بیش از سه هزار نفر در ژاپن است.

■ به سوی زیرزمین

در قرن بیستم، یاکوزا گروهی استثنایی از بزه‌کاران سازمان‌یافته بود که هم در خلاف‌کاری‌های خیابانی نقش داشت و هم در سیاستِ کشور مداخله می‌کرد. با وجود کاهش نفوذ عمومی، روابط بین دنیای سیاست و یاکوزا محکم ماند. با این حال، نفرت عمومی از نفوذ دسته‌های بزه‌کار در سیاست باعث شد فساد زیرزمینی‌تر شود. با نزدیک‌تر شدن به قرن بیست و یکم، خلاف‌کاران دیگر خودشان را به خلاف‌های خیابانی محدود نمی‌کردند. آن‌ها باج‌گیری‌هایشان را به بازارهای مالی و شرکت‌های تجاری و املاک آوردند. برای پاسخ دادن به چالش‌های عصر اقتصاد جهانی، آن‌ها بزه‌کاران اقتصادی ـ هم مالی و هم تجاری ـ شدند. بخش بزرگی از داستان یاکوزا ـ قدرت، وفاداری و موفقیتش ـ را باید در متن فرهنگ، آیین‌ها، ساختارهای سازمانی و هم‌چنین روابط یگانه‌ای که با مردم دارد بازگو کرد.

■ ساختار

ساختار سنتی قدرت یاکوزا، مثل مافیای ایتالیا، هرمی است. دسته‌ها در قالب خانواده‌هایی سازمان یافته‌اند که پدرخوانده در رأس آن‌هاست و اعضای جدید به عنوان برادر بزرگ، برادر کوچک یا فرزند وارد گروه می‌شوند. اما سیستم یاکوزا رابطه‌ی ژاپنی منحصر به فردی به نام



راهبی، کنار خمره‌های چیده‌شده‌ی ساکه در معبد، آرام نشسته است. گاهی از ساکه در مراسم عضویت در یاکوزا استفاده می‌کنند.

اُیابون‌ـکُبون[۱] را هم در خود دارد. اُیابون به معنای «نقش پدر» است و کُبون به معنای «نقش فرزند». اُیابون موظف است از فرزند محافظت کند و به او مشورت دهد. در مقابل، کُبون به وفاداری ابدی به اُیابون و اطاعت بی‌چون‌وچرا از او متعهد می‌شود. رابطه‌ی اُیابون ـ کُبون آینه‌ی خانواده‌ی سنتی ژاپنی است که در آن پدر قدرت برتر را دارد. این رابطه، در دسته‌های یاکوزا، استحکام، هم‌بستگی، وفاداری و اعتمادی خلق می‌کند که برای گروه‌های بزه‌کارِ کشورهای غربی غریب است.

■ مراسم عضویت

در نخستین سال‌های عمر یاکوزا، تشریفاتی بسیار ظریف برای ورود اعضای تازه به سازمان شکل گرفت. این تشریفات، که امروز هم رایج است، شامل مبادله‌ی رسمی پیاله‌های ساکه[۲] (عرق برنج)، که نماد پیوند خونی است، می‌شود. در این مراسم، هنگامی که



ساکه را آماده می‌کنند و در پیاله می‌ریزند، اُیابون و تازه‌وارد روبه‌روی هم می‌نشینند. به تناسب مقام دو طرف، پیاله‌ی اُیابون پر است، اما تازه‌وارد ساکه‌ی بسیار کم‌تری می‌گیرد. آن‌ها جرعه‌ای می‌نوشند و بعد پیاله‌هایشان را با هم عوض می‌کنند و از پیاله‌ی طرف مقابل ساکه می‌نوشند. تازه‌وارد، که حالا کُبون است، به خانواده متعهد شده است. از این لحظه به بعد، کُبون اُیابون را پدر خودش می‌داند و باید در «آب و آتش» از او اطاعت کند.

■ اخراج

یاکوزا از اعضایش می‌خواهد از مجموعه‌ای از قوانین، از جمله رازداری و پای‌بندی اکید به سیستم اُیابون-کُبون، پیروی کنند. بزدلی، سرکشی و افشای اسرار گروه مجازات‌هایی سنگین دارند.

شدیدترین مجازات، بعد از مرگ، اخراج است. هنگام اخراج، کارت‌های پستی ویژه‌ای به همه‌ی دسته‌های یاکوزایی که روابطی دوستانه با گروه دارند می‌فرستند و آن‌ها را از اخراج خبردار می‌کنند.

برای احترام به سنت دیرینه، هیچ گروه یاکوزایی عضو اخراج‌شده را در خود نمی‌پذیرد. اخراج عواقب سختی دارد، چون معمولاً فرد اخراجی هم از فرصت‌های شغلی قانونی محروم است و هم از فرصت‌های شغلی غیر قانونی. ممکن است، برای اخراجی، یافتن شغلی در کسب‌وکارهای قانونی، به دلیل عضویتش در دسته‌ای بزه‌کار، دشوار باشد و شرکت او در فعالیت‌های غیر قانونی در منطقه‌ی یاکوزا هم ممنوع است. اخراجی‌ای که از این چهارچوب تخطی کند، اگر هشدارها را نادیده بگیرد، ممکن است آزار ببیند، کتک بخورد یا حتی کشته شود. ممکن است اخراجی را، اگر بیرون گروه رفتار مناسبی داشته باشد و نشان دهد که از خطاهای گذشته‌اش پشیمان است، پس از مدتی دوباره در گروه بپذیرند. [در این صورت] کارت‌هایی پستی، برای اعلام پذیرش دوباره‌ی عضو، به گروه‌های یاکوزای مرتبط می‌فرستند.

صحنه قتل اینجیرو آسانوما



ساموراییِ‌های دوران مدرن، در لباس‌های سنتی، آماده می‌شوند که تفنگ‌هایشان را به نشانه‌ی آغاز جشنواره‌ی موشا گیُرِستسو[3]، که در قلعه‌ی قرن هفدهمی اُداوارا[4] برگزار می‌شود، شلیک کنند.

1. Oyabun-Kobun
2. Sake
3. Musha Gyorestsu
4. Odawara
5. Inejiro Asanuma
6. Sarakin

سه اتحادیه‌ی بزرگ

امروز، حدود ۸۵ هزار عضو یاکوزا و ۲۲ اتحادیه‌ی یاکوزایی در سراسر کشور وجود دارند. بیش از ۷۰ درصد اعضای یاکوزا متعلق به یکی از سه اتحادیه‌ی بزرگ یاکوزایی هستند.

▪ **یاماگوچی-گومی**

یاماگوچی-گومی، با حدود ۴۰ هزار عضو فعال، بزرگ‌ترین سازمان یاکوزایی است و اعضایش بیش از ۴۷ درصد کل جمعیت یاکوزاها را تشکیل می‌دهند. اندازه‌ی این سازمان آن را بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی بزه‌کاری در جهان هم کرده است. یاماگوچی-گومی در ۱۹۱۵ تأسیس شد و نامش را از بنیان‌گذارش هاروکیچی یاماگوچی[1] گرفت. در آغاز کار، این سازمان چیزی بیش از یک دسته‌ی بزه‌کار معمولی نبود. این گروه رشدش را به کازوئو تائُکا، غول دنیای زیرزمینی و رهبر توان‌مندش، مدیون است. کازوئو تائُکا در سال ۱۹۱۳ در کُبه[2] به دنیا آمد و همان‌جا بزرگ شد. در نوجوانی، هم‌کاری با دسته‌ی یاماگوچی را آغاز کرد و چون عادت داشت چشم دشمنانش را با انگشت از حدقه درآورد، به او لقب «خرس» دادند. او در ۲۳ سالگی به جرم قتل به هشت سال زندان محکوم شد. در ۱۹۴۳، پس از آزاد شدن از زندان، به دسته‌ی قدیمیش برگشت و سه سال بعد، وقتی بازداشت‌های پلیس و سربازگیری تعداد اعضا را به فقط ۲۵ نفر کاهش داده بود، رئیس جدید دسته شد.





هیئِشی مُتُسیما[12]، شهردار ناگازاکی، پس از حمله‌ی شدید گروهی دست راستی، وابسته با یاماگوچی-گومی.

او، با فریب‌کاری و خشونت، بعضی دسته‌های یاکوزا را به گروه خودش ملحق کرد و گروه‌های دیگر را از منطقه‌ی کُبه راند. در دوره‌ی او، دسته خیلی زود قلم‌روی خود را به کل منطقه‌ی کُبه-اُزاکا گسترش داد. در دهه‌ی ۱۹۶۰، تعداد اعضای یاماگوچی-گومی به ده هزار نفر رسید. تائُکا ۳۴۳ گروه مختلف را زیر چتر یاماگوچی آورد. در ۱۹۷۸، عضوی از یکی از گروه‌های رقیب به گردن تائُکا، که مشغول تماشای رقص لیمبو[3] و در احاطه‌ی پنج محافظ شخصی بود، شلیک کرد. تائُکا از این سوءقصد جان به در برد، اما سه سال بعد در ۱۹۸۱ در اثر حمله‌ی قلبی مرد. پس از مرگش، با وجود دشواری‌ها و سردرگمی‌های مربوط به جانشینی او، یاماگوچی باز هم رشد کرد. امروز، یاماگوچی-گومی را شینُبو تسوکاسا[4]، ششمین رئیس گروه، اداره می‌کند. منطقه‌ی کُبه مرکز عملیاتی یاماگوچی است، اما این دسته در سراسر ژاپن، از جمله توکیو، حوزه‌های نفوذی دارد.

▪ **سومیُشی-کای[5]**

سومیُشی-کای ، با حدود ده هزار عضو در سال ۲۰۰۹، دومین اتحادیه‌ی بزرگ یاکوزایی است. این اتحادیه در ۱۹۵۸ شکل گرفت و شیگئو نیشیگوچی[6] رئیس فعلی آن است. بر خلاف ساختار سنتی هرمی یاماگوچی که رأس آن قدرت چشم‌گیری دارد، سومیُشی-کای کنفدراسیونی از دسته‌های کوچک‌تر است. به دلیل این قالب فدراسیونی، پدرخوانده اقتدار کم‌تر دارد و دسته‌های منفرد مستقل‌تر هستند. نیشیگوچی پدرخوانده‌ی سازمان است، اما در قدرتش با چند رئیس دیگر شریک است. ضرورتی ندارد که خراج پولیِ دسته‌های منفرد به رأس به اندازه‌ی این خراج در سازمان‌های متمرکز



[۱] پلیس در برابر دانشجویان تندرو، که با حمایت یاکوزا دانشگاه را بیش از یک سال فلج کرده‌اند، گاز اشک‌آور شلیک می‌کند.

1. Harukichi Yamaguchi
2. Kobe
3. Limbo
4. Shinobu Tsukasa
5. Sumiyoshi-Kai
6. Shigeo Nishiguchi
7. Kanto
8. Kakuji Inagawa
9. Susumu Ishii
10. Toi Inagawa
11. Hideki Inagawa
12. Hitoshi Motosima
13. Narita.

باشد. قلمروی عملیاتی سومیُشی-کای در منطقه‌ی توکیو است. در سال‌های اخیر، یاماگوچی-گومی جاه‌طلب تهدیدهایی برای قلمروی این سازمان به وجود آورده است. در ۲۰۰۶، خشونت‌های گروهی میان اعضای دو سازمان بسیار شایع شدند. پلیس، که نگران بود این خشونت‌ها به جنگ قدرتی تمام‌عیار بینجامند، هر دو دسته را سرکوب کرد. مأموران پلیس به دفاتر دسته یورش بردند و اعضایی را که مظنون به دست داشتن در خشونت‌ها بودند بازداشت کردند. می‌گویند که دو گروه، برای ممانعت از حمله‌های پلیس، صلح کرده‌اند و درباره‌ی آتش‌بس به توافق رسیده‌اند.



یکی از اعضای یاکوزا تلویزیون‌های مداربسته را تماشا می‌کند. انگشت‌های قطع‌شده‌ی او هم بخشی از آیین‌های یاکوزا هستند.

▪ ایناگاوا-کای

ایناگاوا-کای، با حدود پنج هزار عضو، سومین گروه بزرگ یاکوزاست. این گروه در کانتو[۷] مستقر است و بیش‌تر در اطراف توکیو، پایتخت کشور، فعال است. سومیُشی-کای رقیب اصلی ایناگاوا-کای است، چون هر دو گروه در یک منطقه فعالیت می‌کنند. ایناگاوا-کای، مثل یاماگوچی-گومی، ساختار سازمانی سنتی هرمی دارد که پدرخوانده در رأس آن صاحب بیش‌ترین قدرت است.اندازه‌ی کوچک‌تر گروهْ حفظ انضباط بیش‌تر، ساختار متصلب‌تر و انعطاف عملیاتی بیش‌تر را برای آن امکان‌پذیر می‌کند. معروف است که ایناگاوا-کای کارآمدترین سازمان یاکوزایی است. ایناگاوا - کای را کاکوجی ایناگاوا[۸] (۲۰۰۷ ـ ۱۹۱۴) در ۱۹۴۵ تأسیس کرد. ایناگاوا، مانند تائُکا که معاصرش بود، از قدرت‌مندترین پدرخوانده‌های یاکوزایی قرن بیستم بود. پس از مرگ تائُکا، ایناگاوا سال‌خورده‌ترین سرکرده‌ی یاکوزا شد. پس از بازنشستگی او، سوسومو ایشی قدرت گرفت و از طریق رباخواری، معامله‌های بانکی و کلاه‌برداری‌های ملکی بیش از ۱/۵ میلیارد دلار ثروت کسب کرد. ایناگاوا، در دوره‌ی رهبری سوسومو ایشی[۹]، از اولین گروه‌های یاکوزایی بود که به خارج از کشور گسترش یافت. پس از بازنشستگی ایشی، توی ایناگاوا[۱۰]، پسر کاکوجی ایناگاوا، سومین رئیس سازمان شد.توی ایناگاوا در ۲۰۰۵ درگذشت و از آن زمان هیچ رهبری معرفی نشده است. به نظر می‌رسد هیدکی ایناگاوا[۱۱]، نوه‌ی کاکوجی ایناگاوا، محتمل‌ترین نامزد برای ریاست بر گروه در آینده باشد.

خلاف‌کاران چماق به دست در اعتراض به ساخت فرودگاه بین‌المللی جدیدی در ناریتا[۱۲] در ۱۹۶۷ راه‌پیمایی می‌کنند.



شینبو تسوکاسا رییس گروه یاماگوچی - گومی



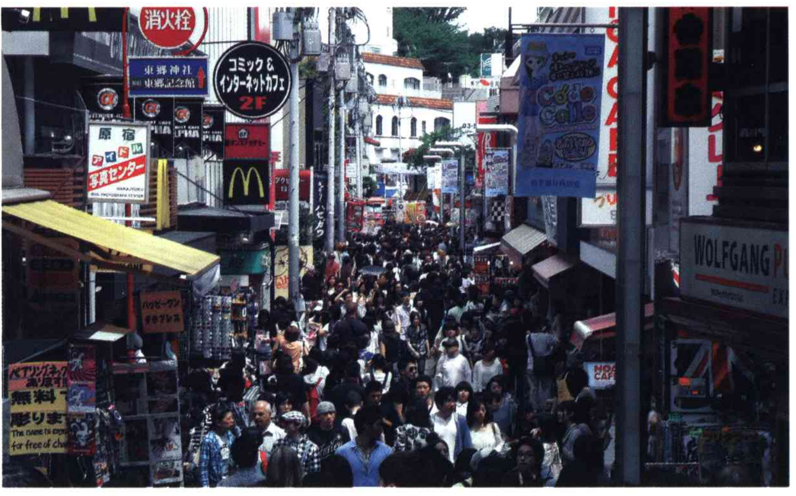
نمایی از خیابان‌های شلوغ ژاپن

■ فعالیت‌ها

یاکوزا، مثل همه‌ی دسته‌های بزه‌کار جهان، در همه‌ی فعالیت‌های غیر قانونی متداول دست دارد. این فعالیت‌ها شامل باج‌گیری، قمار، فحشا، قاچاق مواد مخدر، قاچاق اسلحه و قاچاق انسان می‌شوند. اما یاکوزا، از نظر طرح‌ها و فنون کلاه‌برداری، از نوآورترین و مبتکرترین سازمان‌های بزه‌کار است.

■ قمارخانه‌ها

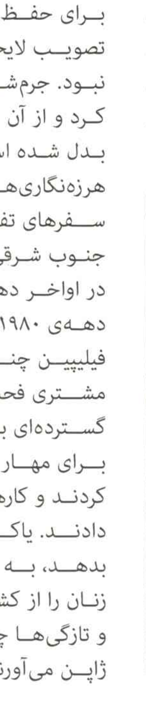
یاکوزاها در اداره کردن قمارخانه‌ها کهنه‌کار هستند. با وجود سخت‌تر شدن قوانین ضد قمار، دسته‌های یاکوزا هم‌چنان سود عظیمی از قمار می‌برند. یاکوزاها، برای تضمین بی‌دردسر بودن کارشان، با برقراری روابطی با پلیس، سیستم هشدار بسیار کارآمدی ایجاد کرده‌اند. این سیستم هشدار به آن‌ها کمک می‌کند تا از بسیاری از حمله‌های پلیس جان به در ببرند. یاکوزا، برای تأمین تقاضای قماربازان ثروت‌مند، سفرهای پر خرجی برای قمار ترتیب می‌دهد و ثروت‌مندان را به ییلاق‌های روستایی خصوصی، تفرجگاه‌های آب گرم و حتی خارج از کشور می‌برد و سود کلانی به جیب می‌زند. یاکوزاها هم‌چنین می‌کوشند درِ مالکیت کازینوهای خارجی را هم به روی خود باز کنند.



خیابان‌های مرکزی شهرهای بزرگ ژاپن معمولاً کانون صنعت سکس هستند و کالاها و خدمات جنسی ارائه می‌دهند.

■ صنعت سکس

در بخش بزرگی از تاریخ ژاپن، فحشا غیر قانونی نبوده است. از دوره‌ی ارباب‌رعیتی، حاکمان فحشا را راهی برای حفظ ثبات اجتماعی می‌دانستند. فحشا تا زمان تصویب لایحه‌ی مبارزه با فحشا در ۱۹۵۶ غیر قانونی نبود. جرم‌شماری فحشا پای یاکوزا را به این حوزه باز کرد و از آن زمان صنعت سکس به ابزار معاش یاکوزاها بدل شده است. یاکوزاها، علاوه بر سود ناشی از توزیع هرزه‌نگاری‌ها و مدیریت مراکز فحشا، در ترتیب دادن سفرهای تفریحی فحشامحور به کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا هم دست دارند. سفرهای فحشامحور در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و دهه‌ی ۱۹۷۰ شکل گرفتند و تا دهه‌ی ۱۹۸۰ چنین سفرهایی به کشورهایی مثل تایلند و فیلیپین چنان رایج شدند که هجوم گردش‌گران ژاپنی مشتری فحشا در این کشورها خشم و اعتراض‌های گسترده‌ای برانگیخت. نهادهای سیاحتی و دولت ژاپن، برای مهار این رسوایی ملی، این سفرها را محکوم کردند و کارهایی برای توقف سفرهای فحشامحور انجام دادند. یاکوزا، که نمی‌خواست درآمدش را از دست بدهد، به واردات زنان خارجی روی آورد. بیش‌تر این زنان را از کشورهایی مثل تایلند، فیلیپین، مالزی، اندونزی و تازگی‌ها چین و گروهی را هم از آمریکای جنوبی به ژاپن می‌آورند. برای فریب دادن این زنان از حقه‌های



... a majority of companies listed on the Tokyo stock Exchange had either resumed payoffs or begun to seriously consider doing so.

بیش‌تر شرکت‌های حاضر در بازار سهام توکیو یا باج داده‌اند یا کم‌کم به این فکر افتاده‌اند.
ایژن وال استریت جورنال[1]، ۱۹۸۴، درباره‌ی نفوذ یاکوزا

گوناگونی، از جمله وعده‌ی مشاغلی مثل منشی‌گری، اجرای برنامه‌های هنری، کارگری در کارخانه‌ها، پیش‌خدمتی در رستوران‌ها یا پرستاری کودک، استفاده می‌کنند. وقتی این زنان به ژاپن می‌رسند، آن‌ها را به دسته‌های یاکوزا می‌فروشند و از آن‌ها برده‌هایی جنسی و بسیار وابسته می‌سازند. شبکه‌ی پیچیده و استادانه‌ی قاچاق، علاوه بر یاکوزاها، شامل آژانس‌های مهاجرت، جاعلان، موردیاب‌ها، مترجم‌ها و آژانس‌های مسافرتی هم می‌شود. زنان قاچاق‌شده باید کل هزینه‌ی این عملیات را جبران کنند و سودی هم به جیب یاکوزا بریزند. البته همه‌ی این زنان را به زور وارد این صنعت نمی‌کنند و گروهی خودخواسته پا به این عرصه می‌گذارند. در ژاپن، حدود صد هزار فحشاپیشه‌ی خارجی وجود دارند. با چنین تقاضای چشم‌گیری برای فحشاپیشه‌های خارجی، صنعت سکس هم‌چنان سود کلانی نصیب یاکوزا خواهد کرد.

■ خال‌کوبی



در دوره‌ی ارباب‌رعیتی در ژاپن، خال‌کوبی نشانه‌ای برای مجازات بود. به ازای هر جرمِ فرد بزه‌کار، حلقه‌ای سیاه دور بازویش خال‌کوبی می‌کردند. اما خال‌کوبی وجه محترم‌تری هم دارد. ریشه‌ی سنت خال‌کوبی به قرن سوم می‌رسد و در طول زمان به گونه‌ای هنری بدل شده است. بسیاری معتقدند که خال‌کوبی ژاپنی، با طرح‌های ظریف و رنگ‌های درخشانش، زیباترین خال‌کوبی جهان است. مقام‌های دوره‌ی ارباب‌رعیتی در نهایت خال‌کوبی را ممنوع کردند، اما این ممنوعیت چندان از محبوبیت خال‌کوبی نکاست. از آن زمان، خال‌کوبیْ نشان یاکوزای بزرگ شده است. خال‌کوبی سنتی، که از طریق سوراخ کردن دستیِ پوست با مجموعه‌ای از سوزن‌های آغشته به جوهر انجام می‌شود، دردناک است، اما از سر گذراندن این فرایند را آزمونی برای قدرت می‌دانند. امروزه، با وجود ظهور دستگاه‌های مدرن خال‌کوبی، بسیاری هنوز روش سنتی آن را ترجیح می‌دهند. خال‌کوبی‌های سراسری کل تنه و تا میانه‌های ماهیچه‌ی پا را می‌پوشانند. برآورد می‌شود که ۷۰ درصد اعضای یاکوزا خال‌کوبی داشته باشند. خال‌کوبی معرف هویت فرد به عنوان یاکوزاست. بیزاری عمومی از یاکوزاها از این واقعیت کهِ ورود افرادی که خال‌کوبی‌های بزرگ و مستهجن دارند به بسیاری از حمام‌های عمومی و باشگاه‌های ورزشی ممنوع است آشکار می‌شود. با این حال، یاکوزاها به موقعیتشان به عنوان رانده‌شدگان جامعه می‌بالند. رژه در جشنواره‌های محلی، مثل سانجا ماتسوری[2]، فرصت کم‌یابی برای نمایش خال‌کوبی‌های یاکوزاها به آن‌ها می‌دهد. یاکوزاها اتاقکی را در خیابان‌ها می‌گردانند و خال‌کوبی‌های استادانه‌شان را مغرورانه نمایش می‌دهند. هم‌چنین، خال‌کوبی مدرکی برای دست داشتن یاکوزاها در جرایم فراکشوری است، چون بسیاری از یاکوزایی‌های صاحب خال‌کوبی را می‌شود در زندان‌های مختلف آسیایی پیدا کرد.

1. Asian Wall Street Journal
2. Sanja Matsuri.



فعالیت‌های متکی به زور بازو و اخلال در کسب‌وکار از روش‌های یاکوزا برای باج‌گیری هستند.

■ باج‌گیری و حق‌الحمایه

باج‌گیری قدیمی‌ترین و متداول‌ترین فعالیت دسته‌های بزه‌کار است. یاکوزا هم، مثل دیگر دسته‌ها، در باج‌گیری دست دارد. روش‌های کار گوناگون هستند، از درخواست مبلغی از دست‌فروش‌های خیابانی به ازای اجازه‌ی کار گرفته تا واداشتن صاحبان کسب‌وکار به خرید کالاهایی از مغازه‌ها و شرکت‌های متعلق به دسته‌های بزه‌کار با قیمت‌های بیش‌تر. اما یکی از ویژگی‌های قابل توجه فعالیت یاکوزا در ژاپن این است که صاحبان کسب‌وکار اغلب، به جای این که وادار شوند حق‌الحمایه‌ی یاکوزا را بپذیرند، داوطلبانه مشتری خدمات یاکوزا می‌شوند. درخواست حمایت از یاکوزا مخصوصاً در صنعت سرگرمی متداول است. مراکزی مثل رستوران‌ها، بارها، باشگاه‌های شبانه و سالن‌های ماساژ در برابر آزار و اذیت مشتری‌ها، کارکنان و خلاف‌کارهای دردسرساز آسیب‌پذیرند. صاحبان کسب‌وکار متوجه می‌شوند که خرید خدمات یاکوزا، برای تضمین فعالیت بی‌دردسر کاری، ارزش‌مند است.

خرید خدمات دنیای زیرزمینی در ژاپن، به اندازه‌ی کشورهای غربی، بدنام نیست. استفاده از خدمات یاکوزا بسیار متداول است و نظرسنجی پلیس در منطقه‌ی توکیو-یوکوهاما نشان می‌دهد که بیش از ۷۰ درصد کسب‌وکارهای حوزه‌ی سرگرمی حق‌الحمایه‌ای به یاکوزا می‌پردازند.

حمایت یاکوزا در صنعت‌های متکی به کارگران ناماهر هم بسیار مهم است. شرکت‌های ساخت‌وساز، حمل بار و تحویل بسته اغلب مبلغی به یاکوزا می‌پردازند تا خیالشان را از کسب‌وکار بی‌دردسر آسوده کنند. یاکوزا به این شرکت‌ها کمک می‌کند مانع خرده‌دزدی‌ها و تأخیر در کار به دلیل اعتراض‌های کارگری شوند.

■ نقش شهری

نوآوری یاکوزا در طراحی برنامه‌های پول‌ساز در مداخله‌ی کذایی یاکوزا در حل‌وفصل مسائل شهری به بهترین شکل جلوه می‌کند. مداخله‌ی یاکوزا شامل شرخری، تخلیه‌ی ساختمان‌ها با تهدید و آزار، مدیریت ورشکستگی و اخلال در جلسه‌های سهام‌داران شرکت‌ها می‌شود.

■ قطع انگشت

قطع انگشت آیینی برای تاوان‌دهی در فرهنگ یاکوزاست. هرچند قطع انگشت بیش‌تر وقت‌ها نوعی مجازات است، بسیار پیش می‌آید که یاکوزایی خاطی پیش‌دستانه انگشتش را قطع کند تا پشیمانیش را از اشتباهی مهم، ریختن آبروی دسته یا هزینه‌تراشی برای دسته نشان دهد و طلب بخشش کند. هم‌چنین ممکن است که این کار را برای پایان دادن به دشمنی‌ها، فرونشاندن اختلاف یا پیش‌گیری از تفرقه‌ی اعضا انجام دهند. رهبران دسته‌ها هنگام میانجی‌گری در اختلافات گروه‌های رقیب هم از این سنت استفاده می‌کنند. پیش می‌آید که رهبران دسته‌ی میانجی‌گر انگشتشان را قطع کنند تا یک‌دلی خود را با هر دو طرف و تعهدشان را به حل اختلاف دسته‌های درگیر نشان دهند. سنت قطع انگشت زمانی بسیار رایج بود. در سال ۱۹۹۳، بررسی‌های دولت نشان داد که انگشت ۴۵ درصد اعضای یاکوزا قطع شده است و ۱۵ درصدشان این سنت را دست‌کم دو بار انجام داده‌اند.

با کم‌رونق‌تر شدن آیین‌های سنتی یاکوزا، این سنت هم در میان یاکوزایی‌های جوان‌تر کم‌رنگ‌تر شده است. جوان‌ترها ترجیح می‌دهند که برای معذرت‌خواهی یا فرونشاندن اختلاف، به جای انگشت‌هایشان، پول بدهند. در سال‌های اخیر، بعضی از اعضای یاکوزا از انگشت‌های مصنوعی استفاده می‌کنند تا علامت رسواکننده‌شان را پنهان کنند.

اعضای یاکوزا، برای پنهان کردن انگشت‌های بریده‌شده و عضویتشان در یاکوزا، اغلب انگشت‌های مصنوعی می‌گذارند و محل اتصال انگشت را با انگشترهای بزرگ طلا مخفی می‌کنند.

1. Shibuya
2. Hachiko

خیابان‌های شلوغ شیبویا[1]، نزدیک میدان هاچیکو[2] در توکیو، قلب فرهنگ جوان‌پسند و منطقه‌ای ایده‌آل برای عضوگیری یاکوزاها هستند.

■ **شرخری**

در ژاپن، وکلا تنها کسانی هستند که اجازه دارند مطالبات را وصول کنند. با این حال، استفاده از کانال‌های قانونی اغلب بی‌اثر و زمان‌بر است و بسیاری از طلب‌کارها استخدام شرخرهای یاکوزایی را سودمندتر می‌دانند.

قانون، وصول مطالبات با استفاده از ارعاب آشکار را ممنوع می‌داند، اما خلاف‌کاران در دور زدن موانع قانونی مهارت دارند و کم پیش می‌آید که به استفاده از ارعاب آشکار یا خشونت فیزیکی نیازی داشته باشند. وصول مطالبات همیشه با درخواست‌های مؤدبانه و مذاکرات صبورانه آغاز می‌شود. بده‌کار، که افرادی خال‌کوبی‌کرده و انگشت‌بریده را در مقابلش می‌بیند، متوجه می‌شود که با چه کسانی سروکار دارد و آماده است که با شرخرهای یاکوزایی مصالحه کند.

■ **بیمه**

صاحبان کسب‌وکار تنها کسانی نیستند که از خدمات یاکوزا استفاده می‌کنند. شهروندان معمولی هم مشتری این خدمات هستند. بیش‌تر وقت‌ها در اختلاف‌های ترافیکی که پای شرکت‌های بیمه در آن‌ها در میان است، تقاضا برای خدمات یاکوزا شکل می‌گیرد. مدعیان، که نمی‌خواهند گرفتار فرایند زمان‌بر شکایت شوند، پی‌گیری ادعایشان را به صورت پیمانی به یاکوزا می‌سپارند. اغلب، فشاری که خلاف‌کارها وارد می‌کنند شرکت‌های بیمه را وا می‌دارد که پول را سریع‌تر بپردازند. با این حال، کارآمدی در وصول پرداخت‌های بیمه انگیزه‌ای هم برای مهندسی تصادف‌های رانندگی و طرح شکایت‌های غیر واقعی به گروهی از یاکوزاها می‌دهد.

■ **جرایم خیابانی**

گذشته از کلاه‌برداری‌های بیمه‌ای، یاکوزا در دیگر جرایم خیابانی متداول هم دست دارد. پیش می‌آید که یاکوزاها ادعا کنند که صاحب یک خشک‌شویی به لباس گران‌قیمت رئیسشان «صدمه» زده است یا از مغازه‌داری به دلیل «کیفیت» کالاهایی که از او خریده‌اند گله کنند و از آن‌ها پول زور بگیرند. این خلاف‌کاری‌های قدیمی هنوز هم درآمدهایی به جیبشان می‌ریزند، هرچند یاکوزاهای آموزش‌دیده‌تر و خوش‌فکرتر توانشان را صرف طرح‌های پول‌ساز بزرگ‌تر در حوزه‌های تجارت و امور مالی می‌کنند.



بریدن انگشت در آیین یاکوزا

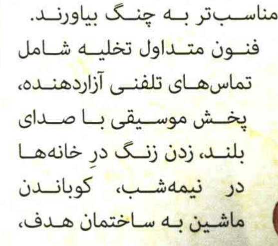


کائُرو اُگاوا[۴]، خلاف‌کار و سُکایا. سُکاییاها اطلاعات منفی را گرد می‌آورند تا جلسه‌های سهام‌داران شرکت‌ها را مختل کنند.

■ **ساخت‌وساز**

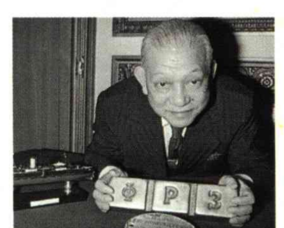
خدمات تخلیه‌ی ساختمان‌ها به دست گروه‌های خلاف‌کار، معروف به جیاگه[۱]، حرفه‌ای است که یاکوزاها رایج کردند تا سهمی از سود صنعت املاک به دست آورند. جیاگه نوعی زمین‌خواری است. در این نوع خدمت، یاکوزا به بساز- بفروش‌ها کمک می‌کند که صاحبان زمین‌های کوچک را به فروش زمین‌هایشان وادارند و اجاره‌نشین‌ها را مجبور به تخلیه کنند. هدف از تخلیه این است که زمین را به قیمتی مناسب‌تر به چنگ بیاورند.

فنون متداول تخلیه شامل تماس‌های تلفنی آزاردهنده، پخش موسیقی با صدای بلند، زدن زنگ در خانه‌ها در نیمه‌شب، کوباندن ماشین به ساختمان هدف، ریختن چسب به سوراخ‌های قفل‌ها، ریختن فضولات در ملک هدف، رها کردن حشره‌های سمی در ملک، تهدید به مرگ، آدم‌ربایی و آتش‌افروزی می‌شوند. حرفه‌ی جیاگه بسیار سودآورتر از خلاف‌کاری‌های خیابانی است و دسته‌ها معمولاً درصدی از قیمت فروش ملک را به جیب می‌زنند که بیش‌تر وقت‌ها در هر مورد جیاگه هزاران دلار نصیبشان می‌کند.



■ **مدیریت ورشکستگی**

مدیریت ورشکستگی از دیگر فعالیت‌های پول‌ساز یاکوزاست، چرا که هم بده‌کاران و هم طلب‌کاران ممکن است نیاز به خرید خدمات یاکوزا را حس کنند. مدیران شرکت‌های ورشکسته می‌توانند یاکوزاها را به کار بگیرند تا از آن‌ها در برابر خشم طلب‌کاران عصبانی محافظت کنند. طلب‌کاران هم ممکن است ترجیح دهند طلبشان را به یاکوزاها بفروشند و بگذارند آن‌ها مطالبات را وصول کنند. چون ممکن است تکمیل فرایند قانونی ورشکستگی سال‌ها طول بکشد، بعضی طلب‌کاران به‌تر می‌بینند که طلبشان را، به قیمتی کم‌تر از ارزش واقعی، به یاکوزاها بفروشند. حقه‌ی رایج دیگر این است که شرکتی در آستانه‌ی ورشکستگی را شناسایی کنند و پیش‌نهاد دادن وامی کوتاه‌مدت را به آن بدهند. وقتی شرکت از پس برگرداندن وام بر نمی‌آید، مدیران یاکوزایی از راه می‌رسند و سکان شرکت را به دست می‌گیرند.



می‌گفتند که ریویچی ساساکاوا[۳]، رئیس بنیاد صنعت کشتی‌سازی ژاپن، نفوذ چشم‌گیری در یاکوزا دارد. پای او در رسوایی لاکهید هم در میان بود.

در رویه‌های مربوط به ورشکستگی، بزرگ‌ترین طلب‌کار بزرگ‌ترین سهم از دارایی‌های نقدشده‌ی شرکت ورشکسته را دریافت می‌کند. مدیران یاکوزایی، وقتی سکان شرکت را به دست می‌گیرند، می‌توانند سفته‌ها و اسنادی جعل کنند تا به نظر برسد آن‌ها بزرگ‌ترین طلب‌کار شرکت هستند. حتی اگر آن‌ها نخواهند مالک شرکت شوند، باز هم از بزرگ‌ترین طلب‌کار بودن سود می‌برند و هنگام اعلام ورشکستگی پولی به جیب می‌زنند.

■ **اخاذی از شرکت‌ها**

یاکوزاها روش‌هایی هم برای پول درآوردن از طریق اخاذی از شرکت‌ها دارند. متداول‌ترین نوع اخاذی از شرکت‌ها

تهدید به اخلال در جلسه‌ی سالانه‌ی سهام‌داران شرکت است. یاکوزاهای متخصص در این حرفه را سُکاییا[2] می‌نامند. تا پیش از اصلاح قانون تجارت در ۱۹۸۲، سکاییاها با خرید یک سهم از سهام شرکت ـ صرف نظر از قیمت سهم ـ حق حضور در جلسه‌ی عمومی و سالانه‌ی سهام‌داران را پیدا می‌کردند. آن‌ها در جلسه حاضر می‌شدند و با تهدید به فاش کردن اطلاعات حساس شرکت، از وضع مالی و قانون‌شکنی‌های مدیریت گرفته تا رسوایی‌های شخصی مدیران، اخاذی می‌کردند.

قوانین ژاپن، بر خلاف دیگر کشورهای صنعتی، شرکت‌ها را موظف نمی‌کنند که گزارش‌های تفصیلی مالی را به صورت عمومی منتشر کنند و بنابراین سرمایه‌گذاران باید با روش‌های غیر مستقیم درباره‌ی سلامت مالی شرکت قضاوت کنند. بیش‌تر وقت‌ها، سرمایه‌گذاران طولانی شدن جلسه‌ی سهام‌داران را نشانه‌ای از مشکل می‌دانند. به همین دلیل، طولانی کردن جلسه‌ی سهام‌داران ابزار اخاذی یاکوزاها شده است. جالب است که شرکت‌هایی که نگران مزاحمت‌های سُکاییاها هستند و نمی‌توانند به آن‌ها باج بدهند، بیش‌تر وقت‌ها ضروری می‌دانند که یاکوزاهای دیگر را برای رفع تهدید سُکاییاها استخدام کنند.

به این ترتیب یاکوزاها، یا با تهدید به دردسرسازی یا با محافظت از شرکت‌ها در برابر چنین تهدیدهایی، پولی از شرکت‌ها به جیب می‌زنند. شرکت‌ها یاکوزاها را برای رویارویی با معترضان و سهام‌داران خودشان هم به کار می‌گیرند. شرکتی که به دلیل آسیب زدن به محیط زیست هدف اعتراض‌های عمومی می‌شود می‌تواند یاکوزاها را استخدام کند تا نگذارند معترضان



سایت‌های بزرگ ساخت‌وسازی مثل این سایت در آزاکا برای جیاگه ـ نوعی زمین‌خواری ـ ایده‌آل هستند. یاکوزاها اجاره‌نشین‌ها را به زور تخلیه می‌کنند تا ساخت‌وساز تازه را ممکن کنند.

در جلسه‌ی سهام‌داران دردسر درست کنند. ممکن است شرکتی هم که سال بی‌سودی داشته است استفاده از خدمات یاکوزا را برای تضمین نظم جلسه‌ی سهام‌داران مناسب بداند. از ۱۹۸۲، قانون مقرر می‌کند که فرد باید دست‌کم سهامی به ارزش پنج هزار ین داشته باشد تا حق رأی کامل پیدا کند و بتواند در جلسه‌ی عمومی و سالانه‌ی سهام‌داران شرکت حاضر شود. قانون هم‌چنین پرداخت به سُکاییاها را هم ممنوع کرده است. با این حال، این قانون موفق نبوده است و فعالیت‌های بزه‌کارانه را متوقف نکرده است. همه‌ی باج‌گیرهای یاکوزایی آن‌قدر پول ندارند تا به مرز ۵۰۰۰ ین سهام برسند و این یاکوزاها، که نمی‌توانند با اخلال در جلسه‌ی سهام‌داران اخاذی کنند، به تهدید به انتشار اطلاعات ناخوش‌آیند در روزنامه‌ها و مجله‌ها روی آورده‌اند. شرکت‌ها هم هم‌چنان خدمات سکاییاها را می‌خرند و برای آن‌ها پول می‌پردازند.

خلاف‌کاران موتورسیکلت‌سوار ژاپنی در ۱۹۸۵. چنین دسته‌هایی کانون بسیاری از گروه‌های یاکوزا بودند چون حسی از اتحاد به اعضا می‌دادند.

1. Jiage
2. Sokaiya
3. Ryoichi Sasakawa
4. Kaoru Ogawa



پذیرفتگی فرهنگی

یاکوزا نماینده‌ی دنیای بزه‌کار زیرزمینی ژاپن است، اما، در مقایسه با سازمان‌های بزه‌کار دیگر کشورهای صنعتی، درجه‌ی تحمل شدن و پذیرفتگی آن در جامعه‌ی بزرگ‌تر ژاپن بیش‌تر است. یاکوزا به سبکی برای زندگی در ژاپن بدل شده است و آن‌ها می‌توانند به شکل قانونی دفترهایشان را، با نمادهای دسته‌های بزه‌کار، راه بیندازند. هم‌نشینی با یاکوزاها یا استفاده از خدماتشان عادی به نظر می‌رسد. توضیح پذیرفتگی عمومی بیش‌تر یاکوزاها احتمالاً هم به فرهنگ ژاپنی و هم به ساختار اجتماعی این کشور برمی‌گردد.

یاکوزاها خود را خلاف‌کارهایی جوان‌مرد می‌دانند که، به جای آسیب زدن به مردم عادی، به آن‌ها کمک می‌کنند. به نظر می‌رسد بسیاری این ادعا را می‌پذیرند. اتکای متداول به خدمات یاکوزاها از یک جهت نشان‌دهنده‌ی ناکارآمدی خدمات اجتماعی در جامعه‌ی ژاپن است که فضایی مناسب برای بقا و رشد یاکوزا فراهم می‌کند. بیش‌تر ژاپنی‌ها تا جایی که می‌توانند سعی می‌کنند با یاکوزا سروکار نداشته باشند، اما اغلب متوجه می‌شوند که گزینه‌ی دیگری ندارند. بی‌کفایتی و ناکارآمدی کانال‌های قانونی در ارائه‌ی حمایت و حل اختلاف‌ها خدمات یاکوزا را به منبعی معقول برای حل اختلاف به شیوه‌ای دیگر بدل کرده است. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که تعداد زیادی از ژاپنی‌ها معتقدند که استخدام خلاف‌کاران برای شرخری یا حل اختلاف بد نیست یا پذیرفتنی است. ژاپن، در مقایسه با کشورهای صنعتی غربی، آمار جرم پایین‌تری دارد. پلیس ژاپن به خود می‌بالد که آن را بهترین پلیس جهان نامیده‌اند. اما نمی‌توان به این موضوع فکر نکرد که چرا بهترین پلیس‌های جهان نمی‌توانند دنیای زیرزمینی یاکوزا را از بین ببرند. پاسخ این پرسش این است که پلیس هرگز در صدد نابودی یاکوزا نبوده است. از نظر مقام‌های ژاپنی، از جمله قانون‌گذاران، دادستان‌ها و پلیس، راه‌حل مشکل یاکوزا نابودی نیست، بلکه مهار است.



پلیس مقر مرکزی اوم شینریکیو[1] را احاطه کرده است. در ۱۹۹۵، این فرقه با گاز سارین به متروی توکیو حمله کرد و ۱۲ نفر را کشت.

1. Aum Shinrikyo

مافیا در فیلم‌ها

باران سیاه

فیلم باران سیاه[۱]، که بیش‌تر در اُزاکای آشفته و خطرناک می‌گذرد، داستان دو پلیس نیویورکی را روایت می‌کند که خلاف‌کاری ژاپنی را از نیویورک به اُزاکا می‌آورند؛ خلاف‌کاری که فرار می‌کند و در دنیای زیرزمینی و شرور یاکوزا ناپدید می‌شود.

▪ داستان

مایکل داگلاس[۲] نقش نیک کانلین[۳] را بازی می‌کند؛ بازرس عاشق موتورسیکلت و نه چندان پای‌بند به اخلاقیات بخش جنایی که واحد تحقیقات داخلی هم زیر نظرش دارد. او از هم‌سرش، که سرپرستی دو فرزندشان را دارد، هم جدا شده است و گرفتار مشکلات مالی است. نقش هم‌کارش چارلی وینسنت[۴] را اندی گارسیا بازی می‌کند. وقتی به اُزاکا می‌رسند، دو یاکوزایی که خودشان را پلیس جا می‌زنند، پیش از رسیدن پلیس‌های واقعی، زندانیشان ساتو[۵] (یوساکا موتسادا[۶]) را از آن‌ها تحویل می‌گیرند. تعقیب و گریز آغاز می‌شود و نیویورکی‌ها فقط اجازه دارند که تحت فرمان افسر ژاپنی، ماساهیرو ماتسومُتو[۷] (کِن تاکاکورا[۸])، ماجرا را «تماشا» کنند. خیلی زود، کار بالا می‌گیرد و، در حالی که نیک مستأصل از پشت در مشبّک یک پارکینگ ماجرا را می‌بیند، یاکوزایی‌ها چارلی را می‌گیرند و سرش را می‌زنند. نیک، از طریق مدیر باشگاه شبانه‌ی آمریکایی‌ها، جویس[۹] (کِیت گپشا[۱۰])، متوجه می‌شود که ساتو درگیر جنگی دسته‌ای با سوگای[۱۱] (تُمیسابورو واکایاما[۱۲])، سردسته‌ی بدنام یاکوزایی، است. ساتو به نیویورک آمده بود تا جلسه‌ای درباره‌ی عملیات جعل اسکناس را که قرار بود خلاف‌کارهای آمریکایی ایتالیایی‌تبار با سوگای برگزار کنند به هم بزند، اما جلسه به خشونت می‌کشد و نیک و چارلی مداخله می‌کنند؛ صحنه‌ای که کل داستان از آن آغاز می‌شود. اواخر فیلم، مهارت نیک در موتورسواری در جریان تعقیب و گریزی با موتورهای کوهستانی به دردش می‌خورد و نیک ساتوی فراری را تعقیب می‌کند و شکست می‌دهد.



نیک کانلین (مایکل داگلاس) و چارلی وینسنت (اندی گارسیا) سوار موتور محبوب نیک هستند.



▪ جایزه‌ها

باران سیاه ریدلی اسکات[۱۳]، نامزد بهترین صداگذاری و بهترین جلوه‌های صوتی در جوایز اسکار ۱۹۹۰، جایزه‌ی بهترین فیلم به زبان خارجی آکادمی ژاپن را برد و امروز هم فیلمی محبوب است.

▪ یاکوزا



رابرت میچام[۱۴] (چپ)، مرد جذاب موخاکستری، نقش هری کیلمر[۱۵] را در یاکوزا (۱۹۷۴) بازی کرد؛ فیلمی نوشته‌ی پال شریدر[۱۶] مَعروف و رابرت تاون[۱۷] ــ‌که او را با چایناتاون[۱۸] می‌شناسندــ و به کارگردانی سیدنی پُلاک[۱۹]. جرج تَنِر[۲۰] (براین کیت[۲۱])، هم‌رزم کیلمر در جنگ جهانی دوم که حالا مدیر یک شرکت موفق کشتی‌رانی است، او را استخدام می‌کند تا دخترش را از دست یاکوزاهایی که به تلافی قصور در معامله‌ای تجاری اسیر کرده‌اند نجات دهد. کِن[۲۲] (کن تاکاکورا)، که از گذشته مدیون کیلمر است، باید درخواست او را برای نفوذ در یاکوزا بپذیرد. تاکاکورا در باران سیاه هم نقشی فرعی بازی می‌کند.

1. Black Rain
2. Michael Douglas
3. Nick Conlin
4. Charlie Vincent
5. Sato
6. Yusaka Mutsada
7. Masahiro Matsumoto
8. Ken Takakura
9. Joyce
10. Kate Capshaw
11. Sugai
12. Tomisaburo Wakayama
13. Ridley Scott
14. Robert Mitchum
15. Harry Kilmer
16. Paul Schrader
17. Robert Towne
18. Chinatown
19. Sydney Pollack
20. George Tanner
21. Brian Keith
22. Ken.

دسته‌های موتورسوار ژاپنی هم‌چنان منشأ ثابت فعالیت مجرمانه در سراسر کشور هستند.

▪ تحمل پلیس

تحمل پلیس در برابر یاکوزا از رابطه‌ی یگانه‌ی این دو گروه ریشه می‌گیرد. پلیس، مخصوصاً هنگامی که خشونت‌های دسته‌ای بالا می‌گیرد، حمله‌هایی منظم علیه یاکوزا ترتیب می‌دهد و این حمله‌ها شدید هم هستند. اما دسته‌های خلاف‌کار، به واسطه‌ی آشنایانی که در پلیس دارند، معمولاً قبل از حمله‌ی پلیس هشدارهایی دریافت می‌کنند. این هشدارها به دسته‌های خلاف‌کار اجازه می‌دهند کالاهای ممنوعه‌شان را پنهان کنند و سرکرده‌هایشان را به مخفی‌گاه بفرستند. آن‌ها، برای کمک به حفظ آب‌روی پلیس، چند تفنگ را از قلم می‌اندازند تا پلیس مصادره‌شان کند. پلیس هر سال هزاران عضو دسته‌های خلاف‌کار را دست‌گیر می‌کند، اما بیش‌ترشان را، به دلیل نقص مدارک، بعد از بازداشتی کوتاه آزاد می‌کند.

▪ رشوه به پلیس

یاکوزا سابقه‌ای طولانی در رشوه‌دهی به پلیس دارد و، بی‌تردید، فساد فراگیر پلیس بخشی از رابطه‌ی پلیس ـ یاکوزا را شکل می‌دهد. گاه‌گاهی رسوایی‌هایی درباره‌ی افسرانی که از یاکوزا رشوه گرفته‌اند بالا می‌گیرند. این رسوایی‌ها پلیس را بی‌اعتبار می‌کنند و گاهی به خودکشی افسرانی که پایشان در میان بوده است منجر می‌شوند.



با وجود حضور همیشگی پلیس در خیابان‌های ژاپن، هم شهروندان و هم مجریان قانون هم‌چنان یاکوزاها را می‌پذیرند.

▪ هم‌کاری مشترک

بسیاری از افسران پلیس در باطن معتقدند که همه‌ی یاکوزاها بد نیستند. میان یاکوزا و پلیس، به شکلی منحصر به فرد که مخصوص ژاپنی‌هاست، احترام و تفاهمی دوجانبه وجود دارد. یاکوزاها درک می‌کنند که پلیس موظف به اجرای قانون است و پیش می‌آید که اعضای گناه‌کار یاکوزا خودشان را تسلیم کنند و در جریان تحقیقات پلیس به همه‌ی جرایمشان اعتراف کنند تا خیالشان راحت باشد که پلیس وظیفه‌اش را انجام داده است. هم‌چنین، متداول است که یاکوزاها، با ارائه‌ی اطلاعات مورد نیاز برای محکوم کردن مجرمان، در حل پرونده‌های جنایی به پلیس کمک کنند.

▪ سامورایی مدرن

پلیس معتقد است که شاید وجود یاکوزا، تا حدی، چیز بدی نباشد. آن‌ها عقیده دارند که یاکوزا می‌تواند مانعی برای جرایم سازمان‌یافته باشد، چون یاکوزاها خلاف‌کاری دیگران را در قلم‌روهای خودشان تحمل نمی‌کنند. بعضی افسران پلیس، و حتی جرم‌شناسان، آمار پایین جرایم خیابانی را به وجود یاکوزاها نسبت می‌دهند. بسیاری معتقدند که فروپاشی یاکوزا و تبدیل شدن اعضایش به بزه‌کارانی مستقل می‌تواند، به جای کاهش چالش‌های پیش روی پلیس، آن‌ها را بیش‌تر کند. بیش‌تر افسران پلیس با نگرش محافظه‌کارانه‌ی یاکوزا هم‌راه هستند. از این گذشته، هم پلیس و هم یاکوزا سامورایی‌های دوره‌ی ارباب‌رعیتی را سرمشق خود می‌دانند و خود را نوعی سامورایی روزگار مدرن تلقی می‌کنند.

یاکوزای کره‌ای‌تبار

هرچند کره‌ای‌تبارها نیم درصد کل جمعیت ژاپن را تشکیل می‌دهند، حدود ۱۵ درصد اعضای یاکوزا کره‌ای‌تبارند.

▪ تبعیض

حضور چشم‌گیر کره‌ای‌ها را در یاکوزا می‌توان به تبعیضی که در ژاپن تجربه می‌کردند نسبت داد. کره‌ای‌ها نمی‌توانستند مشاغل دولتی داشته باشند و در مسکن، تحصیل و کار در بخش خصوصی هم از تبعیض رنج می‌بردند. مطرود بودن کره‌ای‌ها با تصویری که یاکوزایی‌ها از خود دارند بسیار سازگار است. گرچه درباره‌ی تعداد کره‌ای‌ها در یاکوزا مناقشه‌هایی وجود دارد، اما بحثی نیست که نسبت تعداد آن‌ها در یاکوزا بسیار بزرگ‌تر از نسبت تعداد آن‌ها در کل جمعیت است.

▪ تُسی‌ـکای

هیسایوکی ماچی[1] (۲۰۰۲ ـ ۱۹۲۳) معروف‌ترین پدرخوانده‌ی کره‌ای‌ـژاپنی یاکوزا بود. ماچی، که در کره‌ی تحت اشغال ژاپن به دنیا آمده بود، پس از جنگ برای همیشه ساکن ژاپن شد. او در ۱۹۴۸ دسته‌ی خودش را به نام تُسی‌ـکای[2] ـصدای دسته‌ی شرقی‌ـ راه انداخت که بیش‌تر از کره‌ای‌تبارها تشکیل شده بود. این دسته، که از نظر نیروی انسانی و قدرت از پلیس برتر بود، خیلی زود بر گینزای[3] معروف، محله‌ی قطب صنعت سرگرمی توکیو، سیطره یافت و به همین دلیل خودش «ببر گینزا» لقب گرفت و گروهش «پلیس گینزا». امپراتوری وسیع او صنعت سرگرمی، گردش‌گری، فحشا و حتی واردات نفت را در بر می‌گرفت. در ۱۹۵۵، ماچی، تحت فشار پلیس، تُسی‌ـکای را منحل کرد و بعد دو شرکت قانونی را، که پوششی برای دسته بودند، راه انداخت.

▪ دیپلماسی خارجی

ماچی پدرخوانده‌ای یاکوزایی در قد و قامتی ملی بود. او رابطه‌ای دیرپا و سودآور با یُشیو کُداما داشت و با کازوئو تائُکا، پدرخوانده‌ی قدرت‌مند یاماگوچی‌ـگومی هم‌پیمان شد. استعدادش او را به عرصه‌ی دیپلماسی خارجی کشاند و او و کُداما نقش فعالی در حمایت از عادی‌سازی روابط میان ژاپن و کره‌ی جنوبی بازی کردند. او، به لطف رابطه‌هایش، اجازه‌ی مدیریت خط کشتی‌رانی اصلی میان ژاپن و کره‌ی جنوبی را گرفت.

▪ کره

بزرگ‌ترین میراث ماچی باز کردن پای یاکوزا به میهنش کره بود. کره‌ی جنوبی، به لطف تلاش‌های راه‌گشای او، خانه‌ی دوم یاکوزا شده است. آن‌هایی هم که از دست مقام‌های قضایی ژاپن می‌گریزند در کره پناهگاهی امن و آرمانی می‌یابند.

▪ تُوا یوای جیگیو کومیای

ماچی در دهه‌ی ۱۹۸۰ بازنشسته شد و در ۲۰۰۲ مرد. امروزه دسته‌ی او را، که هنوز هم بیش‌تر اعضایش کره‌ای‌تبار هستند، تُوا یوای جیگیو کومیای[4] ـانجمن دوستی آسیای شرقی‌ـ می‌نامند. این دسته حدود هزار عضو دارد و چهارمین اتحادیه‌ی یاکوزایی بزرگ ژاپن است.



توکیو، خیابان گینزا، سال ۱۹۰۲

1. Hisayuki Machii
2. Tosei-Kai
3. Ginza
4. Towa Yuai Jigyo Kumiai

منطقه‌ی خرید گینزا در توکیو، در میانه‌های قرن بیستم، تقریباً به طور کامل در سیطره‌ی تُسی‌ـکای قرار گرفت.

ثلاثی‌ها

جهانی شدن

همه‌ی ثلاثی‌های موفق در مقیاس جهانی عمل می‌کنند. فعالیت‌های آن‌ها شامل جعل اسکناس، قاچاق انسان و، از همه مهم‌تر، قاچاق مواد مخدر می‌شوند.

■ سفید چینی

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، ثلاثی‌ها در سرازیر کردن هرویین به اروپای غربی و آمریکای شمالی استاد شدند. معروف بود که محصول آن‌ها کیفیتی عالی دارد و دست‌کم ۹۰ درصد خالص است. در خیابان‌ها این محصول را «سفید چینی»[1] می‌نامیدند و، هرچند گران بود، بسیار پر مشتری بود.

■ ریشه‌های چینی

ثلاثی‌ها، وقتی سراغ رابطه با تولیدکنندگان هرویین رفتند، در واقع، به ریشه‌هایشان برگشتند. هنگامی که نیروهای چینی چیانگ کای‌شِک شکست خوردند، دو لشکرش که در استان یونان[2] در جنوب چین مستقر بودند به ایالت‌های شان[3] در برمه‌ی شمالی فرار کردند. در آن‌جا کشاورزان چینی‌تبار، با ریشه‌هایی سه هزار ساله، خشخاش می‌کاشتند و پرورش می‌دادند.

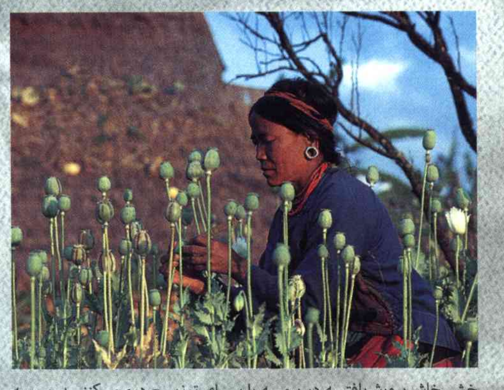
■ فرآوری خشخاش

حالا که ارتش سابق چیانگ کای‌شک بر منطقه‌ی کاشت خشخاش در برمه سیطره داشت و گروه‌های ثلاثی در هنگ‌کنگ دنبال عرضه‌کننده‌ای خوب می‌گشتند، برقراری رابطه میان آن‌ها آسان بود. واسطه‌ها تریاک خام را به تصفیه‌خانه‌هایی در برمه، نزدیک مرز تایلند، قاچاق می‌کردند و در آن‌جا از تریاک مُرفین می‌ساختند.

The members of Triads are not always gangsters. As long as They are patriots, concerned with maintaining the prosperity Of Hong Kong, we should respect them.

اعضای ثلاثی‌ها همیشه خلاف‌کار نیستند. مادامی که آن‌ها میهن‌پرست باشند و برای حفظ رونق هنگ‌کنگ بکوشند، باید به آن‌ها احترام بگذاریم.
تائو سیجو[5]، وزیر امنیت همگانی جمهوری خلق چین، ۱۹۹۳

■ مثلث طلایی



خشخاش پرورش‌یافته در برمه را برای توزیع درو می‌کنند. برمه دومین تولیدکننده‌ی بزرگ تریاک در جهان و از بازیگران اصلی «مثلث طلایی» است.

منطقه‌ی معروف به مثلث طلایی در آسیای جنوب شرقی، که ۱۵۰ هزار مایل مربع (۳۹۰ هزار کیلومتر مربع) مساحت دارد، زادگاه «سفید چینی» است. کشاورزان در مزرعه‌های وسیعشان خشخاش پرورش می‌دهند. هر سال، از اواخر دسامبر تا آغاز مارس، خشخاش برداشت می‌کنند. بعد، محصولشان را به ارتش، واسطه‌ها یا مستقیم به خود قاچاقچیان می‌فروشند و پول یا کالاهایی مثل لباس و غذا می‌گیرند. چند کشور بخشی از این مثلث طلایی هستند: حاشیه‌ی غربی لائوس، چهار استان شمالی تایلند و برمه. در دهه‌ی ۱۹۷۰، حدود ۷۰ درصد کل هرویین جهان از این منطقه می‌آمد. ثلاثی‌ها به طور مستقیم در رساندن هرویین از آسیای جنوب شرقی به خیابان‌های فرعی نیویورک، لندن و آمستردام نقش داشتند.

نمایی از شهر چیانگ مای، دومین شهر بزرگ تایلند مکان معامله‌های مواد مخدر

1. Chinese White
2. Yunnan
3. Shan
4. Chiang Mai
5. Tao Siju
6. Han Yong-wan.



در بازارهای سراسر برمه، بسته‌های تریاک را آشکارا می‌فروختند. این فروشنده می‌خواهد بسته‌ای را برای خریداران وزن کند.

با تبدیل تریاک به مرفین، حجمش به یک‌دهم حجم اولیه می‌رسید. مرفین را از این تصفیه‌خانه‌ها به تایلند قاچاق می‌کردند که، به لطف بندر بزرگش در بانکوک، نقش نقطه‌ی رابط را بازی می‌کرد و از این بندر محموله‌های بزرگِ مواد مخدر را به همه‌جای دنیا می‌فرستادند.

■ معامله

پیش از ارسال محموله، باید معامله‌ای میان عرضه‌کننده و خریدار صورت می‌گرفت. این معامله‌ها را در چیانگ مای[۴]، دومین شهر بزرگ تایلند، در ۴۰۰ مایلی (۶۵۰ کیلومتری) شمال بانکوک، انجام می‌دادند. در دهه‌ی ۱۹۷۰، چیانگ مای شهر توریستی پر طرف‌داری بود، اما میان قاچاقچیان مواد مخدری که می‌خواستند معامله‌ای انجام دهند یا آن‌هایی که از دست مراجع رسمی می‌گریختند هم محبوبیت داشت. بسیاری از قاچاقچیان چینی سرانجام ساکن تایلند می‌شدند و حتی نامی تایلندی، به جای نام چینی خود، انتخاب می‌کردند. کسب‌وکار هرویین پر رونق بود و ثلاثی‌ها روابط جهانی لازم برای معرفی «سفید چینی» به دنیا را داشتند.



هان یُنگ- وان[۶]، قاچاقچی چینی مواد مخدر، در سال ۲۰۰۰ به دادگاه می‌رود. در اقدام تند مراجع چینی، چهار قاچاقچی مواد مخدر اعدام شدند.





صدها چینی که پس از شورش‌های سراسری هنگ‌کنگ در ۱۹۵۶ بازداشت شده‌اند، در احاطه‌ی سربازان، چمباتمه زده‌اند. می‌گفتند که این شورش‌ها را انجمن‌های مخفی منطقه‌ی کولونِ هنگ‌کنگ آغاز کرده‌اند.

■ **ثلاثی‌های مهم**

جنگ جهانی دوم ثلاثی‌ها را ثروت‌مندتر و قدرت‌مندتر از همیشه کرد. سه ثلاثی ــ وو شینگ وو[1]، ۱۴کِی و سون یی اُن[2] ــ از همه قوی‌تر بودند.

■ **گروه وو**

وو شینگ وو عضو گروهِ معروف به وو[3] است. در سال‌های جنگ، این گروه شامل ۴۱ انجمن بود که بعضی‌هایشان از بقیه بزرگ‌تر بودند و بیش‌تر در بزه‌کاری دست داشتند. گذشته از وو شینگ وو، انجمن‌های مهم درون گروه وو شامل وو اُن لُک[4]، وو شینگ تُنگ[5] و وو شینگ یی[6] می‌شدند. گرچه آن‌ها عضو یک گروه بودند، اما بر سر یک قلم‌رو رقابت می‌کردند که باعث جنگ‌های مکرر میان آن‌ها می‌شد. سرانجام، وو شینگ وو پیروز شد و فعالیت جهانی را آغاز کرد.

■ **۱۴کِی**

۱۴کِی را کُت سوی‌وُنگ[7] به وجود آورد. کُت سپه‌بدِ ارتش چیانگ کای‌شِک بود که با نیروهای تحت فرماندهی مائو تسه‌دُنگ[8] می‌جنگید. به کُت دستور داده بودند همه‌ی انجمن‌های ثلاثی گوانگدُنگ را بسیج کند. به هر کدام از این انجمن‌ها اسم رمزی داده بودند که عدد ۱۴ هم در آن بود، چون دفتر مرکزی انجمن در شماره‌ی ۱۴ خیابان پو وا[9] قرار داشت. مدت‌ها بعد بود که، به دلایل نامعلوم، حرف کِی را هم اضافه کردند. وقتی کُت و نیروهای ثلاثی او از مائو شکست خوردند، کُت به هنگ‌کنگ گریخت و گروه ۱۴کِی او، با جنگیدن بر سر سیطره بر منطقه‌ی کولونِ[10] هنگ‌کنگ، خیلی زود عرض اندام کرد. پس از مرگ کُت در ۱۹۵۳، ۱۴کِی سریع رشد کرد و اعضایش به ۸۰ هزار نفر رسیدند. این گروه هم، درست مثل وو شینگ وو، جست‌وجو برای بازارهای تازه را آغاز کرد و آن‌ها را در دیگر بخش‌های آسیا و اروپا یافت.

■ **سون یی اُن**

سون یی اُن گذشته‌ی پر دردسری داشت. این گروه، که از انجمن‌های تِئُچیو[11] بود، کارش را با اسم یی اُن[12] شروع کرد. در دوره‌ی جنگ جهانی دوم، خبری از این انجمن نبود، اما در ۱۹۴۶، بعد از خروج نیروهای ژاپنی از کشور، دوباره ظاهر شد. در آن سال‌های پس از جنگ، بعضی از اعضا رهبرانشان را لو دادند و چند نفر از سرکرده‌های یی اُن دست‌گیر شدند. در آشفتگیِ پس از این ماجرا، یی اُن به دو گروه تقسیم شد. چند سال بعد، گروه دوباره، با نام سون یی اُن، سر برآورد. با وجود این گذشته‌ی پر دردسر، سون یی اُن را حالا یکی از قدرت‌مندترین ثلاثی‌های جهان می‌دانند.

کُت سوی‌ـ‌وُنگ با اشغال شهر کولون در هنگ کنگ با گروه ۱۴ کی عرض اندام کرد.





پلیس بندر هنگ‌کنگ در جست‌وجوی مواد مخدر و مهاجران قانونی، که معمولاً با قایق قاچاق می‌شدند، قایقی را بازرسی می‌کند.

1. Wo Shing Wo
2. Sun Yee On
3. Wo
4. Wo On Lok
5. Wo Shing Tong
6. Wo Shing Yee
7. Kot Sui-wong
8. Mao Zedong
9. Po Wah
10. Kowloon
11. Teochiu
12. Yee On

مافیا در فیلم‌ها

ثلاثی شانگهای

ثلاثی شانگهای[1]، کنکاش ژانگ ییمو[2] در دسته‌های مواد مخدر شانگهای در ۱۹۹۵، ریشه در یک لالایی سنتی چینی دارد.



▪ فیلم‌نامه

فیلم‌نامه از داستانی نوشته‌ی لی ژیائو[3] اقتباس شده است و گُنگ لی[4]، یکی از موفق‌ترین هنرپیشه‌های چینی در عرصه‌ی بین‌المللی، در این فیلم بازی می‌کند. ژانگ ییمو ژانر اصلی فیلم ـجرم سازمان‌یافته‌ـ را با تصویرهایی از سبک زندگی ثروتمندان بدنام در شانگهای دهه‌ی ۱۹۳۰ می‌آمیزد.

▪ داستان

داستان، که در دوره‌ای هفت روزه در شانگهای می‌گذرد، از نگاه بی‌تکلف جواهر[5] (گُنگ لی) که زمانی دختری روستایی بوده، اما حالا معشوقه‌ی نازپرورده‌ی تانگ[6] (لی بُئاتیان[7])، سردسته‌ی گروهی خلافکار، است روایت می‌شود. افراد تانگ در ظاهر به معشوقه‌ی رئیسشان احترام می‌گذارند، اما در باطن او را فاحشه می‌دانند. مصیبتی که تانگ از آن خبر ندارد در راه است ـجواهر با سُنگ[8] (سون چون[9])، دست راست رئیس، رابطه دارد و فَت یو[10] (لیو جیانگ[11]) برای برکناری او و رهبر شدن دسیسه‌چینی می‌کند. هرچند فیلم با دنیای خشن ثلاثی‌ها سروکار دارد، اما خشونت اغلب روی پرده نیست و ژانگ ییمو بیشتر به عناصر احساسی و اخلاقی داستان توجه دارد.



بعضی گفته‌اند که ثلاثی شانگهای بیشتر فیلمی معنوی است تا فیلمی گنگستری؛ واکنشی که بی‌تردید از تصویرهای دل‌نشین فیلم ریشه می‌گیرد. علتش این است که هرچند در آغاز قرار بود فیلم اقتباسی سرراست از داستان لی ژیائو، قانون بزه‌کاران[12]، باشد، با افزایش اهمیت شخصیت گُنگ لی و تغییر زاویه‌ی روایت داستان از نوجوانی به اسم شویشِنگ[13]، لحن داستان هم تغییر کرد.

▪ جایزه‌ها

جامعه‌ی بین‌المللی فیلم از دست‌آوردهای سینمایی فیلم با نام‌زد کردن یو لو[14] برای بهترین فیلم‌برداری در جوایز اسکار تقدیر کرد؛ جایزه‌ای که منتقدان فیلم نیویورک و منتقدان فیلم لس‌آنجلس هم به او دادند. ثلاثی شانگهای فیلم برگزیده‌ی رسمی جشنواره‌ی کن شد و جایزه‌ی بزرگ فنی[15] و جایزه‌ی بهترین فیلم به زبان خارجی گلدن گلاب[16] را هم برد.

فیلم و واقعیت

تغییر شخصیت اصلی فیلم ثلاثی شانگهای، در مقایسه با داستان اصلی، را شاید بتوان با این واقعیت که ژانگ ییموی کارگردان و گُنگ لی مدتی رابطه‌ای عاشقانه در پشت صحنه داشتند توضیح داد. وقتی فیلم کامل شد، آن‌ها توافق کردند که هم به رابطه‌ی حرفه‌ای و هم به رابطه‌ی شخصیشان پایان دهند. آن‌ها ۱۱ سال، یعنی تا سال ۲۰۰۶ در فیلم نفرین گل طلایی[17]، با هم کار نکردند.

1. Shanghai Triad
2. Zhang Yimou
3. Li Xiao
4. Gong Li
5. Jewel
6. Tang
7. Li Boatian
8. Song
9. Sun Chun
10. Fat Yu
11. Liu Jiang
12. Gang Law
13. Shuisheng
14. Yue Lu
15. Grand Technical Prize
16. Golden Globe
17. Curse of The Golden Flower .

جواهر (گُنگ لی)، معشوقه‌ی رئیس دسته، با دست راست او رابطه دارد.

۱۹۷۵ در سنگاپور، بیش از ۲۰۰ مظنون به عضویت در ثلاثی‌ها را بازداشت می‌کنند.

۱۹۷۷ بمب آتش‌زای ثلاثی‌ها در باشگاه شبانه‌ای در هنگ‌کنگ ۱۷ نفر را می‌کشد.

۱۹۸۶ گروهی ثلاثی به نام پسران حلقه‌ی بزرگ[6] به هلند نقل مکان می‌کنند.

۱۹۹۵ مثلث طلایی هر سال بیش از ۱۵۰۰ تُن تریاک تولید می‌کند.

▪ **جهانی شدن**

شهر آمستردام در هلند به دلیل قوانین آسان‌گیرش درباره‌ی مواد مخدر و فحشا شهرت دارد. گردشگرانی از سراسر جهان دسته‌دسته به این شهر می‌آیند؛ شهری که خرید و مصرف حشیش و ماریجوانا در به اصطلاح «کافی‌شاپ»هایش قانونی است. در دهه‌ی ۱۹۶۰، آمستردام پر بود از هیپی‌هایی که نشئه می‌شدند و از دهه‌ی آزادی و عشق لذت می‌بردند. و با وجود همه‌ی این مواد مخدر، اوضاع تقریباً آرام بود.

▪ **انتخاب آسان**

در آمستردام، اختلاف‌ها را با مشت و لگد فیصله می‌دادند و خبری از آدم‌کشی نبود. اما وضع در دهه‌ی ۱۹۷۰ عوض شد. اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، ثلاثی‌های چینی آمستردام را به عنوان اولین شهر اروپایی برای فروش هرویینشان انتخاب کردند. دلیل انتخاب آن‌ها روشن بود. آمستردام بیش‌ترین جمعیت چینی اروپا، قوانینی آسان‌گیر و بندری برای خودش داشت ــ و رُتردام، بزرگ‌ترین بندر اروپا، هم نزدیکش بود. آمستردام بهترین نقطه برای آغاز کارزارِ سیطره بر بازار مواد مخدر اروپای غربی بود. کسی که برای انجام این کار مهم انتخابش کرده بودند چونگ مُن[1] نام داشت.

▪ **فعالیت در اروپای غربی**

محافظ‌های شخصی و مرسدس‌های ضد گلوله‌ی چونگ مُن نشانه‌هایی از منصبش به عنوان رئیس ۱۴کِی در اروپای غربی بودند. او را عالی‌ترین مقام جامعه‌ی چینی می‌دانستند و به بسیاری از هم‌وطنان چینیش، با تأمین شغل و مشورت‌دهی به آن‌ها، کمک می‌کرد. او حتی، به دلیل فراست تجاریش، از دولت هلند مدال گرفت. اما کم‌کم معامله‌های مواد مخدر مُن توجه‌ها را جلب کردند و مجریان قانون در اروپا و ایالات متحده آن‌سوی ظاهرسازی‌هایش را دیدند.

در ۱۹۷۳، چند حمل‌کننده‌ی مواد مخدر را در فرودگاه‌های مختلف اروپایی دست‌گیر کردند. همه‌ی آن‌ها یک نقطه‌ی اشتراک داشتند: مقصد نهایی آن‌ها ساختمان شماره‌ی ۱۰۶ خیابان پرینس هِندریکاده[2] در آمستردام بود. جالب این بود که این نشانی یکی از رستوران‌های مُن بود. توضیح او این بود که همه او را چینیِ بانفوذی می‌دانند که می‌تواند به تازه‌مهاجران چینی کمک کند تا در اروپا سر و سامان بگیرند. اما او نتوانست مجریان قانون را فریب دهد و اداره‌ی مبارزه با مواد مخدر، به طور رسمی، او را سرکرده‌ی ثلاثی ۱۴کِی در هلند نامید.

▪ **دست‌درازی**

می‌گویند مُن، سرکرده‌ی ۱۴کِی و مدیر واردات هرویین به اروپای غربی، پنج درصد ارزش هر معامله‌ی هرویینی را که ثلاثی‌ها ترتیب می‌دادند به جیب می‌زد.

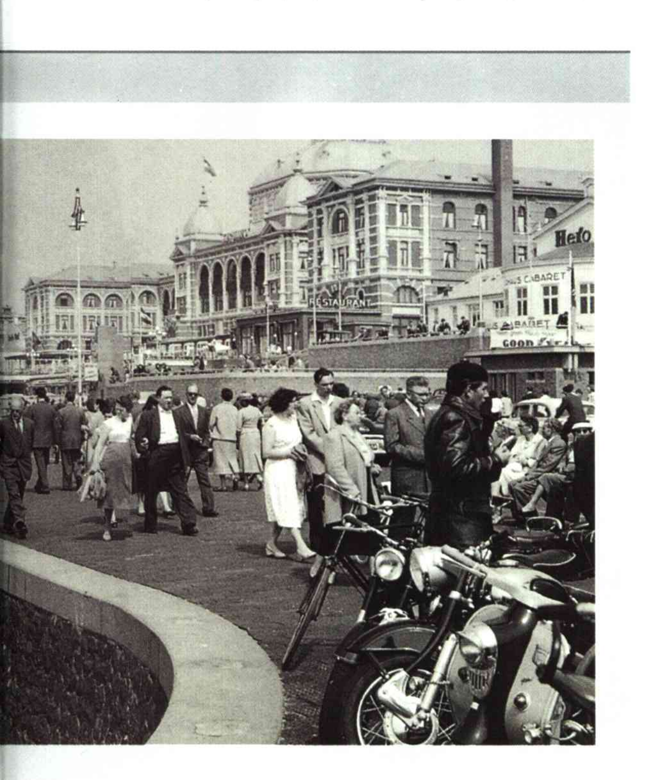
اما چون پای چنین پول کلانی در میان بود، مدت زیادی طول نکشید که انجمن‌های ثلاثی سعی کردند وارد این حرفه شوند. جدی‌ترین تهدید از رتردام، در همان نزدیکی‌ها، می‌آمد؛ جایی که ثلاثی وو شینگ وو شعبه‌ای در آن راه انداخته بود.

▪ **تلافی**

مُن با این تهدید به همان شکلی برخورد کرد که در دوره‌ی جنگ جهانی دوم رفتار کرده بود: او به



بازرس گمرک در سان فرانسیسکو بسته‌های حشیش را که، درون دیواره‌های این مینی‌بوس ساخته‌ی خارج از کشور، از آمستردام قاچاق کرده بودند نشان می‌دهد.





قسمتی از شهر آمستردام در دهه‌ی ۱۹۶۰

پلیس هلند اطلاعاتی درباره‌ی رقیبانش داد. گرچه این کار خیالش را برای مدتی کوتاه راحت کرد، اما در بلندمدت فاجعه‌بار بود. مُن، با لو دادن هم‌قطارانش در ثلاثی‌ها، قاعده‌ای طلایی را شکست و پایان کارش نزدیک بود. در ۳ مه ۱۹۷۵، وقتی مُن از رستورانش در آمستردام بیرون آمد، سه چینی او را ترور کردند. جانشینش را هم درست یک سال بعد کشتند. این آدم‌کشی‌های خونین شهروندان هلندی را، که پیش از آن چنین خشونتی ندیده بودند، تکان دادند. اما ثلاثی‌ها، با فعالیت‌های مجرمانه و رفتار خشنشان، فقط هلند را تکان نداده بودند. آن‌ها توجه جهان را هم به خود جلب کرده بودند.

■ مرد تک‌شاخ

چونگ مُن (تک‌شاخ)[۳] دهم سپتامبر ۱۹۲۰ در شهر پو اُن[۴]، در استان گوانگدُنگ چین، به دنیا آمد. او وقتی ۱۸ ساله بود به آمستردام آمد. مُن آشپز یک کشتی باری بود که توقفی کوتاه در رُتردام داشت. هنگام این توقف، چونگ مُن در میان جامعه‌ی چینی درهم‌تنیده‌ی شهر ناپدید شد. دهم مه ۱۹۴۰، ارتش آلمان به هلند حمله کرد. سربازان هیتلر این کشور کوچک را تا رهایی‌اش در ۶ مه ۱۹۴۵ اشغال کردند. در دوره‌ی جنگ، مُن نقشی بسیار مرموز بازی کرد و خبرچین گشتاپوی آلمان شد. مُن، بیش از هر چیز، یک نجات‌یافته بود و تصمیم گرفت که، به جای قربانی نازی‌ها شدن، به آن‌ها کمک کند و امتیازهایی بگیرد.

پس از جنگ، او توانست از مجازات شدن به دلیل هم‌کاری با آلمانی‌ها شانه خالی کند و تاجری بسیار موفق شود. او مالک چند رستوران پر درآمد بود، اما چند قمارخانه‌ی غیر قانونی هم داشت. چنین شخصیت‌های بانفوذی همیشه برای خارجی‌هایی که می‌خواهند وارد بازار جدیدی شوند مفید هستند.

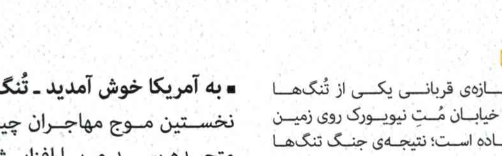
به هر صورت، ۱۴کِی سراغ مُن رفت و او را عضو خودش کرد. خیلی زود او مسؤول تحویل گرفتن و توزیع کردن همه‌ی محموله‌های هرویینی که به اروپای غربی می‌آمدند شد.



این عکس مربوط به سال ۱۹۶۰ ساحل اِسخِونینگِن[۵] هلند را نشان می‌دهد؛ جایی پر از کازینوهایی که بیش‌تر ثلاثی‌ها و چینی‌هایی که در دهه‌ی ۱۹۲۰ از چین مهاجرت کرده بودند بر آن‌ها سیطره داشتند. بسیاری از این کازینوها پوششی برای توزیع هرویین بودند.

1. Chung Mon
2. Prins Hendrikkade
3. Unicorn
4. Po On
5. Scheveningen
6. Big Circle Boys





جنازه‌ی قربانی یکی از تُنگ‌ها در خیابان مُتِ نیویورک روی زمین افتاده است؛ نتیجه‌ی جنگ تنگ‌ها در محله‌ی چینی‌ها.

■ **به آمریکا خوش آمدید ـ تُنگ‌ها**

نخستین موج مهاجران چینی در دهه‌ی ۱۸۴۰ به ایالات متحده رسید و، با افزایش نیاز آمریکایی‌ها به نیروی کار برای کشیدنِ راه‌آهن بزرگ از ساحل شرقی تا ساحل غربی، موج دیگری هم از راه آمد. با این کارگران چینی مثل انسان‌های درجه دو رفتار می‌کردند و خطرناک‌ترین کارها را به آن‌ها می‌دادند. در دهه‌های بعد هم شرایط مهاجران چینی به‌تر نشد. چینی‌ها، برای دوام آوردن، گرد هم جمع شدند و انجمن‌هایی ساختند تا به نیازمندان غذا برسانند و پول قرض دهند. این انجمن‌های ابتدایی سازمان‌هایی قانونی بودند و کارهای خوب زیادی انجام دادند. این انجمن‌ها در آمریکا نام «ثلاثی» را انتخاب نکردند و، در عوض، اسمشان را «تُنگ»[1] گذاشتند. «تُنگ» به معنای «تالار شهر» است و نشان می‌دهد که این انجمن‌ها دقیقا چه کارکردی داشتند.

■ **سربه‌زیری**

با افزایش قدرت تُنگ‌ها، ثروت و امکان کسب آسان سودشان هم بیش‌تر شد. درست مثل چین، جنگ‌هایی میان انجمن‌های مختلف تُنگ در گرفت. در دهه‌ی



1. Tong
2. On Leong Chinese Merchants Association
3. Ghost Shadows
4. Wing Yeung Chan
5. Eddie Gong
6. Hip Sing
7. Flying Dragons
8. Tung On
9. Fuk Ching
10. Green Dragons
11. White Tigers
12. Hung Ching
13. Taiwan Brotherhood
14. Born-To-Kill
15. Wing Lok
16. Triple 8
17. East Broadway
18. Shui Bao



اِدی گُنگ[۵]، رهبر تُنگِ هیپ سینگ[۶]، ساطورهایش را نشان می‌دهند. شایع بود که او در گذشته «ساطوردار» تنگ‌های نیویورک بوده است.

■ حفظ آب‌رو

در دهه‌ی ۱۹۹۰، مهم‌ترین دسته‌های خلاف‌کار نیویورک سایه‌های ارواح، اژدهاهای پرنده[۷]، تونگ اُن[۸]، فوک چینگ[۹]، اژدهاهای سبز[۱۰]، ببرهای سفید[۱۱] و هونگ چینگ[۱۲] چینی، انجمن برادری تایوان[۱۳] و دسته‌ی ویتنامی قاتلان مادرزاد[۱۴] بودند. همه‌ی این دسته‌ها برای سیطره بر منطقه‌ای از شهر می‌جنگیدند و خیلی وقت‌ها سررشته‌ی اوضاع از دستشان خارج می‌شد. پای وینگ یئونگ چان، سرکرده‌ی تُنگ اُن لِئُنگ و سایه‌های ارواح، و برادرش وینگ لُک[۱۵] در دو مورد از این حوادث در میان بود. در ژانویه‌ی ۱۹۹۲، هنگام وقت‌گذرانی در باشگاه شبانه‌ی تریپل ایت[۱۶]، اعضای دسته‌ی تونگ اُن به وینگ لُک حمله کردند و تا می‌توانستند او را زدند. وینگ لُک باید آب‌رویش را حفظ می‌کرد و، به همین دلیل، چند روز بعد یکی از اعضای دسته‌ی تونگ اُن را در برادوِی شرقی[۱۷] کشت. حمله‌ی انتقام‌جویانه‌ی تونگ اُن، که در جریانش یک سالن بیلیارد را به گلوله بستند، عابری بی‌گناه را کشت و مقام‌های رسمی را تکان داد. در ۱۲ ژوئیه‌ی ۱۹۹۲، اعضای سایه‌های ارواح شوی بائو[۱۸]، رهبر دسته‌ی رقیب اژدهاهای پرنده، را کتک زدند و پول‌هایش را دزدیدند. شوی بائو باید بی‌درنگ انتقام می‌گرفت. وقتی وینگ یئونگ چان، وینگ لُک چان و شش نفر از اعضای سایه‌های ارواح به جلسه‌ای آمدند که قرار بود نشست صلح باشد، ۲۰ عضو مسلح به چاقو و تفنگ اژدهاهای پرنده را در مقابلشان دیدند. در این درگیری، یکی از اعضای سایه‌های ارواح را با شلیک گلوله کشتند و وینگ لُک هم از ضربه‌های چاقویی که خورده بود به سختی جان به در برد. زدوخوردهای همیشگی، چاقوکشی‌ها و آدم‌کشی‌های مکرر توجه بیش‌تر مجریان قانون را به خود جلب کردند. در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، همه‌ی سرکرده‌های سایه‌های ارواح و تونگ اُن در زندان بودند. وینگ یئونگ چان و برادرش وینگ لُک هم پذیرفتند که، در برابر بختی دیگر برای زندگی در بیرون زندان، علیه زیردستانشان شهادت دهند.

۱۹۵۰، آرامش دوباره برگشت و تُنگ‌ها سربه‌زیر شدند و توانشان را صرف پول درآوردن کردند. فعالیت‌های اصلی آن‌ها فحشا، مواد مخدر، قمار و باج‌گیری بودند. چون چینی‌ها پنهان‌کار بودند، آگاهی از دامنه‌ی فعالیت‌های مجرمانه‌ای که انجام می‌دادند برای مقام‌های رسمی ممکن نبود. هیچ‌کس سراغ پلیس نمی‌رفت و پلیس هم، اگر تُنگ‌ها خشونتشان را محدود نگه می‌داشتند، کاری به کارشان نداشت.

■ افزایش خشونت

از دهه‌ی ۱۹۶۰ به بعد، موج عظیمی از مهاجران چینی راه افتاد و، میان این مهاجران، اعضای خشن ثلاثی‌ها هم بودند که بی‌درنگ با انجمن‌های تُنگ، که با آغوش باز از آن‌ها استقبال می‌کردند، روابطی برقرار کردند. میان مهاجران جدید، جوان‌هایی چینی و ویتنامی هم بودند که، وقتی به آمریکا رسیدند، دسته‌های خشن خیابانی به وجود آوردند. با آغاز هم‌کاری نزدیک تُنگ‌ها با این دسته‌های جوان و خشن آسیایی، توجه مجریان قانون بیش‌تر معطوف آن‌ها شد.

■ دسته‌های برجسته

از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ تا میانه‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، انجمن بازرگانان چینی اُن لِئُنگ[۲] مهم‌ترین تُنگ در نیویورک بود.



مهاجرت چینی‌ها به آمریکا

تُنگِ اُن لِئُنگ از دسته‌ای خلاف‌کار به اسم سایه‌های ارواح[۳] برای قدرت‌نمایی و محافظت از خود استفاده می‌کرد. سایه‌های ارواح، بیش از یک دهه، نیویورک را گرفتار وحشت کردند. به گفته‌ی اف‌بی‌آی، حدود ۷۵ درصد مغازه‌های محله‌ی چینی‌ها به این دسته باج می‌دادند. آن‌ها چند سالن شرط‌بندی هم داشتند و طرحی را ترتیب دادند که در آن از ۳۰۰ سرمایه‌گذار آسیایی بیش از ده میلیون دلار کلاه‌برداری کردند. قدرت اصلی حامی تُنگ اُن لِئُنگ و دسته‌ی سایه‌های ارواحْ وینگ یِئونگ چان[۴] بود. فعالیت تُنگ‌ها در ایالات متحده بیش‌تر به ساحل غربی - یعنی کالیفرنیا - و ساحل شرقی - به طور عمده نیویورک - محدود بود. چون هر سال انبوهی از مهاجران چینی ساکن نیویورک می‌شدند، محله‌ی چینی‌ها سریع رشد می‌کرد. امروزه این محله حتی از محله‌ی معروف ایتالیایی‌ها هم بزرگ‌تر است.

این رژه، در افتتاحیه‌ی گردهم‌آیی سراسری هیپ سینگ و اُن لِئُنگ، ممکن است با برخوردهایی میان دسته‌های تُنگ هم‌راه باشد.

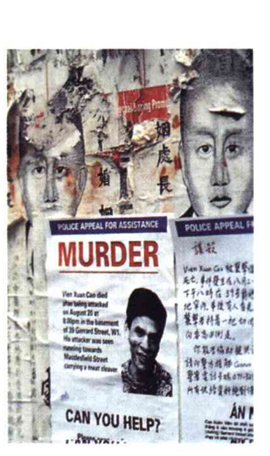


■ شاخه‌ی لندن

همان زمانی که ثلاثی‌ها هرویینشان را به آمستردام بردند، سراغ لندن هم رفتند. کیفیت هرویین چینی‌ها معتادان بریتانیایی را شیفته کرد و خیلی زود پرفروش شد. تا اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، ۱۴کِی ثلاثی برتر در بریتانیا بود و شاخه‌هایی در لندن، لیورپول و بریستُل داشت. اما همان‌طور که در آمستردام اتفاق افتاد، ثلاثی‌های دیگر هم دنبال سهمی از بازار هرویین بودند. و درست مثل آمستردام، تهدید اصلی وو شینگ وو بود.

در بریتانیا، مردی که به «جرجی پای»[1] معروف بود مهم‌ترین سرکرده‌ی ثلاثی‌ها شد. گروه‌های بریتانیاییِ وو شینگ وو سازمان‌نایافته بودند و پای سازمان‌دهی همه‌ی این گروه‌ها را در قالب یک ثلاثی بزرگ بر عهده گرفت.

او گروهی از ۸۰ پیروی وفادارش درست کرد و آن‌ها را برای شکست دادن ۱۴کِی به کار گرفت و بر فعالیت‌های مجرمانه‌ی لندن سیطره یافت. با این که لندن در چنگش بود، پای هم‌چنان برای پول و قدرت می‌جنگید. او دسته‌هایی برای باج‌گیری در منچستر، بیرمنگام، ساوت‌همپتن و پُرتسموث و نواحی اطرافشان به وجود آورد. فقط لیورپول از دست‌رس او خارج بود، چون هنوز ۱۴کِی بر آن سیطره داشت. به گفته‌ی مجریان قانون در بریتانیا، جرجی پای تا آغاز هزاره‌ی جدید رهبر وو شینگ وو باقی ماند.

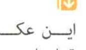


پوستری روی دیوار، در محله‌ی چینی‌نشین لندن در سُهو[2]، از شاهدان قتلی در جریان جنگ قدرت ثلاثی‌ها درخواست هم‌کاری می‌کند.



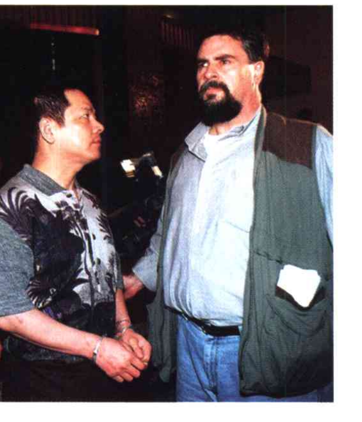
■ ماکائو

ثلاثی‌های چینی مستقر در هنگ‌کنگ و تایوان برای به جیب زدن پول‌های هنگفت نیازی به سفرهای طولانی نداشتند. بزرگ‌ترین بازار پول‌ساز بالقوه‌ی آن‌ها به خانه‌شان بسیار نزدیک بود: ماکائو. ماکائو هم، مثل



این عکس قدیمی ورودی یک قمارخانه‌ی سطح بالا را در ماکائو، در دوره‌ی اشغال‌گری پرتغال، نشان می‌دهد.





دستگیری وان کوک کی، رهبر گروه ۱۴کی، در ماکائو

هنگ‌کنگ، مستعمره بود. این منطقه تا دسامبر ۱۹۹۹ تحت حاکمیت پرتغال بود؛ زمانی که زمام‌داریش دوباره به چین برگشت تا چین آن را طبق الگوی معروف به «یک کشور، دو نظام» اداره کند. در این الگو، ماکائو در همه‌ی حوزه‌ها، جز امور دفاعی و مسائل خارجی، خودمختاری چشم‌گیری دارد. ثلاثی‌ها، پیش‌تر، ماکائو را کشف کرده بودند و، به لطف فساد گسترده، صنعت فحشا و قمار این جزیره را اداره می‌کردند.

در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، جنگی میان ۱۴کِی و وو اُن لُک بهشت قماربازان را تکان داد. دو گروه بر سر قدرت بیش‌تر، و به طور مشخص این که چه کسی اتاق‌های قمار سطح بالا را، که بزرگ‌ترین شرط‌بندی‌ها در آن‌ها صورت می‌گرفت، اداره کند، می‌جنگیدند. وقتی آدم‌کشی‌ها باعث کاهش تعداد گردش‌گران شدند، دو طرف پذیرفتند در گفت‌وگوهای صلح شرکت کنند، اما به توافق نرسیدند و جنگ ادامه پیدا کرد. وقتی آمار گردش‌گری ۲۳ درصد کم‌تر شد، مقام‌ها به این نتیجه رسیدند که باید واکنشی جدی نشان دهند. بنابراین، قانونی علیه ثلاثی‌ها تصویب کردند که به مراجع قانونی اجازه می‌داد محکومیت‌هایی سخت برای جرایم ثلاثی‌ها در نظر بگیرند.

۱۴کِیِ ماکائو را وان کوک ـ کُی[2] رهبری می‌کرد که، به دلیل از دست دادن نُه دندانش در جریان سوءقصدِ وو اُن لُک، لقب «دندان‌شکسته» به او داده بودند. او، با پیروزی در جنگ قدرتی داخلی علیه رئیس سابقش و به چنگ آوردن کسب‌وکارش، راهش را با زحمت به رده‌های بالا باز کرده بود. در مه ۱۹۹۸، وان را به فهرست بلندی از جرایم ثلاثی‌ها متهم کردند، اما او می‌گفت بی‌گناه است و ادعا می‌کرد که از راه قمارهای بزرگ و سرمایه‌گذاری در املاک پول درمی‌آورد. اما دادستان در دادگاه از ۵۰ شاهد و سخنان خود وان علیه او استفاده کرد و او را، پس از گناه‌کار دانستن، به ۱۵ سال زندان محکوم کردند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، بسیاری از اعضای عالی‌رتبه‌ی ثلاثی‌ها، پس از دریافت حکم‌هایی سنگین برای جرایمشان، به زندان افتادند و بعضی از اعضا هم در درگیری‌های مسلحانه کشته شدند. گرچه این افراد از صحنه بیرون رفته بودند، اما گروه‌های ثلاثی به بزه‌کاری‌هایشان ادامه می‌دادند. هر سرکرده یا سربازی

که از صحنه خارج می‌شد جانشینی پیدا می‌کرد و به این ترتیب کسب‌وکار، به روال معمول، ادامه داشت. ثلاثی‌ها، در آستانه‌ی هزاره‌ی جدید، هم‌چنان در بسیاری از جرایم در سراسر جهان دست داشتند. آن‌ها از قاچاق مواد مخدر و قاچاق انسان میلیاردها دلار و یورو به جیب می‌زدند. ثلاثی‌ها و تُنگ‌ها، که در قلمروهای امنشان در جوامع چینی‌نشین فعالیت می‌کردند، تا حد زیادی از مجریان قانون در امان مانده بودند و هم‌چنان قوی‌تر می‌شدند. مثل همه‌ی گروه‌های جرایم سازمان‌یافته، آن‌ها هم به فواید بالقوه‌ی ائتلاف با دیگر گروه‌های نژادی پی بردند.

■ **آمار و ارقام**

در دهه‌ی ۱۹۹۰، می‌گفتند که ده هزار نفر از جمعیت نیم میلیونی ماکائو عضو ثلاثی‌ها هستند. ۱۴کِی، با حدود پنج هزار عضو، هفت کازینو را اداره می‌کرد و وو اُن لُک، با حدود سه هزار عضو، بر دو کازینوی دیگر سیطره داشت. سون یی اُن هم در قمارخانه‌ها فعال بود، اما به اندازه‌ی این دو گروه قدرت نداشت.

اداره‌ی جرایم سازمان‌یافته و ثلاثی‌ها در هنگ‌کنگ در ۱۹۹۳ گروهی از اعضای دسته‌های خلاف‌کار را بازداشت کرده است. صورت‌هایشان را پوشانده‌اند تا هویتشان پنهان بماند.


سوهو محله چینی‌ها در لندن



1. Georgie Pie
2. Wan Kuok-koi
3. Soho

مافیای روس

ابرقدرت جرم

قاعده‌ی عمومی این است که جرایم سازمان‌یافته، هنگامی که دولت ضعیف و از انجام وظایفش ناتوان باشد، رونق می‌گیرند. بر عکس، در جامعه‌های بسیار استبدادی، سازمان‌های بزه‌کار فقط وقتی موفق می‌شوند که دولت چنین اجازه‌ای به آن‌ها بدهد و الگوهای جرایم سازمان‌یافته در روسیه مدارکی کافی برای این قاعده‌ی عمومی فراهم می‌کند.

۱۹۸۵ گُرباچِف[1] محدودیت‌هایی برای مقدار الکل در دست‌رس مصرف‌کنندگان تعیین می‌کند و باعث ایجاد بازار سیاه می‌شود.

۱۹۹۱ پیمان بِلاوِژا[2] اتحاد شوروی را تجزیه می‌کند و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را به وجود می‌آورد و درهای این کشورهای کوچک‌تر را به روی فساد سازمان‌های بزه‌کار می‌گشاید.

۱۹۹۳ تعداد افرادی که در روسیه برای مبارزه با جرایم سازمان‌یافته استخدام شده‌اند به پانزده هزار نفر می‌رسد.

■ **حزب کمونیست**

نظام به اصطلاح برتر شوروی در سیطره‌ی حزب کمونیست بود؛ حزبی که حق داشت متصدیان همه‌ی مشاغل مهم در جامعه را منصوب کند و قدرت نظارت بر همه را داشت. در اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده، برای هر بنگاه صنعتی یک هدف تولیدی مشخص می‌کردند. تشکیلات دولتی هیچ‌وقت نمی‌توانست مواد خام را به‌موقع یا با کیفیت و کمیت لازم فراهم کند. مدیران صنعتی، احساس می‌کردند که برای تأمین مواد ضروری، کاهش بار سهمیه‌های دور از دست‌رس تولیدی و واداشتن سرپرستان به نادیده گرفتن گزارش‌های دست‌کاری‌شده‌ی تولید، باید روابط خوبی با مقام‌های رده‌بالای حزب و دولت برقرار کنند.

■ **پرداخت‌های غیر قانونی**

با شکل‌گیری چنین رابطه‌ای، فرد دیوان‌سالار به بستگان، هم‌نژادها، دوستان نزدیک یا رشوه‌دهندگان لطف‌هایی غیر قانونی می‌کرد. به دلیل قدرت مقام‌های حزبی برای نظارت و سیطره بر همه‌ی ابعاد زندگی در شوروی، این لطف‌های غیر قانونی بدون هم‌دستی یا موافقت





اعضای حزب کمونیست با بالاگرفتن کارت‌هایشان رأی می‌دهند؛ شیوه‌ای که هیچ بختی برای رأی دادن علیه حزب باقی نمی‌گذارد.

شخصیت‌های حزبی غیر ممکن بودند. [به این ترتیب] سازوکاری رشوه‌ای شکل گرفت که در آن مقام‌های حزب، به صورت منظم، در برابر لطف‌هایشان هدایایی می‌گرفتند.

■ فساد نهادینه

شبکه‌ی لطف‌های شخصی، در اصل، دست‌کم تا حدی برای غلبه بر نظام اداریِ بد طراحی‌شده شکل گرفت. این شبکه خیلی زود به نظامی برای خلاف‌کاری و منفعت شخصی بدل شد. رشوه همه‌ی کارها را در جامعه‌ی شوروی راه می‌انداخت. برای فروش منابع دولتی، صدور مجوزهای ساخت‌وساز، تخصیص کالاهای مصرفی، دادن مستمری، ارتقای مقام، پذیرش در نهادهای آموزش عالی و صدور گواهی‌های تحصیلی، رشوه ضروری بود. هم‌چنین، برای نادیده‌گیری گزارش‌های دست‌کاری‌شده‌ی تولید و پنهان کردن دزدی‌ها و اختلاس‌های کلان هم رشوه می‌دادند. به دلیل موقعیت برتر مقام‌های حزبی در جامعه‌ی شوروی، دیوان‌سالارها ناچار بودند که در انجام و لاپوشانی اقدامات غیر قانونی هم‌کاری کنند. به این ترتیب، فسادی نهادینه و ائتلافی میان رفقای بزه‌کار شکل گرفت.



■ بازار سیاه

مدیریت نامناسب اقتصاد شوروی باعث کم‌بود مزمن کالاهای مصرفی می‌شد که آن هم فرصتی به رفقای بزه‌کار می‌داد تا سودی به جیب بزنند. احتکار و گران‌فروشی کالاهای «کم‌یاب» از خلاف‌کاری‌های متداول بود.

کالاهای مصرفی را، به جای این که از انبارها و کارخانه‌ها به مراکز توزیع دولتی حمل کنند، به بازار سیاه می‌بردند و به بیش‌ترین قیمت پیش‌نهادی می‌فروختند. مدیران خلاف‌کار مراکز خرده‌فروشی هم سهمی از کالاهایی که به مراکز خرده‌فروشی می‌رسیدند به جیب می‌زدند. بزه‌کاران زیرزمینی، با رضایت، نقش واسطه را بازی می‌کردند و کالاهای دزدیده‌شده یا کالاهایی را که به شکل غیر قانونی از سیستم توزیع دولتی خارج شده بودند به بازار سیاه می‌رساندند. همه‌ی آن‌هایی که در این فعالیت‌های غیر قانونی دست داشتند باید به مقام‌های حزبی رشوه می‌دادند تا خیالشان راحت باشد که کارهایشان را نادیده می‌گیرند. به این ترتیب، سود نهاییِ همه‌ی خلاف‌کاری‌ها نصیب سران حزب می‌شد و از همین‌جا بود که مافیای روس، گونه‌ای از سازمان‌های بزه‌کار، شکل گرفت. سران و مقام‌های قدرت‌مند حزبی که مناصبی کلیدی در دیوان‌سالاری دولتی داشتند به چهره‌های اصلی جرم سازمان‌یافته در جامعه‌ی شوروی بدل شدند.

اهالی مسکو در روز کارگر سال ۱۹۹۱ در حمایت از تداوم کمونیسم در خیابان‌ها راه‌پیمایی می‌کنند.



زندگی روس‌ها پس از دوره‌ی کمونیسم هم، به دلیل کم‌بود مواد غذایی و بازار سیاه بزرگی که قیمت‌ها را بالا نگه می‌داشت، دشوار بود. این ساکنان مسکو دارند درباره‌ی قیمت گوشت چانه می‌زنند.

1. (Mikhail) Gorbachev
2. Belavezha

▪ فساد همه‌گیر

شرایط اجتماعی و اقتصادی روسیه چنان بود که همه می‌دانستند یا باید سیستم را دور بزنی، یا خانواده‌ات رنج می‌کشند. این فضای ذهنی مرز بین درست و نادرست و قانونی و غیر قانونی را سخت مبهم می‌کرد و تقریباً همه را به نوعی دزد بدل می‌کرد. دهقانان علوفه می‌دزدیدند، کارگران ابزار و مواد، پزشک‌ها دارو، راننده‌ها بنزین و راننده‌های ماشین‌های باری هم از محموله‌هایشان. همه‌ی کالاهای دزدیده‌شده سر از بازار سیاه درمی‌آوردند. این خلاف‌کاری‌ها به عاملانشان اجازه می‌دادند پول بیش‌تری به جیب بزنند تا مکمل حقوق ناچیزشان باشد. عاملان هم کارشان را با این استدلال توجیه می‌کردند که دزدی از دولت جرم نیست، چون دست آخر مردم ارباب دولت هستند.

▪ مافیا در صنعت

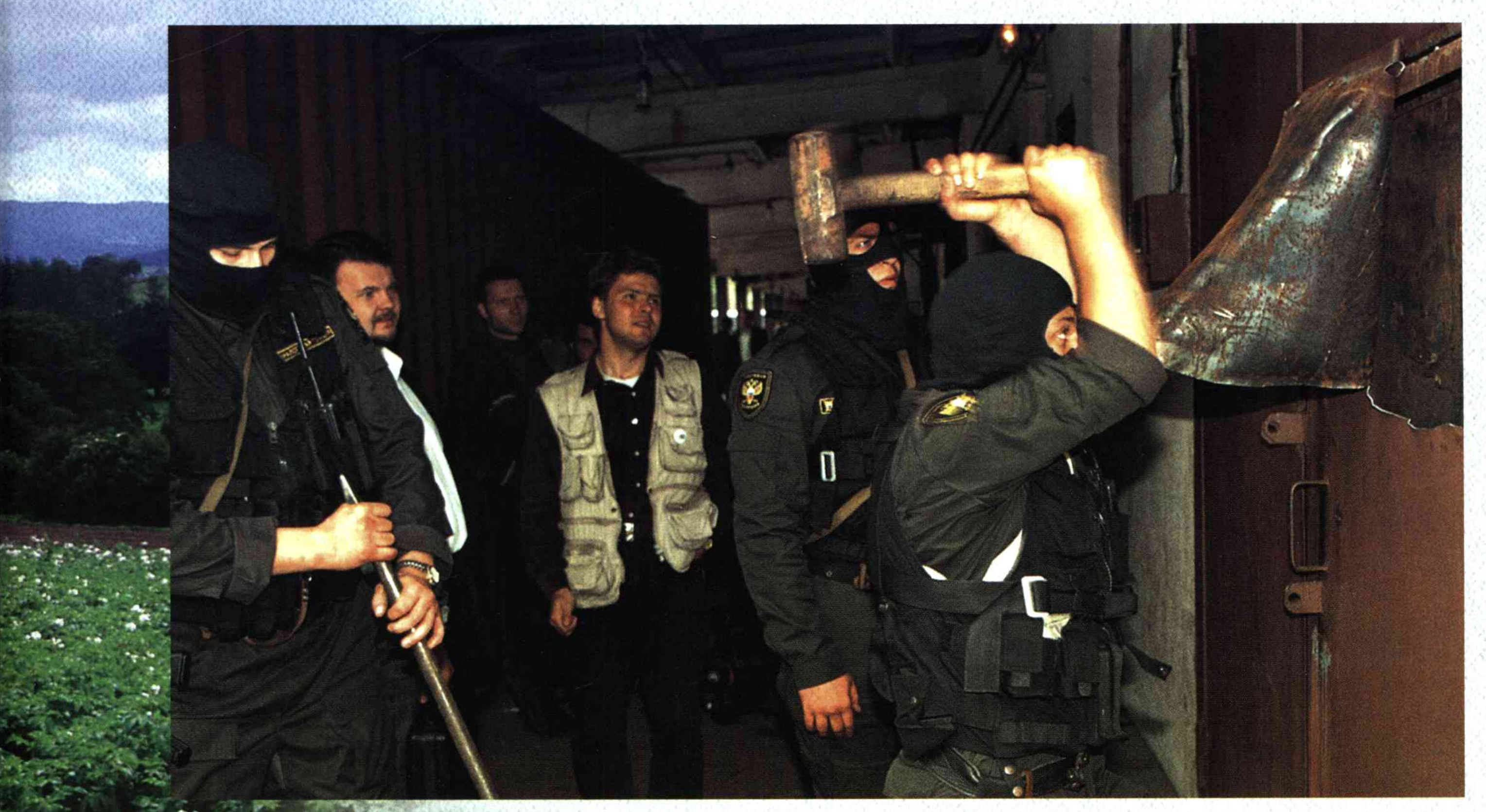
اقتصاد بازار سیاه باعث قدرت‌گیری چندین مافیا هم شد. سرمایه‌داران منفرد، با برقراری روابط مفید، می‌توانستند بر بسیاری از کالاها و خدمات سیطره پیدا کنند. آن‌ها از این سیطره برای نفع اقتصادی خودشان، به قیمت آسیب زدن به منافع مصرف‌کنندگان آن کالاها و خدمات، بهره می‌بردند. به این ترتیب، مافیای میوه، مافیای سبزی‌جات، مافیای پنبه، مافیای خاویار، مافیای ترابری، مافیای هتل و دیگر مافیاها شکل گرفتند. همه‌ی این مافیاها، در ازای هم‌دستی یا موافقت سران حزبی با خلاف‌کاری‌هایشان، به این سران گزارش و رشوه می‌دادند. شهروندان شوروی، به حق، این مافیاها را به خاطر قفسه‌های نیمه‌خالی و صف‌های دراز فروشگاه‌های دولتی و قیمت‌های بالایی که باید

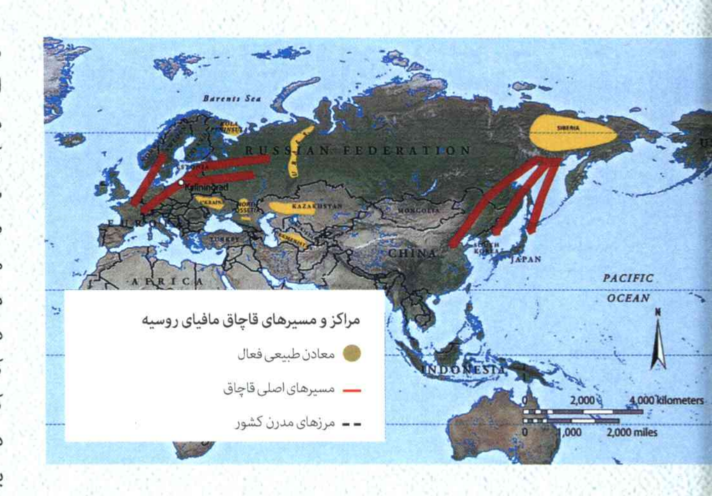
Within a relatively short period of time the crime world Has made the transition from separate groups of disparate Gangs to a set of intellectually and technically secure and well-disguised criminal communities.

در مدت زمانی نسبتاً کوتاه، دنیای جرم از گروه‌های مجزا و پراکنده‌ی دسته‌های خلاف‌کار به مجموعه‌ای از جوامع بزه‌کارِ به لحاظ فکری و فنی ایمن و در نقاب بدل شده است.

وزارت کشور روسیه، ۲۰ فوریه، ۱۹۹۷

↓ پلیس مالیات روسیه، وقتی کار به حمله و مصادره‌ی ودکای غیر قانونی برسد، هیچ نرمشی از خود نشان نمی‌دهد.





در بازار سیاه می‌پرداختند مقصر می‌دانستند. از سوی دیگر، شهروندان چاره‌ای جز مشارکت در اقتصاد بازار سیاه نداشتند، چون هیچ‌کس نمی‌توانست بدون کالاها و خدمات بازار سیاه زندگی عادی‌ای داشته باشد.

■ اقتصاد سایه

اقتصاد سایه جزئی جدانشدنی از اقتصاد شوروی شد و هزاران نفر را به کار گرفته بود. کشاورزانی که در مزرعه‌های شخصی کشت‌وکار می‌کردند و محصولاتشان را در بازار سیاه می‌فروختند، تولیدکنندگان خصوصی کالاهای مصرفی کم‌یاب، بزه‌کاران معمولی که هر چه به دستشان می‌رسید می‌فروختند، تاجران سرشناسِ کالاهای دزدیده‌شده یا خارج‌شده از سیستم توزیع دولتی، دلالان ارز و فاحشه‌ها از جمله کسانی بودند که از اقتصاد سایه سود می‌بردند. برآوردی رسمی در ۱۹۹۰ می‌گفت که بیش از ۵۰ درصد شهروندان شوروی بعضی کالاها را از بازار سیاه می‌خرند. کسانی که بیش‌ترین سود را از اقتصاد سایه می‌بردند سرکرده‌های حزبی و صاحبان مناصب کلیدی تشکیلات دولتی بودند، چون هیچ خلاف‌کار منفردی دوام نمی‌آورد یا موفق نمی‌شد، مگر این که اول حق و حقوق صاحبان قدرت عالی در جامعه‌ی شوروی را می‌پرداخت. خلاف‌کاران واقعی کسانی جز سران فاسد حزبی و سودجویانی در مناصب کلیدی تشکیلات دولت نبودند. شرایط استثنایی زندگی در اتحاد جماهیر شوروی، که فساد همه‌گیر و اقتصاد رو به رشد بازار سیاه شاخصه‌هایش بودند، زمینه‌ای برای آموزش و پرورش گروه‌های جرایم سازمان‌یافته‌ای شد که در روسیه‌ی پساشوروی به قدرت رسیدند.



زنان طبقه‌ی متوسط روسیه سعی می‌کنند نوشیدنی‌هایی را که همین حالا از فروشگاه خریده‌اند در بازار سیاه بفروشند. کم‌بود کالاها در قفسه‌های فروشگاه‌ها این کار را تجارتی سودآور کرده بود.

مزارع سبزیجات در روسیه، سبزیجات نیز برای خود مافیایی دارند و به بازارهای سیاه راه پیدا کرده‌اند.

پدرخوانده‌های سرخ

زندگی و مرگ وُرِ قدرت‌مند

پنجم آوریل ۱۹۹۴، وقتی اُتاری کوانتریشویلی[۱]، یکی از قدرت‌مندترین سران مافیای روسیه، از حمام کراسنُپرِسننسکایا[۲] در مسکو بیرون می‌آمد، با سه گلوله‌ی یک تک‌تیرانداز نقش زمین شد. در همان زمان، در آمریکا، ویاچِسلاو ایوانکُف[۳]، دوست کوانتریشویلی، در برایتن بیچ[۴]، مهاجرنشینی روسی در شهر نیویورک، به نقطه‌ی اوج مسیر حرفه‌ای بزه‌کارانه‌اش نزدیک می‌شد.

مسابقه‌ی سوسک‌ها در مسکو محبوب است. در این عکس، برندگان جام مسکو در کازینو جشن گرفته‌اند. بسیاری از کازینوها در مالکیت بزه‌کاران هستند.

▪ اُتاری کوانتریشویلی

کوانتریشویلیِ گرجی‌تبار فعالیت‌های بزه‌کارانه را در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ آغاز کرد و به یکی از گروه‌های مهم بزه‌کار پیوست. در ۱۹۶۶، او را به تجاوز متهم کردند، اما وقتی او را روان‌گسیخته[۵] تشخیص دادند ـحقه‌ای متداول برای شانه خالی کردن از محکومیتـ آزاد شد.

▪ روابط

او، پس از مدتی کار کردن به عنوان مربی کشتیِ یکی از تیم‌های پلیس، با ورزشکاران معروف، مخصوصاً مشت‌زن‌ها، کشتی‌گیرها و متخصصان هنرهای رزمی، رفاقتی به هم زد و رئیس صندوق لِو یاشین برای حمایت از ورزشکاران[۶] شد. او، در مقام رئیس یک «سازمان خیریه»ی شناخته‌شده، با گرباچف به اروپا سفر کرد و حتی، درست پیش از مرگش، از رئیس‌جمهور یلتسین[۷] مجوز افتتاح یک مرکز ورزشی ملی را گرفت. کوانتریشویلی، به لطف روابط دولتیش، امتیازهای متعددی گرفته بود، از جمله تأسیسات، تخفیف‌های مالی و سهمیه‌هایی برای صادرات سیمان، فلزات، نفتا[۸]، تیتانیوم و آلومینیوم. او بر بسیاری از هتل‌ها و رستوران‌ها سیطره داشت و مالک غیر مستقیم چند کازینو در مسکو بود. کوانتریشویلی بارها در تلویزیون ظاهر شد و برای فعالیت‌های خیریه یا دیگر مسائل اجتماعی تبلیغ کرد. با این همه، یک تک‌تیرانداز به زندگی ستاره‌مانندش پایان داد.

▪ مرگ ستاره

سوگواران کوانتریشویلی، که شامل مقام‌های دولتی، بزه‌کاران زیرزمینی، شخصیت‌های صنعت سرگرمی، ورزشکاران، افسران مجری قانون، کهنه‌سربازان جنگ افغانستان، مدیران بانکی و مقام‌های سازمان‌های مختلف اجتماعی می‌شدند، نمایان‌گر برش‌هایی از زندگیش بودند. او، به عنوان شخصیتی زیرزمینی، بیش‌تر به دلیل تواناییش در به دست آوردن منصبی در دنیای قانونی، متمایز بود تا به دلیل قدرتش در دنیای زیرزمینی.

به احتمال قوی، هرگز روشن نخواهد شد که چه کسی دستور قتل کوانتریشویلی را صادر کرده بود. زندگی و شاید مرگ او مثالی خوب برای درهم‌تنیدگی دنیای زیرزمینی جرم و دنیای قانونی است.

▪ ویاچِسلاو ایوانکُف

ویاچِسلاو ایوانکف در ۱۹۴۵ در گرجستان به دنیا آمد و در مسکو بزرگ شد. می‌گفتند که او و گروه بزه‌کارش، در اوایل فعالیتش، به خانه‌های تاجران بازار سیاه می‌ریختند و کالاهای ارزش‌مندشان را غارت می‌کردند.

▪ اردوگاه ـ زندان

در ۱۹۷۴، پس از درگیری مسلحانه‌ای برای باج‌گیری، ایوانکف ناپدید شد. شش ماه بعد، خودش را تسلیم کرد و مدعی شد که مبتلا به روان‌گسیختگی پارانوییدی است. در آغاز، او را در آسایشگاهی روانی نگه می‌داشتند و بعد او را به اردوگاهی برای زندانیان فرستادند. می‌گویند که او، پس از آزادی، باج‌خواهی را از سر گرفت و در ۱۹۸۲ دوباره دست‌گیر شد. این بار، او را به ۱۴ سال حبس در زندانی با درجه‌ی بالای امنیت در سیبری محکوم کردند؛ جایی که در آن عضو وُری و زاکُنه شد. در ۱۹۹۱، پس از آزادی زودهنگامش، نبردی گروهی علیه دسته‌های چچنی راه انداخت. در ۱۹۹۲، شورای حاکم وُری، که از موفقیت ایوانکف راضی بود، تصمیم گرفت او را به آمریکا بفرستد.



یکی از اعضای حزب عدالت روسیه، در جریان اعتراضات و در حالی که نوشته‌ی «مرگ بر مافیای قمار» را در دست دارد، به یک دستگاه خودکار قمار لگد می‌زند.





شورشی تا بن دندان مسلح چچن برای نبرد آماده است. ایوانکف جنگی علیه دسته‌های چچنی راه انداخته بود.

■ توسعه در نیویورک

ایوانکف در برایتن بیچ شهر نیویورک ساکن شد و در قمار، فحشا، فروش مواد مخدر و کلاه‌برداری در حوزه‌ی مالیات بنزین دست داشت. او در بعضی کسب‌وکارهای قانونی، مثل باشگاه‌های تفریحی، رستوران‌ها و املاک، هم شریک بود و یک مؤسسه‌ی خرید و فروش اتومبیل‌های دست دوم را هم خرید و از آن در نقش ابزاری برای پول‌شویی استفاده می‌کرد.

ایوانکف، که سود کلان یکی از کانال‌های واردات کوکایین چشمش را گرفته بود، در کشورش با گروهی از بزه‌کاران روس مذاکره کرد تا آن را بخرد. گروه پیش‌نهادش را رد کرد، اما ظرف سه ماه هر سه سرکرده‌ی بزرگی که در کسب‌وکار کوکایین دست داشتند، به شکلی شک‌برانگیز، در مسکو کشته شدند.

■ زندان آمریکا

نقطه‌ی سقوط ایوانکف وقتی بود که نوچه‌هایش دو سرمایه‌گذار بانکی را دزدیدند و مجبورشان کردند قراردادی برای پرداخت ۳/۵ میلیون دلار به یکی از آشنایان ایوانکف امضا کنند. اف‌بی‌آی از این باج‌گیری خبردار شد و در ۱۹۹۵ مأموران ایوانکف را دست‌گیر کردند. او اف‌بی‌آی را به سر هم کردن افسانه‌ی مافیای روس متهم می‌کرد. در ژوئیه‌ی ۱۹۹۶، او را به دلیل باج‌گیری گناه‌کار دانستند و به نُه سال و هفت ماه زندان محکوم کردند.

■ استرداد

سیزدهم ژوئیه‌ی ۲۰۰۴، مراجع آمریکایی ایوانکف را به روسیه مسترد کردند تا به اتهام قتل محاکمه شود. پس از آن که پنج شاهد، از جمله یک افسر پلیس، شهادت دادند که ایوانکف گناه‌کار نیست، هیأت منصفه در ۱۸ ژوئیه‌ی ۲۰۰۵ او را بی‌گناه اعلام کرد. او هم‌چنان پای ثابت جرایم سازمان‌یافته‌ی روسیه است.

1. Otari Kvantrishvili
2. Krasnopresnenskaya
3. Vyacheslav Ivankov
4. Brighton Beach
5. Schizophrenic
6. Lev Yashin Funf for the Support of Athletes
7. (Boris) Yeltsin
8. Naphta: نفتا از محصولات سبک نفت خام است: ترکیبی از هیدروکربن‌های اشتعال‌پذیر که خوراک واحدهای تولید بنزین با اکتان بالاست.

پلیس در منطقه‌ی ایرکوتسک[1] سیبری درباره‌ی قتل تحقیق می‌کند. جسد یخ‌زده متعلق به مردی است که سخت کتک خورده است. خال‌کوبی او نشان می‌دهد که وُر بوده است.

■ بازگشت وُری و زاکُنه

در پایان دهه‌ی ۱۹۵۰، جامعه‌ی وُرها در جریان «جنگ هرزه‌ها» تقریباً کاملاً نابود شده بود. وُرها، که متوجه شدند دوام آوردن بدون نوعی حمایت مقام‌های زندان ناممکن است، قانونشان را اصلاح کردند تا بعضی هم‌کاری‌ها با مقام‌ها را مجاز بدانند. وُرها، حتی هنگام هم‌کاری‌های اجباری هم، می‌دانستند چه‌طور از شرایط استفاده کنند. رئیس بند این موقعیت را داشت که برای برادرانش غذا ذخیره کند و سلمانی‌ها هم به تیغ و قیچی، که سلاح‌هایی ارزش‌مند برای دفاع از خود بودند، دست‌رسی داشتند. آسان‌گیر کردن قانون نامنعطفِ دزدها راه را برای رشد نسل جدیدی از وُرها هم‌وار کرد.

■ زبان پول

در ۱۹۶۰، مراجع مجری قانون سرخوشانه معتقد بودند که وُری و زاکُنه نیست و نابود شده است. با این حال، وُرها به این سادگی از صحنه خارج نمی‌شدند. نسل جدیدی از وُرها شکل گرفت که عمل‌گراتر بود. آن‌ها سعی می‌کردند بیرون زندان بمانند. از نگاه آن‌ها، هر روزی که در زندان می‌گذراندند به معنای یک روز عقب افتادن از مسابقه‌ی پول درآوردن بود. وُرهای سنتی به خال‌کوبی‌های بزرگ روی بدن‌هایشان می‌بالیدند، اما، برای نسل جدید، لباس‌های شیک، ماشین‌های خارجی



یکی از نوکیسه‌های روس مقابل داچا[2]ی خود ایستاده است. این داچا، که زمانی یک خانه‌ی روستایی ساده بود، بیش از یک میلیون دلار آمریکا قیمت دارد.

1. Irkutsk
2. Datcha: کلبه‌های روستایی در روسیه که امروزه بیش‌تر ییلاقی برای شهری‌ها هستند.



سواحل کریمه، در ماه‌های تابستان، تفریحگاه‌هایی برای بزه‌کاران روس می‌شوند.

و آپارتمان‌های مجلل نماد موفقیت بودند. موفق‌ترین وُرها مجموعه‌ای از رستوران‌ها، هتل‌ها و فروشگاه‌های خرده‌فروشی در اروپا داشتند و خانه‌هایی مجلل در آن‌جا می‌خریدند.

با همه‌ی این‌ها، وُرها به بسیاری از قیدوبندهای اساسی قانون سنتی دزدها وفادار ماندند و برای کسب حمایت اخلاقی و مادی برادرانشان به تعهداتشان پای‌بند بودند. به رسم وُرها، در هر گروه، صندوق مالی مشترکی راه می‌انداختند و از آن برای رشوه دادن به مقام‌های زندان و خرید غذا، الکل و مواد مخدر برای دزدهای زندانی گروه استفاده می‌کردند. بیرون زندان، این صندوق را برای رشوه دادن به مقام‌های مجری قانون و دیگر مراجع عمومی، برنامه‌ریزی و ارتکاب جرایم و کمک به خانواده‌های دزدهای زندانی به کار می‌گرفتند. اندازه‌ی صندوق در دنیای دزدها اهمیت چشم‌گیری داشت. احترام هر وُر و دزدهای زیردستش در میان گروه‌های هم‌قطار با اندازه‌ی این صندوق متناسب بود.

وُری و زاکُنه در بالاترین رده‌ی سلسله‌مراتب بزه‌کاری قرار داشت و، هم درون و هم بیرون زندان، جایگاه متمایزش را به رسمیت می‌شناختند. در زندان، وُر راحت‌ترین بخش سلول را، که معمولاً فضایی نزدیک پنجره و دور از توالت عمومی بود، تصرف می‌کرد. بیرون زندان، وُر، به جای مشارکت شخصی در جرم، نقش مدیر یا مغز متفکر عملیات را بازی می‌کرد. این شیوه‌ی عملیات بیش‌تر وقت‌ها مانع تعقیب قانونی موفق وُرها می‌شد.

نسل جدید وُرها هم‌چنان به تعهدشان برای جذب جوانان وفادار هستند و شرایط سخت اقتصادیْ سبک زندگی وُرها را جذاب‌تر هم می‌کنند. معروف است که وُرها برای جوانانی که، پس از سقوط نظام کمونیستی، گرفتار بی‌کاری و شرایط سخت اقتصادی بودند کار و پول دست‌وپا می‌کردند. «خانواده کمکت می‌کند» تکیه‌کلامی متداول برای جذب افراد شده بود.

اکنون، حدود ۴۰۰ وُری فعال در روسیه وجود دارند. درباره‌ی نقش وُرها در جرایم سازمان‌یافته‌ی روسیه‌ی معاصر، اختلاف‌هایی هست. بعضی آن‌ها را دسته‌های بزه‌کار منسوخی می‌دانند که نتوانسته‌اند با شرایط متغیر سازگار شوند. با این حال، نشانه‌هایی وجود دارند که وُرها، به شکلی مناسب، سازگار شده‌اند. می‌گویند که گروه‌های وُری، برای اطمینان از مدیریت سودی که می‌برند، جهان را به چند قلم‌روی قدرت تقسیم کرده‌اند و عملیات در کشورهای مختلف را به گروه‌های متفاوت می‌سپارند. وُرها، نه فقط در جرایم سازمان‌یافته‌ی روسیه، بل‌که در جرایم سازمان‌یافته‌ی جهانی هم بازی‌گرانی کلیدی هستند.

برایتن بیچ، محله روس‌نشین

مافیا در فیلم‌ها

چیزهای زیبای کثیف

چیزهای زیبای کثیف[1]، به کارگردانی استفن فریرز[2] و بر اساس فیلم‌نامه‌ی استیون نایت[3]، فیلمی پرماجراست که مشکلات پیش روی مهاجران غیر قانونی و ریسک‌هایی را که گاهی احساس می‌کنند برای زنده ماندن گریزی از آن‌ها ندارند، روایت می‌کند.

■ **داستان**

اُکوه[4] (چویتل اِجیُفُر[5])، که پیش‌تر در آفریقا پزشک بوده است، مهاجری غیر قانونی از نیجریه است که در بالتیک[6]، هتلی در یکی از خیابان‌های فرعی لندن که دربانی روس دارد، به عنوان راننده‌ی تاکسی و باربر شبانه، در دو شیفت، کار می‌کند. وقتی اُکوه، در یکی از اتاق‌های هتل، می‌بیند که قلب یک انسان چاه توالت را بسته است، نمی‌داند چه باید بکند و ماجرا را به خوان (اسنیکی)[7] (سرجی لُپز[8])، مدیر متکبر و سودجوی هتل، گو یی[9] (بندیکت وُنگ[10])، دوستی چینی که در یک مؤسسه‌ی کفن و دفن دستیار است، و سِنای[11] (اُدری توتو[12])، پیشخدمت هتل که به صورت غیر قانونی کار می‌کند و اُکوه را در آپارتمان کوچکش جا داده است، می‌گوید. اسنیکی عضو گروهی بزه‌کار است که، زیر نظر مافیای روسیه، از مهاجران غیر قانونی برای دست‌رسی به اعضای بدن استفاده می‌کند ـ برای مثال، یکی از کلیه‌های فرد را می‌فروشد و، در مقابل، گذرنامه و هویتی جدید به او می‌دهد. وقتی مأموران اداره‌ی مهاجرت سراغ سِنای درمانده می‌آیند، او می‌پذیرد که یکی از کلیه‌هایش را در ازای گذرنامه بدهد. خوان هم، پیش از این که به او برای جراحی اجازه دهد، مجبورش می‌کند با او هم‌بستر شود. اُکوه، وقتی از تصمیم سنای خبردار می‌شود، برای اطمینان از سلامتی او، خوان را راضی می‌کند که بگذارد خودش جراحی را انجام دهد. اما اُکوه و سنای ـ که گذرنامه‌های جدیدشان را از خوان گرفته‌اند ـ خوان را بی‌هوش می‌کنند، کلیه‌اش را برمی‌دارند و آن را به آشنای خوان می‌فروشند.



اُکوه (چویتل اِجیُفُر) با سنای (اُدری توتو) در یکی از خیابان‌های لندن صحبت می‌کند.

■ **جایزه‌ها**

چیزهای زیبای کثیف نامزد اسکار بهترین فیلم‌نامه‌ی غیر اقتباسی شد و در سال ۲۰۰۳، به عنوان بهترین فیلم مستقل بریتانیایی، جایزه‌ی فیلم‌های مستقل بریتانیا را برد. فریرز پیش‌تر با رخت‌شوی‌خانه‌ی زیبای من[13]، فیلمی تحسین‌شده در جهان که آن هم زندگی و مشکلات مهاجران در لندن را بازگو می‌کند، مشهور شده بود.



سنای، با فشار رئیسش، تسلیم خواسته‌هایش می‌شود و می‌پذیرد کلیه‌اش را بفروشد.

1. Dirty Pretty Things
2. Stephen Frears
3. Steven Knight
4. Okwe
5. Chiwetel Ejiofor
6. Baltic
7. Juan "Sneaky"
8. Sergi Lopez
9. Guo Yi
10. Benedict Wong
11. Senay
12. Audrey Tautou
13. My Beautiful Laundrette



↑ پسر رئیس نیکلای (ویگو مُرتنسن) از او درباره‌ی روابطش با افراد خارج از مافیا سؤال می‌کند.

وعده‌های شرقی

وعده‌های شرقی[1] جهان دور از اخلاق مافیای روسیه را به تصویر می‌کشد که سنگ‌دلانه انسان‌ها را با کالا مبادله می‌کند.

▪ داستان

نیکلای لوژین[2] (ویگو مُرتنسن[3]) روس‌تبار راننده‌ی یکی از بدنام‌ترین خانواده‌های جرایم سازمان‌یافته‌ی اروپا، به ریاست سماین[4] (آرمین مولر-استال[5])، است که فعالیت‌هایش را در پوشش رستورانی سیبریایی در لندن انجام می‌دهد. کیریل[6] (وینسنت گِسِل[7])، پسر تندخوی سماین، کثافت‌کاری‌ها را انجام می‌دهد و نیکلای، بی‌هیاهو و ماهر، اوضاع را سر و سامان می‌دهد. نزدیک کریسمس است و نیکلای با آنا خیتروا[8] (نائمی واتز[9])، قابله‌ای که از مرگ دختری ۱۴ ساله هنگام زایمان متأثر شده است، آشنا می‌شود. آنا، در تلاش برای یافتن بستگان نوزاد، یادداشت‌های روزانه‌ی شخصی دختر را جست‌وجو می‌کند. هرچند هلن[10] (شانید کیوساک[11])، مادر آنا، دودل است، استپان[12] (جرزی اسکُلیمُوسکی[13])، عموی روس‌تبارش، نگران است، چون یادداشت‌ها اسراری را درباره‌ی انجمن برادری وُرهای بزه‌کار فاش می‌کنند که همه‌ی آن‌ها را به خطر می‌اندازند.



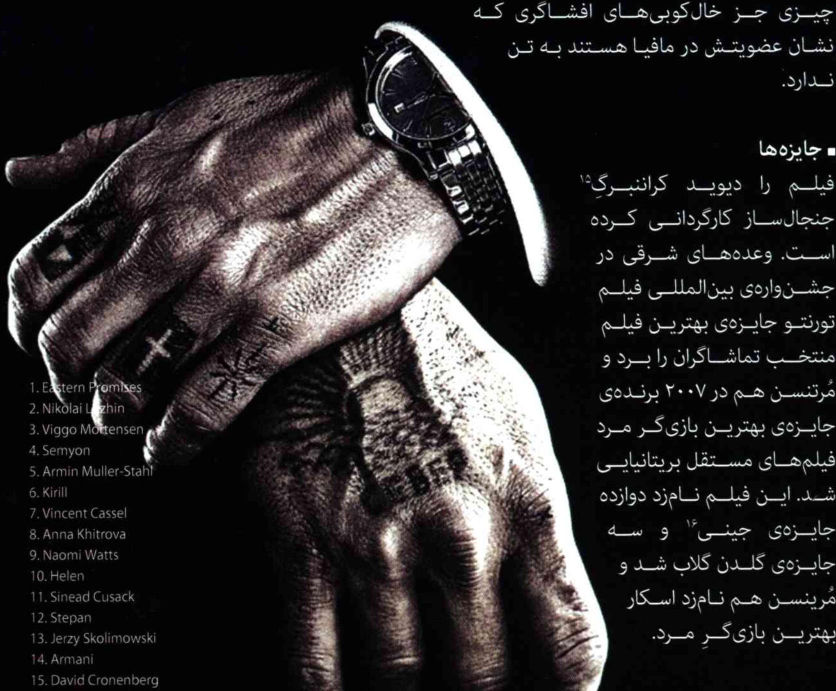
آنا (نائمی واتز) با نیکلای درباره‌ی خال‌کوبی‌ها و زخم‌هایش صحبت می‌کند.

▪ نقطه‌ی اوج مخوف

مُرتنسن، در بیشتر فیلم، کت‌وشلوار آرمانی[14] می‌پوشد و چهره‌ای بی‌احساس دارد، اما در صحنه‌ی اوج فیلم در حمام عمومی، در نزاعی رقص‌مانند که شامل چاقوکشی خونین و از حدقه درآوردن چشم هم می‌شود، چیزی جز خال‌کوبی‌های افشاگری که نشان عضویتش در مافیا هستند به تن ندارد.

▪ جایزه‌ها

فیلم را دیوید کراننبرگِ[15] جنجال‌ساز کارگردانی کرده است. وعده‌های شرقی در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم تورنتو جایزه‌ی بهترین فیلم منتخب تماشاگران را برد و مُرتنسن هم در ۲۰۰۷ برنده‌ی جایزه‌ی بهترین بازی‌گر مرد فیلم‌های مستقل بریتانیایی شد. این فیلم نامزد دوازده جایزه‌ی جینی[16] و سه جایزه‌ی گلدن گلاب شد و مُرینسن هم نامزد اسکار بهترین بازی‌گرِ مرد.



1. Eastern Promises
2. Nikolai Luzhin
3. Viggo Mortensen
4. Semyon
5. Armin Muller-Stahl
6. Kirill
7. Vincent Cassel
8. Anna Khitrova
9. Naomi Watts
10. Helen
11. Sinead Cusack
12. Stepan
13. Jerzy Skolimowski
14. Armani
15. David Cronenberg
16. Genie Awards

▪ بام

مدت‌هاست که حفاظت کالای ویژه‌ای است که مافیا می‌فروشد. با این حال، ظهور سطح سودآورتری از خدمات حفاظتی، معروف به کریشا[2] یا «بام»، پدیده‌ای قابل توجه بود. خدمات «بام» در سیطره‌ی بزه‌کارانی قدرت‌مند، متشکل از سرکرده‌های جرایم سنتی و سرانِ حزبیِ سرمایه‌دارشده، قرار داشت. مأموران سابق کاگب و افسران ارتش، که یا بی‌کار بودند یا دست‌مزد کمی می‌گرفتند، مشتاق بودند که خدماتشان را به سران بزه‌کار بفروشند.

برای گرفتن مجوزها و پروانه‌های کسب‌وکار، رشوه دادن به مقام‌های دولتی ضروری بود. به علاوه، باید چیزی هم به مافیا می‌پرداختند. مافیا از صاحبان کسب‌وکار باج می‌گرفت و از این پول برای رشوه دادن به مقام‌های دولتی و پلیس استفاده می‌کرد. به این ترتیب، مافیا سیطره‌ای کامل بر اوضاع پیدا کرد. فساد همه‌گیر، که میراث دوره‌ی شوروی بود، کشیدن خطی واضح میان کسب‌وکارهای مجرمانه و دولت را ناممکن می‌کرد. در شرایطی که مقام‌ها و متنفذان فاسد میلیون‌ها دلار به جیب می‌زدند، اعضای جوان پلیس فقط ۲۰۰ دلار در ماه حقوق می‌گرفتند. واقعیت بی‌رحم اعضای پلیس را در برابر فساد آسیب‌پذیر می‌کرد. در ۱۹۹۴، رئیس پلیس مسکو تخمین می‌زد که ۹۵ درصد افرادش رشوه می‌گیرند. شیوه‌ای شرورانه‌تر در جرایم سازمان‌یافته این بود که پلیس‌ها و افسران فاسد کاگب سرمایه‌داران را به اتهام‌هایی واقعی یا ساختگی دست‌گیر می‌کردند و بعد کسب‌وکارشان را به چنگ می‌آوردند و دارایی‌هایشان را مصادره می‌کردند. برآورد می‌کنند که بیش از دویست هزار سرمایه‌دار چنین سرنوشتی داشته‌اند.



صحنه‌ای از محاکمه‌ی ۱۴۷ کارمند دولت شوروی به اتهام فساد و رشوه‌گیری در ۱۹۲۹ در سالن زمستانی تئاترِ آستراخان[3].

▪ قدرت‌گیری مافیای روسیه

شرایط منحصر به فرد زندگی و گذار به اقتصاد بازار در دوره‌ی پساشوروی مساعدترین زمینه را برای رشدِ جرایم سازمان‌یافته ایجاد کرد.

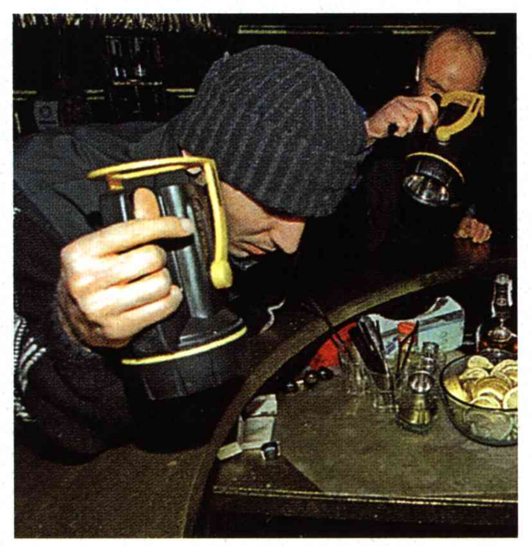
به رسمیت شناختن حق مالکیت خصوصی به غول‌های دنیای زیرزمینی و سران حزبیِ امکان داد که روزنه‌ای قانونی برای ثروت پنهانی خود پیدا کنند. سرمایه‌ی انباشت‌شده در اقتصاد بازار سیاه سر از معاملات سهام، سرمایه‌گذاری‌های مشترک، تعاونی‌ها، بانک‌ها و شرکت‌های سهامی درآورد. جرایمی مثل دزدی، سرقت، اختلاس، جعل اسناد، کلاه‌برداری و جعل اسکناس چند برابر شدند. اما سازمان‌های بزه‌کار بهترین محیط برای استعدادشان را در ارائه‌ی خدمات حفاظتی پیدا کردند.

▪ قاچاق

هنگامی که روسیه گذار دردناک به سرمایه‌داری را تجربه می‌کرد، سران حزبی و سرکرده‌های بزه‌کاران دو راه ساده برای انباشت ثروت پیدا کردند: قاچاق مواد خام و چپاول صنایع دولتی. سران حزبی سابق و مدیران صنعتی سودجو ترتیبی می‌دادند که مقادیر عظیمی از مواد معدنی و فلزات گران‌بها را از معادن و کارخانه‌های دولتی بدزدند یا به قیمت‌هایی ناچیز بخرند. درآمد قاچاق بنیانی مالی برای سازمان‌های بزه‌کار روسیه به وجود آورد.

▪ چپاول

چپاول صنایع دولتی راهی دیگر برای انباشت ثروت بود. در ۱۹۹۲، روسیه خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی را آغاز کرد. سران حزبی سابق، با ثروت‌های نامشروعشان، کارت‌های بی‌مصرف عضویت در حزب را پاره کردند و کارخانه‌دار و سرمایه‌دار شدند. آدم‌کشی‌های خشن، انفجار بمب، آدم‌ربایی و درگیری‌های مسلحانه، در بعضی شهرهای روسیه، اتفاقاتی تکراری شدند. خشونت افراطی‌ای که به کار می‌رفت، در این ماجرا که دسته‌ای خلاف‌کار یک تانک تی-۹۰[1] را دزدیدند و با آن وارد بازارچه‌ای محلی شدند تا به گروه رقیب که در خارج از قلمروی خودش باج می‌گرفت شلیک کنند، آشکار است.



مأمور کمیته‌ی دولتی مبارزه با مواد مخدر مسکو سرنگ‌هایی را که در جریان حمله‌ای غافل‌گیرانه به باشگاه شبانه‌ی زیما[4] یافته‌اند وارسی می‌کنند.

1. T-90
2. Krysha
3. Astrachan
4. Zima
5. Sulim Yamadayev
6. Kaliningrad

▪ آدم‌کشی در برابر پول

مرگ‌بارترین جنبه‌ی خشونت‌های بزه‌کارانه آدم‌کشی در برابر پول بود. در سال‌های آشوب‌زده‌ی پس از سقوط نظام کمونیستی، روسیه هر سال شاهد حدود ده هزار تیراندازی مرگ‌بار بود. تعداد چشم‌گیری از این تیراندازی‌ها به آدم‌کشی در برابر پول مربوط می‌شدند. آدم‌کش‌ها، که سخت به پول نیاز داشتند، گاهی فقط در ازای هزار دلار آدم می‌کشتند. از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸، ۹۵ بانک‌دار و ۱۳ روزنامه‌نگار قربانی گلوله‌های این آدم‌کش‌ها شدند.

▪ پول‌شویی

تشکیلات جرایم سازمان‌یافته متوجه شد که، برای انجام برنامه‌های پول‌شویی خود، باید در بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی نفوذ کند یا بر آن‌ها سیطره داشته باشد. آدم‌کشی سلاح برتر این تشکیلات برای خلاص شدن از هر کسی بود که راهشان را می‌بست. تعداد بیش از اندازه‌ی موارد تلاش برای کشتن مقام‌های عالی بانکی در سراسر روسیه عزم سازمان‌های بزه‌کار را برای سیطره بر مؤسسه‌های مالی نشان می‌دهد. در پایان دهه‌ی ۱۹۹۰، سران حزبی سابق و متنفذان طمع‌کار در نقش طبقه‌ی جدید سرمایه‌دار و کارخانه‌دار روسیه ظاهر شدند. آن‌ها، با ثروت عظیم خود و مالکیت بسیاری از کسب‌وکارهای قانونی، سیطره‌ای قدرت‌مند بر اقتصاد روسیه پیدا کردند.



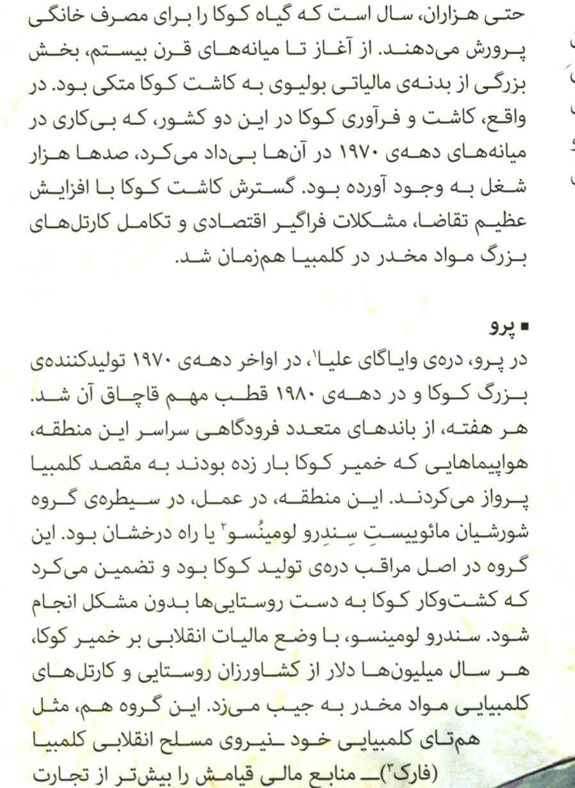
در سال ۲۰۰۸، سولیم یامادایف[5] (سمت راست)، فرمانده چچنی را به اتهام باج‌گیری و ربودن تاجری چچنی از کار برکنار کردند.

بزرگ‌ترین معدن کهربای جهان در استان کالینینگراد. این منطقه از مسیرهای اصلی قاچاق به خارج روسیه است.

کارتل‌های مواد مخدر

آمریکای جنوبی

کسب‌وکار چند میلیارد دلاری صادرات کوکایین در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۷۰، با چند قاچاقچی ماریجوانا که در آزمایشگاه‌های کوچک محصول را با دست‌کاری‌هایی به عمل می‌آوردند و هم‌راه خودشان یا در چمدان‌هایشان از مرزهای بین‌المللی می‌گذراندند، آغاز شد.



نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (فارک)

■ محصولات خانگی

در بیش‌تر سال‌های قرن بیستم و تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، بولیوی و پرو تولیدکنندگان اصلی کوکا بودند. هر دو کشور جوامع بزرگی از بومیان سرخ‌پوست دارند که صدها، یا شاید حتی هزاران، سال است که گیاه کوکا را برای مصرف خانگی پرورش می‌دهند. از آغاز تا میانه‌های قرن بیستم، بخش بزرگی از بدنه‌ی مالیاتی بولیوی به کاشت کوکا متکی بود. در واقع، کاشت و فرآوری کوکا در این دو کشور، که بی‌کاری در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ در آن‌ها بی‌داد می‌کرد، صدها هزار شغل به وجود آورده بود. گسترش کاشت کوکا با افزایش عظیم تقاضا، مشکلات فراگیر اقتصادی و تکامل کارتل‌های بزرگ مواد مخدر در کلمبیا هم‌زمان شد.

■ پرو

در پرو، دره‌ی وایاگای علیا[1]، در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ تولیدکننده‌ی بزرگ کوکا و در دهه‌ی ۱۹۸۰ قطب مهم قاچاق آن شد. هر هفته، از باندهای متعدد فرودگاهی سراسر این منطقه، هواپیماهایی که خمیر کوکا بار زده بودند به مقصد کلمبیا پرواز می‌کردند. این منطقه، در عمل، در سیطره‌ی گروه شورشیان مائوییستِ سِندِرو لومینُسو[2] یا راه درخشان بود. این گروه در اصل مراقب دره‌ی تولید کوکا بود و تضمین می‌کرد که کشت‌وکار کوکا به دست روستاییان بدون مشکل انجام شود. سندرو لومینسو، با وضع مالیات انقلابی بر خمیر کوکا، هر سال میلیون‌ها دلار از کشاورزان روستایی و کارتل‌های کلمبیایی مواد مخدر به جیب می‌زد. این گروه هم، مثل هم‌تای کلمبیایی خود ــ نیروی مسلح انقلابی کلمبیا (فارک[3]) ــ منابع مالی قیامش را بیش‌تر از تجارت غیر قانونی مواد مخدر تأمین می‌کرد.

مانند بولیوی و کلمبیا، فساد مقام‌های دولتی جزئی از صحنه‌ی سیاسی بود. در دهه‌ی ۱۹۸۰، دولت آمریکا و مقام‌های پرویی سعی کردند که محصول کوکا را، به صورت دستی، از بین ببرند، اما این تلاش‌ها به دلیل خشونت‌های مستمر شورشیان پرویی و اقدامات سندرو لومینسو شکست خوردند. به علاوه، تلاش‌های دوجانبه برای نابودی محصولات باعث افزایش حمایت‌های مردمی از سندرو لومینسو شدند.

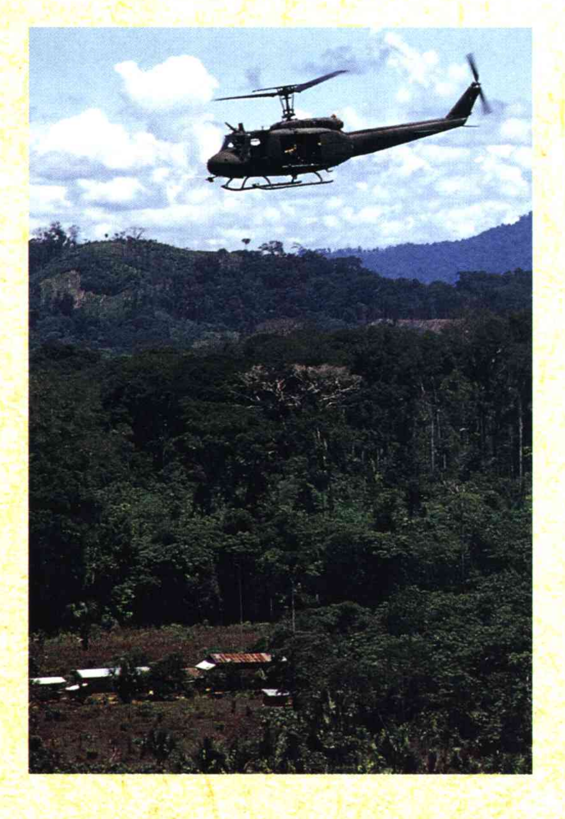


اعضای نیروی مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) در جنگل پنهان شده‌اند. فارک را، به دلیل فعالیت‌هایش علیه غیرنظامیان، سازمانی تروریستی می‌دانند.

■ **بولیوی**

بر خلاف کلمبیا، در آغاز، بولیوی در قاچاق بین‌المللی مواد مخدر دست نداشت. این موضوع بیشتر به شرایط جغرافیایی و ضعف فراست تجاری، در مقایسه با رقبای کلمبیایی، مربوط می‌شد. با این حال، در دهه‌ی ۱۹۸۰ سازمان‌های قاچاق بولیویایی ائتلاف‌هایی عملیاتی با قاچاق‌چیان کلمبیایی و دیگر شبکه‌های بین‌المللی قاچاق مواد مخدر شکل دادند. دولت بولیوی رابطه‌ای هم‌زیستانه با قاچاق‌چیان مواد مخدر برقرار کرد و کوکا ارزش‌مندترین کالای صادراتی بولیوی در آن دوره شد. به این ترتیب، قاچاق‌چیان مواد مخدر در همه‌ی ابعاد زندگی اقتصادی و سیاسی، از جمله دستگاه قضایی، نفوذ کردند.

در واقع، در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، شورای قضایی بولیوی ـتشکیلاتی نظارتی با قدرتی گسترده که در ۱۹۹۸ برای مبارزه با فساد در میان اعضای قوه‌ی قضائیه به وجود آمدـ ده‌ها قاضی را از کار برکنار کرد. این قضات به دلیل قبول رشوه در پرونده‌های مربوط به مواد مخدر و پرداخت غرامت به قاچاق‌چیان محکوم‌شده از کار برکنار شدند. در سال‌های آخر قرن بیستم، گروه‌های قاچاق بولیویایی اغلب با مجریان قانون هم‌پیمان می‌شدند و دو گروه بارها در کنار هم کار می‌کردند. تلاش‌های نظام‌مند برای نجات کشور از کوکا از طریق ریشه‌کنی آن، مخصوصاً در یونگاس[4]، منطقه‌ی کاشت کوکا در مرکز بولیوی، با مقاومت‌هایی سرسختانه روبه‌رو شده‌اند، احساسات عمومی را برانگیخته‌اند و باعث راه‌پیمایی‌های بزرگ کشاورزان و اتحادیه‌های کارگری، که درصد بزرگی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، شده‌اند. این مخالفت‌های لابی‌های حامی کوکا، بیش از حضور و فعالیت‌های کارتل‌های تولید و قاچاق کوکایین، عامل بی‌ثباتی در بولیوی بوده‌اند.



بالگرد مسلح پلیس مبارزه با مواد مخدر، در جست‌وجوی مزارع غیرقانونی، در دره‌ی وایاگای علیا گشت می‌زند.

Colombia is in a risky position. They've got a peace process that's skyrocketing.

کلمبیا در موقعیت خطیری است. آن‌ها درگیر فرایند صلحی که به جایی نمی‌رسد و مشکل تولید مواد مخدری که سر به فلک می‌زند هستند.

بری مک‌گفری[5]، ژنرال بازنشسته‌ی ارتش آمریکا

1. Upper Huallaga
2. Sendero Luminoso
3. FARC
4. Yungas
5. Barry McCaffrey

کارفرمای اصلی

برآوردهای گوناگونی درباره‌ی تعداد شاغلان در تجارت کوکایین در دهه‌ی ۱۹۹۰ منتشر شدند. در پرو و بولیوی، برآورد می‌کردند که بین ۲ تا ۴ درصد کل نیروی کار پرو و حدود ۳ درصد نیروی کار بولیوی در صنعت کوکایین مشغول باشند. بی‌تردید، اگر اشتغال در صنایع جانبی و تعداد افسران پلیسی را هم که، از طریق نادیده‌گیری قوانین تدوین‌شده برای محدود کردن این تجارت، قصور در انجام اقدامات قانونی مناسب علیه افراد دخیل در این تجارت یا چشم‌پوشی از فعالیت‌های نامشروعی که از آن‌ها مطلّع هستند، درآمد کسب می‌کنند در نظر می‌گرفتند، این ارقام بسیار بالاتر بودند.

سطوح تولید

سخت است که مشخص کنیم سالانه چه مقدار کوکا تولید می‌شود. تشخیص این که چه مقدار از کوکای برداشت‌شده به کوکایین فرآوری می‌شود از این هم سخت‌تر است. مناطق کشت کوکا در بولیوی، کلمبیا و پرو یا، همان‌طور که مصطلح است، منطقه‌ی آند منشأ حدود ۱۰۰ درصد عرضه‌ی غیرقانونی کوکایین در جهان هستند. با توجه به ماهیت پنهانیِ تجارت قاچاق کوکایین و دیگر مواد ممنوع و پویایی‌های سیال این کسب‌وکار، دسترسی به داده‌های معتبر دشوار است. شاید سازمان ملل متحد، که بیش‌تر از پیمایش‌های زمینی و تصویرهای ماهواره‌های تجاری استفاده می‌کند، و آمریکا، که از فن‌آوری مراقبت ماهواره‌ای بهره می‌گیرد، معتبرترین منابع اطلاعات مربوط به کشت کوکا و فرآوری و تولید کوکایین و دیگر مواد غیر قانونی باشند.

روش‌های ریشه‌کنی

از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، تلاش‌هایی برای ریشه‌کنی کوکا به روش دستی یا با سم‌پاشی هوایی صورت گرفته‌اند. معمولاً فرآیند موفق ریشه‌کنی، ظرف دو تا سه ماه، گیاه را می‌کُشد. وزارت خارجه‌ی آمریکا که از طریق سفارت آمریکا در بُگُتا[1] فعالیت می‌کرد، پلیس ملی کلمبیا و ارتش کلمبیا، که مناطق هدف را، پیش از عملیات، ایمن می‌کرد در این تلاش‌های مربوط به ریشه‌کنی دخیل بودند.

قابل تصور است که اگر ریشه‌کنی هوایی موفق می‌شد، فرایندهای کاشت و فرآوری کوکا به دیگر مناطق داخلی این کشورها یا به کشورهای هم‌سایه منتقل می‌شدند.



پلیس مبارزه با مواد مخدر کلمبیا بر نابودی شش تُن کوکایین، که به صورت غیر قانونی در جنگل فرآوری شده است، نظارت می‌کند.



پلیس موانعی را که کشاورزان بولیویایی، که به برنامه‌های دولتی برای نابودی محصول کوکا اعتراض دارند، در جاده گذاشته‌اند، پاک‌سازی می‌کند.

1. Bogota

مواد مصادره‌شده

داده‌های مربوط به مواد مصادرشده ـ مقدار و نوع مواد توقیف‌شده توسط نهادهای مقابله‌ای محلی و ملی مختلف ـ تصویری نه چندان دقیق از ابعاد مشکل قاچاق مواد مخدر به ناظران می‌دهند.

■ **موفقیت روش‌های مقابله‌ای**

مصادره‌ی موفقیت‌آمیز مواد مخدر لزوما نشان‌دهنده‌ی اندازه‌ی مشکل قاچاق مواد نیست، بلکه بیش‌تر فعالیت‌های مجریان قانون و اولویت‌های مربوط به مبارزه با مواد مخدر در هر نهاد را منعکس می‌کند. این اطلاعات ابزاری به مجریان قانون می‌دهند تا اثربخشی روش‌های مبارزه‌ی خود را اندازه بگیرند. داده‌های مربوط به مواد مصادره‌شده هم‌چنین انواع مواد مخدری را که قاچاق می‌شوند نشان می‌دهند و شاخصی مناسب برای تقاضای هر ماده‌ی مخدر ـ روندهای مصرف، سطح خلوص و کشور مبدأ ـ هستند. این داده‌ها هم‌چنین اطلاعاتی درباره‌ی شیوه‌های حمل و پنهان‌سازی فراهم می‌کنند.

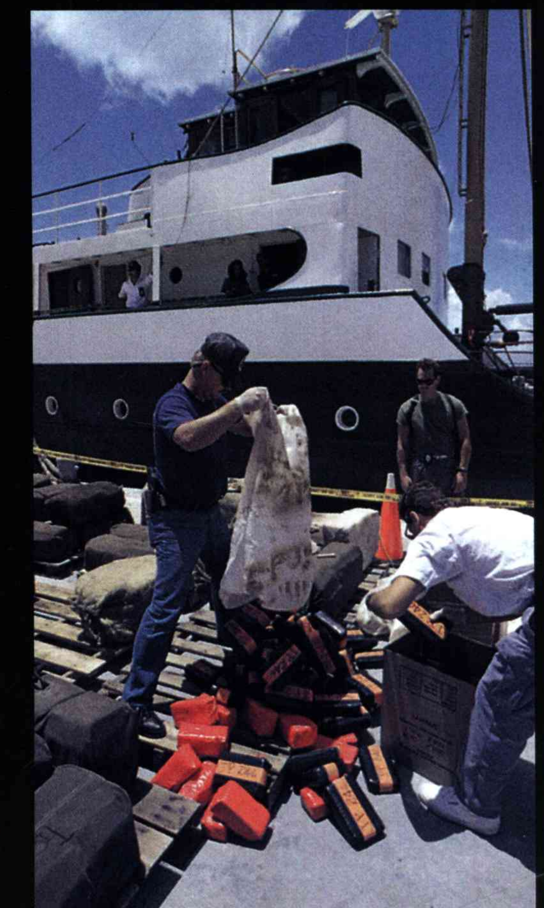
■ **سطوح خلوص**

یکی از نشانه‌های اصلی افزایش تولید مواد مخدرْ سطح خلوص است. کاهش سطح خلوص یک ماده‌ی مخدر معمولاً نشانه‌ی کاهش عرضه‌ی آن است. وقتی خلوص ماده‌ای بیش‌تر باشد، به معنای آن است که بیش‌تر در دسترس است و قیمتش پایین‌تر است. اگر عرضه کم شود، سطح خلوص کاهش می‌یابد و قیمت، بسته به تقاضا، بالا می‌رود. کاهش عرضه را می‌توان به چند عامل، مثل فعالیت مجریان قانون یا کاهش محصول برداشت‌شده به دلیل شرایط زیست‌محیطی، نسبت داد.

■ **روش‌های قاچاق**

تلاش‌های دولتی برای قطع جریان مواد مخدر اغلب با روش‌های تولید و قاچاق هم‌تراز یا حتی بدیع‌تر روبه‌رو می‌شوند. سازمان‌های قاچاق مواد مخدر نوآور هستند. برای مثال، بسیار پیش می‌آید که موفقیت مجریان قانون را، در زمینه‌ی قطع جریان مواد شیمیایی واسط تبدیل کوکا به کوکایین یا تریاک به هرویین، با استفاده از مواد شیمیایی جای‌گزینی که بیش‌تر در دسترس هستند خنثی کنند. به علاوه، قاچاق‌چیان مواد مخدر، در تلاش برای بی‌اثر کردن راه‌بردهای مقابله‌ای مجریان قانون، مجموعه‌ای از فنون نوآورانه‌ی قاچاق، مانند حمل در کانتینرهای دریایی و به‌کارگیری مجموعه‌ی متنوعی از وسایل نقلیه، را به کار گرفته‌اند.

هواپیمای باری ارتش آمریکا، برای کمک به مبارزه‌ی دولت کلمبیا با قاچاق مواد مخدر به دست کارتل مِدِلین، بالگردهایی به این دولت تحویل می‌دهند.



مأموران گمرک آمریکا محموله‌ی بزرگی از کوکایین را، که از کشتی بارلُونتو[1] در بندر کی وِست[2] مصادره کرده‌اند، تخلیه می‌کنند.

1. Barlovento
2. Key West



ارتش کلمبیا پس از دستگیر پابلو اسکُبار، رئیس کارتل مدلین، در ۱۹۸۹ به خانه‌اش حمله می‌کند.

کارگران در حال کشت گیاه کوکا در کلمبیا

▪ تولید مواد مخدر در کلمبیا

کلمبیا بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی کوکا و کوکایین در جهان و کانون اصلی انتقال آن است. بی‌تردید، گروه‌های بزه‌کار کلمبیا از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ تا اوایل و میانه‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ بر تجارت بین‌المللی کوکایین سیطره داشتند. در حالی که آسیا بیش‌تر هرویین جهان را تأمین می‌کند، کلمبیا در چند سال گذشته درهایی کوچک اما مهم رو به این حوزه، مخصوصاً در بازار ایالات متحده، باز کرده است. کلمبیا منشأ حدود ۲ درصد عرضه‌ی هرویین در جهان است و بزرگ‌ترین تولیدکننده و توزیع‌کننده‌ی تریاک/ هرویین در نیم‌کره‌ی غربی. تجارت هرویین در کلمبیا پدیده‌ای تازه است که از کاهش تقاضا برای کوکایین در آمریکای شمالی و افزایش تقاضا برای هرویین ناشی می‌شود.

▪ کارتل مِدلین

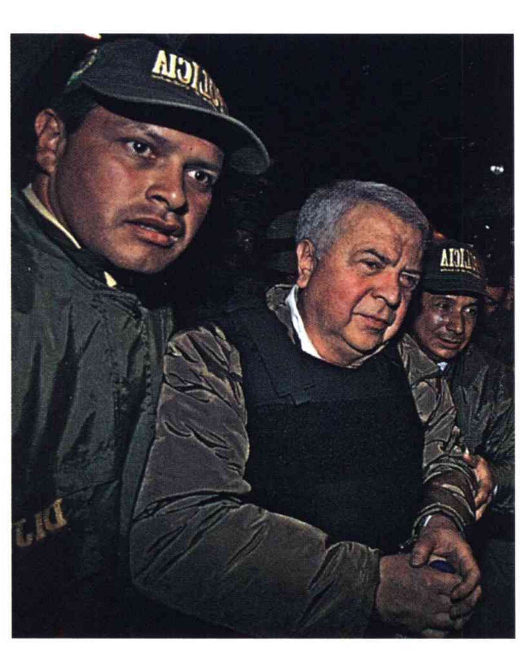
کارتل مدلین در مِدلینِ کلمبیا شکل گرفت و در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ فعال بود. این گروه را پابلو اسکُبار[1]، بزه‌کار خیابانی خشنی که رهبر گروه شد، کارلُس لِدر[2]، قاچاق‌چی خرده‌پا و سابقه‌دار ماریجوانا، رُدریگز گاچا[3]، که در تجارت غیر قانونی فلزات گران‌بها دست داشت، و برادران اُچوا[4]ـ خُرخه، خوان دیوید و فابیو ـ راه انداختند. با افزایش تقاضا برای کوکایین، گروه این ماده را به طور مستقیم با هواپیما به ایالات متحده می‌فرستاد. به دلیل گرایش این گروه به خشونت افراطی، مراجع مجری قانون در ایالات متحده و کلمبیا کارتل مدلین را تهدیدی جدی‌تر از رقیبش، کارتل کالی[5]، می‌دانستند.



نقش دستی سیاه بر دیوار با پس‌زمینه‌ای سفید نماد کارتل کالی است.

▪ کارتل کالی

کارتل کالی را گیلبرتو و میگل اُرخوِلا[6] و خوزه سانتاکروز لُندُنو[7] در دهه‌ی ۱۹۷۰ به وجود آوردند. در آغاز، گروه در کار قاچاق ماریجوانا بود، اما بعد به بازار سودآورتر کوکایین که در آمریکای شمالی رو به گسترش بود وارد شد و سرانجام به بازار هرویین روی آورد. کارتل کالی، که در قالب سلول‌هایی کوچک فعالیت می‌کرد، خیلی زود جای خودش را در نقش قدرت‌مندترین اتحادیه‌ی مواد مخدر جهان محکم کرد. پیچیدگی عملیاتی و تیزهوشی حرفه‌ای کالی از دیگر سازمان‌های خشن‌تر مواد مخدر متمایزش می‌کرد. سرکرده‌های تجارت مواد مخدر در کالی ائتلاف‌هایی با گروه‌های بزه‌کار اروپایی شکل دادند تا مخاطره‌های کارشان را کم‌تر کنند و بازارشان را توسعه دهند. به علاوه، معروف بود که کالی برای حذف رقیبانش، مخصوصاً کارتل مدلین، با مقام‌های آمریکایی و کلمبیایی هم‌کاری می‌کند. کارتل کالی در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ به پایان عمرش رسید. سود سالانه‌ی این کارتل، پیش از سقوط آن، بیش از هشت میلیارد دلار بود. برادران اُرخوِلا را در ۱۹۹۵ دست‌گیر کردند و به ایالات متحده برگرداندند. دو برادر هم‌چنان در آمریکا زندانی هستند. پلیس هم در ۱۹۹۶ لُندُنو را پس از فرارش از زندان در مدلین کشت.



گیلبرتو اُرخوِلا، سرکرده‌ی کارتل کالی، را پس از دست‌گیری، در ۲۰۰۴ به آمریکا مسترد می‌کنند.

1. Pablo Escobar
2. Carlos Lehder
3. Rodriguez Gacha
4. (Jorge, Juan David, and Fabio) Ochoa
5. Cali
6. Gilberto and Miguel Orejuela
7. Jose Santacruz Londono

ماریای پر شکوه



ماریا (کاتالینا ساندینو مُرنو)، با این فکر که باید بسته‌های هرویین را ببلعد، سر روی میز می‌گذارد.

فیلم ماریای پر شکوه[1]، محصول ۲۰۰۴، که جاشوا مارستن[2] نویسنده و کارگردانش است، تصویری استادانه از دشوارِی کار حاملان مواد مخدر است و ماریا را می‌بینیم که، درمانده از همه‌جا، ۶۲ بسته‌ی کوچک هرویین را می‌بلعد.

You have the pellets back!

حالا دیگه بسته‌ها رو پس گرفتی. ماریا (کاتالینا ساندینو مُرنو)

Exactly, we have them back and we don't need you anymore.

دقیقا، پسشون گرفتیم و دیگه به تو احتیاج نداریم. فلیپه[10] (چارلز آلبرت پاتینو[11])



■ قربانی همیشگی

ماریا آلوارز[3] (کاتالینا ساندینو مُرنو[4]) قربانی کلیشه‌ی گردانندگان کارتل‌های کلمبیایی مواد مخدر است؛ کارتل‌هایی که زنان جوان و آسیب‌پذیر را به دام می‌اندازند و متقاعدشان می‌کنند که به خاطر بقای مالی خانواده‌شان خطر کنند.

■ حامل مواد مخدر

ماریا دختری ۱۷ ساله و معمولی از روستاهای کلمبیاست؛ مثل همه فقیر و مثل همه گرفتار شغلی بی‌آینده ـ او کنار نوار نقاله و همراه نزدیک‌ترین دوستش بلانکا[5] (ینی پائُلا وگا[6]) گل‌های رز را پرپر می‌کند. او، وقتی از دوست‌پسر بی‌جربزه‌اش خوان (ویلسن گورِرو[7]) باردار می‌شود و بی‌رحمی رئیسش را می‌بیند، از کارش استعفا می‌دهد. در دیداری اتفاقی، جوانی خوش‌قیافه به نام فرانکلین (جان الکس تُرو[8]) که آشناهایی دارد به ماریای حالا بی‌کار و مطرود خانواده راهی برای نجات از مخمصه پیشنهاد می‌کند. فرانکلین ترتیب ملاقاتی را می‌دهد که در آن به ماریا پیشنهاد می‌کنند «حامل» مواد مخدر باشد و ۶۲ بسته‌ی کوچک هرویین را ـ درون معده‌اش ـ به آمریکا ببرد.

وقتی ماریا به نیویورک می‌رسد، مرگ دردناک حامل همراه ماریا این نقشه‌ی ساده را پیچیده می‌کند. ماریا باید خیلی زود یاد بگیرد که چه‌گونه در محیطی خشن زنده بماند.

■ واقع‌گرایی

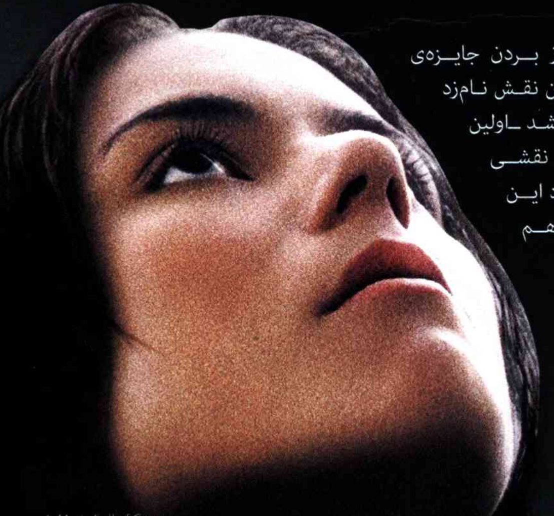
مُرنو و مارستن به این نتیجه رسیدند که اگر مُرنو تلاش کند اولین بار در برابر دوربین بسته‌ها را ببلعد فیلم واقعی‌تر از کار درمی‌آید. بسته‌ها را از موادی قابل هضم ساخته بودند، اما نه مُرنو و نه مارستن نگفته‌اند که این مواد چه بوده‌اند.

■ جایزه‌ها

کاتالینا ساندینو مُرنو، پس از بردن جایزه‌ی جشنواره‌ی فیلم برلین، برای این نقش نامزد اسکار بهترین بازی‌گر نقش دوم شد ـ اولین هنرپیشه‌ی زنی که به خاطر نقشی کاملاً به زبان اسپانیایی نامزد این جایزه شده است. خود فیلم هم جایزه‌ی آلفرد باور[9] را برد.



ماریا، در تلاش برای از یاد بردن مشکلاتش، سوار موتور فرانکلین (جان الکس تُرو) می‌شود؛ کسی که او را به مسیر کشنده‌ی ناامیدی می‌اندازد.



1. Maria Full of Grace
2. Joshua Marston
3. Maria Alvarez
4. Catalina Sandino Moreno
5. Blanca
6. Yenny Paola Vega
7. Wilson Guerrero
8. John Alex Toro
9. Alfred Bauer Award
10. Felipe
11. Charles Albert Patino

منشأ اصلی مواد مخدر غیر قانونی آمریکا

کشورهای اصلی تولیدکننده‌ی کوکا

کانون اصلی قاچاق در دهه‌ی ۱۹۸۰

مراکز کارتل‌های مواد مخدر

مسیر قاچاق مکزیک-آمریکای مرکزی

مسیر قاچاق کارائیب

مرزهای مدرن کشور

Gulf of Mexico

Mexico City

MEXICO

CUBA

HAITI

DOMINICAN REPUBLIC

PUERTO RICO (USA)

Caribbean Sea

San Jose

Panama

Valencia

Caracas

VENEZUELA

Medellin

Bogota

Cali

PACIFIC OCEAN

COLOMBIA

Quito

ECUADOR

Guayaquil

Tumbes

PERU

Piura

UPPER HUALLAGA VALLEY

ANDES

Manaus

BRAZIL

Huanuco

Junin

Lima

Cuzco

BOLIVIA

La Paz

Arequipa

Santa Cruz

▪ سلطه‌ی جهانی

در دهه‌ی ۱۹۸۰، کارتل‌های مدلین و کالی بر قاچاق جهانی کوکایین غیرقانونی سیطره داشتند و بیش‌تر تقاضای مشتریان را در آمریکای شمالی و اروپا تأمین می‌کردند. سیر بدل شدن کلمبیا به تولیدکننده‌ی عمده‌ی مواد مخدر در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد. پیش از آن، کلمبیا بر تجارت بین‌المللی مواد مخدر مسلّط نبود. گرچه هر دو کارتل قدرت‌مند بودند و نفوذ عظیمی بر دولت و نهادهای سیاسی و اجتماعی کلمبیا داشتند، از روش‌های کاری یا پروتکل‌های متفاوتی برای کسب نفوذی که، به منظور انجام فعالیت‌های غیر قانونی خود، در پی آن بودند استفاده می‌کردند.



▪ پیمان استرداد

در دهه‌ی ۱۹۸۰، با کشته شدن ده‌ها مقام رسمی، از جمله قضات دیوان عالی، تهدیدها و خشونت‌ها علیه اعضای بدنه‌ی قضایی بالا گرفتند. پس از اجرایی شدن پیمان استرداد آمریکا-کلمبیا در ۱۹۸۲، تهدیدها علیه قضات مشغول کار بیش‌تر هم شدند. این پیمان نشانه‌ی هم‌کاری دو دولت در مبارزه‌ی دوجانبه با قاچاق مواد مخدر بود. کارتل‌های بزرگ سعی می‌کردند که، با رشوه و ارعاب، بر قانون‌گذاری‌های دولت کلمبیا اثر بگذارند. در نتیجه، خشونتی فراگیر آغاز شد و بسیاری از شهروندان، مقام‌های دولتی و افسران پلیس کلمبیا کشته شدند.

در ۱۹۸۶، دیوان عالی کلمبیا این پیمان را لغو کرد، هرچند بسیاری از قاچاقچیان زاده‌ی کلمبیا را، در سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶، بر اساس پیمان مسترد کرده بودند و اجرای آن را هم، با فرمان ریاست‌جمهوری، تا ۱۹۹۰ ادامه دادند. در ۱۹۹۷، هنگامی که قانون اساسی کلمبیا را اصلاح کردند، استرداد اتباع کلمبیا به ایالات متحده، برای پی‌گردهای قانونی مرتبط با قاچاق مواد مخدر، قانونی شد. با این حال، قانون استرداد را فقط



راه‌پیمایان در مدلینِ کلمبیا عکس‌های فعالان حقوق بشری را که نیروهای شبه‌نظامی منطقه ربوده‌اند در دست دارند.

برای جرایمی که پس از دسامبر ۱۹۹۷ صورت می‌گرفتند مجاز می‌کرد. کاستی قانون جدید این بود که جرایمی که پیش از این تاریخ اتفاق افتاده بودند مشمول قانون اصلاحی نمی‌شدند و قانون فقط بعضی انواع جرم را در بر می‌گرفت.

▪ آدم‌ربایی‌های کارتل

موضوع دیگری که کارتل‌های بزرگ را به متحد عمل‌کردن واداشت ربوده شدن سرکرده‌های ثروت‌مند مواد مخدر و اعضای خانواده‌هایشان به دست چریک‌های مارکسیست، یعنی نیروی مسلح انقلابی کلمبیا (فارک)، ام‌۱۹ [1] و ارتش آزادی‌بخش ملی[2]، بود. این گروه‌ها که برای چند دهه با دولت کلمبیا در جنگ بودند، بخش بزرگی از درآمدهایشان را از آدم‌ربایی به دست می‌آوردند. مدت‌هاست که کلمبیا به دلیل داشتن یکی از بیش‌ترین موارد آدم‌ربایی در جهان مشهور است؛ حرفه‌ای خانوادگی در کلمبیا که از نظر تولید درآمد، پس از تجارت مواد مخدر، رتبه‌ی دوم را دارد. مقام‌های دولتی کلمبیا، زمین‌داران ثروت‌مند، اتباع خارجی و اعضای قدرت‌مند کارتل‌های بزرگ مواد مخدر هدف این نوع خشونت بوده‌اند. بسیاری از قربانیان آدم‌ربایی، پیش از آزادیشان، سال‌ها در اسارت می‌مانند. فارک، بزرگ‌ترین گروه چریکی کلمبیا که بین پانزده هزار تا بیست هزار عضو دارد، را فعال‌ترین آدم‌ربا می‌دانند. یگان‌های فارک در مناطق وسیعی از کشور، معمولاً در نواحی روستایی و پر جمعیت، مستقر هستند.

عزاداران تابوت کارلُس پیزارو،[3] نامزد ریاست‌جمهوری کلمبیا، را پس از ترورش به دست یک گروه شبه‌نظامی کلمبیایی در ۱۹۹۰ حمل می‌کنند.



اعضای گروه کارتل ام ـ ۱۹

▪ مرگ بر آدم‌ربایان

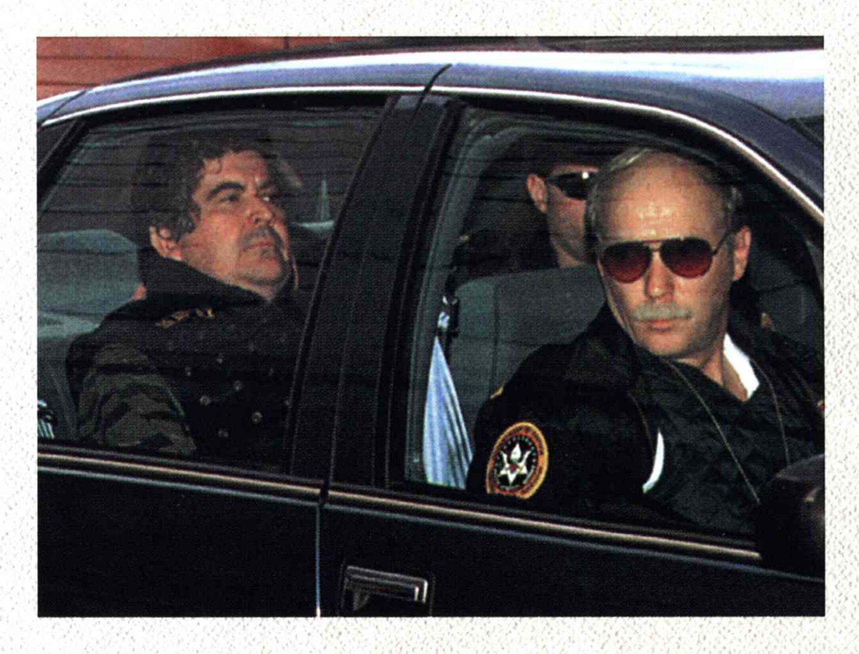


هواداران ام‌۱۹، پس از تشییع رهبر سابقشان، کارلُس پیزارو، خشم‌گین فریاد می‌زنند. پیزارو، پس از جدایی از فارک به دلیل اختلافاتش با این گروه، از بنیان‌گذاران ام‌۱۹ شد.

یکی از جلسه‌های قاچاق‌چیان عمده‌ی مواد مخدر در ۱۹۸۱، در تلاش برای مقابله با تهدید ربوده شدن اعضای کارتل‌ها، به شکل‌گیری گروه مورته ا سِکوسترادُرس[4] یا «مرگ بر آدم‌ربایان» انجامید. تنها هدف این ارتش مزدور توقف ربوده شدن اعضای کارتل‌ها و خانواده‌هایشان به منظور باج‌گیری بود. این گروه از نیروهای چریکی استفاده می‌کرد و بیش‌تر وقت‌ها کنار ارتش و پلیس کلمبیا کار می‌کرد. این جوخه‌ی مرگ در اصل به دنبال ربوده شدن خواهر برادران اُچوا به دست ام‌۱۹، یکی از گروه‌های چریکی کلمبیا که ۱۵ میلیون دلار باج از آن‌ها می‌خواست، شکل گرفت. این زن، مارتا نیوِس اُچوا[5]، را پس از تلافی‌جویی خشونت‌بار کارتل‌های بزرگ آزاد کردند.

1. M-19
2. National Liberation Army (NLA)
3. Carlos Pizzaro
4. Muerte a Secuestradores (MAS)
5. Marta Nieves Ochoa.

پس از حمله‌ی آمریکا به پاناما، برای توقیف و بازداشت مانوئل نُریگا[8] به اتهام قاچاق مواد مخدر، هزاران چترباز به فُرت برَگ[9] برمی‌گردند.



خوان گارسیا ابرگو[7]، سرکرده‌ی سابق کارتل خلیج، پس از متهم شدن به قاچاق و قتل، دادگاه را ترک می‌کند. او حکم ۱۱ سال حبس گرفت.

▪ قاچاق مواد مخدر و فساد در مکزیک

در دهه‌ی ۱۹۸۰، مکزیک از بازی‌گران اصلی قاچاق کوکایین شد. امروزه، حدود ۹۰ درصد کل کوکایینی که به دست مصرف‌کنندگان آمریکایی می‌رسد از مکزیک می‌آید. جغرافیا و شرایط سرزمینی مکزیک آن را مسیری آرمانی برای قاچاق کرده است. به گفته‌ی مقام‌های دولتی مکزیک، هفت کارتل بزرگ قاچاق بر تجارت مواد مخدر در مکزیک سیطره دارند. علاوه بر کوکایین، این سازمان‌ها مسؤول قاچاق هرویین و ماریجوانا هم هستند.

بازی‌گران اصلی مواد مخدر در مکزیک کارتل‌های تیخوانا[2]، سِنالُئا[3]، خوارِز[4]، گوادالاخارا[5] و خلیج[6] هستند. گروه تیخوانا شهرتی شبیه کارتل مدلین دارد و به دلیل روش‌های خشن، توان قاچاق مقادیر عظیم کوکایین و فاسد کردن مقام‌های دولتی و عمومی معروف است. بسیاری از اعضای جامعه‌ی اجرای قانون این کارتل را یکی از خشن‌ترین سازمان‌های بزه‌کار در حوزه‌ی مواد مخدر در جهان می‌دانند.

مثل کلمبیا، فساد دولتی در مکزیک، مخصوصاً میان افسران پلیس، ارتش و اعضای بدنه‌ی قضایی، شایع است. برآورد می‌کنند که کارتل‌های مکزیکی هر سال میلیون‌ها دلار برای رشوه دادن به مقام‌های عمومی در سطوح محلی و ملی هزینه می‌کنند. در واقع، دست داشتن ارتش مکزیک در تجارت مواد مخدر پیامدهای بین‌المللی سنگینی، مخصوصاً برای ایالات متحده، داشته است.

▪ تروریسم مواد مخدر

عبارت تروریسم مواد مخدر[1] بر نفع مالی مستقیم یا غیرمستقیمی که گروه‌های تروریست/ افراطی مستقر یا فعال در کلمبیا و دیگر کشورهای آندی تولیدکننده‌ی مواد مخدر از دست داشتن در هر بخش از تجارت کوکایین/هرویین به دست می‌آورند دلالت دارد. به صورت مشخص‌تر، در کلمبیا و هم‌چنین در افغانستان، عبارت تروریسم مواد مخدر به معنای پیوند یا ائتلافی اقتضایی میان گروه‌هایی با اهداف بلندمدت متفاوت ـ‌چریک‌های مارکسیست و تروریست‌ها/ شورشی‌ها‌ـ است که نیازهای کوتاه‌مدت مالی و تدارکاتی مشترکی دارند.

عبارت تروریسم مواد مخدر هم‌چنین برای اشاره به استفاده‌ی نیروهای شورشی از خشونت علیه گروه‌های قاچاق مواد مخدر در مناطق کاشت و تولید موادِ در سیطره‌ی نیروهای انقلابی است. استفاده‌ی مجرمان حوزه‌ی مواد مخدر از فنون تروریستی ـ‌کارتل مدلین این فنون را علیه مقام‌های قضایی و دیگر مراجع کشور به کار می‌برد‌ـ هم در دامنه‌ی تروریسم مواد مخدر قرار می‌گیرد.

۱۹۶۹ ریچارد نیکسن اعتیاد به مواد مخدر را «تهدید ملی جدی» می‌خواند.

۱۹۷۲ به دستور دولت نیکسن، همه‌ی وسایل نقلیه‌ای را که از مکزیک به آمریکا می‌آیند برای یافتن مواد مخدر وارسی می‌کنند. اما قاچاق مواد مخدر کم نمی‌شود.

۱۹۸۵ پنتاگن ۴۰ میلیون دلار برای مبارزه با مواد مخدر هزینه می‌کند.

۱۹۸۶ بُریس یلتسین می‌گوید بیش از ۳۷۰۰ معتاد ثبت‌شده در مسکو وجود دارند.

مأموران گمرک در مکزیک بسته‌های مواد مخدر غیر قانونی را به کانتینر دفع مواد می‌ریزند.



1. Nacroterrorism
2. Tijuana
3. Senaloa
4. Juarez
5. Guadalajara
6. Gulf
7. Juan Garcia Abrego
8. Manuel Noriega
9. Fort Bragg

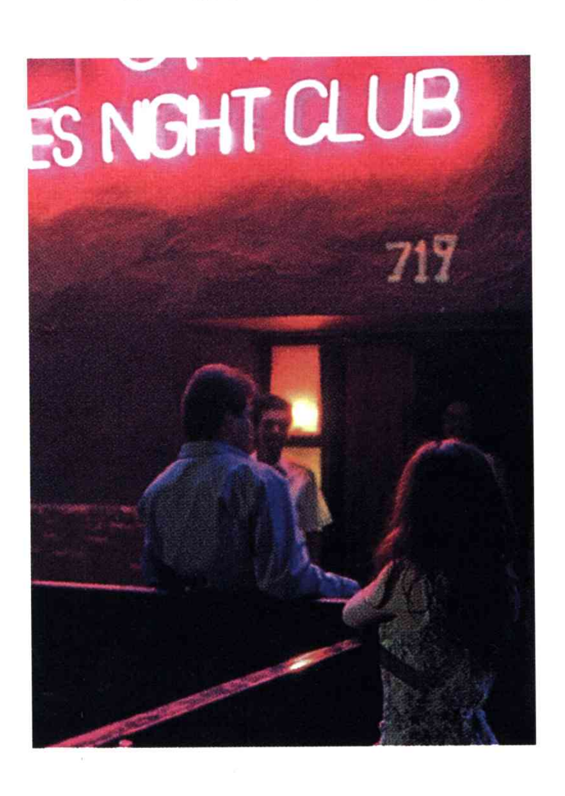


مقام‌های گمرک پاکستان توده‌های مواد مخدر و کالاهای قاچاق مصادره‌شده را می‌سوزانند. پاکستان در مسیر تجارت مواد مخدر، از افغانستان به خاورمیانه و اروپا، قرار گرفته است.

اروپای غربی

بازارهای جهانی

نیمه‌ی دوم قرن بیستم، از نظر توسعه‌ی جرایم سازمان‌یافته و گسترش بازارها، فعالیت‌ها و تهدیدهای جهانی در سراسر جهان، حتی از نیمه‌ی اولش هم جالب‌تر و پرخطرتر بود. با این حال، بریتانیا و بالکان کانون همه‌ی توجه‌ها بودند.



جرایم سازمان‌یافته در محله‌هایی از این دست آشکار هستند؛ جایی که فقر بستری مناسب برای جرم و خشونت می‌سازد.

▪ میوه‌های جنگ

جنگ جهانی دوم، در زمینه‌ی جرایم سازمان‌یافته، مانند همه‌ی زمینه‌های دیگر، از اثرگذارترین رویدادهای قرن بیستم بود و شکل بسیاری از سازمان‌های زیرزمینی را تغییر داد و سازمان‌های جدید دیگری را هم به وجود آورد.

دو سازمان بین‌المللی ـ خانواده‌های بزه‌کار ایتالیایی و سازمان‌های چینی ـ بیش از همه قدرت گرفتند. جنگ جهانی دوم هنگامه‌ی دگرگونی توزیع قدرت بود و بسیاری از گروه‌های بزه‌کار سازمان‌یافته از این فرصت استفاده کردند تا واقعاً بین‌المللی شوند. جنگ هم‌چنین بازارهایی جدید به وجود آورد و تجارت جهانی را در بعضی بازارهای دیگر ـ قاچاق مواد مخدر، پول‌شویی و کلاهبرداری ـ آغاز کرد. جنگ فعالیت‌های بازار سیاه، مثل فحشا و بردگیِ کاری، را هم افزایش داد. رویدادهای دیگری که در نیمه‌ی دوم قرن بیستم بر بزه‌کاری اثر گذاشتند شامل جنگ سرد، تلاش‌های ضد استعماری بسیاری از کشورها در سراسر جهان، رشد تروریسم، فرو ریختن دیوار برلین و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بودند. همه‌ی این رویدادها به بی‌ثباتی دولت‌ها و ایجاد فرصت‌هایی برای ریشه دواندن جرایم سازمان‌یافته منجر شدند. جنگ‌ها هم پیوسته وضع گروه‌های موجود و فعال جرایم سازمان‌یافته را تغییر می‌دهند. همه‌ی جنگ‌های محلی ـ جنگ هندوچین، جنگ ویتنام، جنگ افغانستان، جنگ الجزایر و جنگ اول خلیج فارس ـ با آشفته کردن اعمالِ قدرت و افزایش فرصت‌های فساد و کسب سود نامشروع، به موفقیت جرایم سازمان‌یافته کمک کردند.

▪ مواد شیمیایی، رایانه‌ها و مواد مخدر

رویدادهای تاریخی تنها علت‌های افزایش جرم نبوده‌اند. فن‌آوری‌ها، از جمله توسعه‌ی صنایع شیمیایی و رایانه‌ای، بر شکل‌گیری بازارها و تجارت‌های غیر قانونی و گروه‌های جرایم سازمان‌یافته‌ای که امروزه فعال هستند تأثیر چشم‌گیری داشته‌اند. اما بازاری غیر قانونی که در این دوره بر همه‌ی بازارهای دیگر سیطره داشته است بازار مواد مخدر است.

Society prepares the crime, the criminal commits it.

جامعه زمینه‌ی جرم را فراهم می‌کند، مجرمان مرتکب آن می‌شوند.

هنری تامس باکل[1] (۱۸۶۲ ـ ۱۸۲۱)، تاریخ‌نگار انگلیسی

1. Henry Thomas Buckle



جک کامر (اسپات)، گنگستر بدنام یهودی (دومین نفر از چپ)، در کنار هم‌سرش ریتا، پس از تبرئه شدن در ۱۹۵۵. کامر سال‌ها سرکرده‌ی بزه‌کاران ایست اِند[2] لندن بود.

بخت در می‌زند

جنگ جهانی دوم، بیش‌تر به لطف کم‌بودها و جیره‌بندی کالاهای اساسی در حین و در اولین سال‌های پس از جنگ، فرصت‌هایی کاملاً تازه برای گروه‌های جرایم سازمان‌یافته‌ای که در بریتانیا فعالیت می‌کردند به وجود آورد. برای مثال، بیلی هیل، که بیش‌تر فعالیت‌های بازار سیاه غذا و بنزین را اداره می‌کرد، در آن دوره از سرکرده‌های مهم بزه‌کاران لندن و اطرافش شد.



می‌گویند بیلی هیل (۱۹۸۴ ـ ۱۹۱۱)، اولین گنگستر مشهور بریتانیا، طراح دزدی مسلحانه‌ای بود که الهام‌بخش فیلم سرقت بزرگ از قطار[3] شد.

رئیس دنیای زیرزمینی

بیلی هیل، که در ۱۹۱۱ به دنیا آمده بود، کارش را در ۱۹۲۰ آغاز کرد؛ زمانی که دزدی خرده‌پا بود. او، وقتی باتجربه‌تر شد، شروع به سرقت از جواهرفروش‌ها کرد.

جنگ جهانی دوم به او فرصتی داد تا کار موفقش را در بازار سیاه کالاهای ممنوعه‌ای مثل مواد غذایی جیره‌بندی‌شده و بنزین کم‌یاب آغاز کند. وقتی بیلی را به ورود غیر قانونی به املاک دیگران متهم کردند، برای شانه خالی کردن از مجازات به آفریقای جنوبی فرار کرد. او در آن‌جا نقش مهمی در سیطره‌ی دنیای زیرزمینی بر باشگاه‌های شبانه‌ی منطقه‌ی ژُهانسبورگ بازی کرد. اما باز هم او را بازداشت کردند و این بار به خشونت علیه دیگران متهم شد. بیلی را به بریتانیا برگرداندند و در آن‌جا تا ۱۹۴۷ در زندان بود.

او، پس از آزادی، با شریکی به اسم جک کامر (اسپات)[1] به کسب‌وکار باشگاه‌های شبانه برگشت. بیلی کسب‌وکار سودآور دیگری هم در زمینه‌ی سرقت‌های بزرگ راه انداخت. اولین دزدی بزرگ او از یک ماشین باری اداره‌ی پست در ۱۹۵۲ حدود ۲۵۰ هزار پوند نصیبش کرد. دو سال بعد، دوباره دست به کار شد و این بار سراغ ماشینی رفت که شمش‌هایی به ارزش حدود ۴۰ هزار پوند حمل می‌کرد. بیلی، که به خاطر شامه‌ی تیزش در سرمایه‌گذاری مشهور بود، هم‌چنین قاچاق سیگار از مراکش را ــ بی‌تردید، به کمک معشوقه‌اش که مالک باشگاهی شبانه در آن‌جا بود ــ اداره می‌کرد. او تا دهه‌ی ۱۹۷۰، یعنی وقتی که کمابیش بازنشسته شد، به قمار و کلاه‌برداری‌های ملکی ادامه داد. بیلی در ۱۹۸۴، در حالی که هنوز ثروت‌مند بود، مرد.

1. Jack "Spot" Comer
2. East End
3. Great Train Robbery

برادران هم‌رزم

دسته‌ی شکنجه

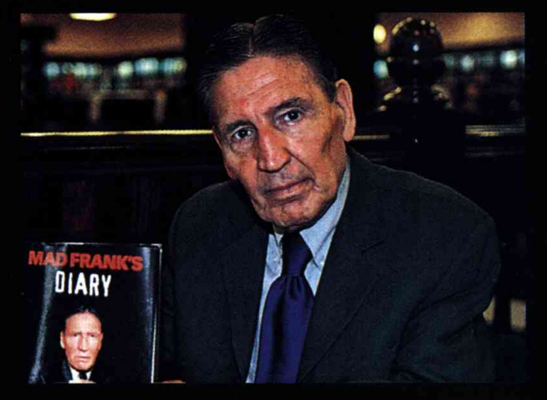
جنگ جهانی دوم فرصت‌های تازه‌ی بسیاری برای رونق‌گیری کسب‌وکارهای غیر قانونی، مخصوصاً در زمینه‌ی فعالیت‌هایی که با ویرانی‌های جنگ سر و کار داشتند، مثل مصالح ساختمانی و ضایعات فلزی، به وجود آوردند. برادران ریچاردسن هم آماده بودند.

چارلز و ادی ریچاردسن[1]، که در دهه‌ی ۱۹۳۰ به دنیا آمده بودند، بزه‌کاری‌هایشان را در واقع با دزدیدن کالاهایی از پشت ماشین‌های باری گذری آغاز کردند. چارلز، در ۱۹ سالگی، وقتی یک سقط‌خری راه انداخت که بیش‌تر با کالاهای دزدیده‌شده و فلزات بازیافتی سر و کار داشت، رئیس گروه شد. هم‌زمان، برادرش ادی مشغول فروش دستگاه‌های «میوه»، نوعی دستگاه خودکار قمار، بود. او می‌خانه‌دارها را متقاعد می‌کرد که دستگاه‌هایش را نصب کنند و، در مقابل، او هم مراقبشان باشد.

چارلز، با استفاده از افرادی موجه برای ظاهرسازی، چند شرکت کوچک خرید یا تأسیس کرد. بعد، برای گرفتن تسهیلات اعتباری سراغ بانک‌ها رفت، اما وقتی تسهیلات را گرفت، شرکت‌ها و پول‌ها ناپدید شدند. اما خود چارلز ناپدید نشد. او را گرفتند و به شیادی متهم کردند.

در آستانه‌ی جنگ جهانی دوم، چارلز مجبور شد که، به عنوان مجازات، به ارتش بپیوندد. پس از جنگ، او باز هم سراغ ضایعات فلزی رفت و در ۱۹۵۶ پنج سقط‌خری و چند باشگاه شبانه داشت. یک بار دیگر، او را به فروش ضایعات دزدی متهم کردند، اما این بار به کانادا فرار کرد. در آن‌جا، فوراً شرکتی موفق راه انداخت و آن را پیش از برگشتن به بریتانیا فروخت. در بریتانیا، او را پس از کمکی سخاوت‌مندانه به صندوق پلیس از همه‌ی اتهام‌هایش تبرئه کردند.

چارلز، در جریان بازسازی امپراتوریش، با هم‌کاری فرانکی فریزر (فرانکی دیوانه)[2]، «دادگاه‌های خودسرانه» برگزار می‌کرد و تصمیم می‌گرفتند که برای متخلفان گوناگون چه مجازاتی مناسب است. طولی نکشید که نام دسته‌ی آن‌ها، معروف به دسته‌ی شکنجه، به عنوان دسته‌ای سادیستی سر زبان‌ها افتاد. در ۱۹۶۶، پس از جدالی در باشگاه شبانه که دیکی هارت[3]، یکی از اعضای دسته‌ی کری[4]، در آن کشته شد، کل دسته‌ی ریچاردسن را دست‌گیر کردند. چارلز به ۲۵ سال زندان محکوم شد، در حالی که ادی و هم‌دستشان، فرانکی فریزر، حکم‌های سبک‌تری گرفتند. ادی در ۱۹۷۶ آزاد شد، اما در ۱۹۹۰ دوباره متهم و محکوم شد و این بار، به جرم قاچاق مواد مخدر، حکم ۲۵ سال زندان گرفت. چارلز در ۱۹۸۴ آزاد شد و سراغ کسب‌وکار قانونی رفت.



حقیقت، تمام حقیقت و هیچ‌چیز جز حقیقت. فرانکی فریزر (فرانکی دیوانه) نویسنده با کتابش در سال ۲۰۰۰.



چارلز و ادی ریچاردسن، مقابل محوطه‌ی سقط‌خریشان در بریکستن[5]. دو برادر خصومت دسته‌ای دیرینه‌ای با دوقلوهای کری داشتند.



1. (Charles and Eddie) Richardson
2. "Mad" Frankie Fraser
3. Dickie Hart
4. Kray
5. Brixton

■ کری‌ها

دوقلوهای کرِی، رانلد (رانی)[1] و رجینالد (رجی)[2]، که ۲۴ اکتبر ۱۹۳۳ در هاکستن[3] در شرق لندن به دنیا آمده بودند، در سال‌های پس از جنگ، بر جرایم سازمان‌یافته در بریتانیا سیطره داشتند. آن‌ها برادر بزرگ‌تری به اسم چارلی[4] هم داشتند، اما او کم‌تر مشهور بود. از آن‌جا که آن‌ها با شخصیت‌های مشهور معاشرت می‌کردند، شهرتشان سرانجام از دنیای زیرزمینی فراتر رفت و وارد دنیای مشاهیر شدند.

■ آغاز خشن

پسرها، که سخت از پدربزرگشان جیمی لی (کنن‌بال[5])، که در جوانی مشت‌زنی برهنه‌دست[6] بود، تأثیر گرفته بودند، وارد لیگ مشت‌زن‌های آماتور شدند که، در آن زمان، سرگرمی محبوب جوانان طبقه‌ی کارگر وست‌اند[7] لندن بود. هر دوی آن‌ها، که در همان نوجوانی به خاطر مهارتشان در مشت‌زنی معروف بودند، در ۱۹ سالگی مشت‌زن‌هایی حرفه‌ای شدند. آن‌ها در سال‌های نوجوانی به خاطر دسته‌ی خیابانی‌شان شهرتی در محل به هم زده بودند و، وقتی آن‌ها را به سربازی فرا خواندند، آوازه‌ی خشونتشان بیش‌تر هم شد؛ اتفاقی که فعالیتشان را در مشت‌زنی متوقف کرد و مستقیم به بزه‌کاری سوقشان داد. واکنش آن‌ها به دولت و نماینده‌های گوناگونش خشن و حتی وحشیانه بود، مخصوصاً اگر این نماینده‌ها افسران پلیس بودند. می‌گویند همین زمان بود که رانی کم‌کم نشانه‌هایی از چیزی نشان داد که امروز آن را «روان‌گسیختگی پارانوییدی» می‌نامیم. زندان‌بان‌ها و افسران پلیس فکر می‌کردند او دیوانه‌ای خطرناک است.

■ «شرکت»

فعالیت‌های مجرمانه‌ی کری‌ها شامل باج‌گیری، ماشین‌دزدی، سرقت، قتل و جعل اسنادی برای معافیت از سربازی یا استخدام در باراندازها می‌شدند. آن‌ها کارشان را از جک (اسپات) و بیلی هیل یاد گرفتند و، پیش از آن که مالک مجموعه‌ای از باشگاه‌ها شوند، به عنوان محافظ شخصی برای آن‌ها کار می‌کردند. یکی از باشگاه‌هایی که دوقلوها به چنگ آورده بودند اسمرالداز[8] بود؛ باشگاهی شبانه در نایتزبریج[9]. این باشگاه شهرت و نفوذ آن‌ها را در وست اند



افسران پلیس، در جریان تشییع رانلد کرِی (۱۹۹۵ـ۱۹۳۳)، جمعیت را تماشا می‌کنند؛ اتفاقی پر سروصدا که صدها نفر از مردم را برای تماشا به خیابان‌ها آورد.

لندن بیش‌تر کرد. آن‌ها کارشان را با خرید باشگاه‌هایی که به شکلی اسرارآمیز انفجارهایی در آن‌ها اتفاق می‌افتاد و هم‌چنین سرمایه‌گذاری در دیگر کسب‌وکارهای غیر قانونی توسعه دادند. دسته‌ی کری چنان در دنیای بزه‌کاری لندن ریشه دوانده بود که به «شرکت[10]» مشهور شد. آلن کوپر[11]، بانک‌داری که می‌خواست از تهدیدهای برادران ریچاردسن در امان باشد، هم به آن‌ها کمک می‌کرد.

■ قدرت برتر

هم رانی و هم رجی ترجیح می‌دادند در فعالیت‌های بزه‌کارانه زیاد به چشم نیایند و کثافت‌کاری‌ها را به اعضای دیگر «شرکت» می‌سپردند. در ۱۹۶۵، وقتی آن‌ها را به اتهام باج‌گیری از باشگاه‌داری به اسم هیو مک‌گاون[12] دست‌گیر کردند، لرد

■ هم‌تراز مشاهیر

باشگاه‌های برادران کری، که تبلیغاتی عالی داشتند، پاتوق مشاهیر و افراد سرشناس بودند و دوقلوها عکس‌هایی با لردها، اعضای پارلمان و بازی‌گران مشهوری مثل جرج رفت، جودی گارلند[22]، باربارا ویندزر[23] و فرانک سیناترا[24] داشتند. در «دهه‌ی درخشان ۱۹۶۰» لندن، برادران کری بسیار متنفذ شدند. آن‌ها در یکی از مهمانی‌هایی که می‌رفتند با لرد بوثبیِ اشراف‌زاده آشنا شدند؛ آشنایی‌ای که سودمند از کار درآمد.



رانی، دومین نفر از چپ، و رجی، سومین نفر از راست، با چارلی کری (راست)، جرج رفت و راکی مارچیانو[25]، حوالی سال ۱۹۶۵.

1. Ronald "Ronnie" Kray
2. Reginald "Reggie" Kray
3. Huxton
4. Charlie
5. Jimmy "Cannonball" Lee
6. Bare-Knuckle: مشت‌زن‌های برهنه‌دست بدون دست‌کش مشت‌زنی مبارزه می‌کنند؛ شیوه‌ای که به مشت‌زنی سنتی نزدیک‌تر است.
7. West End
8. Esmeralda's
9. Knightsbridge
10. The Firm
11. Alan Cooper
12. Hew McGowan
13. Lord Boothby
14. Hideaway
15. El Morocco
16. Mr Smith's
17. George Cornell
18. Blind Beggar
19. Frank "Mad Axeman" Mitchell
20. Dartmoor
21. Jack "The Hat" McVitie
22. Judy Garland
23. Barbara Windsor
24. Frank Sinatra
25. Rocky Marciano

بوثبی[۱۳] در مجلس اعیان به طولانی شدن مدت بازداشتشان اعتراض کرد و حساسیت رسانه‌ها را کمی برانگیخت. آن‌ها از همه‌ی اتهام‌ها تبرئه شدند و، کم‌تر از یک ماه بعد، باشگاه هایدِوِی[۱۴] مک‌گاون را به چنگ آوردند و اسمش را اِل مُراکو[۱۵] گذاشتند.

■ بکش‌بکش

در ۱۹۶۶، کری‌ها سعی کردند به قلم‌روی ریچاردسن‌ها در جنوب لندن نفوذ کنند. می‌گویند اختلافی هم درباره‌ی تقسیم سود ساختن فیلم‌های هرزه هم وجود داشت. دلیل ماجرا هر چه که بود، این تنش در درگیری مسلحانه‌ای در باشگاهی به اسم مستر اسمیتز[۱۶]، که به کشته شدن دیکی هارت انجامید، به اوج رسید. درست روشن نیست که چه کسی هارت را کشت. بعضی می‌گویند فرانکی فریزر قاتل بود و دیگران می‌گویند قتل کار جرج کُرنل[۱۷]، یکی از اعضای دسته‌ی ریچاردسن، بود. اما روشن است که رانی در می‌خانه‌ی بلایند بگر[۱۸] به چشم کُرنل شلیک کرد.

■ افول و سقوط

در پایان سال ۱۹۶۶، کری‌ها ترتیبی دادند که فرانک میچل (تبردار دیوانه)[۱۹] از زندان دارتمور[۲۰] فرار کند. میچل چند ماه بعد کشته شد و، بعد از آن، وخامت وضع سلامت روانی و جسمی دوقلوهای کری شرکت را بی‌ثبات کرد و در ماجرای قتل جک مک‌ویتی (کلاه)[۲۱] به اوج رسید. دوقلوها را در ۸ مه ۱۹۶۸ گرفتند و به حبس ابد محکوم کردند. رانی در ۱۹۹۵ مرد و رجی در سال ۲۰۰۰.



دوقلوهای کری، پس از ۳۶ ساعت بازجویی پلیس درباره‌ی قتل جرج کرنل در ۱۹۶۶، از چای و سیگار لذت می‌برند.

■ **اتحادیه‌ی بزه‌کاری کلرکنول**[1]

یکی از بزرگ‌ترین خانواده‌های بزه‌کار لندن در دهه‌ی ۱۹۹۰ اتحادیه‌ی بزه‌کاری کلرکنوِل بود، که هنوز هم فعال است. مطبوعات بریتانیایی این خانواده را قدرت‌مندترین سازمان بزه‌کار در بریتانیا می‌دانند.

مقر اتحادیه، گروهی ایرلندی و کاتولیک که به خانواده‌ی آدامز[2] یا تیم اِی[3] هم معروف است، در ایزلینگتن[4] لندن است. می‌گویند فعالیت‌هایش شامل قاچاق مواد مخدر، سرقت مسلحانه، باج‌گیری، کلاه‌برداری، پول‌شویی و قتل می‌شوند. اتحادیه روابطی هم با یاردی‌های[5] جامائیکایی و کارتل‌های کلمبیایی مواد مخدر دارد. گزارش‌های رسانه‌ای تیم اِی را در بیش از ۲۵ قتل دخیل می‌دانند و می‌گویند بیش از ۲۰۰ میلیون پوند ثروت دارد.

در دهه‌ی ۱۹۹۰، تری آدامز[6]، هم‌راه با دو برادرش، تامی[7] و پاتریک[8]، دسته را اداره می‌کردند. می‌گفتند که یکی از نمایندگان محافظه‌کار مجلس مهره‌ی دست آن‌هاست، اما این موضوع، اگر هم درست بود، تری را که در سال ۲۰۰۷ اتهام پول‌شویی را پذیرفت و سه سال و نیم به زندان افتاد نجات نداد. هم‌چنین معروف است که اتحادیه در تیراندازی به فرانکی فریزر، هم‌کار سابق برادران ریچاردسن، هم دست داشته است.

■ **بریندل و دِیلی**

دیگر دسته‌ی فعال در بریتانیا در دهه‌ی ۱۹۹۰ خانواده‌ی بریندل[9] بود. بریندل‌ها درگیر جنگی دسته‌ای با رقیبشان، خانواده‌ی دِیلی[10]، در جنوب لندن بودند. می‌گفتند هر دو خانواده در قاچاق مواد مخدر دخیل هستند و روابطی با خانواده‌های ترک ـ مخصوصاً برادران عارف[11] که در آوریل ۱۹۹۱ محکوم شدند ـ داشتند. آنتونی بریندل[12]، رئیس خانواده‌ی بریندل، با وجود سه گلوله‌ای که یکی از آدم‌کش‌های سابق ارتش جمهوری‌خواه ایرلند به او شلیک کرد، جان سالم به در برد. فقط یک ماه بعد از این که بریندل و هم‌کارانش سعی کردند از یکی از برادران دیلی باج بگیرند، تیراندازی ترک که روابطی با عارف‌ها



بازرسان آثار انگشت روی خودروی دزدیده‌شده‌ای را، که در سرقت مسلحانه‌ی شمش‌های طلا از کامیونی در حوالی لندن به کار رفته است، جمع‌آوری می‌کنند. حمله فقط ۲۰ ثانیه طول کشیده بود.

■ **برادران مسینا**

هنگام خروج از دادگاه، یوجین مسینا (وسط) برای عکاس‌ها زبان در می‌آورد، اما کارملو صورتش را می‌پوشاند.

سال‌های پس از جنگ در بریتانیا برای دسته‌های بزه‌کاری که ریشه‌های خارجی داشتند هم سودآور بودند. برای نمونه، برادران مسینا[۲۹] سیسیلی‌تبار بودند، اما در دوران جنگ و سال‌های آغازین پس از جنگ در منطقه‌ی لندن قدرت گرفتند. کسب‌وکار آن‌ها فحشا در مقیاس بزرگ بود، از جمله وارد کردن غیر قانونی زنان به کشور. پس از تحقیقات مطبوعاتی، فشارها بر اسکاتلندیارد بیش‌تر شد و اعضای دسته مجبور شدند به بلژیک فرار کنند. آن‌ها در آن‌جا کارشان را دوباره شروع کردند، اما سرانجام دست‌گیر شدند. یوجین[۳۰] مسینا را به شش سال زندان محکوم کردند و برادرش کارملو[۳۱] را به ایتالیا برگرداندند. برادر سوم، سالواتُره، هرگز دست‌گیر نشد.



پدی کانرُی، سرکرده جرایم سازمان یافته‌ی نیوکاسل که در بازداشت به دستگاه دروغ سنج وصل شده است.

داشت هفت بار به یکی از اعضای بریندل شلیک کرد. این عضو هم زنده ماند، اما تیرانداز را در مارس ۱۹۹۱ کشتند.

■ **نونَن‌ها**

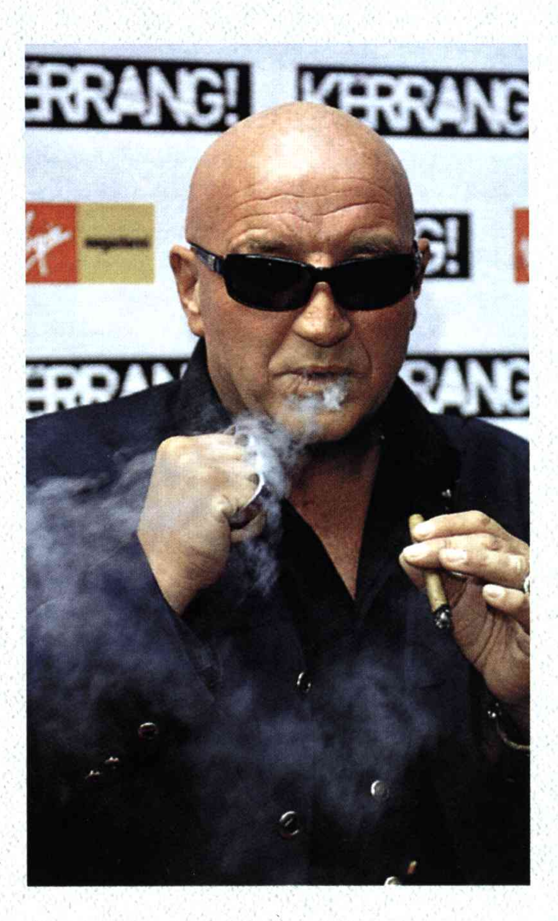
رئیس خانواده‌ی بزه‌کار نونَن[۱۳]، دزمُند نونن (دِزی)[۱۴]، در ۱۹۵۹ به دنیا آمد و در دهه‌ی ۱۹۹۰ از چهره‌های معروف جرایم سازمان‌یافته در منچستر بود. نونن‌های ایرلندی‌تبار بیش از ۲۰ سال قدرت داشتند و تصور می‌شود که مسؤول بیش از ۲۵ پرونده‌ی حل‌نشده‌ی قتل باشند. دزمند نونن، در اوج قدرتش، یکی از سرکرده‌های اصلی بزه‌کاران سازمان‌یافته در بریتانیا بود.

خانواده‌ی بزه‌کار نونن، پس از قتل آنتونی جانسن (تونی سفیده)[۱۵]، رهبر دسته‌ی رقیب چیتَم هیل[۱۶]، بر جرایم سازمان‌یافته در منطقه‌ی منچستر سیطره یافتند. دزمند و برادرانش، دُمینیک[۱۷]، دمیِن[۱۸] و دِرِک[۱۹]، در باشگاه‌های شبانه‌ی شهرهای دیگر، مثل لیورپول، لندن و نیوکسل، هم شریک بودند. این پیش‌روی به مناطق خارج از قلم‌روی ابتدایی خانواده، نونن‌ها را با دیگر سرکرده‌های مهم جرایم سازمان‌یافته، از جمله کرتیس وارن[۲۰]، ارباب مواد مخدر لیورپول، دِیو کُرتنی[۲۱] در لندن که ادعا می‌کرد دوست کرِی‌هاست، و پدی کانرُی[۲۲]، رئیس خانواده‌ی حاکم بر جرایم سازمان‌یافته‌ی نیوکسل، رودررو کرد.

■ **گلاسگو و جهانی شدن**

گنگسترهای اسکاتلندی متخصص مواد منفجره‌ای که در معادن به کار می‌رفتند بودند و از استعدادشان در منفجر کردن گاوصندوق‌ها برای امرار معاش استفاده می‌کردند. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، می‌گفتند که گلاسگو در سیطره‌ی مندل مُریس[۲۳] است. او بعدتر امپراتوریش را به شاگرد دست‌پرورده‌اش واگذار کرد. با وجود این واقعیت که اداره‌ی یک امپراتوری بزه‌کار بی‌شک تمام وقت تامپسن[۲۴] را می‌گرفت، شایع است که تامپسن برای ام‌آی‌۵،[۲۵] سازمان اطلاعاتی بریتانیا، هم کار می‌کرد.

در آخرین سال‌های قرن بیستم، تعدادی از دسته‌های اسکاتلندی، از جمله دسته‌ی دنیل[۲۶] که از ثروت‌مندترین خانواده‌های اسکاتلندی بود، متوجه مزایای مالی جهانی شدن شدند. آن‌ها، هرچند در قاچاق تنباکو و مواد مخدر و هم‌چنین پول‌شویی فعال بودند، فقط به لطف دسته‌های متعدد ایتالیایی مستقر در اسکاتلند، مخصوصاً دسته‌های کالابریایی و ناپلی، که به بزه‌کاران اسکاتلندی یاد دادند چه‌گونه یک سازمان بزه‌کاری واقعاً حرفه‌ای و بین‌المللی را اداره کنند، قدرت‌مند شدند.



دِیو کُرتنی در مراسم جوایز کرنگ[۲۷] در بروری[۲۸] لندن در ۲۰۰۵. گنگستر سابق حالا نویسنده و فیلم‌ساز شده است.

1. Clerkenwell
2. Adams
3. A-team
4. Islington
5. Yardies
6. Terry Adams
7. Tommy (Adams)
8. Patrick (Adams)
9. Brindle
10. Daley
11. Arif
12. Anthony Brindle
13. Noonan
14. Desmond "Dessie" Noonan
15. Anthony "White Tony" Johnson
16. Cheetham Hill
17. Dominic (Noonan)
18. Damian (Noonan)
19. Derek (Noonan)
20. Curtis Warren
21. Dave Courtney
22. Paddy Conroy
23. Mendel Morris
24. (Arthur) Thompson
25. MI5
26. Daniel
27. Kerrang! Awards
28. Brewery
29. Messina
30. Eugene (Messina)
31. Cermelo (Messina)



↑ حوالی سال ۲۰۰۰، عضو احتمالی پاسی لو- داون[34] را، در جریان تشریفات پذیرش عضویت، در دالاس تگزاس کتک می‌زنند.

۱۹۶۱ جسد آلبر آگوسی[29]، قاچاقچی فرانسوی هرویین، را پیدا می‌کنند. او را، پس از آن که تهدید کرد استفانو ماگادینو، سرکرده‌ی مهم بزه‌کاران، را لو می‌دهد، بی‌رحمانه شکنجه کردند، کشتند و جسدش را رها کردند.

۱۹۷۷ دانلد مکی[30]، فعال استرالیایی مبارزه با مواد مخدر، را از پارکینگی در منطقه‌ی روستایی گریفیت[31] می‌دزدند. جسد او را هرگز پیدا نکردند.

۱۹۷۹ جسد فلیکس کاریدو[32]، افسر پلیس گوام و قاچاقچی مواد مخدر، و هم‌سرش را در خانه‌شان پیدا می‌کنند. آن‌ها را با شلیک گلوله کشته‌اند.

۱۹۸۴ ایتالیا و آمریکا اولین نشست کارگروه ایتالیایی-آمریکایی مبارزه با مواد مخدر را برگزار می‌کنند.

۱۹۹۸ پاسکواله کونترا[33]، سلطان مواد مخدر سیسیل، در رم به دلیل خطایی فنی از زندان آزاد می‌شود، اما در اسپانیا دست‌گیرش می‌کنند.

▪ تأمین مالی ارتش جمهوری‌خواه ایرلند

جنگ در ایرلند شمالی اثر عمیقی بر دنیای زیرزمینی بریتانیا داشت، چون ارتش جمهوری‌خواه سعی می‌کرد منابع مالیش را از آن‌جا تأمین کند. منابع گسترده‌ی مورد نیاز ارتش را فقط می‌شد به صورت غیر قانونی - به واسطه‌ی قاچاق اسلحه، مواد انفجاری و مواد مخدر- به دست آورد. واحدهای ویژه‌ی ارتش جمهوری‌خواه ایرلند که مشغول این کسب‌وکارهای سودآور بودند با خانواده‌های بزه‌کار انگلیسی و دسته‌های اسکاتلندی معامله می‌کردند و طولی نکشید که این واحدها، به جای گروه‌های تروریستی سیاسی یا تیم‌های آزادی‌بخش، به واحدهای واقعی جرایم سازمان‌یافته بدل شدند.

▪ یاردی‌ها

دسته‌های بزه‌کار جامائیکایی را یاردی می‌نامند؛ اصطلاحی خیابانی برای اشاره به ساکنان مجتمع‌های مسکونی دولتی[1] در کینگزتنِ[2] جامائیکا. جامائیکایی‌ها اول به ایالات متحده و بعد به بریتانیا مهاجرت کردند و بیش‌ترشان در محله‌های بریکستن، هارلزدن[3] و هکنیِ[4] لندن ساکن شدند. مشخصه‌ی فرهنگ یاردی‌ها گرایش قوی به خشونت بود. دسته‌های یاردی به این گرایش شهرت دارند و خیلی وقت‌ها کارهای «بزن‌بهادری» را برای دیگر دسته‌ها و گروه‌های جرایم سازمان‌یافته‌ی بریتانیا انجام می‌دهند. در ۱۹۹۸، پلیس بریتانیا عملیات معروف «سه‌شاخه»[5] را در منطقه‌ی لندن، به منظور مبارزه با جرایم مسلحانه‌ی یاردی‌ها و دسته‌های بزه‌کار سیاه‌پوست، انجام داد. مشکل سلاح از میانه‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ تا دهه‌ی ۱۹۹۰ اوج گرفته بود و حدود سیصد هزار سلاح در بریتانیا وجود داشتند که بسیاری از آن‌ها در دست یاردی‌ها بودند. در ایالات متحده، می‌توان دسته‌های بزه‌کار جامائیکایی‌تبار مشابهی به اسم پاسی‌ها[6] را بیش‌تر در شهر نیویورک یافت. این دسته‌ها به دلیل تیراندازی‌هایشان از خودروهای در حال حرکت و قاچاق اسلحه شهرت دارند. یکی از بدنام‌ترین پاسی‌ها را شاور پاسی[7] می‌نامند، چون دشمنانش را با گلوله به «رگ‌بار» می‌بندد.

▪ مسأله‌ی طبقه‌بندی

پلیس بریتانیا، به دلیل ساختار منعطف یاردی‌ها، مایل نیست که آن‌ها را در طبقه‌ی دسته‌های بزه‌کار سازمان‌یافته قرار دهد. اما در ایالات متحده، با توجه به این که پاسی‌ها ادعا می‌کنند بر قاچاق مواد مخدر - مخصوصاً کوکایین و مشتقاتش - در همه‌ی شهرهای مهم آمریکا مسلط هستند و ساختارهایی محکم و روابطی نزدیک با سران جامائیکا دارند، پلیس در این مسأله تردید نمی‌کند. کمیسیون جرایم پنسیلوانیا گزارش می‌دهد که «در سطح ملی، پاسی‌ها یک یا چند رهبر ارشد دارند که گاهی آن‌ها را «ژنرال» می‌نامند.»



در بخشی از تلاش برای مبارزه با چاقوکشی، پلیس از نیروهای جدید ایست ـ بازرسی خود برای جست‌وجوی جوانان منطقه‌ی ناتینگ هیل کارنیوال[۳۵] لندن استفاده می‌کند.

▪ پاسی‌ها و حزب‌ها

در جامائیکا، شاور پاسی روابطی با حزب کارگر جامائیکا[۸] دارد. دیگر پاسی‌های دارای روابط سیاسی شامل پاسی‌های ترنچتاون مَسیوْ[۹]، ساوتساید[۱۰]، وان اُردِر گَنگ[۱۱]، پرسینکت ۱۳ [۱۲]، بنتن پو[۱۳] و خلیج مُنتِگو[۱۴] می‌شوند. به گفته‌ی نیروهای امنیتی جامائیکا، رقیب سیاسی حزب کارگر، حزب ملی خلق[۱۵]، را هم اسپنگلر پاسی[۱۶]، جانگل[۱۷]، گالی[۱۸]، مانتین ویو[۱۹]، کلنزمن[۲۰]، تل آویو[۲۱]، داگ[۲۲]، رَت[۲۳]، کیوبن[۲۴]، براون[۲۵]، جا بُن[۲۶]، بریتیش لونی آپ کرو[۲۷] و پاسی‌های دهه‌ی ۹۰ [۲۸] حمایت می‌کنند.

▪ مراکز و دیگر نواحی

شاور پاسی یک رهبر در جامائیکا و یک رهبر در آمریکا دارد. اولین منطقه‌ی کشور که پاسی در آن فعالیت می‌کند ممکن است به «مرکز» آن یا به پایگاهی عملیاتی، که پیش‌روی‌های آینده را از آن مدیریت می‌کنند، بدل شود. رهبر پاسی ممکن است "کاپیتان‌ها" یا «نایبانی» برای آغاز عملیات به مناطق جدید بفرستد. این نمایندگان رهبری ملی موظف هستند که سرپرستانی برای مدیریت اعضا ـ که اغلب مهاجرانی غیرقانونی هستند که قاچاقی به آمریکا آمده‌اند ـ استخدام کنند. روابط و قدرت متعاقب یاردی‌ها، هم در آمریکا و هم در بریتانیا، بیش‌تر زاده‌ی پیوندهای محکمشان با کارتل‌های کلمبیایی مواد مخدر است. آن‌ها روابط محکمی هم با دسته‌های ایرلندی فعال در بریتانیا و خانواده‌های ایتالیاییِ آمریکا و بریتانیا دارند. قلم‌روهای یاردی‌ها را تقریباً در همه‌ی شهرهای بزرگ بریتانیا، مخصوصاً بریستل، بیرمنگام و ناتینگام، می‌توان یافت.

▪ نفوذ جامائیکایی



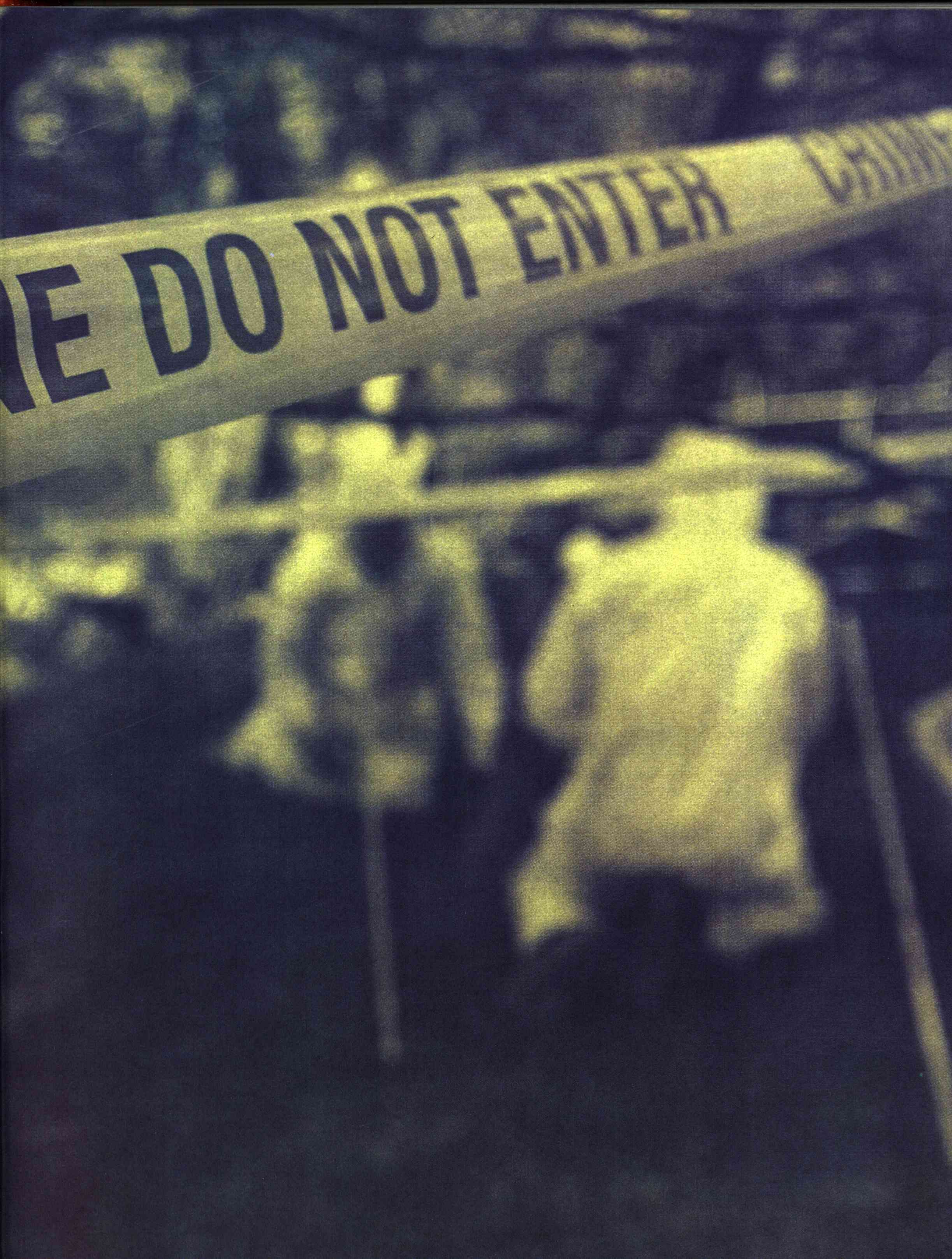
سازمان‌های بزه‌کار در بریتانیا شامل دسته‌هایی که در محله‌های بیش‌تر جامائیکایی‌نشین شکل گرفته‌اند هم می‌شوند. در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۸۰، پاسی‌های جامائیکا، پس از ویرانی‌های وحشت‌ناک طوفان چارلی و فقری که در پی آن از راه رسید، به آمریکا و بعد به انگلستان مهاجرت کردند.

فعالیت‌های آن‌ها مدیریت فحشا، می‌خانه‌های غیرقانونی، قمار و قاچاق مواد مخدر را در بر می‌گرفتند؛ مواد مخدری که بیش‌تر شامل ماریجوانا می‌شد، گرچه از دهه‌ی ۱۹۸۰ تجارت کرَک[۳۶] و دیگر مشتقات کوکایین هم در بریتانیا رونق گرفته بود.



وقتی در ۱۹۵۲ جامائیکا دچار رکود شد، حدود ده هزار جامائیکایی به بریتانیا مهاجرت کردند.

1. Government Yards: شهرک‌هایی با ساده‌ترین امکانات رفاهی که دولت جامائیکا برای سکونت گروه‌های فقیر جامعه در نظر گرفته بود.
2. Kingston
3. Harlesden
4. Hackney
5. Trident
6. Posses
7. Shower Posse: پاسی رگ‌باری
8. Jamaica Labor Party (JLP)
9. Trenchtown Massive
10. Southside
11. One Order Gang
12. Precinct 13
13. Banton Po
14. Montego Bay
15. People National Party (PNP)
16. Spangler Posse
17. Jungle
18. Gully
19. Mountain View
20. Clansman
21. Tel Aviv
22. Dog
23. Rat
24. Cuban
25. Brown
26. Jae Bone
27. British Luni Up Crew
28. 90s
29. Albert Agueci
30. Donald Mackay
31. Griffith
32. Felix Garrido
33. Pasquale Cuntrera
34. Low-Down
35. Notting Hill Carnival
36. Crack


DO NOT ENTER

فصل چهارم

هزاره‌ی جدید



↑ افراد مسلح از خشخاش‌چین‌ها در افغانستان حفاظت می‌کنند. آن‌ها بیش‌تر مراقب محصول هستند، نه کارگران.

هزاره‌ی جدید

دگردیسی جرم

وقتی قرن بیست و یکم از راه رسید، به‌تر شدن عمل‌کرد مجریان قانون و افزایش هم‌کاری‌های فرا-مرزی میان نهادها فعالیت‌های سنتی مافیا را سخت محدود کرده بود. برای مبارزه با مجریان قانون، چاره‌ای جز دگردیسی بعضی کسب‌وکارها و آغاز فعالیت‌های فرا-کشوری نبود.

▪ کسب‌وکارهای دست‌خوش تحول

فعالیت‌های نان‌وآب‌داری مثل باج‌گیری، قمار و فحشا از مدت‌ها پیش رایج بوده‌اند. با این حال، سازمان‌های بزه‌کار این حوزه‌ها را به شکلی دگرگون و گسترده کرده‌اند که مواد مخدر و اختلاس را هم در بر بگیرند.

اکنون، در آغاز قرن بیست و یکم، انواع مختلفی از گروه‌های سازمان‌یافته ظاهر شده‌اند و جرایمی تازه، از جمله آدم‌ربایی، قاچاق انسان و تجارت اسلحه، را وارد ماجرا کرده‌اند. همیشه صنعتی که از همه سودآورتر باشد و فعالیت در آن کم‌ترین دردسر را داشته باشد صنعت اصلی سازمان‌های بزه‌کار خواهد بود. مانند هر کسب‌وکار دیگر، گروه‌های جرایم سازمان‌یافته هم در پی سود زیاد و هزینه‌ی کم هستند.

▪ جرایم کهن و نو

همه‌ی بزه‌کاری‌های بزرگ کار گروه‌های جرایم سازمان‌یافته نیستند. برای مثال، اولین دهه‌ی این قرن شاهد افزایش آگاهی جهانی از ترفندهای پُنزی[1] هرمی، مخصوصاً طرحی که برنارد مَدُف[2]، سرمایه‌گذار برجسته‌ی آمریکایی، اجرا کرد، بود. گرچه این ترفندها در واقع جزو جرایم سازمان‌یافته نیستند، امّا این مثال نشان می‌دهد که چه‌گونه، در دنیایی پیش‌رفته از نظر فن‌آوری، جرایم کهن هم‌چنان

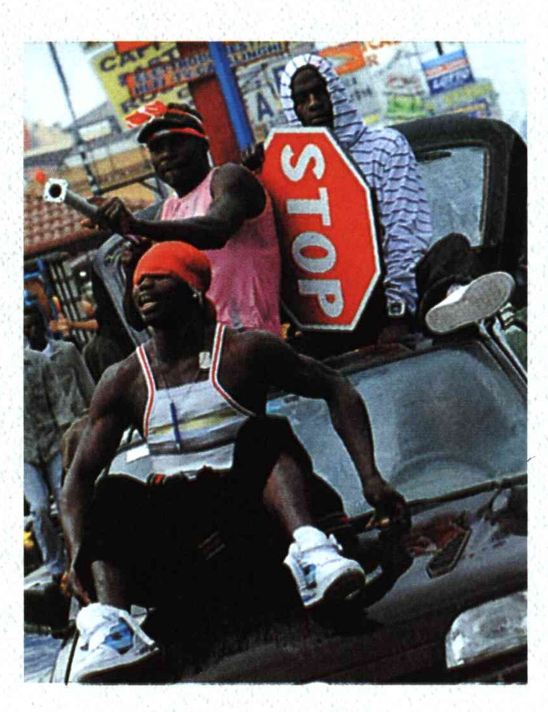
۱. Ponzi: ترفند پُنزی فرایند سرمایه‌گذاری کلاه‌بردارانه‌ای است که در آن، به جای این که سود سرمایه‌گذاران را از درآمدهای واقعی سرمایه‌گذاری بپردازند، این سود را از همان پول سرمایه‌گذاری شده یا پولی که سرمایه‌گذاران بعدی پرداخته‌اند می‌پردازند. معمولاً این سود به شکلی استثنایی بالا یا ثابت است. نام این ترفند را از چارلز پُنزی گرفته‌اند که گرچه مبتکر این حقه نبود، اما طرحش چنان سرمایه‌ای را به خود جذب کرد که در سراسر آمریکا معروف شد.

2. Bernard Madoff

دوام بیش‌تری دارند. برنارد مَدُف، با استفاده از نفوذش در وال استریت، سرمایه‌گذاران را متقاعد می‌کرد که می‌توان، ظرف مدتی کوتاه و با ریسکی ناچیز یا بدون هیچ ریسکی، درآمدهایی کلان به دست آورد.

در همین دوره، بعضی از جرایم کم‌تر پیچیده سازمان‌یافته شده‌اند. در چند سال اخیر، در بعضی مناطق جهان، مخصوصاً در دریاهای آفریقا، دزدی دریایی دوباره رایج شده است. هرچند وقتی افراد عبارت جرم سازمان‌یافته را می‌شنوند به دزدی دریایی در دریاهای آزاد فکر نمی‌کنند، دزدی دریایی نوعی جرم سازمان‌یافته به شمار می‌رود، چون چهارچوبی برای ارتکاب کنش‌های غیر قانونی است. در واقع، دزدی دریایی یکی از نخستین گونه‌های جرم سازمان‌یافته است.

مافیا و گروه‌های جرایم سازمان‌یافته بیش‌ترین سود را از فلسفه‌ای بسیار ساده و سرراست می‌برند: اگر چیزی خراب نیست، سعی نکن تعمیرش کنی. هرچند بعضی از سازمان‌های جدید بزه‌کار می‌کوشند نوآور و خلاق باشند، بیش‌تر آن‌ها فقط از ایده‌هایی که دیگران موفقیتشان را تجربه کرده‌اند تقلید می‌کنند.



مهاجران آفریقایی، پس از تیراندازی کامُراهای مسلح به شش نفر از مهاجران در ۲۰۰۸، در ناپل با پلیس درگیر شده‌اند. خشونت در منطقه‌ی ناپل به شکلی چشم‌گیر رو به افزایش است.

مافیای سیسیلی

موج جدید

پدیده‌ی مافیا در طول تاریخ انطباق‌پذیری شگفت‌آوری نشان داده است و، به هر شکل، ترتیبی داده که از هر تحول یا رویداد تاریخی به نفع خودش استفاده کند.

■ تداوم تاریخی

مافیا، مخصوصاً در سیسیل، از بسیاری از گذارهای تاریخی بزرگ جان به در برده است؛ از دولت فئودال تا دولت اداری، از اتحاد ایتالیا تا دو جنگ جهانی و از جنگ سرد تا روند کنونی حرکت به سوی جهانی‌سازی ـ از جمله جرم جهانی ـ و جنگ با ترور که اخیرا توجه بسیاری از کشورها را از مبارزه با جرایم سازمان‌یافته به خود معطوف کرده است.

استفاده‌ی همه‌ی طبقه‌های سیاسی از سازمان‌های بزه‌کار برای حفاظت از خود و کسب سیطره‌ی سیاسی و اجتماعی، مصونیت متعاقب و تلویحی اعضای مافیا و مخصوصاً حامیان سازمانی آن‌ها از مجازات و تلاش مستمر قدرت‌های سیاسی برای مهار کردن، سیطره یافتن، نفوذ کردن و مداخله کردن در بدنه‌ی قضایی مهم‌ترین مشخصه‌های این سیر مداوم تاریخی هستند.

در نتیجه، کسانی در هر سطح ـ سیاست‌مداران، قضات، میانجی‌گران و مانند این‌ها ـ که به شکلی جدی کوشیده‌اند با این وضع مبارزه کنند در معرض افترا و اهانت بوده‌اند، بدنام شده‌اند و اغلب در نهایت کشته شده‌اند.

■ توسعه‌ی کسب‌وکار

مافیای سیسیلی در حالی پا به هزاره‌ی جدید گذاشت که در جبهه‌ی مسلحانه ضعیف شده بود، امّا در جبهه‌ی سیاسی و در حوزه‌های اقتصادی مهم قدرت گرفته بود. تشکیلات بزه‌کار، که گاهی آن را شرکت مافیا[1] می‌نامند، شامل چهار گروه اصلی مافیای ایتالیا، حالا بزرگ‌ترین ساختار کاری این کشور است. بر اساس گزارشی که گُنفیزرچِنتی[2]، انجمن ایتالیایی نماینده‌ی کارگران بخش تجاری و گردش‌گری، در سال ۲۰۰۸ منتشر کرد، شاخه‌ی تجاری سازمان‌های بزه‌کار مافیایی اکنون بیش از ۹۲ میلیارد یورو



در دسامبر ۲۰۰۸، پلیس ایتالیا بیش از ۹۰ مظنون مافیایی را، که در فرایند سازمان‌دهی مجدد ساختار فرماندهی دخیل بودند، بازداشت کرد. می‌گفتند بِنِدِتو کاپیتزی[5]، که در این عکس در احاطه‌ی پلیس است، نام‌زد مقام ریاست بود.

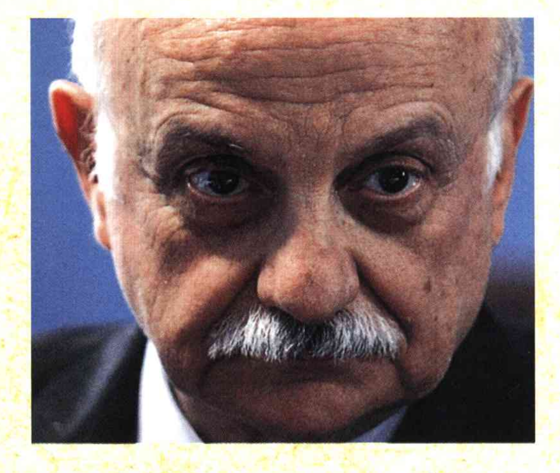
■ کمک و هم‌دستی

در ۱۹۹۳، یعنی اوج کشتارها، تونی رینا، رئیس کُسا نُسترا، را دست‌گیر کردند. رویّه‌ی عادی پلیس این است که خانه‌های مظنونان را ـ حتی اگر فروشنده‌های خرده‌پای مواد مخدر باشند ـ جست‌وجو کنند، امّا حدود یک ماه طول کشید تا پای ژاندارمری به خانه‌ی رینا برسد. تا آن موقع، همه‌ی مدارک جرم را سربه‌نیست کرده بودند.
حتی جای مبلمان را تغییر داده بودند و دیوارها را رنگ کرده بودند. ماریو مُری، فرمانده گروه عملیات ویژه‌ی ژاندارمری، را که مأمور مخفی هم بود مقصر این تأخیر می‌دانستند و بعدها به کمک و هم‌دستی با مافیا متهمش کردند. به گفته‌ی متهم‌کنندگان او، مُری در ۱۹۹۵ هم مانع دست‌گیری پرُونتزانو، که خبرچین ژاندارمری را از مخفی‌گاهش خبردار کرده بود، شده بود. این خبرچین، که اسمش ایلاردو[4] بود، پذیرفته بود در حمایت دولت باشد و می‌خواست با نیروهای قضایی هم‌کاری کند و از رابطه‌ی مافیا و نهادهای گوناگون پرده بردارد. او را یک روز قبل از آغاز بازجویی‌های پلیس کشتند. با این همه، رسانه‌های ایتالیایی بسیار کم به پرونده‌ی مُری اشاره کرده‌اند. منابع مختلفی، حتی پیش از صدور حکم قضات درباره‌ی تبرئه‌ی مُری، با انتشار مجموعه‌ای از اعلامیه‌ها در مطبوعات و تلویزیون از او دفاع کردند.

ارزش دارد؛ رقمی معادل شش درصد تولید ناخالص داخلی که برابر درآمد حاصل از حدود پنج بار اصلاحات بودجه‌ای است. امّا این ارقام فقط بخشی از حجم فعالیت‌های مافیا را نشان می‌دهند. اگر درآمد حاصل از پول‌شویی هم به شمار می‌آمد، شاید مبلغ موضوع بحث از ۱۵۰ میلیارد یورو بیش‌تر می‌شد.

■ جهانی‌سازی

مافیایی‌های امروزی با تصویر برناردو پرُونتزانو ـ چنان که رسانه‌های ایتالیایی او را، پس از دست‌گیریش، در نقش چوپانی بی‌ابهت نمایش می‌دادند ـ بسیار فاصله دارند. حالا قدرت در دست بورژوازی مافیایی است؛ طبقه‌ای از مدیران، متخصصان، حساب‌داران، حقوق‌دانان، سیاست‌مداران و مهندسان ـ هیچ‌کدام هم مخالف استفاده از سلاح نیستند ـ که مافیا را با سرعتی زیاد در مسیر کسب‌وکار بزرگ جهانی‌سازی هدایت می‌کنند.



هرچند ماریو مُری در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ به کمک و هم‌دستی با مافیا متهم شده بود، دادگاه‌ها او را تبرئه کردند و او سرانجام رئیس سازمان اطلاعاتی ایتالیا شد.

■ منجیان سیاسی

در دهه‌ی ۱۹۹۰، مافیای مسلح به دردسری واقعی افتاده بود و خبرچین‌ها و اعضای سابق مافیا بیرون دادگاه‌ها صف کشیده بودند تا مدارکشان را به دادگاه‌ها بدهند. این پدیده، که به پنتیتیزمو[3] (ارائه‌ی مدارک) معروف بود، نشانه‌ی قطع کامل پیوند با گذشته بود.

احساس شکست ـ این احساس که دولت پیروز شده است ـ در سراسر سازمان جان می‌گرفت.
با این حال، سرکوب دولتی فقط بر بخش مسلح سازمان متمرکز بود. در واقع، حمایت سیاسی باعث تقویت سطح سیاسی ـ بورژوایی ـ تجاریِ مافیا شد؛ سطحی که قدرت حقیقی را در دست داشت. در عمل، سیاست‌مداران سازمان را «نجات» دادند.

An entire people that pays protection money is a people without dignity.

کل جامعه‌ای که حق‌الحمایه می‌پردازد جامعه‌ای بی‌عزت نفس است.

نوشته‌ی روی همه‌ی بیلبُردهای مرکز شهر پالرمو در ۲۰۰۴

1. The Mafia Ltd.
2. Confesercenti
3. Pentitismo
4. Ilardo
5. Benedetto Capizzi

گرفتمت!

دست‌گیری برناردو پرُونتزانو

صبح روز ۱۱ آوریل ۲۰۰۶، یگان‌های ویژه‌ی پلیس ایتالیا در ۱/۲ مایلی (۲ کیلومتری) مزرعه‌ای دورافتاده در منطقه‌ی کُنترادا دِی کاوالی[1]، نزدیک کُرلئُنه، مستقر شدند.



این پوستر چاپ ۲۰۰۵ تصویری تخمینی از چهره‌ی احتمالی پرُونتزانو را نشان می‌دهد. دوره‌ی زندگی مخفی او چنان طولانی بود که پلیس فقط می‌توانست حدس‌هایی درباره‌ی ظاهر فعلی او بزند.

■ پاییدن

پلیس، با استفاده از دوربین کوچکی که میان بوته‌ای پنهانش کرده بودند، مراقب نشانه‌هایی از حرکت در اطراف این مزرعه بود. دو هفته‌ای می‌شد که پلیس‌ها آن‌جا بودند. مزرعه شامل دو خانه‌ی قدیمی می‌شد. در یکی از این خانه‌ها چوپانی زندگی می‌کرد و به نظر می‌رسید کسی در دومی زندگی نمی‌کند. با این حال، آنتن تلویزیونی روی بام این خانه کارآگاهان را ظنین کرده بود.

■ کیف مشکوک

یک پلیس زن توجه کارآگاهان را به این‌جا جلب کرده بود. او متوجه شده بود که بیش‌تر وقت‌ها جلوی در خانه‌ای در کُرلئُنه، که اعضای خانواده‌ی پرُونتزانو در آن زندگی می‌کردند، کیفی هست و فهمیده بود این کیف می‌تواند سرنخی مهم برای دست‌گیری برناردو پرُونتزانو، رهبر کُسا نُسترا، باشد. سرانجام عابری کیف را برداشت و پلیس‌ها تعقیبش کردند. یکی دو روزی گذشت و مرد اول کیف را به کسی دیگر داد. دوباره چند روزی گذشت و کیف به دست شخص سومی رسید. دست آخر، پس از دو هفته، کیف را به چوپانی دادند که در آن مزرعه‌ی دورافتاده‌ی بیرون کُرلئُنه زندگی می‌کرد. یک روز صبح، چوپان به طرف خانه‌ی به ظاهر متروک رفت، در باز شد، دستی بیرون آمد و کیف را گرفت.

■ «تبریک»

تصمیم گرفتند بی‌درنگ به خانه حمله کنند، چون ممکن بود راهی پنهانی وجود داشته باشد و، اگر مظنون واقعاً پرُونتزانو بود، می‌توانست از این راه فرار کند. فقط چند روز پیش‌تر، وکیل مدافع رئیس بزرگ اعلام کرده بود که «ادامه‌ی جست‌وجوی او برای پلیس هیچ سودی ندارد، او چند سال پیش مرد». این مصاحبه را در تلویزیون نشان دادند و تقریباً بی‌تردید پیامی رمزگذاری‌شده برای پرونتزانو بود که می‌گفت «مخفی‌گاهت لو رفته است».

اولین پلیسی که دست به کار شد رناتو کُرتزی[2] نام داشت. او در خانه را با ضربه‌ای باز کرد و داخل خانه مردی را دید که صاف و بی‌حرکت نشسته بود.

ظاهر مرد با عکس‌هایی که بر اساس اطلاعات شاهدان به صورت رایانه‌ای تولید شده بودند و پلیس چند هفته پیش توزیعشان کرده بود تفاوت زیادی داشت. امّا روی میز کمی کاسنی بود؛ نوعی سبزی که می‌گفتند برای درمان ناراحتی پروستات رئیس مافیا جزو رژیم غذاییش است. کُرتزی فهمید که بعد از آن همه سال بالاخره او را پیدا کرده است. وقتی جوخه‌ی پلیس پرُونتزانو را احاطه کرد، او فقط یک کلمه گفت: «تبریک». بعد، وقتی او را به مرکز پلیس می‌بردند، اضافه کرد که «فکرش را هم نمی‌کنید که این کار چه ماجرایی راه می‌اندازد». در آن خانه، نشانی از هر نوع فن‌آوری نبود. رئیس مافیا نه از تلفن همراه استفاده می‌کرد، نه از رایانه. فقط تلویزیونی کوچک بود و ماشین تحریری برای تایپ پیتزینی[3]، یعنی کاغذپاره‌هایی که کل سازمانش را با استفاده از آن‌ها اداره می‌کرد. پنج انجیل که زیر خیلی از جمله‌های یکی از آن‌ها خط کشیده بود و

پلیس به مزرعه‌ی پنیرسازی در حوالی کُرلئُنه نزدیک می‌شود: جایی که برناردو پرُونتزانو ۴۲ سال در آن مخفی شده بود.



پرُونتزانو، پس از دستگیری در کُرلئُنه در ۲۰۰۶. او را در سال ۲۰۰۹، همراه با توتو رینا، سرکرده‌ی مافیایی، علاوه بر ۲۱ سال حبسی که پیشتر به اتهام دست داشتن در «کشتار ویاله لاتزیو»[5] در میان مافیایی‌ها در ۱۹۶۹ برای او در نظر گرفته بودند، به حبس ابد محکوم کردند.

چند نوار کاست موسیقی برای پر کردن تنهاییش هم پیدا کردند. یکی از این نوارها موسیقی متن فیلم «پدرخوانده» بود. بازرسان موفق شدند پرده از رابطه‌ی پیتزینی و انجیل بردارند ـ شماره‌ی هر یک از کتاب‌های عهد عتیق به یکی از مافیایی‌ها مربوط می‌شد و در پیتزینی این شماره را به عنوان رمز او به کار می‌بردند.

▪ **زندگی بزه‌کارانه**

برناردو پرُونتزانو، که ۷۳ سال پیش به دنیا آمده بود، به ندرت زادگاهش در کُرلئُنه را ترک کرده بود. او از ۱۹۶۳ خودش را از چشم دستگاه قضایی ایتالیا پنهان کرده بود و تاریخ آخرین عکسش هم به همان سال برمی‌گشت. لقب پرِونتزانو اوتراتوری[4] ـ تراکتور ـ بود، چون هر چیزی را که سر راهش بود نابود می‌کرد.

او در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۳۳ به دنیا آمده بود و سومین پسر از میان هفت پسر خانواده‌اش بود. برناردو، فقط بعد از یک سال درس خواندن، مدرسه را ترک کرد تا در مزرعه کار کند. خلاف‌کاری‌های او با دزدیدن حیوانات و ذرت از دهقانان آغاز شد. در دهه‌ی ۱۹۷۰، خانواده‌های مافیایی پالرمو بر قاچاق مواد مخدر سیطره یافتند و گروه کُرلئُنه ناچار شد برای تأمین مالی فعالیت‌هایش سراغ آدم‌ربایی‌های سازمان‌یافته برود. امّا در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، وقتی گروه کُرلئُنه با توسل به خشونت به قدرت رسید و کل سازمان را به چنگ آورد، وضع تغییر کرد. پس از ترور جیُوانی فالکُنه و پائولو بُرسلینو، دو دادستان ایتالیایی، دولت قوانینی ضد مافیایی تصویب کرد و توتو رینا، رئیس کُسا نُسترا، را بازداشت کرد.

این‌جا بود که پرُونتزانو رهبری را به عهده گرفت. به دستور او، آدم‌کشی‌ها در سراسر سال ۱۹۹۳ در دیگر مناطق ایتالیا ـ نه در سیسیل ـ ادامه یافتند. قتل‌ها در پایان سال ۱۹۹۳ متوقف شدند، امّا پرُونتزانو تا سال ۲۰۰۶ به زندگی پنهانی ادامه داد؛ زمانی که احتمالاً نه یک کیف ساده، بلکه خبرچینی بسیار عالی‌رتبه‌تر به او خیانت کرد.

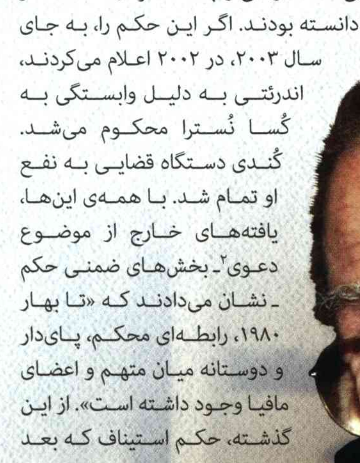
پوستری رناتوکرتزی، افسری که پرونتزانو را دستگیری کرد.

1. Contrada dei Cavalli
2. Renato Cortese
3. Pizzini
4. Viale Lazio Massacre.
5. U'Tratturi

▪ محاکمه‌ی قرن

اواخر سال ۱۹۹۵، محاکمه‌ای که «محاکمه‌ی قرن» لقب گرفت آغاز شد. جولیو اندرِئّتی[1]، مهم‌ترین سیاست‌مدار ایتالیا در نیمه‌ی دوم قرن بیستم که هفت بار نخست‌وزیر شده بود، را به اتهام تبانی با مافیا محاکمه کردند. در ۱۹۹۹، او از همه‌ی اتهام‌ها تبرئه شد، امّا حکم دادگاه استیناف درِ ۲ مه ۲۰۰۳ اعلام کرد که اندرئتی «مرتکب جرم مشارکت در تشکیلات بزه‌کار ـ کُسا نُسترا ـ شده که این موضوع تا بهار ۱۹۸۰ به واقع اثبات‌شده است».

این یافته بسیار جدی‌تر از اتهامی بود که باعث آغاز تحقیقات شده بود. با این حال، چون جرم سال‌ها پیش از صدور رأی دادگاه اتفاق افتاده بود، «مشمول مرور زمان» می‌شد. تاریخ قانونی که هم‌کاری مجرمانه با مافیا را جرم تعریف کرده بود به ۱۹۸۲ برمی‌گشت، یعنی پس از اتفاق‌هایی که اندرئتی را به خاطر آن‌ها گناه‌کار دانسته بودند. اگر این حکم را، به جای سال ۲۰۰۳، در ۲۰۰۲ اعلام می‌کردند، اندرئتی به دلیل وابستگی به کُسا نُسترا محکوم می‌شد. کُندی دستگاه قضایی به نفع او تمام شد. با همه‌ی این‌ها، یافته‌های خارج از موضوع دعوی[2] ـ بخش‌های ضمنی حکم ـ نشان می‌دادند که «تا بهار ۱۹۸۰، رابطه‌ای محکم، پای‌دار و دوستانه میان متهم و اعضای مافیا وجود داشته است». از این گذشته، حکم استیناف که بعد





این پوستر ساختگیِ فیلم، چهره‌ی «مردان قادر به فرارهای بزرگ (مالیاتی)» را نشان می‌دهد که سیلویو برلوسکنی، نخست‌وزیر ایتالیا، و ال کاپُن، گنگستر آمریکایی، هم در میان این شخصیت‌های برجسته دیده می‌شود.

در دیوان عالی فرجام‌خواهی هم تأیید شد «مشارکت در تشکیلات بزه‌کار را [که به معنی وابستگی به مافیا و نه فقط کمک یا هم‌دستی با آن است] نه فقط در معنای محدود حمایت، بل‌که در معنی وسیع‌تر و دارای بار حقوقیِ هم‌کاری

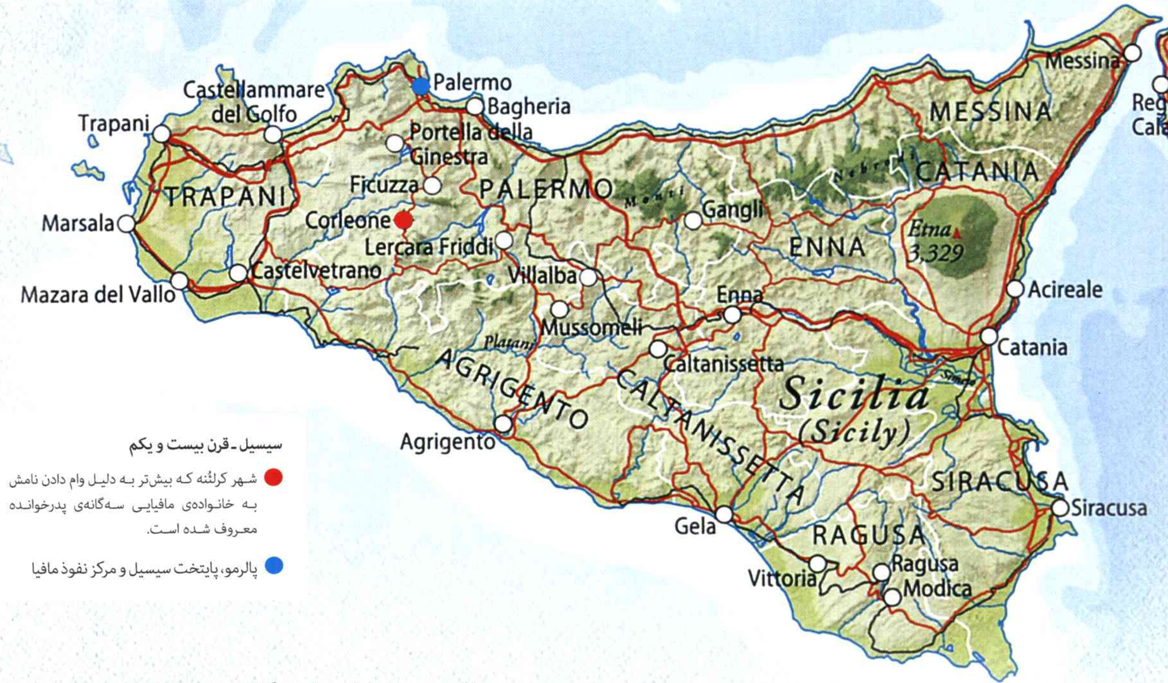
۲۰۰۲ نینو جوفره (دست کوچولو)[5] تسلیم پلیس می‌شود. او معاون اول پرُوِنتزانو بود.

۲۰۰۵ جوسی ویتاله[6]، که به نمایندگی برادرش رئیس خانواده‌ی بزه‌کار پارتینیکو[7] بود، مدارکی به دولت می‌دهد.

۲۰۰۶ در عملیات پلیسی در سیسیل، ۴۵ مظنون مافیایی را بازداشت می‌کنند. پای بسیاری از آن‌ها در محاکمه‌ی بزرگ هم در میان بود.

۲۰۰۷ توتو کوفارو[8] را برای فرمان‌داری سیسیل انتخاب می‌کنند. به گفته‌ی پلیس، کوفارو عضو «مافیای جهانی» است. او اکنون در حال محاکمه شدن به جرم ارتباط با مافیاست.

جولیو اندرِئّتی، مهم‌ترین سیاست‌مدار ایتالیا در نیمه‌ی دوم قرن بیستم.



سیسیل ـ قرن بیست و یکم

شهر کرلئنه که بیش‌تر به دلیل وام دادن نامش به خانواده‌ی مافیایی سه‌گانه‌ی پدرخوانده معروف شده است.

پالرمو، پایتخت سیسیل و مرکز نفوذ مافیا

ملموس تشخیص داد.» کوتاه این که حکم ادعا می‌کرد اعتقاد بر این است که بعضی سیاست‌مداران ایتالیاییِ پایان جنگ جهانی دوم تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، دست‌کم تا اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، با مافیا رابطه‌ای نزدیک داشته‌اند.

■ دست راست

در همین دوره، دیگر چهره‌های مهم دولتی را هم به دادگاه فرستادند. سناتور مارچلو دل‌اوتری[3]، دست راست برلوسکُنی و هم‌کار نزدیکش در پایه‌گذاری حزب سیاسی فُرتزا ایتالیا[4]، را در ۲۰۰۴ به جرم هم‌دستی و تبانی با مافیا به نُه سال زندان محکوم کردند. اتهام بر گفته‌های بزه‌کارانی که مدارکی در اختیار دولت گذاشته بودند مبتنی بود. این حکم می‌گوید که: «انگیزه‌ی مجموعه‌ای از فعالیت‌های صورت‌گرفته‌ی دل‌اوتری کمک واقعی، عمدی، آگاهانه، ویژه و ارزش‌مند به حفظ، تحکیم و تقویت کُسا نُسترا بوده است. از این گذشته، واسطه‌گری دل‌اوتری فرصت‌هایی هم برای برقراری رابطه با حوزه‌های مهم اقتصادی و مالی و، به این ترتیب، تسهیل تحقق اهداف غیر قانونیِ اقتصادی و سیاسی به کُسا نُسترا داده است.»

در ۲۰۰۸، دل‌اوتری را به جرم کمک و هم‌دستی با کُسا نُسترا، از طریق انتقال اطلاعات محرمانه‌ی به‌دست‌آمده از «خبرچین‌ها»یی که در دادگاه کیفری پالرمو کار می‌کردند، به پنج سال زندان محکوم کردند. او اکنون درگیر فرجام‌خواهی درباره‌ی این حکم است.



■ به گفته‌ی خبرچین‌ها

جولیو اندرئتی، هم‌زمان با محاکمه‌اش به اتهام هم‌کاری با مافیا، به تحریک به قتل مینو پکُرلیِ[9] روزنامه‌نگار هم متهم بود. او را در این پرونده هم کاملاً تبرئه کردند، هرچند بعدها در حکم استیناف، به جرم آمریت قتل، به ۲۴ سال زندان محکومش کردند. در ۲۰۰۳، دیوان عالی فرجام‌خواهی این حکم را، بدون تعلیق، لغو کرد. به این ترتیب، حکم اولیه‌ی تبرئه قطعی شد. به گفته‌ی خبرچین‌ها، از جمله بوشتا، سالووها[10] ـ دو پسرعموی مافیاییِ عضو جناح اندرئتی در حزب دموکرات مسیحی ـ از خود اندرئتی دستور اجرای این قتل را گرفته بودند. پکُرلی، در مقام روزنامه‌نگار، اطلاعاتی درباره‌ی منابع مالی غیر قانونی دموکرات مسیحی‌ها و ربودن و قتل متعاقب آلدو مُرو، سیاست‌مدار دموکرات مسیحی، به دست بریگاد سرخ پیدا کرده بود.

نُه نفر از بیست تروریست بریگاد سرخ که تصور می‌شد آلدو مُرو، نخست‌وزیر سابق ایتالیا، را ربوده‌اند.

1. Giulio Andreotti
2. Obiter dicta
3. Marcello Dell'Utri
4. Forza Italia
5. Nino "Little Hand" Giuffre
6. Giusy Vitale
7. Partinico
8. Toto Cuffar
9. Mino Pecorelli
10. (Antonio & Ignazio) Salvo.

در آوریل ۱۹۸۵، هزاران نفر در راه‌پیمایی ضد مافیایی در تراپانیِ[6] سیسیل گرد هم آمدند. حوالی همین زمان بود که بسیاری از مقام‌های عالی، به دلیل بیان دیدگاه‌هایی مشابه، کشته می‌شدند.



دادگاه کالجرو مانینو را، که پلیس به هم‌کاری با مافیا متهمش کرده بود، به دلیل نبود مدارک تبرئه کرد و او حالا کار سیاسی خود را از سر گرفته است.

■ **دستگاه قضایی**

در سال ۲۰۰۲، دیوان عالی قاضی کُرادوکارنِواله[1] را تبرئه کرد. او، در دوره‌ی ریاست شعبه‌ی یک دیوان فرجام‌خواهی، به دلیل اشتیاقش به بهره‌برداری از جزئیات رویّه‌ای و استفاده از آن‌ها برای ابطال بسیاری از احکام دادگاه‌ها درباره‌ی موضوعات مختلف، «قاضیِ حکم‌شکن» لقب گرفته بود. می‌گفتند بسیاری از مافیایی‌هایی که مرتکب وحشیانه‌ترین آدم‌کشی‌ها و جرایم شده بودند تبرئه می‌شدند. کارنِواله را پیش‌تر در دادگاه استیناف به شش سال زندان به اتهام هم‌دستی در تبانی با مافیا محکوم کرده بودند.

■ **فراز و نشیب سیاسی**

در ۲۶ فوریه‌ی ۲۰۰۶، رئیس پیشین اداره‌ی جرایم مسلحانه و افسر سازمان اطلاعات و حراست از دموکراسی ایتالیا[2]، را به جرم تبانی با مافیا به ده سال زندان محکوم کردند. در ۲۰۰۸، به دنبال یک فرایند قضایی طولانی، کالِجرو مانینو[3]، وزیر دموکرات مسیحی سابق، از اتهام تبانی با مافیا تبرئه شد. به نظر می‌رسد که در ۱۵ سال اخیر رابطه‌ی نزدیک مافیا و سیاست، که شاید دلیل اصلی تداوم تاریخی شگفت‌آور مافیا باشد، به شکلی بی‌سابقه در تاریخ ایتالیا تحکیم و تقویت شده است.

هرچند حافظان نظم، با وجود همه‌ی دشواری‌ها، هم‌چنان در تعقیب جناح مسلح مافیا هستند، به نظر می‌رسد بقیه‌ی بخش‌های مافیا از مجازات معاف است. زیرکانه‌ترین قتلِ صورت‌گرفته قانون‌کُشی بوده است.

■ **تدابیر قانونی**

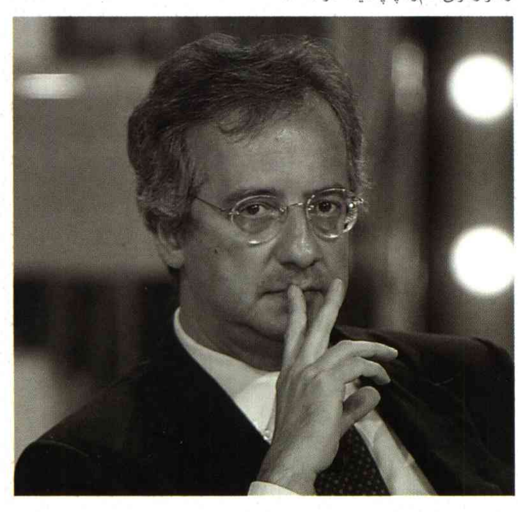
از میانه‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، تدابیر بسیاری تصویب شده‌اند که در نهایت هم بر جرایم سیاسی و هم بر مافیا اثر گذاشته‌اند. یکی از نمونه‌های قابل ذکر اصلاّح مقررات مربوط به دست‌کاری مدارک و کاهش دوره‌ی مشمول مرور زمان شدن این جرم از پانزده سال به هفت سال و نیم بوده است. با توجه به کُندی محاکمه‌ها در ایتالیا این به آن معناست که تقریباً همه‌ی محاکمه‌های مربوط به جرایمی از این دست را باید مشمول مرور زمان دانست. یکی دیگر از این تدابیر قانون «عفو پول» است که، ضمن تضمین پنهان ماندن نام افراد دخیل، اجازه می‌دهد پولی را که به صورت غیرقانونی از ایتالیا خارج می‌کنند فقط با پرداخت ۲/۵ درصد مبلغ آن دوباره وارد کشور کنند.

بسیاری از نمونه‌های دیگر هم وجود دارند: کاهش مدت زمانی که هم‌کاری‌کنندگان باید مدارکشان را ظرف آن به دولت بدهند به ۱۵۰ روز ــ اقدامی که، در کنار مجموعه‌ای از تدابیر مختلف دیگر، هم‌کاری با پلیس را برای مافیایی‌ها دشوارتر می‌کند، لغو محافظت یا کاهش تعداد محافظان قضات و دادستان‌های درگیر نبرد علیه مافیا ــ که آن‌ها را در برابر ارعاب یا خطرهای بدتر آسیب‌پذیرتر می‌کند ــ و دست آخر محدودیت استفاده از شنود تلفن ــ که ابزاری اساسی در نبرد علیه مافیاست.

■ **سکوت**

در انتخاباتی که سال ۲۰۰۶ در چهارچوب سیستم نمایندگی سهمیه‌ای[4] برگزار شد، هم مجموعه‌ی راست میانه به رهبری برلوسکنی و هم چپ میانه به رهبری وِلترُنی[5] نام‌زدهایی در سیسیل معرفی کردند که در گذشته به اتهام فعالیت‌های مربوط به مافیا به دادگاه رفته بودند. این موضوع، به خودی خود، آزارنده بود، امّا نگران‌کننده‌ترین و تشویش‌آمیزترین نتیجه‌اش نابودی و یا به حاشیه رفتن هر فعالیت صادقانه‌ی ضد مافیایی بود. همین بس که بگوییم در نظام سیاسی ایتالیا کمیسیونی ضد مافیایی هست که، بر اساس گزارش‌ها، چند عضو آن به اتهام جرایم گوناگون محکوم شده‌اند.

والتر ولترُنی، نام‌زد چپ میانه در ۲۰۰۶.



1. Corrado Carnevale
2. Service for Information and the Safeguard of Democracy in Italy (SISDE)
3. Calogero Mannino
4. Proportional Representation
5. (Walter) Veltroni
6. Trapani


NO ALLA MAFIA
SICILIANI DEMOCRATICI
UNITI NELLA
LOTTA

کامُرا و اندرانگتا

انجمن‌های مخفی ایتالیایی

مافیای ایتالیا کارش را در سیسیل آغاز کرد، امّا دیگر سازمان‌های بزه‌کار در سرزمین اصلی ایتالیا شکل گرفتند. از همه‌ی این سازمان‌ها مخوف‌تر کامُرا و اندرانگتا[1] بودند که در جنوب و شمال کشور فعالیت می‌کردند.

▪ کامُرای ناپلی

ریشه‌های کامُرا را می‌توان در دوره‌ی مدرن تاریخ یافت. میگل د سروانتس، شاعر اسپانیایی، در داستانش، رینگُنته و کُرتادیو، به انجمن بزه‌کاری مشابه انجمن‌هایی که در زمان نگارش کتاب، یعنی اواخر قرن شانزدهم، در جنوب ایتالیا شکل گرفته بودند اشاره می‌کند. واژه‌ی «کامُرا» شکل دگرگون‌شده‌ی «گومورا»[2]ست که به معنای بالاپوش‌های کوتاهی از کرباس قرمز است که بازرگانان اهل منطقه‌ی کامپیدانوی[3] ساردینیا[4] به ناپل آورده بودند و تا اواخر قرن نوزدهم رایج بودند. به نظر می‌رسد ریشه‌ی کامُرا با مهاجرت این گروه از تاجران اسپانیایی ـ ساردینیایی به ناپل در قرن پانزدهم، دوره‌ای که اسپانیا بر بیش‌تر مناطق ایتالیا حکومت می‌کرد، در ارتباط باشد. آن‌ها، علاوه بر بالاپوش‌های گومورا، رویّه‌های مجرمانه‌ای را هم، که احتمالاً باعث شکل‌گیری کامُرا شدند، با خودشان آوردند.

▪ جان گرفتن از فقر

نخستین مطالعه درباره‌ی تاریخ کامُرای ناپل در ۱۸۶۳ منتشر شد. نویسنده مارکو مُنیه[5]، محقق دانشگاه ژنو، بود که خانواده‌اش پیوندهایی محکم با ناپل داشتند. او کامُرا را «انجمن مخفی طبقه‌ی کارگر که هدفش شرورانه است» می‌نامد. مُنیه می‌گفت که دلیل اصلی توسعه‌ی این سازمان بزه‌کار، فقر وحشت‌ناکی است که طبقه‌ی کارگر، در دوره‌ی حکومت بوربن‌ها[6]، ناچار است در آن زندگی کند. بعدها، محققان سخت از این نظریه، که می‌گفت دلیل اصلی و شاید تنها دلیل ظهور و توسعه‌ی سازمان‌های بزه‌کار در ایتالیا فقر است، تأثیر گرفتند. در واقع، چنین سازمان‌هایی در کشورهای ثروت‌مندی مثل ایالات متحده و ژاپن هم رونق گرفته‌اند.

▪ کامُرا و مافیا: شباهت‌ها

این سازمان هم در زندان‌ها ـ جایی که اعضای کامُرا باج‌گیری می‌کردند ـ و هم در بیرون زندان‌ها رشد کرد و ویژگی‌های مشترک زیادی با مافیای سیسیلی دارد. این ویژگی‌ها شامل سیطره بر قلم‌رویی برای خود ـ ناپل را به ۱۲ منطقه تقسیم کردند و به واسطه‌ی باج‌گیری سیطره‌شان را در این مناطق محکم می‌کردند ـ حمایت یا هم‌دلی بیش‌تر جمعیت بود. تشریفات عضویت الهام‌گرفته از مذهب کاتولیک و مخصوصاً رخنه در نهادهای دولتی می‌شوند.

▪ ... و تفاوت‌ها

با این حال، تفاوت‌های مهمی مافیای سیسیلی را پدیده‌ای دوام‌پذیرتر و ماندگارتر کرده‌اند. با وجود این واقعیت که

۲۰۰۰ رسوایی بزرگی درباره‌ی صنعت شیر به بار می‌آید. می‌گفتند که تولیدکنندگان بزرگ شیر قربانی باج‌گیری شده‌اند.

۲۰۰۲ روزنامه‌ها در ایتالیا گزارش می‌دهند که اندرانگتا درصدی از قرارداد چند میلیون یورویی ساخت بزرگ‌راه در کالابریا گرفته است.

۲۰۰۴ هجده نفر را، پس از تحقیق درباره‌ی باج‌گیری‌های کامُرا، در کاسرتا[9] بازداشت می‌کنند.

۲۰۰۵ انبار بزرگی از سلاح را، که بی‌تردید به قاچاق اسلحه مربوط می‌شود، در سنت‌آناستازیا[10]، نزدیک کوه وزوویوس[11]، کشف می‌کنند که شامل تفنگ‌های خودکار، مسلسل‌های یوزی و سلاح‌های ضد تانک می‌شود.

۲۰۰۵ مقام‌های ردِّ چندین تُن زباله‌ی انگلیسی را کشف می‌کنند که خانواده‌های کامُرایی فعال در دفع ضایعات آن‌ها را بازیافت کرده‌اند.

اول

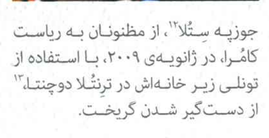
نخستین اشاره‌ی رسمی به کامُرا، در قالب یک سازمان، به سال ۱۸۲۰ برمی‌گردد. اسناد مربوط به سال ۱۸۴۲ از تشریفات عضویت و ایجاد صندوق‌هایی برای خانواده‌های زندانی‌ها سخن می‌گویند.



ناپل، و در عمل کل جنوب ایتالیا، در سیطره‌ی اسپانیا بود، تاریخ این شهر را نمی‌توان با تاریخ سیسیل مقایسه کرد. کامُرا همان تداوم مافیای سیسیل را در طول تاریخ نداشته است. در قرن هجدهم، به ندرت نشانی از یاغی‌ها در منطقه‌ی کامپانیا[7] به چشم می‌خورد. در دو قرن پیش از آن هم، زمین‌داران بزرگ اطراف ناپل هرگز مانند سیسیل نظام قضایی خودشان را اداره نمی‌کردند. بر عکس، قضات ناپلی بارها علیه زمین‌داران قدرت‌مند موضع می‌گرفتند. تفاوت مهم دیگر در ریشه‌های دو سازمان در این واقعیت نهفته است که، هرچند پالرمو مرکز قدرت سیاسی و بنابراین نقطه‌ی مرجع زمین‌داران بزرگ بود، مافیای سیسیلی بیش‌تر در نواحی روستایی شکل گرفت، در حالی که کامُرای ناپلی، به طور عمده، در میان طبقه‌های فرودست شهری رشد کرد. از این گذشته، کامُرا، بر خلاف مافیا، نتوانست ساختار گروه‌سالار ابتدایی‌اش را حفظ کند.

■ **مجوز دولتی**

مانند تاریخ مافیای سیسیلی، رویدادهای منجر به شکل‌گیری دولت ایتالیا و سال‌های بلافاصله پس از اتحاد ایتالیا در ۱۸۶۱ دوره‌ای مهم برای کامُرا بودند. فرمان‌داران پادشاهی ایتالیا ـ نمایندگان دولت در ایالت‌های مختلف کشور ـ در مدیریت مناطق با رواج چشم‌گیر فعالیت‌های مجرمانه، دشواری‌های بسیاری داشتند. بنابراین، آن‌ها از اعضای سازمان‌های بزه‌کار استفاده می‌کردند و اغلب ریاست نیروهای مختلف انتظامی را به آن‌ها می‌سپردند تا احتمال شورش را کاهش دهند و طبقه‌های فرودست را مهار کنند. هم مافیا و هم کامُرا نقش سیطره‌ی اجتماعی، یا در واقع هیمنه‌ی اجتماعی، خود را با اجازه‌ی مستقیم دولت ایتالیا تقویت کردند.

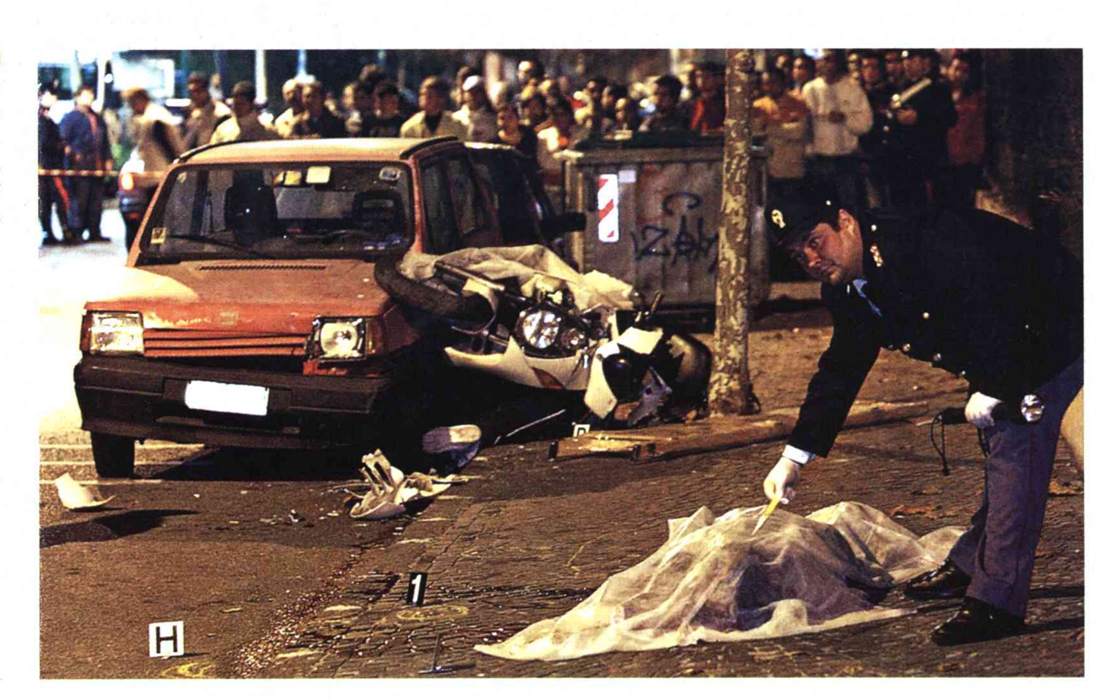


جوزپه سِتُلا[12]، از مظنونان به ریاست کامُرا، در ژانویه‌ی ۲۰۰۹، با استفاده از تونلی زیر خانه‌اش در ترِنتُلا دوچنتا[13] از دستگیر شدن گریخت.

Campania can get worse because you could cut into a Camorra group, but another ten could emerge from it.

وضع کامپانیا بدتر می‌شود، چون می‌توانی یک گروه کامُرا را خرد کنی، امّا ده‌تای دیگر از دلش ظاهر می‌شوند.

پاسکواله گالاسو[8] (ـ۱۹۵۵)، رئیس پیشین خانواده‌ی بزه‌کار گالاسو که جزئی از کامُراست.



در اکتبر ۲۰۰۶، پلیس جسد یکی از دو قربانی قتلی را که با حمایت کامُرا در حوالی ناپل صورت گرفته بود بررسی می‌کند. ممکن است قتل سومی هم که همان روز اتفاق افتاد به این قتل‌ها مربوط باشد.

1. 'Ndrangheta
2. Gumurra
3. Campidano
4. Sardinia
5. Marco Monnier
6. Bourbon
7. Campania
8. Pasquale Galasso
9. Caserta
10. Sant'Anastasia
11. Vesuvius
12. Giuseppe Setola
13. Trentola Ducenta

■ زنان مافیایی


روزِتـا کاتولـو معـروف بـه چشـم یخـی، اهـل ایتالیـا از معروف‌تریـن زنـان تحـت تعقیـب بـود. او در سـال ۱۹۹۳ بعـد از ۱۳ سـال فـرار دسـتگیر شـد.

هرچنـد مافیـا، در طـول تاریخ، انجمن بـزه‌کاری تحت سـلطه‌ی مردهـا بوده است، امّـا زنانی بوده‌انـد کـه نقشـی فعال در فعالیت‌هـای غیر قانونیش بـازی کرده‌انـد. زنـان در فعالیت‌هـای جعـل سـکه‌ی مافیـای آمریـکا در اوایـل دهـه‌ی ۱۹۹۰ دسـت داشـتند و شـاخه‌ی جاعلان نیوجرسـی را اسـتلا فراتـو[5] رهبـری می‌کرد. می‌گفتنـد لِنـا[6]، همسـر آنتونیـو داندره‌آ، سـرکرده‌ی مافیایـی، هـم در شـاخه‌ی شـیکاگوی ایـن عملیـات فعـال بـود. بـا کاهـش اعضـای خانواده‌هـای کامُـرا در ایتالیـا، در اثـر پی‌گردهـای قانونـی موفـق و جنگ‌هـای دسـته‌ای، زنـان کم‌کـم منصـب رهبـری را بـه دسـت آورده‌انـد. در دهـه‌ی ۱۹۹۰، پلیـس رُزِتـا کوتُلـو[7]، خواهـر رافائلـه کوتُلـو، رئیـس زندانـی کامُـرا، را بازداشـت کـرد و او را بـه مدیریـت یـک امپراتـوری بـزه‌کار متهـم کـرد. البتـه اتهام‌هـای دیگـر کم‌طمطراق‌تـر بوده‌انـد. در ۲۰۰۷، ان هَتـاوِی[8]، خانـه‌داری بریتانیایـی، در دادگاهـی ایتالیایـی اتهـام هـم‌کاری بـا مافیـا را پذیرفـت. او متهـم بـود کـه نقـش رابـط را بـرای شـوهرش، یکـی از رهبـران زندانـی مافیـای سیسـیل، بـازی کـرده اسـت.

در آمریـکا، مراجـع قانونـی کامیلـه سـرپیکو[9]، همسـر یکـی از اعضـای خانـواده‌ی بـزه‌کار جینُویسـه را بـه مدیریـت یـک اوراق‌فروشـی وابسـته بـه دسـته‌های خـلاف‌کار، بـه منظـور بازیافـت قطعـات خودروهـای دزدیده‌شـده، متهـم کردنـد. چهـار تـن از پنـج همسـر کامیلـه روابطـی بـا دنیـای زیرزمینـی داشـتند

■ نه فقط خوش‌شانسی

در هـر صـورت، فقـط همیـن اواخـر ـ پـس از جنـگ جهانـی دوم ـ بـود کـه کامُـرا کم‌کـم شـخصیت کنونـی خـود را پیـدا کـرد. تکامـل ایـن سـازمان بیش‌تـر ناشـی از دو عامـل بـود: نقـش لوچیانـوی خوش‌شـانس، مافیایـی ایتالیایـی ـ آمریکایـی کـه دولـت آمریـکا پـس از پایـان جنـگ جهانـی دوم بی‌درنـگ او را بـه ناپـل فرسـتاد، و زد و بنـد بـا اعضـای حـزب دموکرات مسـیحی کـه در دهـه‌ی ۱۹۵۰ آغـاز شـد.

لوچیانـوی خوش‌شـانس، در مقـام یکـی از سـازمان‌دهندگان اصلـی قاچـاق در مقیـاس بـزرگ، امـکان ورود بـه معامله‌هایـی در سـطح بین‌المللـی را بـه کامُـرا داد. کامُرایی‌هـا بیش‌تـر در تجـارت سـیگارهای قاچـاق، بـا هـم‌کاری دسـته‌های تبـه‌کار مارسِـی، دسـت داشـتند. در همیـن زمـان، زد و بنـد بـا مدیـران و سیاسـت‌مداران حـزب دموکـرات مسـیحی، از پایـان جنـگ جهانـی

به نظـر نمی‌رسـید کـه چارلـز لوچیانـو (لوچیانـوی خوش‌شـانس)، «سـلطان» سـابق تبـه‌کاری نیویـورک، از زیـر نظـر پلیـس بـودن چنـدان ناراحـت باشـد. اسـترداد او بـه ناپـل بـرای کامُراها شـانس آورد.



دوم تـا دهـه‌ی ۱۹۹۰، سـود بـردن از کسـب‌وکارهای محلـی، سیطره بـر مناقصه‌هـای عمومـی و ایجـاد شـبکه‌ای از تماس‌هـا و روابـط بـا تجارت‌پیشـه‌ها، مدیـران و سیاسـت‌مداران را بـرای کامُـرا آسـان کـرد.

■ خانواده‌ی کوتُلو

در دهـه‌ی ۱۹۷۰، رئیـس رافائلـه کوتُلـو[1] کوشـید قـدرت را درون سـازمان متمرکـز کنـد. او، هنگامـی کـه بـه جـرم قتـل در زنـدان بـود، بـا برنامه‌ریـزی بـرای ایجـاد نـووا کامُـرا اُرگانیتزاتـا[2] ـ کامُـرای سـازمان‌یافته‌ی جدیـد ـ سـعی کـرد سـاختاری سلسـله‌مراتبی، مطابـق الگـوی کُسـا نُسـترای سیسـیلی، بـه وجـود آورد. هـدف ایـن سـاختار گروه‌سـالارْ سـازمان‌دهی اثربخش‌تـر قاچـاق مـواد مخـدر بـود، امّـا خانواده‌هـای قدیمـی کـه می‌ترسـیدند قدرتشـان را از دسـت دهنـد بـا طـرح عملیـات متمرکـز مخالفـت می‌کردنـد. ایـن خانواده‌هـا در گروهـی واحـد بـه اسـم نـووا فامیلیـا[3] ـ خانـواده‌ی جدیـد ـ متحـد شـدند. جنـگ خشـونت‌باری میـان دسـته‌ها در گرفـت کـه بـا شکسـت خانـواده‌ی کوتُلـو و، بـه ایـن ترتیـب، ناکامـی الگـوی گروه‌سـالار بـه پایـان رسـید. در اوایـل دهـه‌ی ۱۹۹۰، تـلاش جـدی دیگـری بـرای ایجـاد سـاختاری عمـودی بـاز هـم شکسـت خـورد و امـروز کامُـرا آرایشـی افقـی دارد. بنابرایـن، دسـته‌های متعـددی بـرای کسـب قلمـرو رقابـت می‌کننـد کـه بیش‌تـر وقت‌هـا بـه دشـمنی‌های خونیـن می‌انجامـد؛ دشـمنی‌هایی کـه مرگ‌بارترینشـان بیـن سـال‌های ۲۰۰۴ تـا ۲۰۰۶ اتفـاق افتـاد.

■ کسب‌وکارهای اصلی

حوزه‌هـای اصلـی فعالیـت کامُـرا شـامل سـیطره بـر مناقصه‌هـای عمومـی (کـه سـابقه‌اش بـه دهـه‌ی ۱۸۰۰ می‌رسـد)، قاچـاق سـیگار و

1. Raffaele Cutolo
2. Nuova Camorra Organizzata (NCO)
3. Nuova Famiglia
4. Casalesi
5. Stella Frauto
6. Lena
7. Rosetta Cutolo
8. Ann Hathaway
9. Camille Serpico
10. Villa Literno
11. Gioia Tauro



قاچاق مواد مخدر (که اکنون سودآورترین حوزه است) می‌شوند. سود بردن از فحشا، نزول‌خواری، قاچاق اسلحه، دفع زباله، باج‌گیری و اعمال نفوذ در کسب‌وکارها را هم می‌توان اضافه کرد که همه‌ی آن‌ها، روی‌هم‌رفته، درآمد سالانه‌ای تولید می‌کنند که هرچند ارزشش را حدود ۱۲ میلیارد یورو برآورد کرده‌اند، امّا احتمالاً بسیار بیشتر است.

■ خانواده‌های دیگر

علاوه بر کامُراهای ناپل و مناطق اطرافش، چند خانواده‌ی مهم هم در استان کاسرتا وجود دارند که برجسته‌ترینشان خانواده‌ی کاسالِزی[۴] است که کارتلی بزه‌کار، با ابعاد بین‌المللی، را اداره می‌کند. تخصص این خانواده در باز ـ سرمایه‌گذاری درآمدهای حاصل از فعالیت‌های غیر قانونی مختلف ـ بیش‌تر، مواد مخدر ـ در املاک شمال ایتالیا و دیگر بخش‌های اروپاست.

■ افشاگری

کامُرا، پس از انتشار کتاب‌هایی که «از درون سازمان» نوشته شده بودند و تولید فیلم‌هایی بر اساس این کتاب‌ها، توجه جهان را جلب کرد. این کتاب‌ها و فیلم‌ها واقعیت زندگی در مناطق کارگرنشین ناپل و دیگر نواحی تحت نفوذ کامُرا در کامپانیا را فاش می‌کردند. به گفته‌ی یکی از منتقدان، «به جز موارد استثنایی، پلیس هیچ‌جا به چشم نمی‌آید و به نظر نمی‌رسد اصلاً کسی به پلیس فکر کند». بعضی می‌گویند که نمایش چنین تصویرهایی سیاه‌نمایی است، امّا دیگران می‌گویند که این تصویرها فقط واقعیت زندگی روزمره در بیش‌تر مناطق جنوب ایتالیا را منعکس می‌کنند.

نمایی هوایی از زباله‌ها در سایت ویلا لیترنو[۱۰]، نزدیک ناپل. به دلیل فعالیت‌های نه چندان ناچیز کامُرا، سال‌هاست که بحران زباله بر کامپانیای جنوبی سایه انداخته است.

مافیا در فیلم‌ها

گُمُرا

عنوان گُمُرا[1] در واقع با نام شهری[2] شوم، فاسد و بی‌قانون در انجیل و عنوان سازمان بزه‌کار ناپلی کامُرا ـسازمانی که می‌گویند بزرگ‌تر و قدرت‌مندتر از مافیای سیسیل است ـ بازی می‌کند.



ربرتو ساویانو، روزنامه‌نگار ایتالیایی و نویسنده‌ی کتاب گُمُرا، پس از دریافت تهدیدهای مرگ از کامُرا به دلیل افشای فعالیت‌هایشان در کتاب که انتشارات آرنُلدو مُندادُری ادیتُره[20] در سال ۲۰۰۶ منتشر کرد و فیلم اقتباس‌شده از آن، به تهیه‌کنندگی فاندانگو پرُداکشنز[21] دُمنیکو پرُکاچی[22]، تحت حفاظت دائمی پلیس است. به این ترتیب، راست‌گویی فیلم به شکلی غم‌انگیز ثابت شده است و کتاب او را اغلب یک افشاگری می‌نامند. ماتئو گارُنه‌ی فیلم‌ساز، پس از خواندن کتاب ساویانو، سراغ او رفت و این زوج در نوشتن فیلم‌نامه هم‌کاری کردند. گُمُرا، در نخستین نمایش جهانیش در جشنواره‌ی کن ۲۰۰۸، جایزه‌ی بزرگ را برد و بعد از آن هم جایزه‌ها و نام‌زدی‌های دیگری نصیب خود کرد.

▪ **تحقیق**

رُبرتو ساویانو[3]، نویسنده‌ی کتاب، در بخشی از تحقیقاتش، در کارخانه‌ی منسوجات چینی و سایت ساخت‌وسازی که هر دو در سیطره‌ی سازمان بودند دست‌یاری کرد و مدتی هم در عروسی‌های کامُرا پیش‌خدمت بود. او، که زاده‌ی ناپل است، به یاد می‌آورد که اولین قتل زندگیش را در ۱۴ سالگی دیده است و این که پدرش، که پزشک بود، به دلیل تلاش برای کمک به قربانی ۱۸ ساله‌ای که در خیابان رهایش کرده بودند تا بمیرد، وحشیانه کتک خورده بود. ماجرای فیلم در ایالت‌های ناپل و کاسرتا می‌گذرد؛ جایی که ساکنانش هر روز، در قضایای ریز و درشت، با این تشکیلات رودررو می‌شوند. در این فیلم، که ماتئو گارُنه[4] کارگردانیش کرده است، پنج داستان خیالی، که هر یک در واقعیتی تلخ ریشه دارند، با هم گره خورده‌اند.

↓ مجموعه مسکونی وله دی سامپی که گارنه در آن یک فیلم مستند ساخته است.



منتقـدان دربـاره‌ی گُمُـرا گفته‌انـد کـه «گونـه‌ای زیبایـی غریـب در واقعیـت زشـتِ» ناپـل و مناطـق اطرافـش می‌یابـد. این‌جـا، مارکـو و چیـرو، کنـار رودخانـه، تفنگ‌بـازی می‌ کننـد .

I can't consider them kids any more.
They have to die, that's final.
You're right, but first let's tell the families.

دیگه نمی‌تونم بچه حسابشون کنم. اونا باید بمیرن، حرف آخر همینه. جیُوانی (جیوانی وِنُسا[۲۳])
درست می‌گی، امّا بذار اول به خانواده‌هاشون بگیم. زیو ویتُریو[۲۴] (برناردینو تراچیانو[۲۵])



در نخسـتین صحنـه‌ی گُمُـرا، مردانـی بـا پوسـت‌های برنـزه و بـراق در اتاقک‌هـای برنـزه کـردن بـدن بـا هـم شـوخی می‌کننـد و می‌خندنـد. چـرا نخندنـد؟ فـردا، یـا پیـش از آن، می‌میرنـد.

■ **شخصیت‌ها**

مسـن‌ترین شـخصیت فیلـم، دُن چیـرو[۵] (جیانفلیچـه ایمپاراتـو[۶])، «ایـل سُـتُمارینو[۷]» اسـت کـه بـه خانواده‌هـای زندانی‌هـای وابسـته بـه خانـواده‌اش پول می‌دهـد؛ خانـواده‌ای کـه حاکمیتی بی‌منـازع بـر منطقـه دارد. او زیـرک و باهـوش اسـت و کارش را، بـدون دخالـت مسـتقیم، انجـام می‌دهـد. امّـا وقتـی خانـواده کم‌کـم فـرو می‌پاشـد، او دیگـر نمی‌دانـد کـه قـدرت در دسـت کیسـت؛ موقعیتـی خطرنـاک.

جوان‌تریـن شـخصیت، توتـو (سـالواتُره ابروتزیسـی[۸])، ۱۳ سـاله و مشـتاق بـزرگ شـدن اسـت. او یادگیری را در مدرسـه‌ی زندگـی شـروع می‌کنـد و هـر بـار چیـز تـازه‌ای می‌آمـوزد، تـا ایـن کـه روزی مجبـور می‌شـود تصمیمـی برگشـت‌ناپذیر و حیاتـی بگیـرد.

مارکـو (مارکـو مکُـر[۹]) و چیـرو (چیـرو پترُنـه[۱۰]) خیـال می‌کننـد کـه در یکـی از فیلم‌هـای برایـن دی‌پالمـا زندگـی می‌کننـد، امّـا از نظـر تشـکیلات بـه سـگ‌هایی ول‌گـرد می‌ماننـد کـه لاف‌زنی‌هـای احمقانه‌شـان روال منظـم کسـب‌وکار را بـه هـم می‌زنـد. رُبرتـو (کارمینـه پاترنُسـتر[۱۱]) فارغ‌التحصیلـی اسـت کـه دنبـال کار می‌گـردد. فرانکـو (تونـی سـرویلو[۱۲]) شـغلی دائمـی بـا چشـم‌انداز درآمـدی خـوب ـ شـغلی در مدیریـت زباله‌هـای سـمی ـ بـه او پیشـنهاد می‌کنـد. امّـا واقعیـت هول‌نـاک ایـن شـغل بـرای وجـدان ربرتـو بیـش از حـد آزارنـده اسـت.

پاسـکواله (سـالواتُره کانتالوپو[۱۳]) خیاطـی ماهـر اسـت کـه پنهانی بـرای شـرکت کوچکـی کـه بـه صـورت پیمانـی در صنعـت دوخـت سفارشـی لبـاس فعـال اسـت کار می‌کنـد. وقتـی رقبـای چینـی سـراغش می‌رونـد تـا فـوت و فـن کار را یـاد بگیرنـد، وسوسـه می‌شـود خواسته‌شـان را بپذیـرد، امّـا کارهایـش جانـش را در معـرض خطـری جـدی قـرار می‌دهـد.

■ **واقع‌گرایی**

فیلـم سـعی نمی‌کنـد هیچ‌یـک از سـرکرده‌های بزرگـی را کـه درآمدهایـی میلیونـی از کامُـرا بـه جیـب می‌زننـد یـا هیچ‌یـک از تبه‌کاری‌هـای تشـکیلات را نشـان دهـد. ایـن شـخصیت‌ها زندگی‌هایـی سـخت و سرکوب‌شـده دارنـد.

آن‌هـا مهره‌هایـی هسـتند کـه خیلـی سـاده مرخـص می‌شـوند، لـه می‌شـوند یـا کشـته می‌شـوند. امّـا بـا ایـن کـه سـاویانو در کتـاب بـه عنـوان روایت‌گـر نقشـی محـوری دارد، فیلـم روی‌کـردی سـینمایی‌تر ـ و البتـه طبیعت‌گراتـر و اغلـب عـاری از زرق‌وبـرق ـ پیـش رو می‌گیـرد. بـر خـلاف فیلم‌هـای رمانتیـک دربـاره‌ی مافیـا، کـه شـیوه‌ی پوشـش در آن‌هـا فوق‌العـاده مطابـق مـد روز اسـت، ایـن شـخصیت‌ها بی‌قیـد و شـلخته لبـاس می‌پوشـند و در مجموعـه‌ای مسـکونی زندگـی می‌کننـد کـه می‌شـود آن را بـا زاغه‌هـای بعضـی کشـورهای غربـی اشـتباه گرفـت.

■ **فیلم‌ساز**

ماتئـو گارُنـه‌ی فیلم‌سـاز ـ کـه بارهـا خـودش دوربیـن بـه دسـت گرفتـه اسـت ـ در لوکیشـن‌های واقعـی فیلـم می‌گیـرد؛ لوکیشـن‌هایی مثـل مجموعـه‌ای مسـکونی بـه نـام وِلـه دی سامپی[۱۴] کـه آن‌طـور کـه مارکـو اُنُراتـو[۱۵]، فیلم‌بـردار، بـه مجلـه‌ی این‌کمـرای کُـداک[۱۶] گفتـه اسـت «فقـط می‌توانسـتیم دو سـاعت در صبـح فیلـم بگیریـم، چـون اثـر مصـرف کِـرَک مـردم را خشـن می‌کـرد و امنیتمـان بـه خطـر می‌افتـاد». گارُنـه، کـه در ۱۹۶۸ در رم بـه دنیـا آمـده اسـت، پیش‌تـر فیلم‌هایـی در کارنامـه‌اش داشـت کـه جایزه‌هایـی بـرده بودنـد، از جملـه اُرِسـته پیپُلـی[۱۷]، مهمانـان[۱۸] و تاکسیدرمیسـت[۱۹]. گُمُـرا نماینـده‌ی رسـمی ایتالیـا در دسـته‌ی فیلم‌هـای خارجـی اسـکار ۲۰۰۹ بـود.

1 . Gomorra (Gomorrah)
۲. عموره
3. Roberto Saviano
4. Matteo Garrone
5. Don Ciro
6. Gianfelice Imparato
7. il sottomarino: به معنای زیردریایی
8. Salvatore Abruzzese
9. Marco Macor
10. Ciro Petrone
11. Carmine Paternoster
12. Toni Servillo
13. Salvatore Cantalupo
14. Vele di Sampi
15. Marco Onorato
16. Kodak's InCamera
17. Oreste Pipoli
18. Ospiti
19. Taxidermist
20. Arnoldo Mondadori Editore
21. Fandango Productions
22. Domenico Procacci
23. Giovanni Venosa
24. Zio Vittorio
25. Bernardino Terracciano



در فوریه‌ی ۱۹۸۵، حدود ۶۴۰ نفر از عوامل کامُرای دُن کوتُلو را، در محلی که پیشتر زمین فوتبال زندان پُجورئاله بود، محاکمه کردند.

■ «پرفسور»

رافائله کوتُلو، که ـ بعضی می‌گویند چون عینک می‌زند و گروهی دیگر می‌گویند چون یکی از معدود افراد دنیای بزه‌کاری زیرزمینی است که سواد خواندن و نوشتن دارد ـ به «پرفسور» معروف است، با وجود این واقعیت که تقریباً همه‌ی دوران بزرگسالیش را در زندان گذرانده، یکی از مهم‌ترین گنگسترهای تاریخ دنیای زیرزمینی ناپل است.

کاملاً روشن نیست که خلاف‌کاری‌های او چه‌گونه آغاز شدند. روایتی می‌گوید که او در ۱۹۶۳ پسری اهل شهر خودش را، که حرف‌های رکیکی درباره‌ی خواهرش زده بود، کشت. روایت دوم می‌گوید که روزی، وقتی بنزین ماشینش تمام شد، با دنده‌ی خلاص به راهش ادامه داد، امّا با دختری که کنار جاده قدم می‌زد تصادف کرد. مردی به حمایت از دختر چیزی گفت و دعوایی بالا گرفت که کوتلو در جریان آن دعوا مرد را کشت. کوتلو مخفی شد، امّا دو روز بعد خودش را به پلیس تسلیم کرد. روایت درست هر چه باشد، او را به ۲۴ سال زندان محکوم کردند.

■ ایجاد پایگاه قدرت

کوتلو در ۱۹۷۰ از زندان آزاد شد، چون دادگاه حکمش را در چهارچوب زمانی قانونی صادر نکرد. وقتی دادگاه استیناف، دیوان عالی کیفری ایتالیا، در همان سال حکم اولیه را تأیید کرد، کوتلو مخفی شد. او به کامُرا پیوست و مشغول قاچاق سیگار و مواد مخدر شد، امّا یک سال بعد دوباره دست‌گیرش کردند.

این بار، او در زندان سراغ فرایند تغییر ساختار این گروه بزه‌کار رفت و ـ با باب کردن تشریفاتی تازه برای عضویت و سازمان‌دهی بخش مسلحانه ـ نووا کامُرا اُرگانیتزاتا (کامُرای سازمان‌یافته‌ی جدید) را پایه‌ریزی کرد. در هر صورت، کوتلو خوب می‌دانست که چه‌گونه از فرصت بزرگی که اهمیت راه‌بردی بندر ناپل به وجود می‌آورد بیش‌ترین سود را ببرد.

در سال‌های اخیر، ناپل مهم‌ترین بندر مدیترانه‌ای برای قاچاق مواد مخدر و سیگار شده بود. توجه کُسا نُسترای سیسیلی، اندرانگتای کالابریایی و دسته‌های خلاف‌کار مارسِی کاملاً به این بندر جلب شده بود. همه‌ی آن‌ها مشتاق بودند با دنیای زیرزمینی ناپل توافق‌هایی کنند

■ پدر شدن در پشت میله‌ها



در سال ۲۰۰۷، رافائله کوتُلو، که به نُه بار حبس ابد و ۱۴ سال اعمال شاقه محکومش کرده بودند و از ۱۹۸۲ در زندان بود، پدر شد. نطفه‌ی دخترش با به‌کارگیری آخرین فنون فن‌آوری باروری مصنوعی شکل گرفته بود. اگر این واقعیت که، بر اساس قوانین ایتالیا، زوج‌ها و افرادی که نابارور نباشند اجازه ندارند از این روش استفاده کنند وجود نداشت، ماجرا هیچ غیر عادی نبود. امّا کوتلو در گروه نابارورها قرار نمی‌گرفت. با این حال، در ایتالیا، افرادی که در زندان‌هایی با درجه‌ی بالای تدابیر امنیتی زندانی باشند مجاز هستند که از فن‌آوری باروری مصنوعی، که شهروندان آزاد از آن محروم اند، استفاده کنند.

سالوینو مادُنیا[5] هم، که مثل رافائله کوتلو به اتهام جرایمی مافیایی، از جمله آدم‌کشی در شهر آکیلا[6]، دوره‌ی حبس ابد را می‌گذراند، درخواست کرده است که از فنون باروری مصنوعی به هزینه‌ی دولت استفاده کند تا بچه‌دار شود.

ـ یا به عبارت دیگر با کوتلو مذاکره کنند. قدرت او بر توانایی‌اش برای سازمان‌دهی و قرار دادن خودش در مرکز مذاکرات مبتنی بود.

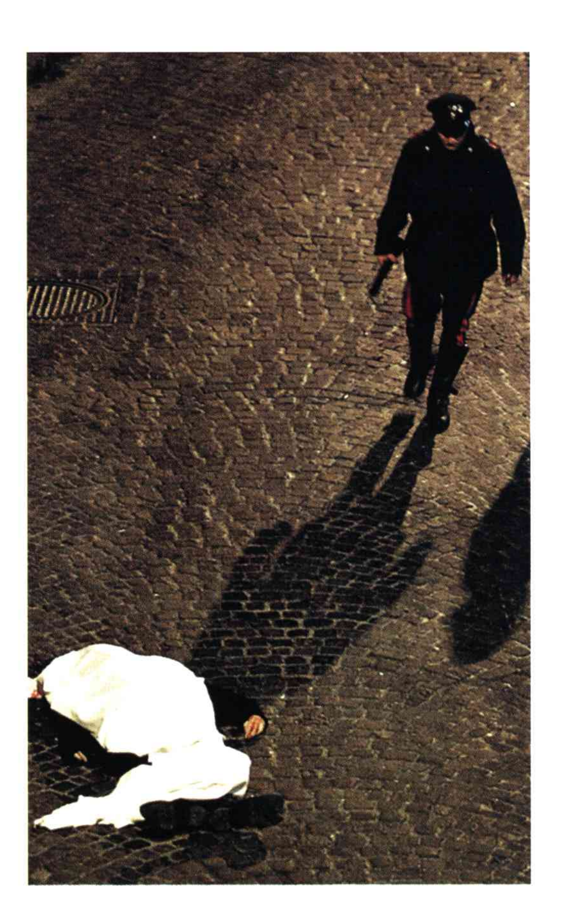
■ روابط در زندان

در ۱۹۸۰، وقتی بسیاری از دولت‌مردان مهم ایتالیایی در زندان به ملاقات کوتُلو رفتند، اعتبار او بیش‌تر شد. دلیل این موضوع ربوده شدن چیرو چیریلو[1]، سیاست‌مدار دموکرات مسیحیِ عضو شورای منطقه‌ای، بود. آدم‌رباها عضو بریگاد سرخ بودند؛ گروه تروریستی چپ افراطی که بسیاری از اعضایش در همان زندانی بودند که کامُرایی‌ها، از جمله کوتلو، در آن محبوس بودند. به این ترتیب، کامُرا نقش رابطی بالقوه را برای مذاکره با تروریست‌ها بازی می‌کرد. هرگز کاملاً روشن نشد که آیا دولت ایتالیا با این سازمان بزه‌کار مذاکره کرد یا نه، امّا، پس از چند دیدار با کوتلو، چیریلو آزاد شد.

■ چنددستگی خانواده

در ۱۹۸۱، زمین‌لرزه‌ی ایرپینیا[2] فرصت‌های بسیاری برای سازمان‌های بزه‌کار کامپانیا و ناپل فراهم کرد و قدرت کوتلو در ابتدا بیش‌تر شد.

کامُرا از وضع فوق‌العاده استفاده کرد تا پول بیش‌تری در مناقصه‌ی ساختمان‌سازی‌ها و بازار سیاه کمک‌های امدادی به جیب بزند و خیلی زود به یک شرکت خوشه‌ای بزه‌کار واقعی بدل شد. با این حال، پنجاه هزار میلیارد لیری که دولت ایتالیا به وضع فوق‌العاده تخصیص داد اشتهای خانواده‌های قدیمی کامُرای ناپل و مناطق اطرافش را تیز کرد. آن‌ها تصمیم گرفتند نووا فامیلیا (خانواده‌ی جدید) را تأسیس کنند؛ موضوعی که باعث جدالی خشن میان دو دسته شد که کشتاری حیرت‌انگیز در پی داشت. نتیجه شکست کامُرای سازمان‌یافته‌ی جدید کوتلو بود. نووا فامیلیای پیروز چند سالی بر سازمان سیطره یافت، امّا اختلاف‌های درونی جنگ قدرت خشونت‌بار دیگری راه انداختند که ماهیت چنددسته و بی‌نظم جرایم سازمان‌یافته‌ی ناپل را، در مقایسه با مافیای سیسیل، ثابت کرد.



۲۱ مارس ۲۰۰۵. جسد نونزیو جولیانوی[4] ۵۷ ساله، پس از کشته شدنش در جریان جنگی میان گروه‌های کامُرای رقیب، در خیابانی در ناپل افتاده است.



رُبرتو پچی[3]، عضو بریگاد سرخ، را دیگر اعضای این گروه در ۱۹۸۱، پس از هم‌کاری برادرش با بازرسان پلیس، ترور کردند.

1. Ciro Cirillo
2. Irpinia
3. Roberto Peci
4. Nunzio Giuliano
5. Salvino Madonia
6. Aquila



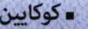
۲۳ آوریل ۱۹۹۴. پدرخوانده‌ی مظنون اندرانگتا، پس از استرداد از آمریکا، به ایتالیا برمی‌گردد. او یکی از افراد پر شماری است که این سفر را تجربه کردند.

▪ اندرانگتای کالابریایی

بر خلاف مافیای سیسیلی، اندرانگتا را هرگز چندان مطالعه نکرده‌اند. با این حال، امروز اندرانگتا قدرت‌مندترین و خطرناک‌ترین گونه‌ی مافیا در ایتالیا و یکی از قوی‌ترین‌های جهان است. بر اساس گزارشی تازه که مؤسسه‌ی پژوهش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی[1] منتشر کرده است، گردشِ مالی این سازمان حدود ۴۴ میلیارد یورو در سال است. با این حال، این رقم درآمدهای حاصل از پول‌شویی را در نظر نمی‌گیرد و بنابراین ممکن است گردش مالی واقعی به ۶۰ میلیارد یورو در سال نزدیک‌تر باشد.

▪ ریشه‌ها

تنها قطعیت درباره‌ی واژه‌ی اندرانگتا این است که در اصل یونانی است، هرچند ریشه‌ی دقیق آن روشن نیست. به احتمال زیاد، این کلمه از اندراگاتیا[2] به معنای «مردانگی» مشتق شده است. هم‌چنین ممکن است این کلمه از عبارت اندراگاتیا رِجیو[3] که برای اشاره به منطقه‌ای در مرز میان کالابریا و باسیلیکاتا[4] به کار می‌رود گرفته شده باشد.



فرانچسکو وُتاری[10] را، پس از قتل شش ایتالیایی در شهر دویسبورگ[11] آلمان در ۲۰۰۷ در جریان جنگی خونین میان دو خانواده‌ی اندرانگتا در سن لوکا[12]، بازداشت کرده‌اند.

مافیای کالابریایی در قرن نوزدهم، زمانی که بسیاری از اعضای مافیای سیسیلی به این منطقه آمدند، شکل گرفت. آن‌ها با بزه‌کاران محلی روابطی برقرار کردند و تشویقشان کردند که اندرینه[5] - خانواده‌های کالابریایی - را راه بیندازند. با این حال، معروف است که پیش از آن هم نوعی تشکیلات بزه‌کار کمابیش سازمان‌یافته در قرن هفدهم در کالابریا وجود داشته است. مثل مافیای سیسیلی، ریشه‌های اندرانگتا هم به مسأله‌ی توزیع زمین مربوط می‌شوند. در یک سو، زمین‌دارها و بورژواها (طبقه‌ای میان ملاکان و کارگران زراعی) بودند و، در سوی دیگر، کارگران مزارع. واسطه‌ی میان زمین‌دارها و کارگران - همان کسی که در سیسیل گابِلّتو[6] می‌نامیدندش - در کالابریا به ایندوستریانته[7] معروف بود. این واسطه بود که زمین‌های اشراف را اجاره می‌داد و اداره می‌کرد و نیروهای مسلح را به کار می‌گرفت تا دهقانان را، که سخت استثمار می‌شدند و زندگی بخور و نمیری داشتند، مرعوب کند.

▪ ساختار

ساختار اندرانگتا را سرافینو کاستانیا[8]، قاتل چند نفر و عضو سازمان که در ۱۹۵۵ هم‌کاری با نیروهای قضایی را آغاز کرد، فاش کرد. او توضیح داد که اندرانگتا را، که به خانواده‌هایی معروف به اندرینه تقسیم می‌شد، مانند جامعه‌هایی متشکل از یک رئیس و ۲۴ مرد معتمد ساکن شهرهای کالابریا سازمان‌دهی کرده بودند. این جامعه‌ها دادگاه هم داشتند و مهم‌ترینشان در رجیو کالابریا[9] بود؛ جایی که سازمان توسعه‌اش را از مناطق اطراف آن آغاز کرد.

گرچه اندرینه‌ای متشکل از اندرینه‌های شهرهای مختلف وجود داشت و سازمان به اندرینه‌های کوچک‌تر و بزرگ‌تر تقسیم می‌شد، این نوع سازمان‌دهی به ساختارهای گروه‌سالار شبیه نبود و در واقع ساختاری افقی بود. اندرانگتا، در طول تاریخش، هرگز ساختاری عمودی نداشته است. در عوض، این سازمان بسیار چندپاره است و دامنه‌ی گسترده‌ای از سنت‌های تاریخی و فرهنگی موجود در منطقه‌ی کالابریا را بازتاب می‌دهد. کمیسیون مبارزه با مافیای پارلمان ایتالیا می‌گوید این سازمان «ساختاری یگانه» دارد و «فاقد رهبری راه‌بردی است، امّا نوعی هوش اُرگانیک آن را متمایز می‌کند». برای مثال، این سازمان، مثل سازمان تروریستی القاعده، از نظر ساختار، بیش‌تر ریشه‌مانند است تا هرمی؛ [یعنی] سلول‌های متعددی دارد که رابطه‌ی مستقیمی با هم ندارند، امّا شیوه‌ی تفکرشان مشابه است و توان توسعه یافتن به مناطقی بسیار فراتر از منطقه‌ی شکل‌گیری‌شان را دارند.

▪ کوکایین

کوکایین منبع اصلی درآمد اندرانگتاست. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، مافیای ایتالیا مشکلی جدی



1. Political, Economic and Social Research (EURISPES)
2. Andragathia
3. Andragathia Regio
4. Basilicata
5. 'ndrine
6. Gabelloto
7. Industriante
8. Serafino Castagna
9. Reggio Caldbria
10. Francesco Vottari
11. Duisburg
12. San Luca.





برای نظم عمومی بود و در قتل‌ها و حمله‌های متعددی، که اعضای نهادها و سازمان‌های دولتی هم قربانیشان بودند، دست داشت. در شرایطی که دولت ایتالیا توانش را بر سرکوب مافیا متمرکز کرده بود، دسته‌های خلاف‌کار کالابریا تماس‌هایی با قاچاق‌چیان کلمبیایی مواد مخدر و سازمان‌های شبه‌نظامی آمریکای جنوبی برقرار کردند و سرانجام توانستند نقشی برجسته در قاچاق بین‌المللی کوکایین به دست آورند. این دوره‌ای سرنوشت‌ساز در تاریخ سازمان بود، چون از آغاز فرایند توسعه‌ای حکایت می‌کرد که سازمان را به یکی از قدرت‌مندترین سازمان‌های بزه‌کار جهان در دهه‌ی ۱۹۹۰ بدل کرد. اندرانگتا، برای تأمین منابع مالی عملیات مختلف مربوط به قاچاق مواد مخدر، به آدم‌ربایی و باج‌گیری از ثروت‌مندان، که بیش‌تر اهل شمال ایتالیا بودند، روی آورد. این سازمان بیش‌تر و بیش‌تر شبیه مافیا شد و در دهه‌ی ۱۹۹۰ حجم کسب‌وکار اندرانگتا از کُسا نُسترا پیشی گرفت.

در ۲۴ اکتبر ۱۹۹۲، پلیس ۴۴ کیلوگرم کوکایین در رم کشف کرد که، با توجه به مقیاس قاچاق اندرانگتا، قطره‌ای از اقیانوس بود.

شهر رجیو کالابریا

■ **رجیو کالابریا**

فقط در استان رجیو کالابریا، که با حدود ۷۳ اندرینه مهم‌ترین منطقه برای سازمان است، دسته‌ها، با یک بدنه‌ی مدیریتی مرکزی به نام «سانتا»[1]، ساختاری شبیه ساختار کُسا نُسترا دارند. در کالابریا بیش از ۱۵۰ اندرینه، با حدود شش هزار عضو، فعال هستند. افراد یا به شکل موروثیِ عضو اندرینه می‌شوند یا با تعمیدِ پس از ۱۴ سالگی و تشریفات سنتی عضویتْ تازه‌وارد را تا آخر عمر به سازمان متعهد می‌کنند. این تشکیلات انحصاری و نخبه‌گراست و نظام قضایی درونی خودش را ایجاد کرده است، امّا سراپا محافظه‌کار نیست. به صورت رسمی، در سازمان به روی زنان هم باز است و سوابق قضایی نشان می‌دهند که زنان هم سوگند وفاداری می‌خورند.

■ **پیوندهای خونی**

اگر اشتباه یا خطایی از کسی سر بزند، دادگاه دسته محاکمه‌ای ترتیب می‌دهد و کل خانواده‌ی فرد گناه‌کار تاوان کارش را می‌پردازند. در نتیجه، افراد انگشت‌شماری در تاریخ اندرانگتا مدارکی در اختیار پلیس گذاشته‌اند. پیوندهای خونی، در مقایسه با مافیای سیسیلی، بسیار مهم‌تر هستند و گاهی اعضای اندرینه‌های مختلف، فقط برای ایجاد روابطی محکم درون سازمان، با هم وصلت می‌کنند. هر خانواده منطقه‌ی خودش را اداره می‌کند. این واقعیت که سازمان اصولی مکتوب دارد که نقش اساس‌نامه را بازی می‌کنند اهمیتی ویژه دارد.

■ **ائتلاف‌های سیاسی**

ساختار چندپاره و افقی سازمان، هم‌چنین، چندپارگی مشابهی در روابط میان دسته‌های مختلف و احزاب سیاسی به وجود آورده است. بسته به شرایط و منطقه، ائتلاف‌هایی با احزاب مختلف سیاسی شکل گرفته‌اند. در دهه‌ی ۱۹۷۰ ـ علاوه بر تماس با گروه‌های خراب‌کار راست افراطی ـ اندرینه‌ها رابطه‌هایی با اعضای حزب دموکرات مسیحی و هم‌چنین با رقیبش، حزب کمونیست، داشتند. بخشی از اندرانگتا به کارگران زراعی نزدیک‌تر بود و بنابراین به رابطه با حزب کمونیست گرایش داشت، در حالی که دیگر بخش‌های سازمان بیش‌تر با طبقه‌ی متوسط هم‌دل بودند و بنابراین رابطه با دموکرات مسیحی‌ها را ترجیح می‌دادند. اندرانگتا هنوز هم به هیچ حزب سیاسی مشخصی مرتبط نیست، امّا بسته به شرایط خاص موجود با آن‌ها معامله‌هایی می‌کند.

■ **سازمانی چندملیتی**

اندرانگتا سازمانی متحرک است که از کالابریا به همه‌ی قاره‌ها گسترش یافته و حالا گروهی چندملیتی است. این سازمان، به صورت خاص، در استرالیا، آلمان و کانادا ـ کشورهایی که کالابریایی‌ها در قرن‌های نوزدهم و بیستم بیش‌تر به آن‌ها مهاجرت می‌کردند ـ قدرت‌مند است.

از دهه‌ی ۱۹۸۰، وقتی سازمان کم‌کم به بازار کوکایین ـ منبع اصلی درآمد کنونی خود ـ وارد شد، تقریباً در همه‌ی کشورهای شمال اروپا، بریتانیا، هلند، سوئیس و اتریش رخنه کرده است. این سازمان در کشورهای کمونیستی سابق هم بسیار قوی است؛ کشورهایی که فروپاشی نظام‌های سابقشان فضایی به وجود آورد تا سازمان‌های بزه‌کار مختلف بتوانند، به شکلی نسبتاً آسان، سیطره پیدا کنند. به ویژه، فرایند خصوصی‌سازی نهادهای دولتی مجموعه‌ی وسیعی از فرصت‌ها را خلق کرد.

اندرانگتا روابطی سودآور با گروه‌های خلاف‌کار آمریکای جنوبی، مثل سازمان‌های مواد مخدر و شبه‌نظامی کلمبیا که نقشی اساسی در قاچاق مواد مخدر دارند، برقرار کرده است. سازمان در همه‌ی کشورهای آمریکای جنوبی، از ونزوئلا تا برزیل، از آرژانتین تا پاراگوئه، از پرو تا شیلی و از اروگوئه تا بولیوی، شاخه‌هایی دارد.

در سال‌های اخیر، اندرانگتا نه فقط به دلیل حجم عظیم تجارتش، بل‌که بیش‌تر به دلیل کشتار در شهر دویسبورگ آلمان در اوت ۲۰۰۷ معروف شده است؛ کشتاری که در آن شش نفر در نتیجه‌ی دشمنیِ دو دسته‌ی رقیب که دنبال قدرت‌گیری در شهر کوچک سن لوکا در استان رجیو کالابریا بودند کشته شدند.

این سازمان، علاوه بر توسعه‌ی جهانیش، حالا پایگاه قدرت‌مندی هم در شمال و مرکز ایتالیا دارد. «شاخه‌ها»ی دسته‌های مختلف اندرانگتا در بسیاری از شهرهای ایتالیا حضور دارند و، با خرید و مدیریت املاک، هتل‌ها،

1. Santa
2. Puglia
3. Siderno
4. Giuseppe Nirta
5. Nirta-Strangio
6. Italian General Confederation of Labor (CGIL)
7. Scampia



مأمور پلیس، در جریان اقدامی بین‌المللی در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۸ که به بازداشت حدود ۲۰۰ نفر در سراسر جهان انجامید، یکی از انبارهای اندرانگتا را در سیدرنو[3] در رجیو کالابریا جست‌وجو می‌کند.

دیسکوتک‌ها و شرکت‌های تجاری، پول‌شویی می‌کنند. در ۱۹۹۵، برای اولین بار در تاریخ شمال و مرکز کشور، شورایی محلی را به دلیل تبانی با مافیا منحل کردند. پدیده‌ی انحلال شوراها به دلیل رخنه‌ی مافیا در آن‌ها در سیسیل، کالابریا، کامپانیا و پوییا[۳] ـ چهار منطقه‌ی ایتالیا که سازمان‌های مافیایی در آن‌ها شکل گرفته‌اند ـ کاملاً متداول شده است و قانونی که در سال ۱۹۹۱ تصویب شد این پدیده را مجاز می‌داند.

مأموران پلیس جوزپه نیرتا[۴]، مظنون به ریاست دسته‌ی اندارنگتایی نیرتا ـ استرانجیو[۵] و دست داشتن در کشتار اعدام‌مانند شش ایتالیایی در سال ۲۰۰۷ در آلمان، را بازداشت می‌کنند.



پرچم کنفدراسیون عمومی کارگران ایتالیا[۶] بر فراز محله‌ی حومه‌ای اسکامپیا[۷] افراشته شده است.

مافیای آمریکایی

عصر اطلاعات

با ورود جهان به قرن بیست و یکم، وقتی مجازات‌های سخت وضع‌شده در قانون ریکو متهمان عضو خانواده‌های بزه‌کار را به زبان آورد، انضباط درونی این خانواده‌ها در هم شکست.

محله‌ی ایتالیایی‌نشین منهتن، آذین بندی شده برای کریسمس. این منطقه مرکز جرایم مافیایی در نیویورک بود.

1. Raymond Patriarca Jnr.
2. Ravenite
3. Salvatore Gravano
4. Teflon Don
5. Vincenzo Aloi
6. Alphonse
7. Joey Merlino
8. Ralph Natale
9. Nicky Scarfo
10. Philly Mob
11. Joseph Lombardo
12. Family Secrets Case
13. Frank Calabrese Sr.
14. James Marcello
15. John Angelo "Junior" Gotti
16. Teflon Dick

▪ اطلاعات فدرال

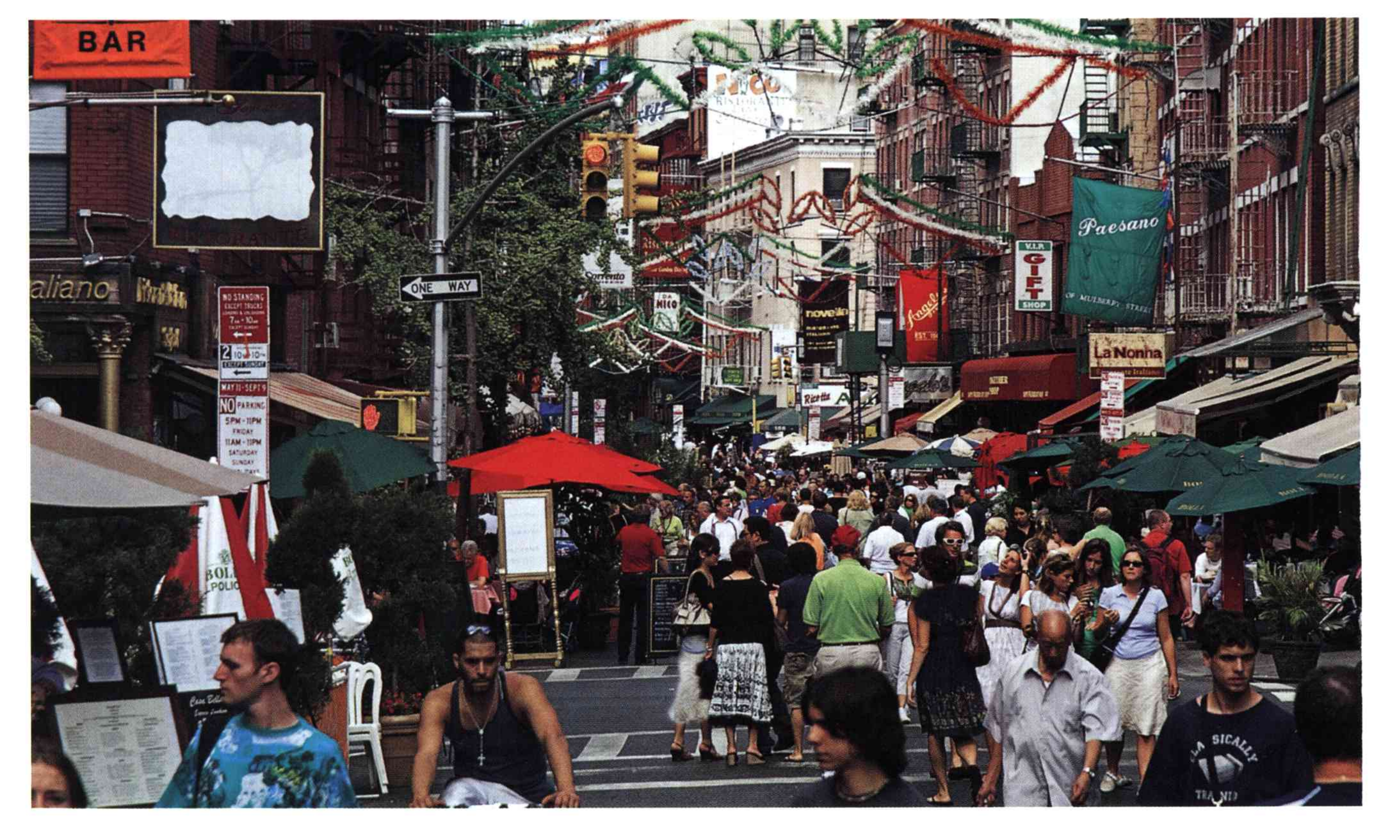
با پایان قرن بیستم، ترکیبی از جمع‌آوری بسیار به‌بودیافته‌ی اطلاعات فدرال و قوانین سخت‌تر شده‌ی مبارزه با بزه‌کاری روزگار رهبران مافیا را سیاه کرد.

در ۱۹۸۹، دستگاه‌های شنود اف‌بی‌آی کل یکی از مراسم عضویت در مافیا را ضبط کردند. این مراسم، که ریمند پاتریارکای پسر[۱]، رئیس مافیای نیو انگلند، اداره‌اش می‌کرد، اولین مراسم ضبط‌شده‌ی عضویت در مافیا بود و باعث شد پاتریارکا و دیگر اعضای خانواده‌ی بزه‌کارش را به خلاف‌کاری متهم کنند. یکی از دستگاه‌های شنود اف‌بی‌آی که در آپارتمانی در طبقه‌ی بالای باشگاه تفریحیِ ریونایت[۲]در محله‌ی ایتالیایی‌نشین نیویورک کار گذاشته شده بود مدارکی مهم علیه جان جِی گاتی، سردسته‌ی گامبینو، در دهه‌ی ۱۹۹۰ ضبط کرد. وقتی گفته‌های ضبط‌شده‌ی خود گاتی، هم‌راه با شهادت سالواتُره گراوانو[۳]، که به مافیا پشت کرده بود، باعث محکومیت رئیس گروه گامبینو به اتهام بزه‌کاری شدند، لقب «ارباب تفلن[۴]»، که به خاطر جان به در بردن‌های متعدد گاتی از بازداشت به او داده بودند، خیلی زود از یادها رفت.

▪ سرکرده‌های صوری

بعضی سرکرده‌های دنیای زیرزمینی به این نتیجه رسیدند که تنها راه در امّان بودنشان از قانون این است که از نگاه‌ها پنهان بمانند. کارمینه پرسیکو، که گمان می‌رفت رهبر غیر رسمی خانواده‌ی بزه‌کار کلمبو باشد، در دهه‌ی ۱۹۷۰ خودش را معاونِ وینچنزو آلوی[۵]، رئیس ظاهری خانواده، کرد. در حالی که آلوی عنوان رئیس را داشت، قدرت در دست پرسیکو بود. امّا نشانی غلط دادن هم کمک چندانی به پرسیکو نکرد. او، در پرونده‌ی کمیسیون مافیایی، حکم حبسی طولانی گرفت. امّا پرسیکو حتی از زندان، به واسطه‌ی پسرش آلفُنسه[۶]و متحدانش، هم‌چنان تصمیم‌های اصلی را می‌گرفت.

جویی مرلینو[۷]، رهبر دنیای زیرزمینی فیلادلفیا، مدت کوتاهی در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، از رالف ناتاله[۸] به عنوان پوششی برای خود استفاده کرد. سالواتُره، پدر مرلینو، معاون نیکی اسکارفو[۹]، سرکرده‌ی اسطوره‌ای مافیا، بود و بنابراین مرلینو در دسته‌ی فیلی[۱۰] بزرگ شد. و از ریاست ناتاله حمایت کرد و عنوان معاونت را برای خودش نگه داشت. وقتی ناتاله در پایان دهه به مافیا پشت کرد، دست مرلینو رو شد. در ۲۰۰۱، او را به خاطر جرایم سازمان‌یافته به ۱۴ سال زندان محکوم کردند و هنوز در زندان است.



■ جان گاتی


جـان گاتیِ نرم‌خـو و کاریزماتیـک، در جریان محاکمه‌اش به اتهام خشـونت فیزیکـی در ۱۹۹۰، بـا وکلایش گـپ می‌زنـد؛ محاکمه‌ای کـه در جریان آن اعضای هیـأت منصفه به نوارهای شـنود گـوش دادند.

جـان گاتـی، متولـد ۱۹۴۰، بـا دسـته‌های خیابانـی رابطـه داشت و ایـن موضوع پـای او را بـه مافیـا بـاز کـرد. در ۱۹۸۵، پـس از مـرگ پـال کاسـتلانو کـه گاتـی علیـه او دسیسـه‌چینی کـرده بـود، رهبـری خانـواده‌ی بـزه‌کار گامبینـو را بـه دسـت گرفـت. او در ۱۹۶۲ ازدواج کـرد و نوارهـای اف‌بـی‌آی نشـان می‌دهنـد کـه هم‌سـر و پنـج فرزنـدش را مرتـب کتـک مـی‌زد. گاتـیِ شـهرت‌طلب کـه تقریبـاً هم‌تـراز سـتاره‌ها بـود، «تفلـن دیـک»[۱۶] لقـب گرفـت. پـس از تلاش‌هـای متعـدد مأمـوران اف‌بـی‌آی بـرای محکومیـت او، گاتـی را سـرانجام در ۱۹۹۲ بـه جـرم قتـل و اتهام‌هـای دیگـر زندانـی کردنـد. در ۱۹۹۸، او بـه سـرطان حنجـره مبتـلا شـد و در ۲۰۰۲ در زنـدان مـرد.

■ پا به فرار

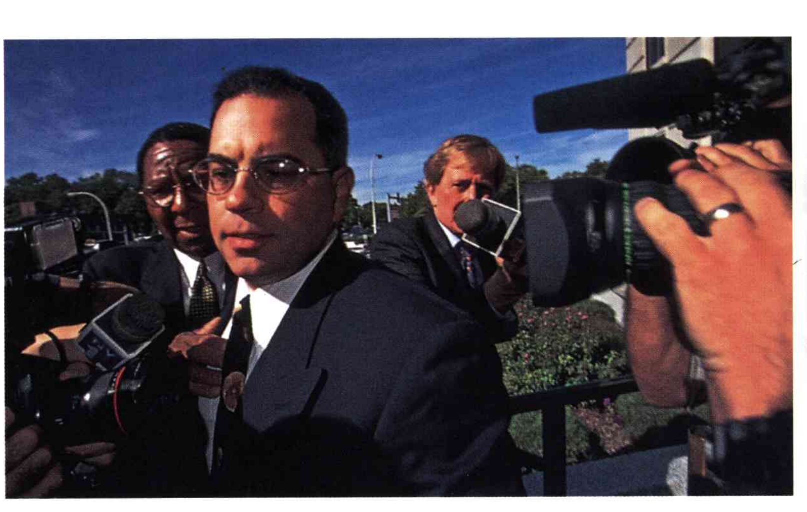
جـوزف لُمبـاردو[۱۱]، یکـی از سـران مافیـای شـیکاگو کـه روابطـی هـم بـا اتحادیـه‌ی کامیـون‌داران داشـت، در بهـار ۲۰۰۵، از تنظیـم ادعانامـه‌ای بـه دلیـل جـرم سـازمان‌یافته علیـه خـودش خبـردار شـد. راه‌بـرد لمبـاردو بـرای مدیریـت شـرایط ایـن بـود کـه ناپدیـد شـود. او نُـه مـاه از چنـگ قانـون فـرار کـرد و در مکان‌هایـی مختلـف در حوالـی شـیکاگو پنهـان بـود. لمبـاردو و دیگـر رهبـران متهـم دنیـای زیرزمینـی شـیکاگو را در اوت و سـپتامبر ۲۰۰۷، در جریـان پرونـده‌ی اسـرار خانوادگـی[۱۲] محاکمـه کردنـد. همـه‌ی متهمـان بـه اتهـام جرایـم سـازمان‌یافته محکـوم شـدند. لمبـاردو، فرانـک کالابریسـه‌ی پـدر[۱۳] و جیمـز مارچلـو[۱۴] را هـم بـه اتهـام قتل‌هـای سـازمان‌یافته محکـوم کردنـد.

نیکی اسکارفو، سرکرده اسطوره‌ای مافیا.

■ مرور زمان

جـان آنجلـو گاتـیِ پسـر[۱۵]، بـه لطـف مـرور زمـان، از اجـرای قانـون در امـان مانـده اسـت. او، در جریـان یـک پرونـده‌ی مربـوط بـه جرایـم سـازمان‌یافته در ۱۹۹۹، کـه در آن گناهـش را پذیرفـت و اعتـراف کـرد کـه در دوره‌ی زندانـی بـودن پـدرش سرپرسـتی خانـواده‌ی بزه‌کار گامبینـو را بـر عهـده داشـته اسـت، مدتـی را در زنـدان گذرانـد. از آن زمـان بـه بعـد، می‌گویـد کـه روابطـش را بـا ایـن سـازمان بـزه‌کار در دهـه‌ی ۱۹۹۰ قطـع کـرده اسـت. قاعـده‌ی مـرور زمـان فقـط امـکان پی‌گرد قانونـی جرایـم سـازمان‌یافته‌ای را می‌دهـد کـه پـس از آن تاریـخ انجـام شـده باشـند. دادسـتان‌ها در سـه محاکمـه‌ی متوالـی نتوانسـتند هیـأت منصفـه را متقاعـد کننـد کـه گاتـی پـس از سـال ۱۹۹۹ هـم در جرایـم سـازمان‌یافته دسـت داشـته اسـت. در ۲۰۰۸، گاتـی را یـک بـار دیگـر بـه انجـام جرایـم سـازمان‌یافته متهـم کردنـد.

پسـر بـه پـدر مـی‌رود. جـان گاتیِ پسـر، پسـر جـان جـی گاتـی، در ۱۹۹۹، پـس از پذیرفتـن اتهام‌هـای رشـوه‌دهی، باج‌گیری، قمـار و کلاه‌برداری، از دادگاه بیـرون می‌آیـد.

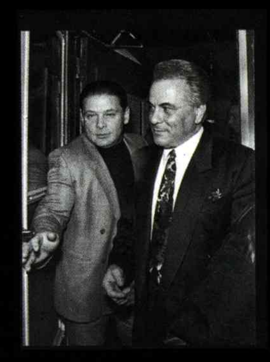


خائن‌ها و جاسوس‌ها

تلاش سرکرده‌ها برای برقراری دوباره‌ی انضباط از طریق کشتن خبرچین‌ها فقط مافیایی‌های وحشت‌زده‌ی بیش‌تری را به آغوش مجریان قانون فرستاد. هم‌زمان، روش‌های به‌بودیافته‌ی اف‌بی‌آی برای رخنه [در مافیا] هم کمک بزرگی به تلاش‌های ضد مافیایی کرد.



فرانک سیناترای خندان را مظنونان به ریاست مافیا احاطه کرده‌اند. جیمی دغل (دومین نفر از راست)، با لو دادن افراد به اف‌بی‌آی، حق لقبش را به جا آورد.



سمی گراوانو (سمی گاومیش)، هنگام ترک باشگاه تفریحی ریونایت، در را برای جان گاتی باز می‌کند. سمی خبرچین اصلی پرونده‌ی گاتی بود.

▪ گرگُری اسکارپا

گرگُری اسکارپا[1]، معاون رئیس خانواده‌ی بزه‌کار کلمبو و متحد قدرت‌مند رئیس کارمینه پریسکو، به صورت پنهانی، به مدت سه دهه تا زمان مرگش در ۱۹۹۴ به اف‌بی‌آی کمک می‌کرد. اسکارپا، هم‌زمان با هم‌کاری با بازرسان فدرال، در جریان جنگ داخلی خانواده‌ی بزه‌کار کلمبو در دهه‌ی ۱۹۸۰، نیروهای هوادار پریسکو را در برابر جناح ویتُریو اُرِنا[2] رهبری کرد. شهادتی در دادگاهی در سال ۲۰۰۷ فاش کرد که اسکارپا در حرف کشیدن از شاهد کلیدیِ قتل سه فعال حقوق مدنی در ۱۹۶۴ در می‌سی‌سی‌پی هم به اف‌بی‌آی کمک کرده است.

▪ جیمیِ دغل

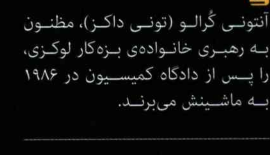
در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، آلادنا فراتیانو (جیمی دغل)[3] هم‌کاری با بازرسان فدرال را آغاز کرد. فراتیانو کار با تشکیلات جرایم سازمان‌یافته‌ی کلیولند، لس‌آنجلس، سان‌فرانسیسکو و لاس‌وگاس را تجربه کرده بود. او در حمله‌ی مراجع قانونی به خانواده‌ی بزه‌کار کالیفرنیای جنوبی به آن‌ها کمک کرد و اطلاعات بیش‌تری درباره‌ی عملیات دسته‌های بزه‌کار در لاس‌وگاس به آن‌ها داد.

▪ آنجلو لُناردو

آنجلو لُناردو[4]، معاون رئیس مافیای کلیولند، که به اتهام بزه‌کاریِ سازمان‌یافته و قاچاق مواد مخدر به زندانی طولانی محکوم شده بودند، در ۱۹۸۳ به مافیا پشت کرد. دادستان‌ها او را، که پسر جوزف لُناردو[5]، قربانی آدم‌کشیِ دسته‌های خلاف‌کار در ۱۹۲۷، و رهبر قدیمی دنیای زیرزمینی غرب میانه بود، مخصوصاً در پرونده‌های مترسک و کمیسیون مافیایی مفید می‌دانستند.

▪ سَمیِ گاومیش

سالواتُره گراوانو (سَمی گاومیش)[6]، معاون رئیس خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو در دوره‌ی رهبری جان جی گاتی، در ۱۹۹۲ علیه رئیس خودش و به نفع دولت شهادت داد. شهادت گراوانو به دادستان‌های فدرال کمک کرد در محکوم کردن و گرفتن حکم حبس ابد برای گاتی، که در پرونده‌های قبلی مربوط به جرایم سازمان‌یافته از محکومیت جان به در برده بود، موفق شوند.



آنتونی کُرالو (تونی داکز)، مظنون به رهبری خانواده‌ی بزه‌کار لوکزی، را پس از دادگاه کمیسیون در ۱۹۸۶ به ماشینش می‌برند.



1. Gregory Scarpa
2. Vittorio Orena
3. Aladena "Jimmy the Weasel" Fratianno
4. Angelo Lonardo
5. Joseph Lonardo
6. Sammy the Bull
7. Alphonse D'Arco
8. Anthony "Gaspipe" Casso
9. Henry Hill
10. Paul Vario
11. Jimmy Burke
12. Joseph Massino
13. Vincent Basciano
14. William "Big Billy" D'Elia
15. Joseph Pistone
16. Donnie Brasco
17. Pizza Connection
18. Dominick "Sonny Black" Napolitano
19. Joaquin Garcia
20. Gregory DePalma
21. Jack Falcone

■ **دارکو، لوله‌ی گاز و هنری هیل**

آلفنسه دارکو[7] و آنتونی کاسو (لوله‌ی گاز)[8]، دو عضو کلیدی خانواده‌ی بزه‌کار لوکزی، در ۱۹۹۰ مافیا را ترک کردند. کاسو، پس از محکوم شدن آنتونی کُرالو در پرونده‌ی کمیسیون مافیایی، تقریباً رئیس خانواده شد. دارکو هم در ۱۹۹۱ مدت کوتاهی نقش رئیس خانواده را بازی کرد. گرچه هنری هیل[9] که با لوکزی روابطی داشت به طور رسمی عضو این خانواده‌ی بزه‌کار نبود، هم‌کاری او با مراجع قانونی در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ زیر پای بعضی از خلاف‌کاران قدرت‌مند، مثل پال واریو[10]، معاون رئیس این خانواده، و جیمی برک[11]، هم‌کار پر درآمدش، را خالی کرد.

■ **جو ماسینو**

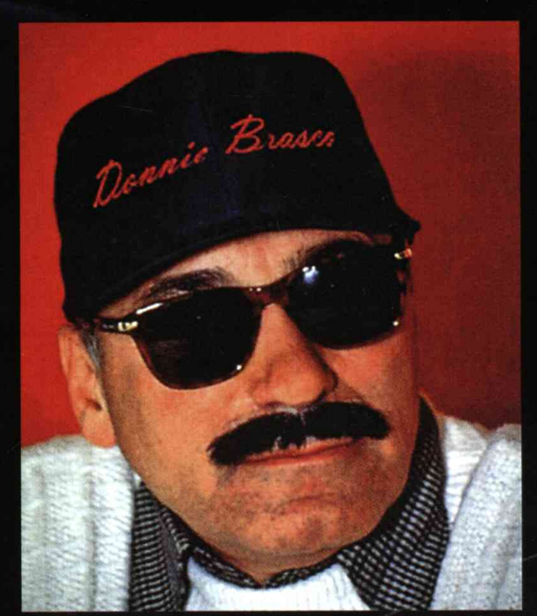
وقتی جوزف ماسینو[12] در ۲۰۰۴ پذیرفت با بازرسان هم‌کاری کند، اف‌بی‌آی از ارزش‌مندترین نمونه‌ی روی‌گردانی [از مافیا] سود برد. ماسینو، که زمانی نورچشمی فیلیپ راستلی بود، بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۴ ریاست خانواده‌ی بزه‌کار بُنانو را بر عهده داشت. ماسینو، که به دلیل نقشش در آدم‌کشی‌های دسته‌ای با احتمال محکوم شدن به اعدام روبه‌رو بود، قبول کرد اطلاعاتی به بازرسان بدهد و هنگام گفت‌وگو با جانشینش، وینسنت باشیانو[13]، دستگاه شنود هم‌راه داشته باشد.

■ **بیلی بزرگه**

در اواخر سال ۲۰۰۸، رئیس مافیای شمال شرقی پنسیلوانیا پذیرفت که، به ازای دریافت حکمی سبک‌تر برای اتهام پول‌شویی و اعمال نفوذ بر شاهدان، با مقام‌های رسمی هم‌کاری کند. ویلیام دلیا (بیلی بزرگه)[14]، که زمانی محافظ شخصی راسل بوفالینوی مرحوم بود، تا زمان تنظیم ادعانامه در ۲۰۰۶، هرگز به هیچ جرمی متهم نشده بود.

■ **جاسوس‌ها**

معروف‌ترین مأمور مخفی اف‌بی‌آی جوزف پیستُنه[15] است. او، که نقش دانی براسکوی[16] سارق را بازی می‌کرد، اعتماد رهبران خانواده‌های بزه‌کار بُنانو و لوکزی را در سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ به دست آورده بود. وقتی به مأموریت او پایان دادند، پیستُنه کار جدیدی به عنوان شاهد طرف دولت آغاز کرد. اطلاعاتی که او در دوره‌ی کار مخفیانه‌اش جمع کرده بود باعث تنظیم صدها ادعانامه‌ی مربوط به جرایم سازمان‌یافته و بیش از صد محکومیت شد. پیستُنه در فروپاشی حلقه‌ی قاچاق هرویین پیتزا کانکشن[17] و پرونده‌ی کمیسیون مافیایی نقش داشت. او علیه مافیایی‌های میلواکی، تامپا و هم‌چنین نیویورک شهادت داد. کار او هم‌چنین باعث ترور دُمینیک ناپلیتانو (سانی بلَک)[18]، که پای براسکو را به جرایم زیرزمینی باز کرده بود، شد. واکین گارسیا[19]، دیگر مأمور مخفی برجسته‌ی اف‌بی‌آی، پیش از پایان مأموریتش در ۲۰۰۵، تقریباً عضو رسمی خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو، که گرِگُری دی‌پالما[20] اداره‌اش می‌کرد، شده بود. گارسیا نقش «مال‌خری» زیرزمینی ـ تاجر کالاهای دزدیده‌شده ـ به نام جک فالکُنه[21] را بازی می‌کرد. دی‌پالما به خاطر مباهات کردن به روابط زیرزمینیش معروف بود و دستگاه شنودِ هم‌راه گارسیا بعضی از حرف‌هایش را ضبط کرده بود. شهادت گارسیا کمک کرد تا دی‌پالما را در ۲۰۰۶ به زندان فدرال بفرستند.



جو پیستُنه، یکی از موفق‌ترین مأمورهای مخفی اف‌بی‌آی. او، با استفاده از نام دانی براسکو، به خانواده‌های مهم بزه‌کار رخنه کرد.

هنری هیل

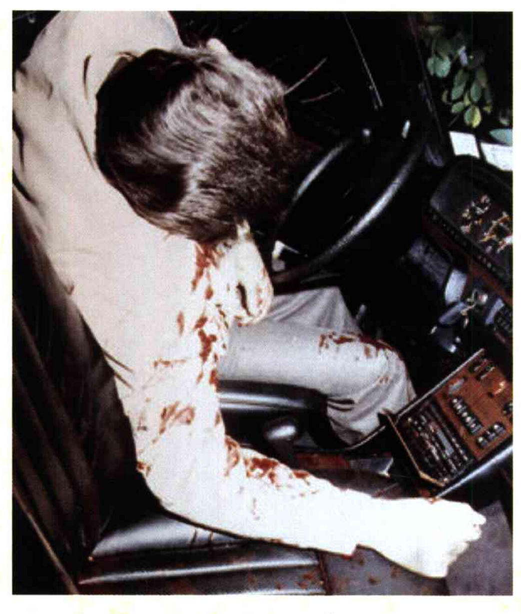
■ فساد

با گذشت زمان، سازمان‌های بزه‌کار آمریکایی نشان دادند که توان چشم‌گیری برای نفوذ در میان دشمنانشان دارند. گنگسترها با فاسد کردن افرادی دست‌چین‌شده در تشکیلات مجری قانون از خودشان در برابر پی‌گرد قانونی محافظت می‌کردند و آسیب‌های ناشی از خائنان به دنیای زیرزمینی را محدود می‌کردند.

جیمز بالجر (وایتی[1])، رهبر بی‌رحم دسته‌ی ایرلندی وینتر هیل[2] در منطقه‌ی بوستون، با مأموران فدرال در تحقیقاتشان درباره‌ی مافیای نیو انگلند هم‌کاری کرد. بالجر، که برادر یکی از سناتورهای ایالت ماساچوست بود، رابطه‌ای با جان کانلی[3]، مأمور اف‌بی‌آی، برقرار کرد که برای هر دو طرف سودمند بود. در ژانویه‌ی ۱۹۹۵، وقتی کانلی از تنظیم ادعانامه‌ای علیه رهبریِ دسته‌ی وینتر هیل خبردار شد، بالجر فرار کرد.

بعد از این ماجرا، جزئیات رابطه‌ی کانلی با بالجر و فعالیت‌های مجرمانه‌ی این مأمور اف‌بی‌آی آشکار شدند. یکی از تکان‌دهنده‌ترین موارد فاش‌شده این بود که اف‌بی‌آی کمک کرده بود پیتر لیمُنه[4]، لوییس گرِکو[5]، جوزف سالواتی[6] و هنری تِملیو[7]، مافیایی‌های نیو انگلند، را به اتهام قتلی محکوم کنند که اف‌بی‌آی می‌دانست کار آن‌ها نبوده است. این چهار نفر را در ۱۹۸۶ به زندان فرستادند. تَملیو و گرِکو در زندان مردند و لیمُنه و سالواتی را در ۲۰۰۱، پس از فاش شدن دست‌کاری اف‌بی‌آی در پرونده، آزاد کردند.

آنجلو مرکوریو (سانی[8])، مافیاییِ نیو انگلندی، که او هم با کانلی هم‌کاری کرده بود، کمک کرد تا این مأمور سابق اف‌بی‌آی را در سال ۲۰۰۲ به اتهام جرایم سازمان‌یافته محکوم کنند. کانلی را به ده سال زندان محکوم کردند. بعدها، در سال ۲۰۰۸ او، به دلیل دادن اطلاعاتی درباره‌ی خبرچینِ ضد بالجر به دسته‌ی وینتر هیل، به اتهام قتل غیر عمد هم محکوم شد. دسته، بر اساس اطلاعات کانلی، در ۱۹۸۲ این خبرچین را با شلیک گلوله کشته بود. قاضی فدرال کانلی را به خاطر این جرم به ۴۰ سال زندان محکوم کرد، امّا گفت که این محکومیت ممکن است به دلیل مرور زمان لغو شود.



قتلی که لوییس اپلیتو عامل آن بود.

■ پلیس‌های مافیایی

در ۲۰۰۶، هیأت منصفه‌ی دادگاه فدرالی به این نتیجه رسید که استفن کاراکاپا[9] و لوییس اِپِلیتو[10]، دو کارآگاه برجسته‌ی اداره‌ی پلیس نیویورک، به آنتونی کاسو (لوله‌ی گاز)، معاون رئیس خانواده‌ی بزه‌کار لوکزی، در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ کمک کرده‌اند. کاراکاپا و اِپِلیتو را به جرم تبانی با کاسو در ۱۱ قتل و اقدام به قتل در زمانی که در استخدام تمام‌وقت اداره‌ی پلیس بودند هم محکوم کردند. دادستان‌ها ثابت کردند که این دو نفر، به صورت مرتب، هر ماه چهار هزار دلار از کاسو می‌گرفتند و وقتی قتلی در میان بود

■ خون آن‌قدرها هم غلیظ نیست

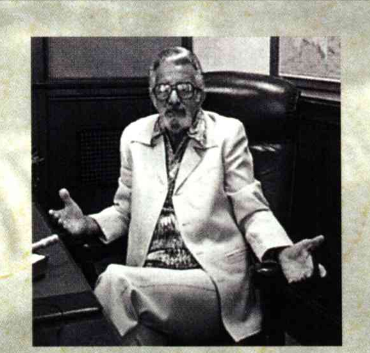


جو بُنانو یکی از مافیایی‌های متعددی بود که ابایی از خیانت به خانواده‌اش نداشت.

پیوندهای خانوادگی اساس بسیاری از سازمان‌های مافیایی بوده‌اند. با این حال، تاریخ مافیا پر است از هم‌خون‌هایی که به هم پشت کرده‌اند. در دهه‌ی ۱۹۶۰، جوزف بُنانو، رئیس بزه‌کاران بروکلین، و استفانو ماگادینو، رئیس مافیای بوفالو، با این که خویشاوند بودند، تقریباً درگیر جنگی مسلحانه با هم شدند. وقتی رئیس بوفالو سعی کرد بنانو را از رهبری خانواده‌ی بزه‌کاری در بروکلین ساقط کند، یکی دیگر از اعضای خانواده‌ی ماگادینو ماجرا را به گوش بُنانو رساند. محکومیت فرانک کالابریسه‌ی پدر، در جریان محاکمه‌ی تاریخی اسرار خانوادگی در سال ۲۰۰۷، تا حد زیادی بر شهادت‌های بستگانش استوار بود. نیکلاس، برادر فرانک کالابریسه، قاتل اجیری بود که به خبرچین بدل شد. پسر فرانک کالابریسه، فرانکِ پسر، هم شهادت داد. او گفت که در جمع‌آوری درآمدهای حاصل از خلاف‌کاری‌ها به عمو و پدرش کمک می‌کرده است. فرانک پدر یک بار متوجه شد که پسرش از درآمدهایش می‌دزدد. او هفت‌تیری روی صورت پسرش گذاشته بود و گفته بود «ترجیح می‌دهم بمیری تا این که از من نافرمانی کنی.»

1. James "Whitey" Bulger
2. Winter Hill
3. John Connolly
4. Peter Limone
5. Louis Greco
6. Joseph Salvati
7. Henry Temeleo
8. Angelo "Sonny" Mercurio
9. Stephen Caracappa
10. Louis Eppolito
11. Jack Weinstein
12. Jack "Blackie" Licavoli
13. Frank "Bomp" Bompensiero
14. Anthony Liberatore

■ نشتی‌های اف‌بی‌آی



جیمی فراتیانو (جیمی دغل)، که شاهدی فدرال شده است، در پاسخ به اتهام لو دادن افراد، شانه بالا می‌اندازد.

مافیا، با پیشنهاد پول به کارکنان رده‌پایین اف‌بی‌آی به ازای افشای نام خائنان، بختی برای مقابله با تعداد فزاینده‌ی خبرچین‌ها در دهه‌ی ۱۹۷۰ داشت. جیمی فراتیانو، چهره‌ی برجسته‌ی مافیایی، مدت کوتاهی پس از آغاز دادنِ پنهانی اطلاعات به اف‌بی‌آی، از جک لیکاوُلی (بلکی[۱۲])، رئیس بزه‌کاران کلیولند، شنید که دنیای زیرزمینی جاسوسِ زنی درون اف‌بی‌آی دارد. لیکاولی پیش از آن هم متوجه شده بود که فرانک بُمپنسیرو (بُمپ[۱۳])، رئیس تازه کشته‌شده‌ی بزه‌کاران سن‌دیگو، دست‌کم یک دهه خبرچین بوده است.

لیکاوُلی به فراتیانو گفت که «ما، به واسطه‌ی زنی، رابطی در دفتر اف‌بی‌آی در این‌جا داریم». فراتیانو، که می‌ترسید لو برود، شتابان وارد برنامه‌ی حفاظت از شاهدان فدرال شد و هر چیزی را که درباره‌ی نشتی‌های اف‌بی‌آی می‌دانست فاش کرد. در ۱۹۸۲، به کمک شهادت او، آنتونی لیبراتُره[۱۴]، بزه‌کار کلیولندی، را به اتهام رشوه دادن به کارمند اف‌بی‌آی، به ازای فهرستی از نام شخصیت‌هایی زیرزمینی که به تحقیقات فدرال کمک می‌کردند، محکوم کردند. در همان سال، لیکاوُلی را با حکم محکومیتی بر اساس قانون ریکو به دام انداختند.

پول بیش‌تری هم دریافت می‌کردند. مدت کوتاهی پس از این حکم، قاضی جک واینستاین[۱۱] گفت که کاراکاپا و اِپُلیتو مستحق مرگ هستند. با این حال، قاضی به این نتیجه رسید که این قتل‌های بزه‌کارانه مشمول مرور زمان شده‌اند و محکومیت‌هایشان را لغو کرد. دادستان‌ها حکم را به دادگاه استیناف بردند. در سپتامبر ۲۰۰۸، دادگاه استینافی با هیأتی از سه قاضی حکم داد که نگاه قاضی واینستاین به تبانی سازمان‌یافته بسیار کوته‌بینانه است. هیأت محکومیت «پلیس‌های مافیایی» را دوباره تأیید کرد. امّا وکیل مدافعشان در آن زمان گفت که قصد فرجام‌خواهی دارند.

این مشروب‌فروشی معمولی، در خفا، در سیطره‌ی وایتی بالجر بود. می‌گویند همین‌جا بود که او برنده‌ی بخت‌آزمایی شد که، به مدت ۲۰ سال، سالانه ۸۹ هزار دلار نصیبش کرد.

■ حل‌نشده

بـا ایـن کـه مافیـای آمریکایـی، از زمانـی کـه گشـت‌های ایالتـی نیویـورک بـه گردهم‌آیـی اپلیکیـن ریختنـد، بیـش از نیـم قـرن رسوایی و افـول را تجربـه کـرده اسـت، تعـدادی از جرایـم مربـوط بـه مافیـا حل‌نشـده باقـی مانده‌انـد.

■ ناپدید شدن هافا

آخریـن دقایـق زندگـی جیمـی هافـا، رئیـس سـابق اتحادیـه‌ی کامیـون‌داران، و محـل جسـدش هنـوز در هاله‌ای از رمـز و راز هسـتند. مقام‌هـای رسـمی، از زمانـی که هافـا در پارکینگ رسـتوران ماچـوز رد فاکـس در ۱۹۷۴ ناپدیـد شـد، سـرنخ‌هایی را دنبـال کرده‌انـد. هرچنـد هافـا را در ۱۹۸۲، بـه لحـاظ قانونـی، مـرده اعـلام کردنـد، امّـا ایـن تلاش‌هـا ادامـه دارنـد. در سـال ۲۰۰۱، اف‌بـی‌آی روی تارهـای مـوی پیداشـده در صنـدوق عقـب ماشـینی کـه در روز ناپدیـد شـدن رهبـر اتحادیـه زیـر پـای چارلـز اُبرایـن[1]، دوسـت هافـا، بـود آزمایـش دی‌اِن‌اِی انجـام داد. روشـن شـد کـه ایـن موهـا موهـای هافـا هسـتند.

دو سـال بعـد، فرانـک شـیرَن اعتـراف کـرد کـه در مـرگ هافـا دسـت داشـته اسـت. شـیرن، دوسـت قدیمـی هافـا، مناصبـی در اتحادیـه‌ی کامیـون‌داران و خانـواده‌ی بـزه‌کار شـمال شـرقی





جیمـی هافـا، رئیـس اتحادیـه‌ی کامیـون‌داران، هنـگام رسـیدن بـه دادگاه منطقـه‌ای، بـا خبرنـگاران حـرف می‌زنـد. او دوره‌ی چهـار سـاله‌ی زندانـش را بـه اتهـام اعمـال نفـوذ در هیـأت منصفـه آغـاز می‌کنـد.

پنسـیلوانیا، بـه رهبـری راسـل بوفالینـو، داشـت. گفته‌هـای شـیرن ضـد و نقیـض بودنـد. یـک بـار ادعـا کـرد کـه خـودش، بـه دسـتور بوفالینـو و سـالواتُره بریگوگلیـو[2]، دسـت‌یار آنتونـی پرُونتزانـو، سـرکرده‌ی بـزه‌کاران نیوجرسـی، هافـا را کشـته اسـت. در روایتـی دیگـر، گفـت بعـد از کشـته شـدن هافـا رسـیده اسـت و بعـد در خـلاص شـدن از جسـد کمـک کـرده اسـت. شـیرن، پیـش از آن کـه بتواننـد درسـتی داسـتان‌هایش را بررسـی کننـد، در سـال ۲۰۰۳ مـرد. چنـد مـاه بعـد، بازرسـان زیـر کف‌پوش‌هـای خانـه‌ای کـه شـیرن می‌گفـت هافـا را در آن کشـته‌اند خـون پیـدا کردنـد. آزمایش‌هـای دی‌اِن‌اِی مفصـل نشـان دادنـد کـه ایـن خـون خـون هافـا نیسـت.

در بهـار ۲۰۰۶، اف‌بـی‌آی زمیـن مزرعـه‌ی پـرورش اسـبی در شـهرک میلفـرد[3] میشـیگان را زیـر و رو کـرد. مأمـوران اف‌بی‌آی، بـر اسـاس خبـری کـه بـه آن‌هـا رسـیده بـود، تجهیـزات سـنگین حفـاری و «سـگ‌های جسـدیاب» بـه ایـن مزرعـه بردنـد. آن‌هـا یکـی از اصطبل‌هـا را خـراب کردنـد و زمیـن زیـرش را کندنـد و صدهـا هـزار دلار در ایـن ماجـرا هزینـه کردنـد. بررسـی‌ها هیـچ نشـانه‌ای از ایـن کـه هافـا زمانـی آن‌جـا بـوده پیـدا نکردنـد.

■ جست‌وجو برای وایتی بالجر

از ۱۹۹۵، مقام‌هـای رسـمی در جسـت‌وجوی جیمـز بالجـر (وایتـی)، گنگسـتر نیـو انگلنـدی، هسـتند. بالجـر، هم‌زمـان بـا بـزه‌کاری در



جـک روبـی بـه ازوالد(مظنـون بـه تـرور جـان کنـدی) شـلیک می‌کنـد.

■ ترور کندی

این که آیا مافیای آمریکا در ترور رئیس‌جمهور جان اِف کندی در نوامبر ۱۹۶۳ در دالاسِ تگزاس دست داشت یا نه موضوع مناقشه است. در سال ۲۰۰۹، مدرک جدیدی به دست آمد که این ترور را به رهبران مافیا ربط می‌داد. این مدرک نشان می‌داد که کارلُس مارچلو، سرکرده‌ی بزه‌کاران نیو اُرلینز، با سانتو ترافیکانته‌ی پسر از تامپا و جانی رُزلی، مافیایی شیکاگویی، در دسیسه‌چینی برای رئیس‌جمهور هم‌کاری کرده است. نقشه‌ی آن‌ها این بود که ترتیبی دهند تا ترور کندی کار کمونیست‌های کوبایی به نظر برسد. سه ترور برنامه‌ریزی شده بودند. دو تلاش اول، در تامپا و شیکاگو، بی‌نتیجه ماندند. سومین تلاش در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ در دالاس اتفاق افتاد.

مقام‌های رسمی لی هاروی اُزوالد[4] را عامل این حمله‌ی مرگ‌بار می‌دانستند؛ تیرانداز منفردی که از طبقه‌ی ششم انبار کتاب‌های درسی تگزاس به کاروان خودروهای هم‌راه رئیس‌جمهور شلیک کرده بود. معتقدان به نظریه‌ی توطئه پافشاری می‌کنند که کندی با گلوله‌ی تیراندازانی که از جهتی دیگر شلیک کردند کشته شد. اُزوالد هرگز به خاطر کشتن کندی به دادگاه نرفت. وقتی اُزوالد در بازداشت پلیس بود، جک روبی[5]، عضو دنیای زیرزمینی که روابطی با سازمان‌های بزه‌کار دالاس و شیکاگو داشت، او را با شلیک گلوله کشت. در سال ۲۰۰۸، پوشه‌هایی که در گاوصندوق فراموش‌شده‌ی دفتر دادستان منطقه‌ای دالاس پیدا کردند بحث‌هایی تازه درباره‌ی رابطه‌ی اُزوالد و روبی به راه انداختند. در میان پوشه‌ها، مدرکی پیدا کردند که متن گفت‌وگوهای این دو نفر را در روز ۴ اکتبر ۱۹۶۳ نشان می‌داد. در این سند، اُزوالد و روبی درباره‌ی کشتن رئیس‌جمهور آمریکا به منظور پایان دادن به تحقیقات دادستان کل، رابرت کندی، برادر رئیس‌جمهور، درباره‌ی مافیا صحبت می‌کنند. روبی به اُزوالد هشدار می‌دهد که گیر نیفتد، وگرنه «آن‌ها مجبورم می‌کنند هر جا بروی دنبالت بیایم و بکشمت». پس از بررسی‌های بیش‌تر، کارشناسان ترور کندی این سند را جعلی و بخشی از مجموعه‌ای از مدارک ساخته‌شده برای یک فیلم سینمایی اعلام کردند.



راسل بوفالینو، شخصیت متنفذ خانواده‌ی بزه‌کار پنسیلوانیا، را در ۱۹۶۸ به اتهام هم‌دستی در انتقال تلویزیون‌های دزدی بازداشت کردند.



رئیس‌جمهور جان کندی و خانم کندی در کاروان خودروها در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳. چند لحظه بعد، گلوله‌ای به سر رئیس‌جمهور خورد و کمی بعدتر رئیس‌جمهور مرد. مافیا مظنون همیشگی این ترور بوده است، گرچه هیچ مدرک مهمی این ماجرا را به هیچ یک از اعضایش ربط نداده است.

سمت رئیس دسته‌ی وینتر هیلِ بوستون، سال‌ها خبرچین اف‌بی‌آی بود. او، که هم‌کاری نزدیکی با جان کانلی داشت، در فروپاشی خانواده‌ی بزه‌کار پاتریارکا در نیو انگلند به اف‌بی‌آی کمک کرد. کانلی خلاف‌کاری‌های بالجر را نادیده می‌گرفت و در ژانویه‌ی ۱۹۹۵ بالجر را از تنظیم ادعانامه‌ای علیه او به اتهام بزه‌کاری سازمان‌یافته خبردار کرد. بالجر فرار کرد و بعد جان کانلی را به بزه‌کاری سازمان‌یافته متهم کردند. بالجر اکنون در فهرست ده فرد برجسته‌ی مورد تعقیب اف‌بی‌آی است و در سال ۲۰۰۸ اف‌بی‌آی دو میلیون دلار جایزه برای اطلاعاتی که منجر به بازداشتش شوند تعیین کرد. اف‌بی‌آی عکس‌هایی هم منتشر کرد که نشان می‌دهند ظاهر بالجر سال‌خورده امروز ممکن است چه‌گونه باشد.

1. Charles O'Brien
2. Salvatore Briguglio
3. Milford
4. Lee Harvey Oswald
5. Jack Ruby



در دهه‌ی ۱۹۷۰، دفع انباشت‌های ضایعات نفتی جامد مشمول مقرراتی سخت‌گیرانه شد و دسته‌های بزه‌کار را به «کمک کردن» به کسب‌وکارهای مشروع جذب کرد.

■ حق‌الحمایه

پرونده‌ی اسرار خانوادگی در سال ۲۰۰۷ نشان داد که مافیای قرن بیست و یکم هنوز در نوعی حق‌الحمایه‌گیری قرن نوزدهمی دست دارد که در آن صاحبان کسب‌وکار مبالغی به دنیای زیرزمینی می‌پردازند تا از آزارشان در امان باشند. مدارک دادگاهی نشان می‌دادند که جوزف لمباردو (جویی دلقک[1]) در منطقه‌ی نفوذش از کسانی که فعالیت‌های غیر قانونی می‌کردند باج می‌گرفت. دادستان‌ها برآورد می‌کردند که قمارخانه‌ای ماهیانه تا دو هزار دلار به لمباردو می‌پرداخته است تا از شر خلاف‌کارهای شیکاگویی در امان باشد.

■ انحصارهای پنهانی

فسادانگیزی مافیا در کسب‌وکارهای مشروع هم امکان ایجاد انحصارهایی پنهانی را به آن‌ها می‌دهد که باعث افزایش قیمت‌ها برای مصرف‌کنندگان می‌شوند و فرصت‌هایی برای پول‌شویی، ایجاد مشاغل صوری و دیگر فعالیت‌های مجرمانه به وجود می‌آورند. پرونده‌ی کمیسیون مافیایی نشان داد که خانواده‌های بزه‌کار نیویورک برای بالا بردن قیمت مصالح ساختمانی هم‌کاری می‌کردند. شهادت مایکل دی‌لیوناردو، عضو جداشده‌ی خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو، ثابت کرد که انحصارهای مشابهی در کل صنایع ساخت‌وساز و تخریب ساختمان وجود دارند.

در ۲۰۰۶، ده‌ها نفر که در کسب‌وکار در ظاهر مستقل حمل زباله در کنتیکت[2] غربی و ایالت هم‌سایه‌اش، نیویورک، دست داشتند را به تلاش هم‌آهنگ برای مختل کردن فرایند مناقصه‌ها متهم کردند. بعدتر در همان سال، متیو لانیِلو (متی اسبه[3])، از خانواده‌ی بزه‌کار جینویسه، اتهام مشارکت در این توطئه را پذیرفت و به دو سال زندان محکومش کردند.

■ نقش بزه‌کاران در حمل زباله

درست همان‌طور که منع الکل بزه‌کاران را به قاچاق نوشیدنی‌های الکلی جذب کرده بود، مقررات فزاینده‌ی فدرال و ایالتی درباره‌ی دفع زباله‌های جامد در دهه‌ی ۱۹۷۰، هم‌راه با اجرای نامناسب این مقررات، صنعت حمل زباله را به جاذبه‌ای برای بزه‌کاران سازمان‌یافته بدل کرد. مقررات تازه به معنی هزینه‌های بیش‌تر برای شرکت‌های قانونی و، به این ترتیب، ایجاد انگیزه‌ی مالی عظیمی در آن‌ها برای ائتلاف با تشکیلات کارآمد بزه‌کار بودند.

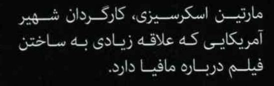


بازرسان از بشکه‌های زباله‌های سمی آماده‌ی دفع نمونه‌برداری و آن‌ها را آزمایش می‌کنند. سازمان‌های بزه‌کار سراسر جهان میلیون‌ها دلاردرآمد از زباله‌های سمی دارند.

1. Joseph "Joey the Clown" Lombardo
2. Connecticut
3. Matthew "Matty the Horse" Lanniello



اِیس رُتستاین (رابرت دنیرو) در ماشین شعله‌ورش به دام افتاده است. کازینو به خاطر صحنه‌های خشنش مشهور است.



مارتین اسکرسیزی، کارگردان شهیر آمریکایی که علاقه زیادی به ساختن فیلم درباره مافیا دارد.

مافیا در فیلم‌ها

کازینو

کازینو[1] (۱۹۹۵)، ساخته‌ی مارتین اسکُرسیزی[2]، فیلمی بسیار وفادار به واقعیت است، گرچه، به خاطر شرایط فیلم‌سازی، همیشه صد درصد دقیق نیست.

▪ پیش‌زمینه‌های فیلم

فیلم‌نامه را بر اساس کتاب نیکلاس پیلِگی[3]، که در نوشتن فیلم‌نامه با اسکرسیزی هم‌کاری کرده است، نوشته‌اند. رابرت دِنیرو نقش سم رُتستاین (اِیس[4]) را بازی می‌کند؛ متخصص قمار و سیگاری قهارِ یهودی که از او می‌خواهند بر کار کازینو تنجیرز[5] در لاس‌وگاس نظارت کند. در دنیای واقعی، رُزنتال[6] کازینوهای استارداست، فرمُنت و هاسیِندای[7] لاس‌وگاس را برای مافیای شیکاگو اداره می‌کرد.

▪ بازی‌گران

جو پِشی[8] نقش نیکی سانتُرو[9] را بازی می‌کند که بر اساس شخصیت واقعیِ خشن و جامعه‌ستیزِ آنتونی اسپیلُترو (تونی مورچه)[10] خلق شده است. شارُن استُن[11] نقش جینجر[12]، هم‌سر اِیس، را بازی می‌کند؛ نقشی که جایزه‌ی بهترین هنرپیشه‌ی زن گلدن گلاب و نام‌زدی جایزه‌ی اسکار را نصیبش کرد.

▪ خشونت

مارتین اسکُرسیزی می‌گفت که صحنه‌ی «سر لای دستگاه پِرس» را به عنوان بلاگردان فیلم گرفته بود تا توجه‌ها را از دیگر صحنه‌های خشن معطوف خود کند. وقتی انجمن سینمای آمریکا[13] اعتراضی به آن نکرد، اسکرسیزی این صحنه را، البته با کمی دست‌کاری، در فیلم نگه داشت. در واقعیت، این اتفاق حدود ده سال پیش از ساختن فیلم افتاده بود و دلیل واقعی عضویت «تمام‌عیار» اسپیلُترو در مافیا هم همین بود.

▪ شخصیت‌ها

بیش‌تر شخصیت‌ها، و نه فقط رتستاین و اسپیلترو، بر اساس افرادی واقعی خلق شده‌اند. برای مثال، جینجر رتستاینِ شارُن استُن را از شخصیت جرالدین رتستاین[14] اقتباس کرده‌اند، فرانکی مارینوی[15] فرانک وینسن[16] را از فرانک کولُتا[17] (خود کولُتا نقش کِرلی[18] را در فیلم بازی می‌کند)، بیلی شِربِرتِ[19] دان ریکلز[20] را از مُرِی اِرِنبرگ[21] و لستر دایمند[22]، شخصیت جیمز وودز[23]، را از لیونارد مارمر[24].

1. Casino
2. Martin Scorsese
3. Nicholas Pileggi
4. Sam "Ace" Rothstein
5. Tangiers
6. Rosenthal
7. Hacienda
8. Joe Pesci
9. Nicky Santoro
10. Anthony "Tony the Ant" Spilotro
11. Sharon Stone
12. Ginger
13. Motion Pictures Association of America (MPAA)
14. Geraldine Rothstein
15. Frankie Marino
16. Frank Vincent
17. Frank Cullotta
18. Curly
19. Billy Sherbert
20. Don Rickles
21. Murray Ehrenberg
22. Lester Diamond
23. James Woods
24. Leonard Marmor



■ بزه‌کاری صنفی

با وجود تلاش‌های قانون‌گذاران و موفقیت‌های متعدد و پرهیاهوی مجریان قانون، بزه‌کاری صنفی ادامه دارد. در ۱۹۸۶، گزارش شورای جرایم سازمان‌یافته‌ی ریاست‌جمهوری از نفوذ شبکه‌ی مافیا در اتحادیه‌های صنفی مهم آمریکا، از جمله انجمن بین‌المللی برادری کامیون‌داران، انجمن بین‌المللی کارکنان باراندازها، اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران آمریکای شمالی و اتحادیه‌ی بین‌المللی کارکنان هتل‌ها و رستوران‌ها، پرده برداشت. مقام‌های رسمی بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ با جناح اصلاح‌طلب اتحادیه‌ی کارگران برای پاک‌سازی این سازمان از فساد هم‌کاری می‌کردند. این هم‌کاری به برکناری ۲۲۰ مقام فاسد اتحادیه، که مشخص شده بود بیش از نیمی از آن‌ها عضو یا هم‌کار گروه‌های شناخته‌شده‌ی جرایم سازمان‌یافته هستند، منجر شد.

گذشته از دزدیدن و سوءمدیریت اموال صندوق، روشن شد که بعضی از مقام‌های فاسد و متحدان زیرزمینی آن‌ها درست بر خلاف منافع اتحادیه عمل می‌کرده‌اند تا سود خودشان را بیش‌تر کنند. در سال ۲۰۰۶، یکی از اعضای برجسته‌ی خانواده‌ی بزه‌کار جینویسه اعتراف کرد پرداخت‌هایی غیرقانونی به رهبران یکی از اتحادیه‌های محلی رانندگان اتوبوس در نیویورک انجام داده است. در سال ۲۰۰۸، رئیس سابق این اتحادیه‌ی محلی را، پس از آن که اعتراف کرد از



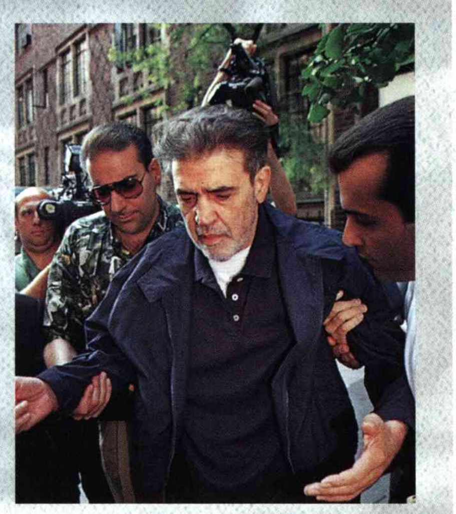
جیمز هافا[2]، پسر جیمی هافا، رئیس اتحادیه‌ی کامیون‌داران، که خودش هم رئیس همین اتحادیه شده است، در اعتراض به نشست سازمان تجارت جهانی در سیاتل در ۱۹۹۹ راه‌پیمایی می‌کند.

He who is deaf, blind,
and silent, lives a thousand years in peace.

کسی که کر، کور و لال باشد هزار سال در آرامش زندگی می‌کند. جان گاتی (۲۰۰۲ - ۱۹۴۰)، رئیس خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو

■ پنهان شدن جلوی چشم همه

وقتی محکومیت تونی سالرنو (تونی چاقه)، در پرونده‌ی کمیسیون مافیایی، وینسنت جیگانته، رئیس خانواده‌ی بزه‌کار جینویسه، را از داشتن رئیسی صوری محروم کرد، جیگانته راهی برای پنهان شدن جلوی چشم همه ابداع کرد. تصور می‌شود که جیگانته تیرانداز ترور ناموفق فرانک کاستلو در ۱۹۷۵ بوده است. او، پس از به دست آوردن رهبری جینویسه در حوالی سال ۱۹۸۱، نقش خیابان‌گردی مبتلا به بیماری روانی را بازی می‌کرد و مرتب، حوله‌ی حمام به تن، در خیابان‌های گرینویچ ویلج[3] نیویورک می‌گشت و با خودش حرف می‌زد. می‌گویند یک بار مأموران فدرال که حکم بازداشتش را داشتند او را در حالی پیدا کردند که چتر به دست در اتاقک دوش ایستاده بود. وقتی در دهه‌ی ۱۹۹۰ جیگانته را به بزه‌کاری سازمان‌یافته متهم کردند، متخصصان سلامت روان شهادت دادند که او شرایط محاکمه را ندارد. دست آخر، خبرچین‌های مافیای نیویورک مدارکی ارائه دادند که ثابت می‌کردند جیگانته بر اعمال خودش و خانواده‌ی بزه‌کارش سیطره دارد. در ۲۰۰۳، جیگانته اتهام مانع‌تراشی برای اجرای عدالت را پذیرفت و اعتراف کرد که سال‌های نمایش بیماری روانیش فقط حقه بوده‌اند.



وینسنت جیگانته، گرچه در انزوا زندگی می‌کرد، امّا از حیله‌گرترین و باهوش‌ترین سرکرده‌های بزرگ به شمار می‌رفت و کسانی را برای آدم‌کشی اجیر می‌کرد، امّا هرگز در دام دستگاه‌های شنود نیفتاد.

1. Zips
2. James Hoffa
3. Greenwich Village

شرکت‌های اتوبوس‌رانی خارج از اتحادیه‌اش پول گرفته است تا فعالیت‌های اتحادیه‌اش را در مناطق دیگر متمرکز کند، به چهار سال زندان محکوم کردند.

▪ اینترنت

شبکه‌ای شدن جهانی رایانه‌ها زمینه‌ی رشد بعضی صنایع زیرزمینی را فراهم کرده است. بزه‌کاران حوزه‌ی قمار، به شکلی خوب، با اینترنت انطباق یافته‌اند. تحقیقاتی در سال ۲۰۰۶ از روابطی میان امپراتوری شرط‌بندی‌های ورزشی در کاستاریکا و خانواده‌ی بزه‌کار بُنانو در نیویورک پرده برداشت. گمان می‌رفت که این کسب‌وکارِ شرط‌بندی سالانه بیش از یک میلیارد دلار آمریکا از جیب شرط‌بندهای آمریکایی که پرداخت‌هایی مرتب انجام می‌دادند نصیب رهبری بُنانو کرده باشد. در ۲۰۰۸، پلیس ایالتی نیوجرسی عملیات قمارِ مرتبط با خانواده‌ی بزه‌کار جینویسه را کشف کرد که از تأسیسات دریاییِ جمهوری دومینیکن بهره می‌برد. مقام‌ها معتقد بودند که این حلقه هر ماه بیش از یک میلیون دلار آمریکا درآمد داشت. این تصور وجود دارد که گروه‌های جرایم سازمان‌یافته در تولید و توزیع هرزه‌نگاری‌های اینترنتی هم دست داشته باشند.

▪ سرقت هویت

به‌کارگیری رایانه‌ها برای ذخیره‌سازی اطلاعات شخصی و انجام تراکنش‌های مالی و تجاری در افزایش جرایم مربوط به سرقت هویت نقش داشت. هرچند سرقت هویت را معمولاً کار بزه‌کاران منفرد تصور می‌کنند، دست داشتن سازمان‌های بزه‌کار در سرقت‌های بزرگ اطلاعات مالی از سیستم‌های رایانه‌ای بانک‌ها و خرده‌فروشی‌ها ثابت شده است.



کارگران عضو اتحادیه‌ی کامیون‌داران، برای توقف تحویل خودروها به فروشندگان اتومبیل، در ۱۹۸۸ راه را بسته‌اند و تحصن کرده‌اند.

▪ مواد مخدر

پرونده‌ی پیتزا کانکشن در ۱۹۸۴ از حلقه‌ی هرویین تحت سیطره‌ی خانواده‌ی بُنانو و مهاجران سیسیلی هم‌کارش، که به «زیپ»[1] معروف بودند، پرده برداشت. از آن‌جا که خانواده‌ی بزه‌کار بُنانو، با پی‌گرد قضایی موفق این پرونده، تارومار شد، رهبران دنیای زیرزمینی از مشارکت آشکار در قاچاق مواد مخدر پا پس کشیده‌اند. با این حال، تجارت مواد مخدر، به واسطه‌ی هم‌کاران مافیا، هم‌چنان منبعی پول‌ساز برای این تشکیلات است.

▪ قاچاق انسان

مافیا یکی از چند سازمان بزه‌کار بین‌المللی است که تصور می‌شود در قاچاق انسان، معضل نوظهور حقوق بشر در هزاره‌ی سوم، دست داشته باشند. قاچاق انسان، که هم‌تراز برده‌داری است، به معنای فروش انسان‌ها به نهادهای بزه‌کاری و، بیش از همه، فحشاست.

▪ بزه‌کاری‌های عصر اطلاعات

با ورود جهان به هزاره‌ی جدید، مافیای آمریکاییِ عصر اطلاعات هم سراغ بزه‌کاری‌های تازه می‌رود و حقه‌های جدیدی به فنون قدیمی می‌افزاید.



سربازان ژاپنی، پس از حمله‌ی گازیِ مرتبط با گروه‌های بزه‌کار به متروی یوکوهامًا در ۱۹۹۵، در پاک‌سازی به هم کمک می‌کنند.

یاکوزا

دگردیسی درونی

یاکوزاها، در سیری سیصد ساله، از قماربازهای خیابانی و قلدرهای بازارهای محلی به یکی از قدرت‌مندترین گروه‌های جرایم سازمان‌یافته در جهان بدل شدند.

■ چالش‌های تازه

یاکوزاها در عمر درازشان پیروزی‌ها و شکست‌های خودشان را داشته‌اند. آن‌ها، با ورود به هزاره‌ی جدید، با مجموعه‌ای از چالش‌های تازه روبه‌رو شده‌اند. آن‌ها با جامعه‌ای کم‌تر آسان‌گیر، تدابیر سخت‌تر اجرای قانون و رقابت شدید جهانی مواجه هستند. امّا جدی‌ترین چالش دگردیسی درونی آن‌هاست.

فرهنگ، اصول اخلاقی، آیین‌ها و ساختار سازمانی سنتی یاکوزا در معرض خطر انقراض هستند. شاید سرنوشت و آینده‌ی یاکوزا تا حد زیادی به این وابسته باشد که یاکوزاها چه‌قدر می‌توانند تصویر خودشان را در نقش یاغی‌هایی شریف حفظ کنند. این دگردیسی هم سران سنتی یاکوزا را نگران می‌کند و هم پلیس را.

■ حافظان جامعه

یاکوزاهای سنتی به متمایز بودنشان از مافیای ایتالیایی یا آمریکایی می‌بالند. آن‌ها خودشان را خلاف‌کارهایی عادی، که به خاطر سود آدم می‌کشند، نمی‌دانند. یاکوزاهای واقعی گنگسترهایی شریف هستند که اصول اخلاقی را رعایت می‌کنند. آن‌ها مباهات می‌کنند که از نسل جوان‌مردهای عامی ـ قهرمانان رابین‌هودمانندِ دوره‌ی ارباب‌رعیتی ـ هستند. هدف واقعی یاکوزا محافظت از کل جامعه و دفاع از ضعیفان و فقیران است.

مسلک سنتی یاکوزا این است که به مردم عادی صدمه نزنند. یاکوزاهایی که آسیبی به مردم عادی بزنند با تنبیه و مجازات روبه‌رو می‌شوند. تصویر یاکوزاها در نقش خلاف‌کارهایی شریف در سخنان یکی از سران یاکوزا به‌تر از هر جا آشکار است. به گفته‌ی او، یاکوزایی که در خیابان راه می‌رود زمستان‌ها سمت آفتابی خیابان را به مردم عامی می‌دهد و تابستان‌ها سمت سایه‌دارش را.

■ سنت رو به زوال

امّا این سنت یاکوزا رو به زوال است. با مردن یا بازنشسته شدن سرکرده‌های قدیمی، نسل جدیدی از سران بر یاکوزا سیطره یافته‌اند و این سران جدید و افرادشان یاکوزاهایی از نوعی دیگر هستند. آن‌ها کم‌تر به سنت احترام می‌گذارند و کم‌تر خودشان را به شیوه‌ی سنتی کار مقیّد می‌دانند.

اعضای جدید یاکوزا کم‌تر به ساختار اُیابون‌ـکُبون اهمیت می‌دهند و مایل نیستند که در هر قدم از سرکرده‌هایشان

1. Jidai Matsuri
2. Kinechi Shinoda



شرکت‌کنندگان در جشن‌واره‌ی جیدای ماتسوری[1] لباس‌های ساموراییها را پوشیده‌اند. این جشن‌واره در اکتبر سنت‌های دوره‌ی ارباب - رعیتی ژاپن را تکریم می‌کند. این سنت‌ها هستند که یاکوزاها را قدرت‌مند نگه می‌دارند.

پیروی کنند. بر خلاف یاکوزای قدیمی، اولویت یاکوزاهای جدید دیگر پیش‌رفت در درون سازمان یاکوزا نیست، بل‌که بیش‌تر به انباشتن ثروت‌های عظیم شخصی اهمیت می‌دهند. تعداد اندکی آماده‌اند که جانشان را پای انجام وظیفه بگذارند یا به خاطر رئیسشان به زندان بروند. بعضی اعضای جوان حتی رئیس‌ها و برادرانشان را به پلیس لو داده‌اند؛ کاری که در دنیای یاکوزای قدیمی قابل تصور هم نبود. آرمان جوان‌مردی برای آن‌ها هیچ معنایی ندارد.

در جنگ‌های دسته‌ای امروز، خشونت دیگر به اعضای دسته محدود نمی‌شود. مردم عادی و حتی افسران پلیس هم قربانی تیراندازی‌های یاکوزا شده‌اند.

▪ ارزش‌های نو

در دنیای جدید یاکوزا، نه فقط اصول اخلاقی یاکوزا بل‌که متداول‌ترین سنت‌هایش، یعنی خال‌کوبی و قطع انگشت، هم رو به زوال هستند. یاکوزاهای جوان‌تر دیگر دوست ندارند از سر تا پا خال‌کوبی کنند، چون چنین خال‌کوبی‌هایی هزینه‌ی چشم‌گیری دارند. آن‌ها نقش‌های ساده‌تر و ارزان‌تر را می‌پسندند و میل کم‌تری هم به اجرای سنت قطع انگشت دارند.

▪ جایگاه فرهنگی

بی‌تردید، یاکوزا یا دنیای بزه‌کار زیرزمینی ژاپن - به دلیل نفوذ فرهنگ ژاپنی - حتی امروز هم وجه شریفی دارد. هیچ گروه جرایم سازمان‌یافته‌ی دیگری را در هیچ یک از کشورهای صنعتی نمی‌توان از نظر مقبولیت و تسامح مردم با آن‌ها با یاکوزا مقایسه کرد و، بی‌شک، وجه جوان‌مردانه‌ی یاکوزا نقش بزرگی در جایگاهش در جامعه‌ی ژاپنی بازی کرده است. با این حال، این وجه جوان‌مردانه رو به زوال است و شاید نفوذ یاکوزا در ژاپن هم هم‌راه آن از بین برود.

۲۰۰۵ کینچی شیندا[2]، رئیس دسته‌ی یامّاگوچی-گومی، پس از شکست در فرجام‌خواهی علیه اتهام مالکیت غیر قانونی سلاح، خودش را به پلیس تسلیم می‌کند.

۲۰۰۷ یکی از اعضای ارشد دسته‌ی سومیوشی-کای، در مرکز توکیو، با گلوله‌ی یکی از اعضای یامّاگوچی-کای، دسته‌ی رقیب، کشته می‌شود.

۲۰۰۷ یکی از اعضای دسته‌ی یامّاگوچی-گومی به شهردار ناگازاکی تیراندازی می‌کند و در صحنه دست‌گیرش می‌کنند.

۲۰۰۷ عمل جراحی در بیمارستان دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس برای پیوند چهار عضو به یکی از سران یاکوزا بحثی را درباره‌ی اخلاقی بودن فروش خدمات سیستم درمانی آمریکا به خارجی‌های ثروت‌مند آغاز می‌کند.

↓ ساموراییهای جشنواره‌های جیدای.

I had a hard time as the daughter of a gangster, but looking back I wouldn't have lived my life any other way. I am proud that my father was a Yakuza. I know his is a world that has no proper place for women. But I have his DNA.



به عنوان دختر یک گنگستر، شرایط سختی دارم، امّا وقتی به عقب نگاه می‌کنم، می‌بینم حاضر نبودم جور دیگری زندگی کنم. من افتخار می‌کنم که پدرم یاکوزا بود. می‌دانم دنیای او دنیایی است که هیچ جای مناسبی برای زن‌ها ندارد. امّا من دی‌ان‌اِیِ او را دارم.
شُکو تِندو[1]، دختر هیریاسو تندو[2]، سرکرده‌ی یاکوزایی، در مصاحبه با روزنامه‌ی انگلیسی گاردین[3]، ۲۰۰۷

▪ دگردیسی

دگردیسی یاکوزا در حال تغییر دادن چهره‌ی جرایم سازمان‌یافته در ژاپن است. با از صحنه خارج شدنِ تصویر یاغی‌های شریف و با فروپاشی سلسله‌مراتب داخلی قدرت در یاکوزا، یاکوزاها گنگسترهایی بسیار خشن‌تر شده‌اند که حاضر هستند برای رسیدن به نتیجه‌ای فوری دست به کارهایی افراطی بزنند.

▪ قاچاق سلاح گرم

ممنوعیت بسیار ستایش‌شده‌ی مالکیت سلاح گرم قاچاق اسلحه را متوقف نکرده است. تا همین دو دهه‌ی پیش، پلیس از این واقعیت که سازمان‌های بزه‌کار را کمابیش خلع سلاح کرده است خشنود بود.

امروز، یاکوزاها خلاف‌کارهایی تا بن دندان مسلح شده‌اند و در جنگ‌های دسته‌ای، خلاف‌کاری‌ها و باج‌گیری‌ها، به شکلی عادی، از تفنگ استفاده می‌کنند. پلیس با شرایطی کاملاً متفاوت از گذشته روبه‌روست و یاکوزاها حالا شباهت بیش‌تری به تبه‌کاران مافیای آمریکایی دارند.

▪ تغییر نگرش

تغییر در ساختار و روش کار یاکوزا باعث تغییر نگرش عمومی شده است و مردم آسان‌گیری کم‌تری در برابر دسته‌های خلاف‌کار دارند. یاکوزا در ژاپن غیر قانونی نیست و یاکوزاها می‌توانند دفترهایشان را در محله‌های معمولی راه بیندازند و شهروندان هم از مدت‌ها پیش با واقعیت زندگی در کنار گنگسترها کنار آمده‌اند. امّا با خشن شدن دسته‌ها و گسترش جنگ‌های دسته‌ای به خیابان‌ها، بسیاری از شهروندان این هم‌زیستی را تحمل‌ناپذیر می‌بینند.در بعضی موارد، شهروندان حتی صدای مسلسل‌های خودکار و انفجارها را هم می‌شنوند. شهروندان، خشم‌گین از خشونت‌های دسته‌ای، شروع به تنظیم شکایت‌هایی برای راندنِ یاکوزاها از محله‌ها کرده‌اند. با کم‌تر شدنِ تسامح جامعه، قانون‌گذاران و پلیس سازوکارهایی تهاجمی‌تر را برای مهار یاکوزا به کار گرفته‌اند. قوانین سخت‌تری علیه جرایم سازمان‌یافته تصویب می‌شوند و پلیس عملیات مبارزه با یاکوزا را وسیع‌تر کرده است. هنوز روشن نیست که آیا تدابیر تهاجمی‌تر قدرت یاکوزا را کاهش داده‌اند یا نه.

▪ تغییر گروه‌بندی

قوانین سخت‌تر هم تعداد گروه‌های یاکوزایی را کم‌تر کرده‌اند و هم تعداد اعضای یاکوزا را. قوانین مبارزه با دسته‌های خلاف‌کار باعث تغییر گروه‌بندی‌های یاکوزا شده‌اند. بسیاری از گروه‌های یاکوزایی کوچک، که نتوانسته‌اند در برابر فشارهای پلیس در چهارچوب قوانین جدید تاب بیاورند، منحل شده‌اند. امّا این انحلال‌ها به افزایش اعضای اتحادیه‌های بزرگ یاکوزایی کمک کرده‌اند.

بزه‌کاران مستقل

سازمان‌های بزرگ، که پیچیده‌تر هستند و منابع مالی مناسبی دارند، حالا می‌توانند متخصصانی را استخدام



پلیس در صحنه‌ی قمه‌کشی در توکیو مدارک را جمع‌آوری می‌کند. ضارب، که می‌گویند گنگستر بوده است، دست‌کم هفت نفر را کشت و دوازده نفر را زخمی کرد.

1. Shoko Tendo
2. Hiryasu Tendo
3. The Guardian
4. Tetsuya Shiroo
5. Icco Ito

کنند تا از آن‌ها در برابر چالش‌های ناشی از قانون و پلیس کمک بگیرند. در حال حاضر، بیش از ۷۰ درصد ۸۵۰۰۰ عضو یاکوزا به یکی از سه اتحادیه‌ی بزرگ یاکوزایی تعلق دارند. با این حال، بسیاری از یاکوزایی‌های سابق، گرچه دیگر عضو هیچ گروهی نیستند، دنیای جرایم زیرزمینی را ترک نکرده‌اند. آن‌ها یا در نقش هم‌کاران یاکوزا فعالیت می‌کنند یا در نقش بزه‌کارانی مستقل. در مقایسه با اعضای تمام‌وقت یاکوزا، پای این عناصر بزه‌کار سازمان‌نایافته در جرایم و بازداشت‌های بیش‌تری در میان است. شرکت‌ها یا افراد می‌توانند این بزه‌کاران را اجیر کنند.

■ رقابت جهانی

با ورود یاکوزا به قرن بیست و یکم، تدابیر سخت مبارزه با دسته‌های خلاف‌کار تنها نگرانی یاکوزاها نیست. با رقابت شدید جهانی، آن‌ها به تغییر ساختار نیاز دارند تا قدرت پول‌سازی را دوباره به دست بیاورند.

گروه‌های یاکوزایی بزرگ‌تر و زیرک‌تر می‌دانند که حقه‌های قدیمی دیگر نمی‌توانند زندگی راحت را تضمین کنند. آن‌ها باید سراغ جرایمی پیچیده‌تر بروند و درگیر فرایند دگردیسی از گنگسترهای خیابانی به گنگسترهای حوزه‌های اقتصادی، فکری و فن‌آوری‌های پیش‌رفته و بزه‌کاران شرکتی و مالی هستند. هم‌گام با جهانی شدن اقتصاد، آن‌ها به خارج از کشور روی آورده‌اند و عملیاتشان را به کره، فیلیپین، کشورهای جنوب شرقی آسیا و ایالات متحده گسترش داده‌اند.

■ تصویر دست‌خوش تغییر

در قرن جدید و در میان قوانین سخت‌تر مبارزه با دسته‌های خلاف‌کار، فشار بیش‌تر پلیس، شرایط بسیار بد اقتصادی و رهایی بیش‌تر مردم از شیفتگی به گنگسترها، یاکوزا دوره‌ی سختی را می‌گذراند. امّا یاکوزا در آستانه‌ی نابودی نیست و عضویت در یاکوزا هنوز چشم‌گیر است. دسته‌های خلاف‌کار در ابداع فنونی تازه برای دوام آوردن و فعال ماندن زبردست هستند. با این حال، شاید آینده‌ی یاکوزا تا حد زیادی به این وابسته باشد که تا چه حد نگاه مثبت مردم را به خود حفظ کنند. چهره‌ی شریف گنگسترها جایگاهی بی‌نظیر در جامعه‌ی ژاپن به آن‌ها داد و در میان گروه‌های جرایم سازمان‌یافته‌ی جهان متمایزشان کرد. کم‌رنگ شدن تصویر گنگسترهای جوان‌مرد می‌تواند باعث نابودی آن‌ها شود یا دست‌کم قدرت بقای آن‌ها را کم‌تر کند.



تتسویا شیرو[4]، عضو دسته‌ای وابسته به یامَاگوچی ـ گومی، که در ۲۰۰۷ به ایکو ایتو[5]، شهردار ناگازاکی، تیراندازی کرد.

شاید تصویر تازه‌ی یاکوزا این باشد: زوجی جوان بچه‌هایشان را در فعالیت‌های موتورسیکلت سوارهای خلاف‌کار شریک می‌کنند.

ثلاثی‌ها

کله‌ماری‌ها و تُنگ‌ها

بعد از حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با افزایش نیاز به مرزهایی ایمن‌تر، اتحادیه‌های بزه‌کاری که در مرزها مشغول قاچاق انسان بودند به عنوان تهدیدی جدی برای امنیت کشورهایی مثل ایالات متحده و بریتانیا تلقی شدند.

▪ وحشت از تروریسم

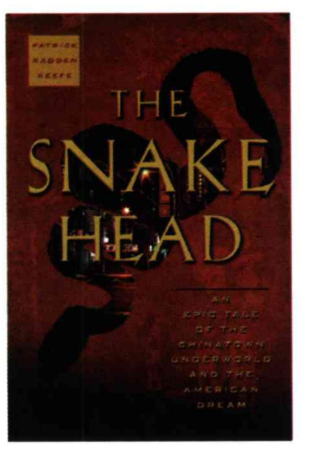
این کشورها می‌ترسیدند که در میان پناه‌جویان تروریست‌هایی هم باشند؛ افراط‌گراهایی که می‌توانستند پنهانی وارد کشور شوند و فعالیت تروریستی را شروع کنند. گرچه این سناریو نامحتمل نیست، بیش‌تر کسانی که دسته‌های خلاف‌کار به صورت قاچاق از مرزها می‌گذرانند مردمی هستند که هیچ ربطی به تروریسم ندارند. بیش‌تر آن‌ها هزاران دلار می‌پردازند تا به سفری بروند که ممکن است ماه‌ها طول بکشد و به کار کردن در شرایطی سخت منجر شود.

▪ کله‌ماری‌ها

قاچاق انسان صنعتی چند میلیارد دلاری است و، بر اساس گزارش‌های رسمی پلیس اروپا، هر سال ده‌ها میلیارد دلار سود دارد. بزه‌کاران چینی، معروف به کله‌ماری‌ها[1]، نقش مهمی در قاچاق انسان دارند. هرچند این دسته‌های کله‌ماری هم‌کاری نزدیکی با ثلاثی‌های چینی دارند، امّا اغلب به تنهایی کار می‌کنند. آن‌ها در فرایند قاچاق انسان و پول درآوردن از آن متخصص هستند. یکی از مشهورترین کله‌ماری‌ها زنی است به نام چِنگ چوی پینگ[2]. او در محله‌ی چینی‌نشین منهتن زندگی می‌کرد و مغازه و رستورانی داشت. اهل محل او را «خواهر پینگ» صدا می‌زدند و به او احترام می‌گذاشتند، چون چینی‌ها را از چین به آن‌جا می‌برد و منصفانه با آن‌ها رفتار می‌کرد. پینگ در ۱۹۴۹ در شِنگمِی[3]، در استان فوجیان چین، به دنیا آمد. او و شوهرش در دهه‌ی ۱۹۷۰ به هنگ‌کنگ رفتند و آن‌جا خواربارفروشی باز کردند.

در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، پینگ به ایالات متحده رفت و فروشگاهی در خیابان هِستِر[4] نیویورک افتتاح کرد. وقتی فروشگاهش پاتوق چینی‌های اهل استان فوجیان شد، پینگ مرکزی برای حواله‌ی پول راه انداخت تا مهاجران بتوانند برای خانواده‌هایشان در چین پول بفرستند.

روابط پینگ خیلی زود پای او را به کار قاچاق باز کردند. اوایل، او در همه‌ی مراحل فرایند قاچاق، حتی هم‌راهی با مهاجران غیر قانونی در پرواز به ایالات متحده، فعالانه نقش داشت، امّا بعدها عملیاتش را، به صورت پیمانی، به بزه‌کارهای دیگر و گروه‌هایی مثل دسته‌ی فوک چینگ می‌سپرد. وقتی تقاضای مردم برای خدمات خواهر پینگ و قاچاق‌چی‌های دیگر بیش‌تر شد، کله‌ماری‌ها شروع به استفاده از کشتی‌های بزرگ برای قاچاق انسان از چین به ایالات متحده کردند.



جلد کتابی درباره کله ماری‌ها.

▪ تلاش طلایی

این‌جا بود که عملیات قاچاق خواهر پینگ با مشکل روبه‌رو شد. در اوایل ژوئن ۱۹۹۳، افسران پلیس کشتی بزرگی را پیدا کردند که نزدیک کوینز[5] در نیویورک به گل نشسته بود. مردم از عرشه‌ی کشتی به دریا می‌پریدند و وقتی افسران بازرسی‌های بیش‌تری کردند، حدود سیصد چینی را در کشتی پیدا کردند. بسیاری از آن‌ها، پس از ماه‌ها زندگی در کشتی با آب و غذایی

۲۰۰۱ رئیس دادستانی کل خلق چین فاش می‌کند که در سال ۲۰۰۰ بیش از ۲۵۰۰ مقام رسمی در فساد دسته‌های ثلاثی سهیم بوده‌اند.
۲۰۰۲ شبکه‌ی خبری بی‌بی‌سی گزارش می‌دهد که حدود ۵۰ دسته‌ی ثلاثی در هنگ‌کنگ فعالیت می‌کنند.
۲۰۰۶ کارشناسان حقوقی چین برآورد می‌کنند که بیش از یک میلیون بزه‌کارِ دسته‌ای در کشور وجود دارند.
۲۰۰۶ دادگاه خلق چین به اتهام‌هایی علیه برادران هو[7]، که مظنون به تجارت غیر قانونی فلزات اوراق‌شده، معدن‌کاری غیر قانونی و ارتباط با ثلاثی‌ها هستند، رسیدگی می‌کند.
۲۰۰۷ داگلاس یانگ[8]، خرده فروش برجسته‌ی هنگ‌کنگی، را به اتهام فروش تی‌شرت‌ها و کارت پستال‌هایی با نشان دسته‌ی ثلاثی ۱۴کِی بازداشت می‌کنند. بر اساس قوانین هنگ‌کنگ، مالکیت هر چیزِ مرتبط با ثلاثی‌ها غیر قانونی است.

▪ فریب غرب

هر سال، هزاران چینی از سر استیصال، آینده‌ای به‌تر و شغلی آب‌رومند را در جایی که آن را دنیای ثروت‌مند غرب می‌دانند جست‌وجو می‌کنند. این افراد، برای رفتن به آن‌جا، با قاچاق‌چی‌های مشهور به کله‌ماری تماس می‌گیرند. این کله‌ماری‌ها چند هزار دلار پیش‌پرداخت می‌گیرند و بقیه‌ی مبلغ (۲۵ هزار تا ۴۵ هزار دلار آمریکا) را وقتی که مشتریانشان به مقصد موعود برسند دریافت می‌کنند. چون برای فرد قاچاق‌شده ناممکن است که وقتی به کشوری غریب می‌رسد این قدر پول داشته باشد، دسته‌ی کله‌ماری‌ها به او اجازه می‌دهد با مشغول شدن در یکی از کسب‌وکارهایشان بدهیش را بپردازد.

پلیس چین در استان فوجیان به یک کشتی باری، که مظنون به حمل مهاجران غیر قانونیِ کله‌ماری‌های قاچاق‌چیِ انسان است، حمله می‌کند.

1. Snakeheads
2. Cheng Chui Ping
3. Shengmei
4. Hester Street
5. Queens
6. Golden Venture
7. Hu
8. Douglas Young.

مسافران کشتی تلاش طلایی درباره‌ی وضعیت حقوقی‌شان پس از گذراندن چهار سال در اردوگاه صحبت می‌کنند.

ناچیز، شرایط وحشت‌ناکی داشتند. اسم کشتی تلاش طلایی[۶] بود و مقام‌ها بی‌درنگ شروع به بررسی کردند تا ببینند چه کسی پشت این جنایت وحشت‌ناک است. آن‌ها خیلی زود متوجه شدند که خواهر پینگ در آن دست داشته است، امّا او، پیش از آن که بتوانند بازداشتش کنند، به هنگ‌کنگ فرار کرد. او از زادگاهش، شِنگمی، به عملیات قاچاقش ادامه می‌داد.

■ دست‌گیری

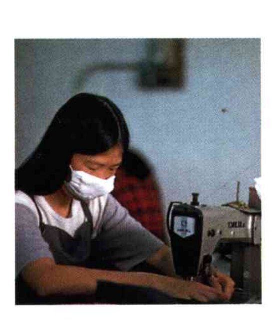
از آن‌جا که ایالات متحده پیمان استردادی با چین ندارد، پینگ در امان بود. اما مقام‌های آمریکایی تسلیم نشدند و دست آخر او را در فرودگاه هنگ‌کنگ بازداشت کردند. پینگ را در ۲۰۰۳ به ایالات متحده برگرداندند و، پس از محاکمه‌ای که یک ماه طول کشید، به اتهام هم‌دستی در قاچاق خارجی‌ها و چند جرم دیگر گناه‌کار دانستند. در ۱۶ مارس ۲۰۰۶، قاضی او را به ۳۵ سال زندان محکوم کرد.



خیابان هستر در نیویورک، محل مغازه‌ی چنگ چوی پینگ در دهه‌ی ۱۹۷۰

■ بازار جهانی

قاچاق از چین هم‌چنان جرم محبوب دسته‌های خلاف‌کار چینی است. در ۲۳ ژانویه‌ی ۲۰۰۹، پانزده کله‌ماری را به اتهام قاچاق ۱۱۱ نفر به مقاصد مختلف، از اسرائیل [سرزمین‌های اشغالی] گرفته تا کره‌ی جنوبی، به حداکثر یازده سال زندان محکوم کردند. این دسته، در تحقیقاتی که در اکتبر ۲۰۰۷ آغاز شد و در ژوئیه‌ی ۲۰۰۸ پایان یافت، شناسایی شد. قاچاق انسان به استرالیا هم رونق دارد و هر تابستان انبوهی از «قایق‌نشینان» را در این کشور توقیف می‌کنند. اوایل سال ۲۰۰۹، یکی از این قایق‌ها منفجر شد و تعدادی از مسافرانش را کشت و زخمی کرد.



دوزنده‌ی جوانی در کارگاهی در هنگ‌کنگ ماسک زده تا خودش را از غبار محافظت کند.

■ قدرت سیاست

با وجود احکام سنگین برای فعالیت‌های مجرمانه در چین، به نظر می‌رسد که سازمان‌های بزه‌کار کم‌کم بخشی از نفوذی را که، پیش از آن که ارتش مائو وادارشان کند مخفی شوند یا حتی از کشور فرار کنند، داشتند دوباره به دست می‌آورند. در چند سال گذشته، ماجراهای متعددی بوده‌اند که نشان داده‌اند تاجران و سیاست‌مداران ثروت‌مند چین در فعالیت‌های مجرمانه دست داشته‌اند. گویی جاذبه‌ی ثروت انبوه و شهرت مردان سرسخت بیش از حد وسوسه‌کننده است. در نوامبر ۲۰۰۷، صدها پلیس چینی مسلح به تفنگ‌های نیمه‌خودکار به رستورانی در یانگجیانگ[۸]، شهری در استان گوانگدُنگ چین، حمله کردند. ده‌ها نفر، که می‌گفتند عضو ثلاثی‌ها هستند، بازداشت شدند که سران ثلاثی‌ها هم در میانشان بودند. این‌جاست که داستان بسیار جالب می‌شود. سران بازداشت‌شده لین گوچین[۹] و ژو جیانچیانگ[۱۰] بودند. لین سیاست‌مداری محلی، عضو کنگره‌ی خلق و تاجری برجسته است. می‌گویند که او، برای افزایش سود کسب‌وکارش، از ارعاب استفاده کرده است. هرچند چنین رفتاری برای آن‌هایی که با نفوذ آلوده به فسادِ گروه‌های بزه‌کار در سیاست محلی آشنا هستند عجیب نیست، دیدن چنین رفتاری در چین، جایی که سیاست‌مداران فاسد را بارها به اعدام محکوم کرده‌اند، بسیار حیرت‌انگیز است. امّا جرایم سازمان‌یافته رو به افزایش هستند. به گفته‌ی خبرگزاری شینهوا[۱۱]، از فوریه‌ی ۲۰۰۶، مقام‌های چینی چهارهزار گروه بزه‌کار را متلاشی کرده‌اند.



این پوستر بسیار رنگارنگ را برای تبلیغات درباره‌ی کار پلیس در چین پخش کرده‌اند. نوشته‌ی روی پوستر می‌گوید که «پلیس پینتانگ[۱۲] در خدمت شماست». چین می‌خواهد رابطه‌ی میان شهروندان و پلیس را بهتر کند.

■ تسخیرناپذیران

از آن‌جا که ثلاثی‌های چینی در مقیاسی جهانی فعالیت می‌کنند، ضرورت دارد که مراجع کشورهای مختلف برای متوقف کردن این گروه‌های بزه‌کار هم‌کاری کنند. چین و ایالات متحده میانه‌ی خوبی با هم ندارند، امّا در پرونده‌ی «تسخیرناپذیران»[۱] به شکلی بی‌نقص با هم کار کردند.

تسخیرناپذیران به خاطر وزن رئیسشان کین چیونگ وُنگ[۲]- ۱۲۵ کیلوگرم - به «دسته‌ی ۱۲۵»[۳] هم معروف بودند. وُنگ خلاف‌کاری‌هایش را در محله‌ی چینی‌نشین نیویورک آغاز کرد. او را به جرم قاچاق هرویین بازداشت کردند و، پس از چهار سال حبس، در ۱۹۹۴ به چین برگرداندند.



مانور عملیاتی گارد ساحلی و پلیس گمرک برای راندن قاچاقچیان مواد مخدر از ساحل ماکائو

I cannot say that I'm the good person.
But I can tell you I'm not thebad person, either.

نمی‌توانم بگویم آدم خوبی هستم. امّا می‌توانم بگویم که آدم بدی هم نیستم.

ریمند چاو[13]، درباره‌ی دوره‌ی خلاف‌کاری‌هایش، در مصاحبه با سان‌فرانسیسکو ویکلی[14]، ۲۰۰۷

■ **زندگی سطح بالا**

آن ماجرا پایان کار کین چیونگ وُنگ نبود. او، وقتی به چین رسید، در شهر فوژو[4]، باشگاه شبانه‌ای به نام شرکت سرگرمی هوامِی[5] راه انداخت. این باشگاه جایی بود که پول‌دارها می‌توانستند شبی غرق تجمل را بگذرانند. او، در این باشگاه شبانه، با آدم‌های قدرت‌مند زیادی آشنا شد که مهم‌ترینشان چن کای[6]، ثروت‌مندترین تاجر فوژو، بود. می‌گویند که وُنگ از همه‌ی روابطش استفاده کرد تا تشکیلاتی بسیار موفق برای قاچاق مواد مخدر راه بیندازد. مقام‌ها برآورد می‌کنند که تشکیلات وُنگ، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳، هرویین‌هایی به ارزش صد میلیون دلار از مثلث طلایی به ایالات متحده و کانادا قاچاق کرد.

■ **احتیاط خلاف‌کاران**

این گروه کاملاً پنهانی کار می‌کرد و، به لطف فساد و رشوه‌های کلان، اعضایش می‌توانستند تقریباً مخفیانه از کشوری به کشور دیگر سفر کنند. می‌گویند وُنگ در بالاترین رده‌های سلسله‌مراتب سیاسی روابط مهمی داشت و این روابط شامل بسیاری از مقام‌های عالی‌رتبه‌ی پلیس هم می‌شدند. به گفته‌ی منابع مجری قانون در نیویورک، توزیع‌کنندگان این گروه هم بسیار محتاط بودند، ماشین‌ها و لباس‌هایشان را عوض می‌کردند و همیشه مراقب نگاه کنج‌کاو کارآگاهان بودند.

■ **عملیات مخفی بین‌المللی**

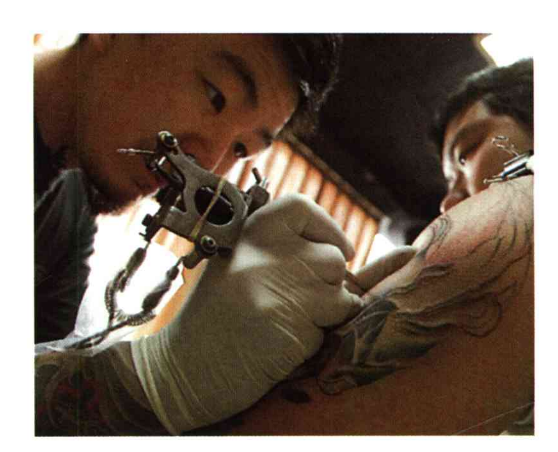
خود وُنگ هم همیشه درباره‌ی مکان معامله‌های مواد مخدر و طرف‌های معامله‌اش بسیار محتاط بود، امّا در



پلیس چین از توزیع‌کنندگان مواد مخدر در قطار کومینگ[13] به شانگهای بازجویی می‌کند. پلیس ۴۰۰ گرم هرویین در بدن‌های این دو دختر پیدا کرده است.

۱۶ مه ۲۰۰۳ اشتباه بزرگی کرد و در حالی که ۳۵ کیلوگرم هرویین همراه خودش داشت دست‌گیر شد. همان‌وقت که او را به زندان می‌بردند، مراجع قانونی در آمریکا، کانادا، هنگ‌کنگ و هند بسیاری از اعضای گروه را که در این معامله‌ی بزرگ مواد مخدر دست داشتند دست‌گیر کردند. دادگاهی در چین وُنگ را گناه‌کار دانست و به اعدام محکومش کرد.

در این ماجرا، بسیاری از سیاست‌مداران و افسران پلیس را هم بازداشت کردند. این پرونده چین را از اساس تکان داد. خود هو جینتائو[7]، رئیس‌جمهور چین، سی بازرس را مأمور کرد تا مطمئن شود به این پرونده درست رسیدگی می‌کنند. وقتی هیاهو فرو نشست، چن، هم‌کار وُنگ، را به رشوه دادن به مقام‌های دولتی و اداره کردن یک فاحشه‌خانه متهم کردند. به خاطر اتهام دوم، چن حکم اعدام گرفت. این پایان پرونده‌ای بود که نشان داد سازمان‌های بزه‌کار چین در چند دهه‌ی گذشته تا چه حد قدرت گرفته‌اند.



خال‌کوبی، که زمانی نوعی تنبیه بود، حالا گونه‌ی هنری محبوبی در چین شده است.

1. The Untouchables
2. Kin Cheung Wong
3. 125 Gang
4. Fuzhou
5. Huamei Entertainment Company
6. Chen Kai
7. Hu Jintao
8. Yangjiang
9. Lin Guoqin
10. Xu Jianqiang
11. Xinhua
12. Pintang
13. Kunming
14. Raymond Chow
15. San Francisco Weekly

فعالیت‌های ثلاثی‌ها و تُنگ

خانه‌ی تُنگ هپ سینگ

مسیرهای اصلی قاچاق انسان از چین

■ **تُنگ‌های کالیفرنیا**

کالیفرنیا جامعه‌ی چینی بزرگی دارد که تاریخش به قرن نوزدهم برمی‌گردد؛ زمانی که چینی‌ها در جست‌وجوی کار به ایالات متحده آمدند. مخصوصاً سان‌فرانسیسکو همیشه بستر مناسبی برای فعالیت تُنگ، که تا امروز هم ادامه دارد، بوده است. نکته‌ی جالب درباره‌ی فعالیت‌های امروزی تُنگ‌ها در سان‌فرانسیسکو این واقعیت است که یکی از آن‌ها، که مقام‌ها می‌گویند از رهبرانشان است، از سران سابق تُنگ بوده که برای پلیس خبرچینی کرده است.

ریمند چاو رهبر تنگ هُپ سینگ[1] بوده و در مقام معاون پیتر چُنگ[2]، که رهبر ثلاثی وو هُپ تو[3] بود، هم فعالیت کرده است.

■ **ملغمه**

در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، این دو نفر نقشه‌ی ادغام چند تُنگ آمریکایی و دسته‌ی خیابانی چینی را در قالب یک ثلاثی بزرگ، که قرار بود آن را تیین ها ووی[4] یا انجمن کل زمین بنامند، در سر داشتند. امّا پیش از آن که به هدفشان برسند، مجریان قانون ادعانامه‌ای بر اساس مجموعه‌ای از اتهام‌های مربوط به جرایم سازمان‌یافته برایشان تنظیم کردند. چُنگ توانست در ۱۹۹۲ به هنگ‌کنگ فرار کند، امّا در سال ۲۰۰۰ او را برای محاکمه به آمریکا برگرداندند و به ۱۵ سال زندان محکوم کردند.

محاکمه‌ی چاو پیش‌تر در ۱۹۹۶ برگزار شده بود و دادگاه از خودش سلب صلاحیت کرده بود. امّا بعدها او را به اتهام جرایم مسلحانه محکوم کردند و حکم ۲۵ سال زندان به او دادند. گویی زندان به مذاق او خوش نمی‌آمد، چون تصمیم گرفت با دولت معامله کند و علیه رئیس سابقش شهادت دهد. در پی این معامله، چاو را در سال ۲۰۰۳ از زندان آزاد کردند.

او، پس از آزاد شدن، یک‌راست به خیابان‌های محله‌ی چینی‌ها رفت و، به گفته‌ی مجریان قانون، دوباره روابطی با اعضای دسته‌های آسیایی، از جمله زیردست‌های سابقش



پس از یک تیراندازی مربوط به گروه‌های خلاف‌کار که هشت نفر در آن زخمی شده‌اند، پلیس‌ها بیرون رستورانی چینی در محله‌ی چینی‌ها در نیویورک جمع شده‌اند.

در تنگ هُپ سینگ، برقرار کرد. حالا آلن نگای لیونگ[5] رهبر تُنگ هُپ سینگ بود. او در دهه‌ی ۱۹۷۰، در بیست سالگی، به کالیفرنیا آمد و، اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، عضو هُپ سینگ شد. وقتی لیونگ تاجری موفق شد، کم‌کم نقش بزرگ‌تری در تُنگ بر عهده گرفت. چاو که از زندان آزاد شد، یکی از دوستانش به لیونگ پیغام داد که چند عضو هپ سینگ برای «کسب‌وکار» به پول نیاز دارند. رهبر تُنگ هُپ سینگ نپذیرفت که پولی به این اعضای جوان قرض بدهد و، روز بعد، مهاجمی ناشناس به در اصلی خانه‌اش تیراندازی کرد.

■ **ترور**

این ماجرا از تحمل لیونگ خارج بود و او تصمیم گرفت برای حل پرونده با مقام‌ها هم‌کاری کند. این کار خطرناک بود و عاقبت خوشی هم نداشت. در فوریه‌ی ۲۰۰۶، فرد مسلح نقاب‌داری وارد دفتر لیونگ شد و، مقابل چشم‌های وحشت‌زده‌ی هم‌سرش، او را با شلیک گلوله کشت. هیچ‌کس را به این قتل متهم نکرده‌اند و، هرچند چاو مظنون است، ادعانامه‌ای برای او صادر نشده است.

در مراسم خاک‌سپاری لیونگ، صدها نفر، از جمله یکی از وزرای دولت تایوان، به او ادای احترام کردند. ریمند چاو هم آن‌جا بود و به خبرنگاران چینی گفت آمده است تا به «برادر بزرگش» ادای احترام کند.

■ **آینده**

ثلاثی‌های چین، در طول تاریخ، نشان داده‌اند که می‌توانند با سختی‌ها سازگار شوند. آن‌ها نشان داده‌اند که، چه با امپراتوری بی‌رحم روبه‌رو باشند و چه با دیکتاتوری کمونیست و ظالم، می‌توانند به صحنه برگردند. ثلاثی‌ها ریشه‌ی عمیقی در سنت‌های چین دارند و هم‌وطنان چینیشان در سراسر جهان از آن‌ها حمایت می‌کنند. قدرت و سیطره‌ی آن‌ها بر اقتصاد جهانی از هنگ‌کنگ و چین تا کشورهایی مثل آمریکا، هلند، بریتانیا و استرالیا امتداد یافته است. گزاف نیست اگر بگوییم که آن‌ها را نباید دست‌کم گرفت.

1. Hop Sing Tong
2. Peter Chong
3. Wo Hop To
4. Tien Ha Wui
5. Allen Ngai Leung



ورودی محله‌ی چینی‌های لندن. تقریباً همه‌ی شهرهای بزرگ جهان یک محله‌ی چینی‌نشین دارند که اغلب تحت نفوذ چشم‌گیر ثلاثی‌ها هستند.

مافیای روسیه

حضور همیشگی

با سیطره‌ی سازمان‌های بزه‌کار بر ۴۰ درصد اقتصاد روسیه و بیش از پنجاه هزار شرکت و با باج دادن ۷۰ درصد کسب‌وکارها به سازمان‌های بزه‌کار، می‌توان گفت که جرم سازمان‌یافته نه فقط تهدیدی برای چشم‌انداز یک روسیه‌ی دموکراتیک، بل‌که تهدیدی برای امنیت و ثبات جهانی است.

مقام‌های گمرکی در شهر ریازان[1] بزرگ‌ترین محموله‌ی مصادره‌شده‌ی محصولات تقلبی تنباکو در تاریخ روسیه را نابود می‌کنند. این محموله پنج میلیون دلار ارزش داشت.

1. Ryazan
2. Dmitry Medvedev
3. Semyon Mogilevich
4. Gazprom

▪ آمار بزه‌کاران

جرم سازمان‌یافته عنصر ثابت قدرت‌مند و خطرناک زندگی روس‌ها بوده است و احتمالاً چنین خواهد ماند. رقم دقیقی برای تعداد سازمان‌های بزه‌کار و اعضای این سازمان‌ها در روسیه وجود ندارد.

در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، وزارت کشور روسیه برآورد می‌کرد که ۸۲۲۲ سازمان بزه‌کار و ۳۲۰۶۸ عضو شناخته‌شده‌ی این سازمان‌ها وجود دارند. به نظر می‌رسد که این رقم از آن زمان کمابیش ثابت مانده است. برآوردهای اخیر می‌گویند که حدود ده هزار سازمان بزه‌کار و سی هزار عضو دسته‌های بزه‌کار وجود دارند. نه فقط یک مافیای روسی، بل‌که حدود سی تا پنجاه سازمان بزه‌کار قدرت‌مند در کار هستند.





زندانی‌های زندانی بسیار امنیتی در سنت پترزبورگ تماشاچی کنسرت سال نو هستند. خال‌کوبی‌ها کم‌کم محبوبیتشان را در میان زندانی‌ها از دست می‌دهند.

■ **ساختار آزاد**

یکی از ویژگی‌های قابل توجه جرایم سازمان‌یافته در روسیه این است که دنیای زیرزمینی بزه‌کار روسیه هرگز به سنت‌ها و اسطوره‌هایی مانند آن‌چه در سازمان‌های سنتی بزه‌کاری مثل مافیای ایتالیا، ثلاثی‌های چین یا یاکوزای ژاپن رایج است شکل نداده است.

گروه‌های روسِ جرایم سازمان‌یافته در قالب ساختار سنتیِ هرمی سازمان‌دهی نشده‌اند. پدرخوانده‌ای نیست که در رأس سلسله‌مراتب دسته نشسته باشد. سازمان‌های بزه‌کار روس از یک قواره نیستند. در واقع، آن‌ها بسیار گوناگون و پراکنده‌اند. بعضی ساختارهای محکم بزه‌کاری، مثل وُری و زاکُنه، وجود دارند، امّا در حکم پدرخوانده نیستند. قدرت آن‌ها زیاد است، امّا سلطه‌ی مستقیم ناچیزی بر اعضای دیگر دسته‌ها دارند.

آن‌ها، به دلیل احترامی که دارند، اغلب نقش میانجی یا حَکَم منازعه‌های دسته‌ای را بازی می‌کنند. به جز این، آن‌ها فقط قدرت‌مندتر و بانفوذتر از اعضای خرده‌پای دسته هستند. اعضای دسته‌های خلاف‌کار روس استقلالِ بیش‌تر را ترجیح می‌دهند. هر کسی که سرکرده‌ی بزه‌کاران باشد، اگر با آن‌ها بیش از اندازه مثل زیردست رفتار کند، با خطر رنجاندن آن‌ها روبه‌رو می‌شود.

ممکن است عضو رنجیده تصمیم بگیرد گروه را ترک کند و به گروه رقیب بپیوندد، از یک وُر بخواهد در منازعه پادرمیانی کند تا استقلالش را حفظ کند یا خیلی ساده سرکرده‌ی گروه بزه‌کار را بکشد.

■ **پیش‌بینی‌ناپذیری**

تنوع و ساختار سازمانی منعطف، هم‌راه با نبود سنت‌های شرافت‌مندانه، دسته‌های بزه‌کار روس را خطرناک‌تر و پیش‌بینی‌ناپذیرتر می‌کنند.

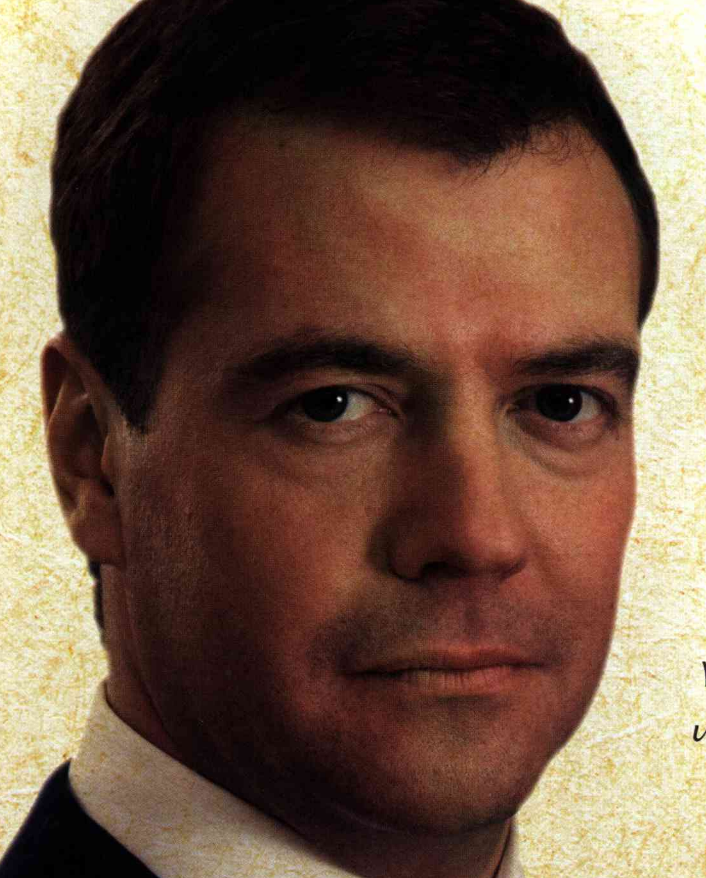
یک پرونده‌ی آدم‌ربایی در آمریکا این نکته را نشان می‌دهد. یکی از گروه‌های روس جرایم سازمان‌یافته پنج مهاجر روس را دزدید و باج خواست. خانواده‌های قربانیان باج را به موقع پرداختند، امّا هرگز برگشتن عزیزانشان را ندیدند.

بعد از دست‌گیری اعضای دسته، آن‌ها اعتراف کردند که گروگان‌ها را مدت کوتاهی بعد از آدم‌ربایی کشته‌اند و، صرف نظر از پرداخت شدن یا نشدن باج، قصد کشتن آن‌ها را داشته‌اند. دسته‌های خلاف‌کار روس با شرافت و احترام بیگانه‌اند. در هزاره‌ی جدید، به نظر می‌سد که آن‌ها به هیچ یک از قوانین دنیای خلاف‌کاران هم پای‌بند نیستند .

۲۰۰۲ در تلاشی برای مصون نگه داشتن قانون‌گذاران روس از فساد و رشوه‌دهی سازمان‌های بزه‌کار، حقوق آن‌ها را ۱۶۰ درصد افزایش می‌دهند.

۲۰۰۵ قانون فدرال حفاظت دولتی از قربانیان، شاهدان و دیگر طرف‌های درگیر تصویب می‌شود. قرار است این قانون، برای کسانی که مایل هستند جرایم سازمان‌یافته را گزارش کنند، خدمات حفاظت از شاهدان را فراهم کند. امّا تخصیص بودجه‌ی ناکافی اثربخشی آن را با تردید روبه‌رو می‌کند.

۲۰۰۵ مدیر پلیس مخفی اوکراین آشکارا سماین مُگیلویچ[۳]، دلال شناخته‌شده‌ی معامله‌های غیرقانونی نفت و گاز طبیعی، را به فساد در شرکتش، گازپرُم[۴]، متهم می‌کند. مُگیلویچ را در ۲۰۰۸ دست‌گیر کردند.



We need to root out the practice of unlawful decisions "by request" or for money

ما باید رویّه‌ی تصمیم‌گیری‌های غیر قانونی «به خاطر درخواست» یا به خاطر پول را ریشه‌کن کنیم.

دیمیتری مدوِدف[۲]، رئیس‌جمهور [سابق] روسیه

باز شدن درهای روسیه به جهان فرصتی بی‌نظیر برای سازمان‌های بزه‌کار روس فراهم کرده است تا عملیاتش را در جهان گسترش دهد. در دهه‌ی ۱۹۹۰، بسیاری از روس‌ها، از سر استیصال و برای پول درآوردن و فرصت زندگی یافتن، به خارج از کشور رفتند. بزه‌کاران هم از مهاجران پیروی کردند. از آن زمان، سازمان‌های بزه‌کار روس شبکه‌های عملیاتشان را در بیش از ۵۰ کشور جهان گسترش داده‌اند. حالا گروه‌های روس جرایم سازمان‌یافته با همه‌ی اتحادیه‌های مهم بزه‌کاری در جهان، از جمله مافیای ایتالیا، یاکوزای ژاپن، ثلاثی‌های چین و کارتل‌های مواد مخدر کلمبیا هم‌کاری می‌کنند. مافیای روسیه، با هم‌کاری ثلاثی‌های چین، در کسب‌وکار بسیار سودآور قاچاق انسان دست دارند. آن‌ها مسکو را نقطه‌ی اعزام مرکزی مهاجران و بزه‌کارانی کرده‌اند که در صدد ورود غیر قانونی به اروپای غربی و آمریکا هستند.

آن‌ها، با هم‌کاری یاکوزای ژاپن، ترتیبی داده‌اند که زنان جوان از روسیه، جمهوری‌های شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی برای کار در صنعت فحشا به ژاپن بروند. دسته‌های روس، در گرداندن حلقه‌های فحشا در اروپای غربی و شرقی، بازی‌گرانی کلیدی هستند.

دسته‌های خلاف‌کار روس هم‌چنین در قاچاق بین‌المللی مواد مخدر با کارتل‌های کلمبیایی و اربابان مکزیکی مواد مخدر هم‌کاری کرده‌اند. یکی از سرکرده‌های بزه‌کاران روس حتی یک بار سعی کرد ترتیب فروش یک زیردریایی قدیمی شوروی را به کارتل‌های کلمبیایی مواد مخدر بدهد تا عملیاتشان را برای قاچاق مواد مخدر به آمریکا آسان‌تر کند.



گارد مرزی روسیه به نابودی مواد مخدر مصادره‌شده در مرز تاجیکستان-افغانستان کمک می‌کنند. نمایش‌هایی از این دست به بهبود شهرت جهانی روسیه در حوزه‌ی مبارزه با جرم کمک کرده است.

نفوذ جهانی مافیای روسیه

مناطق عملیاتی سازمان‌های بزه‌کار روس

مرزهای مدرن کشور

■ **پیچیدگی**

با وجود فقدان مرام‌نامه، دسته‌های خلاف‌کار روس از نظر پیچیدگی جرم و بلندپروازی چیزی کم ندارند. بسیاری از خلاف‌کارهای روسیه‌ی امروز دکترای فیزیک، امور مالی، ریاضیات، مهندسی یا علوم رایانه‌ای دارند.

درجه‌های بالای آموزشی این افراد امکان مشارکت در عملیات بسیار پیچیده‌ی بزه‌کارانه را به آن‌ها می‌دهند. خلاف‌کاران روس در همه‌ی جرایم دسته‌ای متداول دست دارند و، در حوزه‌های بسیاری، از برادران بزه‌کارشان در دیگر کشورها پیشی گرفته‌اند.

■ **سلاح‌های کشتار جمعی**

خلاف‌کاران روس در قمار، باج‌گیری، فحشا، آدم‌ربایی، قتل در برابر پول، بزه‌کاری‌های صنفی، جعل پول، کلاه‌برداری با کارت‌های اعتباری، نزول‌خواری، پول‌شویی و قاچاق مواد مخدر، اسلحه و انسان دست دارند. مشارکت گروه‌های روس جرایم سازمان‌یافته در کسب‌وکار قاچاق، به دلیل امکان دست‌رسی آن‌ها به سلاح‌های کشتار جمعی، بسیار خطرناک است.

در دهه‌ی ۱۹۹۰، بیش از چهارصد مورد تلاش برای قاچاق مواد هسته‌ای به کشورهای خارجی را خنثی کرد. این تهدید امروز اصلاً کم‌رنگ‌تر نشده است. تا زمانی که تقاضای دولت‌های سرکش و سازمان‌های تروریستی برای سلاح‌های کشتار جمعی وجود دارد، این احتمال واقعی که دسته‌های بزه‌کار روس این سلاح‌ها را در اختیار آن‌ها بگذارند هم وجود دارد.

■ **چالش**

در سال‌های اخیر، دولت روسیه تلاش عظیمی برای مبارزه با جرایم سازمان‌یافته کرده است. امّا این چالش بزرگی است. با سازمان‌های بزه‌کاری که چنین ریشه‌های عمیقی در دولت و کسب‌وکار دوانده‌اند، هیچ تلاشی برای مبارزه با جرایم سازمان‌یافته، بدون خانه‌تکانی داخلی کامل، موفق نخواهد بود. این کار برای هر دولت روس کاری وحشت‌ناک است.



ویکتور بوت[1]، که می‌گفتند یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی جرایم سازمان‌یافته در روسیه است، در تایلند دست‌گیر می‌شود. شایع بود بوت، معروف به «تاجر مرگ»، از مهم‌ترین قاچاق‌چی‌های اسلحه در جهان است.

1. Victor Bout

سُپرانوها

مافیا به روایت رسانه

در ژانویه‌ی ۱۹۹۹، شبکه‌ی آمریکایی اچ‌بی‌اُ[1] پخش مجموعه‌ی درام جدید سُپرانوها[2]، ساخته‌ی دیوید چِیس[3]، را آغاز کرد که بر زندگی کاپوی[4] مافیای نیوجرسی، تونی سُپرانو[5] (جیمز گاندُلفینی[6]) ـ در کار، در تفریح و در جلسه‌های روان‌کاوی با دکتر جنیفر مِلفی[7] (لُرین براکو[8]) ـ متمرکز بود. این مجموعه به پدیده‌ای در شش فصل، ۸۶ قسمت، بدل شد که توجه بینندگان سراسر جهان را به خود جلب کرد.

▪ خانواده

کارمِلا[9]، هم‌سر تونی (ادی فالکو[10])، میدو[11]، دختر نوجوانش (جیمی ـ لین سیگلر[12])، آنتونی سُپرانوی پسر (ای‌جِی)[13]، پسرش (رابرت آیلر[14])، و همه‌ی دیگر اعضای خانواده‌ی سُپرانو مرتب دردسرهایی برای تونی درست می‌کنند که باید خودش را از دسیسه‌ی عمو جونیور[15] (دُمینیک کینِزه[16]) برای سربه‌نیست کردنش هم نجات دهد.

حلقه‌ی نزدیکان او شامل مادرش لیویا[17]، خواهرش جَنیس[18]، خویشاوندش کریستفر مُلتیزانتی[19]، پسرعمه‌اش تونی بلاندتو[20]، هم‌قطار نیویورکیِ آرام و آداب‌دانش جانی سک[21] و مباشرش سیلویو دانته[22]، که مالک باشگاه بادا بینگ[23] است، می‌شود. بادا بینگ جایی است که تونی همیشه، با تقلیدی افسانه‌ای از ال کاپن، از هم‌کارانش در آن‌جا پذیرایی می‌کند.

▪ طنز

این مجموعه به دلیل نگاه بسیار موشکافانه‌اش به درون خانواده‌ی سرکرده‌ای مافیایی و خشونت چشم‌گیری که، به عنوان بخشی از «محیط کار» او، دور و برش اتفاق می‌افتد

پالی والناتز[24] (تونی سیریکو[25]) کریستفر (مایکل ایمپریُلی[26]) را نصیحت می‌کند.



1. HBO
2. The Sopranos
3. David Chase
4. Capo: مخفف Capo di tutti capi به معنای رئیس الرؤسا یا رئیس بزرگ. رسانه‌ها و عامه‌ی مردم از این اصطلاح برای اشاره به سرکرده‌ی اصلی یا پدرخوانده‌ی مافیای آمریکایی و ایتالیایی استفاده می‌کنند.
5. Tony Soprano
6. James Gandolfini
7. Jennifer Melfi
8. Lorraine Bracco
9. Carmela
10. Edie Falco
11. Meadow
12. Jamie-Lynn Sigler
13. Anthony "AJ" Soprano Jnr
14. Robert Iler
15. Uncle Junior
16. Dominic Chianese
17. Livia
18. Janice
19. Christopher Moltisanti
20. Tony Blundetto
21. Johnny Sack
22. Silvio Dante
23. Bada Bing
24. Phil Leotardo
25. Joanne Moltisanti
26. Marianne Leone Cooper
27. Steve Buscemi
28. Peter Bogdanovich
29. Elliot Kupferberg
30. Alik Sahkarov
31. Juliet Polsca
32. Butch
33. Greg Antonacci
34. Pauli Walnuts
35. Tony Sirico
36. Michael Imperioli


تونی سُپرانو (جیمز گاندلفینی)، سر میز شام، درباره‌ی «مشکلی» بحث می‌کند.

"To bloow up a store? You call that balls? Balls is you look a gwy in the eye while you jam an icepick through his lung."

«منفجر کردن یه مغازه؟ به این می‌گی دل و جرأت؟ دل و جرأت اینه که وقتی داری یه یخ‌شکن توی ریه‌ی یکی فرو می‌کنی، تو چشماش نگاه کنی.»

بوچ[32] (گرگ آنتُناچی[33])، قسمت ۷۷، سُپرانوها

متمایز است. امّا سُپرانوها به خاطر طنز سیاه، کنایه‌آمیز و گاهی نامعقولش هم محبوب بود. یکی از گفت‌وگوها (در قسمت ۶۵) این‌گونه است: فیل لیوتاردو[24] (فرانک وینسنت):
«ما از انجمن الکلی‌های گم‌نام اومدیم.»
جوان مُلتیزانتی[25] (مرین لیون کوپر[26]): «اسمتون چیه؟»
فیل لیوتاردو: «خب گم‌نام هستیم.»



عوامل سُپرانوها با جایزه‌های انجمن بازیگران. این مجموعه، از همان فصل اول، همیشه جایزه می‌برد.

■ **سبک**

سازنده‌ی مجموعه، دیوید چیس، نویسنده و کارگردان بسیاری از قسمت‌هایش هم بوده است. استیو بوشمی[27]، بازیگر نقش تونی بلاندتو، و پیتر بُگدانُویچ[28]، کارگردان برجسته که نقش دکتر الیوت کوفربرگ[29] - "روان‌کاو روان‌کاوها" که دکتر ملفی با او مشورت می‌کند - را بازی کرده است، هم چند قسمت مجموعه را کارگردانی کرده‌اند.

■ **جزئیات**

الیک ساکارُف[30]، مدیر فیلم‌برداری اصلی، و دیوید چیس، سازنده‌ی مجموعه، چنان که گویی فیلمی بلند می‌سازند، هر صحنه را به چند نما تجزیه می‌کردند. طراحی لباس هم عنصر مهم دیگری بود و جولیت پُلسکا[31]، طراح لباسی که برنده‌ی جایزه‌هایی هم شده است، درباره‌ی جزئیات باریک‌بین بود ــ او حتی مشخص می‌کرد که بازیگران چه جورابی بپوشند. او می‌گفت که «حتی اگر توی کادر دوربین نبینیدش، بازیگر تفاوتش را احساس می‌کند».

■ **کالاهای تجاری**

اثرگذاری مجموعه چنان بود که بسیاری از کالاهای تجاری را ــ از تی‌شرت و کلاه و زیورآلات گرفته تا عینک، نوشیدنی، وسایل اداری، لیوان دسته‌دار و دم‌پایی ــ با نشان سُپرانوها برای فروش در وب‌سایت رسمی مجموعه تولید کردند. برای هواداران پروپاقرص هم کالاهای ویژه‌ی نشان‌داری برای هر یک از قسمت‌های مختلف مجموعه وجود دارند.



سرخ‌پوستی گوامبیانویی[7] در مزرعه‌اش صمغ گل‌های خشخاش را جمع‌آوری می‌کند. شهر او، سیلویا[8]، در کلمبیا، در سیطره‌ی دولت است، امّا تپه‌های اطرافش را نیروهای فارک در اختیار دارند.

ائتلاف‌های کارتلی

تجارت بین‌المللی مواد مخدر

در قرن بیست و یکم، جنگ مستمر بر سر مواد مخدر در مکزیک هم امنیت ملی مکزیک را تهدید می‌کند و هم امنیت ملی آمریکا را. شرایط مکزیک، به عنوان تهدیدی مهم برای امنیت ملی آمریکا همواره مطرح بوده است.

▪ کلمبیا

در قرن بیست و یکم، کلمبیا هم‌چنان بر توزیع عمده‌ی کوکایین در ساحل شرقی آمریکا سیطره دارد. امّا، بر خلاف دوره‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ تا میانه‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، کارتلی یک‌پارچه در کلمبیا تجارت مواد مخدر را اداره نمی‌کند. امروزه این تجارت چندپاره است و کنش‌گران گوناگونی در فرایندهای مختلف تولید و توزیع دست دارند. آژانس مبارزه با مواد مخدر آمریکا معتقد است که صدها گروه کوچک و خودمختار در کلمبیا وجود دارند که چرخ‌های صنعت کوکایین را می‌چرخانند.

▪ طرح کلمبیا

طرح کلمبیا[1]، برنامه‌ای که در اساس به منظور فراهم کردن منابع مورد نیاز دولت کلمبیا برای رویارویی با یاغی‌گری فزاینده، مبارزه با جریان غیر قانونی مواد مخدر و ارائه‌ی مشوق‌های اقتصادی به کشاورزان برای کاشت محصولات جای‌گزین تدوین شده است، در سال ۲۰۰۰ اجرایی شد. از آن زمان، آمریکا بیش از شش میلیارد دلار صرف تلاش‌هایش برای مبارزه با تولید و توزیع مواد مخدر غیر قانونی کرده است. با این حال، بیش‌تر تلاش‌ها برای سیطره بر کاشت کوکا شکست خورده‌اند.

▪ جنگ‌های مواد مخدر در مکزیک

قدرت کارتل‌ها در مکزیک فراگیر و چندبعدی است. شهروندانِ مناطق تحت سلطه‌ی قاچاق‌چیان مواد مخدر در سایه‌ی وحشت از خشونت‌های بی‌حساب و سیستمی که نمی‌تواند یا نمی‌خواهد قوانین موجود را اجرا کند و نظم اجتماعی را برقرار سازد زندگی می‌کنند. بیش‌تر کوکایین آمریکا از مرز آمریکامکزیک به این کشور می‌آید.

با افول کارتل‌های بزرگ کلمبیایی، سازوکاری شکل گرفت که بر اساس آن سازمان‌های مکزیکی قاچاق مواد مخدر درصدی از ارزش هر محموله‌ی کوکایین دریافت می‌کنند. این موضوع به کارتل‌های مکزیکی فرصت داد تا در فرایند توزیع سهیم باشند

1. Plan Colombia
2. Felipe Calderon
3. Ciudad Juarez
4. Nuevo Laredo
5. Merida Initiative
6. AK47 یا همان کلاشنیکف
7. Guambiano
8. Silvia
9. James Parker
10. Bill Clinton
11. La Eme
12. Nuestra Familia.

۲۰۰۰ بیل کلینتن[۱۰]، رئیس‌جمهور آمریکا، قانون امدادیِ برنامه‌ی کلمبیا را، که برای کمک به ریشه‌کنی کوکایین در کلمبیا تدوین شده است، امضا می‌کند.

۲۰۰۳ چریک‌های کلمبیایی سه عضو نیروی مبارزه با مواد مخدر را گروگان می‌گیرند.

۲۰۰۴ برنامه‌ی اجرایی مبارزه با مواد مخدر کابل را، که برای کاهش تولید هرویین در افغانستان تدوین کرده‌اند، آغاز می‌کنند.

۲۰۰۶ در جریان کشف تونلی بین‌مرزی، از تیخوانا به آمریکا، چند تُن ماریجوانا مصادره می‌کنند. این تونل حدود نیم مایل طول دارد و می‌گویند بلندترین تونلی است که تا به حال پیدا شده است.

■ **مافیای مکزیک**



مافیای مکزیک یکی از وحشت‌آفرین‌ترین دسته‌ها در زندان‌هاست. نشان اعضای این گروه خال‌کوبی پیچیده‌ی یک عقاب و یک مار است.

لا اِمه[۱۱]، یا مافیای مکزیک، دسته‌ای مکزیکی ـ آمریکایی است که حوالی سال ۱۹۵۷ در زندان شکل گرفت. می‌گویند این دسته در تجارت مخدرهای غیر قانونی، مخصوصاً هرویین، دست دارد. این گروه در زندان‌های کالیفرنیا صاحب‌نفوذ است و هم در خیابان‌ها و هم در زندان‌های فدرال سراسر آمریکا اعضایی دارد. نوئسترا فامیلیا[۱۲]، یا خانواده‌ی ما، دسته‌ی مکزیکی‌ـآمریکایی دیگری است که در زندان شکل گرفته است. این گروه در دهه‌ی ۱۹۶۰ ایجاد شد و رقیب و دشمن لا امه است. نوئسترا فامیلیا در اصل در شمال کالیفرنیا فعال است. این گروه را در زندان ایالت کالیفرنیا سازمان‌دهی کرده‌اند و اعضایی هم در زندان‌های ایالت کلرادو دارد. می‌گویند این گروه در قاچاق مواد مخدر و بسیاری از دیگر فعالیت‌های خشونت‌بار نقش بازی می‌کند.



و به بازی‌گرانی مهم در قاچاق کوکایین کلمبیا به بازارهای مختلف جهانی بدل شوند. از این گذشته، از سال ۲۰۰۰، آمار مصرف و اعتیاد به مواد مخدر در مکزیک افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۶، فلیپه کالدِرُن[۲] رئیس‌جمهور مکزیک شد و کارزاری ملی علیه کارتل‌های پیوسته در حال رشد و قدرت‌مند مواد مخدر کشور راه انداخت.

■ **گشت مرزی**

بیش‌تر خشونت‌ها در ناحیه‌ی بین سیوداد خوارز[۳] و نوئِوو لاردو[۴]، منطقه‌ی مرزی آمریکاـمکزیک که حدود ۹۶۰ کیلومتر طول دارد، اتفاق می‌افتند. سیوداد خوارز، با آمار بیش از ۱۶۰۰ قتل در سال ۲۰۰۸، یکی از خشن‌ترین شهرهای کشور است. بار کارِ پلیس سیوداد خوارز چنان سنگین بوده است که دولت مکزیک هزاران سرباز مکزیکی را به این منطقه فرستاده تا امنیت را برقرار کنند.

آمریکا با تأمین کمک‌های اطلاعاتی و تجهیزات پیش‌رفته‌ی دیده‌بانی و رصد مواد مخدر و آموزش مجریان قانون به مقام‌های مکزیکی کمک کرده است. این برنامه، که در ژوئن ۲۰۰۸ اجرا شد، به طرح مِریدا[۵] معروف است. امروزه بیش از شصت هزار پلیس و سرباز مکزیکی درگیر جنگ با دسته‌های مواد مخدری هستند که برای سیطره بر مسیرهای کلیدی انتقال مواد مخدر به بازار سودآور آمریکا با هم رقابت می‌کنند. این کارتل‌ها منابع مالی خوبی دارند و به تفنگ‌های تک‌تیرانداز، راکت‌انداز، یوزی‌های اسرائیلی و مسلسل‌های اِی‌کِی۴۷[۶] مسلح هستند. بسیاری از این سلاح‌ها از آمریکا به مکزیک می‌روند. بازار کوکایین آمریکا صنعتی ۳۸ میلیون تا ۴۰ میلیون دلاری در سال است. کارتل‌های مکزیکی در شهرهای بزرگ آمریکا فعالیت می‌کنند و با دسته‌های آمریکایی مواد مخدر متحد هستند. این کارتل‌ها را مهم‌ترین تهدید حوزه‌ی جرایم سازمان‌یافته در آمریکا می‌دانند.

In the last two or three years almost 100 percent of the gardens we've eradicated are mexican drug cartel gardens, ... Its alarming if think about it.

در دو یا سه سال گذشته، حدود ۱۰۰ درصد مزارعی که نابودشان کرده‌ایم مزارع کارتل مواد مخدر مکزیک بوده‌اند... وقتی خوب فکر کنی، این موضوع نگران‌کننده است.

جیمز پارکر[۹]، قاضی فدرال آمریکا

در جریان نابودی مواد مخدر توقیف‌شده در روز جهانی مبارزه با مواد مخدر در سال ۲۰۰۷، نیروهای پاکستانی در آماده‌باش هستند.

■ **ائتلاف‌های بین‌المللی**

هرچند هم گروه‌های بزه‌کار و هم گروه‌های تروریستی خطری برای امنیت بین‌المللی هستند و در بسیاری از ابعاد شباهت دارند، در ذات خود، گونه‌های سازمانی متفاوتی هستند. انگیزه‌ی فعالیت بزه‌کارانه سود است. گروه‌های تروریستی، هرچند به دنبال سود نیستند، ممکن است در پی مسیر یا فرصتی مالی برای کسب درآمدهای کافی به منظور رفع نیازهای خاص مربوط به عضوگیری، آموزش و پشتیبانی تدارکاتی باشند تا به هدف‌های سازمانشان برسند. گرچه رابطه‌ای میان گروه‌های بزه‌کار و بعضی سازمان‌های تروریستی وجود دارد، این رابطه معمولاً زاده‌ی ضرورت و نیاز مشترک به پیش‌برد اهداف هر دو گروه است.

برای مثال، در کشورهایی با امنیت ملیِ ضعیف، فاسد یا ناموجود یا محدودیت‌های اجرای قانون، مانند افغانستان، ممکن است تروریست‌هایی که بر منطقه‌ای سیطره دارند درباره‌ی انتقال مواد مخدر، در ازای اسلحه یا پرداخت مالی، با قاچاق‌چیان مذاکره کنند.

بر عکس، توانایی بیش‌تر دولت برای اقدام نظامی یا اجرای قانون و احتمال از دست دادن پشتیبانی مردم یا حامیانی که این نوع فعالیت‌های غیر قانونی را با بعضی باورهای مذهبی یا اجتماعی مغایر می‌دانند عواملی هستند که می‌توانند در تصمیم بعضی گروه‌های تروریستی به اجتناب از فعالیت‌های غیر قانونی، مخصوصاً در حوزه‌ی تجارت مواد مخدر، اثرگذار باشند.

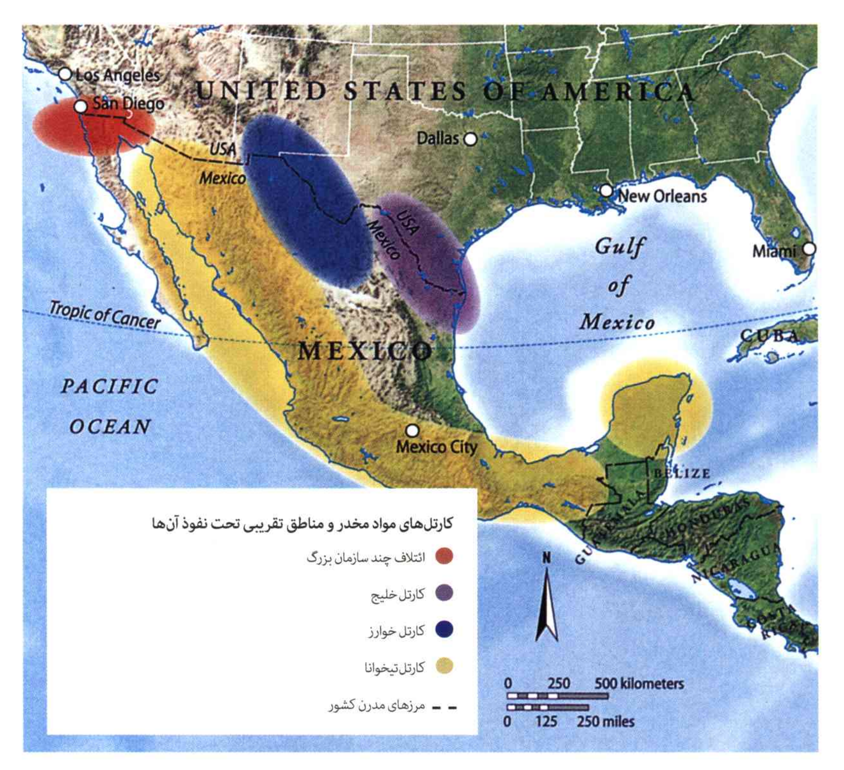


زنی برقع‌پوش در شهر هرات، در غرب افغانستان، سبزی می‌خرد. در این‌جا کشت تریاک ۲۰ درصد کاهش یافته است، بر خلاف مناطق جنوبی که کشت تریاک در آن‌ها هنوز پر رونق است.

دست داشتن در فعالیت‌های بزه‌کارانه برای پشتیبانی از عملیات و زیرساخت‌ها، هرچند از لحاظ وجود داشتنِ الگو و روش کاریِ ثابت سازمان‌یافته است، با ائتلاف‌سازیِ مستمر عملیاتی با گروه‌هایی مثل مافیای آلبانی، ایتالیا یا روسیه هم‌ارز نیست. تاجران کلمبیایی مواد مخدر با گروه‌های بزه‌کار مکزیک، دومینیکن، ایتالیا و روسیه، که بازارهایی تازه برای مخدرهای کلمبیایی و کانال‌های توزیعی برای تأمین تقاضای فزاینده برای مواد مخدر در اروپا، روسیه و جمهوری‌های اقماری شوروی سابق ایجاد می‌کنند، ائتلاف‌هایی رسمی برقرار کرده‌اند.

این واقعیت که بعضی از این ائتلاف‌ها نه تنها شامل توزیع مخدرهای خطرناک و دیگر کالاهای غیر قانونی می‌شوند بل‌که، در ازای مواد مخدر، اسلحه تأمین می‌کنند و فرصت‌هایی برای پول‌شویی مبالغ عظیم درآمدهای این تشکیلات بزه‌کار به وجود می‌آورند نیز به همین اندازه دل‌سردکننده است. گزارش‌هایی هم بوده‌اند که می‌گویند بعضی اعضای سابق کاگ‌ب روسیه در بعضی معامله‌های اسلحه در برابر مواد مخدر دست داشته‌اند. مدارکی هم وجود دارد که گروه‌های بزه‌کار فعال در نیجریه، در قاچاق مواد مخدر به آمریکا، اروپا و آفریقای جنوبی، با بزه‌کاران حوزه‌ی هرویین و کوکایین کلمبیا هم‌کاری کرده‌اند.

مبارزه با تجارت جهانی مخدرهای غیر قانونی در اصل به این دلیل دشوار است که این تجارت تجارتی جهانی است. در بیش‌تر کشورهای جهان، تقاضا برای مواد مخدر وجود دارد و این تقاضا، با افزایش سطوح اعتیاد، پیوسته بیش‌تر می‌شود.







افغانستان

تجارت تریاک

مردی کاس‌برگ خشخاش کال را برش می‌زند تا مایع سفیدرنگی را که برای ساختن تریاک به کار می‌رود خارج کند.

در افغانستان، شبکه‌ای پیچیده از کنش‌گران بر تجارت رو به رشد تریاک سیطره دارد و نهادهای دولتی و توان دولت کابل برای توسعه‌ی نفوذش در کشور را تضعیف می‌کند.

▪ تولید تریاک

تولید تریاک، از آخرین سال‌های جنگ شوروی ـ افغانستان (۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹)، پیوسته بیش‌تر شده است. در آغاز دوره‌ی سلطه‌ی طالبان در نوامبر ۱۹۹۴، تولید تریاک بیش از ۳۴۰۰ تُن بود. در پی ممنوعیتی که طالبان در سال ۲۰۰۰ وضع کرد، کاهشی سریع در کشت خشخاش اتفاق افتاد و مقدار آن به ۱۸۵ تُن رسید. بیش‌تر این محصول در مناطق در اختیار ائتلاف شمال، گروهی که برای سیطره بر کشور با طالبان می‌جنگید، تولید می‌شد.

گرچه این ممنوعیت درصد چشم‌گیری از کشت خشخاش را در مناطق تحت سلطه‌ی طالبان ریشه‌کن کرد، بر قاچاق مخدرهای مشتق از تریاک اثر نگذاشت. شبه‌نظامیان طالبان افغانستان، در دوره‌ی حکومتشان، با وضع مالیات برای تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان تریاک ـ کشاورزان روستایی، تاجران و قاچاق‌چیان ـ از تجارت هرویین و تریاک درآمدی کسب می‌کردند و به آن وابسته بودند.

به علاوه، پیش از حمله‌های ۱۱ سپتامبر، بعضی از فرماندهان و سران طالبان به طور مستقیم در این تجارت دست داشتند. طالبان توانست حمایت فرماندهان مختلف محلی ـ جنگ‌سالاران ـ را با اجازه دادن به ادامه‌ی دخالت آن‌ها در این تجارت به دست آورد.

پس از حمله‌ی اکتبر ۲۰۰۱ آمریکا و نیروهای ائتلاف، تولید تریاک بیش‌تر شد و هر سال هم افزایش یافته است. این افزایش را می‌توان به سقوط رژیم طالبان در همان آغاز، «خلأ قدرت» ناشی از آن و تصمیم آمریکا برای اتحاد با جنگ‌سالاران سابق در جنگ علیه طالبان و القاعده نسبت داد.

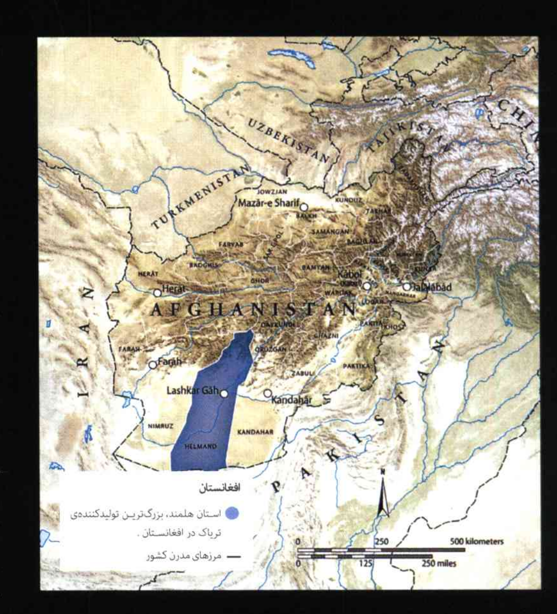
▪ استان‌های جنوبی

استان‌های جنوبی افغانستان مرکز اصلی تجارت مواد مخدر هستند و امنیت در آن‌ها مشکلی جدی بوده است؛ منطقه‌ای که یاغی‌گری و خشونت در آن نه تنها ادامه یافته‌اند، بلکه شدیدتر هم شده‌اند و تولید تریاک از همه‌جا بیش‌تر است. این موضوع مخصوصاً درباره‌ی استان هِلمند، بزرگ‌ترین منطقه‌ی تولید تریاک در کشور، صدق می‌کند.



دختران افغان در کنفرانسی درباره‌ی مواد مخدر در کابل به سخنان حامد کرزای، رئیس‌جمهور کشور، گوش می‌دهند. افغانستان ۹۳ درصد تریاک جهان را تولید می‌کند.





امروزه جنگ‌سالاران منطقه‌ای، که برای شکست دادن طالبان و القاعده با آمریکا و نیروهای ائتلاف متحد شده بودند، بر بیش‌تر مناطق کشور سیطره دارند و بر سر قدرت و ثروتِ ناشی از تریاک با هم رقابت می‌کنند. قدرت سیاسی در افغانستان در دستان ده دوازده جنگ‌سالار منطقه‌ای است که فرمانده ارتش‌های خصوصی خودشان هستند و بر مناطق تریاک‌خیز حکومت می‌کنند. این وضع به آن‌ها امکان می‌دهد که منابع لازم را برای شبه‌نظامیانشان به دست آورند و بودجه‌ی پروژه‌هایی را که برای کسب حمایت عمومی طراحی شده‌اند ــ و به نوبه‌ی خود، پایگاه قدرتشان را تقویت می‌کنند ــ تأمین کنند. درآمد عظیمی که از تجارت تریاک به دست می‌آید اهرم مالی مناسبی هم برای ورود یا نفوذ به فرایند سیاسی به کنش‌گران بزه‌کار می‌دهد.

این موضوع دولت مرکزی کابل را تهدید و تضعیف می‌کند و مشکلات امنیتی متعددی برای نیروهای بین‌المللی به وجود می‌آورد.

▪ نفوذ فسادآور

تلاش بزه‌کارانه برای کسب قدرت و ثروت وضعیتی خودنگه‌دارنده[1] ایجاد می‌کند که در آن دوری کردن از نفوذ فسادآلوده‌ی ناشی از سود عظیم فعالیت‌های غیر قانونی برای افراد درست‌کار هم دشوار می‌شود. این مشکل فساد را هم در سطح محلی و هم در سطح ملی رواج می‌دهد و حفظ می‌کند.

هرچند سقوط طالبان فرصت‌هایی بالقوه برای توسعه و بازسازی خلق کرد، امّا این تولد دوباره تا حد زیادی به توان دولت کابل برای مهار نفوذ و قدرت فزاینده‌ی جنگ‌سالاران محلی و منطقه‌ای، شبه‌نظامیان آن‌ها و دیگر گروه‌های مسلح وابسته است. قدرت‌گیری این فرماندهان منطقه‌ای ـ جنگ‌سالاران، شبه‌نظامیان خصوصی، گروه‌های بزه‌کار و دیگر دسته‌های مسلح ـ در عمل، زمینه‌ای مساعد برای کشت آزادانه‌ی خشخاش خلق کرده است که، به نوبه‌ی خود، محیطی می‌سازد که بی‌ثباتی، خشونت و فساد را گسترش می‌دهد.

صنعت مخدرهای غیر قانونی نه تنها به نیازهای مادی بسیاری از افغان‌های روستانشین پاسخ می‌دهد، بلکه منبع درآمدی برای طالبان و متحدانشان فراهم می‌کند.



سید رحیم روی پشته‌های پنبه‌ای که نتوانسته بفروشدشان راه می‌رود؛ وضعی که باعث می‌شود کشت خشخاش را جای‌گزین کشت پنبه کند.

1. Self-perpetuating

راه‌پیمایان ترک در آلمان علامت گرگ‌های خاکستری را نشان می‌دهند؛ گروهی که مسؤول حدود ۶۹۴ قتل در سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۰ بود.

جرایم فرا ـ کشوری

بالکان، آفریقا، استرالیا

قرن بیست و یکم، شاهد تغییری در توزیع قدرت میان گروه‌های جرایم سازمان‌یافته‌ی سراسر جهان بوده است. گذشته از افزایش قاچاق و تروریسم در خاورمیانه و افغانستان، تمرکز بیش‌تری هم بر بالکان و آفریقا وجود دارد.

■ دسته‌های ترک

ترکیه، در کنار لبنان، از مدت‌ها پیش یکی از مناطق مهم کاشت خشخاش در جهان بوده است و تجارت غیر قانونی هرویین و تریاک منبع ثروت و قدرت چند دسته‌ی ترکِ هم‌چنان فعال است. سود این تجارت به آن‌ها اجازه داده است در عمق طبقه‌ی حاکم ترکیه، چه در حوزه‌ی سیاست و چه در حوزه‌ی صنعت، رخنه کنند و ثروتشان را در فرایند صنعتی‌سازی ترکیه به کار بگیرند.
وقتی مشکلاتی در مرزهای شرقی ترکیه به وجود آمد، گروه‌های ترک جرایم سازمان‌یافته ناچار شدند لابراتوارها و تجهیزاتشان را به غرب ـ آنکارا، استانبول و حتی یونان، بلغارستان و بالکان ـ منتقل کنند. دانش فنی، شهرت و روابط آن‌ها با خانواده‌های ایتالیایی، هم در ایتالیا و هم در آمریکای شمالی، خانواده‌های ترک را در عرصه‌ی جرایم بین‌المللی قوی‌تر کرده‌اند و این خانواده‌ها تجارت هرویین را از مناطق تولید در افغانستان و مثلث طلایی تا مناطق مصرف، بیش‌تر در اروپای غربی، سازمان‌دهی می‌کنند. خانواده‌های بزه‌کار ترک، هم‌راه با جنبش سیاسیِ معروف به «گرگ‌های خاکستری»[1] ـ جنبش سیاسی راست‌گرایان افراطی ـ خیلی وقت‌ها در جرایمی خارج از کشورشان هم دست دارند.

■ مسیر بالکان

مسیر معروف به «مسیر بالکان»[2] در تجارت مواد مخدر فعالیت موفقش را در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز کرد؛ زمانی که افزایشی عظیم در تعداد کامیون‌هایی اتفاق افتاد که از سرزمینی که آن وقت‌ها یوگسلاوی نام داشت می‌گذشتند. یوگسلاوی، که برای برگزاری بازی‌های المپیک ۱۹۸۴ در سارایوو آماده می‌شد، درهایش را بیش‌تر به روی خارجی‌ها باز کرد و انتقال انسان و کالا از مسیر این کشور بیش‌تر و بیش‌تر شد. مسیر بالکان موازنه‌ی قدرت را در تجارت تریاک و هرویین در اروپای غربی، که آن زمان در سیطره‌ی شبکه‌های کُرسی[3] در مارسی بود، از اساس تغییر داد. گروه‌های ترک جرایم سازمان‌یافته و گروه‌های بلغار و یوگسلاو از سه مسیر مختلف برای قاچاق مواد مخدر استفاده کرده‌اند: مسیر شمالی که در ساحل دریای سیاه به بلغارستان و بعد به رومانی می‌رود، مسیر مرکزی که از بلغارستان و صربستان می‌گذرد و به مجارستان می‌رسد، و مسیر جنوبی که از یونان، مقدونیه و صربستان می‌گذرد، به شهر نیس[4] می‌رود و بعد، به موازات مسیر مرکزی، به مجارستان می‌رسد.



هرویین پیچیده‌شده در نوارچسب؛ پلیس در سال ۲۰۰۹ این هرویین‌ها را هم‌راه با پنج مظنون به قاچاق و چند سلاح در مونیخ آلمان توقیف کرد.

1. Grey Wolves
2. Balkan Route
3. Corsican
4. Nis





■ تقسیم بازار

در روزهای آغاز کار مسیر بالکان، بیش‌تر از اتباع یوگسلاوی سابق در نقش پوشش عملیات استفاده می‌کردند تا امنیت ترابری مواد مخدر را، که بیش‌تر از صربستان می‌گذشت، تضمین کنند. طولی نکشید که گروه‌های صرب در کشورهایی که مسیر بالکان به آن‌ها می‌رسید ـ انگلستان، هلند، بلژیک و بخشی از فرانسه ـ قدرت گرفتند.
با این حال، در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، بازارهای آلمان و سوئیس هنوز بیش‌تر در سیطره‌ی دسته‌های لبنانی و ترک بودند.

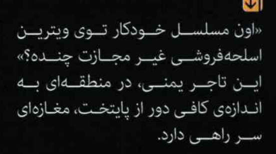
در آن زمان، وصلتی هم میان خانواده‌های صرب و ایتالیایی انجام شد. لویجی فرانچسکو دی‌پائولو[1]، که در ماجرای معروف به «کشتار لاسترِگا»[2] در ۱۹۷۹ در میلان دست داشت، شوهرخواهر دراگُمیر پترُویچ[3] سرکرده‌ی یکی از دسته‌های مستقر در مارسِی، بود. با این همه، دشمنی‌ها میان گروه‌های مختلف ادامه داشتند. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، جنگی زیرزمینی بر سر سیطره بر قاچاق هرویین میان دسته‌های کُرسی و یوگسلاو در گرفت.

■ دوران رونق

با جنگی که پس از مرگ تیتو[4] در یوگسلاوی راه افتاد، کار دسته‌های بزه‌کار رونق گرفت و بازارهای خدماتشان بزرگ‌تر شدند. دهه‌ی ۱۹۹۰ شاهد شکوفایی استثنایی گروه‌های کروات، بوسنیایی و صرب جرایم سازمان‌یافته در تجارت سنتی مواد مخدر بود.

■ تجارت اسلحه

با این که در آغاز تجارت، مواد مخدر بیش‌ترین جاذبه را داشت، بازار سلاح‌های غیر قانونی چنان داغ بود که خیلی زود، مخصوصاً در بوسنی و کرواسیِ اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، به تجارتی بزرگ بدل شد. دسته‌های ایتالیایی نقش مهمی بازی می‌کردند، امّا بازی‌گران اصلی دسته‌های آلبانیایی بودند. در شورش ۱۹۹۷، تقریباً همه‌ی ذخایر تسلیحاتی ارتش را دزدیدند و به کوزوو، بوسنی و صربستان قاچاق کردند. سلاح‌های سنگینی مثل ده موشک زمین به هوا که در غاری نزدیک جیرُکاستر[5] در آلبانی پیدا شدند را از پایگاه ارتش در آرشی لِنگو[6]، در جنوب تیرانا، دزدیده بودند. تجارت غیر قانونی اسلحه و مهمات هم‌چنین راهی برای سر پا ماندن شرکت‌های دولتی در مونته‌نگرو، بوسنی و صربستان بود.



«اون مسلسل خودکار توی ویترین اسلحه‌فروشی غیر مجازت چنده؟» این تاجر یمنی، در منطقه‌ای به اندازه‌ی کافی دور از پایتخت، مغازه‌ای سر راهی دارد.

1. Luigi Francesco Di Paolo
2. La Strega Massacre
3. Dragomir Petrovic
4. (Josip Broz) Tito
5. Gjirokaster
6. Arshi Lengo

آرکـان

جنگ‌سالار صرب

در دهـه‌ی ۱۹۷۰، مافیـای صـرب را «ناسـا اسـتْوار»[1] می‌نامیدنـد و ژلکـو راژناتُویـچ[2] معـروف ـ «آرکان»[3] ـ در سلسـله‌مراتبش بالاتـر می‌رفـت.

سـال ۱۹۶۹، «آرکان» راژناتُویـچِ هفـده سـاله را کـه در خانـواده‌ای نظامـی و سـخت‌گیر بـزرگ شـده بـود به اتهـام دزدی دسـت‌گیر کردنـد. او، در دوران زندانـی بودنـش، دسـته‌ای بـرای خـودش درسـت کـرد. در ژوئیـه‌ی ۱۹۷۲، قضات ایتالیایـی بـرای او حکم بازداشـتی بـه اتهام اقدام به سـرقت صـادر کردنـد و در سـپتامبر ۱۹۷۳ هـم حکـم دیگـری بـه همیـن اتهـام صـادر شـد. امّا آرکان را هیچ‌وقـت دسـت‌گیر نکردنـد. در ۱۹۷۴، آرکان در جریـان سـرقتی مسـلحانه در میـلان بـاز هـم فـرار کـرد. همـان سـال، در سـوئد، آرکان در مجموعـه‌ای از سـرقت‌های مسـلحانه نقـش داشـت کـه معروف‌ترینشـان سـرقت بانـک انسـلید[4] در اسـتکهلم بـود کـه بیش‌تـر از هشـتاد هـزار کـرون سـوئد نصیـب او و زیردسـت‌هایش کـرد.

آرکان، بـا دسـت‌گیری‌ها و فرارهـای اسـتثناییش، بـه خـلاف کاری‌هایـش در اروپـا ادامـه مـی‌داد و بیش‌تـر و بیش‌تـر درگیر رقابـت بـا دسـته‌های آلبانیایـی شـد، مخصوصـاً بـا دائـوت کادریُوْسـکی[5] کـه می‌گفتند رئیس مافیای آلبانی اسـت و بـا ترکیه و آلمـان روابطـی دارد. در دوره‌ی جنـگ بوسـنی، آرکان گروهـی شـبه‌نظامی بـه نـام «ببرهـای آرکان»[6] درسـت کـرد کـه مسـؤول چندیـن جنایـت در یوگسـلاوی سـابق بود. اعضـای گروه، با اسـتفاده از روابـط نزدیکشـان بـا آرکان و متحـدان سیاسـی او و بـا دسـته‌های ایتالیایـی کـه پیش‌تـر در همـه‌ی کشـورهای غربـی ریشـه دوانـده بودنـد، کسـب‌وکارهایی بزه‌کارانـه در اروپـا و آمریـکا راه انداختنـد. آرکان را در ۱۵ ژانویـه‌ی ۲۰۰۰ در هتـل اینترکانتیننتالِ[7] بلگراد کشـتند. گلولـه‌ای بـه چشـم چـپ او خـورد و دو سـاعت بعـد در بیمارسـتان مـرد. بـه نظـر می‌رسـید تـرور او حملـه‌ای برنامه‌ریزی‌شـده باشـد. تـا آن زمـان، دوسـتانش موقعیت‌هایـی عالـی در تشـکیلات بزه‌کار کشـورهای مختلـف پیـدا کـرده بودنـد؛ دراگان یُزکُویـچ[8] در سـوئد، لیوبُمیـر مـاگاس[9] در آلمـان (او از اعضای برجسـته‌ی دسـته‌ی زِمون[10] هـم بـود)، اسـلاوکو لابُویـچ[11] در دانمـارک، وِلکـو کریوُکاپیـچ[12] در اتریـش و سـرِتن یُچیـچ[13] در آمسـتردام. بیش‌تـر آن‌هـا حـالا یـا کشـته شـده‌اند یـا دسـت‌گیر.

یکـی از اعضـای «ببرهـای آرکان» در حیـن آمـوزش در جریـان جنـگ داخلـی یوگسـلاوی. آرکان متهـم بـود کـه ببرهـا را در عملیـات پاک‌سـازی قومـی رهبـری کـرده اسـت.



آرکان، تـا زمـان تـرور، بانفوذتریـن و قدرت‌مندتریـن سـرکرده‌ی بزه‌کاران صـرب بـود و بیـش از ۲۰ سـال در فهرسـت مهم‌تریـن افـراد تحـت تعقیـب قـرار داشـت.

1. Nasa Stvar
2. Zeljko Raznatovic
3. Arkan
4. Enselid
5. Daut Kadriovski
6. Arkan's Tigers
7. Intercontinental Hotel
8. Dragan Joskovic
9. Ljubomir Magas
10. Zemun Gang
11. Slavko Labovic
12. Veljko Krivokapic
13. Sreten Jocic

■ **دسته‌های صرب مهاجر**

اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، صرب‌ها، تا حدودی به لطف روابطی که از پیش میان آن‌ها و خانواده‌های ایتالیایی سیسیلی و کالابریایی وجود داشت، در میلان قدرت گرفتند.

در ۱۹۷۲، دسته‌ی یوگسلاو بزه‌کاری در میلان شکل گرفت که فعالیت‌های اصلیش شامل سرقت مسلحانه، آدم‌کشی و دزدی در تریسته[1]، رم و میلان می‌شدند. در صربستان، گروه‌های جرایم سازمان‌یافته در دوره‌ی حکومت اسلُبُدان میلُشِویچ[2] در اوج قدرت بودند. آن‌ها کارشان را بر جعل پول، قاچاق مواد مخدر، ماشین‌دزدی، قاچاق سیگار، تجارت‌های غیر قانونی و آدم‌کشی ـ تخصص معروف گروه‌های صرب ـ متمرکز کردند. اعضای برجسته‌ی این گروه‌ها در آن زمان ژلکو راژناتویچ (آرکان)، کریستیان گُلوبُویچ[3] و میلُراد اولِمِک[4] در بلگراد و برانیسلاو لاینُویچ (دوگی)[5] در نُوی‌ساد[6] بودند. او رئیس نیرویی شبه‌نظامی به نام «اسرپسکا گاردا»[7] بود و در سال ۲۰۰۰ یکی از اعضای دسته‌ی زِمون او را کشت.



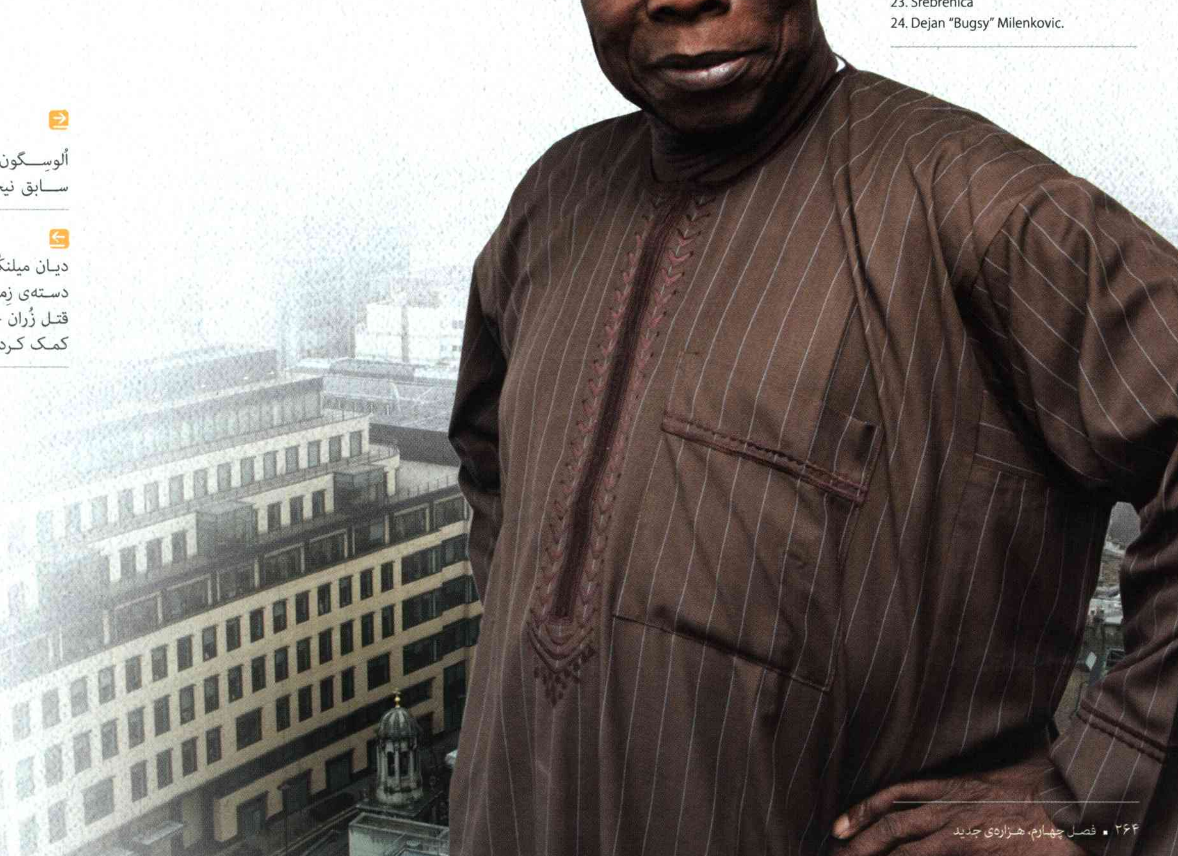
شاهد کلیدی فعالیت‌های زیرزمینی در دادگاه مظنونان به ترور زُران جیجیچ، نخست‌وزیر اصلاح‌طلب صرب، شهادت می‌دهد.

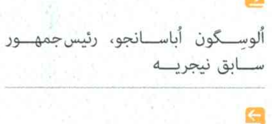
■ **دسته‌ی زِمون**

در دهه‌ی ۱۹۸۰، دسته‌ی زِمون اولین گروه شناخته‌شده‌ی جرایم سازمان‌یافته در صربستان بود. می‌گفتند زِمون شامل بیش‌تر از دویست بزه‌کار است که به بیش از سیصد محکومیتشان به اتهام قاچاق مواد مخدر و آدم‌کشی مباهات می‌کنند. اطلاعات در دسترس نشان می‌دهند که میلُراد

Corrupiton, the greatest single bane of our society today.

فساد، بزرگ‌ترین مایه‌ی هلاک جامعه‌ی امروز ما. ألوسِگون اُباسانجو[21]، رئیس‌جمهور سابق نیجریه





ألوسِگون اُباسانجو، رئیس‌جمهور سابق نیجریه

دیان میلنکُویچ (باگزی)[24]، عضو سابق دسته‌ی زِمون، که در تحقیق درباره‌ی قتل زُران جینجیچ به مقام‌های رسمی کمک کرد.

1. Trieste
2. Slobodan Milosevic
3. Kristian Golubovic
4. Milorad Ulemek
5. Branislav "Dugi" Lainovic
6. Novi Sad
7. Srpska Garda
8. Dusan Spasojevic
9. Zoran Djindjic
10. Sisak
11. Tomislav Mercep
12. The Wolves
13. Convicts' Battalion
14. Tuta : جنایت‌کار جنگی محکوم‌شده‌ی کروات
15. Gospic
16. Sibenik
17. Split
18. Mostar
19. Pale
20. Banja Luka
21. Olusegun Obasanjo
22. Naser Oric
23. Srebrenica
24. Dejan "Bugsy" Milenkovic.

اولِمک و دوسان اسپاسُیویچ[8] از سران مهم دسته‌ی زِمون بوده‌اند. اولِمک را به اتهام ترور زُران جینجیچ[9]، نخست‌وزیر صربستان، بازداشت و محکوم کردند. پلیس صربستان دیگر سران دسته‌ی زِمون را هم در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ دست‌گیر کرد، امّا این دسته امروز هم‌چنان بسیار فعال است. آرکان هم زمانی عضو ارشد دسته‌ی زِمون بود.

■ قهرمانان جنایت‌کار جنگ

در دوره‌ی جنگ یوگسلاوی، بدترین بزه‌کاران کروات در کثیف‌ترین کارهای ارتش، پلیس و عملیات شبه‌نظامی دست داشتند. وقتی آن‌ها به خانه برگشتند، با تأیید خاموش مقام‌های کروات، اجازه پیدا کردند تا به خلاف‌کاری‌هایشان ادامه دهند. شایع بود که یگان‌های سیساکیِ[10] تامیسلاو مرسِپ[11] (گرگ‌ها)[12]، گردان محکومانِ[13] توتا[14] و پلیس نظامی در گُسپیچ[15]، سیبنیک[16] و اسپلیت[17] پر از بزه‌کاران، جنایت‌کاران جنگی و آدم‌کش‌هایی بودند که از غارت‌گری و قاچاق اسلحه، مواد مخدر، ماشین‌های دزدی و هر چیز دیگری که درآمدی فوری و بی‌زحمت نصیبشان می‌کرد سود می‌بردند. بسیاری از آن‌ها، که به مقام قهرمان‌های جنگی رسیده بودند، پس از جنگ به فعالیت‌های بزه‌کارانه‌شان ادامه دادند. اگر هم در حین جرم دست‌گیرشان می‌کردند، فقط به صورت نمایشی مجازات می‌شدند، گرچه کار تعداد انگشت‌شماری از آن‌ها به زندان کشید، چون به قدری غرق بزه‌کاری بودند که حتی آشنایانشان در میان مقام‌های دولتی و قضایی هم نمی‌توانستند از آن‌ها محافظت کنند. وضع کرواسی شبیه وضع صربستان بود و رابطه‌ای بین سازمان‌های بزه‌کار صرب (مهم‌تر از همه، دسته‌ی زِمون) و بزه‌کاران کروات و مثلثی میان مقام‌های دولتی، شرکت‌های خصوصی و گروه‌های بزه‌کار محلی وجود داشت.

■ گروه‌های بوسنیایی

گروه‌های بزه‌کار صرب و کروات تا حد زیادی بر بازارهای غیر قانونی بوسنی هم سیطره یافته‌اند و گاهی با گروه‌های بوسنیایی جرایم سازمان‌یافته هم‌کاری می‌کنند و گاهی با آن‌ها می‌جنگند. برای مثال، شهر مُستار[18] یکی از بزرگ‌ترین بازارهای آزاد بالکان برای ماشین‌های دزدی بود که در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ یکی از افسران ارتش کرواسی و رئیس مسلمان مافیای محلی اداره‌اش می‌کردند. در بوسنی و هرزگوین، پاله[19] و بانیا لوکا[20] به نقاط مهمی در مسیر کالاهای غیر قانونی، مواد مخدر و سلاح‌هایی که از آلبانی و مونته‌نگرو به کشورهای غربی و شرقی می‌روند بدل شده‌اند.



ناصر اُریچ[22]،قهرمان بوسنیایی جنگ و فرمانده سابق ارتش بوسنی در سربرنیتسا[23]، را در سال ۲۰۰۸ به اتهام تجارت غیر قانونی و دیگر جرایم سازمان‌یافته در سارایوو بازداشت کردند.

■ فردریک دوردا



فردریک دوردا رابطی کلیدی در قاچاق سازمان‌یافته‌ی کوکایین از کلمبیا به اروپا بود.

حضور سازمان‌های بزه‌کار آلبانیایی در آمریکا چیز تازه‌ای نیست. بر اساس گزارش‌ها، فردریک دوردا[۱۵]، پس از آن که برای فرار از حبس ابد از آلبانی به نیویورک گریخت، هم‌راه با اسکندر فیتسی[۱۶] و جودت لیکا (جویی)[۱۷] و در پوشش آژانسی مسافرتی، یک حلقه‌ی قاچاق مواد مخدر و مهاجر را سازمان داد. امّا در ۱۹۸۰ این پوشش لو رفت و دوردا نخستین آلبانیایی محکوم به جرم قاچاق مواد مخدر [در آمریکا] شد.

■ خانواده‌های آلبانیایی ـ کوزوویی

شگفت‌انگیزترین قدرت‌گیری در میان دسته‌های بزه‌کار قدرت‌گیریِ خانواده‌های آلبانیایی ـ کوزوویی بود. اولین مافیای بین‌المللی کوزوو را محمد علی کاراکافا[۱] ایجاد کرد؛ کسی که اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ عملیات بزرگ قاچاق هرویین از ترکیه به ایتالیا، از طریق یوگسلاوی، را سازمان‌دهی کرد. این عملیات با هم‌کاری شرکای محلی او، عدنان[۲] و فتمیر[۳] ـ دو برادرِ عثمانی ـ لطیف ممتی[۴] و عصمت عارفی[۵]، انجام شد. کاراکافا بزه‌کاری شناخته‌شده در یوگسلاوی سابق بود و بارها به اتهام قاچاق مواد مخدر، طلا و مهمات محکوم شده بود.

گروه او هم‌چنین اولین گروه آلبانیایی بین‌المللی جرایم سازمان‌یافته‌ای بود که روابطی محکم با مافیای ایتالیا و سازمان‌های ترک داشت. گمان می‌رود که همین گروه در سال ۱۹۹۹ در اسپانیا منابع مالی عملیات ارتش آزادی‌بخش کوزوو[۶] را از کُستا دِل سُل[۷] تأمین می‌کرد.

در دهه‌ی ۱۹۷۰، بعضی آلبانیایی‌ها هم برای پنج خانواده‌ی نیویورکی کار می‌کردند و تجربه‌هایی در مدیریت



افسر گارد مدنی اسپانیا در کنار غنایم مصادره‌شده در عملیاتی علیه جرایم سازمان‌یافته که ۱۶ مظنون و کالاهایی به ارزش دو میلیون یورو را به دام انداخت.

سازمان‌های بزه‌کار پیدا کردند. در ۱۹۹۹، نجم‌الدین زِکا[۸]، سرکرده‌ی مافیای آلبانی که عملیاتش را از براتیسلاوا در اسلواکی هدایت می‌کرد، از پراگ ـ که در آن‌جا ریاست یک حلقه‌ی بزرگ تجارت مواد مخدر را در سرزمین‌های چکسلواکی سابق بر عهده داشت ـ گریخت. امّا در میانه‌های سال ۱۹۹۹ پلیس مجارستان زکا را دست‌گیر کرد و برای محاکمه به ایتالیا فرستاد. رمزی کانای[۹]، دیگر سرکرده‌ی بزه‌کاران آلبانی، را در همان زمان در هلند دست‌گیر کردند و به تجارت مواد مخدر متهم شد.

■ روابط آلبانیایی ـ ایتالیایی

آلبانی تا مرگ رهبرش انور خلیل خوجه[۱۰] در ۱۹۸۵ ـ که کشور را آزاد کرد و آشفتگی بزرگی راه انداخت ـ تقریباً به روی خارجی‌ها بسته بود. از منظر جرم، این اتفاق به معنای هجوم ناگهانی مافیایی‌های ایتالیایی بود. این دو کشور همیشه، هم از نظر جغرافیا و هم از نظر تاریخ، بسیار نزدیک بوده‌اند.

در ۱۹۳۹، پیش از جنگ جهانی دوم، نیروهای ایتالیایی به آلبانی حمله کردند. تصور می‌شود که آلبانی، حوالی سال ۱۹۸۰، شروع به ایفای نقشی مهم در مسیر بالکان کرد و در ۱۹۸۲ تعداد چشم‌گیری از بزه‌کاران ایتالیایی به

انور خوجه، رهبر آلبانی، که ترورش در ۱۹۸۵ اثری چشم‌گیر بر گسترش جرایم سازمان‌یافته در کشورش و در منطقه داشت.



آلبانی گریختند تا از عملیاتی که پلیس علیه شبکه‌ی قاچاق هرویین انجام می‌داد فرار کنند. بعد از مرگ خوجه، وقتی این کشور درهایش را در ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ باز کرد، مهاجرت آلبانیایی‌ها به ایتالیا و یونان بیش‌تر شد.

کالاهای اروپای غربی به آلبانی سرازیر شدند و مردم در معرض برنامه‌های تلویزیونی غربی قرار گرفتند. در دهه‌ی پس از مرگ خوجه، آلبانی بیش‌تر و بیش‌تر با اقتصاد غرب یک‌پارچه شد و، بیش‌تر به واسطه‌ی شبکه‌های قاچاق انسان که روابطی با ایتالیا و یونان داشتند، نیروی کار بخش‌های کشاورزی و ساخت‌وساز را تأمین می‌کرد.

از آن‌جایی که برنامه‌های تلویزیون ایتالیا را در آلبانی می‌شد آسان دریافت کرد، بیش‌تر جمعیت نواحی ساحلی خیلی زود ایتالیایی یاد گرفتند و در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ بعضی آلبانیایی‌ها می‌خواستند آلبانی یکی از استان‌های ایتالیا شود. در این دوره، میکل‌آنجلو آیِلو[11]، شهردار ثروت‌مند باگریا[12] در سیسیل، سخت از ایجاد روابط تجاری با آلبانی حمایت می‌کرد. خانواده‌های مافیایی منطقه‌ی پوییا و بزه‌کاران آلبانیایی، در جلسه‌ای که در ۱۹۸۷ در میلان برگزار شد، پیوندشان را محکم‌تر کردند.

این جلسه، که دُرا وِندُلا[13]، شخصیت برجسته‌ی جرایم سازمان‌یافته‌ی ایتالیا که می‌گفتند رئیس دسته‌ی ساکرا کُرُنا اونیتا[14] است، برگزار کرده بود، قاچاق سیگار و مواد مخدر میان بالکان و ایتالیا را بررسی می‌کرد.

1. Mehmed Ali Karakafa
2. Adnan (Osmani)
3. Fatmir (Osmani)
4. Latif Memeti
5. Ismet Arifi
6. Kosovo Liberation Army (KLA)
7. Costa del Sol
8. Nedmedin Zeka
9. Remzi Kanaj
10. Enver Halil Hoxha
11. Michelangelo Aiello
12. Bagheria
13. Dora Vendola
14. Sacra Corona Unita
15. Frederik Durda
16. Skender Fici
17. Xhevdet "Joey" Lika.

ارتش آزادی‌بخش کوزوو، شایعاتی در مورد کمک گروه‌های جرائم سازمان یافته آلبانیایی به این گروه وجود دارد.



وقتی بخش بانکی آلبانی، به خاطر یک کلاه‌برداری سازمان‌دهی‌شده‌ی سرمایه‌گذاری هرمی، در ۱۹۹۷ سقوط کرد، بسیاری از آلبانیایی‌های زحمت‌کش پس‌اندازهای کل عمر شان را از دست دادند.

■ **مافیا در حرکت**

پس از ۱۹۹۲، سالی که شاهد ترورهای بی‌رحمانه‌ی قضات ضد مافیایی، جیُوانی فالکُنه و پائولو بُرسلینو، بود، جابه‌جایی سران مافیای ایتالیا شتاب بیش‌تری گرفت. پاسخ دولت به این خشونت‌ها چنان شدید و جدی بود که تا شکست دسته‌های سیسیلی چیزی نمانده بود.

بسیاری از سران مافیا که بیش‌تر اهل سیسیل بودند، برای این که دست‌گیر نشوند، به آلبانی فرار کردند، ساکن بندرهایی مثل دراج[1] و ولُره[2] شدند و بعد هم‌راه سران کامُرا، که از جنگ‌های دسته‌ای میان نووا کامُرا اُرگانیتزاتای کوتُلو و خانواده‌های سنتی می‌گریختند، به مونته‌نگرو نقل مکان کردند.



قاچاق سیگار جزو پُردرآمدترین حرفه‌های مافیا است.

■ **جاده‌ی تنباکو**

مثل همیشه، جنگ فرصت‌هایی تازه برای تجارت بسیار سودآور قاچاق سیگار خلق کرد. دست‌کم هفت سرکرده‌ی ارشد ایتالیایی، که بیش‌ترشان با کامُرا و دسته‌های سیسیلی رابطه داشتند، از مقری در سوئیس، به طور مستقیم با شرکت‌های تنباکو معامله می‌کردند.

امّا آن‌ها تشکیلات جدیدی هم در صربستان، کوزوو، مقدونیه و مونته‌نگرو ایجاد کردند تا سیگارها را مستقیم از هلند به بالکان منتقل کنند و بعد با قایق و از طریق تنگه‌ی اُترانتو[3] به اروپا برگردانند. این کسب‌وکار چنان سودآور بود که از اصلی‌ترین منابع درآمد دولت‌های مونته‌نگرو و آلبانی شد. کل این ترابری را ایتالیایی‌ها، با استفاده از نیروی کار آلبانیایی و مونته‌نگرویی، مدیریت می‌کردند.

■ **پول‌شویی**

در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷، پول غیر قانونی به آلبانی و مونته‌نگرو سرازیر شد و باید این پول را قانونی می‌کردند. با وجود تحریم سازمان ملل متحد علیه کشورهای یوگسلاوی سابق در دوران جنگ، پول از منابعی بسیار گوناگون به این کشورها می‌آمد: قاچاق مواد مخدر، تجارت اسلحه، قاچاق انسان، قاچاق سیگار و قاچاق نفت فقط بعضی از این منابع بودند. نیاز به پول‌شویی این مبالغ به رواج و، پس از آن، فروپاشی شرکت‌های «هرمی» انجامید که باعث آشفتگی مالی، سیاسی و اجتماعی عظیمی در آلبانی و دیگر کشورهای بالکان شدند.

■ **حقه‌های هرمی در آلبانی**

چندان عجیب نیست که پنج شرکت سرمایه‌گذاری هرمی مهمی که از ترفند کلاسیک پُنزی استفاده می‌کردند ـ وِفا[4]، سیلوا[5]، کنای[6]، جالیتسا[7] و کامبِری[8] ـ در شهر وِلُره، روبه‌روی ساحل ایتالیا، راه‌اندازی شدند. این شرکت‌ها حدود ۹۰ درصد از سیصد میلیون دلاری را که مهاجران آلبانیایی به کشور می‌فرستادند یک‌کاسه می‌کردند. اهالی شهر، بازنشسته‌ها، شرکت‌های ملی، شرکت‌های دولتی و دیگران هم از این فرصت‌های سرمایه‌گذاری بهره می‌بردند و پس‌اندازها یا مستمری‌هایشان را سرمایه‌گذاری می‌کردند.

در ۱۹۹۷، سودیا[9] اولین شرکت سرمایه‌گذاری هرمی بود که فروپاشید. دولت آلبانی، به ریاست سالی بریشا[10]، زنی سی ساله را بازداشت کرد و سرمایه‌های دو شرکت دیگر، به نام‌های خافری[11] و پُپولی[12]، را که مقدارشان ۱/۵ میلیارد دلار بود مسدود کرد. در مجموع، آلبانیایی‌ها بین هفت تا نُه میلیارد دلار در این نوع شرکت‌ها سرمایه‌گذاری کرده بودند. در آغاز سال ۱۹۹۷، کشور وحشت‌زده بود. همه‌ی سرمایه‌گذاران، گاهی با پول و گاهی بدون پول، فرار می‌کردند. پلیس آلبانی اعلام کرده است که، فردای روز فروپاشی اولین شرکت هرمی، قایقی با ۱۳۰ میلیون دلار بندر وِلُره را ترک کرد. دورین پُگانی[13]، مالک شرکت پُگانی، برای فرار از پی‌گرد قانونی، به استرالیا گریخت و هنوز آن‌جا زندگی می‌کند.

1. Durres
2. Vlora
3. Otranto
4. Vefa
5. Silva
6. Canaj
7. Gjallica
8. Kamberi
9. Sudja
10. Sali Berisha
11. Xhaferri
12. Populli
13. Durin Pogani

قرار است این سیگارهای قاچاق را، که سرنوشتشان دود شدن است، نابود کنند. [قاچاق] سیگار، مخصوصاً در دوره‌های ناآرامی و جنگ، بسیار سودآور است.



■ شورش آلبانیایی‌ها

سقوط شرکت‌های سرمایه‌گذاری هرمی کشور را نابود کرد و جرقه‌ی شورش ۱۹۹۷ آلبانیایی‌ها را زد که به مرگ بیش از دو هزار نفر انجامید. در جریان شورش، بیش‌تر ذخایر تسلیحاتی ارتش آلبانی را دزدیدند تا در سال‌های بعد به دسته‌های کوزوویی، دسته‌های ایتالیایی، دسته‌های بوسنیایی و دیگران بفروشند. شبکه‌ی تجارت سلاح‌های سنگین به آسیا، روسیه، کلمبیا و دیگر مناطق درگیر منازعه رسید. در سال‌های آینده، بیش‌تر به لطف برنامه‌ی سلاح در برابر پول که دولت آلبانی با کمک چشم‌گیر جامعه‌ی بین‌المللی اجرا کرد، حدود ۶۰ درصد سلاح‌های کوچک آلبانی را به دولت برگرداندند.

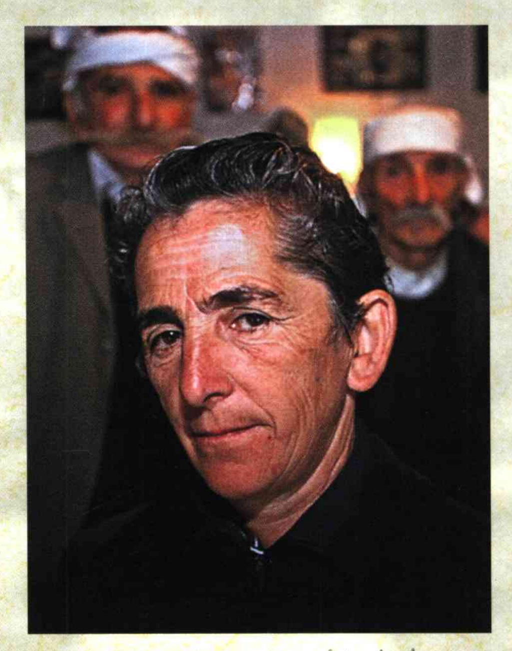
■ کانال جرم

تغییر مسیرهای قاچاق به مونته‌نگرو و آلبانی به دلیل جنگ و دشواری‌های اقتصادیِ اثرگذار بر زندگی یوگسلاوهای کوزوو و مقدونیه، در کنار هم، «کانال جرمی» در طول مسیر جدید از ترکیه به ایتالیا ـ از طریق بلغارستان یا یونان، مقدونیه، کوزوو، بوسنی، مونته‌نگرو و آلبانی ـ به وجود آوردند که، بیش‌تر، دسته‌های کوزوویی اداره‌اش می‌کردند. شورش ۱۹۹۷ هم اثر چشم‌گیری بر مهاجرت و قاچاق انسان داشت. سیل آلبانیایی‌ها و کوزوویی‌هایی که از خانه‌هایشان به ایتالیا می‌گریختند در ۱۹۹۸ به اوج رسید و قایق‌هایی لب‌ریز از مسافر در ساحل ایتالیا پهلو گرفتند. نخست‌وزیر ایتالیا اعلام کرد که این مهاجرت‌ها دیگر «قابل تحمل» نیستند.



قایقی کوچک در بندری متروک در آلبانی در دل دریا فرو می‌رود. روزگار قاچاق گذشته و محموله‌ی قایق مدت‌ها پیش رفته است.

■ **کانون؛ آیین‌نامه‌ی خانوادگی**



پاشکه شُکُل اندُتسای[6] و عموهایش. پاشکه، از زمان مرگ پدر و برادرانش، طبق سنت باستانی باکره‌های سوگندخورده‌ی آلبانی، در شکل و شمایل یک مرد زندگی می‌کند؛ سنتی که بر اساس آن زن‌ها جنسیت سابقشان را پس می‌زنند و مرد «می‌شوند» تا ریاست خانواده را بر عهده بگیرند.

قواعد خانوادگی در آلبانی و کوزوو، به معنای واقعی، دسته‌ها را از خیانت درونی مصون می‌کنند و، وقتی منازعه‌ای میان دو خانواده در می‌گیرد، پای‌بندی جدی به قواعد درونی را تضمین می‌کنند. این قواعد درونی را «کانون»[3] ـ مرام‌نامه‌ی جوامع آلبانیایی‌تبار در سده‌های میانه ـ می‌نامند. کانون قواعد انتقام‌جویی میان و درون خانواده‌ها را هم تعیین می‌کند. به گفته‌ی محققان، «کانون» کلمه‌ای یونانی است که مهاجمان ترک آن را به زبان آلبانیایی ترجمه کرده‌اند و تاریخش به حدود قرن پانزدهم برمی‌گردد. این آیین‌نامه نه تنها شامل قواعد انتقام‌جویی با خون می‌شود، بلکه مجموعه‌ای کامل از رویّه‌های مدنی و کیفری را هم، که در طول قرن‌ها اجرا شده‌اند، بیان می‌کند. آمارهای اتحادیه‌ی اروپا و منابع دولت آلبانی، که نشان می‌دهند تعداد قتل‌هایی که رابطه‌ای مستقیم با انتقام‌جویی‌های کانونی داشته‌اند از ۴۵ مورد در ۱۹۷۸ به فقط ۱۲ مورد در ۲۰۰۲ رسیده است، وضع قدرت کانون را در دوران مدرن منعکس می‌کنند. بیش‌تر وقت‌ها، خانواده‌ای که در پی انتقام‌جویی است زندگیش را از اساس تغییر می‌دهد و گاهی به محیطی کاملاً بسته می‌رود ـ گوشه‌نشینی. در ۲۰۰۲، بیش از ۱۴۰ خانواده در تیرانا، ۹۸ خانواده در دراج، ۱۱۱ خانواده در وُلُره، ۶۲ خانواده در بِرات[4] و ۳۳ خانواده در لوشنیا[5] در محیط‌های بسته زندگی می‌کردند.

■ **«مسافران» آلبانیایی**

دسته‌های آلبانیایی، با سیطره بر قاچاق مواد مخدر، سیگار، انسان، سلاح و دیگر کالاها و توافق‌هایشان با دسته‌های ایتالیایی و خانواده‌های ترک، به سرعت در سراسر جهان قدرت‌مندتر شده‌اند. «مسافران»[1] ـ مافیای آلبانیایی ـ که از نیروی کار دسته‌های ترک و ایتالیایی استفاده می‌کند، فقط در چند سال، به قدرتی بسیار واقعی و جدید در بزه‌کاری فراکشوری بدل شده است که بر دو کشور ـ کوزوو و آلبانی ـ سیطره‌ی مستقیم دارد و مونته‌نگرو و مقدونیه را هم به واسطه‌ی مهاجران آلبانیایی در اختیار دارد.

■ **آلباکوها در خارج**

قضات ایتالیایی چند نفر از سران آلبانیایی/ کوزوویی را، که به شکلی موفق در منطقه‌ی میلان فعالیت می‌کنند و بر قاچاق و تجارت کوکایین و فحشا سیطره دارند، شناسایی کرده‌اند.

مدارک دیگری نشان می‌دهند که مافیای آلبانیایی/ کوزوویی در بریتانیا هم قدرت‌مند است و می‌گویند آن‌ها در سُهوی لندن هم فحشا را مدیریت می‌کنند. پلیس مدارکی درباره‌ی روابط میان دسته‌های آلباکو[2] (آلبانیایی/ کوزوویی) و سرکرده‌های چینی کسب‌وکار قاچاق انسان یافته‌اند و مدارکی هم پیدا کرده‌اند که بر اساس آن‌ها دسته‌های آلبانیایی آدم‌کش‌هایی در اختیار دسته‌های ایتالیایی می‌گذارند.



پلیس بریتانیا، تازگی‌ها، از دستگاه‌های اشعه‌ی ایکس برای شناسایی قاچاق‌چیان انسان استفاده می‌کند.

■ **حمایت بین‌المللی**

تقریباً همه‌ی سران کوزوویی روابطی محکم با سوئیس ـ جایی که کوزوویی‌ها دومین جامعه‌ی بزرگ خارجی آن هستند ـ دارند. علَم به این که نه فقط ناتو، بلکه کل جامعه‌ی بین‌المللی و مخصوصاً آمریکا ـ که یکی از بزرگ‌ترین پایگاه‌های نظامی خارجیش را در این منطقه ایجاد کرده است ـ از نبرد سیاسی کوزوویی‌ها علیه مهاجمان صرب حمایت کرده‌اند، دسته‌های کوزوویی و اعضایشان را از نعمت حمایت جهانی برخوردار کرده است که به آن‌ها اجازه می‌دهد فعالیت‌هایشان را، در امنیتی نسبی، در سراسر جهان توسعه دهند.

۲۰۰۲ دو روزنامه‌نگار صرب را، پس از انتشار مقاله‌هایی درباره‌ی جرایم سازمان‌یافته در این کشور، دست‌گیر می‌کنند.

۲۰۰۷ در جریان منازعه‌ی دسته‌های جرایم سازمان‌یافته، شش ایتالیایی در آلمان کشته می‌شوند.

۲۰۰۹ در آفریقای جنوبی، داستان‌ها اتهام‌های فساد مربوط به معامله‌ی چند میلیارد دلاری اسلحه علیه جیکوب زوما[7]، رئیس‌جمهور، را ساقط می‌کنند.

۲۰۰۹ دزدان دریایی سومالیایی قایق یدک‌کشی را با ۱۶ خدمه در خلیج عدن می‌ربایند.

1. Fares
2. AlbaKos
3. Kanun
4. Berat
5. Lushnja
6. Pashke Sokol Ndocai
7. Jacob Zuma



سردیس‌های انور خوجه، نخست‌وزیری که گروه‌های جرایم سازمان‌یافته به میراث انزوا و وحشت او از جهان بیرونی پایان داده‌اند.

■ گسترش سریع

رشد پیوسته‌ی قاچاق، مثل افزایش قدرت و ثروت در میان خانواده‌های مختلف، منبع نیرویی همیشگی برای انتقام‌جویی‌های به سبک کانون است. دهه‌ی ۱۹۹۰ و اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ شاهد بودند که دسته‌های آلباکو، نه فقط در منطقه‌ی خودشان، بلکه در سراسر جهان، تقریباً در همه‌ی انواع فعالیت‌های بزه‌کارانه‌ی سازمان‌یافته دست داشتند. بی‌تردید، گسترش فوق‌العاده سریع ساختارهای آلباکوی جرایم سازمان‌یافته از موج عظیم مهاجرتِ هم‌راه و متعاقب شورش آلبانی و جنگ بالکان ریشه می‌گیرد. کارشناسان می‌گویند که در آن دوره هر ماه بیش از ده هزار نفر از آلبانی و کوزوو، و اغلب به اروپای غربی و آمریکای شمالی، می‌گریختند.

پلیس مقدونیه استانیسلاوا کُکَرُوسکا - پُلتان[۸]، مظنون به سازمان‌دهی انتقال یک محموله‌ی بی‌سابقه‌ی کوکایین از ونزوئلا به مقدونیه، را بازداشت می‌کنند.



■ آلبانیایی‌های واسطه

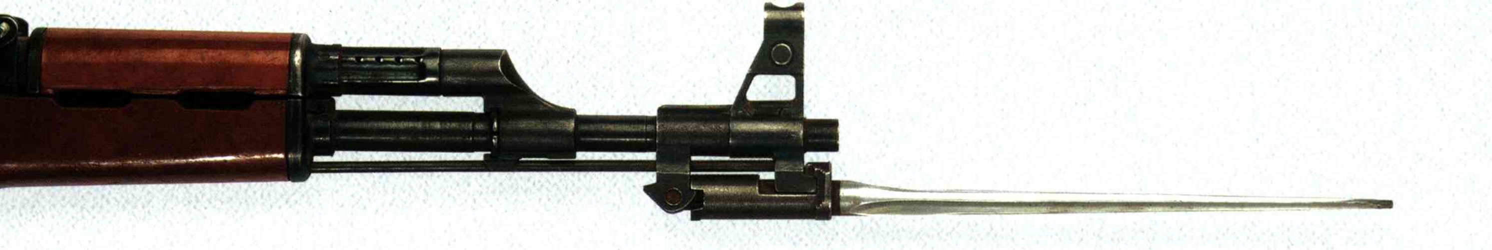
در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴، اف‌بی‌آی آمریکا فهرستی از ۱۵ خانواده‌ی جرایم سازمان‌یافته تهیه کرد که در آلبانی فعال بودند و بازارهای غیر قانونی، بازارهای قانونی و سیاست را مدیریت می‌کردند. به گفته‌ی اف‌بی‌آی، این خانواده‌ها را کمابیش به همان شیوه‌ی خانواده‌های بزه‌کار ایتالیایی سازمان داده‌اند. بیش‌تر نهادهای مجری قانون پیوسته در جست‌وجوی اطلاعاتی درباره‌ی این دست خانواده‌های بزه‌کار هستند، امّا رابطه‌ای که این خانواده‌ها هم‌چنان با تشکیلات سیاسی حفظ کرده‌اند این کار را دشوار می‌کند.

اف‌بی‌آی می‌گوید که در سال ۲۰۰۴ خانواده‌های بزه‌کار آلبانیایی نقش واسطه را میان تولیدکنندگان افغان و ترک تریاک و بازار جهانی هرویین بازی می‌کردند و حدود ۸۰ درصد کل هرویین از آلبانی می‌گذشت.

■ کی چه‌کاره است؟

همین منابع اف‌بی‌آی، دائوت کادریوُسکی را سرکرده‌ی اصلی بزه‌کاران آلبانی می‌دانند. وقتی کادریوسکی در ۱۹۸۵ در آلمان بازداشت شد، مقام‌های رسمی ویلاها، قایق تفریحی و ماشین‌هایش را مصادره کردند. او، از قرار معلوم با رشوه دادن به مقام‌های رسمی، توانست از محاکمه شانه خالی کند و در ۱۹۹۳ به آمریکا فرار کرد و در آن‌جا رابطه‌ای محکم با خانواده‌های بزه‌کار ایتالیایی نیویورک و فیلادلفیا برقرار کرد. گزارش‌هایی دیگر از هم‌کاری نزدیک او با خانواده‌ی ناردینو کُلُتی[۱]، وابسته به





گامبینو، حکایت دارند. امّا کادریوسکی در عرصه‌ی جرایم سازمان‌یافته تنها نیست. گزارش‌ها و منابع اطلاعاتی دیگری به بعضی سران آلبانیایی جرایم سازمان‌یافته مانند محمد هایدینی[2]، پرینتس دُبرِّلیشتی[3]، اسماعیل لیکا[4]، الکس رودای[5] و ویکتور خوجه[6] هم اشاره می‌کنند.

▪ گزارش‌های اطلاعاتی

در کوزوو، اسناد تشکیلات اطلاعاتی آلمان، سازمان ملل متحد و نیروهای ناتو در کوزوو[7] در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ روابطی را میان بعضی چهره‌های شاخص سیاسی و فعالیت‌های سازمان‌یافته‌ی بزه‌کارانه، از تجارت سلاح و مواد مخدر گرفته تا پول‌شویی و باج‌گیری، نشان داده‌اند.

امروز، تقریباً همه‌ی سازمان‌های اطلاعاتی سراسر دنیا گروه‌های مافیای آلباکو را جدی‌ترین منبع خطر بالقوه در حوزه‌ی جرایم سازمان‌یافته می‌دانند. این گروه‌ها، که واقعاً بین‌المللی، بی‌رحم و برخوردار از ذخایرِ عظیم اسلحه، روابط، نیروی کار و تجربه هستند، طی فقط ۲۰ سال به جایگاهی رسیده‌اند که به آن‌ها امکان می‌دهد همه‌ی دیگر گروه‌های فرا ـ کشوری جرایم سازمان‌یافته را به چالش بکشند. هرچند، آن‌ها، به جای چنین کاری، می‌کوشند با دیگر گروه‌ها هم‌کاری کنند. تنها گروه‌های ملی که به نظر می‌رسد، تا کنون، به برقراری چنین رابطه‌ای کمی بی‌میل هستند گروه‌های روس جرایم سازمان‌یافته اند. امّا سرازیرشدن پول روس‌ها به مونته‌نگرو در این اواخر را می‌توان به دو شکل تفسیر کرد: ورود دوباره‌ی قدرت روسیه به منطقه یا اثبات وجود ائتلافی محکم.

سربازان نیروهای ناتو، در جریان جنگ ۱۹۹۹ کوزوو، محله‌ی صرب‌نشین شهر میترُویتسا[9] را برای یافتن سلاح جست‌وجو می‌کنند. این شهر نمادی برای اختلافات قومی در کوزوو شد.

1. Nardino Colotti
2. Mehmed Haidini
3. Princ Dobrolishti
4. Ismail Lika
5. Alex Rudaj
6. Victor Hoxha
7. Kosovo Force (KFOR)
8. Stanislava Cocorovska-Poletan
9. Mitrovica



تونی ماکبل، بزه‌کار استرالیایی و قاچاق‌چی محکوم‌شده‌ی مواد مخدر، که تا هنگام دست‌گیریش در آتن در سال ۲۰۰۷ فراری بود، حالا بیش‌تر به خاطر جای خالی کلاه‌گیسش معروف است.

■ **استرالیا**

با وجود این واقعیت که اولین مستعمره‌نشین‌های استرالیا محکومان بریتانیایی و زندانی‌های دیگر بودند، موقعیت جغرافیایی استرالیا، به مدت بیش از صد سال پس از آغاز سکونت آن‌ها، از این کشور در برابر نفوذ جرایم سازمان‌یافته محافظت می‌کرد. با این حال، سیل مهاجران، مخصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم، پای سازمان‌های بزه‌کار گوناگونی را به سواحل استرالیا باز کرد.

■ **جرایم چندفرهنگی**

در استرالیا، بیش‌تر وقت‌ها دسته‌های اندرانگتا را «انجمن محترم» می‌نامند. یکی از اعضای برجسته‌ی این سازمان مستقر در ایتالیا رابرت تریمبُله[1] بود که در ناپدید شدن دانلد مکِی سیاست‌مدار، که تریمبله و هم‌کارانش را به عنوان قاچاق‌چیان بزرگ ماریجوانا به پلیس معرفی کرده بود و باعث دستگیریشان شده بود، در گریفیتِ[2] نیو ساوت ولز[3] در ۱۹۷۷ به طور مستقیم دست داشت. تقریباً همه‌ی ثلاثی‌های چین در استرالیا حضور دارند. دسته‌های ویتنامی هم، هرچند پیش‌تر نقش «سرباز» دسته‌های چینی را بازی می‌کردند، حالا بین‌المللی شده‌اند و در استرالیا هم هستند. گروه‌های ژاپنی جرایم سازمان‌یافته ـ یاکوزا ـ نقش مهمی در فعالیت‌های غیر قانونی در استرالیا دارند. گزارشی رسانه‌ای در سال ۱۹۹۴ می‌گفت که یامّاگوچی‌ـگومی، یکی از بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی بزه‌کاری ژاپنی، دست‌کم سه ویلای تفریحی «شرکتی» در گلد کُستِ[4] کوینزلند[5] دارد.

■ **جنگ زیرزمینی**

سازمان‌های بزه‌کار استرالیایی، با آدم‌کشی‌های دسته‌ای سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۶ در ملبورن که ۳۴ شخصیت بزه‌کار در جریانشان کشته شدند، توجه جهان را به خود جلب کردند. خانواده‌ی مُرن[6]، کارلتن کرو[7]، دسته‌ی رادِف[8]، سان‌شاین کرو[9] و خانواده‌ی ویلیامز[10]، هم‌راه با خانواده‌های یونانی مثل خانواده‌ی تونی ماکبل[11]، در جبهه‌ی مقابل خانواده‌های اندرانگتا بودند. از آن زمان، با دست‌گیری فرانچسکو مادافری[12] و ۲۰ نفر از هم‌کارانش و توقیف قرص‌های روان‌گردان، کوکایین و بیش از ۳۰ میلیون یورو پول نقد در ۲۰۰۸، سلطه‌ی خانواده‌های اندرانگتا بر سازمان‌های بزه‌کار ایتالیایی ـ استرالیایی بیش‌تر شده است. سران یکی از خانواده‌های بزه‌کار گریفیت و مافیای لبنانی و فردی مظنون به مدیریت تجارت مواد مخدر در دسته‌ای از خلاف‌کاران موتورسوار در میان بازداشت‌شدگان بودند. به این ترتیب، حضور گروه‌های جرایم سازمان‌یافته‌ای از همه‌ی مناطق جهان در استرالیا بسیار پر رنگ است و این دسته‌ها در قاچاق بین‌المللی و فعالیت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های بزه‌کارانه‌ی مختلف دیگر هم‌کاری می‌کنند.

در ۲۲ مارس ۲۰۰۹، وقتی ۱۵ عضو یک دسته‌ی استرالیاییِ بزه‌کار موتورسوار، جلوی چشم‌های وحشت‌زده‌ی مسافران، رقیبشان را با ضربه‌های چماق کشتند، فرودگاه سیدنی به صحنه‌ی جرم بدل شد. دولت ایالتی، که با اعتراض‌های عمومی روبه‌رو بود، با افزایش تعداد جوخه‌های ضد دسته‌های بزه‌کار، از ۵۰ به ۱۲۵، به این اتفاق پاسخ داد.

1. Robert Trimbole
2. Griffith
3. New South Wales (NSW)
4. Gold Coast
5. Queensland
6. Moran
7. Carlton Crew
8. Radev Clan
9. Sunshine Crew
10. Williams
11. Tony Mokbel
12. Francesco Madafferi

کارل ویلیامز، شخصیت برجسته‌ی دنیای زیرزمینی استرالیا، در تشییع دوستش اندرو ونیامین (بنجی)[31]، بیست و دومین قربانی آدم‌کشی‌های دسته‌ای، در سال ۲۰۰۴.

نقطه ضعف

دنیای زیرزمینی واقعی

نقطه ضعف[1]، با چهارچوبی زمانی در حدود یک دهه که از اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ آغاز می‌شد، مجموعه‌ی تلویزیونی تک‌فصلی درامی در ۱۳ قسمت بود که داستان جنگ زیرزمینی ملبورن را، با تمرکز بر دسته‌ی بزه‌کار و بدنام کارلتن کرو، بازگو می‌کرد.

مجموعه تا حد زیادی بر اساس کتاب لیدبِلی[2]، نوشته‌ی جان سیلوستر[3] و اندرو رول[4]، که آدم‌کشی‌های دسته‌ای معروف ۱۹۹۸ و پس از آن را روایت می‌کرد، شکل گرفته بود.

▪ اعتراض عمومی

آدم‌کشی‌های فزاینده ـ که اغلب در فضای باز و در خیابان‌ها اتفاق می‌افتادند ـ سرانجام باعث نارضایتی عمومی و احساس ضرورت سیاسی دست‌گیری بزه‌کاران شد. این آدم‌کشی‌ها اساس این مجموعه‌ی تلویزیونی میخ‌کوب کننده هم شدند که قدرت‌گیری و افول کارل ویلیامزِ زندانی[5] (جایتن گرنتلی[6])، از شخصیت‌های شاخص در جنگ‌های دسته‌ای، را به تصویر می‌کشید.

بعضی از دیگر شخصیت‌های واقعی که بخشی از فرهنگ عامیانه‌ی ملبورن شده‌اند آلفنسه گانجیتانو[7] (وینچه کُلُسیمو[8])، رُبرتا ویلیامز[9] (کت استوارت)[10]، میک گاتو[11] (سایمن وستِوِی[12])، ماریو کُندلو[13] (مارتین سکز[14])، لویس مُرن[15] (کِوین هرینگتن[16])، مارک مُرن[17] (کالن مولوی[18])، جیسن مُرن[19] (لس هیل[20])، تونی ماکبل (رابرت مامُنه[21]) و جودی مُرن[22] (کرُلاین گیلمر[23])، مادرشاهِ خانواده‌ی مُرن، هستند.

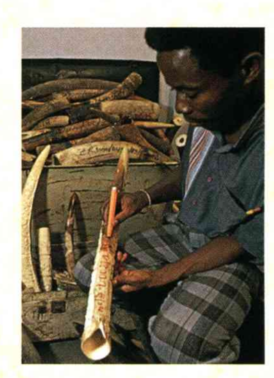
▪ پیش‌درآمد

پس از موفقیت مجموعه‌ی اصلی، در ۲۰۰۹ مجموعه‌ای دیگر به نام نقطه ضعف: داستان دو شهر[24] ساختند. از آن‌جا که بیش‌تر شخصیت‌هایِ به تصویر کشیده‌شده در مجموعه‌ی اصلی حالا یا مرده بودند یا زندانی، مجموعه‌ی دوم در واقع پیش‌درآمدی بر مجموعه‌ی اصلی بود و دوره‌ی ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۷ را، که با قتل دانلد مکِی، مروّج مبارزه با مواد مخدر، شروع می‌شد، روایت می‌کرد. شخصیت‌های این مجموعه شامل کریس فلَنری[25] (داستین کلر[26])، معروف به آقای قاتل اجاره‌ای[27]، و تری کلارک[28] (مت نیوتن[29])، معروف به آقای آسیا[30]، می‌شدند.



وینچه کُلُسیمو، در آغاز پخش نقطه ضعف در ۲۰۰۸، کنار افسران پلیس ایستاده، امّا نمی‌تواند نقشش را جدی بازی کند.

1. Underbelly
2. Leadbelly
3. John Silvester
4. Andrew Rule
5. Carl Williams
6. Gyton Grantley
7. Alphonse Gangitano
8. Vince Colosimo
9. Roberta Williams
10. Kat Stewart
11. Mick Gatto
12. Simon Westaway
13. Mario Condello
14. Martin Sacks
15. Lewis Moran
16. Kevin Harrington
17. Mark Moran
18. Callan Mulvey
19. Jason Moran
20. Les Hill
21. Robert Mammone
22. Judy Moran
23. Caroline Gillmer
24. Underbelly: ATale of Two City
25. Chris Flannery
26. Dustin Clare
27. Mr Rent-A-Kill
28. Terry Clark
29. Matt Newton
30. Mr Asia
31. Andrew "Benji" Veniamin.



روی عاج مصادره شده‌ی فیل می‌نویسند که کی و کجا آن را توقیف کرده‌اند. قاچاق غیر قانونی عاج، در بخش‌هایی از آفریقا، هم‌چنان مشکلی ماندگار است.

■ **آفریقا**

جرایم سازمان‌یافته در آفریقا تا زمان ظهور گروه‌های نیجریه‌ای در دهه‌ی ۱۹۸۰، به صورت واقعی، شکل نگرفته بودند. وقتی استعمارزدایی آفریقا را عرصه‌ی منافع دولتی کرد، فضای زیادی برای دیگر کنش‌گران، مخصوصاً کنش‌گران غیر قانونی، باقی نماند. با این حال، منازعه‌های محلی که پس از استقلال در بیش‌تر کشورهای آفریقاییِ کنونی اتفاق افتادند فرصت‌های بسیاری برای قاچاق، مخصوصاً قاچاق اسلحه و مهمات، به وجود آوردند.

در جریان جنگ الجزایر، ارتش فرانسه با قاچاق‌چیان خصوصی اسلحه می‌جنگید. آفریقای جنوبی، که زیر سلطه‌ی آپارتاید با همه‌ی هم‌سایگانش در جنگ بود، برای مقابله با تحریم‌های بین‌المللی، سخت به کمک‌های خارجی نیاز داشت. آفریقای مرکزی و هم‌چنین کشورهای صحرا درگیر جنگ بودند. امّا این کشورها، هم‌زمان با درگیری در منازعه‌های محلی، در تجارت بین‌المللی منابع طبیعی هم نقش داشتند.

وجود این منابع، در گرماگرمِ بی‌ثباتی منطقه‌ای، فرصت‌هایی بیش‌تر و بیش‌تر برای گروه‌های جرایم سازمان‌یافته ایجاد کرد تا در کشورهای مختلف رخنه کنند و مستقیم، از طریق قاچاق انسان، مواد مخدر و سلاح، و غیر مستقیم، از طریق پول‌شویی و کسب حمایت در میان مقام‌های عالی، فعالیت کنند. مهاجرت هندی‌ها و آسیایی‌ها به سواحل شرقی آفریقا ـ تانزانیا، کنیا، موزامبیک، آفریقای جنوبی و ماداگاسکار ـ هم به سازمان‌های بزه‌کار اجازه داده است تا، به واسطه‌ی این جمعیت فزاینده و ثروت‌مند مهاجر، قدرت و پشتیبانی محلی به دست آورند.

■ **ترفندهای ۴۱۹**

در میان بومیان آفریقایی، چیزی که بشود آن را «جرم سازمان‌یافته» نامید بیش‌تر شامل گروه‌های نیجریه‌ای می‌شود که هم در آفریقا و هم در سطح بین‌المللی فعالیت می‌کنند. هرچند شاید ساختار گروه‌های بزه‌کار نیجریه‌ای به اندازه‌ی بعضی گروه‌های بزه‌کار دیگر محکم و سلسله‌مراتبی نباشد، سازمان‌های اطلاعاتی جهان این گروه‌های بزه‌کار را یک واقعیت تلقی می‌کنند.

آن‌ها تا اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ قدرت چشم‌گیری پیدا نکرده بودند، امّا از دهه‌ی ۱۹۷۰ در کلاه‌برداری‌های مالی عظیم بین‌المللی ـ که اکنون، به خاطر شماره‌ی بندی از قانون کیفری نیجریه که به این کلاه‌برداری‌ها مربوط می‌شود، به ترفندهای ۴۱۹ معروف هستند ـ و در باج‌گیری، کسب‌وکار غیر قانونی، کلاه‌برداری‌های بیمه‌ای، فحشا و قاچاق مواد مخدر دست داشته‌اند.

یکی از فروشنده‌های بازار سیاه بشکه‌های خالی نفت را در بندر واریِ[1] نیجریه با قایق پارویی جابه‌جا می‌کند. شاید آن نفت‌کش متروکه باشد، امّا بازار سیاه رونق دارد.

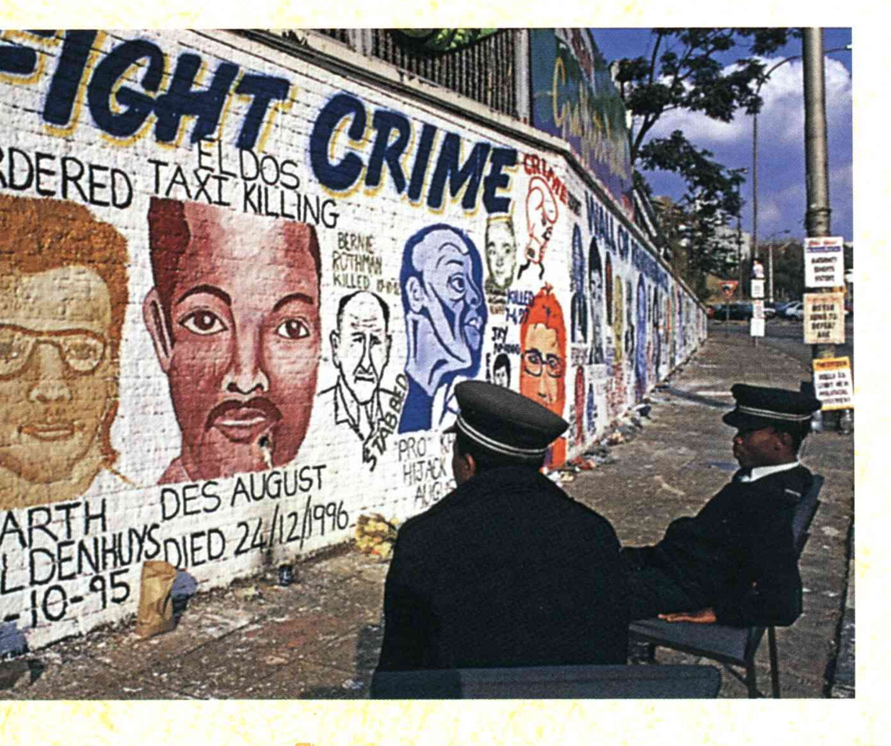
■ خانواده و قبیله

گروه‌های بزه‌کار نیجریه‌ای مانند دیگر گروه‌های مشابه در جهان سازمان‌یافته نیستند و ساختارشان را، در واقع، خانواده و قبیله مشخص می‌کنند. سرزمین نیجریه به بیش از ۷۵ قلم‌روی زبانی و قبیله‌ای متفاوت تقسیم می‌شود. قبایل جنوبی و غربی، به لطف منابع نفتیشان، از همه ثروت‌مندتر هستند.

■ مهاجران نیجریه‌ای

قدرت گروه‌های نیجریه‌ای، در درجه‌ی اول، از مهاجرت عظیمی ریشه می‌گیرد که تقریباً در همه‌ی کشورهای جهان، مخصوصاً جهان صنعتی، جوامعی نیجریه‌ای به وجود آورده است. جوامع مهاجر نیجریه‌ای پایگاه‌های محکمی در هند، پاکستان، تایلند، آمریکای جنوبی، ایالات متحده و تازگی‌ها در بریتانیا پیدا کرده‌اند و نیجریه‌ای‌ها از بزرگ‌ترین جوامع سیاه‌پوست این کشورها هستند.

روابط این گروه‌ها به آن‌ها امکان داده است که بر مسیرهای تازه‌ی انتقال کوکایین از آمریکای لاتین به اروپا، که از آفریقا می‌گذرند، و مسیرهای انتقال هروئین از پاکستان و هند به اروپای غربی و ایالات متحده مسلط باشند و آن‌ها را مدیریت کنند.



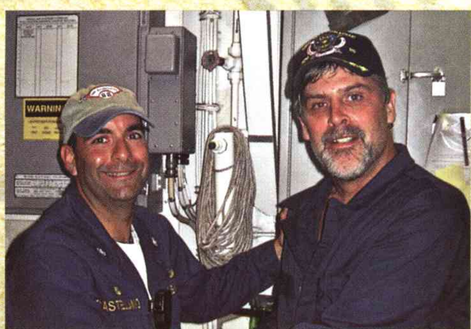
دیوار جنایت، یادبودی برای قربانیان جنایت در آفریقای جنوبی که یکی از بالاترین نرخ‌های جرم را در جهان دارد.

■ کار برای بی‌کاران

گروه‌های نیجریه‌ای جرایم سازمان‌یافته، در کنار قاچاق مواد مخدر، از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ در قاچاق انسان هم دست داشته‌اند. آن‌ها، با سازمان‌دهی قاچاق مهاجران، ابتدا از نیجریه و بعد از کل منطقه به اروپای غربی، مسیرهای قاچاق از آفریقای سیاه به سواحل مدیترانه و مسیرهای هوایی به فرودگاه‌های اروپاییِ «دوست» را اداره می‌کنند. این گروه‌ها، با کمک روابط محلی - با گروه‌های جرایم سازمان‌یافته‌ی نیجریه‌ای و اروپایی - برای مهاجران کار هم پیدا می‌کنند؛ مهاجرانی که، به شکل پنهانی، از آن‌ها برای هر نوع کار سخت - بیش‌تر ساخت‌وساز، کشاورزی و قاچاق محلی - استفاده می‌کنند. با این حال، گروه‌های نیجریه‌ای جرایم سازمان‌یافته، به تنهایی یا در کنار دیگر گروه‌های بزه‌کار، فاحشه‌خانه‌هایی هم دارند و، از طریق همین شبکه‌های قاچاق انسان، نیروی کار برای آن‌ها فراهم می‌کنند.

■ دزدی دریایی

کسب‌وکار مجرمانه‌ی دیگری که تازگی‌ها، مخصوصاً برای قبایل یُروبا[2]، مهم‌تر شده است سرقت و فروش نفت است. گاهی بزه‌کاران نفت‌کش‌ها را در آب‌های خلیج گینه و آب‌راه‌های موازی ساحل جنوبی نیجریه «می‌دزدند» و گاهی هم لوله‌های نفت را سوراخ می‌کنند و چندین بشکه نفت خام می‌دزدند و بعد آن را در بازار سیاه محلی یا منطقه‌ای می‌فروشند. وقتی قیمت نفت گران بود، قسمتی از این نفت به بازارهای شبه‌قانونی بین‌المللی هم می‌رسید. در حال حاضر، سومالی رتبه‌ی اول را در دزدی دریایی نفتی و ربودن نفت‌کش‌ها دارد. بیش‌تر وقت‌ها، خدمه‌ی کشتی‌ها را هم گروگان می‌گیرند تا، علاوه بر نفت، باج هم دریافت کنند. به نظر می‌رسد دولت آمریکا در دوره‌ی اُباما[3] مصمم است رشد دزدی دریایی را مهار کند و سازمان ملل متحد هم گروه واکنشی از ۲۴ کشور تشکیل داده است تا با دزدی دریایی و گروگان‌گیری در سومالی مبارزه کند.



ناخدا ریچارد فیلیپس[4] (راست) چهار روز گروگان دزدان دریایی سواحل سومالی بود و نیروی دریایی آمریکا او را نجات داد.

1. Warri
2. Yoruba
3. (Barack) Obama
4. Richard Phillips

■ دار و دسته‌های دانشگاهی

یکی از جالب‌ترین پدیده‌های حوزه‌ی جرایم سازمان‌یافته در نیجریه را «انجمن اخوت» می‌نامند. انجمن اخوت در اصل از دانشگاه‌ها ریشه گرفت و حوالی ۱۹۵۰ به جامعه‌ی بزرگ‌تر هم آمد.

می‌گویند معروف‌ترین انجمن اخوت ـ انجمن اخوتِ دزدان دریایی ـ را شش دوست در دانشگاه ایبادان[1]، که آن وقت‌ها به دانشگاه لندن وابسته بود، به عنوان گروهی اجتماعی راه انداختند. یکی از آن‌ها وُله سُیینکا[2]، نویسنده‌ای که بعدها جایزه‌ی نوبل را برد، بود.

دزدان دریایی، حدود ۲۰ سال، در دانشگاه‌ها بسیار محبوب بودند و از استعاره‌ها و نمادهای دزدان دریایی استفاده می‌کردند و نام‌های معروف دزدان دریایی، مثل لانگ جان سیلور[3]، را روی خودشان می‌گذاشتند. پس از جنگ داخلی سال ۱۹۶۹، ایده‌ی انجمن اخوت گل کرد و گروه اولیه به بیش‌تر از ۳۰۰ گروه توسعه یافت. این‌جا بود که حرکت به سوی جرایم خشونت‌بار و فعالیت‌های مافیاگونه آغاز شد.

در دهه‌ی ۱۹۹۰، با گسترش این حرکت به بیرون دانشگاه‌ها، انجمن‌های اخوت به فعالیت‌های مافیاگونه در سطح بین‌المللی روی آوردند و بیش‌ترشان درگیر کارهایی مثل سرقت مسلحانه و آدم‌ربایی شدند. اعضای این دار و دسته می‌توانند از فعالیت‌های سیاسی غیر قانونی هم پولی به جیب بزنند.

آمار دقیق مرگ و میرهای ناشی از فعالیت‌های انجمن‌های اخوت روشن نیست، امّا برآوردی در سال ۲۰۰۲ می‌گفت که در ده سال گذشته ۲۵۰ نفر در جریان آدم‌کشی‌های مربوط به این دار و دسته مرده‌اند. این رقم در برابر ارقام مربوط به مرگ‌ومیر ناشی از فعالیت‌های این دار و دسته در شهر بنین[4]، پایتخت ایالت اِدو[5]، در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ که برابر بیش از ۴۰ مرگ در ماه بود ناچیز است.

■ جرایم سایبر

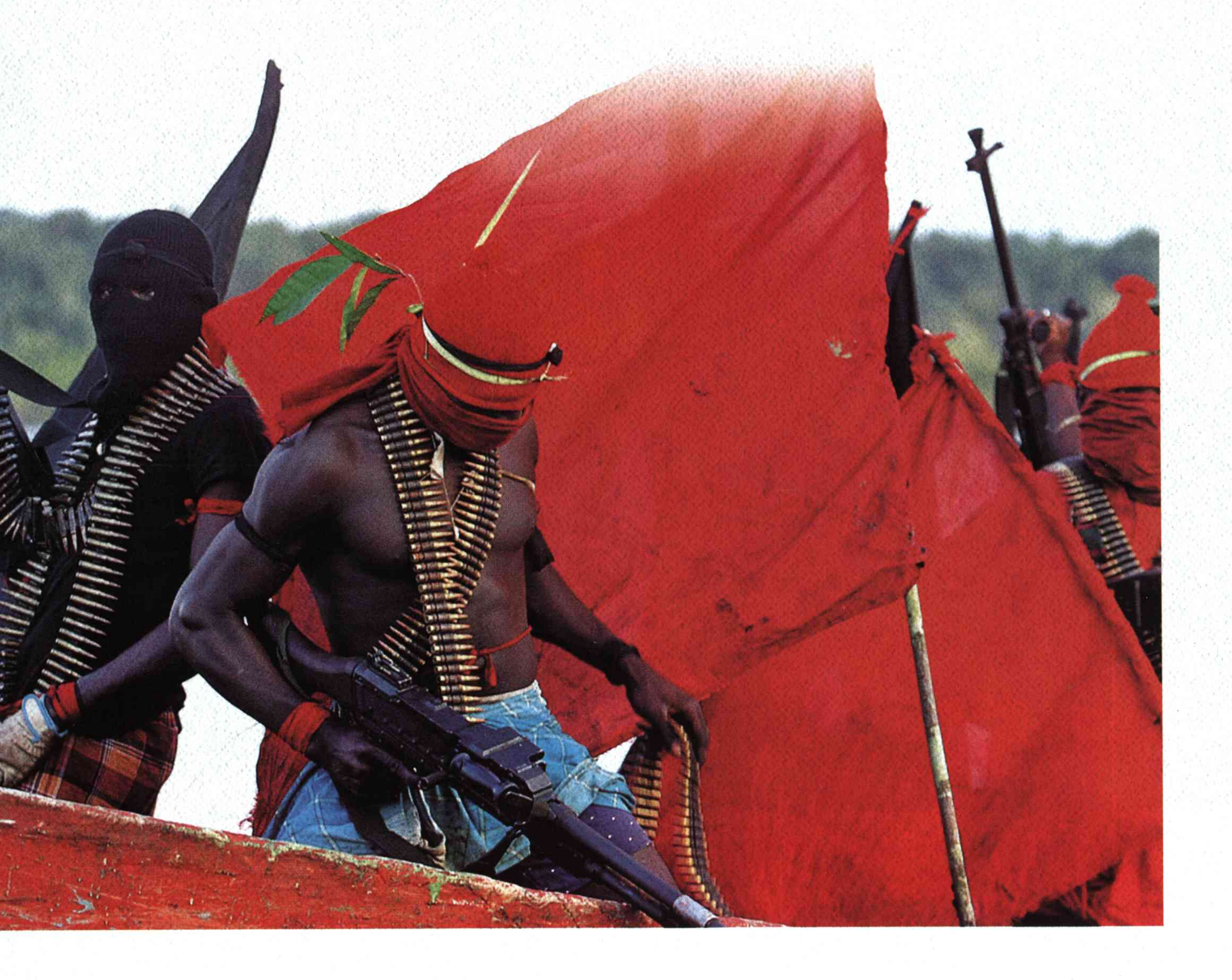
به نظر می‌رسد ترفندهای نیجریه‌ای تقریباً برای همه‌ی اهالی دنیای صنعتی شناخته‌شده باشند. چه کسی تا حالا ای‌میلی نگرفته که بگوید اگر فقط اطلاعات بانکیش را بدهد، پولی هنگفت نصیبش می‌شود؟ شیادها ای‌میل‌های هرزنامه‌ای را به نشانی‌هایی که از منابع مختلف گرفته‌اند می‌فرستند و درباره‌ی اطلاعات حساب‌های بانکی در فرانسه، سوئیس، آلمان، ایتالیا، ایالات متحده، ژاپن و استرالیا سؤال می‌کنند. بعضی‌هایشان موفق هم می‌شوند.

خلاقیت داستان‌هایی که برای فریب دادن مردم سر هم می‌کنند بسیار چشم‌گیر است. بیش‌تر آدم‌ها این ای‌میل‌ها را نادیده می‌گیرند، امّا تعداد کمی، به این امید که شاید این فرصتی تکرارنشدنی باشد، چنین نمی‌کنند. این بازی بر اثر جمعی استوار است و سال‌ها، با سود تخمینی سالانه یک تا دو میلیارد دلار، موفق بوده است. همه‌ی شبکه‌های دخیل در این ترفندهای اینترنتی در نیجریه مستقر نیستند



تصور می‌شود کریستین جولین ایروینِ[7] ۴۸ ساله قربانی شیادی‌های اینترنتی نیجریه‌ای‌ها شده باشد. او، پس از تماس تلفنی وحشت‌زده‌ای که در آن می‌گفت چند نفر با سگ‌هایشان تعقیبش می‌کنند، در نیجریه ناپدید شد.

زیردریایی توقیف‌شده‌ی قاچاق مواد مخدر در مقر گارد ساحلی کلمبیا. قاچاق‌چیان را آزاد کردند، چون مدارک جرم، بی هیچ ردی، در آب غرق شده بودند.



شبه‌نظامیان در کنار رود منطقه‌ی نفت‌خیز دلتا در جنوب نیجریه گشت می‌زنند. حمله به این منطقه باعث افزایش قیمت جهانی نفت و کاهش تولید نفت نیجریه شده است.

و نیجریه‌ای‌ها مقلدان بسیاری در سنگال، ساحل عاج، توگو، سیرالئون، بنین و کنگو دارند که گاهی با یک یا چند شبکه‌ی نیجریه‌ای هم مستقیم در ارتباط هستند. دانش فنی شبکه‌های نیجریه‌ای کاملاً تأثیرگذار است. گاهی کسی که در دام افتاده به دعوت این شبکه‌ها به آفریقا می‌رود و آن‌جا مقدار زیادی پول نقد ـ که در واقع تقلبی است ـ نشانش می‌دهند تا متقاعدش کنند که «ورودیه»ی بیش‌تر و بیش‌تری بپردازد. چند سال پیش، چند نفر ـ که دو تاجر سوئیسی هم در میانشان بودند ـ به لاگوس[6] سفر کردند تا ببینند ماجرا از چه قرار است. آن‌ها از آن زمان ناپدید شده‌اند.

▪ نیجریه‌ای‌ها در خارج

بزرگ‌ترین کسب و کاری که دسته‌های نیجریه‌ای در آن فعال هستند قاچاق هرویین و کوکایین از آمریکای لاتین و مرکزی به اروپا و ایالات متحده است.

دسته‌های نیجریه‌ای نقش مهمی در قاچاق دارند و با کارتل‌های کلمبیایی و دسته‌های ایتالیایی، و گاهی حتی با دسته‌های آلبانیایی، هم‌کاری می‌کنند. آن‌ها بر قاچاق از آفریقا به اروپا، از طریق حاملانی که بسته‌های مواد مخدر را می‌بلعند، نظارت می‌کنند، در حوزه‌های قضایی مختلف فعال هستند و اطلاعاتی دقیق درباره‌ی سطح و نوع بازرسی‌ها در فرودگاه‌های مختلف اروپا دارند. در اروپا، آن‌ها می‌توانند به شبکه‌ی تدارکاتی کاملی که به منظور بازیافت مواد مخدر از حاملان و فروش آن‌ها در خیابان‌ها ایجاد شده متکی باشند و بیش‌تر از پناه‌جویان نیجریه‌ای، سیرالئونی، توگویی، لیبریایی، بنینی و دیگر پناه‌جویان اهل آفریقای سیاه استفاده می‌کنند. حضور قاچاق‌چیان نیجریه‌ای در بریتانیا، به لطف پایگاه‌های قوی و شبکه‌ی حمایتی قابل اتکای ناشی از داشتن زبان مشترک، بسیار پر رنگ است.

▪ مثلث هم‌کاری

در قرن بیست و یکم، جرایم سازمان‌یافته شامل همه‌نوع قاچاق و همه‌جور کالا ـ انسان، سیگار، مواد مخدر، سلاح، ماشین یا اعضای بدن ـ می‌شوند. در هر گروه جرایم سازمان‌یافته هم مثلث هم‌کاریِ میان دسته‌های محلی، مقام‌های محلی و شرکت‌ها را می‌توان دید.

1. Ibadan
2. Wole Soyinka
3. Long John Silver
4. Benin City
5. Edo
6. Lagos
7. Christian Julian Irwin.



در این خزانه‌ی عظیم در دل ساختمان، با مجموعه‌ای از درها، قفل‌ها و رمزها برای تضمین امنیت محتویات، شیوه‌ی کار داخلی بانک‌ها را می‌توان دید.

رد پای پول

ردیابی سود

سود علت وجودی جرایم سازمان‌یافته است و سود هنگفتی که از جرایم سازمان‌یافته و فعالیت‌های مافیایی به دست می‌آید باید پنهانی باشد و بعد هم آن را به شیوه‌ای توزیع کنند که یا مقام‌ها بویی نبرند یا نتوانند رد این پول‌ها را تا منابع یا صاحبانشان بگیرند.

■ پول‌شویی

پول‌شویی عبارتی است به معنای پالایش پول‌ها یا سودهای غیرقانونی، به واسطه‌ی کسب‌وکارهای مختلف قانونی یا غیرقانونی به منظور شانه خالی کردن از مالیات بر درآمد و پنهان ماندن از چشم مراجع قانونی. این عبارت به معنای کسب دارایی‌هایی، جز پول، از طریق فعالیت‌های غیرقانونی هم هست.

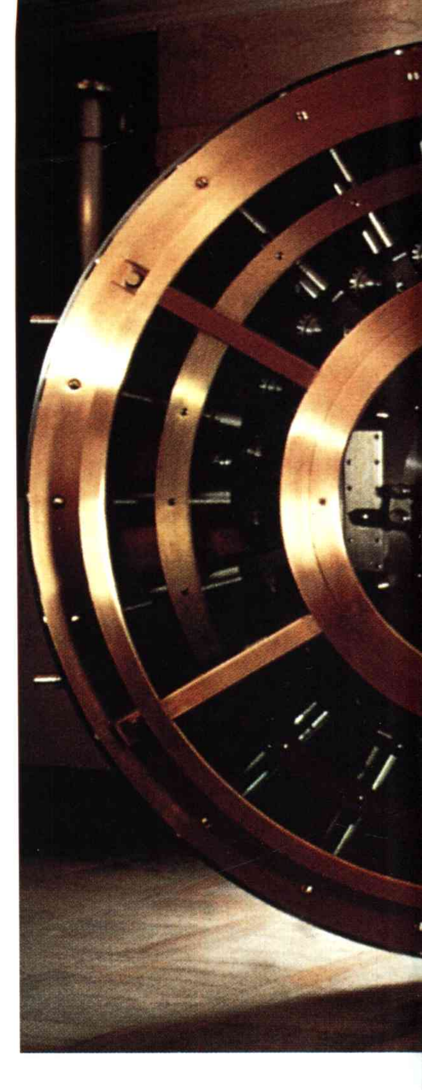
هرچند بسیاری فکر می‌کنند که عبارت «پول‌شویی» از ماجرای آل کاپن، که پول‌هایش را در ماشین لباس‌شویی پنهان می‌کرد، ریشه می‌گیرد، امّا در واقع این عبارت از زمان رسوایی واترگیت در ۱۹۷۳ در آمریکا سر زبان‌ها افتاد.

پول‌شویی پدیده‌ای فراگیر و جهانی است و هم افراد و هم سازمان‌های بزه‌کار در آن دست دارند. برآورد می‌کنند که پول‌شویی منبع ۵ درصد کل تولید ناخالص داخلی جهان باشد که ارزش آن حدود ۱/۵ تریلیون دلار است.

بعضی کسب‌وکارها، برای پنهان کردن منبع پول‌هایی که به صورت غیر قانونی به دست آمده‌اند، به‌تر از بقیه هستند. در کل، بیش‌تر کسب‌وکارهایی که با جریان‌های عظیم نقدینگی سروکار دارند و محصولات و یا خدماتشان را می‌توان آسان دست‌کاری یا مدیریت کرد برای پول‌شویی مناسب هستند. پول را به شیوه‌های مختلفی می‌شویند. با این حال، کسب‌وکارهایی سنتی وجود دارند که دهه‌هاست از آن‌ها برای پنهان کردن درآمدهای مالی استفاده می‌کنند.

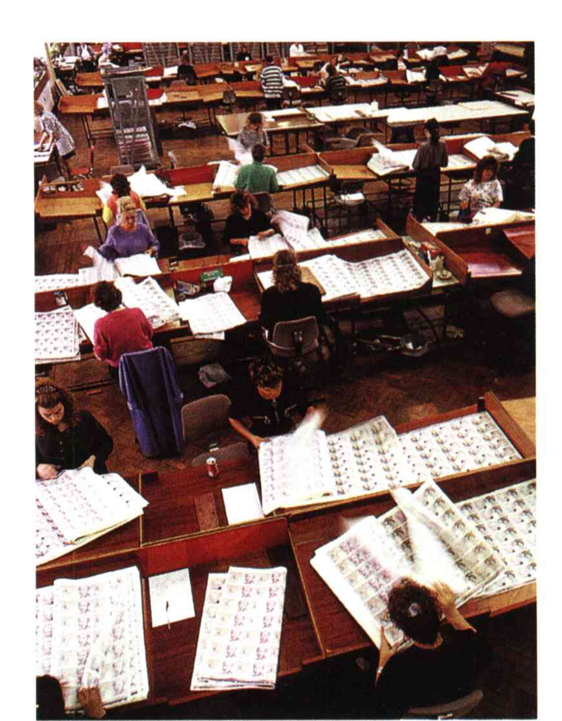
■ می‌خانه‌ها و باشگاه‌ها

بسته به قوانین مربوط به نوشیدنی‌های الکلی در کشورها، رسیدهای می‌خانه‌ها ابزاری عالی برای مخفی کردن پول هستند. می‌شود در رسید گفت که دو بطری نوشیدنی فروخته‌اند، در حالی که در واقع فقط یک بطری فروش رفته است. حالا می‌خانه یک بطری نوشیدنی اضافه دارد و باید کاری با آن بکند. گزینه‌های در دست‌رس این‌ها هستند: نوشیدنی مازاد را از می‌خانه بیرون ببرند و دوباره بفروشند، آن را به مغازه‌ای دیگر بفرستند یا هدیه‌اش بدهند.





وقت سرخوشی رسیده است. در سال‌های ممنوعیت الکل در دهٔ ۱۹۲۰، مردها در این «مشروب‌فروشی غیر قانونی» ازدحام کرده‌اند تا الکل غیر مجاز بخرند.



کارکنان ضراب‌خانه‌ی بریتانیا، پیش از توزیع پول به بانک‌ها، اسکناس‌های جدید صد پوندی را بررسی می‌کنند.

اگر سازمان بزه‌کار نه فقط مالک می‌خانه، بلکه مالک شرکتی که نوشیدنی‌های می‌خانه را تأمین می‌کند هم باشد سود بیش‌تری به جیب می‌زند. در این صورت، سازمان بزه‌کار می‌تواند صورت‌حساب‌هایی ساختگی برای سفارش‌ها و پرداخت‌های بین شرکت تأمین‌کننده و می‌خانه صادر کند و پول را از این کانال جابه‌جا کند. دریافت ورودیه یا حق عضویت هم راه دیگری برای کانالیزه کرده پول است. فرض کنید شبی فقط ۲۰۰ نفر، هر کدام با پرداخت ۲۰ دلار، وارد می‌خانه می‌شوند. می‌شود در رسیدها ادعا کرد که آن شب ۵۰۰ نفر ورودیه پرداخته‌اند.

افزودن این ۳۰۰ نفر به این معناست که حالا می‌توان شش هزار دلار پول غیر قانونی را وارد کسب‌وکار کرد و وانمود کرد که منبعش ورودیه‌ها هستند. اگر این می‌خانه پنج شب در هفته باز باشد، می‌شود هر هفته برای ۳۰ هزار دلار پول منبعی قانونی تراشید.

هر چیزی مانند این - یعنی خدمت، و نه محصول - برای سازمان‌های بزه‌کار عالی است، چون هیچ محصول قانونی باقی‌مانده‌ای وجود ندارد که دیگران را ظنین کند یا باعث نگرانی سازمان شود. نظارت سخت‌تر بر صدور مجوزهای مربوط به فروش نوشیدنی و الزامات سخت‌گیرانه‌تر حساب‌داریْ می‌خانه‌ها و باشگاه‌ها را زیر نگاه دقیق‌تر مقام‌ها قرار داده است.

■ خشک‌شویی‌ها و نقدفروش‌ها

خشک‌شویی‌ها و مغازه‌هایی که پول کمی از هر مشتری می‌گیرند امّا گردش نقدینگی بالایی دارند بهترین جا برای پنهان کردن درآمد و پول‌شویی هستند.

مشخص کردن این که خشک‌شویی از چه مقدار مواد شوینده استفاده کرده یا چند بار لباس شسته است واقعاً سخت است. آسان می‌توان گفت که ده پیراهن شسته‌اند، در حالی که فقط پنج پیراهن شسته شده، و هزینه‌ی پنج پیراهن اضافی را با پول کثیف پرداخت.

■ شرکت‌های بزرگ

شرکت‌های واسطه‌ای و کازینوها هم پوشش‌هایی عالی هستند، چون پولی که با آن سروکار دارند و دست به دستش می‌کنند به اندازه‌ای است که نمی‌توان رد همه‌ی آن را گرفت. هدف فقط این است که پول کثیف با پول پاک مخلوط شود.

■ شرکت‌های صوری

شرکت‌های صوری هیچ سرمایه‌ای ندارند و هیچ کاری نمی‌کنند و بنابراین برای کسانی که بخواهند هویت یا درآمد مالی خود را مخفی کنند پوشش بی‌نقص هستند.

بهترین پوشش برای این نوع عملیات شرکت‌های مشاور هستند، چون محصولی قابل ردیابی، جز زمان و مشاوره که سازمان‌های بزه‌کار می‌توانند به آسانی در ثبت آن‌ها دست‌کاری کنند، ندارند.

■ روش‌های نوین

در هزاره‌ی جدید، با افزایش مهارت و موفقیت دولت‌ها و سازمان‌ها در کشف و ردیابی روش‌های پول‌شویی، سازمان‌های بزه‌کار ناچار شده‌اند روش‌های پیچیده‌تری برای پنهان کردن پول‌هایشان ابداع کنند.

■ بانک‌ها

اگر سازمان بزه‌کاری بر بانک‌هایی که سپرده‌های اصلیش را به آن‌ها می‌سپارد نفوذ یا سیطره داشته باشد، خطر رسوا شدنش در حین انجام تراکنش‌های غیر قانونی چندان نگران‌کننده نخواهد بود. برای مثال، سازمان‌های بزه‌کار روس به سلطه بر بانک‌ها معروف هستند؛ موضوعی که سپرده‌گذاری و انتقال پول را برای آن‌ها بسیار ساده می‌کند. امّا اگر سازمان



↓ اگر قراردادها را، با استفاده از سیاست‌مداران فاسد، تضمین کنند، پول‌شویی به واسطه‌ی شرکت‌ها کار آسانی است. در این عکس، پلیس گرجستان در تفلیس راه‌پیمایانی را محاصره کرده است که خواهان آزادی ایراکلی اُکرواشویلی[۲]، رهبر مخالفان دولت که به اتهام پول‌شویی بازداشت شده است، هستند.

مسیرهای پول‌شویی

انتقال به اولین بانک خارجی

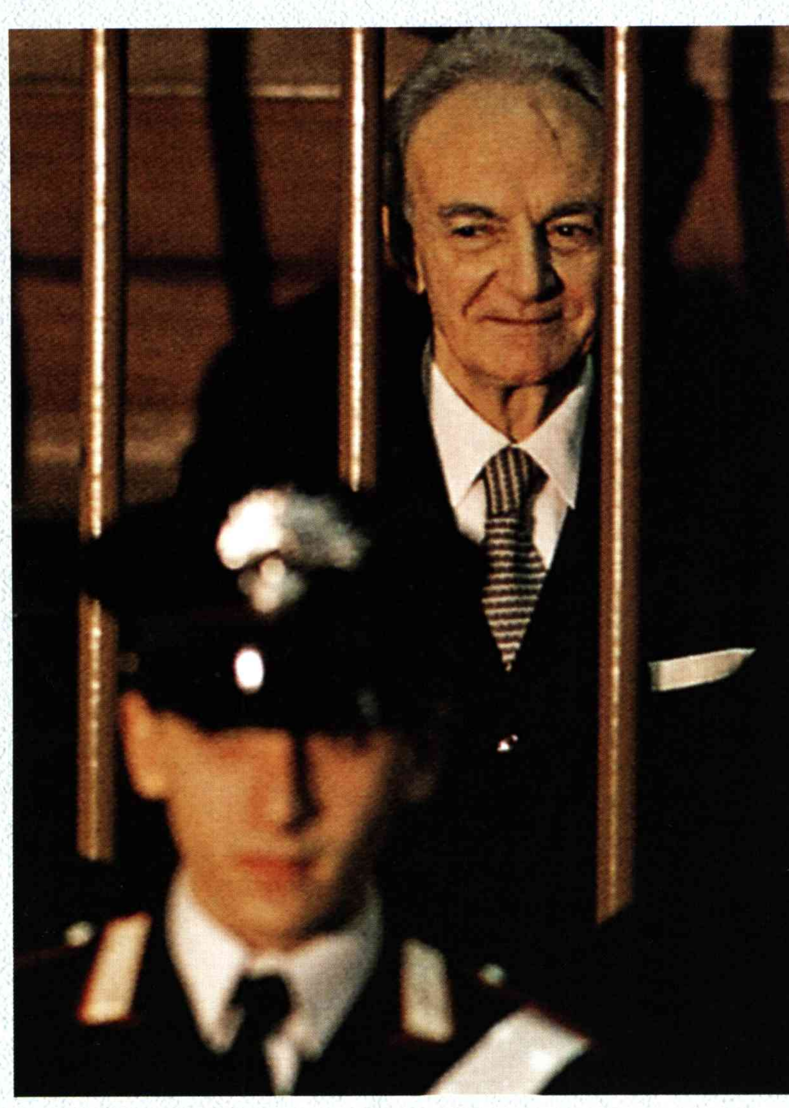
جابه‌جایی بین بانک‌ها

پول پاک‌شده

1. Cayman Islands
2. Irakli Okruashvili
3. Michele Sindona

بزه‌کار هیچ نفوذ یا سیطره‌ای بر بانک نداشته باشد، باید پول را بین موجودیت‌های مختلف دست به دست کند تا ردش را گم کند. معمولاً اولین تراکنش با حساب‌هایی در خارج از کشور، مثل جزایر کِیمن[1] یا سنگاپور، است. بیش‌تر وقت‌ها سپرده‌ها را بین چند حساب تقسیم می‌کنند. وقتی پول به اولین بانک خارجی برسد، کار خیلی ساده‌تر می‌شود، چون کشور مبدأ در آن‌جا اختیار قانونی ندارد. حالا پول را از جزایر کیمن، یا هر جای دیگر، به حساب‌هایی در بانک‌های سوئیس، بانک‌های اروپایی یا بانک‌های پاناماَیی منتقل می‌کنند. بیش‌تر وقت‌ها، سپرده را دو بار بین این بانک‌های «خارجی» می‌گردانند تا شبکه‌ای پیچیده‌تر بسازند و ردیابی را برای مقام‌ها مشکل‌تر کنند. خرید اقلام گران‌قیمتی مثل کشتی تفریحی، ماشین، جواهرات و املاک و هم‌چنین تزریق کردن آن به نهادهای مالی کشور مبدأ و سرمایه‌گذاری در سهام، صندوق‌های مشترک و کسب‌وکارهای قانونی هم به پنهان کردن پول کمک می‌کند.

در این مرحله، هر پولی که سازمان خرج می‌کند باید به اندازه‌ی کافی پاک باشد تا جلب توجه نکند. خرج کردن پول بدون برانگیختن ظن و گمان همیشه آسان نیست، چون دولت کنج‌کاو می‌شود که فردی که پنج خشک‌شویی دارد چه‌گونه می‌تواند مالک چند خانه، ماشین، قایق و جواهرات باشد و به سفرهای تفریحی پر هزینه برود. سفر کردن و خرج کردن پول در کشورهای دیگر و نگه‌داری پول در همان کشورها هم راه محبوبی برای پنهان کردنش است.



میکله سیندُنا[3]، معروف به «بانک‌دار مافیایی»، را پس از ورشکستگی شرکتش، که زندگی هزاران ایتالیایی را نابود کرد، محاکمه می‌کنند. مدارک نشان می‌دادند که او سیستمی داشت که به مافیا اجازه می‌داد به واسطه‌ی شرکت او پول‌هایش را پاک و جابه‌جا کند.



اثبات جرم

دانش رویّه‌های پلیسی و جرایم سازمان‌یافته

دوربین‌های مداربسته‌ی پیشرفته‌ای که در سراسر انگلستان نصب کرده‌اند به کاهش جرایم خیابانی و سیطره بر عملیات بزرگ‌تر گروه‌های جرایم سازمان‌یافته کمک کرده‌اند.
این‌جا مرکز مراقبت و نظارت شهر منچستر است.

جرایم سازمان‌یافته دامنه‌ی وسیعی از فعالیت‌ها را، از تجارت مواد مخدر تا نزول‌خواری و آدم‌کشی، در بر می‌گیرند. اکنون رویّه‌های پلیسی به سرعت در حال رشدی وجود دارند که می‌توان از آن‌ها برای مبارزه با این فعالیت‌ها استفاده کرد.

▪ حساب‌داری قانونی

حساب‌داری قانونی حوزه‌ای حقوقی است که شامل حساب‌داری، حساب‌رسی و فنون تحقیقات قضایی می‌شود. از این رویّه می‌توان در موارد مختلفی مثل نقض حقوق مؤلف، کلاه‌برداری یا پول‌شویی مبالغ غیر قانونی استفاده کرد.

▪ کاغذبازی

همه‌ی کار در کاغذبازی‌های کسالت‌آور خلاصه نمی‌شود. در سال ۱۹۷۸، مأموران اف‌بی‌آی شرکتی ساختگی به نام «شرکت عبدل»[1] راه انداختند که شیخ جعلی عربی که می‌خواست، به ازای پول، امتیازهای سیاسی بگیرد در رأس آن بود.

این حقه چنان باورپذیر بود که به محکوم شدن یک سناتور آمریکایی، شش عضو خانه‌ی نمایندگان آمریکا و چند کارگزار سیاسی خرده‌پا انجامید. این موفقیت باعث شد کنگره وزارت دادگستری را به انتشار «دستورالعمل‌ها»یی برای «نظارت» سخت‌تر بر این نوع فعالیت‌های مخفی در آینده وادار کند.

در سال ۲۰۰۶، خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو «قانون سازمان‌های فاسد و تحت نفوذ بزه‌کاران» مصوب ۱۹۷۰ (ریکو) را نقض کرد؛ قانونی که مسئولیتی کیفری و مدنی برای سازمان‌هایی که فعالیت‌هایشان شامل رشوه‌دهی، سرقت، کلاه‌برداری، اختلاس و پول‌شویی می‌شدند در نظر می‌گرفت. در ۲۰۰۸، اف‌بی‌آی و دادستان‌های آمریکایی ادعانامه‌های دیگری علیه شش عضو خانواده‌ی بزه‌کار نیویورک تنظیم کردند.

▪ مراقبت

با پیش‌رفت دوربین‌های کوچک ویدیویی و وسایل شنود، زیر نظر گرفتن مظنونان پیچیده‌تر و پیچیده‌تر شده است. شنود الکترونیک، با رواج استفاده از تلفن‌های همراه یا تلفن‌های یک‌بار مصرف، بغرنج‌تر هم شده است.

▪ شیمی قانونی

می‌توان از ترکیبات جزئی مواد مخدر مصادره‌شده برای پی بردن به فرایندهای به‌کاررفته برای آماده‌سازی و خالص‌سازی مخدرها استفاده کرد یا، با رقیق کردن آن‌ها،

Forensic science is the link
between the criminal the crime.

دانش رویّه‌های پلیسی به معنای ربط دادن مجرم و جرم است. "کِن گادِرد[2]، نویسنده"

متوجه شد که از چه موادی تشکیل شده‌اند. آزمایش‌های تجزیه‌ی گازی و طیف‌نگاری جرمی روی یک‌میلیونیم گرم ماده‌ی مخدر می‌توانند همه‌ی عناصر ترکیب و درصدهایشان را مشخص کنند.

با تحلیل ایزوتوپ‌های سبک می‌توان مشخص کرد که گیاه مخدر را کجا پرورش داده‌اند. هم‌چنین می‌توان قرص‌های تقلبی را، از طریق آزمایش‌های پرتابه‌ای، شناسایی کرد.

■ **قتل**

مجازات سنتی قتل در مافیا این است که قاتل، خیلی ساده، ناپدید شود. مردی که پسر جان گاتی را در یک تصادف رانندگی در نیویورک کشت ناپدید شد و هرگز او را نیافتند، امّا جسد مظنون به بمب‌گذاری در فیلادلفیا را، که می‌گفتند رقیبی را با بمب میخ‌دار کشته است، با ترقه‌ای در دهانش پیدا کردند. پیام روشن بود. اداره‌ی الکل، تنباکو و اسلحه‌ی گرم درباره‌ی بمب‌گذاری‌های بسیاری در آمریکا تحقیق می‌کند، مخصوصاً بمب‌گذاری‌هایی که به تروریست‌ها یا جرایم سازمان‌یافته مربوط شوند.

■ **انسان‌شناسی قانونی**

حتی اگر مدت‌ها از زمان مرگ گذشته باشد، انسان‌شناسان قانونی باید جسد را بررسی کنند. مطالعه‌ی جسد برای یافتن علت مرگ بر عهده‌ی پزشک قانونی است.

اگر گلوله‌ی به‌دردخوری در جسد پیدا کنند، واحد ردیابی سلاح‌های گرم آن را بررسی می‌کند و سعی می‌کند رابطه‌ای میان گلوله و پرونده‌های دیگر یا، اگر خوش‌شانس باشد، سلاحی مشخص بیابد. جرم‌شناس یا لابراتوارِ مدارک جرم هر ذره از موادی را که در جریان تحقیق با آن برخورد کنند مطالعه می‌کنند.

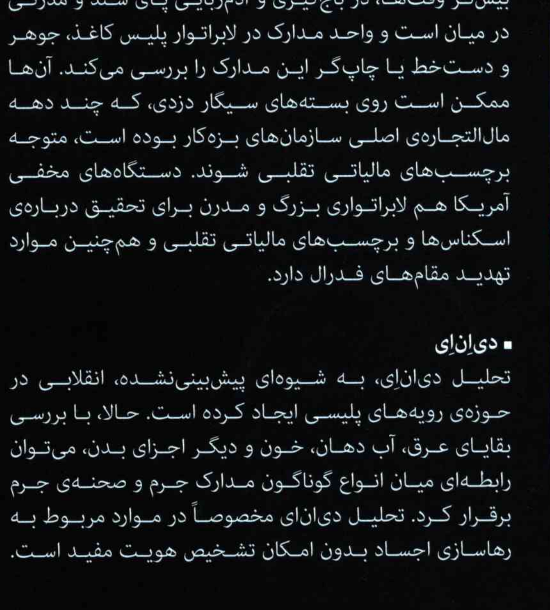
■ **دستگاه‌های مخفی آمریکا**

بیش‌تر وقت‌ها، در باج‌گیری و آدم‌ربایی پای سند و مدرکی در میان است و واحد مدارک در لابراتوار پلیس کاغذ، جوهر و دست‌خط یا چاپ‌گر این مدارک را بررسی می‌کند. آن‌ها ممکن است روی بسته‌های سیگار دزدی، که چند دهه مال‌التجاره‌ی اصلی سازمان‌های بزه‌کار بوده است، متوجه برچسب‌های مالیاتی تقلبی شوند. دستگاه‌های مخفی آمریکا هم لابراتواری بزرگ و مدرن برای تحقیق درباره‌ی اسکناس‌ها و برچسب‌های مالیاتی تقلبی و هم‌چنین موارد تهدید مقام‌های فدرال دارد.

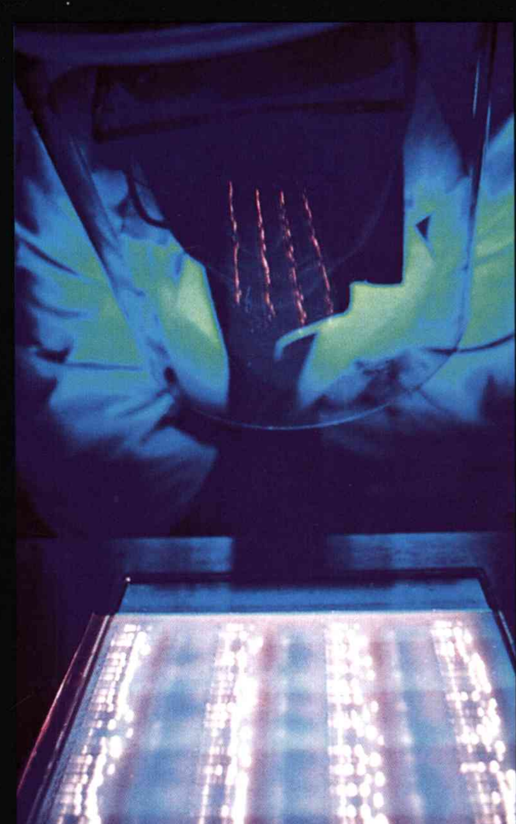
■ **دی‌اِن‌اِی**



تحلیل دی‌اِن‌اِی، به شیوه‌ای پیش‌بینی‌نشده، انقلابی در حوزه‌ی رویه‌های پلیسی ایجاد کرده است. حالا، با بررسی بقایای عرق، آب دهان، خون و دیگر اجزای بدن، می‌توان رابطه‌ای میان انواع گوناگون مدارک جرم و صحنه‌ی جرم برقرار کرد. تحلیل دی‌اِن‌اِی مخصوصاً در موارد مربوط به رهاسازی اجساد بدون امکان تشخیص هویت مفید است.



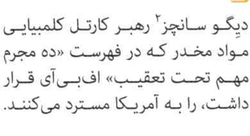
موفقیت رویّه‌های علمی پلیسی نیازمند جمع‌آوری وسواس‌آمیز مدارک، بدون آلوده شدن آن‌ها، است. کارشناسان اقلام مختلف را در کیسه‌ها یا دیگر محفظه‌های بسته‌ی مهرشده قرار می‌دهند تا از اشتباه پیش‌گیری کنند.



در این لابراتوار، برای خواندن رشته‌های دی‌اِن‌اِی از نور فرابنفش استفاده می‌کنند.

1. Abdul Enterprises, Ltd.
2. Ken Goddard.





دیگو سانچز[2] رهبر کارتل کلمبیایی مواد مخدر که در فهرست «ده مجرم مهم تحت تعقیب» اف‌بی‌آی قرار داشت، را به آمریکا مسترد می‌کنند.

■ قانون و مجازات

دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد[1] معتقد است که بیش از ۷۰ درصد دولت‌ها قوانین و سیاست‌هایی که قادر به مقابله با پول‌شویی باشند ندارند. حتی اگر کشورها چنین قوانینی داشته باشند، بیش‌تر وقت‌ها برای جرایم مالی مجازات‌هایی بسیار سبک‌تر از جرایم دیگر در نظر می‌گیرند. ایالات متحده قانون سازمان‌های فاسد و تحت نفوذ بزه‌کاران ـ ریکو ـ را تصویب کرد که ابزاری سودمند برای مبارزه با جرایم سازمان‌یافته بوده است. ریکو ۳۵ جرم گوناگون را پوشش می‌دهد و هر کسی که در دوره‌ای ده ساله به اتهام دو جرم از این جرایم محکوم شود مشمول این قانون خواهد شد. منابع پول‌ساز بیش‌تر گروه‌های جرایم سازمان‌یافته، مثل قاچاق مواد مخدر، باج‌گیری، قمار، رشوه، اختلاس، پول‌شویی، آدم‌ربایی و بسیاری دیگر، در میان این ۳۵ جرم هستند. مجازات

■ دشواری‌ها و دست‌آوردهای ردیابی پول

۱۹۱۳ متمم شانزدهم قانون اساسی آمریکا ـ وضع مالیات بر درآمد ـ نیاز به پول‌شویی را در آمریکا به وجود می‌آورد.

۱۹۱۹ متمم هجدهم قانون اساسی آمریکا دوره‌ی منع الکل را آغاز می‌کند و فعالیت جدیدی برای سازمان‌های بزه‌کار می‌آفرینند. این متمم باعث ایجاد نهادهای مجری قانون بیش‌تری برای مبارزه با جرایم سازمان‌یافته هم می‌شود.

۱۹۲۹ در دوره‌ی رکود بزرگ، در حالی که کشورهای سراسر جهان در مضیقه اند، سازمان‌های بزه‌کار از انگشت‌شمار کسب‌وکارهایی هستند که دوام می‌آورند. این‌ها تنها سازمان‌هایی هستند که خدماتی را که مردم واقعاً به آن‌ها احتیاج دارند با قیمتی که از پس پرداختش برمی‌آیند ارائه می‌دهند.

۱۹۳۳ با تصویب متمم بیست و یکم قانون اساسی آمریکا، ممنوعیت الکل لغو می‌شود و گروه‌های جرایم سازمان‌یافته منابع درآمدی تازه‌ای جست‌وجو می‌کنند.

۱۹۴۵ پایان جنگ جهانی دوم، در بسیاری از کشورها، مبارزه با جرم در جبهه‌ی داخلی را افزایش می‌دهد.

۱۹۵۱ قانون درآمد در ایالات متحده مالیات‌هایی برای فروش و فعالیت‌های شغلی در نظر می‌گیرد. بعدها قانون درآمد را به دلیل مغایرت با قانون اساسی لغو می‌کنند، امّا این قانون دلالان شرط‌بندی‌ها را به مدت بیش از ۱۵ سال از صحنه خارج می‌کند.

۱۹۷۰ قانون سازمان‌های فاسد و تحت نفوذ بزه‌کاران (ریکو) را در آمریکا تصویب می‌کنند.

۱۹۷۴ کمیته‌ی نظارت بر فعالیت‌های بانکی بازل[4] باعث آغاز بحثی در میان قدرت‌های اقتصادی بر سر پول‌شویی می‌شود.



مُنگ لارِ[3] برمه، شهری پر از کازینو و فاحشه‌خانه، لاس‌وگاسی آسیایی است. این‌جا هم‌چنین مرکز پول‌شویی قاچاق‌چی‌های مواد مخدر است.

فردی که بر اساس این قانون محکوم شود ممکن است ۲۰ سال زندان یا جریمه‌ای ۲۵ هزار دلاری باشد. نهادهای مجری قانون، با استفاده از ریکو، توانسته‌اند تحقیقاتی درباره‌ی دارایی‌های افراد انجام دهند، آن‌ها را بر این اساس بازداشت کنند و رویّه‌ی مصادره‌ی مدنی، که گاهی آن را مصادره‌ی اموال هم می‌نامند، را اجرا کنند. قرار بود ریکو ابزاری باشد که آن را، به طور خاص، علیه جرایم سازمان‌یافته به کار بگیرند. با این حال، مجریان قانون آن را برای به‌کارگیری در خارج از حوزه‌ی سازمان‌های بزه‌کار معمولی، مانند سازمان‌های پلیسی فاسد، باشگاه‌های موتورسواری، لیگ برتر بیس‌بال، فعالان مخالف سقط جنین و کسانی که رابطه‌ای با هیچ نوع جرم سازمان‌یافته هم ندارند، مناسب یافته‌اند. در هر صورت، تا وقتی که کشورهایی وجود دارند که در اجرای سیاست‌های مبارزه با پول‌شویی مشارکت نمی‌کنند، سازمان‌های بزه‌کار جایی برای پناه گرفتن دارند.

۱۹۸۲ کارگروه مبارزه با جرایم سازمان‌یافته و مواد مخدر آمریکا تلاش‌های سازمان‌های بزه‌کار را در حوزه‌های مواد مخدر، اسلحه و جرایم مالی، مثل پول‌شویی، با مشکل روبه‌رو می‌کند.

۱۹۸۸ معاهده‌ی سازمان ملل متحد علیه قاچاق داروهای مخدر و مواد روان‌گردان تصویب می‌شود. این معاهده نخستین تلاش برای ایجاد سازوکارهای جامع مبارزه با پول‌شویی در سطح جهانی است.

۱۹۸۹ فرو ریختن دیوار برلین و سقوط کمونیسم، در همه‌ی جمهوری‌های شوروی، فرصت‌های بسیاری برای افراد به وجود می‌آورد تا از بازارهای سرمایه‌داریِ جدیدِ در دست‌رس خود در این کشورها سود ببرند. گروه‌های بزه‌کار تازه‌ی متعددی در اروپای شرقی و روسیه شکل می‌گیرند.

۱۹۸۹ کارگروه کنش مالی را برای مبارزه با پول‌شویی و فعالیت‌های تروریستی در سطح بین‌المللی با حضور اعضایی از ۳۴ کشور تشکیل می‌دهند.

۱۹۹۵ گروه اِگمانت[5] ـ مجمعی جهانی برای نهادهای اطلاعاتیِ مالیِ غیر پلیسی ـ که در حال حاضر شش کشور در آن مشارکت دارند، اطلاعات مالی معاملات مشکوک را گردآوری می‌کند.

۱۹۹۷ کمیته‌ی کارشناسان ارزیابی تدابیر مبارزه با پول‌شویی و تأمین منابع مالی تروریسم را تشکیل می‌دهند تا کشورهای عضو را از نظر تدابیر مبارزه با پول‌شویی ارزیابی کند.

۲۰۰۱ لایحه‌ی پتریُت[6] آمریکا، با ارائه‌ی تعریفی جدید و موسع، به مجریان قانون اجازه می‌دهد اعضای گروه‌های جرایم سازمان‌یافته را به عنوان «تروریست‌های داخلی» بازداشت کنند.

1. The Unitad Nations Office on Drugs and Crime (UNDOC)
2. Diego Sanchez
3. Mong Lar
4. Basel
5. Egmont
6. Patriot Act



۲۴ اکتبر ۲۰۰۸. واکنش یکی از کارگزاران بورس سهام نیویورک به سقوط ۳۰۰ واحدی شاخص داو[۲] در یک روز.

بحران مالی جهانی

معمولاً، در آشفتگی‌های اقتصادی، گروه‌های جرایم سازمان‌یافته و منافعشان رونق می‌گیرند و بازارشان، هنگامی که مردم در بدترین و سخت‌ترین شرایط هستند، گرم است. با این حال، بحران مالی جهانی این هزاره برای سازمان‌های بزه‌کار هم مشکلاتی ایجاد کرده است.

▪ پوشش قانونی

در طول سال‌ها، گروه‌های جرایم سازمان‌یافته وارد بازارهای قانونی کسب‌وکار شده‌اند و با آن‌ها آمیخته‌اند، بنابراین وقتی کسب‌وکارهای قانونی دچار مشکل می‌شوند، بازار سیاه هم به مشکل بر می‌خورد.

سرمایه‌گذاری‌های سازمان‌های بزه‌کار در بازار سهام به اندازه‌ی سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های قانونی آسیب می‌بینند. در دوران رکود اقتصادی، سازمان‌های بزه‌کار هم‌چنین در توضیح دلیل بقای شرکت‌های صوریِ قانونی خود، در شرایطی که هیچ جریان نقدینگی آشکاری برای سر پا نگه داشتنشان وجود ندارد، با مشکل روبه‌رو هستند.

▪ معمای جنایی

رکود اقتصادی، برای پول‌شویان هم، معضلی استثنایی است. اول این که، اگر اقتصاد دچار رکود باشد، بیش‌تر وقت‌ها مردم به خدماتی که سازمان‌های بزه‌کار ارائه می‌دهند روی می‌آورند، وقتی مردم پولشان را صرف مواد مخدر، شرط‌بندی و فحشا کنند، دیگر پول زیادی برای رفتن به رستوران‌ها و بارهایی که اغلب کسب‌وکار صوری قانونی سازمان‌های بزه‌کار هستند و به کانالیزه کردن پول غیر قانونی کمک می‌کنند نخواهند داشت.

در چنین وضعی، گروه‌های جرایم سازمان‌یافته، به احتمال زیاد، بیش‌تر نقدینگی غیر قانونی خود را پنهان می‌کنند. این، به خودی خود، دردسر است، چون پنهان کردن و جابه‌جا کردن پول‌های هنگفت سخت است. با این حال، بزرگ‌ترین مشکل در دوره‌ی رکود شدید این است که گروه‌های بزه‌کار نمی‌توانند پول‌های کلانشان را، بدون ایجاد بدگمانی، خرج کنند.

▪ آینده

ظهور فن‌آوری پیش‌رفته‌ی رایانه‌ای به سود سازمان‌های بزه‌کار خواهد بود. درست است که نهادهای مجری قانون هم به این فن‌آوری دست‌رسی خواهند داشت، امّا حالا بیش از یک قرن است که سازمان‌های بزه‌کار وجود دارند و هنوز هم بسیار قوی هستند. دلیلی وجود ندارد که خیال کنیم به همین زودی‌ها نیست و نابود می‌شوند. سازمان‌های بزه‌کار رشد خواهند کرد، کوچک خواهند شد و تغییر خواهند یافت، امّا همیشه با شرایط پیش رویشان سازگار خواهند شد.

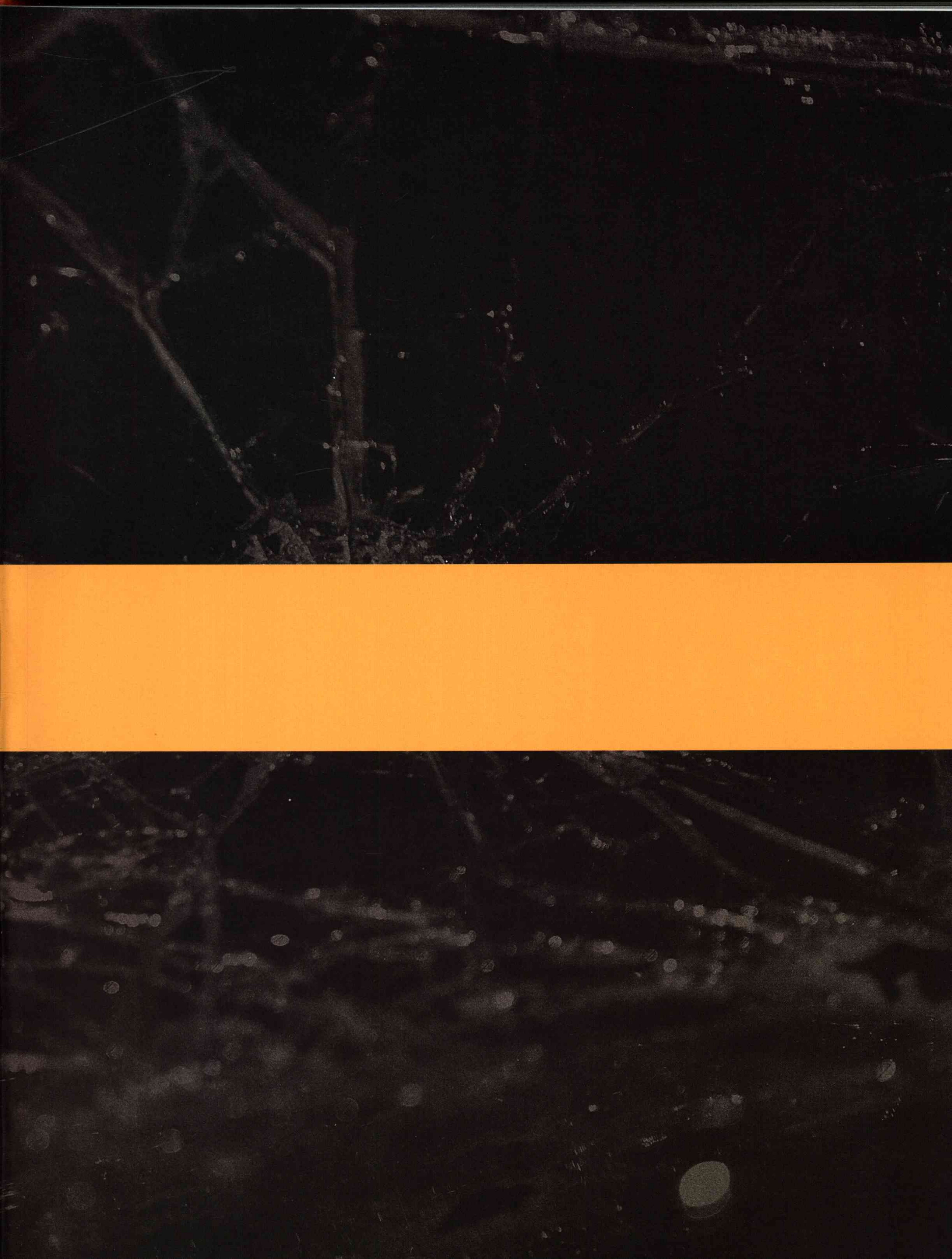


برنارد مَدُف، چهره‌ی مشهور وال استریت، که به کلاه‌برداری‌های امنیتی، پُستی و مخابراتی و هم‌چنین پول‌شویی متهم است، وارد دادگاه فدرال می‌شود.



دیوید گوزمان[1]، سرمایه‌دار کلمبیایی، را در پاناما بازداشت می‌کنند. او متهم است که، در چهارچوب طرحی برای پول‌شویی، منابع چند میلیون دلاری مشتریانش را وارد شرکت خود کرده است.

1. David Guzman
2. Dow



یک قرن مافیا و جرم سازمان‌یافته

افراد و رویدادها بر اساس تاریخ شاخص بودنشان مرتب شده‌اند



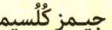

ایگناتزیو سایِتا/ (لوپوی گرگ)
- **تولد:** ۱۸۷۷، کرلئنه، سیسیل
- **مرگ:** ۱۹۴۷، آتلانتا، آمریکا، مرگ طبیعی

آدم‌کش اجیر، رهبر دست سیاه، باج‌گیری.



جیمز کُلُسیمو
- **تولد:** ۱۸۷۷، کالابریا، ایتالیا
- **مرگ:** ۱۹۲۰، شیکاگو، آمریکا، گلوله

قمار، فحشا، تجارت غیر قانونی.





جک زلیگ[1]
- **تولد:** ۱۸۸۸، نیویورک، آمریکا
- **مرگ:** ۱۹۱۲، نیویورک، آمریکا، گلوله

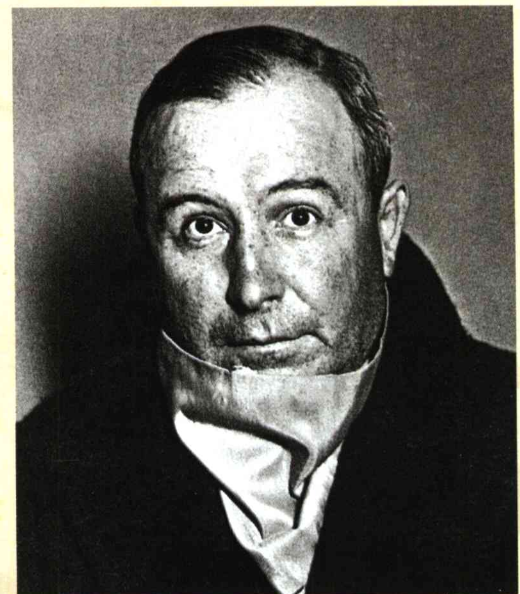
دسته‌ی مانک ایستمن، قاتل.



اُونی مَدنِ (چپ)
- **تولد:** ۱۸۹۱، لیدز، انگلستان
- **مرگ:** ۱۹۶۵، آرکانزاس، آمریکا، مرگ طبیعی

مدیر مسابقه‌های مشت‌زنی، قاتل، مشت‌زن خیابانی، مالک مشروب‌فروشی غیر مجاز، مالک باشگاه کاتن کلاب[2].

1. Jack Zelig
2. Cotton Club.

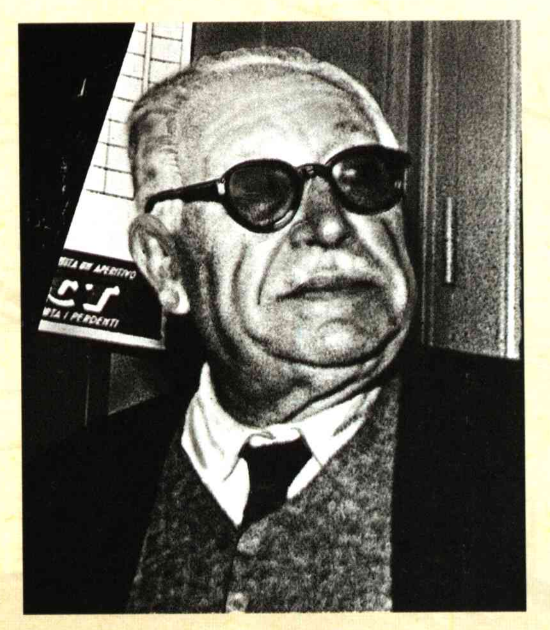


جانی تُریو

▪ **تولد:** ۱۸۸۲، ایرسینا[1]، ایتالیا

▪ **مرگ:** ۱۹۵۷، شیکاگو، آمریکا، مرگ طبیعی

قمار، فحشا.



کالُجرو ویتزینی (دُن کالو)[2]

▪ **تولد:** ۱۸۷۷، سیسیل

▪ **مرگ:** ۱۹۵۴، سیسیل، مرگ طبیعی

رئیس بزرگ مافیای سیسیل در دوره‌ی جنگ جهانی دوم، کلاه‌برداری، فساد، قتل.



مانک ایستمن/ (ادوارد اُسترمن)

▪ **تولد:** ۱۹۲۰، نیویورک، آمریکا، گلوله

دسته‌ی ایستمن، جنگ با دسته‌ی پنج نقطه، هم‌کاری با تمنی هال.

(عکس: تشییع جنازه)

1. Irsina
2. Don Calo



جو آدُنیس

- **تولد:** ۱۹۰۲، کامپانیا، ایتالیا
- **مرگ:** رم، ایتالیا، مرگ طبیعی

امپراتوریش را از رستورانش در بروکلین اداره می‌کرد، بازوی اجرایی فرانکی ییل.
(عکس: رستوران جو، هنگام مرگ ویلی مُرتی در ۱۹۵۱).



مسلسل نیمه‌خودکار تامپسن[1]

تامپسن. معروف به «تفنگ تامی»
سلاح محبوب مافیای آمریکا در نیمه‌ی اول قرن بیستم.
(عکس: جان تامپسن با تفنگ تامی).



جرج کلرنس مُرن (باگز) (چپ)

- **تولد:** ۱۸۹۳، سنت پال[2]، آمریکا
- **مرگ:** ۱۹۵۷، شیکاگو، آمریکا، مرگ طبیعی

قاچاق الکل، نبرد با جانی تُریو، تندمزاجی.



داچ شولتز

- **تولد:** ۱۹۰۲، نیویورک، آمریکا
- **مرگ:** ۱۹۳۵، نیوآرک، آمریکا، گلوله

قاچاق الکل، شرط‌بندی.
(عکس: جسد داچ شولتز در سردخانه).

1. John T. Thompson
2. St Paul



محاکمه‌ی مافیا

■ **تاریخ:** ۱۹۲۸، پالرمو، سیسیل

(عکس: ۱۵۳ عضو دسته‌ی آندالُرو-فِرارلو[1] در انتظار محاکمه در سیسیل).

کمیسیون جرم شیکاگو

ایجاد شده در ۱۹۱۹ به دست رهبران کسب‌وکار برای مبارزه با جرایم سازمان‌یافته. کمیسیون هنوز با مجریان قانون هم‌کاری می‌کند.
(عکس: کمیته در سال ۱۹۲۷ سلاح‌های مختلف گنگسترها را بررسی می‌کند.)



فرانک کاستلو

■ **تولد:** ۱۸۹۱، کالابریا، ایتالیا

■ **مرگ:** ۱۹۷۳، نیویورک، آمریکا، مرگ طبیعی

خانواده‌ی بزه‌کار لوچیانو، جنگ کاستلاماره‌ای‌ها، تجارت غیر قانونی، کازینودار.

1. Andaloro-Ferrarello



آلفنسه (ال) کاپن
- **تولـد:** ۱۸۹۹، نیویورک، آمریکا
- **مرگ:** ۱۹۴۷، سنت لویس، آمریکا، مرگ طبیعی

قاچاق الکل، فرار از مالیات

(عکـس: ال کاپـن ادعانامـه‌ی مربـوط بـه پنجـاه هـزار دلار مالیـات را امضـا می‌کنـد. ۱۹۳۱).



کشتار روز سنت ولنتاین
- **تاریخ:** ۱۴ فوریه‌ی ۱۹۲۹
- **مکان:** نورت ساید شیکاگو

(عکس: جنازه‌ی قربانیان تیراندازی به دستور کاپن در کنار دیوار).

لویس بوکالتر (لپکه)
- **تولـد:** ۱۸۹۷، نیویورک، آمریکا
- **مرگ:** ۱۹۴۴، نیویورک، آمریکا، اعدام به حکم دادگاه فدرال

شرکت آدم‌کشی، قاتل اجیر.





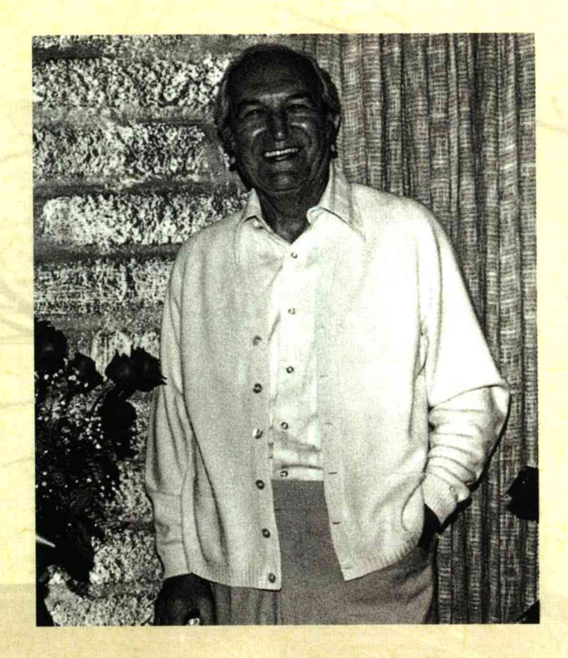
چارلز لوچیانو (خوش‌شانس)
- **تولـد:** ۱۸۹۷، سیسیل، ایتالیا
- **مرگ:** ۱۹۶۲، ناپل، ایتالیا، مرگ طبیعی

رئیـس خانـواده‌ی بـزه‌کار جینوییسـه، رئیس کمیسـیون مافیایـی، قاچاق‌چـی بین‌المللـی هرویین.



جو ماسریا (جو رئیسه)
- **تولد:** ۱۸۸۷، مارسالا، سیسیل
- **مرگ:** ۱۹۳۱، نیویورک، آمریکا، گلوله

خانواده‌ی بزه‌کار جینویسه، جنگ کاستلاماره‌ای‌ها
(عکس: محل مرگ، جزیره‌ی کانی).



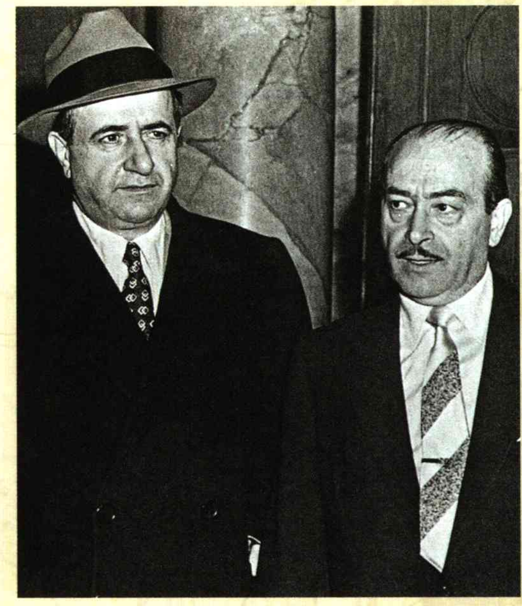
جوزف بُنانو
- **تولد:** ۱۹۰۵، کاستلاماره دل گُلفو، ایتالیا
- **مرگ:** ۲۰۰۲، توسان، آمریکا، مرگ طبیعی

مظنون به ریاست خانواده‌ی بزه‌کار بنانو، جنگ کاستلاماره‌ای‌ها، جنگ موز.



کشتار کانزاس سیتی
- **تاریخ:** ۱۷ ژوئن ۱۹۳۳، ایستگاه یونیون، کانزاس سیتی، آمریکا

(عکس: جسد دو افسر کشته‌شده در اثر تیراندازی آدم‌کش‌های مافیایی).





آلبرت آناستازیا (چپ)

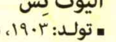
- **تولد:** ۱۹۰۲، کالابریا، ایتالیا
- **مرگ:** ۱۹۵۷، نیویورک، آمریکا، گلوله

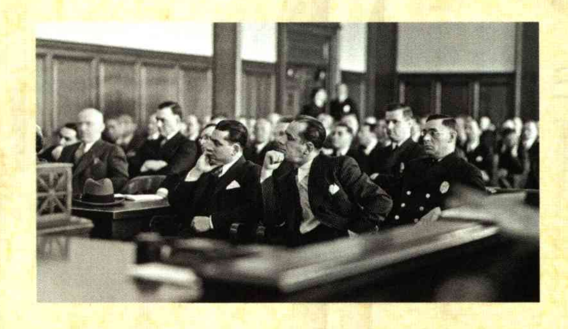
مظنون به عضویت در شرکت آدم‌کشی، قاتل اجیر، بازوی اجرایی لوچیانو.

الیوت نِس

- **تولد:** ۱۹۰۳، شیکاگو، آمریکا
- **مرگ:** ۱۹۵۷، پنسیلوانیا، آمریکا، مرگ طبیعی

(عکس: مأمور اداره‌ی مبارزه با الکل، عامل محکومیت ال کاپن).

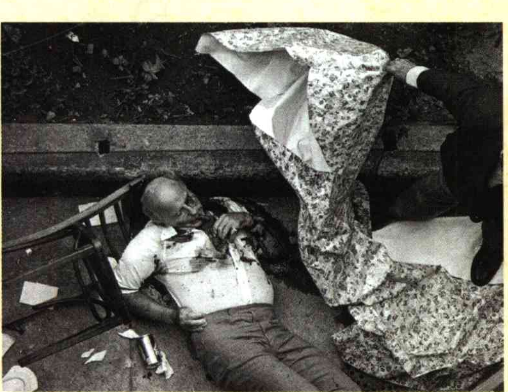




شرکت آدم‌کشی

این شرکت را تأسیس کردند تا برای مافیای آمریکا آدم بکشد. داچ شولتز، شاهدان و خبرچین‌های پلیس از قربانیان این شرکت بودند.

(عکس: هری مالُن[1] (چپ) و فرانک آباندانُدو[2]، دو قاتل اجیر در دادگاه).



کارمینه گالانته[3]

- **تولد:** ۱۹۱۰، نیویورک، آمریکا
- **مرگ:** ۱۹۷۹، نیویورک، آمریکا

مظنون به عضویت در خانواده‌ی بزه‌کار بنانو، قاتل اجیرِ ویتو جینویسه.

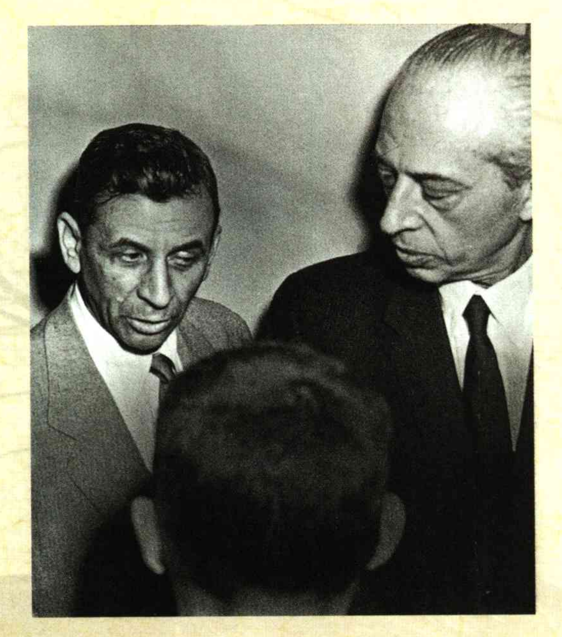
1. Harry Malone
2. Frank Abbandando
3. Carmine Galante.



لویس کاپن[1] (چپ)

- **تولد:** ۱۸۹۶، شیکاگو، آمریکا
- **مرگ:** ۱۹۴۴، نیویورک، آمریکا، اعدام به حکم دادگاه فدرال

قتل.



مِیر لنسکی

- **تولد:** ۱۹۰۲، گرُدنو[3]، لهستان
- **مرگ:** ۱۹۸۳، مایامی بیچ، آمریکا، مرگ طبیعی

ایجاد کمیسیون مافیایی، قمار، تأسیس کازینوهایی در کوبا.



سالواتُره جولیانو

- **تولد:** ۱۹۲۲، سیسیل
- **مرگ:** ۱۹۵۰، سیسیل، در اثر تیراندازی

یاغی، جدایی‌طلب، آدم‌ربا

(عکس: صحنه‌ی مرگ).

1. Louis Capone
2. Mendy Weiss
3. Grodno.

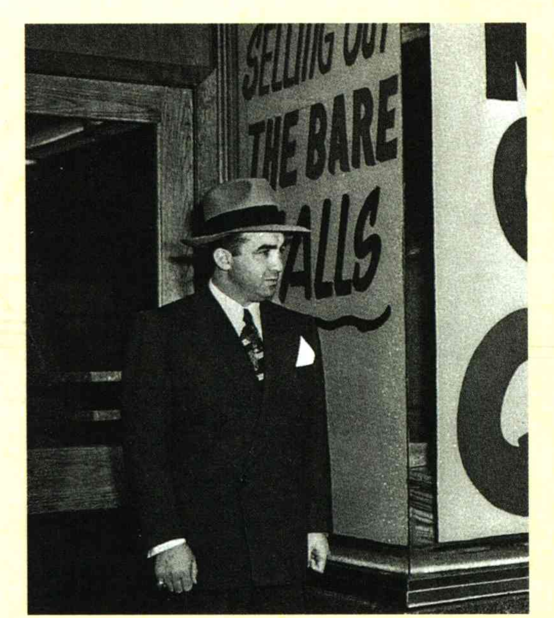


دسته‌ی ارغوانی

■ **تأسیس:** ۱۹۱۰، دیترویت، آمریکا

قتل، باج‌گیری، قاچاق الکل

(عکس: هری فلیشر، عضو دسته، هنگام دست‌گیری).



میکی کُهِن

■ **تولد:** ۱۹۱۳، نیویورک، آمریکا

■ **مرگ:** ۱۹۷۶، لس‌آنجلس، آمریکا، مرگ طبیعی

مافیای شیکاگو، شبکه‌ی شرط‌بندی، کازینوداری، فرار از مالیات.



جِی ادگار هوور

■ **تولد:** ۱۸۹۵، واشینگتن، آمریکا

■ **مرگ:** ۱۹۷۲، واشینگتن، آمریکا، مرگ طبیعی

رئیس اف‌بی‌آی در هشت دولت .



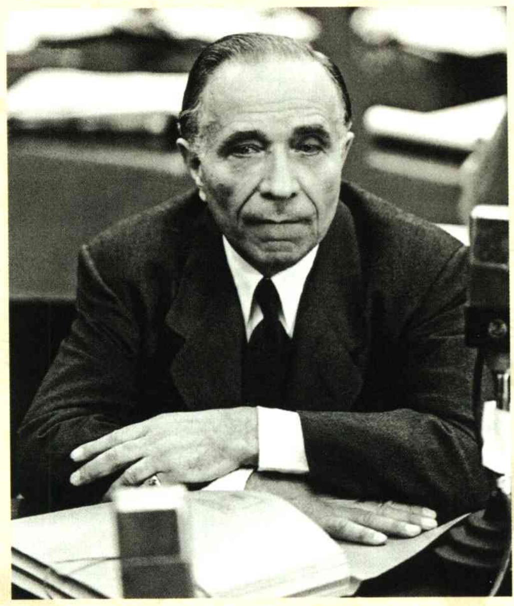
ویرجینیاهیل

■ **تولد:** ۱۹۱۶، آلاباما، آمریکا

■ **مرگ:** ۱۹۶۶، کُپِل[1]، اتریش، ظاهرا خودکشی

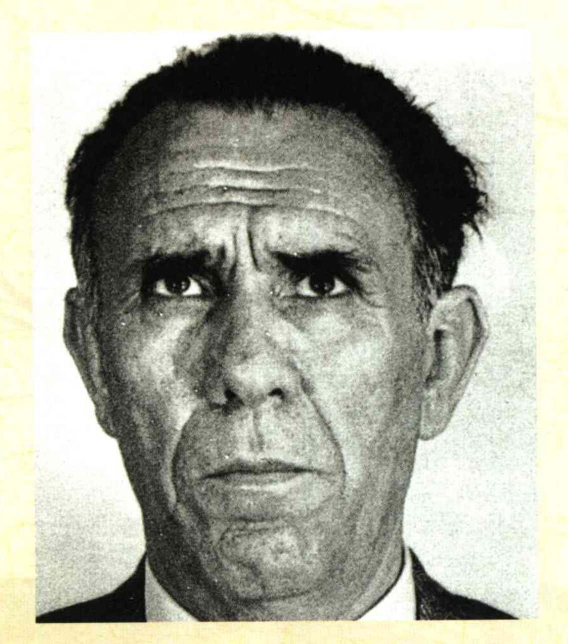
معشوقه‌ی باگزی سیگل، شاهد در استماع‌های کیفاوِر، او هر اطلاعی از جرایم سازمان‌یافته را انکار می‌کرد.

1. Koppl



الکس (لویس) گرینبرگ[1]
- **تولد:** ؟
- **مرگ:** ۱۹۵۵، شیکاگو، آمریکا، گلوله

دوست و حامی ال کاپُن، مظنون به باج‌گیری از فرانک نیتی (عکس: شهادت دادن در کمیته‌ی سنا).



گاتانو بادالامنتی[2]
- **تولد:** ۱۹۲۳، چینیسی[3]، سیسیل
- **مرگ:** ۲۰۰۴، ماساچوست، آمریکا، مرگ طبیعی

مظنون به عضویت در کمیسیون مافیایی، پیتزا کانکشن، قاچاق مواد مخدر.



کمیته‌ی مک‌کلِنَن
- **تاریخ:** ۱۹۵۷

استماع‌هایی درباره‌ی بزه‌کاری‌های صنفی و سوءاستفاده‌های اتحادیه‌ی کامیون‌داران از صندوق که در تلویزیون هم پخش می‌شد. (عکس: جان اف کندی و رابرت کندی در استماع).

1. Alex "Louis" Greenberg
2. Gaetano Badalamenti
3. Cinisi.



ویتو جینویسه

■ **تولـد:** ۱۸۹۷، ناپل، ایتالیا

■ **مرگ:** ۱۹۶۹، اسپرینگفیلد[1]، آمریکا، مرگ طبیعی

خانـواده‌ی بـزه‌کار جینویسـه، جنـگ کاسـتلاماره‌ای‌ها، گردهم‌آیـی اپلیکیـن.





کارلو گامبینو

■ **تولـد:** ۱۹۰۲، پالرمو، ایتالیا

■ **مرگ:** ۱۹۷۶، نیویورک، آمریکا، مرگ طبیعی

خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو، جنگ کاستلاماره‌ای‌ها، کمیسیون مافیایی.

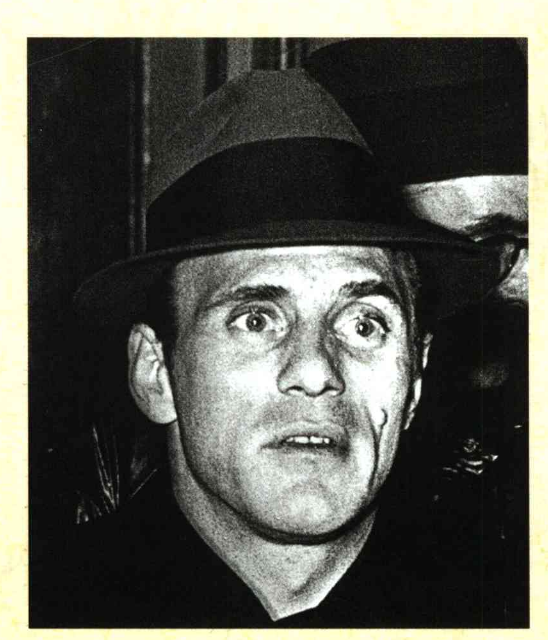


جانی استُمپاناتو[2]

■ **تولـد:** ۱۹۲۵، ایلینوی، آمریکا

■ **مرگ:** ۱۹۵۸، بورلی هیلز، آمریکا، ضربه‌ی چاقو

محافظ شخصی میکی کُهن، دوست‌پسر لانا ترنر[3]. شِرل کرِین[4] (دختر ترنر)، در جریان یک دعوا، او را با چاقو کشت. (عکس: لانا ترنر (نفر دوم از چپ)، جانی استُمپاناتو (وسط) و شرل کرین).

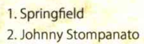


جوزف گالو

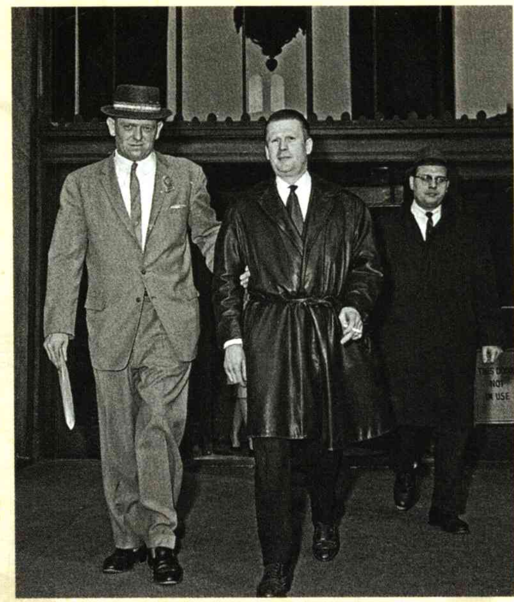
■ **تولـد:** ۱۹۲۹، نیویورک، آمریکا

■ **مرگ:** ۱۹۷۲، نیویورک، آمریکا، گلوله

مظنون به آدم‌کشی، بزه‌کار.



1. Springfield
2. Johnny Stompanato
3. Lana Turner
4. Cheryl Crane.



ژاک انجلْوین[1] (جلو، راست)

▪ **تولد:** ۱۹۱۴، مارسی، فرانسه

▪ **مرگ:** ۱۹۷۸، کن، فرانسه، مرگ طبیعی

بازی‌گر، مظنون به قاچاق هرویین.

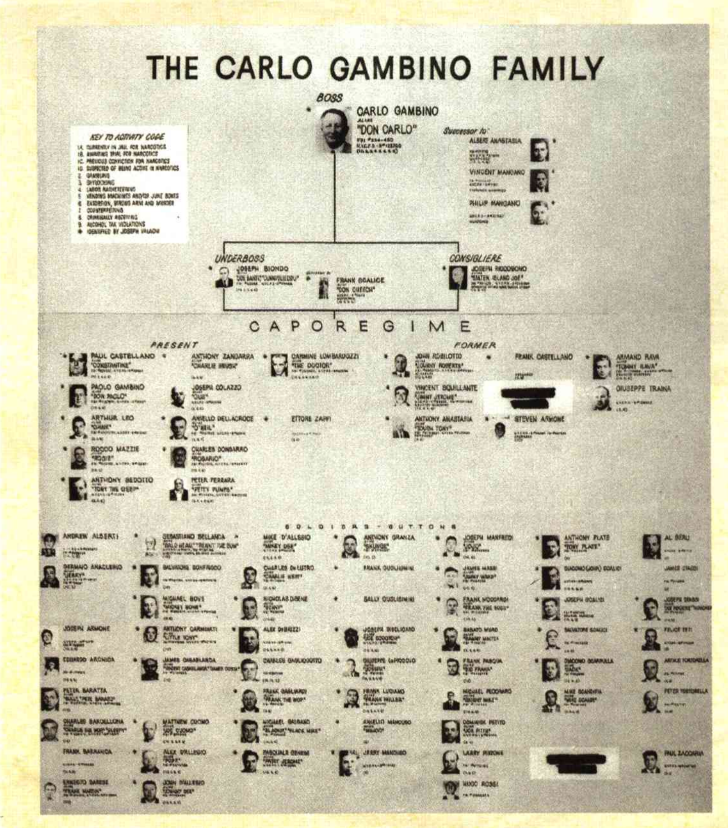


ریچی رابرتز[2]

▪ **تولد:** ۱۹۲۹، نیویورک، آمریکا

هنوز زنده است.

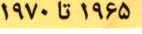
پلیسی که بعدها وکیل مدافع شد و در پرونده‌ای علیه فرانک لوکاس[3]، رئیس بزه‌کاران هارلم، نقش داشت.

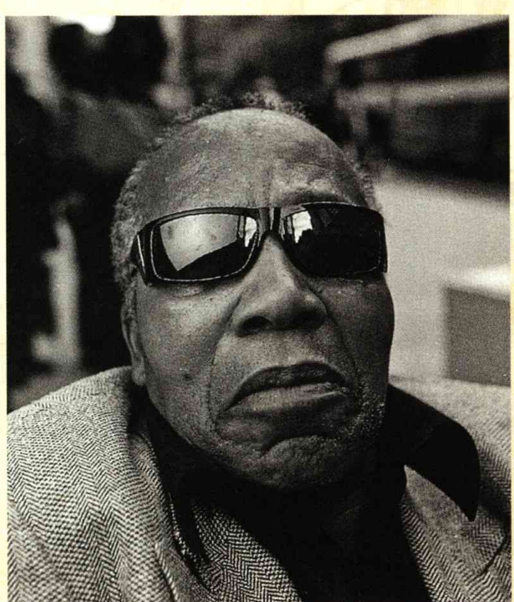


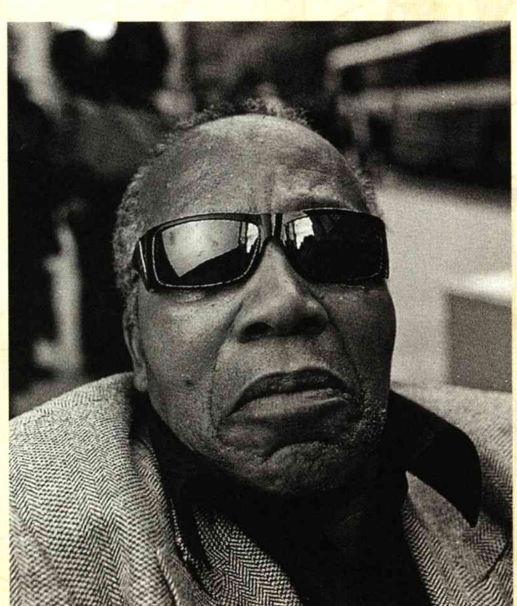
خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو

نمودار سلسله‌مراتب خانواده‌ی آمریکایی بزه‌کار مهمی که هنوز زنده است.

1. Jacques Angelvin
2. Richie Roberts
3. Frank Lucas







فرانک لوکاس

■ **تولد:** ۱۹۳۰، لاگرانژ[1]، آمریکا
هنوز زنده است.
مظنون به قاچاق بین‌المللی مواد مخدر.

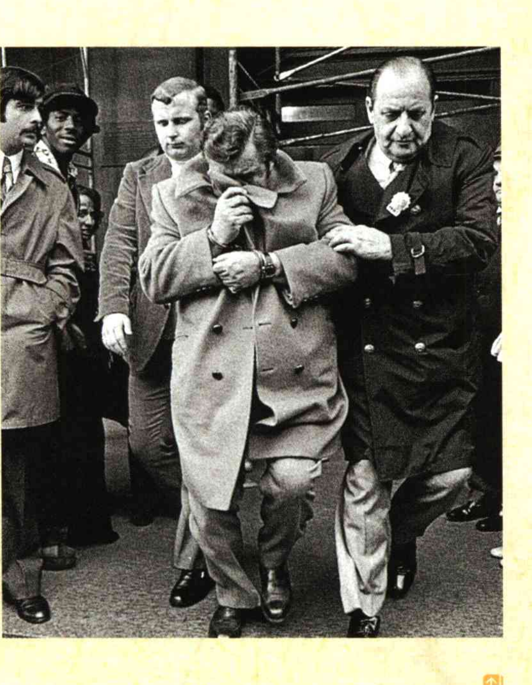
رانلد و رِجی کری

■ **تولد:** ۱۹۳۳، لندن شرقی، انگلستان
■ **مرگ:** رانی: ۱۹۹۵، رجی: ۲۰۰۰، لندن، انگلستان
گنگستر، تجارت غیر قانونی، باج‌گیری، آدم‌کشی
(عکس: رانی و رجی با مادر و پدربزرگشان).



سالواتُره رینا

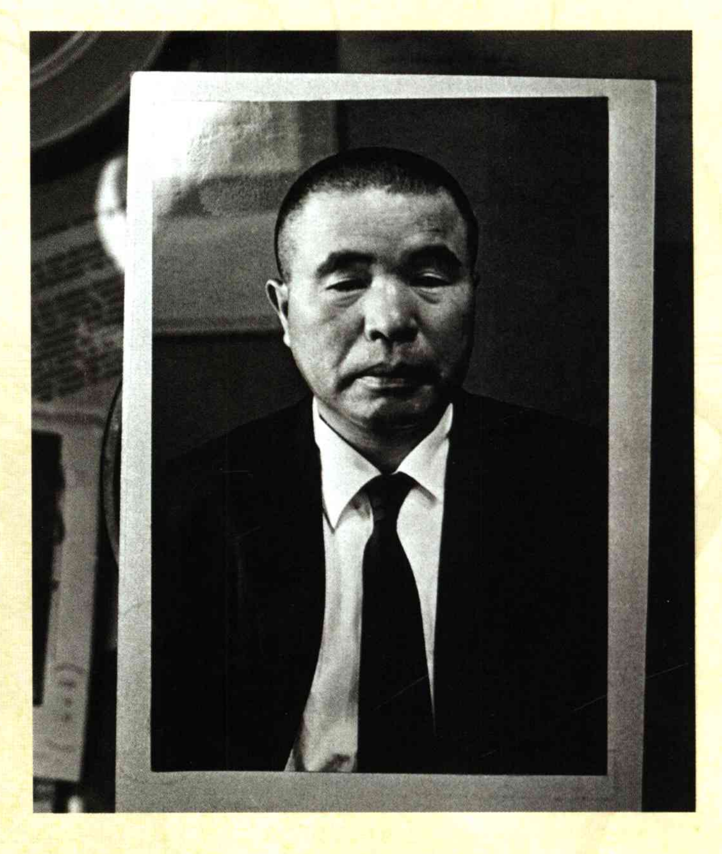
■ **تولد:** ۱۹۳۰، کرلئُنه، سیسیل
هنوز زنده است.
دست‌گیری در ۱۹۹۳، هم‌چنان زندانی، مظنون به عضویت در مافیای کرلئُنه، قاتل.



کارمینه ترامونتی[2] (چهره‌ی پوشیده)

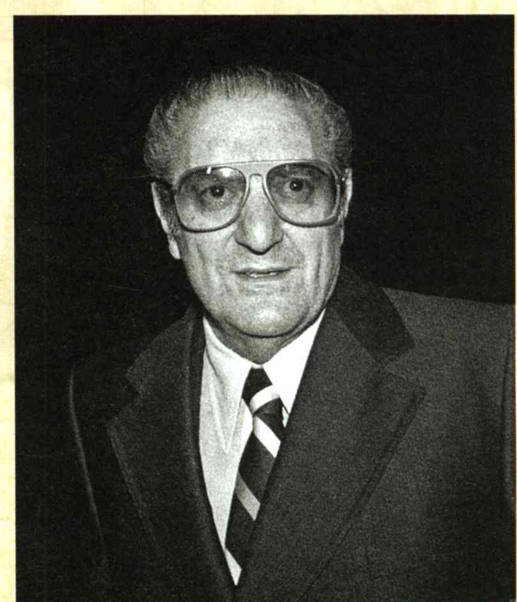
■ **تولد:** ۱۹۱۰، نیویورک، آمریکا
■ **مرگ:** ۱۹۷۸، نیویورک، آمریکا، مرگ طبیعی
مظنون به عضویت در خانواده‌ی بزه‌کار لوکزی.

1. La Grange
2. Carmine Tramunti.



یُشیو کُداما
- **تولد:** ۱۹۱۱، نیهُنماتسو، ژاپن
- **مرگ:** ۱۹۸۴، توکیو، ژاپن، مرگ طبیعی

مظنون به ریاست یاکوزا، رسوایی لاکهید.



پال کاستلانو
- **تولد:** ۱۹۱۵، نیویورک، آمریکا
- **مرگ:** ۱۹۸۵، نیویورک، آمریکا، گلوله

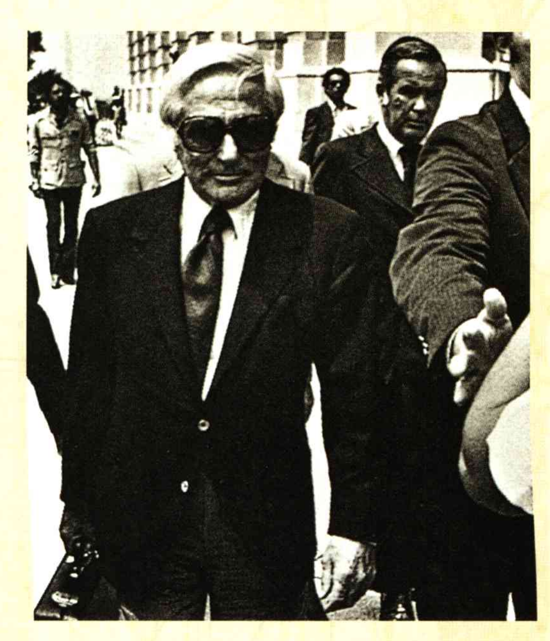
مظنون به ریاست خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو، تجارت غیر قانونی.



جیمی هافا
- **تولد:** ۱۹۱۳، ایندیانا، آمریکا
- **مرگ:** ۱۹۷۵، بلومفیلد[1]، آمریکا

رئیس اتحادیه‌ی کامیون‌داران، رشوه‌دهی.

1. Bloomfield.



جان رُزلی

■ **تولد:** ۱۹۰۵، ؟

■ **مرگ:** ۱۹۷۵، میامی، آمریکا، خفگی، گلوله، شکنجه

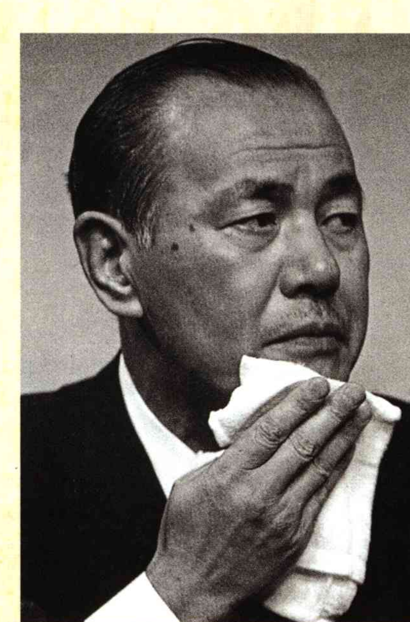
مافیای شیکاگو، زیردست ال کاپن، مظنون به هم‌کاری با سی‌آی‌ای در دسیسه‌ای برای قتل کاسترو.

بارُن ادوارد جان امپین[1]

■ **ربوده‌شده در:** ۲۳ ژانویه‌ی ۱۹۷۸، پاریس، فرانسه

■ **رهاشده در:** ۲۶ مارس ۱۹۷۸، پاریس، فرانسه

گروهی از اعضای کارتل کلمبیایی مواد مخدر و ژرژ برتُنچینی[2]، عضو مافیای ایتالیایی، او را ربوده بودند.



رسوایی لاکهید

■ **تاریخ:** دهه‌ی ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۶

شرکت لاکهید رشوه‌هایی داده بود تا قراردادهای هواپیماسازی به ژاپنی‌ها برسند.(عکس: کاکویی تاناکا، نخست‌وزیر ژاپن، پس از متهم شدن به رشوه‌دهی، ۱۹۷۶).



آلدو مُرو

■ **تولد:** ۱۹۱۶، پوییا، ایتالیا

■ **مرگ:** ۱۹۷۸، رم، ایتالیایی، او را ربودند و کشتند.

نخست‌وزیر سابق ایتالیا که ۵۴ روز اسیرِ بریگاد سرخ بود و بعد او را کشتند و جسدش را در اتومبیلی در رم رها کردند.
(عکس: پوستری برای بزرگ‌داشت.)

1. Baron Eduard John Empain
2. Georges Bertoncini



غبار مخدر

■ **سقوط هواپیما در:** ۱۹۸۱، فلوریدا، پس از تعقیب توسط مأموران گمرک آمریکا

این هواپیما ۳۶۵ کیلوگرم ماریجوانای جامایکایی کارتل آمریکای جنوبی را حمل می‌کرد.



بمب‌گذاری در قطار ناپل

■ **تاریخ:** ۲۳ دسامبر ۱۹۸۴

۱۶ کشته و صدها زخمی

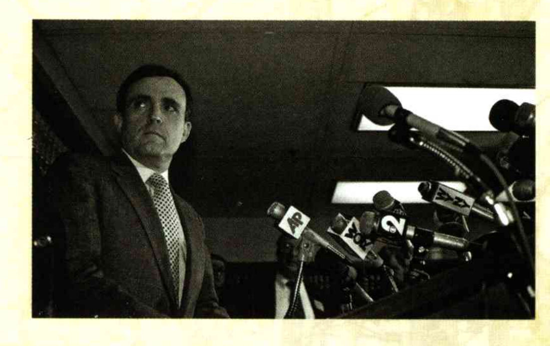
قطار شماره‌ی ۹۰۴، در حدود ۴۰ کیلومتری بولونیا و در یکی از بلندترین تونل‌های ایتالیا، منفجر شد. می‌گویند تروریست‌های دست راستی با هم‌کاری مافیا و کامُرا این بمب‌گذاری را انجام داده بودند.

آنتونی سالرنو (تونی چاقه) (چپ)

■ **تولد:** ۱۹۱۱، نیویورک، آمریکا

■ **مرگ:** ۱۹۹۲، اسپرینگفیلد، آمریکا، مرگ طبیعی

مظنون به عضویت در خانواده‌ی بزه‌کار جینویسه، قمار، شرط‌بندی، نزول‌خواری، باج‌گیری.

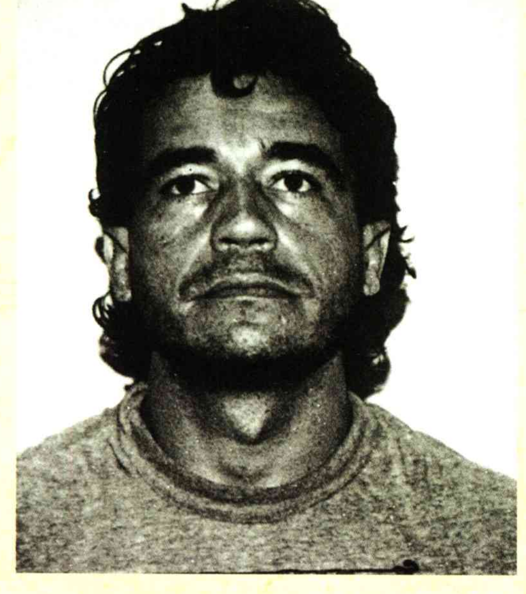


قانون سازمان‌های فاسد و تحت نفوذ بزه‌کاران (ریکو)

■ **تاریخ:** ۱۹۷۰

قانون فدرال آمریکا که بر اساس آن می‌شد افرادی را که در دوره‌ای ده ساله مرتکب دو مورد از ۳۵ جرم مشخص‌شده در این قانون می‌شدند بازداشت و متهم کرد. رودلف جولیانی، دادستان کل کشور، از این قانون در محاکمه‌ی کمیسیون مافیایی در ۱۹۸۶ استفاده کرد.

(عکس: رودلف جولیانی در کنفرانس مطبوعاتی، ۱۹۸۶).



انریکه لِدر ریواس[1]

■ **تولد:** ۱۹۵۰، آرمنیا[2]، کلمبیا

هنوز در زندان فدرال آمریکا زنده است.

یکی از بنیان‌گذاران کارتل مدلین، قاچاق مواد مخدر



پابلو اسکُبار

■ **تولد:** ۱۹۴۹، آنتیوکیا[3]، کلمبیا

■ **مرگ:** ۱۹۹۳، مدلین، کلمبیا، در جریان درگیری مسلحانه با پلیس مبارزه با مواد مخدر کلمبیا

رئیس بزرگ قاچاق‌چیان مواد مخدر.

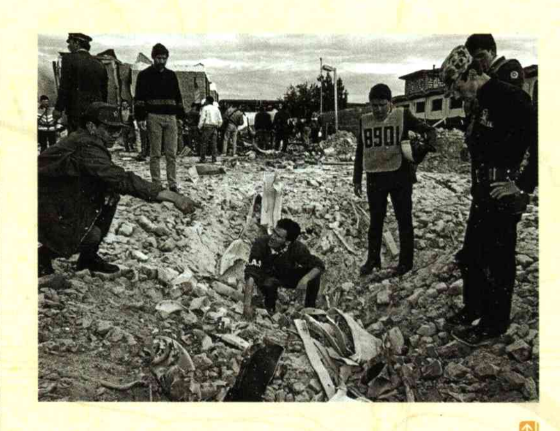
محاکمه‌ی جمعی

■ **تاریخ:** ۱۹۸۵

■ **مکان:** ناپل، ایتالیا

به اتهام‌های ۶۴۰ عضو کامُرا را، که همه‌ی آن‌ها در ظاهر برای دُن کوتلو کار می‌کردند، رسیدگی کردند.

1. Enrique Lehder Rivas
2. Armenia
3. Antioquia



جنگ مواد مخدر در کلمبیا

این جنگ پس از ترور لویس کارلُس گالان[1] به دست کارتل مدلین آغاز شد. در پاسخ به این اتفاق، راه‌برد آند[2] را تدوین کردند و مباشران و سربازان ارتش آمریکا به کلمبیا اعزام شدند تا قاچاق مواد مخدر به آمریکا را متوقف کنند.

(عکس: بمب‌گذاری در اتومبیل، بوگوتا، کلمبیا، ۱۹۸۹).



حمله به پاناما

- **تاریخ:** ۱۹۸۹

عملیات هدف مشروع[3] برای سرنگون کردن مانوئل نُریگا، دیکتاتور پاناما، که بعدها با هشت اتهام مربوط به قاچاق مواد مخدر، تجارت غیر قانونی و پول‌شویی محاکمه‌اش کردند.

(عکس: ویرانی‌های ناشی از بمباران آمریکا، ال کُریلو[4]، پاناما).



جان گاتی (چپ)

- **تولد:** ۱۹۴۰، نیویورک، آمریکا
- **مرگ:** ۲۰۰۲، مرگ طبیعی

خانواده‌ی بزه‌کار گامبینو، تجارت غیر قانونی، قتل، قمار، باج‌گیری.

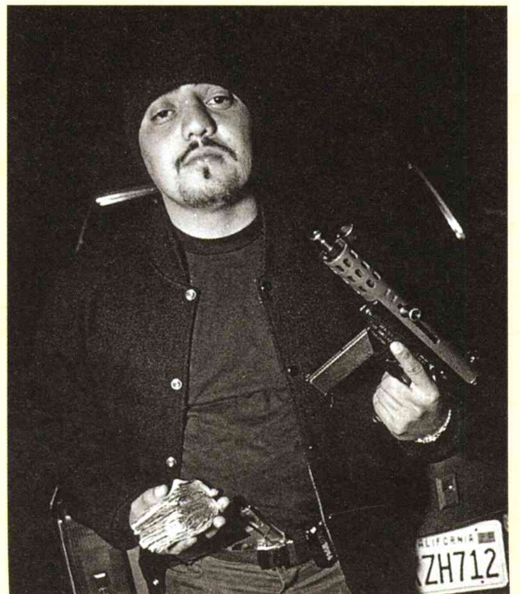
1. Luis Carlos Galan
2. Andean Strategy
3. Just Cause
4. El Chorrillo.



جیُوانی فالکُنه

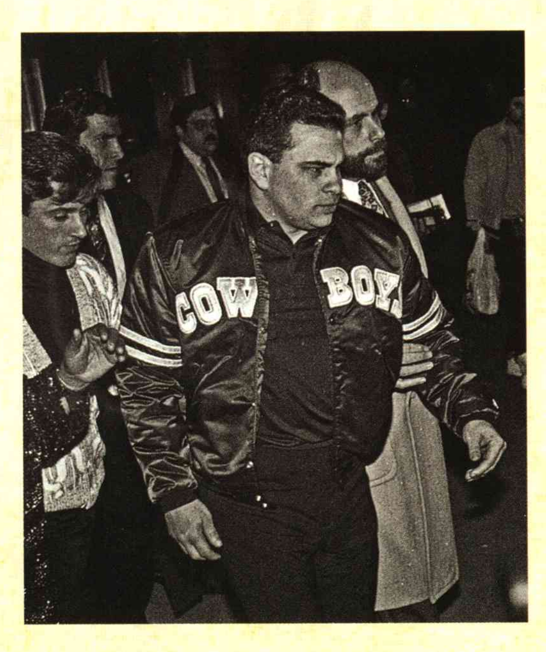
- **تولد:** ۱۹۳۹، پالرمو، سیسیل
- **مرگ:** ۱۹۹۲، پالرمو، سیسیل، بمب‌گذاری در اتومبیل

قاضی ایتالیایی که با مافیای ایتالیا مبارزه می‌کرد و در اثر انفجار بمبی در اتومبیل کشته شد.
(عکس: پس از انفجار بمب در اتومبیل).



ماب کرو[1]

دسته‌ای از خلاف‌کارهای آمریکایی که معروف است در جرایم سازمان‌یافته دست دارد.
(عکس: یکی از اعضای ماب کرو، پول و سلاح در دست)



جان گاتی پسر (جلو، وسط)

- **تولد:** ۱۹۶۴، نیویورک، آمریکا

هنوز در زندان فدرال زنده است.
پسر جان گاتی.



گروه ضربت پاکستانی مبارزه با مواد مخدر

- **ایجاد در:** ۱۹۹۵ برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر از مرزهای پاکستان

(عکس: اعضای گروه ضربت مبارزه با مواد مخدر، در مرز افغانستان و پاکستان، مراقب قاچاق‌چی‌های دست‌گیرشده هستند.



1. The Mob Crew (TMC).



ائتلاف شمال افغانستان

■ **تأسیس در:** ۱۹۹۶ برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر در مرزهای افغانستان

(عکس: اعضای ائتلاف شمال افغانستان هرویین مصادره‌شده از روستای خواجه بخت‌الدین را نمایش می‌دهند.)

محموله‌ی مواد مخدر به آمریکا

■ **تاریخ:** ۷ آوریل ۲۰۰۳

افسران مبارزه با مواد مخدر آمریکا کارگاه تولید خمیر کوکایین را در دره‌ی وایاگا در پرو کشف می‌کنند.

(عکس: کارگران بازداشت‌شده‌ی کارگاه).



دزدی دریایی

■ **تاریخ:** ۱۷ دسامبر ۲۰۰۲

دزدان دریایی یمنی و سومالیایی، پس از دستگیری توسط نیروی دریایی هند به اتهام تلاش برای سیطره بر نفت‌کشی در خلیج عدن.

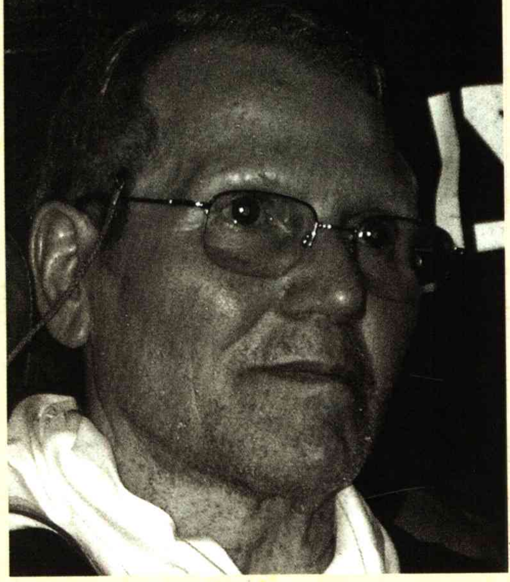


دُرا آکونییلی[1]

■ **تولد:** ۱۹۵۴، نیجریه

هنوز زنده است.

مدیر کل آژانس ملی مدیریت غذا و دارو در نیجریه تا سال ۲۰۰۸. او برای توقف تولید مواد مخدر تقلبی به دست سازمان‌های بزه‌کار تلاش می‌کند.



برناردو پرُونتزانو

■ **تولد:** ۱۹۳۳، کرلئُنه، سیسیل

هنوز زنده است و، پس از ۴۲ سال فرار، حالا در زندان است.

مظنون به ریاست مافیای کرلئُنه، قتل، باج‌گیری.

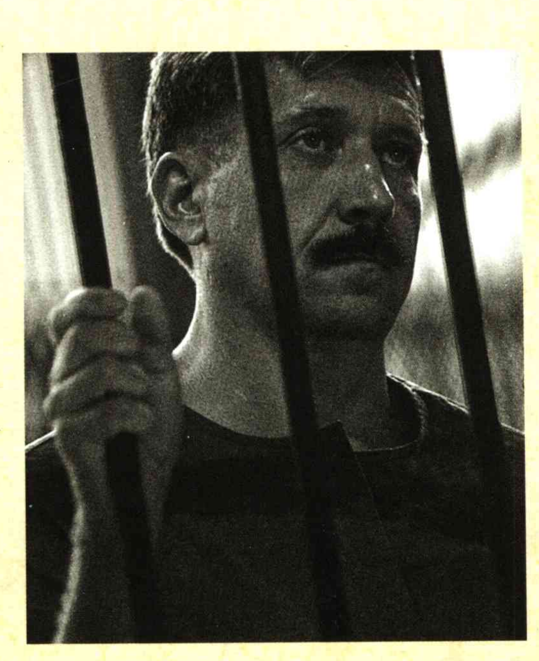


قاچاق مواد مخدر

■ **تاریخ:** ۳۱ ژوئیه‌ی ۲۰۰۷

پلیس لس‌آنجلس و مراجع فدرال در جنوب لس‌آنجلس اعضای یک گروه بزه‌کار را دست‌گیر می‌کنند و مواد مخدر و سلاح‌هایشان را توقیف می‌کنند.

(عکس: مأموران تعدادی از سلاح‌های توقیف‌شده را نمایش می‌دهند.)



ویکتور بوت

■ **تولد:** ۱۹۶۷، دوشنبه، اتحاد جماهیر شوروی (تاجیکستان کنونی)

هنوز زنده است و او را در ۲۰۰۸ دست‌گیر کردند.

مظنون به قاچاق بین‌المللی اسلحه.

1. Dora Akunyili

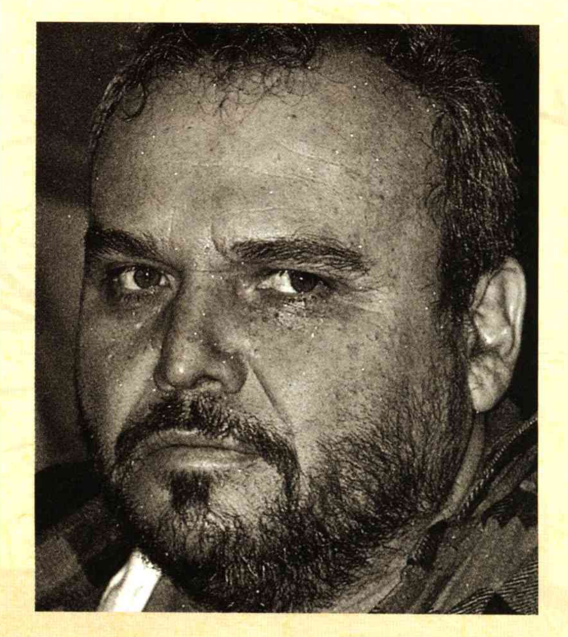


آنتوتی دویل[1]

▪ **بازداشت:** ۲۰۰۵، شیکاگو

افسر سابق پلیس شیکاگو

در پرونده‌ی اسرار خانوادگی، او را به رساندن اطلاعاتی به مافیای شیکاگو متهم کردند.



خِسوز زامبادا گارسیا (سلطان)

▪ **بازداشت:** ۲۲ اکتبر ۲۰۰۸، مکزیکو سیتی، مکزیک

مظنون به سرکردگی قاچاق‌چیان مکزیکی مواد مخدر، کارتل مواد مخدر سینالوا[2]



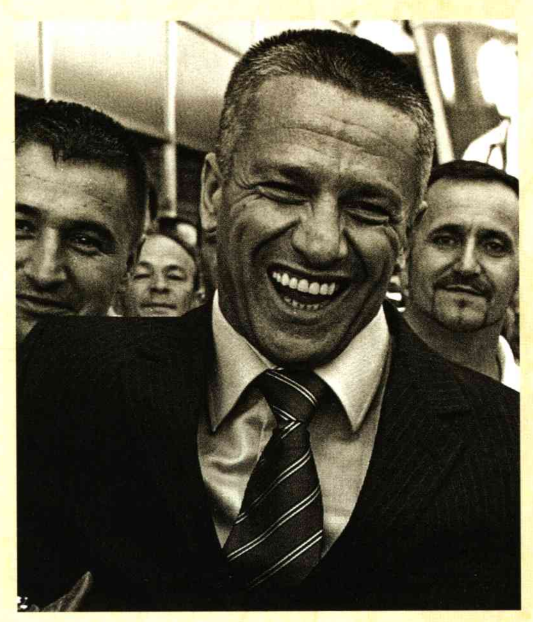
دسته‌ی موتورسوار مغول‌ها[3]

▪ **تشکیل:** ۱۹۶۹، کالیفرنیا، آمریکا

مظنون به تجارت مواد مخدر، قتل، پول‌شویی، باج‌گیری

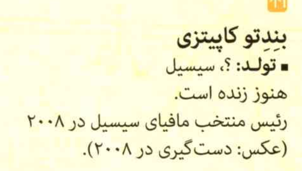
(عکس: پوستر اعضای تحت تعقیب گروه، اکتبر ۲۰۰۸)

1. Anthony Doyle
2. Sinaloa
3. Mongols.



ناصر اُریچ
▪ **تولد:** ۱۹۶۷، یوگسلاوی سابق
هنوز زنده است.
در ۲۰۰۸، او را در بوسنی و هرزگوین دست‌گیر کردند.
مظنون به تجارت غیر قانونی، قاچاق اسلحه، باج‌گیری.





بنِدِتو کاپیتزی
▪ **تولد:** ؟، سیسیل
هنوز زنده است.
رئیس منتخب مافیای سیسیل در ۲۰۰۸
(عکس: دست‌گیری در ۲۰۰۸).

لا فامیلیا میچواکانا[1]
کارتل مواد مخدر مستقر در میچواکانای مکزیک
مظنون به قاچاق مواد مخدر، باج‌گیری، درگیر جنگ‌هایی خونین با کارتل‌های رقیب، مخصوصاً زِتاس[2]
(عکس: بازداشت جمعیِ ۴۴ عضو کارتل در جریان تعمید خانوادگی در مُرلیای[3] مکزیک، ۱۸ آوریل ۲۰۰۹)



1. LA Familia Michoacana
2. Zetas
3. Morelia.





THE ILLUSTRATED ENCYCLOPEDIA
OF THE HISTORY OF

MAFIA



این کتاب در پی ارائه‌ی تحلیلی جامعه‌شناسانه از پدیده‌ی جرم سازمان‌یافته و پیامدهای آن نیست، بلکه روایتی است ساده، گیرا و مستند از سیر تاریخیِ پدیداری و گسترش مهم‌ترین سازمان‌های بزه‌کار جهان و شیوه‌های کاری آ نها، از زمان شکل‌گیری تا قرن بیست و یکم. در این چهارچوب، کتاب سرگذشت مافیای ایتالیایی، مافیای آمریکایی، مافیای روس، یاکوزاهای ژاپنی، ثلاثی‌های چینی و کارتل‌های بین‌المللی مواد مخدر را بازگو می‌کند و در حاشیه، تصویری هم از بعضی گروه‌های جرایم سازمان‌یافته در دیگر مناطق جهان مانند آفریقا، اروپا، جامائیکا، بالکان، جنوب شرقی آسیا و افغانستان ارائه می‌دهد.

ISBN:978-600-92341-5-8
9786009234158







